هذا
هو الكتاب المسمى بشفاء الصدور
في شرح زيارة العاشور مما ألفها ووضعها
فحل الأعلام وفريد الأيام الخائض في أسرار المدارك والغائص
في بحار المسائل مهذب القواعد المحكمة ومحرر الإشارات المبهمة فخر
المحققين وسند المدققين عمدة العلماء الأعلام وزبدة الفقهاء
الكرام منبع العدل وخاتم رقيمة الفضل جناب
الحاج ميرزا أبو الفضل متع الله المسلمين بكتابه و
طول حياته ابن العالم المحقق الحاج ميرزا أبو القاسم
الطهراني أعلى الله مقامه الشريف
وقد رجى بطبعه وانتشار نسخه أقل أبناء
العلماء الحاج شيخ علي
المحلاتي الحائري

صورة خط المصنف
من بديع الاتفاق موافقة تاريخ
هذا الكتاب لقولنا شرح زيارة عاشورا ١٣٠٩
مقصورا وهو عنوانه وقلت فيه نظما
هاك مجموعة حوت كل معنى ❀ من معاني زيارة العاشور
وإذا تم جمعها قلت أرخ ❀ يا الشرح مجد شفاء الصدور
وكتب مصنفه العبد الآثم أبو الفضل ١٣٠٩
منتصف رجب الأصب من السنة المذكورة

DUTTPRASAD PRESS BOMBA

سواد دستخط مبارک مجدد مذهب سید البشر علی راس المائة الثالثة عشر حجة الاسلام آقای حاجی میرزا محمد حسن شیرازی دام ظله العالی که تقریظ بر این کتاب مستطاب نوشته اند

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب شریف شفاء الصدور الحق کتابیست
در نهایت خوبی و تمامیت و متانت و جامع بین مراتب تحقیق
و تتبع و محیط بذکر انواع فضایل و معارف برای اصناف و طبقات
مردم نافع و جمیع در باب خود بی نظیر شایسته است که عموم خوانندگان آن
رجوع نموده و از تامل در مباحث و تصحیح عقاید و رفع مشکلات نمایند امید که خداوند اقدس
جل ذکره همه که را در این امر دخلی یا معاونتی بوده بهر جه که باشد بابات جناب خامس آل
عبا علیه و علی جده و ابیه و امه و اخیه و الطاهرین من ذریته افضل الصلوة و السلام که موضع
این کتاب بجهة احیای امر و اعلای کلمه آنجناب است محشور فرماید
بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
حرره الاحقر محمد حسن الحسینی

بسم الله الرحمن الرحیم

شفای صدور و سکینهٔ صوامع ملکوت شرح محامد یکتا خدائیست عزت اسمائه که مشاطهٔ لطف مخصوصش گلگونهٔ ابنیای عظام را بگلعونه بلا برافروخت و جلای عیون سدنهٔ جوامع لاهوت نشر ایادی واسع العطائیست جلت آلاؤه که خیاط عنایت خاصش قامت اولیای کرام را جامهٔ مصیبت و عزا همیدوخت سپس اعتصام بحبل المتین ولایت و استمساک بعروة الوثقای مودت ایشانرا پرچم لوای نجات و سلم ارتقای درجات فرمود و توجه قلوب صافیه بنواحی مقدسهٔ ایشانرا از دور و نزدیک که حقیقت زیارت عبارت ازاوست برای لسع افاعی معاصی خاصیت تریاق فاروق بخشود و ازاین میانه خواجهٔ کاینات و صفوهٔ موجودات سید انبیا و نقاوهٔ اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آل کرام اورا رتبت خاص بنهاد و هم دران ذریهٔ دریه و عترت فاطمیه سلام الله علیها سرخیل شهیدان و پیشوای سعیدان شمع جمع ارباب محبت و سید شباب اهل جنت حسین بن علی علیهما السلام را مزیت اختصاص داد که توجه بحضرتش را برای حاجتمندان غیرت اکسیر اعظم کرد و خصوص زیارت عاشورائیش را

ازان میانه برای احراز کنوز فوز و رشاد همسنگ حجر مکرم آورد و جواهر منضوده صلوات زاکیات و لآلی منشوره تحیات نامیات هدیت روان پاک و نثار گوهر تابناک صاحب مقام محمود و شافع یوم موعود مهتر مهتران و خاتم پیغمبران و آل اطهار و عترت ابرار او که در میدان سربازی از قاطبهٔ انبیا قدم پیشتر گذاشتند و در مرحلهٔ جان فشانی از کافهٔ اولیا علم پیشتر افراشتند علی الخصوص فاتحهٔ کتاب امامت و هدایت و خاتمهٔ ابواب ولایت و وصایت که باستحقاق جانشین پیغمبر بلکه جان شیرین آن سرور بود امیر المومنین و امام المتقین خلیفه رب العالمین و حجة الله علی اهل السموات و الارضین صلی الله علیهم و علی من انتسب الیهم و لعنة الله علی من غصب حقه و جحد ما استحقه و ناصبه و آله بالعداوة اولئك طبع الله علی قلوبهم و علی ابصارهم غشاوة ما تلی باللسان زیادة او قرء علی الاذان بشادة و بعد خامهٔ شکسته پا بست زنجیر علائق و گرفتار دام امانی و عوائق سرگشتهٔ بیابان جهل و نادانی ابو الفضل بن العلم المحقق ابی القاسم الطهرانی حوسبا حسابا یسیرا و اوتیا فی النشاتین خیرا کثیرا بر الواح ارواح صافیه و صفایح الباب ذاکیه عرضه میدارد که در سنه هزار و سیصد شش هجری که بزیارت بیت الله الحرام فیضیاب و شرف اندوز شدم برخی از اخلای روحانی و برادران ایمانی ازین قلیل البضاعة کثیر الاضاعة اذاقه الله حلاوة مناجاته و جعل النجح فی الدارین مقرونا بحاجاته توقع آن کردند که شرحی بر زیارت عاشورا نگارم و فقرات اورا یکایک بیانی شایسته بیارم که هم پارسی زبانانرا بمطالعه او نصیبی وافر باشد و هم دانشمندانرا در مراجعه او رغبتی ظاهر پیش آید این بمقدار قصور باع و قلت اطلاع و ضعف حال و کثرت اشتغال و ضیق مجال معتذر شدم و هرچند ایشان بر اصرار می افزودند و مبالغه در این تمنی مینمودند این حقیر چون از مرتبه بی بضاعتی خود خبر داشتم کوشش نمیکردم و روی بجانب اجابت نمی آوردم این ببود تا سفر منقضی شد و هرکس بوطن خود مراجعت کرد و این بنده بمقر مالوف که ارض مقدسه و بقعه مبارکه مستقر سلطان ولایت و دار الغیبه مرکز دایرهٔ هدایت عجل الله فرجه سامره که بمجاورت او مشرف بودم بازگشتم لازال از طهران مکتوب یکی ازان دوستان یقینی و برادران دینی میرسید و ازاین جوابی جز امتناع نمیشنید تا اینکه در اوائل شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۰۸ جناب محامد نصاب معالی انتساب عمدة الاجلاء الانجاب و زبدة الاخلاء الاحباب حاجی سید کاظم صراف طهرانی دام توفیقه بعزیمت تکرار حج بتقبیل اعتاب فلک جناب ائمه سرمن رای علیهم السلام فائز گردید و در نیل این مرام و حصول این مقصود تمسک جست باذیال عنایات حضرت مستطاب بندگان عیوق

شان اسلامیان پناهی کنز الراجین وکهف المحتاجین طغرای منشور فقاهت و ریاست
وسرلوح کتاب کیاست وسیاست مجمع البحرین سیادت وسعادت ومشرق الشمسین
افاضت وافادت آیة الله فی العالمین وارث علوم الانبیاء والمرسلین استاد العلماء
والمجتهدین مربی الفضلاء والمحصلین شمس الاسلام والمسلمین سید الفقهاء والمحققین
ذخر الحکماء والمتکلمین خاتمة الزعماء قادة الرؤساء غوث الملة عماد الشریعة رکن
الشیعة مستجار الائمة محیی السنة ممیت البدعة مغنی الاموال معید الامال باب الاحکام
علم الاعلام خلیفة الامام فی رعیته ووصی آدم فی ذریته مفتی الفرق مرتضی الامم سید الطائفة محقق
الوقت شیخ العصر علامة الزمان مفید الدهر مرآة السلف مشکوة الخلف عدة الفرقة الناجیة ناصر
العترة الزاکیة وهو الذی اتته الریاسة منقادة • الیه تجرر اذیالها • ولم تک تصلح
الا له • ولم یک یصلح الا لها المنعقد علی افضلیته الخناصر والمعترف باعلمیته کل معاصر
مولینا الاجل وکهفنا الاظل المنتهی الیه فی عصرنا ریاسة الامامیه فی العلم والعمل
ذو المناقب ابو المفاخر فلک المکرمات شمس المعالی سیدنا الطاهر المعظم واستادنا البارع
المقدم الحاج میرزا محمد حسن الحسینی عترة ونجادا الشیرازی مولدا ودار العسکری
هجرة وجوارا المدعو فی لسان الخاص والعام بحجة الاسلام مجدد مذهب سید البشر
علی راس المائة الثالثة عشر لمؤلفه علامة ملا ثوبه ولبس له • من قبله اول او بعده
ثانی • زرت مطارفه والمجد حلیتها • علی کمال بدا فی ذی انسان • من علمه یستمد المشرعی
شرفا • فلا یقاس به یوما بمیزان • لازالت الویة الاسلام بعلومه منشورة ولا
برحت جنود العلم بافاداته منصورة • من قال امین ابقی الله مهجته • فان هذا
دعاء یشمل البشرا علی الجمله چون معزی الیه بگوشه بساط قرب که سجده گاه صلحای زاهدین وبوسه جای
فضلای راشدین است فیض وصول یافت عرض مأمول کرده بدرجه قبول رسید وچون این بی بضاعت
شرف اندوز محضر افادت گستر شدم سخنی از استدعای مشار الیه میان آمد وداعی همان عذر قلت
مؤنه وکثرت اشغال نظریه ومباینت صنعت تتبع که لازمه این شانست با محاوله صنوف نظر وتأمل که وظیفه
داعیانست بر مسامع عاکفان حضور عالی عرضه داشتم قرین اجابت نشد وفرمان رفت بموجب
المیسور لا یسقط بالمعسور بروجهیکه منافی سایر وظائف ومعارض بقیه مشاغل نشود بنحو اقتصاد
شرحی باید بر زیارت عاشورا نوشت که عموم مردم را از هر طبقه باو رغبتی باشد وهر صنفی را از تأمل ابواب

وفصولش

وفصولش منفعتی بدست آید ونظر باینکه حکما گفته اند المأمور معذور • واز مقررات عقلیه وشرعیه است
که المیسور لا یسقط بالمعسور این بی بضاعت از میامن توجهات آن استاد بزرگوار ومحاسن
عنایات این علامه نامدار که مدار علمای مذهب امامیه افادات حضرت او ومطاف اکابر فقهای عصر تحقیقات
خدمت اواست ادام الله ظلاله ولا اعدمنا فضله وافضاله استمداد جسته از اواخر شهر رمضان
المبارک سنه مذکوره که از زیارت مشهدین مقدسین مراجعت کردم بشبکه همت اصطیاد وحش
فرصت کرده گاه گاه اوقات کسالت وازمنه فراغ از بحث ونظر را مصروف این کار کرده نخست
باب ثانی را که اهم بود مقدم کرده وجهة القلب عزیمت ونصب العین همت داشتم تا در تاریخ
مذکور در آخر آن باب آن خدمت نمایان بپایان رسید باعزت کتاب وقلت اسباب خصوصا
در سامره که بجهت کمی عدت وعدت اسباب استعانت مفقود وابواب استعارت مسدود است
ودر عشر اواخر محرم در باب اول کتاب شروع کردم وهم در تضاعیف اوقات مذاکره
واثنای اثنات مدارسه ومحاضره انتهاز فرصت واغتنام مهلت کرده با برکات ائمه علیهم السلام
وامداد علوی در غره صفر آن باب نیز بنهایت رسید باآنکه شرحی یا تعلیقه که تعلق بخصوص این زیارت
مقدسه داشته باشد که مراجعه او در توصل بغرض مقصود معاونت نماید ندیده بودم ونه شنیده
ومنت خدایرا عز وجل که با اینهمه از اقسام سبعه تصنیف که هر عاقل ارجمند وهر فاضل دانشمند
باید بیرون آنها تصنیف نکند خارج نیفتاده وان اقسام را بجهة تنبیه ناظرین وتذکره معاصرین یاد
میکنیم ابن حزم ظاهری در رساله اندلسیه که از الطف رسایل معموله در این باب است گفته وسایر فضلا
وحکما نیز بموافقت یا متابعت او قاعده تأسیس کرده اند که هیچ عاقلی را روا نیست که تخطی کند از
تألیف بر یکی از هفت قسم اول چیزیکه اختراع وابتکار کند که مسبوق باو نشده باشد دویم عملی یا
کتابی ناقص که او را تتمیم وتکمله کند سیم مشکلی سربسته ودربسته که بشرح فتح اقفال ورفع اشکال
او کند چهارم کتابی یا علمی مفصل وطویل الذیل که بحذف زوائد وجمع فوائد او را مختصر کرده بی اخلال
بجزئی وبی نقیصه بقالب تصنیف برآورد پنجم امور متفرقه پراکنده که بسلسله جامعه فراهم آورد
ودر رشته جمع وتألیف کشد ششم مسائل مختلطه درهم شده که غیر مرتب و با منضد ند بروجهی
خاص وترتیبی مخصوص در سلک ترتیب وتنضید برآورد هفتم کتابی یا مسئله که در او مؤلف یا مخترع
خطائی کرده بر خطای او تنبیه کند وفساد او را اصلاح نماید وتألیفاتی که بیرون این هفت قسم است
مثل اکثر مؤلفات شایسته اعتنای فحول وزیبنده مراجعه ارباب الباب وعقول نیست قالوا

وینبغی لکل مؤلف کتاب فی فن قد سبق الیه الا تخلوا کتابه من خمس فوائد استنباط شیئ کان
معضلا او جمعه ان کان متفرقا او شرحه ان کان غامضا او حسن نظم و تالیف او اسقاط حشو
و تطویل قلت و هذه الفوائد عند التحقیق قائمة بالاقسام السبعة فلیحافظ علیها اشد
المحافظه فانها من اهم الامور واصعبها وقد سمیت هذا الکتاب **بشفاء الصدور فی شرح
زیارة العاشور** ان اگر مقبول نظر بزرگان شود فلک شوم به بزرگی و مشتری بسعادت و این کرامت
البته از میامن توجهات علیه و برکات انفاس قدسیه حضرت مستطاب اجل سید استاد ضاعف الله
قدره کما نشر بالخیر فی الافاق ذکره است لان من ذلک قدحی و ایرانی • مبلبل ار فیض گل آموخت سخن ورنه نبود
اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش • و اگر محروم از نیل این مورد و از منزلت قبول افتد از قصور رباع
و حضیض کوکب این بی سعادت کم بضاعت است ولی رجای واثق از حضرت دانشمندان که بر سبیل
تفرج در این صحیفه نظری می نگارند آنکه حجاب معاصرت را از میان بردارند و این بی بضاعت را یکی
از پیشینیان پندارند و این شعر ابو تمام را که در دیباچه سرایر استشهادا ایراد کرده که الفضل للشعر
لا للعصر و الله میزان تمیز حق و باطل و مقیاس فرق عالی و عاطل دارند و ملتفت این نکته باشند
که معاصرت و تقدم و تاخر امریست اعتباری که بانسبت باجزاء زمان انتزاع میشود و فرقی در واقعیات
نمی آرد چه هر معاصری متقدم است بر طبقه و هر متقدمی معاصر است با طایفه چنانچه شاعر میگوید
قل لمن لا یری المعاصر شیئا • و یری للاوائل التقدیما • ان هذا القدیم کان حدیثا • و
سیبقی هذا الحدیث قدیما • و چه خوب گفته ابو العباس مبرد در کامل لیس لقدم العهد یقدم المخطی
ولا لحدثانه یهتضم المصیب ولکن یعطی کل ما یستحق و قد نظمته بقولی • و لیس لسبق العهد
یفضل قائل • ولا لحدوث منه یهضم آخر • ولکن لیعط الکل ما یستحقه • سواء قدیمهم و معاصر
و سید اجل ذو المجدین مرتضی رضی الله عنه بل و سلام الله علیه در کتاب شهاب باین مصرع تمثل جسته که
السبق بالاحسان لا بالازمان و از غرائب اینکه اهل هر زمانی این شکایت داشته اند و این خواهش
کرده اند و چون زمان منقضی شد بفضیلت تقدم مسلم شدند و معاصرین گرفتار آمدند غرض از این تطویل
مل اینکه ناظرین این کتاب بر عیوب واقعیه و نقایص حقیقیه او اقتصار فرموده تحت نقودی و اختراع مطاعنی
بحکم اتحاد عصر و قصور مصنف او نکنند فان الانصاف احسن شیم الاشراف و قال علی علیه السلام
انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال علاوه بر این معاذیری که بر سبیل حقیقت و واقع چند جا اشاره
کردم نه بر طریقه مصنفین و عادت مؤلفین که اعتقال باشتغال و اختلال احوال را غالبا در فواتح کتب

و دیباچه های مصنفات علی رسم القبالة می نویسند در نظر داشته بقلم اصلاح رفع مفاسد و دفع عیوب
او فرمایند که البته بحکم این احسان جزای خیر از حضرت احدیت عزت اسماؤه یابند و علی الله التکلان
و هو المستعان المنان و این کتاب مشتمل بر دو باب است و یک خاتمه باب اول در شرح سند و متن
روایت زیارت عاشورا باب دوم در شرح و ترجمه الفاظ زیارت شریفه خاتمه در ترجمه و بیان
مشکلات دعای معروف بدعای علقمه **باب اوّل** در شرح سند و متن زیارت
شریفه و این زیارت بشرحیکه متعارف است در کتب امامیه ضاعف الله اقدارها ماخذ
آنها یکی مصباح است و دیگری کامل الزیاره و ما اولا بطریق شیخ قدس سره روایت
میکنیم بعد از او بمواضع فوق و اختلاف بین روایتین اشارتی وافی مینمائیم و این بنده را اگرچه
طرق صحیحه انیقه متعدده متشعبه باین کتب هست ولی ذکر همه آن طرق با اسلوب این شرح منافی است
و یکسره ترک کردن سند را معلق آوردن با رعایت وظیفه نقل احادیث مباین است لهذا
بیک طریق که احب و اعز طرق است اکتفا مینمائیم و بهمین طریق جمیع روایات شیعه را که در
این کتاب است روایت میکنیم بلکه بواسطه اجازه اکثر کتب اهل سنت جز معدودی از کتب متاخره
ایشان همین طریق است اگرچه محتاج بتکمله است که در اواسط منشعب میشود تا بایشان برسد
بتفصیلیکه در اجازات مبسوطه مذکور است **فاقول** مستمدا من آل الرسول حدثنی بالاجازة
العامة الصحیحة بجمیع ما حقت له روایته و صحت له اجازته الشیخ الفقیه السعید الموفق
الثقة الثبت الرحله علامة عصره و واحد دهره الرئیس المقدم و المطاع المعظم الجامع
بین الفقه و الزهادة و المؤلف بین العلم و العبادة الشیخ محمد حسین بن محمد هاشم الکاظمی
اصلا و دارا و الغروی مسکنا و مزارا روح الله رمسه و قدس نفسه عصر الاربعاء الثانی و العشرین
من رجب الاصب سنة ١٣٠٥ فی الدار التی نزلت فیها بالمشهد المقدس الغروی علی مشرفه السلام
عن الشیخ الامام معلم علماء الاسلام المستسقی بوجهه الغمام المفضل مداده علی دماء الشهداء
و المتبرک بوطی اقدامه اجنحة ملائکة السماء انموذج الانبیاء و المرسلین علامة الاوصیاء الغر
المیامین حجة الفرقة خیر الامة خلف الائمة و احد الاعصار نادرة الفلک بکر المشتری اسطوانة
الاساطین و ینبوع العلم و الفقه و الیقین من العلوم البحثیة قسطاسها المستقیم و من المعارف
الالهیة محدثها العلیم رئیس الشیعة من عصره الی یومنا هذا غیر مدافع و المنتهی الیه ریاسة الامامیة
علما و عملا فی الدنیا غیر منازع مالک ازمة التحریر و التاسیس و مربی اکابر اهل التصنیف و التدریس

مليك سماء التدقيق والمستوي فوق عرش التحقيق اكمل الفقهاء والمتبحرين اتقن المتقدمين والمتاخرين قولا بالاطلاق وشهادة بالاستحقاق المنكب على فهم اشاراته اذهان المحققين والمفتخر بحل عويصاته افكار المدققين غاية فخر الفقهاء تحصيل مقاصده ومنتهى سعي الفضلاء تفصيل فوائده المضروب بزهده الامثال والمضروب الى علمه اباط الابال والمضروب سرادق رياسته على جبهة عيوق فلذلك لاحرج في مدحه بكل ما يمدح به بعد الائمة مخلوق المجتمع فيه من محاسن الخلال ما لم يتفق من عنق الدهر لاحد من الرجال من عموم رياسته طبقت وجه البسيط ووفور علومه غيضت البحر المحيط الى زهد في الدنيا وضيق في العيش لم يعهد من غير الوصيين وخشوع في العبادة ومواظبة عليها لم يسمع الا من النبيين المنادي مشهور فضله في الافاق بحي على العلم والصلاح والمحيل مبسوط كفه في الاقطار بحي على الجود والسماح والداعي موفور زهده في الاصقاع بحي على الفوز والفلاح فلذلك طاء طاء عنده كل شريف ولاذ الى ظله كل عالم عريف فعكفت الهمم على الاقتداء باثاره واتفقت الامم على الاهتداء بانواره فلا الالسن تستطيع ان توفي حق ثنائه ولا الاقلام تطيق ان تؤدي وظيفة واجب اطرائه صاحب المقامات المحموده والكرامات المشهوده والايات الغير المجهوده خلاصة الماء والطين برهان الاسلام والمسلمين قيم الشيعة عظيم الامامية استاد الامم شيخ العرب والعجم بركة الوجود شبكة السعود بدر الساري والمصون شمس علومه عن التواري شيخنا الامام الاعظم اية الله العظمى حجة الباري مرتضى بن محمد امين الجابري الانصاري اهدى الله اليه طرائف السلام والحقه بمواليه الاصفياء الكرام وحشرنا تحت لوائه يوم القيام ونفعنا الله ببركات علومه ووفقنا لاتباعه فلقد كان قدس الله نفسه كما شهد له بعض الاعاظم عيانه اعظم من سماعه عن الشيخ الفقيه المحقق المدقق الاوحد الاوثق جامع اشتات الفضايل العلميه والعملية والاخذ باطراف العلوم الذوقية والبحثية مؤسس اساس الشريعة ومناهج احكامها ومحرر مستند الشيعة وعوايد ايامها الحاج ملا احمد النراقي احله الله رياض الانس وكساه ملابس القدس عن سيد الامة وكاشف الغمة مهذب مقاصد المنطوق والمفهوم ومحيي ما درس لشريعة جده عليه السلام من الرسوم الملقب بالاستحقاق ببحر العلوم اية الله وبرهانه الجلي والاخذ باطراف الفخار العادي والمجد العدملي عاقد راية التاسيس والتعليم وجهينة خبر التحقيق والنظر القويم ودعيميص رمل التدقيق والفكر السليم من الادب روضته الغض ومن التفسير بحره الذي لا ينقض ومن الحديث عبابه الفياض

في الحديث كل شيء من اشياء الدنيا سماعه اعظم من عيانه وكل شيء من اشياء الاخرة عيانه اعظم من سماعه وحدثني ثقة عن ثقة عن الشيخ الاجل الشيخ ... انه وصف له ... فقال انه عيانه اعظم من سماعه

ومن

ومن العرفان درعه الفضفاض عماد الحكماء المتالهين استاد الفقهاء المتبحرين امام المحدثين والمفسرين شمس المعارف كنز الطرائف ينبوع الفضل التالد والطارف قطب دائرة المفاخر انموذج سلفه الطاهر تاج الزاهدين وسراج العارفين صاحب الكرامات الباهرة والمعجزات القاهرة السيد محمد مهدي الطباطبائي ضاعف الله قدره واعظم في الاسلام اجره عن الشيخ الاعظم والامام المقدم شيخ علماء الشيعة في الامصار ومرجع فقهاء الاسلام فيما لحقه من الاعصار استاد الكل ومفزعهم في الحل والعقد ناشر لواء الاستنباط والاجتهاد وناهج طريقة استفادة الاحكام عن المبادي محيي مدارس التحقيق بعد اندراسها ومعيد مشاهد العلم بعد انطماسها صاحب النفس القدسيه والاخلاق الزكيه والاداب النبوية والكرامات الولويه مجدد مذهب سيد البشر على راس المائة الثانية عشر شيخ الفقه وحامل لوائه ومدير الحديث وكوكب سمائه بفوائده استقام قناة الايمان وبتحقيقاته نفق سوق العلم والبيان كفيل ايتام ال محمد بحسن تاسيسه والمتطول حتى على المشتري بفضل تدريسه المعروف بالفريد الملقب بالوحيد المدعو بالاقا المشهور بالاستاد الاكبر والمولى الاعظم باقر علوم الائمة وباب نجاة الامة مولانا الاعظم محمد باقر البهبهاني ابن الشيخ الافضل الاكمل الاعلم الاورع الازهد محمد اكمل الاصفهاني قدس الله سرهما النوراني عن ابيه عن خاله غواص بحار الانوار ومروج اثار الائمة الاطهار وناشر علومهم في الاقطار والامصار خاتم المحدثين سادس المحمدين عماد الفقهاء الراسخين علامة العلماء الشامخين مجدد المذهب على راس المائة الحادية عشر والمذكور بالفضل والحديث عن السنة البدو والحضر مولينا محمد باقر ابن الشيخ الفقيه المحقق المدقق الورع الصفي الزكي المقدس في عالم النور العلامة في عالم الظهور محمد تقي المجلسي روح الله روحهما وكثر بالسعادات فتوحهما عن والده المشار اليه عن شيخ الاسلام والمسلمين اكمل الحكماء والمتكلمين ابرع الفضلاء والمتقين افضل الفقهاء والمحدثين جامع دقايق العلوم وغرائبها وعارف حقايق الرسوم وعجائبها المكشوف عن بصره الغطاء والممدود المؤيد من سلطان السماء ناصر طريقة العترة الطاهرة ومجدد مذهبهم على راس المائة العاشرة المخصوص بالاتفاق على فضله والاعتراف طبع الانام على الخلاف وفضله في الناس مسئلة بغير خلاف شيخنا الامام بهاء الملة والدين محمد بن العالم العلامة والفاضل الفهامة صاحب النفس القدسية والملكة الملكوتيه والاخلاق الرضية راس المحققين

رأيت هذا اللقب بخط شيخنا صاحب الجواهر في اجازته للشيخ عيسى الزاهد منه دام مجده

فی زمانه ورئیس المصنفین بحکم اقرانه شیخ الفقهاء والمحدثین کنز الفضلاء والمحققین
حسین بن عبد الصمد العاملي سقی الله ضریحهما میاه الرضوان واحلهما اعلی فرادیس
الجنان عن والده عن الشیخ الامام خاتم فقهاء الاسلام جامع العلوم والمعارف والفائز
منها بالتالد والطارف المجاهد فی سبیل الله بقلمه والباذل فی نصرة الاسلام لدمه
افضل المحققین اکمل المتبحرین لسان المتقدمین ترجمان المتاخرین شارح صدور المحدثین
وجامع شمل المجتهدین جمال الصالحین طراز العارفین مقیاس الحکماء والمتکلمین المتلوة
ایاته علی الالسنة والمشهورة کراماته مدی الازمنة العالم الربانی والهیکل الصمدانی
شیخنا الشهید السعید زین الدین بن علی العاملی المشهور بالشهید الثانی قدس الله
سره النورانی عن الشیخ الجلیل الفاضل النبیل احمد بن محمد بن خاتون العاملی
عن الامام الاعظم والرئیس المعظم والمطاع المقدم ناصر الملة ناشر السنة غیث الامة
تاج الشریعة فخر الشیعة رکن الطائفة مروج المذهب استاد العجم والعرب مدار التحقیق مناد
التدقیق مهذب الفروع محرر الاصول المغترف من بحر فضله الاساطین والفحول الفائز بقداح
السعادة والضارب بسهام الشهادة مولینا الافضل وشیخنا الاعلم الاکمل البدر الشعشعانی
علی بن عبد العالی الکرکی المعروف بالمحقق الثانی رفع الله قدره وشرف فی الملأ الاعلی
ذکره عن الفقیه النبیه والعالم الوجیه والثقة السدید والمحدث السعید علی بن هلال
الجزائری قدس الله سره وضاعف اجره عن قدوة الزاهدین وعدة السالکین وعمدة الفقهاء
الراشدین جمال العارفین حلیة المحدثین کنز المحققین شیخنا الملی احمد بن فهد الحلی
اعز الله قدره العلی عن الشیخ الاجل الافخم والفقیه الاکمل الاکرم زین الدین علی بن الخازن
قدس سره عن الشیخ الامام برهان علماء الاسلام استاد فقهاء الانام حجة فضلاء الایام
برکة الشهور والاعوام رئیس المذهب والملة وراس المحققین الاجلة منهل الفقه الصافی
ودرع التحقیق الضافی مسهل سبیل الاجتهاد والنظر افقه اهل البدو والظفر شمع جمع الیقین ومشعل طریق
المتقین سراج الاهتداء منهاج الاقتداء درة تاج ارباب الایمان قرة عین اصحاب الایقان
المشروح صدره بالعلم والعرفان والمنور قلبه بنور التحقیق والاتقان الجامع فی معارج
السعادة بین اقصی مدارج العلم ورتبة الشهادة صاحب الایات الباهرة والکرامات الظاهرة
شیخنا الاقدم الافضل المعروف بالشهید الاول شمس الدین محمد بن مکی

رأیته بخطه فی مواضع
کاتب نسخة الشریف
کذلک وهو برسخ
الخلافة فی زمنه
منه دام فضله

قدس الله سره الزکی عن الشیخ الامام واحد علماء الاسلام ذخر الحکماء والمتکلمین فخر الاسلام والمسلمین
استاد الفقهاء والمحدثین دیباجة کتاب التحقیق مصحف النظر الدقیق ملاذ العلماء والمناظرین الامام
فخر الدین ابی طالب محمد طیب الله مضجعه واحسن الیه مرجعه عن والده الشیخ الامام والمولی الهمام
علامة المشارق والمغارب مرغم الکفرة والنواصب ایة الله فی العالمین وسیفه المسلول علی رقاب
المخالفین حائز علوم الانبیاء والمرسلین افضل المتقدمین والمتاخرین خلیفة الائمة المهدیین
محیی ما درس من مراسم الدین المنتهی الیه ریاسة الامامیة فی الاعصار والخاضع دون سدة علمه
الفلک الدوار شیخ المذهب رئیس الملة محرر القواعد مهذب العقائد بحر العلوم مفتی الفرق
محیی السنة ممیت البدعة شمس الامة کشف الغمة کعبة الفقهاء مشعر العلماء مطاف الحکماء رکن المتکلمین
قبلة المحدثین مرجع الافاضل اجمعین ما من عالم فی الارض من الشیعة من عصره الی یومنا هذا الا و
اقتبس من مشکوته واستفاد من تحقیقاته بل هی العدة لکل محقق والیها الملجأ من کل مدقق العلم المنصوب
والعلم المصبوب المسعود بالنفس الملکوتیة والمنصور بالایات الجلیة المؤید من السماء والمشهور باکرم
الاسماء الملقب بالعلامة المشتهر بایة الله مولینا الاعظم وامامنا المعظم ابی منصور جمال الدین
حسن بن یوسف الحلی حشرنا الله تحت لوائه ووفقنا للمسیر بضیاء عن الشیخ الامام الاعظم
والهمام المقدم المفخم مؤسس الفقه والاصول ومحرر المعقول والمنقول شیخ الطائفة بغیر جاحد
وواحد هذه الفرقة وای واحد الذی یکل لسان القلم عن تعداد فضائله ومقاماته مع ان جمیع
ما سمعت من مناقب من ذکرناه بعض کراماته الامام السعید ابی القاسم نجم الدین جعفر بن
سعید الحلی المشهور بالمحقق الاول تفضل الله علینا بالانتفاع بعلومه وتطول عن السید الحسیب
الاصیل والفقیه المحدث النبیل والنسابة الادیب الجلیل فخار بن معد الموسوی نور الله
ضریحه واحسن فی ریاض الخلد تسریحه عن العالم العامل والمحدث الکامل الفاضل الوجیه والفقیه
النبیه شاذان بن جبرئیل القمی حشره الله مع النبی الامی عن الشیخ الاجل الاقدم الثقة الفقیه الاکرم
عماد الدین محمد بن ابی القاسم الطبری رفع الله مقامه وزاد فی الخلد اکرامه عن الشیخ الامام
غرة فضلاء الانام شمس علماء الاسلام قطب رحی الفضایل بدر سماء الافاضل منار الشیعة
مدار الشریعة علامة الافاق واحد الازمان معلم الفرق مدرس علوم شیخنا الاقدم ابی علی الحسن
بن الشیخ المعروف بالمفید الثانی امده الله بالفیض السبحانی عن والده الشیخ الامام مدار رحی الایمان
مدی الایام منقح علوم الاسلام مشید مبانی الفقه والاصول والحدیث والکلام محرر العقائد

السمعيه مهذب القواعد العقليه مرصص اركان الملة المحمدية ومؤسس اصول الطريقة الجعفرية
فاتح ابواب التحقيق وممهد سبل التحصيل والتدقيق محصل مذهب الشيعة في الاصول والفروع
وجامع مختلفات الاخبار في المقروء والمسموع كافل ايتام ال محمد عليهم السلام والاب الروحاني الكافل
العلماء الاعلام معلم الفضلاء المحققين بل امامهم ومربي الفقهاء المحصلين بل ملكهم وهمامهم
امير جيوش التاليف والتصنيف والملقى الى اقلامه ازمة الدين الحنيف بكتب استفادة الامامية
الى يومنا هذا على كثرة فضلائها واولياء ستره اذعنت على وفور رؤسائها فهو معلمهم الذي
لا يعلم ومقدمهم الذي لا يقدم عليه احد وان تقدم حتى لقبوه عن اخرهم بشيخ الطائفة ورئيس
المذهب وليس لاحد غيره كائنا من كان ان يدعي بمثله ويلقب بل غاية التقييد بالاعصار
او التخصيص ببعض الامصار اما الاطلاق فهو مالك زمانه والمقتعد فوق غاربه وسنامه اليه
فزع عظمائها وعنه اخذ علمائها واحد نوع الانسان وحامل عرش العلم والايمان والمشار اليه في
جميع الفنون بالبنان استاد العالمين في العالم وشيخ فقهاء بني ادم خبر الامة وامامها بعد
الائمة شيخنا الاقدم وامامنا الاعظم ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي قدس الله سره القدوسي
وشكر الله في الاسلام مساعيه الجميلة كما نشر على السنة اهل الايمان مدائحه الجليلة انه قدس الله
نفسه وطهر رمسه قال في المصباح لفظه شرح زيارة ابي عبد الله عليه السلام في يوم عاشورا من قرب
او بعد روى محمد بن اسمعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة عن ابيه عن ابي جعفر عليه السلام قال من زار
الحسين بن علي عليهما السلام في يوم عاشورا من المحرم حتى يظل عنده باكيا لقي الله عز وجل يوم يلقاه
بثواب الفي حجة والفي عمرة والفي غزوة وثواب كل غزوة وحجة وعمرة كثواب من حج واعتمر وغزا مع
رسول الله صلى الله عليه واله ومع الائمة الراشدين صلوات الله عليهم قال قلت جعلت فداك فما
لمن كان في بعيد البلاد واقاصيه ولم يمكنه المصير اليه في ذلك اليوم قال اذا كان كذلك برز الى
الصحراء او صعد سطحا مرتفعا في داره واومأ اليه بالسلام واجتهد في الدعاء على قاتله وصلى
من بعد ركعتين وليكن ذلك في صدر النهار وقبل ان يزول الشمس ثم ليندب الحسين عليه السلام
ويبكيه ويأمر من في داره ممن لا يتقيه بالبكاء عليه عليه السلام ويقيم في داره المصيبة باظهار
الجزع وليعز بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين عليه السلام وانا الضامن لهم اذا فعلوا ذلك
على الله عز وجل جميع ذلك قلت جعلت فداك انت الضامن ذلك لهم والزعيم قال انا الضامن
وانا الزعيم لمن فعل ذلك قلت فكيف يعزي بعضنا بعضا قال تقولون اعظم الله اجورنا بمصابنا

بالحسين عليه السلام وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدي من ال محمد عليهم السلام
وان استطعت ان لا تنتشر يومك في حاجة فافعل فانه يوم نحس لا تقضى فيه حاجة مؤمن وان قضيت
لم يبارك له فيها ولم ير فيها رشدا ولا يدخرن احدكم لمنزله فيه شيئا فمن ادخر في ذلك اليوم لم
يبارك له فيما ادخر ولم يبارك له في اهله فاذا فعلوا ذلك كتب الله لهم اجر ثواب الف حجة والف
عمرة والف غزوة كلها مع رسول الله صلى الله عليه واله وكان لهم اجر ثواب مصيبة كل نبي ورسول
ووصي وصديق وشهيد مات او قتل منذ خلق الله الدنيا الى ان يقوم الساعة قال صالح بن عقبة
وسيف بن عميرة قال علقمة بن محمد الحضرمي قلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء ادعو به اذا لم
ازره من قرب واومأت من بعد البلاد ومن داري بالتسليم عليه قال فقال لي يا علقمة
اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء من بعد التكبير هذا القول
فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعو به زواره من الملائكة وكتب الله لك مائة الف الف
درجة وكنت كمن استشهد مع الحسين عليه السلام حتى تشاركهم في درجاتهم ثم لا
تعرف الا في الشهداء الذين استشهدوا معه وكتب لك ثواب زيارة كل نبي وكل رسول
وزيارة كل من زار الحسين عليه السلام منذ يوم قتل عليه السلام وعلى اهل بيته تقول
اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَبا عَبْدِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ
وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيّينَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ اَلسَّلامُ
عَلَيْكَ يا ثارَ اللهِ وَابْنَ ثارِهِ وَالْوِتْرَ الْمَوْتُورَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْاَرْواحِ الَّتي حَلَّتْ بِفِنائِكَ
عَلَيْكُمْ مِنّي جَميعاً سَلامُ اللهِ اَبَداً ما بَقيتُ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ يا اَبا عَبْدِ اللهِ لَقَدْ عَظُمَتِ
الرَّزِيَّةُ وَجَلَّتِ الْمُصيبَةُ بِكَ عَلَيْنا وَعَلى جَميعِ اَهْلِ الْاِسْلامِ وَجَلَّتْ وَعَظُمَتْ مُصيبَتُكَ
فِي السَّماواتِ عَلى جَميعِ اَهْلِ السَّماواتِ فَلَعَنَ اللهُ اُمَّةً اَسَّسَتْ اَساسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ
وَلَعَنَ اللهُ اُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقامِكُمْ وَاَزالَتْكُمْ عَنْ مَراتِبِكُمُ الَّتي رَتَّبَكُمُ اللهُ فيها وَلَعَنَ اللهُ
اُمَّةً قَتَلَتْكُمْ وَلَعَنَ اللهُ الْمُمَهِّدينَ لَهُمْ بِالتَّمْكينِ مِنْ قِتالِكُمْ بَرِئْتُ اِلَى اللهِ وَاِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَمِنْ
اَشْياعِهِمْ وَاَتْباعِهِمْ وَاَوْلِيائِهِمْ يا اَبا عَبْدِ اللهِ اِنّي سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبَكُمْ اِلى يَوْمِ
الْقِيامَةِ وَلَعَنَ اللهُ آلَ زِيادٍ وَآلَ مَرْوانَ وَلَعَنَ اللهُ بَني اُمَيَّةَ قاطِبَةً وَلَعَنَ اللهُ ابْنَ مَرْجانَةَ
وَلَعَنَ اللهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَلَعَنَ اللهُ شِمْراً وَلَعَنَ اللهُ اُمَّةً اَسْرَجَتْ وَاَلْجَمَتْ وَتَنَقَّبَتْ وَتَهَيَّاَتْ
لِقِتالِكَ بِاَبي اَنْتَ وَاُمّي لَقَدْ عَظُمَ مُصابي بِكَ فَاَسْئَلُ اللهَ الَّذي اَكْرَمَ مَقامَكَ وَاَكْرَمَني بِكَ

اَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ اِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ اَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي
عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ اِنِّي اَتَقَرَّبُ اِلَى اللهِ
وَاِلَى رَسُولِهِ وَاِلَى اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَاِلَى فَاطِمَةَ وَاِلَى الْحَسَنِ وَاِلَيْكَ بِمُوَالَاتِكَ وَبِالْبَرَائَةِ مِمَّنْ
قَاتَلَكَ وَنَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ وَبِالْبَرَائَةِ مِمَّنْ اَسَّسَ اَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ وَاَبْرَءُ اِلَى اللهِ
وَاِلَى رَسُولِهِ مِمَّنْ اَسَّسَ اَسَاسَ ذٰلِكَ وَبَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ وَجَرَى فِي ظُلْمِهِ وَجَوْرِهِ عَلَيْكُمْ
وَعَلَى اَشْيَاعِكُمْ بَرِئْتُ اِلَى اللهِ وَاِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَاَتَقَرَّبُ اِلَى اللهِ ثُمَّ اِلَيْكُمْ بِمُوَالَاتِكُمْ وَمُوَالَاةِ
وَلِيِّكُمْ وَبِالْبَرَائَةِ مِنْ اَعْدَائِكُمْ وَالنَّاصِبِينَ لَكُمُ الْحَرْبَ وَبِالْبَرَائَةِ مِنْ اَشْيَاعِهِمْ وَاَتْبَاعِهِمْ اِنِّي
سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَوَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاكُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ فَاَسْئَلُ اللهَ الَّذِي
اَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَمَعْرِفَةِ اَوْلِيَائِكُمْ وَرَزَقَنِي الْبَرَائَةَ مِنْ اَعْدَائِكُمْ اَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
وَاَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَاَسْئَلُهُ اَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ الَّذِي
لَكُمْ عِنْدَ اللهِ وَاَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي مَعَ اِمَامٍ مَهْدِيٍّ ظَاهِرٍ نَاطِقٍ مِنْكُمْ وَاَسْئَلُ اللهَ
بِحَقِّكُمْ وَبِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ اَنْ يُعْطِيَنِي بِمُصَابِي بِكُمْ اَفْضَلَ مَا يُعْطِي مُصَابًا بِمُصِيبَةٍ
مُصِيبَةً مَا اَعْظَمَهَا وَاَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْاِسْلَامِ وَفِي جَمِيعِ اَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي
فِي مَقَامِي هٰذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْكَ صَلَوَاتٌ وَرَحْمَةٌ وَمَغْفِرَةٌ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ
وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَمَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو اُمَيَّةَ وَابْنُ اٰكِلَةِ الْاَكْبَادِ
اللَّعِينُ بْنُ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِكَ وَلِسَانِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَمَوْقِفٍ وَقَفَ فِيهِ
نَبِيُّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَبَا سُفْيَانَ وَمُعٰوِيَةَ بْنَ اَبِي سُفْيَانَ وَيَزِيدَ بْنَ مُعٰوِيَةَ
عَلَيْهِمْ مِنْكَ اللَّعْنَةُ اَبَدَ الْاٰبِدِينَ وَهٰذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ اٰلُ زِيَادٍ وَاٰلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ
الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ فَضَاعِفْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَ مِنْكَ وَالْعَذَابَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَتَقَرَّبُ
اِلَيْكَ فِي هٰذَا الْيَوْمِ وَفِي مَوْقِفِي هٰذَا وَاَيَّامِ حَيٰوتِي بِالْبَرَائَةِ مِنْهُمْ وَاللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَبِالْمُوَالَاةِ
لِنَبِيِّكَ وَاٰلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثُمَّ تَقُولُ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاٰخِرَ
تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذٰلِكَ اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ
وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا تقول ذلك مائة مرة ثم تقول اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ وَعَلَى
الْاَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللهِ اَبَدًا مَا بَقِيتُ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَلَا جَعَلَهُ اللهُ
اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكَ اَلسَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى اَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى اَصْحَابِ الْحُسَيْنِ تقول

ذلك تمام مرة ثم تقول اَللّٰهُمَّ خُصَّ اَنْتَ اَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَابْدَأْ بِهِ اَوَّلًا ثُمَّ الثَّانِي ثُمَّ الثَّالِثَ ثُمَّ الرَّابِعَ
اَللّٰهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ بْنَ مُعٰوِيَةَ خَامِسًا وَالْعَنْ عُبَيْدَ اللهِ بْنَ زِيَادٍ وَابْنَ مَرْجَانَةَ وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَشِمْرًا
وَاٰلَ اَبِي سُفْيَانَ وَاٰلَ زِيَادٍ وَاٰلَ مَرْوَانَ اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ ثم تسجد وتقول اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ
لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى عَظِيمِ رَزِيَّتِي اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْوُرُودِ وَثَبِّتْ
لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَاَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عليه السلام
قال علقمة قال ابو جعفر عليه السلام ان استطعت ان تزوره في كل يوم بهذه الزيارة فافعل فلك ثواب جميع ذلك
قال الشيخ رضي الله عنه وروى محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة قال خرجت مع صفوان بن مهران الجمال
وجماعة من اصحابنا الى الغري بعد ما خرج ابو عبد الله عليه السلام فسرنا من الحيرة الى المدينة فلما فرغنا من الزيارة
صرف صفوان وجهه الى ناحية ابي عبد الله عليه السلام فقال لنا تزورون الحسين عليه السلام من هذا المكان
من عند راس امير المومنين عليه السلام من ههنا واومى اليه ابو عبد الله عليه السلام وانا معه قال فدعا صفوان
بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي عبد الله عليه السلام في يوم عاشورا ثم صلى ركعتين عند
راس امير المومنين عليه السلام وودع في دبرها امير المؤمنين عليه السلام واومى الى الحسين بالسلام منصرفا بوجهه
نحوه وودع في دبرها وكان فيما دعاه في دبرها يَا اَللهُ يَا اَللهُ يَا اَللهُ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ يَا كَاشِفَ
كُرَبِ الْمَكْرُوبِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ وَيَا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَيَا مَنْ هُوَ اَقْرَبُ اِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ
وَيَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَيَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْاَعْلَى وَبِالْاُفُقِ الْمُبِينِ وَيَا مَنْ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ
عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى وَيَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْاَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَيَا مَنْ لَا يَخْفٰى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ
وَيَا مَنْ لَا تَشْتَبِهُ عَلَيْهِ الْاَصْوَاتُ وَيَا مَنْ لَا تُغَلِّطُهُ الْحَاجَاتُ وَيَا مَنْ لَا يُبْرِمُهُ اِلْحَاحُ الْمُلِحِّينَ
يَا مُدْرِكَ كُلِّ فَوْتٍ وَيَا جَامِعَ كُلِّ شَمْلٍ وَيَا بَارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ يَا مَنْ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَاْنٍ
يَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ يَا مُنَفِّسَ الْكُرُبَاتِ يَا مُعْطِيَ السُّؤُلَاتِ يَا وَلِيَّ الرَّغَبَاتِ يَا كَافِيَ الْمُهِمَّاتِ
يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ
بِنْتِ نَبِيِّكَ وَبِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَاِنِّي بِهِمْ اَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ فِي مَقَامِي هٰذَا وَبِهِمْ اَتَوَسَّلُ وَبِهِمْ اَتَشَفَّعُ اِلَيْكَ
وَبِحَقِّهِمْ اَسْئَلُكَ وَاُقْسِمُ وَاَعْزِمُ عَلَيْكَ وَبِالشَّاْنِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ وَبِالْقَدْرِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ وَبِالَّذِي
فَضَّلْتَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ وَبِهِ خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعَالَمِينَ وَبِهِ اَبَنْتَهُمْ
وَاَبَنْتَ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعَالَمِينَ حَتّٰى فَاقَ فَضْلُهُمْ فَضْلَ الْعَالَمِينَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ
تَكْشِفَ عَنِّي غَمِّي وَهَمِّي وَكَرْبِي وَتَكْفِيَنِي الْمُهِمَّ مِنْ اُمُورِي وَتَقْضِيَ عَنِّي دَيْنِي وَتُجِيرَنِي مِنَ الْفَقْرِ وَتُجِيرَنِي مِنَ

استشفع ح س — جميعا نسخه — اسئلك ح س — دينى ح س

من الفاقة وتغنيني عن المسئلة الى المخلوقين وتكفيني هم من اخاف همه وعسر من اخاف عسره
وحزونة من اخاف حزونته وشر من اخاف شره ومكر من اخاف مكره وبغي من اخاف بغيه
وجور من اخاف جوره وسلطان من اخاف سلطانه وكيد من اخاف كيده ومقدرة
من اخاف بلاء مقدرته علي وترد عني كيد الكيدة ومكر المكرة اللهم من ارادني فارده
ومن كادني فكده واصرف عني كيده ومكره وباسه واما نيه وامنعه عني كيف شئت
وانى شئت اللهم اشغله عني بفقر لا تجبره وبلاء لا تستره وبفاقة لا تسدها وبسقم
لا تعافيه وذل لا تعزه وبمسكنة لا تجبرها اللهم اضرب بالذل نصب عينيه وادخل
عليه الفقر في منزله والعلة والسقم في بدنه حتى تشغله عني بشغل شاغل لا فراغ له و
انسه ذكري كما انسيته ذكرك وخذ عني بسمعه وبصره ولسانه ويده ورجله وقلبه
وجميع جوارحه وادخل عليه في جميع ذلك السقم ولا تشفه حتى تجعل ذلك له شغلا شاغلا
به عني وعن ذكري واكفني يا كافي ما لا يكفي سواك فانك الكافي لا كافي سواك ومفرج
لا مفرج سواك ومغيث لا مغيث سواك وجار لا جار سواك خاب من كان رجاؤه سواك ومغيثه
سواك ومفزعه الى سواك ومهربه وملجاه الى غيرك ومنجاه من مخلوق غيرك فانت ثقتي ورجائي
ومفزعي ومهربي وملجاي ومنجاي فبك استفتح وبك استنجح وبمحمد وال محمد اتوجه اليك واتوسل
واتشفع فاسئلك يا الله يا الله يا الله بحق محمد وال محمد ان تصلي على محمد وال محمد و
ان تكشف عني غمي وهمي وكربي في مقامي هذا كما كشفت عن نبيك همه وغمه و
كربه وكفيته هول عدوه فاكشف عني كما كشفت عنه وفرج عني كما فرجت عنه و
اكفني كما كفيته واصرف عني هول ما اخاف هوله ومؤنة ما اخاف مؤنته وهم
ما اخاف همه بلا مؤنة على نفسي من ذلك واصرفني بقضاء حوائجي وكفاية ما
اهمني همه من امر اخرتي ودنياي يا امير المؤمنين ويا ابا عبد الله عليكما مني سلام الله
ابدا ما بقي الليل والنهار ولا جعله الله اخر العهد من زيارتكما ولا فرق الله
بيني وبينكما اللهم احيني حيوة محمد وذريته وامتني مماتهم وتوفني على ملتهم
واحشرني في زمرتهم ولا تفرق بيني وبينهم طرفة عين ابدا في الدنيا والاخرة يا امير
المؤمنين ويا ابا عبد الله اتيتكما زائرا ومتوسلا الى الله ربي وربكما ومتوجها
اليه بكما الى الله في حاجتي هذه فاشفعا لي فان لكما عند الله المقام المحمود والجاه

للمخلوقين خ س
وحزن من اخاف حزنه خ س
اخاف مقدرته خ س
بين عينيه خ س
اللهم خذ خ س
والمفرج خ س
والمغيث خ س
ما قدح س

الوجيه والمنزل الرفيع والوسيلة اني انقلب عنكما منتظرا لتنجز الحاجة وقضائها
ونجاحها من الله بشفاعتكما لي الى الله في ذلك فلا اخيب ولا يكون منقلبي منقلبا
خائبا خاسرا بل يكون منقلبي منقلبا راجحا مفلحا منجحا مستجابا لي بقضاء جميع حوائجي
وتشفعا لي الى الله انقلب على ما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله مفوضا امري
الى الله ملجئا ظهري الى الله ومتوكلا على الله واقول حسبي الله وكفى سمع الله
لمن دعا ليس لي وراء الله ووراءكم يا سادتي منتهى ما شاء ربي كان وما
لم يشأ لم يكن ولا حول ولا قوة الا بالله استودعكما الله ولا جعله الله اخر
العهد مني اليكما انصرفت يا سيدي يا امير المؤمنين ويا مولاي انت
يا ابا عبد الله يا سيدي وسلامي عليكما متصل ما اتصل الليل والنهار
واصل ذلك اليكما غير محجوب عنكما سلامي ان شاء الله واسئله بحقكما ان يشاء
ذلك ويفعل فانه حميد مجيد انقلبت يا سيدي عنكما تائبا حامدا لله تعالى
شاكرا راجيا للاجابة غير ايس ولا قانط عائبا عائدا راجعا الى زيارتكما غير
راغب عنكما ولا عن زيارتكما بل راجع عائد ان شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله
يا سادتي رغبت اليكما والى زيارتكما بعد ان زهد فيكما وفي زيارتكما اهل الدنيا فلا خيبني الله
مما رجوت وما املت في زيارتكما انه قريب مجيب قال سيف بن عميره فسئلت صفوان
فقلت له ان علقمة بن محمد لم ياتنا بهذا عن ابي جعفر عليه السلام انما اتانا بدعاء
الزياده فقال صفوان وردت مع سيدي ابي عبد الله عليه السلام الى هذا
المكان ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد
ان صلى كما صلينا وودع كما ودعنا ثم قال لي صفوان قال لي ابو عبد الله عليه السلام
تعاهد هذه الزياره وادع بهذا الدعاء وزربه فاني ضامن على الله تعالى لكل من
زار بهذه الزياره ودعا بهذا الدعاء من قرب او بعد ان زيارته مقبوله وسعيه مشكور
وسلامه واصل غير محجوب وحاجته مقضية من الله بالغا ما بلغت ولا يخيبه يا صفوان
وجدت هذه الزيارة مضمونة بهذا الضمان عن ابي وابي عن ابيه علي بن الحسين مضمونا
بهذا الضمان عن الحسين والحسين عن اخيه الحسن مضمونا بهذا الضمان والحسن
عن ابيه امير المومنين مضمونا بهذا الضمان وامير المومنين عن رسول الله صلى الله عليه واله

الحوائج خ س
بعيس كلمة الواو في خ س
الآجابد خ س

في القاموس تعهده وتعاهده واعتهده تفقده وورد في هذا الحديث دليل فصاحته وافصل من ان تعهد افصح لان التفاعل لا يكون الا بين اثنين ان ثم صار الاستعمال غلط ولا مساس له بالفصيحة لكن هذا الاستعمال كاستعماله في خبر تعاهد النعل في المسجد عليه ومنه يظهر ما في كلام الروضة في ذلك البحث على ما فيه من الحرارة التي لا تخفى فراجع منه دام مجده

كذا في المصباح والبحار عنه فان كانت النسخة كذلك فلعل البالغ حال عن الزائر اي بالغا حاجته ما بلغت وكذا فيما سياتي والله اعلم منه زيد فضله

مضمونا بهذا الضمان ورسول الله عن جبرئيل مضمونا بهذا الضمان وجبرئيل عن الله عزّ وجل مضمونا
بهذا الضمان وقد الى الله عزّ وجل من زار الحسين بهذه الزيارة من قرب او بعد ودعا بهذا الدعاء
قبلت منه زيارته وشفعته فی مسئلته بالغا ما بلغت واعطيته سئوله ثم لا ينقلب عنی خائبا
واقلبه مسرورا قريرا عينه بقضاء حاجته والفوز بالجنة والعتق من النار وشفعته فی كل من
شفع خلا ناصب لنا اهل البيت والى الله على نفسه واشهدنا بما شهد ملائكة ملكوته على ذلك
ثم قال جبرئيل يا رسول الله ارسلنی الله اليك سرورا وبشری لك وسرورا وبشری لعلی وفاطمة
والحسن والحسين والى الائمة من ولدك الى يوم القيمة فدام يا محمد سرورك وسرور علی وفاطمة
والحسن والحسين والائمة وشيعتكم الى يوم البعث ثم قال لی صفوان قال لی ابو عبد الله علیه السلام
يا صفوان اذا حدث لك الى الله حاجة فزر بهذه الزيارة من حيث كنت وادع بهذا الدعاء وسل
ربك حاجتك تاتك من الله والله غير مخلف وعده رسوله صلى الله عليه واله بمنه والحمد لله
رب العالمين محصل ترجمه این حدیث شریف آنکه بسند مذکور از شیخ طایفه قدس الله سره که شطری از مجامد جلیله
او باندازه وسع بیان این الکن شنیدی روایت کردیم وآنجناب از محمد بن اسمعیل بن بزیع واو از صالح بن عقبه
واو از پدر خود عقبة بن قیس بن سمعان واو از باقر علوم النبیین حضرت ابو جعفر علیه السلام که فرمود هر که
زیارت کند حسین را در روز دهم محرم یا آنکه نزد قبر او گریان شود ملاقات کند خدای عزّ وجل را روز لقای خدا
با ثواب دو هزار حجه و دو هزار عمره و دو هزار غزوه و ثواب هر غزوه و حجه و عمره مانند ثواب کسیست که حج و غزا و عمره در خدمت
رسول خدای صلی الله علیه وآله وائمه راشدین کرده باشد عقبه گوید گفتم فدایت شوم چه ثواب دارد کسیکه
در اقاصی بلاد بعیده باشد و متمکن نشود از رفتن بجانب قبر او آن روز را فرمود چون چنین باشد بیرون آید
بصحرائی یا بالا رود بر بام بلندی در خانه خویش واشاره کند بجانب قبر او بسلام واجتهاد ومبالغه نماید
در نفرین بر کشنده او وازان پس دو رکعت نماز گذارد وبایستی این کار در اول روز باشد قبل از آنکه آفتاب
بزوال رسد آنگاه ندبه کند حسین علیه السلام را وبگرید وبفرماید تا اهل خانه او از آنانکه تقیه ندارد بگریند بر حسین
علیه السلام وبرپای کند در خانه خود مصیبت را باظهار جزع در آن روز وبایستی تعزیت دهند برخی از ایشان
برخی را بمصیبت زدگی ایشان بواسطه حسین علیه السلام ومن ضامنم برای ایشان آنگاه که چنین کنند
بر خدای عزّ وجل تمام این ثوابرا گفتم فدای تو شوم تو ضامنی برای ایشان وکفیلی گفت من ضامنم ومن کفیلم
برای هر که چنین کند گفتم چگونه تعزیت دهند بعضی مر بعضی را فرمود میگویند اعظم الله اجورنا بمصابنا
بالحسين عليه السلام وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدي

قوله علیه السلام بما شهد ای توجه شهد او ما مصدریه ای بشهادة ملائکة ملکوته وعلی بعد یجوز کون الباء بمعنی علی مع امکان غلط النسخ فیکون الصواب علی ما شهد والله علم منه دام مجده العالی

من آل محمد عليهم السلام یعنی بزرگ فرماید خداوند اجرهای ما را بمصیبت زدگی ما بحسین علیه السلام وقرار دهد
ما و شما را از خواهندگان خون او با ولی دم او امام مهدی از آل محمد واگر بتوانی که بیرون نیائی از خانه آن روز را چنان
کن که همانا آن روز مشومی است که برآورده نشود در آن حاجت مؤمنی واگر برآورده شود برکت برای او در آن روز
نباشد ونه بیند وبایستی که ذخیره نکند کسی از شما برای منزل خود در آن روز چیزی چه اگر کسی در آن روز ذخیره کند برکت
نباشد او را در ذخیره خود ومبارک نشوند بر او اهل او چون چنین کنند خدا بنویسد برای ایشان ثواب هزار حج وهزار عمره وهزار
غزوه که همه آنها با رسول خدای باشد ومر ایشانراست ثواب مصیبت هر نبی ورسولی وصدیقی و
شهیدی که مرده باشد یا کشته شود از آن روز که خدا دنیا را آفریده تا آن وقت که قیامت بپای شود
صالح بن عقبه وسیف بن عمیره گفتند که علقمة بن محمد الحضرمی گفت بحضرت باقر علیه السلام گفتم
تعلیم کن مرا دعائی که من باو دعا کنم چون از نزدیک او را زیارت کنم وبخواهم ایما کنم از شهرهای دور بسوی
او از خانه خود بسلام بر او علقمه گفت امام فرمود ای علقمه چون نماز کنی بعد از آنکه اشاره کنی بجانب او
بسلام بگوی وقت ایما کردن بعد از آنکه تکبیر بگوئی این قول را یعنی زیارت آتیه را که اگر بگوئی او را دعا کرده
باشی بآنچه دعا کنند باو زائران حسین از ملائکه وبنویسد خدای برای تو هزار هزار درجه ومانند آنان شوی که با حسین
علیه السلام بدرجه شهادت رسیدند تا اینکه شریک شوی ایشانرا در درجاتشان آنگاه شناخته نشوی
الا در شهدا اینکه با او شهید شدند ونوشته شود برای تو ثواب زیارت هر نبی وهر رسول وزیارت هر که
زیارت کرده حسین علیه السلام را از روز که کشته شده سلام الله علیه وعلی اهل بیته بعد از این عبارت زیارت
ولعن وسلام ودعا ودعای سجده بالتمام مذکور است بوجهیکه نوشتیم وتدریجا در اثنای باب ثانی نیز مذکور
میشود علقمه گوید حضرت باقر علیه السلام فرمود اگر بتوانی زیارت کنی حسین علیه السلام را هر روزه باین زیارت
چنان کن که تو راست جمیع این ثوابها وروایت کرده محمد بن خالد الطیالسی از سیف بن عمیره که من
با صفوان بن مهران جمال وجماعتی از اصحاب ما رفتیم بنجف بعد از خروج حضرت صادق علیه السلام از
حیره بجانب مدینه چون ما از زیارت فارغ شدیم صفوان روی خود را بجانب قبر سید الشهداء علیه السلام
کرد وبما گفت حسین علیه السلام را ازین مکان زیارت کنید از نزدیک سر مقدس امیر المؤمنین ع از اینجا که
صادق آل محمد علیهم السلام نیز چنین کرد گاهیکه من در خدمتش بودم سیف گوید پس بخواند صفوان زیارتیکه علقمة
بن محمد از باقر علوم النبیین علیه السلام روایت کرده بود در روز عاشورا آنگاه دو رکعت نماز کرد نزد سر امیر
المؤمنین علیه السلام ووداع گفت از پی او امیر المؤمنین را واشاره کرد بجانب قبر حسین روی باو آورده ووداع
کرد بعد از زیارت او را واز جمله دعاهای او این بود یا الله یا الله تا آخر دعای مذکور مشهور بدعای علقمه که سابقا

مذکور شد و در خاتمه باب ثانی با ترجمه و بیان مجدداً یاد شود سیف بن عمیره گوید از صفوان سوال کردم و
گفتم علقمة بن محمد این دعا را برای ما از حضرت باقر روایت نکرد بلکه همان زیارت را حدیث کرد صفوان گفت
که من وارد شدم با سید خودم صادق آل محمد علیهم السلام باین مکان پس چنان کرد که ما کردیم در زیارت
خودمان و دعا کرد باین دعا هنگام وداع بعد از اینکه دو رکعت نماز گذاشت چنانچه ما نماز گذاشتیم
و وداع کرد چنانچه ما وداع کردیم بعد از آن صفوان گفت که حضرت صادق بمن فرمود که مواظب
باش این زیارت را و بخوان او را که من ضمانت دارم بر خدا تعالی برای هر که زیارت کند باین زیارت
و دعا کند باین دعا از قریب یا بعید اینکه زیارتش مقبول شود و سعیش مشکور و سلامش بآنحضرت واصل
شود و محجوب نماند و حاجت او قضا شود هر چه قدر بزرگ و عظیم باشد و او را خائب ننماید ای صفوان
این زیارت را با این ضمان از پدرم شنیدم و پدرم از پدرش علی بن الحسین علیهما السلام شنیده
با همین ضمان و علی ابن الحسین علیهما السلام از حسین علیه السلام با همین ضمان و حسین ع از برادرش حسن علیه السلام
با همین ضمان و حسن از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام با همین ضمان و امیر المؤمنین از رسول خدای صلی الله علیه و آله
و سلم با همین ضمان و رسول خدای از جبرئیل علیه السلام با همین ضمان و جبرئیل از خدای عز و جل با همین
ضمان و بتحقیق که خدای عز و جل سوگند یاد کرده که هر که زیارت کند حسین را باین
زیارت از نزدیکی یا دوری و دعا کند باین دعا قبول کنم از او زیارتش را و بر آورم حاجتش را
هر چه باشد و بدهم او مسئلتش را آنگاه باز نگردد از حضرت من با خیبت و خسار
و باز گردانم مسرور و قرير العين ببر آوردن حاجت و فوز بجنت و آزادی از دوزخ
و قبول کنم شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند جز دشمن ما اهلبیت و قسم یاد
کرده خدا تعالی بر ذات مقدس خود و گواه گرفته ما را بانچه که شهادت داده اند ملائکه
ملکوت بر این آنگاه جبرئیل گفت یا رسول الله فرستاده مرا خدای بسوی تو بجهت سرور
و بشارت تو و سرور و بشارت علی و فاطمه و حسن و حسین و بسوی امامان از اولاد تو
تا روز قیامت پس مستمر و پاینده باد مسرت تو و مسرت علی و فاطمه و حسن و حسین و شیعت
شما تا روز رستخیز آنگاه صفوان بامن گفت که صادق آل محمد علیه السلام بامن گفت ای
صفوان هر گاه ترا حاجتی برسد بسوی خدا از زیارت کن باین زیارت هر جا که باشی و دعا کن باین دعا و سوال
کن از پروردگار خود حاجتت را که بر آورده شود از خدای و خدای خلاف نخواهد کرد وعده که برسول خود صلی الله علیه
و آله داده بجود و امتنان خویش والحمد لله رب العالمین تا اینجا بود روایت شیخ قدس الله رمسه

اما روایت کامل الزیاره بهمین سند از شیخ طایفه از شیخ اجل اعظم و استاد من تاخر و تقدم زعیم
الشیعة و مقیم الشریعة و من لا یقوم العبارة بواجب ثنائه و لا یحوم القلم حول حومة بیانه و اداته
مع ان جمیع فضائل الشیعة راجعة الیه و رقاب علمائهم عن اخرهم خاضعة لدیه لا ندحاهم التی
دینهم علیها یدور و الیه تجلب من العلم و النظر اعشاد الجزور و المعبر عنه فی التوقیع الوقیع
باللقب الرفیع الذی یخضع عنده الرفیع و هو الاخ السدید و الولی الرشید و الشیخ المفید
و الناصر للحق و الداعی الیه بکلمة الصدق و ملهم الحق و دلیله و فیه غنی عن بسط الکلام
و تطویله فان مدح الامام امام کل مدح و من تصدی للقول بعده فقد تعرض للقدح ابی عبد الله
محمد بن محمد بن النعمان رضی الله عنه و ارضاه که حامل علم ائمه علیهم السلام است در امت محمدیه
و ناشر و مؤسس طریقه قویمه جعفریه است در شیعه امامیه از شیخ اجل اقدم و ثقه اعظم
اکرم استاد المفید و حسبه به من تجلیل و تمجید و کلما یوصف به الناس من فقه و ثقة و جمیل
فهو فوقه کما شهد له به النجاشی و العلامة ادام الله اکرامهما و اکرام ابی القاسم جعفر بن محمد
بن قولویه القمی رضی الله عنه و ارضاه و احله من فردوس الجنان اعلاه روایت میکنم
و با روایت مصباح اختلاف یسیری دارد که بتنبیه بر وجوه فرق باید گذاشت چه نقل جمیع خبر موجب
تطویل و تکرار بیفایده است اگر چه اشاره باختلاف نسخه در بعض مواضع در حاشیه کرده ام ولی مقصود در مقام
امور مهمه است و اوّل امور یکی آنکه صورت سند او چنین است حکیم بن داود بن حکیم و غیره عن محمد
بن موسی الهمدانی عن محمد بن خالد الطیالسی عن سیف بن عمیره و صالح بن عقبه معا عن علقمة
بن محمد الحضرمی و محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبه عن مالک الجهنی عن ابی جعفر الباقر علیه السلام
دیگر آنکه فقره الفی حجة و الفی عمره و الفی غزوه در عبارت او الفی الف است و بر این قیاس در فقره
ذیل که الف حجة است در نسخه او الف الف است امر سوم آنکه در حکایت عبادت علقمه چنین میگوید قال
صالح بن عقبة الجهنی و سیف بن عمیره قال علقمة بن محمد الحضرمی فقلت لابی جعفر علیه السلام
علمنی دعاء ادعو به فی ذلک الیوم اذا انا زرته من قریب و دعاء ادعو به اذا لم ازره عن
قریب و اومأت الیه من بعد البلاد من سطح داری قال فقال یا علقمة اذا انت صلیت
الرکعتین بعد ان تومی الیه بالسلام و قلت عند الایماء الیه من بعد الرکعتین هذا القول
فانک اذا قلت ذلک فقد دعوت بما یدعو به من زاره من الملائکة و کتب لک بها الف
الف حسنة و محا عنک الف الف سیئة و رفع لک مائة الف الف درجة الی اخر الحدیث

بعد از آن عبارت زیارت را نقل کرده و در موافق الفاظ زیارت مختلف است با لفظ مصباح و ما عین
عبارت او را در همین مقام ایراد مینمائیم السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن
رسول الله السلام علیک یا خیرة الله وابن خیرته السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین
وابن سید الوصیین السلام علیک یا ابن فاطمة سیدة نساء العالمین السلام علیک
یا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور السلام علیک وعلی الارواح التی حلت بفنائک علیکم
منا جمیعا السلام علیکم سلام الله ابدا ما بقیت وبقی اللیل والنهار یا ابا عبد الله (منّی خ ل)
لقد عظمت الرزیة وجلت المصیبة بک علینا وعلی جمیع اهل السموات فلعن الله امة
اسست اساس الظلم والجور علیکم اهل البیت ولعن الله امة دفعتکم عن مقامکم
وازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها ولعن الله امة قتلتکم ولعن الله الممهدین
لهم بالتمکین من قتالکم یا ابا عبد الله انی سلم لمن سالمکم وحرب لمن حاربکم الی یوم
القیمة فلعن الله آل زیاد وآل مروان ولعن الله بنی امیة قاطبة ولعن الله ابن مرجانة
ولعن الله عمر بن سعد ولعن الله شمرا ولعن الله امة اسرجت والجمت وتنقبت وتهیات
لقتالک یا ابا عبد الله بابی انت وامی لقد عظم مصابی بک فاسئل الله الذی اکرم
مقامک ان یکرمنی بک ویرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من آل محمد صلی الله
علیه واله اللهم اجعلنی وجیها بالحسین عندک فی الدنیا والاخرة یا سیدی
یا ابا عبد الله انی اتقرب الی الله والی رسوله والی امیر المؤمنین والی فاطمة والی
الحسن والیک بموالاتک یا ابا عبد الله وبالبرائة ممن قاتلک ونصب لک الحرب ومن جمیع
اعدائک وبالبرائة ممن اسس الجور وبنی علیه بنیانه واجری ظلمه وجوره علیکم (اعدائکم خ)
وعلی اشیاعکم برئت الی الله والیکم منهم واتقرب الی الله ثم الیکم بموالاتکم
وموالات ولیکم والبرائة من اعدائکم والناصبین لکم الحرب والبرائة من اشیاعهم
واتباعهم انی سلم لمن سالمکم وحرب لمن حاربکم موال لمن والاکم معاد لمن عاداکم (ولیّ خ) (عدوّ خ)
فاسئل الله الذی اکرمنی بمعرفتکم ومعرفة اولیائکم ورزقنی البرائة من اعدائکم
ان یجعلنی معکم فی الدنیا والاخرة واسئله ان یبلغنی المقام المحمود لکم عند الله
وان یرزقنی طلب ثارکم مع امام مهدی ناطق لکم واسئل الله بحقکم وبالشان
الذی لکم عنده ان یعطینی بمصابی بکم افضل ما اعطی مصابا بمصیبة اقول

انا

انا لله وانا الیه راجعون یا لها من مصیبة ما اعظمها واعظم رزیتها فی الاسلام
وفی جمیع السموات والارضین اللهم اجعلنی فی مقامی هذا ممن تناله منک صلوات
ورحمة ومغفرة اللهم اجعل محیای محیا محمد وآل محمد ومماتی ممات محمد
وآل محمد اللهم ان هذا یوم تنزل فیه اللعنة علی آل زیاد وآل امیة وابن آکلة
الاکباد اللعین بن اللعین علی لسان نبیک فی کل موطن وموقف وقف فیه نبیک
صلی الله علیه واله وعلی یزید بن معویة اللعنة ابد الابدین اللهم فضاعف علیهم
اللعنة ابدا لقتلهم الحسین علیه السلام اللهم انی اتقرب الیک فی هذا الیوم فی
موقفی هذا وایام حیوتی بالبرائة منهم وباللعن علیهم وبالموالات لنبیک واهل بیت
نبیک صلی الله علیه واله ثم تقول مائة مرة اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد
وآل محمد وآخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین وتابعت (حاربت خ ل)
اعدائه علی قتله وقتل انصاره اللهم العنهم جمیعا ثم قل مائة مرة السلام علیک یا ابا عبد الله
وعلی الارواح التی حلت بفنائک علیکم منی سلام الله ابدا ما بقیت وبقی اللیل والنهار
ولا یجعله الله آخر العهد من زیارتکم السلام علی الحسین بن علی وعلی علی ابن الحسین
وعلی اصحاب الحسین صلوات الله علیهم اجمعین ثم تقول مرة واحده اللهم
خص اول ظالم ظلم آل نبیک باللعن ثم العن اعداء آل محمد من الاولین والآخرین
اللهم العن یزید وآباه والعن عبید الله بن زیاد وآل مروان وبنی امیة قاطبة الی یوم القیمة
ثم تسجد سجدة تقول فیها اللهم لک الحمد حمد الشاکرین علی مصابهم الحمد لله
علی عظیم رزیتی فیهم اللهم ارزقنی شفاعة الحسین یوم الورود وثبت لی قدم
صدق عندک مع الحسین واصحابه الذین بذلوا مهجهم دون الحسین صلی الله علیه
بعد از نقل زیارت میگوید قال ابو جعفر علیه السلام یا علقمة ان استطعت ان تزوره فی کل یوم
بهذه الزیاره من دهرک فافعل فلک ثواب جمیع ذلک انشاء الله ونصوصیت این عبارت
در عموم بجهة لفظ من دهرک اقوی از نصوصیت عبارت مصباح است وتتمه خبر مذکور در مصباح در کامل
الزیاره نقل نشده واز این اختلافات که در صدر حدیث شنیدی وبعضی آنها را در حاشیه زیارت
ثبت کردم معلوم میشود که عبارت بحار که بعد از ذکر سند مصباح که بعد از نقل عبارت کامل الزیاره
آورده وکفه وساق الحدیث نحوا مما مر خالی از مسامحه مخله بفهم روایت نیست بالجمله چون

برمتن وسند حدیث شریف کما هو حقه اطلاع یافتی ما درین باب در دو مقصد گفتگو داریم
مقصد اول در سند حدیث شریف وکلام او در دو فصل است **فصل اول** در تعریف حال
احاد رواة این حدیث وبیان حال او بحسب اصطلاح واز جهة اعتبار وضعف است اما روایت
شیخ تفصیل او چنانستکه شیخ علیه الرحمة از محمد بن اسمعیل نقل کرده ومعلوم است که این اسلوب
نقل از کتاب اوست وکتب دران زمان قطعی یا اطمینانی بوده وواسطه محض اتصال سند ذکر میشد
پس اگر طریق ضعیف هم باشد با صاحب کتاب ضرری ندارد ولی درینمقام محتاج باین تقریب نیستیم
چه طریق شیخ رحمه الله بمحمد بن اسمعیل صحیح است بتصریح علامه وغیر او بلکه حاجت بتامل ندارد چه شیخ
از مفید نقل میکند واو از صدوق واو از پدرش واو از احمد بن محمد بن عیسی واو از محمد بن اسمعیل
واین طبقه همه اکابر مشایخ امامیه باشند که میتوان دعوی قطع در روایت هریک کرد ومحمد بن اسمعیل
خود از اجله ثقات است وشیعه بر جلالت قدر وعظمت شان او متفق اند والبته نقل چون
اوئی از کسی دلیل اعتماد است از صالح که مروی عنه اوست وصالح بن عقبه بضم عین
وسکون قاف ابن قیس بن سمعان بفتح سین مهمله نجاشی در رجال خود ویرا ذکر کرده وگفته قیل
انه روی عن ابیعبد الله علیه السلام وذکر نجاشی چنانچه در محل خودش تحقیق کرده ایم دلیل
امامیت است چه این کتاب را در تعداد اسماء مصنفین شیعه نوشته وهم ملتزم شده که هرکه قدحی
داشته باشد خواه در ترجمه خودش وخواه در جای دیگر متعرض شود وچون متعرض نشده معلوم میشود
که او سالم از مذمت بوده واین نوع مدحی برای او خواهد بود واز ینجهة شیخ فاضل تقی الدین
حسن بن داود رحمه الله در بسیاری از جاها که چنین است نسبت مدح بنجاشی میدهد وبیخبران
اعتراض میکنند که در کلام او چنین چیزی نیست وتفاصیل این مطالب را صنادید صناعت در محل
خود نوشته اند واین بی بضاعت در حاشیه رجال نجاشی مواضع این استفادات را باشارات
وافیه بیان اجمالی کرده ام وشیخ در فهرست او را ذکر کرده وگفته له کتاب واین خود نیز شهادت
بر استقامت مذهب است چه شیخ نیز ملتزم بذکر علمای امامیه است مگر آنجاها که تصریح بخلاف
کند واثبات کتاب نیز خالی از مدحی نیست وعلامه در حق او فرموده کذاب غال لا یلتفت
الیه ومحققین این فن مثل محقق مجلسی اول واستاد اعظم چنین استفاده کرده اند که این قدح
از ابن غضایری است چه غالب در رجال خلاصه اینست که در جرح وتعدیل متابعت اصول خمسه
رجالیه فرموده که رجال شیخ وفهرست ورجال ابن غضایری ورجال نجاشی ورجال کشی

باشد وتعدیل وتفسیق استقلالی دران کتاب کم بنظر آمده وعادت ابن غضایری وقیعه در
ثقات وقدح در عدول بوده ونسبت غلو باو بجهة روایات متضمنه مدایح اهلبیت علیهم السلام بوده
وظاهر نجاشی چنانچه تمهیدا اشاره کردیم عدم صحت این قدح است وروایت محمد بن اسمعیل
ومحمد ابن الحسین بن ابی الخطاب دلیل اعتماد است وظاهر صدوق نیز اعتماد کتاب اوست
لهذا مشایخ ثلثه که مدار فقهند باخبار او عمل کرده اند پس اصح واقوی اینکه خبر از طرف او
معیوب نشود وپدر او قیس از اصحاب حضرت صادق ع بوده وشیخ مفید وابن شهرآشوب
در معالم العلما کلیه اصحاب حضرت صادق علیه السلام را توثیق کرده اند واگر روایت صالح
نیز از حضرت صادق ع معلوم شود دلیل وثاقت او خواهد بود واستقامت مذهب وی از همین
روایت معلوم است بالجمله خبر بنا بر طریق شیخ تا اینجا مردد است میان حسن یا صحت بنا بر طریقه متاخرین
وبنا بر اصطلاح سابقین که مطلق خبر موثوق الصدور را صحیح میگویند البته صحیح است وبنا بر طریقه
ما که در اصطلاح متابعت متاخرین کرده ایم ودر حجیت متابعت متقدمین البته حجت است
اگرچه اسم صحیح نداشته باشد اینها همه با قطع نظر از ذیل حدیث است که امر در او اسهل است
چه در ذیل حدیث محمد بن اسمعیل حدیث را از سیف بن عمیره بفتح عین مهمله روایت کرده واو از علقمه
وظاهر روایت اینست که علقمه نیز حاضر بوده وکلام را شنیده واستدعای تعلیم دعا کرده با اینکه محل
حاجت ما همان جای نقل علقمه است وسیف را شیخ در فهرست ونجاشی وعلامه در خلاصه تصریح
بوثاقت کرده اند ونجاشی در حق او گفته له کتاب یرویه جماعات من اصحابنا واین مدح عظیمی است
وهیچکس قدحی در او نکرده جز آبی در محکی کشف الرموز که طعن بروی زده وگفته مطعون فیه ملعون
ومستند قول او علی الظاهر نسبت ابن شهرآشوب است او را بوقف واز ینجهة شهید فرموده و ربما
ضعف بعضهم سیفا والصحیح انه ثقة وکلام ابن شهرآشوب علاوه بر آنکه موافقی ندارد مخالف
صریح فهرست ونجاشی است والبته قول ایشان مقدم است وطعن کاشف الرموز چنانچه اشاره کردیم
ماخذ از ابن شهرآشوب است بضمیمه عدم حجیت موثق وبر فرض که ما تقدیم کنیم قول ابن شهرآشوب را
شهادت مشایخ مثل شیخ ونجاشی وعلامه وشهید بوثاقت او باقی است وما مستوفی در محل خود حجیت
اخبار موثقه را بر منصه ثبوت جلوه داده ایم اما علقمة بن محمد شیخ او را در کتاب رجال از اصحاب
باقر وصادق علیهما السلام شمرده واسند عنه گفته وبمذهب جماعتی این عبارت مفید مدح است
اگرچه محل تامل است ولی شیخ کشی مناظره ازو با زید بن علی نقل کرده که دلالت بر بصیرت وحسن حال

اوداردوازذیل همین روایت معلوم میشود که جلالت شان او بحدی بوده که روایت نکردن او ومعارض روایت
صفوان بوده واحتمال عدم حفظ یا اسقاط عمدی دراو نمیرفت وصفوان نیز تقریر کرده معتذر بوجه
دیگر شده و بیان صدور حدیث را در موضع دیگر کرده که مشتمل بر دعا بوده خلاصه آنکه ظاهر کلام سیف
وصفوان آنستکه شرایط روایت فی نفسه در علقمه موجود بوده واین یا تعدیل است و یا مدحی بزرگ
وبنا بر عموم شهادت شیخ مفید وابن شهر آشوب ثقه خواهد بود پس خبر ازاینجهة نیز یا صحیح است
یا حسن اگر اخذ بظاهر شهادت مذکوره نکنیم چنانچه ظاهر اینستکه علما این عموم را از اسباب توثیق ندانند
وشرح این مطلب وظیفه مفصلات است وبهر صورت علی الصحیح حجت خواهد بود ودر ذیل حدیث
نیز طریق دیگری است که شیخ رحمه الله از محمد بن خالد طیالسی بکسر لام منسوب الی الطیالسه
جمع الطیلسان لبیعه لها روایت کرده وطریق شیخ ره باو که در فهرست مذکور است صحیح است
وخود او از اصحاب کاظم علیه السلام ودر فهرست ورجال نجاشی مذکور است وقدحی از او شنیده نشده
بلکه صاحب کتاب ونوادر نیست پس امامی ممدوح است وعلی بن حسن بن فضال ومحمد بن علی
بن محبوب وجماعتی از اجله از او روایت کرده اند که دلیل غایت اعتماد واستناد است وشیخ
در کتاب رجال گفته روی عنه حمید اصولا کثیره واین نیز مدحی جلیل است واز مجموع این امارات
ظن بعدالت او برای ممارس علم رجال حاصل میشود واز انجا که فرموده قال سیف بن عمیره اگر حدیث
دیگری باشد که صحیح بالاتفاق است چه طریق شیخ بسیف معلوم الصحه است وحال صفوان وجلالت
شان او حاجت به تنبیه ندارد واگر ذیل همین حدیث باشد واز تتمه روایت محمد بن خالد باشد چنانچه
ظاهر او است حکمش از آنچه گذشت ظاهر میشود که ظاهرا صحیح باشد وبعید احتمال میرود که حسن باشد
حاصل سخن آنکه این روایت صدرا وذیلا درین موضع از مصباح بسه طریق نقل شده که از ملاحظه مجموع
آنها البته محدث خبیر وفقیه بصیر در دعوی قطع بصدور معذور است اما روایت کامل الزیاره مشتمل
بر دو سند است یکی روایت حکیم بن داود بن حکیم از محمد بن موسی از محمد بن خالد الطیالسی واین سند
اگرچه ضعیف است باشتمال بر محمد بن موسی که علی الظاهر ضعیف است وحکیم بن داود فعلا نزد این
بنده مجهول الحال است ولی ظاهر بظهور قوی معتمد اینستکه ذکر طریق برای اتصال سند است
وروایت از کتاب اخذ شده چنانچه ظاهر عبارت شیخ ره این است که کتاب محمد بن خالد
نزد او موجود بوده بلکه صریح عبارت فهرست است وغالب الظن من بنده چنانستکه نزد ابن قولویه
نیز بوده واین استظهاریستکه مهره فن غالبا از دعوی قطع باو مضایقه ندارند وحال محمد بن خالد

وسیف بن عمیره وصالح بن عقبه ومحمد بن علقمه معلوم شد وسند دیگر ابتدا کرده بمحمد بن اسمعیل که از جهة
تواتر کتاب او سند را حذف کرده وعبارت او که گفته ومحمد بن اسمعیل نه چنانستکه عطف باشد
بر علقمه بن محمد وجزء سند سابق شود چنانکه بعضی از اکابر توهم کرده اند بلکه عطف بر داود بن حکیم واستیناف
سند است وتواند بود که عطف باشد بر محمد بن خالد وحکیم بن داود ومحمد بن موسی طریق ابن قولویه
بمحمد بن اسمعیل هم باشند وعلی ای تقدیر هر متامل با بصیرت قطع میکند بفساد احتمال سابق
باندک التفات بلکه در نظره اولی تردیدی حاصل نخواهد شد وحال صالح ابن عقبه مذکور شد ومالک
جهنی از اصحاب باقر وصادق علیهما السلام است ودر مدح جناب باقر علیه السلام ابیاتی گفته که در ارشاد نقل
کرده وهی هذه اذا طلب الناس علم القران کانت قریش علیه عیالا وان
قیل این ابن بنت النبی نلت بذاك فروعا طوالا نجوم تهلل للمدلجین
جبال تواذن علما جبالا ودر کافی بسند صحیح علی الصحیح از او نقل کرده که باقر علوم النبیین علیه السلام
باو فرموده انتم شیعتنا الا تری انك تفرط فی امرنا انه لا یقدر علی صفة الله فکما
لا یقدر علی صفة الله کذلك لا یقدر علی صفتنا وکما لا یقدر علی صفتنا کذلك لا یقدر
علی صفة المومن ان المومن لیلقی المومن فیصافحه فلا یزال الله ینظر الیهما والذنوب تتحات
عن وجوههما کما یتحات الورق عن الشجر حتی یفترقا فکیف یقدر علی صفة من هو کذلك
واین خبر مشتمل مدح جلیلی است چه وصف بشیعه در لسان ائمه علیهم السلام با اخبار کثیره در مدح شیعه صدر مرتبه
از عدالت بالاتر است ودر طریق او اگرچه محمد بن عیسی عبیدی است از یونس وبعض علما در او تامل
کرده اند ولی بنحو اوفی در مواضعی ما اثبات کرده ایم عدالت وجلالت او را وجمعی از اکابر شهادت
داده اند نیز بوثاقت وی نجاشی در رجال گفته ثقه عین کثیر الروایة حسن التصانیف ودر رد صدوق
علیه الرحمه که فرموده آنچه محمد بن عیسی بتنهائی از یونس روایت کند درست نیست میگوید من اصحابرا
دیدم واین اشاره باجماع است که انکار میکردند بر ابن بابویه ومیگفتند من مثل ابی جعفر وفضل بن
شاذان درحق او میگفت لیس فی اقرانه مثله وکشی در ترجمه محمد بن سنان تصریح بعدالت
او کرده وما در رساله اصابه تاسیس کرده ایم که جمیع آنچه در اختیار است مختار شیخ است پس
شیخ نیز موافق است وتضعیف فهرست بموافقت ابن بابویه قدس الله سره واقع شده و
در رساله ابو غالب در حال آل اعین مذکور است که بلا واسطه با امام زمان ارواحنا له الفداء
مکاتبه داشته وتوقیعات کریمه برای وی شرف صدور ارزانی داشته واین کشف از مقامی رفیع

السند هکذا علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن الجهنی عن مالك الجهنی قال قال لی ابو جعفر یا مالك

ومرامی تتبع دارد وقدح ابن بابویه بجهة ضعف در نفس راوی نیست بلکه علی الظاهر بجهة تشکیک ابن الولید است
در اجازه بصغیر واین وجهی ندارد چه بلوغ در راوی در حال روایت معتبر است نه در حال تحمل بر فرض
اتفاق اصحاب بر خلاف او کافیست وشهادت کشی که مایافتیم بعون الله تعالی وعبارت رسالهٔ
ابوغالب بتفصیلیکه در مجالس نقل کرده ام وتوثیق نجاشی رفع اشکال از مسئله میکند لهذا
جماعتی از اکابر محققین جازم بعدالت ووثاقت او شده اند واشتمال سند بر خود مالک ضرر ندارد چه در خبر
یونس بن عبد الرحمن رضی الله عنه واقع است ومقتضای قاعده اجماع عصابه صحت حدیثی است
که سندش تا او صحیح باشد واین عبارت اگر دلیل عدالت جمیع مروی عنه نباشد دلیل صحت
قدمائیه خبر هست بتحقیقی که بر وجه اتم واوفی در رساله اصابه فی قاعده اجماع العصابه وجوه
وادله وامارات او را ذکر کرده ام پس سند از این جهة صحیح است ومحل مناقشه نیست
وخبری دیگر نیز در روضه کافی از عبد الله بن مسکان که از اصحاب اجماع است از او
نقل کرده که دلالت بر علو مرتبه او دارد واز مجموع این امارات عدالت وجلالت او
اظهر من قرن الغزاله است علاوه بر اینکه روایت ابن مسکان ویونس خود اماره مدح است
وابن ابی عمیر که از غیر ثقات نقل نمیکند از او روایت کرده واین خود دلیل مستقلی است بر
عدالت او چنانچه جماعتی از اساطین بنا بر این گذاشته اند وهم در رساله مذکوره مشروحا ما
بیان کرده ایم ونظر بانچه گفته ایم علامه وشهید قدس سرهما در کتاب مواریث حکم بصحت
حدیث او کرده اند بالجمله حدیث بطریق ثانی حسن است چه حسن حال صالح بن عقبه را اجمالا
بیان کردیم ومحصل این فصل آنستکه صدر اینحدیث مبارک را چند نفر از اصحاب باقر وصادق
علیهما السلام نقل کرده اند عقبة بن قیس وعلقمة بن محمد ومالک جهنی ومتن زیارت شریفه را علقمه
از حضرت باقر ع نقل کرده وصفوان از حضرت صادق ع بسندیکه وصف او را شنیدی
ودر کتب معتمده معتبره متکرر الورود است ودعای آخر را صفوان روایت کرده واینکه
مشهور شده بدعای علقمه وجهی ندارد وغلط است بالجمله اعتبار سند روایت محل شک
نیست وعمل شیعه در تمادی اعصار وتطاول ایام باین روایت بوده واو را از اوراد
لازمه واذکار دائمه خود غالب قرار داده اند واز انضمام این قرائن مقطوع الصدور است
با وجود اینکه بعضی سندهای او صحیح وبعضی دیگر حسن است وفی الجمله در وثاقت سند او بر مشرب
تحقیق بهیچ وجه جای تامل نیست لهذا احدی از علما در این جهة سخنی نگفته اند وتاملی نکرده اند

فصل دوم در تعرض کلام علامه مجلسی علیه الرحمه در این باب که ناچار باید تنبیه بر او کرد لهذا
میگوئیم در زاد المعاد میفرماید اما زیارت مشهور آنحضرت شیخ طوسی وابن قولویه وغیرهم روایت
کرده اند از سیف بن عمیره وصالح بن عقبه وهر دو از محمد بن اسمعیل وعلقمة بن محمد الحضرمی
وهر دو از مالک جهنی که حضرت امام محمد باقر ع فرمود وحدیث کامل الزیاره را ترجمه میکند
تا منتهی شود بحدیث محمد بن خالد طیالسی او را نیز نقل میکند وبعد از دعای مذکور حدیث
سیف بن عمیره را نیز ترجمه میفرماید وقریب باینست عبارت تحفة الزائر وظاهر کلام آنستکه
مجموع کلام مشترک بین شیخ وابن قولویه است ودر این کلام چند وجه از مناقشه است که
بهیچ وجه شایسته مقام آن علامه نامدار ومحدث بزرگوار نیست ولی بحکم اینکه خدای تعالی
فرموده والحق احق ان یتبع محض تنبیه غافلین وتوضیح صواب باید ذکر کرد وجمله از این مناقشات
اولا بنظر این بی بضاعت رسیده ومن بعد در کلام سید اجل اعظم حجة الفرقه سید الطایفه الحاج
سید محمد باقر الرشتی الاصفهانی قده دیده شد ونعم الوفاق وپاره از کلام آن علامه بزرگوار استفاده
شد والله الموفق مناقشه اولی اینکه سیف بن عمیره وصالح بن عقبه که بحسب روایت مصباح
محمد بن اسمعیل از ایشان روایت کرده در اینحدیث راوی محمد ابن اسمعیل قرار داده واینفقره علاوه
بر اینکه خلاف واقع است چه عبارت مصباح وکامل الزیاره نص اند در روایت محمد ابن اسمعیل
از صالح وذیل عبارت مصباح صریح است در اینکه محمد بن اسمعیل از سیف وصالح روایت
کرده واین بغایت عجیب است با رعایت طبقات منافی است چه سیف وصالح اقدم واسند
از محمد بن اسمعیل چه آنها از اصحاب صادق وکاظمند واو از اصحاب کاظم ورضا وجواد علیهم السلام
ومانوس متعارف روایت اصاغر است از اکابر نه عکس اگرچه ممکن است ولی ظنون رجالیه
که تمیز مشترکات بآنها میشود غالب از این قبیل است وخصوص این بسیار بعید است وبر فرض
عدم تسلیم همان وجه اول کافی ومغنی است مناقشه ثانیه اینکه فرموده هر دو از مالک
جهنی مقتضی اینست که محمد بن اسمعیل از مالک روایت کرده باشد واین خلاف واقع است چه در
در روایت مصباح وکامل الزیاره محمد بن اسمعیل از صالح راوی بوده ودر هیچ کتابی چیزی بنظر
نرسیده که موجب توهم این شود علاوه بر اینکه رعایت طبقات ونظر در حال روات مقتضی
جزم بفساد این احتمال است چه شیخ قدس نفسه در حق مالک فرموده که او در حیوة حضرت
صادق علیه السلام وفات کرد ومحمد بن اسمعیل را احدی از اصحاب صادق علیه السلام

نشمرده بلکه از فتیان و اصاغر اصحاب کاظم علیه السلام بوده و او آخر آنحضرت را ادراک کرده
و تا زمان حضرت جواد بوده از اینجهة گفتیم روایت صالح از او بعید است مناقشهٔ ثالثه آنکه روایت را
باین سند نسبت بشیخ و ابن قولویه هر دو داده و ما سابقاً عبارت هر دو را مفصلا نقل کردیم
و معلوم شد که روایت شیخ از محمد بن اسمعیل از صالح بن عقبه است که او از پدرش عقبه
روایت کرده و در عبارت شیخ چه آنچه در مصباح موجود است و چه آنچه خود این محدث نحریر
در بحار روایت فرموده ابدا ذکری از مالک نشده مناقشهٔ رابعه آنکه علقمه روایت را بی
واسطه از حضرت باقر نقل کرده چنانچه در مصباح و کامل الزیاره مذکور است و عبارت را نقل کرده‌ایم
و در جائی دیده نشده که روایت علقمه بتوسط مالک باشد و گویا مبدء این توهم آنستکه سابقا
بفساد او اشاره کردیم که لفظ محمد بن اسمعیل که استیناف سند است در کامل الزیاره عطف بر علقمة
بن محمد گرفته و باین ملاحظه سیف و صالح را راوی از محمد بن اسمعیل قرار داده با اینکه دانستی که یا عطف
بر داود است علی ابعد الوجهین یا عطف بر محمد بن خالد که اظهر فعلا در نظر او است و از جملهٔ غرایب
اینکه در ذیل حدیث سیف بن عمیره تصریح کرده که اینخبر را علقمه بلا واسطه از حضرت باقر روایت
کرده و خود این علامه محدث ترجمه این عبارت را فرموده و اصل را در هر دو کتاب ملاحظه کرده اجمالا
و تفصیلا در بحار حکایت کرده با وجود این علقمه راوی از مالک فرموده با اینکه خود علقمه نیز میگوید
قلت لابیجعفر و با این تصریح احتمال حذف واسطه متمشی نیست مناقشهٔ خامسه اینکه ظاهر
کلام اینستکه محمد بن اسمعیل و علقمة بن محمد معاصر و مقارن بوده‌اند که از یک نفر روایت کرده‌اند و
دانستی سابقا که علقمه از اصحاب صادقین علیهما السلام بوده و محمد بن اسمعیل از اصحاب کاظم و رضا
و جواد و اتحاد ایشان در طبقه و معاصرتشان در میزان اعتبار سنجیده نباید مناقشهٔ سادسه
نسبت داده این روایت را باین سند مذکور بغیر شیخ و ابن قولویه نیز و در هیچ کتابی از کتب
شیعه ندیده شده و نه شنیده که این سند مذکور شده باشد چه دانستی که بهیچوجه در وادی صحت
مسرحی ندارد و اول کسیکه این اشتباه کرده خود آنمرحوم است و در کتب دیگر آنچه دیده
شده زیارت را از علقمه روایت کرده‌اند یا بطریق شیخ یا بطریق ابن قولویه یا مرسلا
مناقشهٔ سابعه آنکه نسبت داده بشیخ که روایت مصباح آنستکه ثواب زیارت روز عاشورا
ثواب دو هزار هزار حج است و هکذا او در ذیل عبارت ثواب زیارت بعید هزار هزار حج
با اینکه ثواب مذکور در مصباح دو هزار است و هزار و این روایت کامل الزیاره است و قرینه این

اشتباه چنانچه سابقا ذکر شد در بحار واقع شده مناقشهٔ ثامنه آنکه در ذیل حدیث علقمه ترجمه را
چنین کرده که ای علقمه هرگاه بکنی اندو رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی بجانب آن حضرت
بسلام و گفته باشی بعد از اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد پس دعا کرده خواهی
بود و این ترجمه عبارت کامل الزیاره است با اینکه عبارتی در حدیث نیست که مقابل کلمه که
مذکور خواهد شد باشد و عبارت شیخ را شنیدی و ترجمه او را دیدی و فرق بین او و کلام
کامل الزیاره بسیار است بلکه چنانچه بیاید ظاهر آنستکه لفظ بعد الرکعتین در کامل الزیاره تصحیف
بعد التکبیر است و این اختلاف معرکه آراء فقها شده چگونه جایز است برای محدث این
که نسبت بدهد این کلام را بشیخ با اینکه عین و اثری از او در کلام شیخ نیست و البته این مثل
سایر فقرات از قلم شریف سهوا واقع شده مناقشهٔ تاسعه اینکه روایت محمد بن خالد
طیالسی را که بعد از نقل زیارت در مصباح وارد شده بابن قولویه نسبت داده با اینکه ابدا ذکری
از این دعا و از این خبر در کامل الزیاره نیست مناقشهٔ عاشره اینکه روایت صفوان را نیز بابن قولویه
نسبت داده با اینکه عینی و اثری از او در کتاب کامل الزیاره نیست و خود در بحار ملتفت است
و صدر حدیث را از کامل الزیاره نقل کرده و این دو ذیل را نسبت بشیخ داده و اینجمله ده
مناقشه است که بعد از تامل دوازده میشود چه هر یک از دو مناقشهٔ اولی و ثانیه مشتمل بر دو
جهت نخشند یکی مخالفت واقع و دیگری مخالفت طبقات علاوه بر آنچه در خصوصیات و جزئیات
کلام است از متابعت نسخه کامل الزیاره و نسبت بشیخ یا بعکس که قابل تعرض نیست و از ملاحظه
ترجمهٔ ما و مراجعه بزاد المعاد و تامل متن خبر و ملاحظه مواضع اختلاف که در حاشیه اشاره کرده‌ایم
معلوم میشود و وقوع اینگونه اشتباهات از امثال این اکابر بجهة اینستکه کسی اعتقاد عصمت
در حق ایشان نکند و قرائح جامد و اذهان واقف نشوند و هر کس بحکم آنکه گفته‌اند لکل مجتهد حظ
علی الطلب فاسبق بعزمك سیر الانجم الشهب بذل جهد و استفراغ وسع کند و خلع ربقه
تقلید کرده با قدم تامل و تحقیق در وادی حل مشکلات پا بگذارد و از خدا تعالی مدد بخواهد و از ائمه
معاونت بجوید که البته مایوس و بی نصیب بر نخواهد گشت والله الموفق و هو العاصم مقصد ثانی
در فقه حدیث و ذکر محتملات او و تحقیق حق در کیفیت عمل باین زیارت و بعض فوائد متعلقه باین
زیارت متناً و حکماً و فضلاً و چون قانون تعلیم و طریقه القا مقتضی آنستکه بر ذهن ساده
و فهم فارغ تخت حق صراح و صدق قراح عرضه شود تا نیک متمکن و درست با موقع افتد

كما قيل اتانى هواها قبل ان اعرف الهوى فصادف قلبا فارغا فتمكنا چه اگر
باطل اولا یاد شود بسا باشد که در قلب جاگیر شود و برهان متاخر اثر او را چنانکه باید دفع نماید و مثال این
صفحه بیضاست که اولا بروی چیزی بنویسند و محو کنند که البته بعد از محو برونق نخست و صفای اول
باقی نخواهد بود چنانچه گفته اند ای برادر مزرع ناکشته باش کاغذ اسپید نابنوشته باش
لهذا ما ابتدا میکنیم باحتمالی که مرضی و مختار است از آن پس سایر احتمالات را با نقود و ردود
موجه بتفصیل بر وجهیکه رفع شک و کشف غطا کند متعرض شویم و قبل از شروع باید دانست
که در فهم این خبر اختلافات فاحشه مشاجرات فاشیه بین علماء عظام و فقهاء کرام واقع شده و منشاء
خلاف غالبا اختلاف نسخه مصباح و کامل الزیاره است و بعض وجوه دیگر که انشاء الله مشروحا
مذکور میشود و محتملات خبر شریف چه قائلی داشته باشد یا محض احتمال باشد که بعض علماء
ذکر کرده اند اگر چه قائل نشده اند یا حکایت از کسی نکرده اند وجوهی است وجه اول
اینکه در صحرائی یا بام بلندی برایند و تکبیر بگویند و اشاره بقبر مقدس سید الشهداء بکنند و زیارت را
بخوانند و صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعای اللهم خص و دعای سجده بخوانند و دو رکعت نماز
کنند بلکه میشود گفت اگر تکبیر هم نگویند ضرر ندارد بنابر اینکه تکبیر و صعود سطح یا رفتن در صحرا و اشاره
بقبر مقدس از آداب این عمل است نه از قوام او بلکه محقق متبحر آقا محمد علی کرمانشاهی قدس سره
در مقامع فرموده در زیارت از بعید جائز است متوجه بقبله شوند چنانچه جائز است
متوجه بقبر شریف شوند ولی این احتمال که عدم اعتبار این امور باشد خلاف ظاهر روایت است
خصوص اشاره و تکبیر که عمل مرکب از وست و ثواب مترتب بر او بلی احتمال سقوط صعود
بر سطح یا خروج بصحرا بی وجهی نیست و توضیح این وجه بنحویکه رفع غواشی اوهام و تسهیل مسالک
افهام کند آنستکه ظاهر روایت چنانستکه بعد از آنکه امام علیه السلام دستور العمل روز عاشورا را
بمالک یا عقبة بن قیس داد که بر بام بلندی برای یا بصحرائی برو و اشاره کن علقمة بن محمد بزدران
وقت حاضر بود و استدعا کرد دعائی مخصوص با و تعلیم شود که در وقت اشاره بخواند و اکتفا
بمطلق سلام نکرده باشد و امام در جواب او حاجت او را قرین نجاح فرموده اند دعا را که عبارت
از زیارت عاشورا باشد تعلیم کرد و ظاهر است که در عمل سابق نماز بعد از ایماء بوده و چون
دعا را در حال ایماء استدعا کرده معلوم میشود که نماز را بعد از زیارت باید خواند و این قرینه
واضحه و دلالت جلیه است بر مطلوب چه اگر زیارت را بعد از نماز و ایماء بخوانند علی مستقل بود

و ربطی بانجاح مقصود علقمه نخواهد داشت و شریعت سوال و جواب و طریقه محاوره مقتضی آن
نیستکه سائل خواهش مطلبی کند و جواب از او ندهند نفیا و اثباتا و مطلبی دیگر که بالمرة اجنبی
از مقصود او باشد بی تنبیه بر اجنبیت و مباینت بر وجهیکه موهم ارتباط باشد در جواب بگویند
البته اگر این نوع کلام در لسان غیر امام دیده شود رکیک و مستهجن خواهد بود تا چه رسد بکلام امام
که امام کلام و مشرع فصاحت و ینبوع محاسن است تعالی شانه عن ذلک علوا کبیرا بنابر این
لفظ اومات در عبارت سوال بمعنی اراده ایماء است یا ایماء بمعنی نفس توجه و انصراف نفس
بجانب قبر مقدس اگر چه این تاویل ثانی در عبارت مصباح. بعید است که در او مذکور است
کر اومات الیه من بعد البلاد بالتسلیم و معلوم است که مراد ایماء بسلام است که محصل
او اشاره و سلام کردن است و نیز ظاهر است که علقمه بحسب سیاق و سباق خبر چنانچه
اشاره کردیم دعای خاص برای زیارت خواسته نه بعد از زیارت و در اینجا دقیقه ایست
که لفظ جواب را هم نص در مطلوب میکند و این آنستکه در بعض نسخ مصباح و تمام نسخ کامل الزیاره
قلت یا فقل عند الایماء است و در بعض نسخ هم که بعد الایماء وارد شده اولا وثوق بصحت
آنها نیست و بر فرض صحت مراد بعد اراده الایماء است یا بعد التوجه بقرینه وجوب
انطباق سوال بر جواب و باید دانست که مراد از این ایماء اگر مطلق توجه و اشاره باشد
خروج بصحرا و صعود بر سطح لازم نیست و اگر اشاره بسوال باشد چنانچه از تعریف بلام استفاده
میشود و سوال مبنی بر دستور العمل سابق است که میگوید چون من آن کار را که فرمودید کردم
دعائی باید بخوانم البته لازم خواهد بود بر فرض لزوم ظاهرا نیست که خصوص صحرا را خاصیتی بوده باشد
بلکه مراد مکان واسع و فضای گشاده است هر چه باشد و البته اولی و اقرب باحراز واقع
اعتبار این خصوصیت است که یا بر بامی بلند واقع شود و یا در مکانی وسیع و از شواهد توجیهیکه
ما برای حدیث کرده ایم اینستکه در نسخه کامل الزیاره چنین است اذا انت صلیت الرکعتین
بعد ان تومی الیه وقلت عند الایماء هذا القول فانك اذا قلت ذلك
فقد دعوت چه صریح این روایت آنستکه اگر نماز کنی بعد از ایماء و در حال ایماء این کلام
بگوئی این ثواب را داری و لفظ من بعد الرکعتین که در کامل الزیاره است اقرب آنستکه
تحریف کتاب حادث شده باشد و لفظ حدیث همان من بعد التکبیر است که در نسخ مصباح است
و متامل بصیر و ناقد خبیر شک ندارد که این حدیث منقول در کتابین یک حدیث است

اگرچه مختلف نقل شده و در متن و سند او بحسب اختلاف ناقل یا تعدد نقل یا اشتباه رواة
تغییری دست داده ولی ظن معتبر باتحاد حدیث هست و نسخ مصباح غالباً اصح از نسخ کامل الزیاره
هستند بلکه چنانچه بعض ناقدین گفته‌اند کتاب کامل الزیاره از کتب مقروئه مسموعه معروضه
بر مشایخ نیست که در خصوصیات کلمات در صورت معارضه با نسخه مصباح که حرز علماء
و تتمه فقهاء بوده پهلو تواند زد و مکافئه تواند کرد علاوه بر اینکه وجوه دیگر در ارجاع این
کلمه بفقره عبارت مصباح بعد خواهد مذکور شد بالجمله در عبارت کامل الزیاره معلوم است که جزاء شرط
نیل مثوبات عظیم شده و شرط صلوة بعد از ایماء و دعا اعتبار شده و این قرینه واضحه میشود برای
عبارت مصباح که جزاء در آن عبارت هم فانک اذا قلت خواهد بود و لفظ فقل اگرچه بظاهر قبل از تأمل متوهم میشود
که او جزاء است و بنابرین ظاهر میشود که دعا بعد از نماز است ولی متأمل در اطراف عبارت و ناظر در سابق و لاحق
کلام شک نخواهد کرد که لفظ فقل جواب شرطیه جزاء است و حقیقت جزاء فانک اذا قلت است چه نماز و ایماء سابقاً در صدر
حدیث مذکور بود و سوال از صرف دعاء واقع شده و ذکر این شرط محض احراز جمیع اجزاء و شرائط
عمل است و بعید احتمال است که مراد از اذا انت صلیت اذا انت اردت الصلوة باشد
و اگر چنین بود که اولا باید ایماء کند و سلام کند و بعد نماز کند در زیارت صحیح بود که بفرماید بعد الایماء چه
ظاهر بعدیت مقارنه است و با فصل صلوة باید بعد الصلوة بگویند و بنابر نسخه عند الایماء
که مطابق نسخه کامل الزیاره است امر اظهر و خطب اسهل است و از شواهد جلیه و ادله قطعیه این
توجیه فهم سیف بن عمیره راوی جلیل الشأن است که مناقب او را شنیدی چنانچه در ذیل حدیث
شیخ قدس سره بود که روایت کرده سیف که صفوان بعد از فراغ از زیارت امیرالمؤمنین ع متوجه
بقبر سید الشهداء ع که در حرم مطهر پشت بقبله واقع میشود و از حضرت صادق ع نقل کرد که زیارت سید الشهداء
در اینجا مستحب است آنوقت زیارت علقمه را خواند و دو رکعت نماز گذاشت و دعای یا الله یا الله
یا الله را تا باخر تلاوت نمود چه شک نیست که صفوان در آن مکان زیارت را اول خوانده و بعد نماز
کرده و سیف گفته که خبر علقمه همین بود و احتمال اینکه مراد از زیارت تمام این عمل باشد که مشتمل
بر نماز باشد و نماز ثانی نماز دیگری است که برای وداع امیرالمؤمنین علیه السلام خوانده مقطوع
الفساد است چه علاوه بر اینکه اطلاق لفظ زیارت و اراده عمل مرکب از نماز و دعا خلاف
ظاهر است و مجاز است دو وجه است که موجب قطع خواهد شد یکی اینکه لفظ فدعا صریح است
که مراد همان تلاوت زیارت و خواندن اوست و جایز نیست در طریقه تعبیر و لا ینبئک

مثل خبیر که دعا بالزیاره بگوید و اراده نماز کنند دیگر اینکه اشاره کردیم که انصراف بجانب قبر سید الشهداء ع
در حرم شریف مستلزم استدبار قبله است و اگر آن عمل مشتمل بر صلوة بود لازم آید که نماز پشت بقبله شده باشد
و این ضروری الفساد است چه از معلومات مذهب است که بدون عذر کسی پشت بقبله نماز مستحب را
هم نخواهد کرد و اینمطلب حاجت به بیان و استدلال ندارد و چون عمل صفوان معلوم شد که چنین بود
و سیف فهمیده که خبر علقمه نیز مفید این بود دلیل دیگر متولد شد که اوثق دلائل است و آن این است
که صفوان در ذیل روایت کرده از حضرت همین عمل که خود کرده با آن ثوابها که شنیدی و یقیناً این
دو عمل نیست پس بحمد الله و له المنه ثابت و معلوم شد که وجه حق که مدلول امارات حالیه و مقالیه است
این احتمال است که ما ذکر کردیم و از اینجهة اکابر علماء نیز این احتمال را اختیار کرده‌اند چنانچه از شیخ مفید
قدس الله نفسه الزکیه و اعلی رتبه العلیه حکایت شده که در مزار دستور العمل تلاوت زیارت را چنین
داده که اول زیارت را بخوانند با لعن و سلام و دعاها و بعد از او نماز کنند و در یکی از کتب قدیمه مزار که از
مصنفات بعض قدماء علماء است و نسخه عتیقه از او دیده شده چنین ثبت است زیارت یوم عاشورا
من قرب او بعد ینبغی ان یزار الحسین صلوات الله علیه یوم عاشورا بهذه الزیارة وان
حصلت فی مشهده صلی الله علیه فصیر الیه و تقف علی قبره و تجعل القبلة بین
کتفیک و تکبر الله تعالی و تزوره بهذه الزیارة وان کنت فی غیر مشهده فابرز الی
الصحراء او اصعد الی سطح مرتفع فی دارک حیث کنت من البلاد و کبر الله و اوم الی
الحسین علیه السلام و قل بعد التکبیر آنگاه زیارت را با اختلافی یسیر با نسختین مذکورتین ایراد
کرده که ما در فوائد خاتمه باب انشاء الله حکایت میکنیم و بعد از او میگوید ثم تصلی رکعتین الی آخر
ما قال و این عبارت نص در مطلوب ما است اگر عین الفاظ حدیث باشد یا علقمه ثانیاً نقل بمعنی کرده باشد
که در مسئله فصل الخطاب و برهان قاطع است و اگر فهم خود مصنف باشد که ظاهر اینستکه از معاصرین
صاحب احتجاج باشد که او از مشایخ ابن شهر آشوب است چه هر دو بلا واسطه از سید عالم عابد جعفر
مهدی بن ابی حرب الحسینی المرعشی روایت میکنند نیز مؤید مطلوب و شاهد مدعا است و همچنین است
عبارت منهاج الصلاح آیة الله العلامة ادام الله اکرامه که فرموده که مستحب است که زیارت
شود امام حسین علیه السلام روز عاشورا از دور و نزدیک پس میگوید السلام علیک و تا آخر دعای
سجده را که بلفظ اللهم خصهم دون الحسین باشد نقل فرموده و چون منهاج مختصر مصباح است معلوم میشود
که عمل را همین مقدار دانسته و تکبیر و سایر لوازم را نیز از آداب و مستحب در مستحب شمرده که قوام عمل بهما نیست

چنانچه غالب علمای محققین که اهل انتقاد و نظرند اینگونه خصوصیاترا در اشباه و نظایر این عمل از مستحبات
حمل بر ادب میکنند و شرط کمال میدانند و ازینجهة ما در اول تقریر این وجه بتبعیت محققین تقویت عدم
اعتبار این شرایط کردیم و ترک ذکر صلوة در کلام علامه بجهة آنستکه در کلیه زیارات دو رکعت نماز
مستحب است و درین زیارت خصوصیتی نیست و مثل این دوست عبارت محکیه از مزار شیخ معظم
جلیل المنزلة محمد بن المشهدی رحمه الله که در نقل این زیارت اقتصار بر متن زیارت کرده مطابق
نسخه مصباح و تکبیر و نماز و سایر لوازم را اسقاط کرده و شهید رضی الله عنه در محکی مزار خود فرموده
از زیارات مخصوصه زیارت روز عاشور است قبل از زوال شمس از دور یا نزدیک پس اگر بخواهی
که زیارت کنی حسین علیه السلام را در این روز ایما کن بجانب او بسلام و جهد و مبالغه کن در لعن بر
کشندگان او و آنکه با او محاربت کرده پس بگو وقت ایما السلام علیك یا ابا عبد الله و
و روایت را تا آخر دعای سجده ایراد فرموده پس از اتفاق افهام این طایفه از اکابر فقهای شیعه رضی الله عنهم
که ملابست فهم معانی دقیقه و ممارست حل الفاظ عویصه کتاب و سنت کرده اند بر آنچه ما استظهار کردیم
و قرائنی متعدده بر او ذکر نمودیم تواند بود که منصف غیر مغشوش الذهن جزم باین معنی نماید و از اساطین
فقهای عصر که این بی بضاعت بر مذاهب ایشان مطلع شده والد فحل محقق ما جزاه الله عن العلم
و اهله خیر الجزاء و وفاه من خزائن رحمته اوفر الانصباء بر آنچه ما اولا ذکر کردیم قولا و عملا استمرار
داشت و اکنون سید اجل استاد دام ظله العالی بر این طریقه برای و رفتار مستقر است و بر احتیاطات
منسوبه بآنجناب بهیچوجه عمل نفرماید **تلبیه** آنچه از حدیث شریف بر می آید کفایت مطلق تکبیر است
بیک تکبیر نیز متحقق میشود ولی چون در اخبار کثیره از ابواب زیارات اعتبار صد تکبیر شده شاید بتواند
فقیه متحدس حدس بزند که صد تکبیر گفتن در اول کلیه زیارات مستحب است چنانچه از بعض فقهای معاصرین
در کتاب مزار او حکایت شده و در خصوص زیارت عاشورا کفعمی علیه الرحمة نیز تعیین صد تکبیر
کرده و شاید بهمین جهة باشد یا از جای دیگر استفاده تعدد کرده و بهر صورت
خواندن صد تکبیر اولی و احوط است و اگر زیاده از یکی را تا صد هم بقصد قربت
مطلقه بخواند البته اوفق و اوثق است والله العالم بحقایق احکامه

وجه ثانی از محتملات روایت که بعد از احتمال مذکور اقرب از سایر محتملاتست آنکه اولا بتوجه بقبر سید الشهداء
سلامی بهر لفظ که میخواهند بکنند و لعن بر اعدای آنحضرت و قتله او و دو رکعت نماز بکنند و زیارت
عاشورا را بخوانند تا آخر دعای سجده و بعد از دعا نماز بجای بیاورند و غایت آنچه بر این احتمال اشود استدلال

کرد آنستکه بعض از اجلهٔ علمای معاصرین دام تائیده تقریب کرده اند که ظاهر عبارت مصباح اذا انت
صلیت الرکعتین فقل اینستکه بحکم تاخر جزاء از شرط قرائت دعا بعد از صلوة باشد و صریح در همین است
روایت کامل الزیاره که گفته بعد الرکعتین ولی دانستی که صدر و ذیل خبر نصند در خلاف این معنی چه صدر
خبر متضمن فضل مطلق زیارت بود که نماز بعد از اوست بتصریح خود خبر شریف و مکرر اشاره کردیم که تمنی علقمه
تعلیم دعائی بود که در حال زیارت بخواند و جواب منزل بر اواست و ظهور مقام مقدم بر ظهور
کلام است باتفاق عقلا در وجوه استفاده و کیفیات فهم معانی و دانستی که صفوان نماز را نیز
در آخر خواند و سیف از روایت علقمه هم او را فهمیده بود و صفوان نیز فضل او را روایت کرد و از جمله
هر یک براهینست قاطع در دفع این وجه بتفصیلیکه بمراجعه آنچه مذکور شد البته واضح خواهد شد و اعاده
خالی از افاده است و اینکه بعضی گمان کرده اند که مراد از رکعتین در نسخه کامل الزیاره تکبیر باشد از باب تسمیه کل باسم
جزء تکلفی است فاسد و تعسفی است بارد بلکه اولی حمل بر غلط نسخه است و عدم وثوق بصدور این لفظ از امام علیه السلام همان
با اینجهة و البته با فرض عدم وثوق بصدور تا چه رسد بوثوق بعدم صدور از حجیت نصیبی ندارد ولی بر فرض صدور نیز باید
تاویلی کرد چه ظهور سایر اجزاء کلام بر او مقدم است و اختلاف ثواب این دو عمل موجب توهم
تعدد نشود چه اول ثواب مطلق زیارت است و ثانی ثواب خصوصیت است من حیث الخصوصیه
و چون مطلق در ضمن مقید موجود است البته آن ثواب مذکور اول نیز در این فرد موجود است
و این فرد اکمل و قسم افضل از او خواهد شد چنانچه ضمان و کفالت اداء حاجات مخصوص بروایت
صفوان است که مشتمل بر دعای وداع زیارتست بشرحیکه سابقا اشارت شد **وجه سیوم**
آنکه زیارت و دعا بتمام اجزائهما دو دفعه خوانده شود یکبار قبل از نماز و یکبار بعد از نماز و این احتمال
در بحار مذکور است و شاید وجه او آن باشد که ایماء بعد از نماز را غیر از ایماء سابق اعتبار کرده و از
حدیث استفاده میشود که در حال ایماء باید اینها را خواند و این اعمال را بجای آورد و فساد این
وجه از آنچه در تقریب وجه اول و رد وجه ثانی مشروحا تقریر کرده ایم ظاهر میشود چه یقینا این
ایماء همان ایماء سابق است که باید قبل از نماز واقع شود و در حال او باید اعمال مذکوره ادا شوند
وجه چهارم اینکه زیارت عاشورا را بخواند تا و ال نبیك آنگاه نماز کند و بعد از او لعن و سلام
و دعای اللهم خص و دعای سجده و دعای صفوان را بخواند و تقریب این وجه آنستکه در حدیث
گفته اذا انت صلیت الرکعتین بعد ان تومی الیه بالسلام و مراد از سلام خصوص این سلام
متن زیارت عاشورا باشد و بهذا القول اشاره باشد بلعن و سلام و سایر اجزاء آتیه و این وجه بخندان

بعید است که بتوان شرح داد اگرچه در بحار مذکور است چه هیچ قاعده مقتضی اراده خصوص این زیارت
از سلام مذکور و اراده لعن و سلام از هذا القول نیست چه این تفکیکیست بغایت رکیک وجه پنجم
آنکه مراد از سلام زیارت و لعن و سلام باشد و هذا القول اشاره بدعای اللهم خص باشد و این وجه
از وجه سابق ضعیفتر و سخیفتر است وجه ششم اینکه نماز را بعد از لعن کنند و قبل از سلام و معین
اراده سلام و دعاهای بعد از او و از لفظ هذا القول اینستکه مراد از سلام خصوص زیارت است
و در صدر روایت مذکور بود که بعد از سلام جهد و مبالغه کنند در لعن بر قاتلان آنحضرت و اینجا
چون دستور العمل همان کار سابق است باید سلام گفته و لعن واقع شود آنگاه نماز کنند و سایر ادعیه را
بخوانند که از انجمله سلام است صد مرتبه و هر با بصیرتی بعد از مراجعه با آنچه ما ذکر کردیم مفاسد این
احتمال را در می یابد چه واضح و روشن است که اشاره بخصوص سلام و ما بعد وجهی ندارد و اگر
میزان مبالغه در لعن قلّه است قبل از نماز باید نماز را بعد از سجده بخوانند یا قبل از سجده چه دعای
اللهم خص مشتمل بر لعن است و اگر التفات باو نکنند چه مضایقه دارند از اینکه ملتزم شوند که بگویند
مبالغه در لعن در متن زیارت واقع شده و نماز بعد از او واقع شود وجه هفتم آنکه نماز را قبل
از سجده کند و علی هذا مراد از قول مشار الیه دعای سجده است ضعف اینهم از آنچه تا بحال مذکور
شد روشن و واضح گشت و این محتملات جمله غیر از وجه اول در بحار مذکور است بلی میشود وجه اول را شمول
وجه سادس در کلام او قرار داد که سابع در کلام ما بود چه فرموده السادس ان تكون الصلوة
متصلة بالسجود و مراد از اتصال میشود وقوع قبل از نماز باشد و میشود وقوع بعد از نماز باشد و بنا بر این اعم از
وجه اول و هفتم است ولی تقریبی بغایت غریب از این قول کرده چه فرموده و هذا اظهر لمناسبة
السجود للصلوة و هیچ جه باین وجه نه اثبات حکم شرعی میتوان کرد و نه استظهار از لفظ چنانچه
بر اهل نظر و انس به استدلال چندان واضح است که محتاج به تنبیه نیست وجه هشتم آنکه محدث
فاضل شیخ ابراهیم کفعمی ره در کتاب جنة الواقیه آورده و محصل او آنستکه اولا بر بامی بر آید یا بصحرائی
در آید و سلامی کند و قاتلان را بمبالغه نفرین و لعنت نماید آنگاه دو رکعت نماز کند و مشغول ندبه و نوحه
شود و در خانه بزم عزا بیا راید و اقامه مصیبت کند و دعای تعزیت که اعظم الله اجورنا الخ است
با یکدیگر بگویند آنگاه شروع به تکبیر کند و عدد بصد برساند و متوجه قبر مقدس شده زیارت را با دعای
سجده بجای آورد و دو رکعت نماز کند و دعای صفوان را بخواند و وجه این احتمال که فتح الباب اشتباه
و تشکیک در فهم الفاظ صریحه و امارات ظاهره روایت است چه ظاهر آنستکه قبل از کفعمی کسی از علماء

از ظاهر

از ظاهر خبر عدول نکرده چنانچه بعض مهره مطلعین نیز شهادت باین داده اند آنستکه جمع کرده بین صدر و ذیل
حدیث و کلام علقمه را حمل نکرده اند بر اینکه دعائی برای زیارت خواسته بلکه بعد از زیارت از دو
خواهش زیارت دیگری کرده و مبدء این توهم قول اوست که گفته علمنی دعاء ادعو به
ذلك اليوم اذا انا ذرته که از جمود بر ظاهر لفظ گمان کرده که مراد بعد از وقوع زیارت است
با اینکه متأمل منصف یقین میکند که مراد حال زیارت است و غالب آنستکه باب ظهورات لفظیه
ببحث و جدل بسر حد اسکات و الزام نمیرسد بلکه عمده اهبه و اعظم زاد آن باب ذوقیست خاص
و قریحه ایست لطیف که بمعونت او استفاده مرادات و اصطیاد معانی از شبکه عبارات میشود
و هر کس را که خدا تعالی آن ذوق کرامت کرده وجه این ادعا که مکرر درین باب کرده ایم
نیکو خواهد دریافت کرد و گرنه هر کس بعد از تحصیل قوه تمیز و ملکه استنباط مکلف است بآنچه خود می فهمد
و با دیگرانش کاری نیست علاوه بر اینکه ظاهر این کلام اختصاص این عمل است بروز عاشورا
و ذیل خبر در دو جا افاده تعمیم میکند و هم اخذ ندبه و نوحه در این عمل خلاف ظاهر حدیث است
چه ثواب را معلق بر صرف زیارت و ادعیه و نماز فرموده چنانچه ظاهر است و بالجمله این وجه را
نتوان از وجهی ابعد وجوه گفت وجه نهم آنست که اولا زیارت ششم از زیارات مطلقه امیر المؤمنین ع
مذکوره در تحفه که اول او السلام علیك یا رسول الله است و بمناسبت همین ترتیب تحفة الزائر معروف
بزیارت ششم شده بخواند یا زیارت دیگر از زیارات امیر المؤمنین یا سلامی بآنحضرت کند و نماز آن زیارت را
یا شش رکعت اگر زیارت ششم است بخواند و یا دو رکعت اگر غیر اوست و اگر زیارت ششم را اختیار
کند اولی است بعد از و سلامی بجانب قبر سید الشهداء بکند و اگر متن زیارت عاشورا باشد بهتر است
و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن صد مرتبه تکبیر بگوید و زیارت عاشورا بنهج مقرر بخواند و دو رکعت
نماز بجای آرد و دعا صفوان را بخواند و این وجه فی الحقیقه وجه جمعی است بین وجوه که رعایت احتیاط تمام
در او شده و مبدء او آنستکه در روایت صفوان مذکور است که بعد از زیارت امیر المؤمنین این
زیارت که علقمه روایت کرده بود بجای آورد پس زیارت امیر المؤمنین علیه السلام جزء این عمل خواهد
شد و فضائلیکه صفوان ذکر کرده برای این عمل مرکب است و چون در خبر دیگر که در ابواب زیارت
امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است چنین وارد شده که صفوان اولا زیارت ششم خواند و بعد از او
متوجه شد بقبر سید الشهدا و زیارت عاشورا خواند چنانچه در مصباح الزائر سید فرموده که بعد از انتهای
زیارت ششم که و صلی الله علیك و سلم کثیرا باشد زیارت عاشورا بخوان که آن عمل تمام این است

و ظاهر روایت منقوله از مزار کبیر در بحار که در اصطلاح بحار مراد از و مزار محمد بن المشهدی است نیز این است که صفوان
اولا زیارت ششم را خواند و آن ضمانتها که در ذیل روایت صفوان است از ین هر دو است و عبارت او اینست
که تعاهد بهذه الزیاره وادع بهذا الدعاء وزرهما بهذه الزیاره فانی ضامن علی الله لکل من زارهما
بهذه ودعا بهذا الدعا من قرب او بعد ان زیارته مقبوله الی آخر الحدیث پس ظاهر این
روایت اعتبار زیارت ششم است در ان مثوبات مقرره برای این عمل و اعتبار مطلق سلام بملاحظه احتمال اگر از
و اعتبار خصوصیت زیارت عاشورا باحتمال اراده اوست از سلام و نماز بجهة صدر حدیث است چنانچه کفعمی
گفت و خواندن سایر فقرات با زیارت مجدد الجهة این است که مشار الیه بهذا القول است و نماز هم برای زیارت است
و بملاحظه اعتبار تاخر او در اذا اصلیت و ما در وجوه سابقه بیان ضعف اینوجه که مبنی بر چند وجه از انهاست که فی الجمله
قوتی اضافه را دارند کرده ایم و با ظهور قوی لفظ در خلاف اینها وجهی برای احتیاط باقی نمیماند بلی آنچه باید
متعرض بشویم در اینوجه عدم اعتبار زیارت امیر المومنین است در تحقق این عمل اگرچه منتهای آنچه ممکن بود در تقریب او
آوردیم و بیان او چنانستکه اولا روایت شیخ ظاهر است در اینکه اشاره بهمان زیارت علقمه است که صفوان نیز
کرده و ثواب را برای همان عمل حکایت کرده که زیارت سید الشهداء ع باشد با دعا و ابدا اشعاری و ایمائی در عبارت
باخذ زیارت امیر المومنین نیست چنانچه متن حدیث را تماما نقل کرده ایم و معلوم نیست که صاحب مزار کبیر
ملتزم بنقل اصل لفظ بوده بلکه ظاهر اینست که بر حسب فهم خود نقل کرده باشد چنانچه از غالب محدثین احیانا اینمعنی دیده
شده و اینمعنی بر منصف متامل اخبار در این باب پوشیده نیست که اصل در این اخبار طریق شیخ و ابن قولویه است
و از کلام سید علیه الرحمه جز فتوای حدسیه چیزی بدست نمی آید بلی بمقتضای اخبار من بلغ اگر شامل
فتوای فقیه باشد عمل کردن باین احتیاط ضرری ندارد ولی کلام در مقتضای ادله اجتهادیه است
هرچند اینوجه مبنی بر احتیاط است ولی غرض این بنده دفع توهم مدخلیت واقعیه است والا همان ظاهر
روایت مزار کبیر در باب احتیاط فوق الکفایه است و ثانیا زیارت عاشورا عبارت از همان مروی
علقمه است برفرض که در ذیل روایت صفوان اعتبار هر دو عمل کرده باشد بوجه من الوجوه در روایت
علقمه مدخلیت نخواهد داشت بلکه اینها دو عمل متعدد میشوند اگرچه یکی شامل دیگری باشد و برای مجموع خواصی
دیگر و ثوابی افزونتر مقرر باشد و ثالثا ظاهر خبر مفید علیه الرحمه که البته از ابن طاوس رضی الله عنه اوثق
و اسبق و ابصر و اعرف است بجهاتی چنانچه علامه مجلسی علیه الرحمه اعتراف کرده بلکه حاجت باستشهاد ندارد
و نعم ما قیل مادح تعریف است و مخبر توجانا فارغ است از مدح و تعریف آفتاب مادح خورشید
مداح خود است که دو چشم روشن و نامرمد است بالجمله ظاهر خبر او اینستکه عمل زیارت ششم

و ترتیب دعای بعد او مخالف عمل زیارت عاشورا و دعای بعد اوست چه عبارت مزار مفید محکیه در بحار چنین است
که بعد از فراغ از شش رکعت نماز آن زیارت فرموده بگو السلام علیک یا امیر المؤمنین تا آخر
آنگاه اشاره کن بجانب قبر سید الشهداء علیه السلام و بگو السلام علیک یا ابا عبد الله السلام
علیک یا ابن رسول الله اتیتکما زائرا و متوسلا الی الله تعالی ربی و ربکما تا آخر دعای
صفوان آنگاه استقبال قبله کن و بگو یا الله یا الله یا الله تا بآنجا که در آن دعاست من امر دنیای
و آخرتی باضافه یا ارحم الراحمین آنگاه متوجه قبر امیر المومنین میشوی و میگوئی السلام علیک
یا امیر المؤمنین والسلام علی ابی عبد الله الحسین ما بقیت و بقی اللیل والنهار ولا
جعله الله آخر العهد من زیارتکما ولا فرق الله بینی و بینکما و ناظر ملتفت بوجوه متعدده
فرق این دو روایت از تقدیم و تاخیر و زیاده و نقیصه و اختلاف کیفیات و تعدد توجه و استقبال بجانب
امام حسین و امیر المومنین علیهما السلام مطمئن بتعدد روایت میشود و چگونه در حق شیخ مفید با آن پایه جلالت و پایه
وثاقت و عدالت که امام علیه السلام در توقیع شریف از او بملهم الحق و دلیله تعبیر کرده که اگر بفتح
ها خوانده شود معنی او این است که حق و دلیل او با او الهام شده و اگر بکسر بخوانند پایه مدح صد رتبه
افزونتر از این خواهد شد چه محصل او آن میشود که از نفس قدسیه او حق با دلیل او بر نفوس مستعدین
افاضه میشود و هر کس نائل بحق و واصل بواقع شده ببرکت امداد و اعداد کمالات علمیه و عملیه اوست
و هذا فضل لا یدعی لغیر الائمه علیهم السلام میتوان گفت که خبر را تقدیم و تاخیر کرده و از جانب
خود الفاظی افزوده ترتیبی بتشریع یا مناسبت و استحسان بر خلاف آنچه وارد شده از ائمه علیهم السلام
مقرر داشته حاش لله هرگز این گمان روا نباشد و این احتمال متمشی نیست اگرچه در بحار و تحفة الزائر
ابدا کرده و اعتماد بر او نموده ولی بهیچوجه قابل توجیه نیست و [illegible] العاصم و هو العالم و بعد از تسلیم
میگوئیم بنا بر آنچه گفتیم اگر باین احتیاط کسی بخواهد عمل کند خوبست بعد از زیارت ششم دعا را بدستور
العمل مزار مفید بخواند و بعد از زیارت عاشورا بترتیب مذکور در کتاب مصباح که ما نقل کردیم بخواند تا
بهر دو احتمال عمل کرده باشد وجه دیگر هم احتمالی است که نیز بر سبیل احتیاط در زاد المعاد و تحفة الزائر
فرموده و ذکر اینوجه و وجه سابق در عداد محتملات خبر حقیقة برای استطراد و بر سبیل استجراد و تطفل
بود و الا هر دو احتمال مبنی بر احتیاط و جمع بین محتملات سابقه است و عبارت زاد المعاد اینستکه
چون عبارت حدیث تشویش عظیمی دارد و قابل احتمال بسیار است اگر اول زیارت السلام
علیک یا ابا عبد الله تا وال نبیک را بخواند و نماز زیارت را بکند و باز همان زیارت را

اعاده کند بهتر است واگر بعد از صد مرتبه لعن بار دیگر نماز کند وبعد از صد مرتبه سلام بار دیگر نماز
کند ومتصل بسجده وبعد از سجدهٔ نماز دیگر بکند شاید بجمیع احتمالات عمل کرده باشد واگر اول یکی از
زیارات بعیده بعمل آرد ظاهرا کافیست ودر تحفه فرموده بعد ازین واگر زیارت ششم حضرت
امیر المؤمنین را با این زیارت ضم کند چنانچه سابقا اشاره باین کردیم بهتر است خصوصًا هرگاه
این زیارترا نزد ضریح مقدس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعمل آورد تمام شد کلام این محدث
جلیل القدر وما مدارک این محتملات که اشاره بآنها کرده تماما ذکر کردیم وفساد وضعف آنهارا باقصی
الوجوه شرح دادیم وباوجود این احتیاط راهی ندارد بلکه میتوان گفت که در مشروعیت عملی باین تفصیل
که مبنی بر احتمالات بعیده رکیکه است تامّل واشکال است چنانچه بعض اکابر گفته اند والله العالم
وچون بحمد الله تعالی سند ومتن این خبر معلوم شد ودلالت او ظاهر شد مطالبی چند متعلق باو لازم التعرض است
که ما آنهارا در فوائدی شرح میدهیم وخاتمه این باب قرار میدهیم **فائدة** در کتاب مزار قدیم مشار الیه
متن زیارترا با اختلافی یسیر با نسخهٔ مصباح نقل کرده که اگرچه میشد بمواضع اختلاف در حاشیه عبارت
معروفه اشاره کرد ولی بجهة سهولت تناول وتبرک بالفاظ شریفه او ثانیا عین عبارت او نوشته میشود
که اگر کسی احتیاطا طالما وتراً لتطبیق بر هر دو نسخه کند جازم بوصول ثواب مقرر شود چون علما بصحت استعمال وحجیت
این مثوبت از عظمت قدر وجلالت شان او اهتمام فرموده اند وآن نسخه این است
السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا بن نبی الله السلام علیک یا بن امیر
المؤمنین وابن سید الوصیین السلام علیک یا بن فاطمة الزهراء سیدة نساء
العالمین السلام علیک یا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور السلام علیک
وعلی الارواح التی حلت بفنائک السلام علیکم منی جمیعا سلام الله
ابدا ما بقیت وبقی اللیل والنهار یا ابا عبد الله لقد عظمت الرزیة وجلت عظمت
المصیبة بک علینا وعلی جمیع اهل الاسلام وجلت وعظمت مصیبتک
فی السموات وعلی جمیع اهل الارضین فلعن الله امة اسست اساس
الظلم والعدوان والجور علیکم اهل البیت ولعن الله امة دفعتکم عن
مقامکم وازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها ولعن الله امة قتلتکم
ولعن الله الممهدین لهم بالتمکین من قتالکم برئت الی الله والیکم منهم
واشیاعهم واتباعهم واولیائهم یا ابا عبد الله انی سلم لمن سالمک وحرب

لمن حاربک والی یوم القیمة ولعن الله آل زیاد وآل مروان ولعن الله بنی امیة
قاطبة ولعن الله ابن مرجانة ولعن الله عمر بن سعد ولعن الله شمرا ولعن الله
امة اسرجت والجمت وتنقبت لقتالک بابی انت وامی لقد عظم مصابی
بک فاسئل الله الذی اکرم مقامک واکرمنی بک ان یرزقنی طلب ثارک
مع امام منصور من آل بیت محمد صلی الله علیه وآله اللهم اجعلنی عندک
وجیها بالحسین علیه السلام فی الدنیا والآخرة یا ابا عبد الله انی اتقرب
بک الی الله والی رسوله والی امیر المؤمنین والی فاطمة والی الحسن والیک
بموالاتک وبموالاتهم وبالبرائة ممن قاتلک ونصب لک الحرب وبالبرائة ممن
اسس اساس ذلک وبنی علیه بنیانه وجری فی ظلمه وجوره علیکم وعلی
اشیاعکم برئت الی الله ثم الیکم بموالاتکم وموالاة ولیکم وبالبرائة من اعدائکم
والناصبین لکم الحرب وبالبرائة من اشیاعهم واتباعهم انی سلم لمن سالمکم
وحرب لمن حاربکم وولی لمن والاکم وعدو لمن عاداکم فاسئل الله الذی اکرمنی
بمعرفتکم ومعرفة اولیائکم ورزقنی البرائة من اعدائکم ان یجعلنی معکم فی الدنیا
والآخرة وان یثبت لی عندکم قدم صدق فی الدنیا والآخرة واسئله ان یبلغنی
المقام المحمود لکم عند الله وان یرزقنی طلب ثاری مع امام مهدی ظاهر
ناطق واسئل الله بحقکم وبالشان الذی لکم عنده ان یعطینی بمصابی
بکم افضل ما یعطی مصابا بمصیبة مصیبة ما اعظم رزیتها فی الاسلام
وفی جمیع السموات والارض اللهم اجعلنی فی مقامی هذا ممن تناله منک
صلوة ورحمة ومغفرة اللهم اجعل محیای محیا محمد وآل محمد ومماتی ممات
محمد وآل محمد اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیة وابن آکلة الاکباد
اللعین ابن اللعین علی لسانک ولسان نبیک فی کل موطن وموقف وقف
فیه نبیک اللهم العن ابا سفیان ومعویة ویزید بن معویة علیهم
منک اللعنة ابد الابدین وهذا یوم فرحت به آل زیاد وآل مروان
بقتلهم الحسین علیه السلام اللهم فضاعف علیهم اللعن منک والعذاب
اللهم انی اتقرب الیک فی هذا الیوم وفی موقفی هذا وایام حیوتی بالبرائة

والارضین نسخه

منهم والعن عليهم وبالموالات لنبيك وآل نبيك عليهم السلام
ثم تقول اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له
على ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين عليه السلام و
شايعت وبايعت على قتله اللهم العنهم جميعا تقول ذلك مائة مرة ثم تقول
السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليك
مني سلام الله ابدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد
مني لزيارتكم السلام على الحسين وعلي بن الحسين وعلى اولاد الحسين
وعلى اصحاب الحسين تقول ذلك مائة مرة ثم تقول اللهم خص انت اول ظالم باللعن
مني وابدا به اولا ثم الثاني والثالث والرابع اللهم العن يزيد بن معوية خامسا
والعن عبيد الله بن زياد وابن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل ابي سفيان
وآل زياد وآل مروان الى يوم القيمة ثم تسجد وتقول اللهم لك الحمد
حمد الشاكرين لك على مصابهم الحمد لله على عظيم رزيتي اللهم ارزقني شفاعة
الحسين يوم الورود وثبت لي قدم صدق عندك مع الحسين واصحاب
الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين عليه السلام ثم تصلي ركعتين
وان استطعت ان تزور الحسين عليه السلام بهذه الزيارة من دارك في كل يوم
فافعل ففي ذلك ثواب جزيل وردت به الرواية عن الباقر ابي جعفر محمد بن علي
ابن الحسين عليهم السلام روى ذلك عنه علقمة بن محمد الحضرمي فايده در كتاب
مزار قديم مذكور از زيارت عاشورا روايتي ديگر ايراد كرده كه با متن مذكور اختلافاتي فاحش وارد
وقابل جمع نيست وصد مرتبه لعن وسلام را نيز ندارد و در ثواب واجر مشارك با روايت مشهوره است
ما آن روايت را از عين آن كتاب ذكر ميكنيم تا اگر اهل ايمان گاهي بخواهند بآن نسخه اكتفا نمايند ومجال
عمل مفصل نداشته باشند متمكن شوند قال في الكتاب المزبور زيارة عاشورا عن علقمة بن محمد الحضرمي
عن ابي جعفر الباقر عليه السلام قال من اراد زيارة الحسين بن علي ابن ابيطالب صلوات الله
عليهم اجمعين يوم عاشورا وهو اليوم العاشر من المحرم فيظل فيه باكيا متفجعا
حزينا لقي الله عز وجل بثواب الفي حجة والفي عمرة والفي غزوة ثواب كل حجة وعمرة
وغزوة كثواب من حج واعتمر وغزا مع رسول الله ومع الائمة صلوات الله عليهم اجمعين الخ

قال علقمة بن محمد الحضرمي قلت لابي جعفر عليه السلام جعلت فداك ما يصنع من كان
في بعد البلاد واقاصيها ولم يمكنه المصير اليه في ذلك اليوم قال اذا كان ذلك اليوم
يعني يوم عاشورا فليغتسل من احب من الناس ان يزوره من اقاصي البلاد او قربها
فليبرز الى الصحراء او يصعد سطح داره فيصلي ركعتين خفيفتين يقرء فيهما سورة الاخلاص
فاذا سلمت فاومي اليه بالسلام ويقصد اليه بتسليمه واشارته ونيته الى الجهة
التي فيها ابو عبد الله الحسين صلوات الله عليه ثم تقول وانت خاشع مستكين
السلام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن البشير النذير وابن سيد
الوصيين السلام عليك يا ابن فاطمة سيدة نساء العالمين السلام عليك
يا خيرة الله وابن خيرته السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره السلام عليك
ايها الوتر الموتور السلام عليك ايها الامام الهادي الزكي وعلى ارواح حلت
بفنائك واقامت في جوارك ووفدت مع زوارك السلام عليك مني
ما بقيت وبقي الليل والنهار فلقد عظمت بك الرزية وجلت في المؤمنين
والمسلمين وفي اهل السموات واهل الارضين اجمعين فانا لله وانا اليه
راجعون صلوات الله وبركاته وتحياته عليك يا ابا عبد الله الحسين
وعلى آبائك الطيبين المنتجبين وعلى ذرياتكم الهداة المهديين لعن الله
امة خذلتك وتركت نصرتك ومعونتك ولعن الله امة اسست
اساس الظلم لكم ومهدت الجور عليكم وطرقت الى اذيتكم وجارت
ذلك في دياركم واشياعكم برئت الى الله عز وجل واليكم يا سادتي
وموالي وائمتي منهم ومن اشياعهم واتباعهم واسئل الله الذي
اكرم يا موالي مقامكم وشرف منزلتكم وشانكم ان يكرمني بولايتكم
ومحبتكم والايتمام بكم والبرائة من اعدائكم واسئل الله البر الرحيم
ان يرزقني مودتكم وان يوفقني للطلب بثاركم مع الامام المنتظر الهادي
من آل محمد وان يجعلني معكم في الدنيا والآخرة وان يبلغني المقام
المحمود لكم عند الله واسئل الله عز وجل بحقكم وبالشان الذي
جعل الله لكم ان يعطيني بمصابي بكم افضل ما اعطى مصابا بمصيبة

إنا لله وإنا إليه راجعون يا لها من مصيبة ما أفجعها وأنكاها لقلوب
المؤمنين والمسلمين فإنا لله وإنا إليه راجعون اللهم صل على محمد وآل محمد
واجعلني في مقامي ممن تناله منك صلوات ورحمة ومغفرة واجعلني
عندك وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين فإني أتقرب إليك
بمحمد وآل محمد صلواتك عليه وعليهم أجمعين اللهم وإني أتوسل
وأتوجه بصفوتك من خلقك وخيرتك من خلقك محمد وعلي والطيبين
من ذريتهما اللهم فصل على محمد وآل محمد واجعل محياي محياهم ومماتي
مماتهم ولا تفرق بيني وبينهم في الدنيا والآخرة إنك سميع الدعاء
اللهم وهذا يوم تجدد فيه النقمة وتنزل فيه اللعنة على اللعين يزيد
وعلى آل يزيد وعلى آل زياد وعمر بن سعد والشمر اللهم العنهم والعن من رضي
بقولهم وفعلهم من أول وآخر لعنا كثيرا وأصلهم حر نارك وأسكنهم جهنم
وساءت مصيرا وأوجب عليهم وعلى كل من شايعهم وبايعهم وتابعهم
وساعدهم ورضي بفعلهم وافتح لهم وعليهم وعلى كل من رضي بذلك لعناتك
التي لعنت بها كل ظالم وكل غاصب وكل جاحد وكل كافر وكل مشرك
وكل شيطان رجيم وكل جبار عنيد اللهم العن يزيد وآل يزيد وبني مروان جميعا
اللهم وضعف غضبك وسخطك وعذابك ونقمتك على أول ظالم ظلم
أهل بيت نبيك اللهم والعن جميع الظالمين لهم وانتقم منهم إنك ذو نقمة
من المجرمين اللهم والعن أول ظالم ظلم آل بيت محمد والعن أرواحهم وديارهم وقبورهم
والعن اللهم العصابة التي نازلت الحسين ابن بنت نبيك وحاربته وقتلت
أصحابه وأنصاره وأعوانه وأولياءه وشيعته ومحبيه وأهل بيته وذريته
والعن اللهم الذين نهبوا ماله وسبوا حريمه ولم يسمعوا كلامه ولا مقاله
اللهم والعن كل من بلغه ذلك فرضي به من الأولين والآخرين والخلائق
أجمعين إلى يوم الدين السلام عليك يا أبا عبد الله الحسين وعلى من
ساعدك وعاونك وواساك بنفسه وبذل مهجته في الذب عنك
السلام عليك يا مولاي وعليهم وعلى روحك وعلى أرواحهم وعلى تربتك

وعلى تربتهم اللهم لقهم رحمة ورضوانا وروحا وريحانا السلام عليك يا مولاي
يا أبا عبد الله يا ابن خاتم النبيين ويا ابن سيد الوصيين ويا ابن سيدة
نساء العالمين السلام عليك يا شهيد يا ابن الشهيد اللهم بلغه عني
في هذه الساعة وفي هذا اليوم وفي هذا الوقت وكل وقت تحية وسلاما
السلام عليك يا ابن سيد العالمين وعلى المستشهدين معك سلاما متصلا
ما اتصل الليل والنهار السلام على الحسين بن علي الشهيد السلام على
علي بن الحسين الشهيد السلام على العباس بن أمير المؤمنين الشهيد السلام
على الشهداء من ولد أمير المؤمنين السلام على الشهداء من ولد جعفر وعقيل
السلام على كل مستشهد من المؤمنين اللهم صل على محمد وآل محمد وبلغهم عني التحية
السلام عليك يا رسول الله وعليك السلام ورحمة الله وبركاته أحسن الله لك
العزاء في ولدك الحسين السلام عليك يا أبا الحسن يا أمير المؤمنين وعليك السلام
ورحمة الله وبركاته أحسن الله لك العزاء في ولدك الحسين السلام عليك يا فاطمة يا
ابنة رسول رب العالمين وعليك السلام ورحمة الله وبركاته أحسن الله لك العزاء في ولدك
الحسين السلام عليك يا أبا محمد الحسن وعليك السلام ورحمة الله وبركاته
أحسن الله لك العزاء في أخيك الحسين السلام على أرواح المؤمنين والمؤمنات
الأحياء منهم والأموات وعليهم السلام ورحمة الله وبركاته أحسن الله
لهم العزاء في مولاهم الحسين اللهم اجعلنا من الطالبين بثاره مع إمام عدل
تعز به الإسلام وأهله يا رب العالمين ثم اسجد وقل اللهم لك الحمد
على جميع ما يأتي من خطب ولك الحمد على كل أمر وإليك المشتكى في عظيم
المهمات بخيرتك وأوليائك وذلك لما أوجبت لهم من الكرامة والفضل
الكثير اللهم فصل على محمد وآل محمد وارزقني شفاعة الحسين يوم الورود
والمقام المشهود والحوض المورود واجعل لي قدم صدق عندك مع الحسين
وأصحاب الحسين الذين واسوه بأنفسهم وبذلوا دونه مهجهم وجاهدوا معه
أعداءك ابتغاء مرضاتك ورجائك وتصديقا بوعدك وخوفا من وعيدك
إنك لطيف لما تشاء يا أرحم الراحمين قال الصادق عليه السلام هذه الزيارة

یزار بها الحسین بن علی من عند رأس امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین
قال علقمة بن محمد الحضرمی عن ابی جعفر علیه السلام ان استطعت یا علقمة ان تزوره
فی کل یوم بهذه الزیاده فی دارك وناحیتك وحیث کنت من البلاد فی ارض الله
فافعل ذلك ولك ثواب جمیع ذلك فاجتهد وافی الدعاء علی قاتله وعدوه و
یکون فی صدر النهار قبل الزوال یا علقمه واندبوا الحسین وابکوه لیامر احدکم
من فی داره بالبکاء علیه ولیقم علیه فی داره المصیبه باظهار الجزع والبکاء و
تلاقوا یومئذ بالبکاء بعضکم علی بعض فی البیوت وحیث تلاقیتم ولیعز بعضکم بعضا
بمصاب الحسین صلوات الله علیه قلت اصلحك الله کیف تعزی بعضنا بعضا قال تقولون
احسن الله اجورنا بمصابنا بابی عبد الله الحسین علیه السلام وجعلنا من الطالبین
بثاره مع الامام المهدی الحق من آل محمد صلی الله علیه واله وعلیهم اجمعین
وان استطاع احدکم ان لا یمضی یومه فی حاجة فافعلوا فانه یوم نحس لا تقضی فیه
حاجة مؤمن فان قضیت لم یبارك فیها ولم یرشد ولا یدخرن احدکم لمنزله شیئا فانه
من فعل ذلك لم یبارك فیه قال الباقر علیه السلام انا ضامن لمن فعل ذلك عند الله
عز وجل ما تقدم به الذکر من عظیم الثواب وحشره الله فی جملة المستشهدین مع
الحسین صلوات الله علیه قلت لابی جعفر علیه السلام اصوم ذلك الیوم قال صمه
من غیر تبییت وافطره من غیر تشمیت وامهل الی بعد العصر فاذا کان وقت العصر
فافطر علی شربة من الماء ففی ذلك انجلت المعرکة عن الحسین صلوات الله علیه
واصحابه وهم قتلی صلوات الله علی ارواحهم واجسامهم اجمعین ولعن الله وسخط
وعذابه ونکاله ونقمته علی من کان السبب فی قتلهم وجدد الله علیهم العذاب الالیم
امین رب العالمین پوشیده نماند که این کتاب مزار قدیم علی الظاهر همان نسخه عتیقه ایست
که در مشهد مقدس رضوی یکی از اجله فقهای عصر سلمه الله دیده واین نسخه زیارترا از او نقل کرده
در جزئی جداگانه وهدیه بعض اعاظم فقهای عصر رحمه الله در طهران کرده واصل آن نسخه عتیقه
فعلا در مشهد مقدس رضوی موجود است واز آن نسخه نسخ دیگر استکتاب شده ومن بنده
زیارترا از نفس آن نسخه نقل کردم والله الموفق **فائده** ظاهر صدر خبر شریف اختصاص عمل است بروز
عاشورا ولی در ذیل خبر علقمه وذیل خبر صفوان دو فقره است که دلالت دارد بر عموم این عمل اما

ذیل خبر علقمه فرموده که اگر بتوانی زیارت کنی حسین علیه السلام را هر روز باین زیارت بکن که جمیع
این ثوابها را خواهی دریافت کرد واین عبارت اگرچه بتاویل بعید ممکن است منزل شود
بر اینکه امر است بمواظبت بر این عمل در جمیع ایام عاشورا ولی با اینکه این احتمال بحدی بعید است
که شایسته ذکر نیست عبارت کامل الزیاره بهیچ وجه تحمل این تحمیل نمیکند چه فرموده اگر بتوانی زیارت او را
هر روز از عمرت باین زیارت بکن چنانچه سابقا اشاره رمزی باین فرق شد اما در ذیل خبر صفوان
فرموده هرگاه ترا حاجتی رسد بخوان این زیارترا هر جا که باشی ودعا کن باین دعا وسؤال کن از خدای
حاجت خود را که بر آورده شود واین هر دو فقره نصند در عموم بلکه ثانی اقوی است چه در اول لفظ یوم
دارد که بظاهر مخصوص بروز است واثبات اراده مطلق وقت محتاج بتجشم کلفت استدلال
واستشهاد است واین اگرچه بحمد الله سهل است ولی در خبر صفوان است اذا حدث لك حاجة واین اطلاق
شرط یا شرطیت بنا بر اختلاف مقرر در اصول شامل جمیع اوقات است واز اینجا اشکالی متولد میشود
که در فقره زیارت شریفه در دو جا ذکر شده که هذا یوم وظاهر او اشاره بیوم حاضر است واین در
غیر روز عاشورا صحیح نیست واز اینجهة در زاد المعاد وتحفة الزائر مروج مجلسی مذکور است که از این ترخیص استفاده
میشود که جایز است این لفظ را تبدیل کند وبجای او یوم قتل الحسین بگویند این مطلب از چند وجه
محل نظر است اول اینکه بسیار بعید مینماید که این لفظ باید بدل شود ودر این اخبار مکرره که در فضل
او روایت شده ابدا اشعاری وایمائی باین تغییر نشده باشد واحتمال اینکه نفس ترخیص کافی است
در جواز تبدیل محل منع است چنانچه ظاهر میشود وارباب نظر البته میدانند که این از قبیل اسمعیل
یشهد ان لا اله الا الله نیست چه در انجا بر خصوصیت آن عمل وفضل او دلیلی نیست بلکه عدم
خصوصیت قطعی است ودر اینجا ظاهر خبر علقمه وخبر صفوان خصوصیت نفس این زیارت واین الفاظ
شریفه است دوم اینکه ظاهر نقل سیف اینستکه صفوان عین آن زیارت که علقمه حدیث کرده بود
در حرم امیر المؤمنین در غیر روز عاشورا خوانده وابدا تصرفی نکرده وتغییری نداده واگر فی الجمله تصرفی
وسرموئی تخلفی داشت البته تنبیه میکرد والا لازم آید یا خیانت که وثاقت مانع اوست یا
نسیان که اصل دافع اوست سیوم انکه ظاهر اخبار ادعیه خاصه وزیارات مخصوصه اینستکه در الفاظ
معینه وترتیب مقرر در او اثری است که در غیر آن ترتیب وغیر آن الفاظ بدست نمیاید
وبرای هر مقامی عبادتی مهیا است که آنانکه بر اسرار وآثار او واقف نیستند از نیل وجه خصوصیت
محجوبند ودر اخبار کثیره تصریح باین خصوصیت شده ونهی از تغییر بر وجهیکه اگر آن نهی نبود جزم

بعدم ضرر او داشتیم ولی با التفات باین نواهی در موقعی قطع بعدم مدخلیت آن هیئت
یا نمیتوان پیدا کرد یا کم پیدا میشود و این از قبیل است که بعد از روایت ابان در امر اصبع
که بین علماء مشهور است دیگر قیاس و اولویت قطعیه یا متعسر است یا متعذر اگر چه در نظر این بی بضاعت
شق ثانی معین است از آن جمله خبریست که شیخ صدوق در کمال الدین و سید اجل رضی الدین
بن طاوس در مهج نقلا عنه آورده اند که عبد الله بن سنان از صادق آل محمد علیهم السلام آورده که فرمود
زود است که برسد شما را شبهه و بمانید بی علم و بی امام هدایت کننده و نجات نیابد در آن شبهه مگر آنکه دعای غریق را
بخواند گفتم چگونه است دعای غریق فرمود میگوئی یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت
قلبی علی دینک من گفتم یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک امام فرمود درست است که خدای
عز و جل مقلب القلوب و الابصار است ولی تو چنانچه من میگویم بگو یا مقلب القلوب
ثبت قلبی علی دینک و از آنجمله خبریست که در خصال از اسمعیل بن الفضل روایت کرده که از صادق
آل محمد پرسیدم این آیه مبارکه را فسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها فرمود
فرض است بر هر مسلمان که قبل از طلوع شمس ده بار و قبل از غروب شمس ده بار بگوید لا اله الا الله
وحده لا شریک له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو
علی کل شیء قدیر اسمعیل میگوید که من گفتم لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی فقال یا هذا لا شک فی ان الله یحیی و یمیت
و یمیت و یحیی و لکن قل کما اقول و در کافی ثقة الاسلام بسند بعلاء بن الکامل میرسد
که صادق آل محمد علیهم السلام در تفسیر کریمه و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و دون
الجهر من القول فرموده آن ذکر وقت شام لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو علی کل شیء قدیر است علا میگوید گفتم بیده
الخیر فرمود درست است که خیر بدست اوست ولی تو بگوی چنانچه من بتو میگویم و این مقوله
اخبار کشف از خصایصی میکند که دست تصرف کوتاه میشود و مؤید این سخن است که جماعتی از اهل
حکمت برهانیه یونانیه و طایفه از اصحاب حکمت یمانیه ایمانیه مثل ارسطو و افلاطون و فیثاغورس
و ابو علی بن سینا و حضرت استاد البشر خواجه نصیر طوسی قدس سره القدوسی و خاتم الحکماء
و المجتهدین سید اجل داماد و جماعت دیگر از فضلاء محققین مثل خفری و الطاکی و غیر الشان قائل شده اند
که حروف را خواصی است و آثاری و کمالاتی و بحسب طبیعت با نقسام بر عناصر اربعه مختلف اند و بحسب

تعلق

تعلق بکواکب سبعه تفاوت دارند و حرف بمنزله جسد است و عدد بمنزله روح است و هر حرف را
سه نشاه است چه گاهی فلکی است و او حرف علوی طبیعی روحانی حقیقی است و گاهی وسطی است
و او عالم تلفظ و منطق است و گاه رقمی خطی است و او را سفلی می نامند و هر حرفی را جسمی است
و روحی و نفسی و قلبی و عقلی و قوه کلیه و قوه طبیعیه عدد صورت جسم است و ضربش در مثلث روح و
ضربش در سه مثلث نفس و در چهار مثل قلب و تمام ظهور قلب عقل است و مربع عقل که ضربش است
در نفسش قوه کلیه و ضرب قوه کلیه در ده قوه طبیعیه اوست مثلا حرف با جسم او ۲ روحش ۴
نفسش ۱۲ قلبش ۱۶ عقلش ۱۳۶ قوه طبیعیه اش ۱۸۴۹۶ قوه کلیه اش ۸۴۹۶ و برای هر یک
از اینها حکمی است و هر حرفی باختلاف هر یکی از مراتب اثری دارد و همچنین برای هر حرفی
لوازمی و مراتبی ذکر میکنند که ما در صدد حکایت آن اقوال نیستیم و این کتاب هم گنجایش آنها را
ندارد ولی محض اشاره همین مختصر ذکر شد و قیاس سایر احکام بر این میشود و در اخبار اهل عصمت
اشاره باعتبار حروف و استفاده مطالبی از حروف نورانیه شده بلکه سید اجل داماد رفع الله قدره
در جذوات ادعای تواتر اخبار اهل بیت در این باب کرده و خواص ادعیه و اوراد و اذکار و اعداد
آنها را مرتب بر این امر کرده و ما اگر چه از سر این امور محجوبیم ولی بعد از اتفاق اینطایفه از علماء و
حکما البته شک در اعتبار الفاظ مخصوصه نمیکنیم و تا آنها ادا نشود برائت یقینیه حاصل نمیشود و از اینجا
دانستی که این وجه را جداگانه میتوان وجهی بحساب آورد و بعد از ملاحظه اینوجه البته برای کسی
که خواص و آثار مترقبه از زیارت عاشورا راغب است لازم است که از لفظ ماثور تخطی نکند
و بهمان وجه روایت هذا یوم بگوید چه اصل برائت در احراز آثار واقعیه و خواص نفس الامریه عمل دخلی ندارد
و غایت او رفع عقاب یا انقباض است در واجب و مستحب اگر در او جاری باشد چنانچه
در محل خود تقریبی از او کرده ایم و اشکال سابق بعد التأمل مسرحی در وادی صحت ندارد چه اشاره بر شبه وجه
میشود بحضور واقعی و حضور ذهنی و حضور ذکری و در این زیارت چون از اول تا آخر ذکر سید شهدا
و مصائب کربلا و وقایع عاشورا است صورت ذهنیه او حاضر و نصب العین زایر است چه مانع
دارد هم او را اشاره کند و بگوید هذا یوم کذا و از آنچه گفتیم معلوم شد که بر فرض تسلیم جواز تغییر و تمامیت
دلیل ترخیص در اداء این حکم که تغییر اول کافی است و در کلمه ثانیه رعایت قانون احتیاط قاضی است که اینکه
بهمان یوم عاشورای مذکور سابق نمایند و هذا یوم بگویند که البته مجزی و صحیح و عربی فصیح است و
تغییر بی سبب مخرج عمل از آثار خود است یا قطعا یا احتمالا و باید احتراز کرد و اصح باعتقاد قاصر

برلفظ روایت است در هر دو موضع و عمده ادله فعل صفوان است والله العالم وهو العاصم
فائده سید اجل رضی الدین بن طاوس رضی الله عنه در مصباح الزایر بعد از روایت حدیث زیارت
عاشورا و ذیل روایت منقوله در مصباح تمامه میفرماید قال علی بن موسی بن جعفر بن محمد
بن طاوس هذه الزیاده نقلناها باسنادنا من المصباح الکبیر وهو مقابل
بخط مصنفه رحمه الله ولم یکن فی الفاظ الزیادة الفصلان اللذان یکرران
ماة مرة وانا نقلنا الزیاده من المصباح الصغیر فاعلم ذلک انتهی وصریح این عبارت آنستکه
دعای لعن و سلام در نسخه سید نبوده و بعض نجبران که نسبت بسید داده اند که در نسخه مصباح ماة مرة
بعد از دعای لعن سلام نیست و از نتیجه یکدفعه خواندن کفایت میکند وجهی ندارد و ظاهر بلکه متیقن
آنستکه نسخه حاضره در خدمت سید رضی الله عنه سقطی داشته اگرچه مقابله با خط شیخ شده بود
چه سهو و نسیان بمنزله طبیعت ثانیه انسان است و تطابق سایر نسخ مصباح و سایر کتب مؤلفه مراد
که اعلام علماء شیعه رضی الله عنهم تالیف فرموده و او را نقل کرده اند نیز نقل این فقره و وجودش در مصباح
صغیر باعتراف سید ره که مختصر مصباح کبیر است شاهد صدق این دعوی است و هیچ جای غدغه
و تامل ندارد فائده اگرچه مکررا تلویحا اشاره کردیم محض ایضاح و اعلان جدیدا مینویسیم که دانستی
که خواندن دعای صفوان در عمل زیارت عاشورا مستحب است شرط و عمل بدون او تمام است بلی بجهة احراز فضیلت
خاصه و ثواب مخصوص بسیار خوب است پس التزام باو در عمل اگر بوجه خصوصیت و اعتقاد شرطیت
باشد خالی از اشکال نیست فائده سابقا اشاره کردم و مجددا تصریح میکنم که اگرچه ذیل حدیث
علقمه مخصوص است بیوم و بظاهره دلیل جواز قرائت زیارت در شب نیست چنانچه فقره هذا یوم و هذا الیوم
در این زیارت موکد این ظاهر است ولی ذیل حدیث صفوان که میگوید اذا حدث لک حاجة تا آخر
آنچه گذشت نص در عموم ازمانی است و نافی خصوصیت لیل و استعمال یوم در مطلق شب و روز یعنی
در صرف زمان در لغت عرب و اخبار اهل البیت علیهم السلام بیش از حد احصاء و مصرح به فقها
و ادباست پس لفظ روایت علقمه منافی نیست و عبارت متن زیارت نیز منافاتی ندارد
چه اشاره بروز عاشوراست اگرچه حاضر نباشد یا اشاره بوقت حاضر است. و چون تشریع
عمل ابتدا برای زیارت روز عاشورا بوده استعمال لفظ یوم در زیارت شریفه و اذان مطلق زمان اراده
کردن غائله ندارد والله العالم بحقایق احکامه فائده اگرچه مختار در کیفیت قرائت زیارت
عاشورا معلوم شد ولی اگر کسی بخواهد باحتیاط عمل کند اولی اینکه اولا اسلامی بجانب قبر سید الشهداء ع

بکند و لعن زیاد بر قاتلان آنحضرت کند بهر لفظ که بخواهد آنگاه دو رکعت نماز گذارد پس زیارت عاشورا را بخواند
بالعن و سلام و نماز و دعای صفوان که البته اگر چنین کرد عمل بمقتضای روایت مذکوره قطعا کرده
و یقین برائت حاصل نموده فائده نظر در ادله مقتضی آنستکه تمام عمل در مجلس واحد صادر شود
بر وجهیکه وحدت عرفیه صادق آید اگرچه جمود بر ظواهر اخبار و وقوف بر متون ادله موجب
آنستکه اعتبار وحدت حقیقیه و اتصال تدقیقی شود بر وجهیکه در اثنای عمل هیچ فصلی از غیر او
نیاید و لیکن ظاهر آنستکه وقوع بعض افعال قلیله که موجب تعدد عرفی نشود ضرر ندارد و علی الخصوص
اگر نفس آن فاصله از سنخ عبادات و مقوله اذکار مثل استخاره و صلوات و غیر آنها باشد که
ظاهرا موقعی برای تامل در اینها نیست اگرچه اولی مواظبت بر اتصال وحدانی بوحدت حقیقیه است
که بهیچ وجه من الوجوه فاصله نیارند چه رونق عمل و روحانیت عبادت بحضور قلب و اقبال
خاطر و اجتماع حواس و توجه باطن است در جمیع اجزاء و شرایط و البته اشتغال بکار دیگر موجب زوال آن
کیفیت و بطلان آن خاصیت خواهد شد مگر اینکه اشتغال بعبادت دیگر منافی با حضور و توجه در آن
عمل نباشد چنانچه در حدیث بذل خاتم در حال رکوع از حضرت ولایت مرتبت سلام الله علیه
و علی من انتسب الیه که موجب نزول کریمه انما ولیکم الله و رسوله والذین تا آخر آیه عبد الرحمن ۲ شد از ابو الفرج
بن الجوزی الحنبلی البغدادی الواعظ پرسیدند که آنحضرت چگونه با کمال اقبال بصلوة متوجه بسائل شده
انفاق زکوة فرموده در حل اشکال و جواب و سؤال تمثل باین اشعار جست و انشاد کرد یسقی
و یشرب لا تلهیه سکرته عن الندیم و لا یلهو عن الکاس اطاعه سکره حتی تمکن من
فعل الصحاة فهذا افضل الناس ولی دانشمندان نکته شناس میدانند که این مقام
ارزانی هر کس نخواهد شد بلکه شایسته اولیای کبار است که در مرحله بندگی و مقام عبودیت
مظهر صفت لا یشغله شان عن شان شده اند و این خاصه آن بزرگوار و پیروان مخصوص
اوست که بقدم صدق و صفا بجمیع مراتب وجود اقتفای باثار و اقتباس از انوار ائمه اطهار
کرده اند و از کلمات قصار این قاصر است ما اکل صید عن الله ولا اکل بخم عن الله
والله ولی التوفیق فائده از جمله مقررات در علم اصول آنستکه اگر اتیان بمرکبی که مشتمل
بر اجزاء و شرایطی است بتمامه ممکن نشود و متعسر باشد و امر دائر شود در اتیان او بین ترک
جزئی یا شرطی محتمل است تخییر و ارجاع باراده مکلف که ناشی از مرجحات خارجیه میشود
و محتمل است ترک شرط و اتیان باجزاء چه ترک وصف اولی از ترک موصوف است و توانند

بود بگوئیم اختیار اهم کند و غیر اهم را ترک نماید چه گاه باشد که وجود شرطی در قوام شیئی مدخلیتش بیشتر
از جزئی باشد خاصه اگر جزء راجع باجزاء کمالیه باشد نه اجزاء اصلیه و این احتمال در بادی نظر
اقوی است اگر چه خالی از تأملی نیست و بهر صورت در قرائت زیارت عاشورا اگر مکلف
متمکن نشد که تمام زیارت را در مجلس واحد بجای بیاورد و امر دائر شد بین ترک جزء و ترک
شرط که وحدت مجلس باشد اقوی بنظر ترک اعتبار وحدت مجالس است بلکه تمام عمل را در مجالس متعدده
بیاورد چنانچه در رسائل تصریح باین کیفیت فرموده اند و اولی آنست که محافظت بر تقلیل مجالس کند
باین معنی که اگر بقیه را در یک مجلس بیاورد که مجموع عمل در دو مجلس واقع شود بهتر است از این
که در سه مجالس باشد و هر چه فصل بین دو مجالس کمتر باشد اولی است که اقرب بحقیقت و انسب بوحدت
مطلوبست والله العالم بحقایق احکامه فایدة مناسبست که درین مقام تحقیق لفظ عاشورا شود
چه تعلق تمامی و مناسبت تامی باین ابواب و اسم این کتاب دارد لهذا متعرض میشویم بدانکه
جماعتی گفته اند که عاشورا معرب است و در اصل عبرانی بوده و لفظ اصلی عاشورا ست و او روز دهم از
ماه تشری یهود است که روزه او را فرض میدانند و صوم کبور منامند و چون او را بر ماههای عربی
تطبیق کرده اند روز دهم اول سال اعتبار شد که دهم محرم الحرام باشد چنانچه او نیز در دهم اول ماههای
یهود واقع شده و ظاهر جماعتی از لغویین اینست که خود عربیت و قیاس لغت و ماده عشر شاهد اوست
و اشتراک لغتین کثیر الوجود است مثل صابون و تنور و کوزه و غیر ذلک که در فقه اللغه ثعالبی و مزهر اللغه سیوطی
معدودی از اینها مذکور شده و میتوان ادعا کرد که اصل عدم تعریب است و این از اصول
عقلائیه است که موقوف بر ثبوت حالت سابقه و راجع باستصحاب نیست و در مطاوی
کلمات لغویین و نحویین باین اصل اشاره شده و علی الجمله ظاهر استعمال و اخبار صحیحه متواتره در قتل
سید الشهداء علیه السلام که در دهم محرم بوده و استعمال متواتر قدیم بر وجهیکه جای شک نیست
و احتمال خلاف ندارد و عبارات جماعتی از لغویین و فقهاء فریقین شاهد اینست که عاشورا دهم محرم است
و تاسوعا نهم میشود و آنچه در صحیح بخاری از ابن عباس نقل شده که عاشورا نهم است و تاسوعا هشتم البته
کذب و مفتری است و هم در صحاح خود ایشان شاهد وضع اماره کذب وارد شده چه روایت کرده اند
انه صیام یوم عاشورا فقیل له ان الیهود والنصاری تعظمه فقال علیه السلام
فاذا کان العام المقبل صمنا التاسع و این دلیل است که مراد از یوم عاشورا یوم عاشر است
چنانچه واضح است و لفظ تاسوعا نیز بر قوانین عربیت جاریست و در حدیث مکررا وارد شده پس

قول

قول جوهری که او را مولّد دانسته خطاست چه مولد عبارت از الفاظ مستحدثه در السنه
متاخرین است که کلام ایشان حجت نیست و از عرب فصیح استعمال او صادر نشده و اخبار صادقین علیهما السلام
بالاتفاق از آن طبقه است و این نوع اشتباهات از قصور تتبع این جماعت است در کلام اهلبیت علیهم السلام
و ازین قبیل در کلام ایشان بسیار است مثل آنکه کنه را جوهری مولد دانسته و از ازهری با آنکه در نهج
البلاغه مکرم و در زبور اهل البیت صحیفه مقدسه کثیرا استعمال شده و مقصود استیفای این قسم از خطاها
این است و در لفظ عاشورا چند لغت ثابت است عاشورا و عاشوراء بمد و قصر و عشورا و عشوراء
و عاشور چنانچه از قاموس و غیر او استفاده میشود و در اشعار فصیحه عرب متاخرین استعمال
عاشور وارد شده چنانچه سید اجل اعظم ذو الحسبین الرضی رضی الله عنه که جماعتی از ادباء عامه
و خاصه اشعار او را اجحت میدانند گفته فقلت هیهات فات السمع لائمه لا یعرف الحزن الا یوم
عاشور فائدة از جمله آنچه باید تنبیه بر او شود آنستکه زیارت عاشورا از سایر زیارات
امتیازی معلوم و تفوقی مشهود دارد چه ظاهر خبر صفوان آنستکه جبرئیل امین این زیارت را
از خدای جلیل تلقی کرده برسول اکرم صلی الله علیه و آله رسانده و بوساطت ائمه علیهم السلام
بصادق آل محمد رسید و وقت اظهار این حکم زمان حضرت باقر علیه السلام بود چنانچه
در سایر احکام که تاخیر بیان آنها بمصالح منوطه بخصوصیات ازمان میشد همین وجه معتمد
اهل تحقیق است علیهذا این الفاظ شریفه از حدیث قدسی معدود میشوند و در شرف و
فضیلت حلیف قرآن مجید و همسنگ کتاب کریم میشود چه هر دو کلام خدایند و در حجیت الفاظ
و صحت معانی نیز با قرآن فرسی رهان و رضیع لبان در شمار خواهند رفت چه فرق بین حدیث
قدسی و قرآن بنا بر مذهب جماعتی آنستکه قرآن کلام منزل بالفاظ معینه و ترتیبات مخصوصه است
بغرض اعجاز بسوره از او و حدیث قدسی کلامی است که بلفظ معین و ترتیب مخصوص نازل
شده باشد از جانب حضرت احدیت بر قلب نبی لکن نه بغرض اعجاز مثل سایر کتب یزدانی
و صحف آسمانی و بنابراین حدیث نبوی آنستکه معنی او وحی شده باشد و تعبیر از او بالفاظ
خاصه مفوض بخود نبی باشد چه مذهب امامیه آنستکه پیغمبر جز از وحی نمیگفت چنانچه در قرآن کریم آیت
که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اگرچه اهل سنت درین مرتبه خلاف دارند
و در صدد تصحیح قول عمر که گفته ان الرجل لیهجر بر آمده اند بتفصیلیکه شرح او لایق این موضع نیست
و جماعتی گمان کرده اند که حدیث قدسی آنستکه معنی او را در منامی یا بالهامی برسول خدای تعالی

بوحی برساند وقال السید المحقق الداماد رضی الله عنه یشبه ان یکون التحقیق
انّ القرآن کلام یوحیه الله سبحانه الی النبی معنی ولفظا فیتلقاه النبی من روح
القدس مرتّبا ویسمعه من العالم العلوی منظما والحدیث القدسی کلام یوحی
الی النبی صلی الله علیه واله معناه فیجری الله تعالی علی لسانه فی العبارة عنه
الفاظا مخصوصة فی ترتیب مخصوص لیس للنبی ان یتبدل لها الفاظا غیرها او ترتیبا
غیره والحدیث النبوی کلام معناه مما یوحی الی النبی فیعبر عنه حیث یشاء کیف یشاء
انتهی المقصود من نقل کلامه زاد الله فی علو مقامه وقلت قبل ذلک فی ارجوزتی
فی الدرایة الموسومة بتتمة المحدّث ثم الحدیث منه قدسیّ نقل کلامه بلا تحدّ
اذ نزل کقوله جل علاه الصوم لی فلیس من سنخ الکتاب المنزل وللخوض فی
تحقیقه مقام اخر وجمله کلام آنستکه رعایت آداب این زیارت را که از اشرف احادیث
قدسیه ودرة التاج ان جواهر السینه است باید ملتزم بود که البته انشاء الله از برکات مواظبت
ایکلام الهی ووحی سماوی در سلک کروبین منخرط ودر رشته ملکوتیین منتظم شوند فائده از
زیارت عاشورا از برکات اخرویه ومنافع دنیویه وآثار غریبه وخواص عجیبه در قضای حاجات
ونیل مقاصد وحصول مطالب انقدر دیده شده که نمیتوان احصا کرد ودر بعض رؤیاهای صادقه
که حکم مکاشفات حقه دارد خصایص عظیمه ومنافع جلیله از او معلوم شده که نمیشود استقصا نمود
وما در این فایده یک قصه از ان قصص را که بوثاقت سند وکثرت امارات افاده قطع
میکند واز اعظم منافع کریمه وفوائد عظیمه این زیارت است ذکر میکنیم وآن چنانستکه
ثقه امین وصالح بار حاجی ملا حسن یزدی که از اخیار متنسکین واعیان متعبدین نجف اشرف است و
بدیانت وصلاح مشهور علماء ومعروف فقهاء است نقل کرد از حاجی محمد علی یزدی که وی را
بوثاقت وامانت وفضل وصلاح ستوده که دائما در تحصیل توشه اخرت واصلاح حال خود
میکوشید وشبها در مقبره واقعه خارج بلده یزد که معروفست بمزار جوی هرهر وجماعتی از
صلحا ونیکان در او مدفونند بسر میبرد وویرا همسایه بود که از ایام صبا وریعان عمر با یکدیگر آشنائی
ومعرفت داشتند وبا یکدیگر بمکتب میرفتند تا بزرگ شد وعشاری پیشه کرد وبزیست تا اجل
محتوم در رسید ودر مقبره در مکان قریب بمعبد آن عبد صالح مدفون شد وبفاصله کمتر از
یکماه در خواب وی آمد با هیئت نیک وحال خوش این شخص صالح نزد وی رفت ومسئلت کرد

ازحال او که مرا بحال تو از آغاز وانجام معرفت کامل واطلاع تام بود واحتمال خیر وصلاح باطن راه نداشت
واعمال تو جز عذاب را اقتضا نمیکرد بگو تا بکدام عمل باینمقام رسیدی وانعم تبه یافتی گفت آری
چنانستکه گفتی ومن در عذاب سخت وبلای شدید بودم از ان روز تا روز گذشته که زوجه استاد
اشرف حداد فوت شد ووی را در این موضع بخاک سپردند واشاره کرد بموضعی که تخمین صد ذرع
از او دورتر بود ودر شب وفات وی حضرت سید الشهداء علیه السلام سه مرتبه ویرا از زیارت
کرد ودر کرت ثالثه بفرمود تا عذاب ازین مقبره برداشته شد وحال ما یکسره از برکت او دیگرگون
شد وبا وسعت عیش وفراغ ورفاهیت قرین شده ایم حاجی محمد علی میگوید من متحیرانه از خواب
برخواستم وحداد را نمیشناختم ومحله او را نمیدانستم ببازار حدادها رفتم وبفحص حال او برآمدم
تا استاد اشرف را یافتم وپرسیدم که ترا زنی بود گفت آری دیروز درگذشت ودر فلان موضع
وهمان مکان را اسم برده دفن کردم گفتم او بزیارت سید الشهداء رفته بود گفت نه گفتم ذکر مصائب
آنجناب میکرد گفت نه گفتم مجالس عزای آنجناب بپا میکرد گفت نه آنگاه از من پرسید چه میجوئی
خواب را برای او روایت کردم جواب داد که آن زن چند روزی در اواخر عمر بزیارت عاشورا مواظبت
داشت وچون آثار اخرویه این زیارت کریمه انقدر است که برکت وجود یکنفر که چند روزی مواظب
او بوده از مقبره که عشاران وغیر ایشان از عاصیان در او دفن شوند عذاب مرتفع شود وآثار دنیویه او
چنانستکه هیچ صاحب مهم ومطلب بزرگ نیست که حوائج او بمواظبت چهل روزه ادا نشود چنانچه
بتجربه صحیحه معلوم عارف وعامی شده البته شایسته است که اهل ایمان ازین عمل صحیح السند
کثیر المعونة قلیل المؤونة غفلت نورزند وتساهل روا ندارند واگر گاه گاه
از فوائد این شرح بعد از مراجعه فائده برند ونصیبی یابند
این بی بضاعت را از دعای خیر فراموش نکنند

والله الموفق لکل خیر وبه الاعتصام عن کل
زیغ وضیر والحمد لله اولا واخرا وظاهرا
وباطنا وصلی الله علی محمد واله
الطاهرین واللعنة علی اعدائهم
الی یوم الدین

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

باب دویم در ترجمهٔ شرح الفاظ واقعه در زیارت مبارکه باندازهٔ گنجایش این مختصر و مقدار مهلت
این قلیل البضاعه و تجه تمیز ترجمه از شرح رمزی مقرر کردیم جیم را علامت ترجمه گذاشتیم و شین را
نشانه شرح **اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یٰا اَبٰا عَبْدِ اللهِ** ج سلام بر تو بادا ای ابوعبدالله ش
شرح اینکلمه مبارکه در دو مقام میشود **مقام اول** در تفسیر لفظ سلام است و آن محتاج است
بتمهید مقدمه لهذا میگوئیم بدانکه هر طایفه را ادبی و عادتی بوده که در وقت تلاقی و تخاطب بآن نظیر
رفتار میکردند و اداء آن تحیه مینمودند از الجمله گفته اند تحیه نصاری دست بر دهان گذاشتن بوده چنانچه
این اوقات کلاه برداشتن است و تحیه یهود بانگشت اشاره کردن بوده و تحیه گبران و عجمان خم شدن
و تعظیم کردن بوده و تحیه عرب گفتن کلمه حیاك الله بوده یعنی خدا یت زنده بدارد و گاه بخصوص ملوك
ابیت اللعن میگفتند و گاهی عم صباحا یا انعم صباحا یا نعمت صباحا یا مساء در بهر
عبارت میگفتند چنانچه عنترة بن شداد العبسی در مذهبه خود گفته یا دار عبلة بالجواء تکلمی
وعمی صباحا دار عبلة واسلمی واشهر و اکثر این تحایا که همه با یکدیگر در همه اوقات میگفتند
همان حیاك الله بوده و لفظ تحیه ماخوذ از همین کلمه است و مصدر باب تفعیل است و در اصل
تحییه بروزن تصلیه بوده و بعد از ادغام بروزن تقیه شده و چونکه این کلمه در مقام اکرام
و تشریف استعمال میشد مطلق اکرام و اعظام را تحیه گفتند و ازین باب است التحیات لله
که در تشهد کبیر وارد است و ظاهر اینستکه همین معنی تحیه است در کریمه واذا حییتم بتحیة فحیوا
باحسن منها اوردوها و مراد مطلق بر است و اکرام چنانچه در تفسیر شیخ اقدم اعظم علی بن ابراهیم
القمی رضی الله عنه روایت شده و در خصال از حضرت امیر نقل کرده تعمیم تحیت را نسبت به تسمیت
عاطس و در صافی و بحار از مناقب در قصه هدیه کردن کنیزک دسته ریحان را بجناب امام حسن ع و آزاد
کردن آنجناب آن کنیزک را نقل استشهاد امام علیه السلام بآیه شریفه کرده اند و از مجموع این اخبار
استفاده عموم میشود و محمول بر استحباب است و اگر خصوص سلام مراد باشد نه چنانستکه لفظ در او
مستعمل باشد چنانکه بعض مفسرین توهم کرده اند چنانچه بر ارباب نظر ظاهر است و در مثل شعر
قطامی که از معارف شعراء عرب است **انا محیوك فاسلم ایها الطلل وان بلیت**

وان طالت بك الطیل و در این شعر معروف حماسی **انا محیوك یا سلمی فحیینا وان سقیت**
کرام الناس فاسقینا و در شعر عنتره در مذهبه معروفه **حییت من طلل تقادم عهده**
اقوی واقفر بعد ام الهیثم و امثال اینها محتمل است که مراد مطلق اکرام و تعظیم و اداء رسم
و تعارف باشد و اظهر آنستکه همان دعای بحیوة باشد و اشاره بتحیه معروفه شود که حیاك الله
چنانچه ادبا فهمیده اند بنابراین میتوان ملتزم شد که لفظ حیی و یحیی در این کلمات ماخوذ از لفظ
حیاك الله است مثل بسمله و حوقله که مشتقند از لفظ نه از معنی و این بعید است و میتوان گفت
چون دعای بحیوة و بقاء از مقتضیات حصول آنها است پس میتوان نفس این فعل را با این ملاحظه
نسبت بداعی داد و اطلاق حیاة و اشباه او بصحت خواهد پیوست و این نظیر آنستکه کسیکه جزاك الله خیرا گوید میگویند جزاه
خیرا و تفصیل این مطلب خارج از وظیفه این مقام است و از آنچه در معنای تحیه گفتیم معلوم شد
که بجهة رعایت اصل معنی است که گاهی در معنی بقا استعمال میشود و چون ملوك مخصوصند بتحیه
و اداء احترامات ایشان فریضه عرفیه است تحیه را گاهی بمعنی ملك در کلام می آورند چنانکه زهیر بن
جناب الکلبی گوید **ولکل ما نال الفتی قد نلته الا التحیة** و عمرو بن معدی کرب الزبیدی گوید
اسیر به الی النعمان حتی انیخ علی تحیته بجند ای ملکه و از یعقوب بن السکیت رضی الله عنه منقول است
که لفظ تحیات را در تحیات صلوة حمل بر ملك نموده والله اعلم بالصواب چون اینمقدمه را دانستی
میگوئیم که تحیه اسلام سلام است چنانچه از تفسیر آیه مبارکه **ولا تقولوا لمن القی الیکم السلم**
لست مؤمنا از کتب خاصه و عامه مستفاد میشود بنا بر قرائت معروفه که سلام باشد نه سلم
که در روایتی قرائت عاصم بن ابی النجود رحمه الله است که خلاصه معنی او چنانستکه اگر کسی اظهار
اسلام کند بسلام کردن که تحیه اسلام است انکار بر او نکنید و نگوئید که مؤمن نیستی و دروغ
میگوئی اگر مؤمن بکسر میم بصیغه اسم فاعل باشد و اگر بفتح باشد چنانچه نسبت بقرائت
حضرت باقر علیه السلام داده اند ترجمه چنان میشود که نگوئید در امان نیستی چه مسلم بسلام
طالب امان است بالجمله این معنی که سلام تحیه مخصوص باسلام است در غایت وضوح و
محتاج باستشهاد نیست و استشهاد جماعتی بکریمه **تحیتهم یوم یلقونه سلام** محل نظر
و تامل است و معنی سلام را وجوه مختلفه گفته اند یکی اینکه سلام اسم خدای عز و جل است و مراد
آنستکه خدا حافظ تو باشد و این وجه را اگرچه از ابن انباری نقل کرده اند و بعض محدثین اقتصار بر او کرده
ولی بنظر تمام نمی آید چه لفظ علیك بنفسه مودی معنی حفظ نیست چنانچه اگر بگویند

الله علیك والرّحیم علیك بسیار رکیک خواهد بود و تقدیر خبر خلاف اصل است علاوه
برآنکه بالضّروره این ترکیب با سایر تراکیب سلام یک معنی دارد واین احتمال در لفظ
سلام علیک متمشّی نیست بجهة تنکیر و در سلاما وسلام الله علیك و بلغ الیه سلامی واقرئه
السلام بهیچ جه این احتمال صورت نخواهد گرفت دیگر اینکه سلام مصدر باب تفعیل باشد
بمعنی تسلیم **سوم** اینکه مصدر مجرد و بمعنی سلامت باشد واین دو وجه بحسب اختلاف موارد
تفاوت میکنند اگرچه وجه ثالث فی الجمله اقوی واظهر است وسلام در لغت عرب بمعانی
متعدده شنیده شده که اصل در آنها معنی سلامتی است وازینجه بمعنی سنگ مخصوصی که بصلابت
ممتاز است آمده و بمعنی درخت سختی و بمعنی دجله وارد شده است چه همه از ضیعت سالمند
ومیتوان در دجله باعتبار سلامت طبع آبش باشد چنانچه از حضرت هادی علیه السلام در فضل مرة
آمده است که آبش را بعذوبت وصف فرموده و بغداد را باحتمالی باینجهة دار السلام مینامند
که دجله دراوست وازینجه است که دلو دسته دار را که سالم از آفاتست سلم گفتند واینمعنی
در اکثر تراکیب س ل م جاری است و خدای عزّوجل را که سلام میگویند هم باین مناسبت است
چه حق سبحانه وتعالی خلق را از بلایا وآفات وشرور ونقایص حفظ میکند یا ازینجهة است که همه
مستعدین را از مراتب مواد امکانیه تربیت آفتاب رحمت رحمانیه که بر قاف تا قاف هر دو
جهان تافته بدرجه کمال استعداد و قابلیت خود میرسند واز موانع وصوارف بسلامت نگاهداشته
بسر حد مستعد له ایصال میفرماید یا ازینجهة است که ذات مقدسش تعالی از افق حدوث
وامکان از جمیع نقایص سالم است فهو السّلام ومنه السلام والیه السلام
بالجمله معلوم شد که مراد از سلام سلامتی وآسایش است ولفظ علی در علیك مفید معنی
شمول واحاطه است چنانچه در رحمة الله علیه ورضوان الله علیه واشباه آنهاست
ووجه ترجیح این تحیه اموری چند است که از تضاعیف کلمات علما استفاده شده اگرچه برخی
از آنها در نظر دقیق خالی از مناقشه نیست ولی غرض در این گونه مطالب اقناع وتقریب است
واجمالاً بپاره از آنها اشارتی میشود **اوّل** اینکه در الفاظ تحایای دیگر دعای بکمال خاصی
مثل حیوة وغیر او بود ودر این تحیه اخبار بسلامت که طارد جمیع آفات وشرور است از
موت وقتل واسقام ومذلت وفقر وجز اینها **دوّم** اینکه چون رسم جاهلیت این بود
که گاهی بی هنگام بر یکدیگر میتاختند یا بحیله وغدر بر یکدیگر دست مییافتند وآن تحایای

مرسومه در تامین خاطر وتسکین قلب بخصوصیت وصراحت لفظ سلام نبود که مایه آسایش دلها وآرام
قلوب شود واوّل وارد بر سمع ومبدء تلاقی که لفظ سلامت باشد بشارتی است که مایه بشر وطیب
نفس خواهد شد وایمنی از همه خیالات حاصل میکند **سوم** آنکه حیاک الله جمله دعائیه است
وچون استجابت دعا لازم نیست مایه اطمینان خاطر وسکون نفس نمیشود بخلاف السلام
علیك که جمله خبریه است ومقتضای او تحقق سلامت وانس است پس ایشان بشنیدن او آسوده
خاطر ومامون الفؤاد میشوند علاوه برآنکه در صورت عذر تحیه گوی حیاک الله میتواند معتذر شد
که دعای من مستجاب نشد ولی سلام کننده اگر عذر کند عذری ندارد چه صریح جمله خبریه سلامتی
مسلم علیه است از مسلم ودر صورت تخلف دروغگو خواهد بود صریحاً نه ضمناً متفطن باش
چهارم آنکه علماء اخلاق بیان کرده اند که جبلیت انسان بلکه کلیه حیوان بحکم غلبه هیولی
وشدت تعلق بعالم فاسد مایل بشرور است ازینجهة هر حیوانی چه انسان وچه غیر انسان اگر
حیوانی را ببیند که بسوی وی میدود بالطبع هارب از او میشود واگر اصل در آن آینده خیر بودی
بایستی بالجبله طالب او شود یا فرار ووقوف متساوی باشند نه اینکه فرار غالب وچون فرار
غالب است روشن شد که فطرت اصلیه حیوانات مایل بشر است چنانچه کلام ملائکه
در بدو خلقت که اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفك الدّماء شاهد صدق این مدعی است
وچون دفع ضرر اولی از جلب نفع است پس اهم مهمات در اوّل تلاقی دو انسان تامین یکدیگر واخبار
بسلامتی از شر یکدیگر است تا فارغ البال وآمن السربه بلوازم مواخات وظائف ملاقات رفتار
نمایند **پنجم** آنکه لفظ سلام چنانچه دانستی اسم خدای عزّوجل است وابتدا باین اسم
مبارک اگرچه آنمعنی مراد نباشد برکتی دارد وشرافتی که در سایر الفاظ نیست وچون موهم اراده
این مسمی هم هست بهجتی دیگر در قلب مستمع می آورد ولذتی دیگر می بخشد وگویا اشاره باینمعنی است
حدیثیکه رئیس المحدثین عروة الاسلام محمد بن علی بن الحسین القمی مرسلاً وشیخ شهید رضی الله عنهما
در اربعین مسنداً نقل فرموده اند که جناب صادق آل محمد علیهم السلام بعد از ذکر سلام فرموده اند
السّلام من اسماء الله ودور نیست که عدم تعمق در این حدیث موجب اشتباه بعض بی نظران
از اصحاب حدیث شده باشد که بوجه اول تفسیر کرده اند **ششم** آنکه این تحیه تحیه ملائکه است
با انبیا واموات در حال دخول بهشت چنانکه در قصه لوط است که ملائکه بحضرت خلیل عرض کردند
سلاماً قال سلام در جای دیگر فرموده الذین تتوفاهم الملائکة طیبین یقولون

سلام علیکم یعنی آنانیکه ملائکه قبض ارواح آنها میکنند آسودگی ملائکه بایشان سلام میکنند و در جای
دیگر فرموده قال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم یعنی خزنه بهشت بمؤمنین میکویند سلام بر
شما باد که آسوده شدید **هفتم** وجهی است که فخر رازی در تفسیر کبیر خود باو اشارت کرده و
مبتنی است بر طریقه خطابه و تقریب نه بر مسلک تحقیق و تنقیب و از اینجهة اگر در نظر فضلا
تمام نشود یا محتاج بتتمیم بشعری یا مثل او شود مانعی ندارد چنانچه حق اینگونه مطالب است و
خلاصه آن این است که چون هر انسانی بجهة تزاحم جنود علم و جهل و تعارض قوتین ملکیه و حیوانیه
و چالش نفس و عقل همیشه در ملک وجودش غوغا و آشوب است چنانچه گفته اند جان کشیده
سوی بالا بالها تن زده اندر زمین چنگالها میل جان اندر علوم و در شرف میل
تن در کسب آبست و علف لهذا لامحاله اگر خبر سلامتی بشنود بشارت بآسایش و
راحت خواهد یافت و اماره غلبه جنبه ملکوتیه و انقهار قوهٔ غضبیه و شهویه در تحت قوه
عاقله خواهد شد و این تحیه خصوصاً از مخبر صادق کامل بمراتب بی شمار بهتر از حیاک الله
خواهد بود و باین لطیفه بعضی ترجیح داده اند که در مقام خطاب السلام علیکم بگویند تا خطاب
بجمیع قوای نفسانیه شود و اشاره بسلامتی همه کثرات مجتمعه در این وجود وحدانی باشد و مرا عقیده
چنانستکه این دقیقه را در جائی باید رعایت کرد که این کثرت محفوظ باشد ولی در حق اولیاء
و انبیاء علیهم السلام که بتجلی وحدت حقه حقیقیه کثرات خود را فانی کرده یکدل و یکجهت بجانب
قدس متوجه اند لازم نیست و باین لطیفه است که در خطابات زیارات بیک نفر همه جا
خطاب مفرد شده متفطن باش و غنیمت بشمار **هشتم** آنکه تحیه خداست با نبیاء در مواضع
متعدده و بال پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجا که فرموده سلام علی آل یس و بعموم مؤمنین
آنجا که فرموده تحیتهم یوم یلقونه سلام و در این هنکام جمیع سلامها متلاشی و مضمحل
میشود چه مخلوق را با تجلی خالق ظهوری در میان نیست و اثری پیدا نخواهد بود یکی قطره باران ز ابری
چکید خجل شد چه پهنای دریا بدید که جائی که دریاست من کیستم گر او هست حقا که من نیستم
تنبیه بدانکه فخر الدین رازی در تفسیر کبیر آورده که تنکیر سلام چون اشاره بتعظیم دارد
ابلغ است چون بصورت تعریف دلالت بر صرف طبیعت دارد بملاحظه وصف تمام
و کمال و من بنده را عقیده چنانستکه این سخن یکسره صحیح نیست بلکه مقامات کلام
مختلف است و لهذا در قرآن مختلف وارد شده بلکه اگر ادعای عکس میکرد اولی بود

چه قصر طبیعت اتم از قصر بعض افراد است اگرچه اعتبار کمال شود چنانچه در لفظ الحمد لله تقریر
داده اند والسلام علی من اتبع الهدی **لطیفه** چون دانستی که معنی سلام اینستکه سلامتی
و آسایش ترا فرا گرفته و از جانب من هیچ شری و ضرری بتو نخواهد رسید و تو در ناحیه من ایمن
و امان داری البته شخص زائر باید در حالیکه در حضور امامی ایستاده یا از دور امام را متمثل کرده بخاطر
آورده مخاطب بسلام مینماید در حالتی باشد که هیچ آزاری و آسیبی و صدمه از او بآن امام نه در آن
وقت و نه بعد از آن برسد و چون معلوم است که از آنکه غرضشان جز هدایت امت و صلاح
خلق و اعلاء کلمه توحید و ظهور آثار بندگی در مردم و شیوع طاعت خداوند در عموم ناس نیست
البته از معصیت کردن خدا و تخلف از اوامر و نواهی او بلکه بدارائی اخلاق رذیله از قبیل حرص
و کبر و ریا و عجب و بخل و حب جاه و حب مال و امثال آنها متأذی خواهند شد و اینهمه که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام تظلم و تشکی کرد بجهة این بود که مردم معصیت خدا کردند و اطاعت
ائمه هدی ننمودند و دور نیست اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ما اوذی نبی مثل ما
اوذیت یعنی اذیت نشده پیغمبری چنانچه من اذیت شدم اشاره باینمعنی باشد چه در هیچ امتی
گناهی به بزرگی گناه این امت مثل غصب خلافت و ایذاء فاطمه علیها السلام و قتل سید الشهداء علیه السلام
و سایر بلایائیکه بر ائمه علیهم السلام وارد کردند نشده بود پس هیچ پیغمبری بقدر این پیغمبر مکرم اذیت
نشده حاصل سخن اینکه باید انسان حال خود را بر وجهی کند که در آنوقت مرضی امام باشد نه باعث
اذیت آنجناب تا در کلمه سلام راستکو باشد پس باید دل را بآب توبه بشست و شو کند و اشک
ندامت از دیده فرو ریزد و آنگاه بسلام امام اقدام کند غوطه در اشک زدم کاهل طریقت گویند
پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز و الا در ابتداء سخن با امام خود دروغ گفته و غدر کرده
این معنی بی توفیق خداوند و خلوص نیت محال است رزقنا الله ذلک بمحمد و آله **مقام دویم**
در لفظ ابو عبد الله است بدانکه این کلمه مبارکه کنیه است و کنیه ماخوذ از کنایه است که بمعنی بردن نام
چیزیست باشاره و بذکر دلیلی که موجب انتقال شود و از اینجهة بصریین ضمیر را کنایه نامیدند و کنایه
مصطلحه علماء بیان از همین معنی است و هر جا که نام کسی را نخواهند ببرند او را بنسبت بپدر یا مادر
یا فرزند یا لفظ اب و ام و ابن یاد نمایند چون ابو عمرو و ابن عباس و ام معبد و این کلمه را کنایه و کنیه
گویند چه دلالت او بر ذات بصراحت اسم نیست و چون غالب نفوس از مخاطبه باسم اباء دارند
و القابیکه جزء اسم میکنند در عجم که سبب تعظیم است و در مخاطبات غالبا باو اکتفا میشود مثل

سید وشیخ وخان ومیرزا در عرب متعارف نبوده لهذا بکنیه تعبیر میکردند ورعایت ادب را بسلوک
اینطریقه میدانستند چنانچه یکی از شعراء حماسه میکوید اکنیه حین انادیه لاکرمه ولا
القبه والسوءة اللقبا کذاک ادبت حتی صار من خلقی انی وجدت ملاک
الشیمة الادبا وباین سبب متعارف کردند که برای هرکسی کنیتی کذارند وکاه قبل ازانکه
فرزندی داشته باشد بلکه در مبدء ولادت کنیه میکذاشتند بتفال اینکه فرزنددار بشود وغالب
اینستکه دراین قسم کنیه را تبع کنیه صاحب اول یا اشهر اسم کنند چنانچه علی را اکر اسم قرار دهند
ابوالحسن کنیه کنند وحسن را اکر اسم کنند ابومحمد کنیه کذارند چه کنیه جناب امیرالمؤمنین وامام حسن
ابوالحسن وابومحمد است وظاهر از اخبار کثیره آنست که ابوعبدالله کنیه سید الشهدآء
علیه السلام بوده از زمان طفولیت چنانچه در روایت اسماء بنت عمیس است که روز اول
ولادت پیغمبر اورا کرفت وقال یا ابا عبدالله عزیز علی وکریه کرد کفتم پدر ومادرم فدایت
از روز اول چنین میکنی فرمود کریه میکنم بر پسرم که فئه باغیه کافره از بنی امیه اورا میکشند واین
کنیه در ائمه مشترک بین دونفر است یکی جناب سید الشهدآء علیه السلام ودیکری جناب
صادق علیه السلام وظاهر آنستکه این کنیه واسم از برای ایشان بامر خداوند تبارک وتعالی
بوده **فائدة استطرادیه** در کتاب منتهی الارب آورده که یقال یکنی بابی عبدالله
مجهولا ولا یقال یکنی بعبدالله یعنی اکر بخواهند بکویند کنیه فلان چیست مثلا میکویند
یکنی بابوعبدالله نه عبدالله من میکویم اکر مراد نافی عدم صحت این عبارت است وجهی
ندارد چه باء حرف جر کاه صله این فعل است که تکنیه باشد در اینوقت باید کفت یکنی بابی فلان
وکاه برای سببیت است ودر اینوقت معنی عبارت چنانستکه بواسطه فلان کنیه دار شده
ولازم است که اسم خود آنفرزند را مثلا مدخول باکنند وکویند یکنی بفلان واکر مراد نافی نفی استعمال است
خلاف واقع وناشی از قصور تتبع وعدم اطلاع بر مجاری استعمالات عرب است چه نوع این عبارت
که یکنی بولده فلان یا بعد از ذکر فرزند مخصوص کسی وبه یکنی در کلمات سلف وطبقاتیکه کلماتشان
حجت است بیش از حد احصا است ازانجمله است عبارت ابن اسحق وقتاده درمحکیه در اسد الغابه
در ذکر پیغمبر که کفته اند وبالقاسم کان یکنی ودر شعر جناب عبدالمطلب که در کتب معتبره بانحضرت
نسبت داده اند وارد شده است چنانچه فرموده وصیت من کنیته بطالب عبد
مناف وهو ذو تجادب ودر اشعار ادباء شعراء متاخرین کثیر الورود است که اکر استقصاء

آن

آن کنم موجب ملال میشود وباین یک بیت از شعر ابوطالب ماموی که از مشاهیر شعراء عصر وزیر
فاضل محقق کافی الکفاة صاحب اجل ابوالقاسم اسمعیل بن عباد رضی الله عنه بوده ودر طبقه ابوسعید
رستمی وابومحمد خازن معدود میشده اقتصار میکنم که در قصیده میمیه معروفه خود میکوید ولا
تاج الا ما تولیت عقده علی جبهة الملک المکنی بقاسم وما اکر بر طریقه که سیوطی
در مزهر از ابوعلی فارسی در ایضاح نقل کرده وصاحب کشاف ونجم الائمه ومحقق شریف وقاضی
بیضاوی وعبدالقادر بغدادی وشهاب خفاجی وجمعی از فضلآء متاخرین برانند هم بنائیم
که تجویز استشهاد باشعار علماء مولدین کرده اند چه استعمال ایشان بمنزله نقل است پس حجت
خواهد بود در خصوص این شعر باید ملتزم بصحت باشیم چه در حضور صاحب که اعظم علمای لغت عرب
که استاد مهره شعر وادبست وعبدالقاهر جرجانی که ترجمان بلاغت است ریزه خوار خوان
تحقیق او بوده ودر خدمت وی استفاده علوم نموده وکتاب محیط او بحر محیط لغت است
خوانده وبدرجه قبول رسیده واز انتقاد آن نادره نقاد مصون افتاده وسایر ادباء
زمان او که غالبا با ماموی مذکور کدورتی داشته اند ودر صدد انتقال اقوال وافعال او
بوده اند از احدی مناقشه منقول نشده وابومنصور عبدالملک ثعالبی که لسان ناطق عربیت است
این شعر را در کتاب یتیمة الدهر از افراد انتخاب شمرده واین جمله که نوشتیم قبل از آن است که ظفر یابیم
بر شعر ابوصخر هذلی که از کبار طبقه ثالثه شعراء وفحول متقدمین است که باسلامیین از ایشان تعبیر میشود وشعر او
بالاتفاق حجت است از قصیده طنانه که شطری از او در اغانی وبعضی در حماسه وتماما در خزانة الادب
عبدالقادر بغدادی نقلا از ذیل امالی قالی منقول است وسیبویه فمن تاخر ببعض اشعار آن قصیده
استشهاد کرده اند ودران قصیده میکوید ابی القلب الا حبها عامریة لها کنیة عمرو
ولیس لها عمرو که ظاهر این استعمال آنستکه نفس عمرو را کنیه میکویند وبنابرین باء در یکنی بعمرو مثلا
برای صله فعل است نه بمعنی سببیت ومجاز در اسناد شده چه مدار کنایه ومنظور فی الحقیقه
همان اسم است ولفظ اب وام بمنزله علاقه ورابطه است اطلاق لفظ کنیه بر خود او باین
عنایت مستحسن ومستعذب است وبهر حال شعر خود او در این قصیده ثابتة الانتساب باو
در رد منکرین برهان قاطع است پس روشن شد که ناچار چنین استعمال صحیح است واز مجموع انچه
ذکر کردیم معلوم شد که در حدیث شریف که شیخ صدوق رضی الله عنه در کتاب کمال الدین در
ذکر امام زمان آورده که یکنی بجعفر مقصود او آنستکه کنیه او ابوجعفر است چنانچه در خبر دیکر است

یعنی بعمه و عم آنجناب جعفر بوده پس کنیه ابو جعفر خواهد بود و علامه مجلسی علیه الرحمه ترجیح این احتمال داده
و نیز تجویز کرده که مراد آن باشد که کنایه از آنجناب بجعفر میکنند و این بعید است و مانوس بمجاری استعمال
قاطع بوجه اول خواهد بود و عجیب آنکه بعض اجلهٔ معاصرین ایده الله تعالی مستند بعبارت منتهی الارب شده
تعیین وجه ثانی کرده و بر علامه مجلسی اعتراض کرده که چرا وجه اول را استظهار کرده و ازین معنی
تعجب نموده و او را غریب شمرده والله العالم بحقایق الامور **تنبیه** اشاره کردیم
که این کنیه شریفه از اول امر برای جناب سید الشهداء علیه السلام بوده و البته باید باذن رسول خدا
باشد و معلوم است که آنجناب بدون وحی الهی ابدا اقدام در امری نمیفرمود و ناچار باید سری
در تحت این کنیه منطوی باشد و نکته داشته باشد دور نیست که بگوئیم این کنیه از قبیل مکنی شدن پیغمبر باشد
به ابو القاسم چنانچه در بعض اخبار وارد شده و از قبیل کنای متعارفه مذکوره نباشد و توضیح او چنانکه
چون حضرت سید الشهداء علیه السلام در مقام اظهار عبودیت و خداپرستی و ثبات قدم در توحید
و محبت شاهد ازل چنان اقدام کرد که احدی از انبیا و اولیا جز جد و پدر و برادر بزرگوارش علیهم السلام
نتوانستند نیل آن مرتبه کنند و همه بلسان حال گفتند لو دنوت انملة لاحترقت خصوصا در روز عاشورا
که عباداتی کرد که جامع جمیع عبادات ظاهریه و اعمال قلبیه بود و هر یک از اعمالش از صوم و صلوة و زکوة
و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر که برخی حقیقة از آنجناب صادر شده مثل جهاد و امر بمعروف
و صلوة و اشباه آنها و بعضی چنانکه پاره افعال آنجناب را بتامل و تدبر با رعایت تطبیق و تشبیه بر آنها
میتوان منطبق کرد مثل حج و زکوة و غیر ذلک عبرت عقلا و اولوا الابصار گشته و همچنین مکارم اخلاق
از شجاعت و سماحت و مروت و غیرت و حمیت و عفو و مدارات و نصیحت و اصلاح و یقین
و اطمینان و ثبات و لین و حسن معاشرت و مواساة و بر و ملاطفت که از آنحضرت ظاهر گشته
و اعظم از همه صبر که فی الحقیقه دارای همه مکارم و فضایل است که مایه تعجب ملائکه سماویه که نفوس قدسیه
و عباد مکرمین هستند شده و دور نیست اشاره باینهمه کمالات شده باشد فقره لا یوم کیومك
یا ابا عبد الله و فاضل فقیه معاصر در کتاب خصایص الحسین شرحی مبسوط در تحقیق و تقریب عبادات
صادره از آنجناب در روز عاشورا آورده که ادای حق بیان اینمقام چنانچه شایسته این نوع از تقریبات
خطابیه است نموده حاصل سخن اینکه چون آنجناب در مراتب ظهور بندگی امتیازی خاص و اختصاصی
مخصوص داشته او را بابو عبد الله کنیه دادند و این اعتبار بمشرب عرفیت قریب است چه هر کس
دارای صفتی باشد در مقام مبالغه گاهی بر سبیل تجرید بانی میگویند رایت منه اسدا

و گاهی میگویند فلان ابو جواد یعنی صاحب جود زیاد است و این استعمال فعلا در عرب شایع است
و اگر اقسام کنای منقوله از عرب را نیکو تدبر کنی و نیک بیندیشی شطری صالح و فصلی مشبع
از این قسم خواهی یافت که رفع استبعاد و دفع اشکال کند چنانچه پالوده را ابو سائغ گویند و سرکه را
ابو نافع و سکباج را ابو عاصم و شمع را ابو مونس و خروس را ابو الیقظان و امثال این بسیار است
و ازین قبیل است آنچه اشاره باو شد که در بعض اخبار وارد شده که پیغمبر را ابو القاسم گفتند بآنجهة
که قسمت جهنم و بهشت بدست اوست **وجه دیگر** آنکه چون هر مطلع بر طریقه خلفای جور و مردم
از زمان سابقه قاطع است که اگر سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا این جد و جهد نمیکرد و در میدان سربازی ثابت قدم
نمیبود یکسره طریقه شریعت محمدیه از روی زمین میرفت و مردم بروش جاهلیت و طریقه کفار مستقر میشدند و جبروت
ملك و هوای دنیا غالب شده مسلمی رخساره شاهد هدایت مشاهده نمیکرد و فضایح امویه و
قبایح تیمیه و عدویه درست گوش زد هیچکس نمیشد پس هر کس بعد از آن جناب پرستش خدا
و پیروی مصطفی نمود همه برکت آن وجود مقدس بود که لولاه ما عبد الله و لولاه ما عرف الله
علی هذا بحقیقت آنجناب پدر همه بندگان خداست چه پدر بمعنی مربی و مؤید در لغت عرب دائر
الاستعمال و شایع الورود است و مراد از عبد الله جنس بندگان خدا تعالی است چه عبد عبادت
باشد و چه عبد عبودیت و استعمال لفظ در اکثر از معنی لازم نیاید چه حقیقت عبودیت بحسب
لغت خضوع و تذلل است و تعبید بمعنی تذلیل است و عبادت وظیفه عبودیت است پس اشکالی
نیست والله اعلم **السلام علیك یابن رسول الله** ج سلام بر تو باد ای پسر پیغمبر خدا ابن
این از الفاظیست که همزه وصل در اوائل آنها بدل محذوف زیاد شده و اشتقاق او از بناست
بجهة اینکه وجود پسر مبتنی بر پدر است چنانچه در مجمع البیان مذکور است نه از بنو چنانچه معروفست
و شاهد او است عدم استعمال سایر تراکیب بنو و وجود بنوت شاهد قول ثانی نتواند شد بجهة
ورود فتوت با اینکه تثنیه فتی فتیان است و قلت تبدیل یا بتاء چنانچه در بنت است معارضه
با عدم ورود بنو نتواند نمود ازین روی از راغب اصفهانی و ابن سیده در محکم اختیار احتمال اول
نقل شده و بر فرض تعادل ادله جای توقف و تردید است چنانچه در قاموس گفته است و از اخفش
حکایت شده و جزم بوجه ثانی وجهی ندارد و رسول لغة بمعنی مرسل است و اصطلاحا اخص از
نبی است بالجمله مناسبت در شرح این فقره اشارتی بدلیل این شود که جناب سید الشهداء علیه السلام
و حضرت مجتبی علیه السلام و سایر ائمه هدی علیهم السلام پسران پیغمبر بوده اند اگرچه اینمطلب از مسلمات

فرقهٔ امامیه است و از اخبار و آثار بسر حد ضرورت رسیده ولی چون مخالف در اینمسئله بعض اهل
سنت وجماعت اند باید با دله که نزد ایشان معتبر باشد استدلال نمود لهذا اکتفا بدو آیه از
کتاب کریم وچند خبر از طریقه اهل سنت وجماعت که استخراج از کتب معتبرهٔ علماء ایشان کرده ام
بر وجه اختصار میشود تا شکی وشبهه در دل هیچکس از ناظرین باقی نماند وعقاید شنوندگان زیاده
محکم وثابت الارکان شود آیهٔ اولی فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ
فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ
ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ خلاصهٔ مضمون آیهٔ کریمه چنانستکه اگر کسی
با تو ای پیغمبر راه مجادله پیش گیرد و در امر مخلوق بودن عیسی بی پدر چنانکه آدم از در خصومت در اید بگو با او
بیائید تا بخوانیم پسران ما و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و خودهای ما و خودهای شما را
از ان پس بدرگاه احدیت ضراعت وابتهال کنیم پس لعنت و دوری از رحمت الهیه را نصیب
دروغگویان سازیم واین آیه مبارکه دلالت بر آن دارد که حسنین علیهما السلام پسران پیغمبر صلی الله علیه و آله
بودند ابن الخطیب رازی که امام اهل سنت وفخر دین آن جماعت است در تفسیر مفاتیح الغیب
نقل کرده که چون وفد نجران بر ضلالت وتعصب بر طریقهٔ نصاری مُجِدّ شدند پیغمبر اظهار مباهله فرمود
ایشان مهلت خواستند بعد از ان از عاقب که رئیس ایشان بود استشاره نمودند او بموادعت و
ومسالمت امر کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد وکسائی از موی سیاه در بر داشت وحسین را
در زیر کش بغل گرفته بود و دست حسن در دست داشت وفاطمه از عقب وی می آمد وعلی از عقب
فاطمه راه میرفت ومیفرمود هر وقت من دعا کنم شما آمین گوئید اُسقُفّ نجران چون این حال بدید
گفت با قوم خود که من روهائی می بینم که اگر از خدا مسئلت نمایند که کوهی را از جا بر کنند هر آینه خواهد کند امان
بپرهیزید از مباهله که دست خویش هلاکت نشوید بالاخره کار بمسالمت انجامید وجزیه بر خود مقرر
داشتند وضریبه بر خود بستند آنگاه پیغمبر فرمود که سوگند بانکه جان من در دست اوست همانا هلاک
بر اهل نجران از آسمان آویخته شده بود و اگر مباهله مینمودند یکسره مسخ بقرده وخنازیر می شدند
واین وادی بر ایشان افروخته میشد واهل نجران از ریشه کنده میشدند حتی مرغهای فراز درختان
و سال نمیگذشت که عامه نصاری بهلاکت میرسیدند و روایت شده که چون پیغمبر باکسای
سیاه بیرون آمد از ان پس حسن آمد پس اورا با خود جای داد در ان جامه همچنین در عقب او حسین آمد
آنگاه فاطمه بعد از او علی وهر یک را در کسا جای داد پس این آیت مبارکه قرائت کرد انما

یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا تا اینجا بود خلاصه سخن
فخر رازی بعد از ان میگوید که این روایت مانند متفق علیه است مابین اهل تفسیر وعلماء حدیث وهمچنین
نظام الدین نیشابوری در تفسیر خود نقل کرده ودعوی اتفاق نموده زمخشری در کشاف وناصر الدین
بیضاوی در انوار التنزیل وابو السعود بهمین طریق نقل کرده اند وشمس الدین سبط ابو الفرج بن
الجوزی البغدادی در تذکره دعوی اتفاق اهل سیر وعلماء بر این روایت کرده وابن روزبهان
باکمال تعصب در رد کشف الحق آیة الله علامه قدس سره را بر دعوی اتفاق تقریر
کرده وکمال الدین بن طلحه نسبت بجمیع نقله ثقات و رواة اثبات داده وعضدی در مواقف
وسید شریف در شرح وی وتفتازانی در مقاصد وشرح او وعلاء الدین قوشجی ابدا مناقشه
در سند روایت نکرده اند ومسلم بن الحجاج النیسابوری در صحیح خود وابو عیسی الترمذی نیز در صحیح خود
که باجماع اهل سنت جمیع آنچه در کتاب این دو نفر است صحیح است روایت کرده اند که بعد از
نزول آیه مباهله پیغمبر این چهار کس را جمع کرده وگفت اللهم هؤلاء اهلی ودر فصول المهمه
ابن صباغ مالکی بعد از آنکه نقل کرده از جابر که انفسنا محمد وعلی است ونساءنا فاطمه
وابناءنا حسنین است گفته هکذا رواه الحاکم فی مستدرکه عن علی بن عیسی وقال
صحیح علی شرط مسلم ورواه ابو داود والطیالسی عن شعبة والشعبی وروی ابن عباس
والبراء نحو ذلك واین روایت نیز باختلاف یسیر در اسد الغابه ابن اثیر واخبار الدول
قرمانی ومودة القربی سید علی همدانی ومناقب السبطین محب الدین طبری وشرح
ابن حجر هیثمی بر همزیه بوصیری وصواعق محرقه او با اعتراف بصحت وتاریخ الخلفای
جلال سیوطی وشرح دیوان حسین بن معین الدین میبدی وذخائر
العقبای محب الدین طبری مکی ونور الابصار سید مومن شبلنجی معاصر
مصری با دعوی اتفاق مفسرین وینابیع المودة عارف قندوزی قسطنطنی معاصر در مواضع
متعدده بطرق مختلفه که هر یک باختلاف مراتب از اساطین اهل سنت وبزرگان جماعت اند
در حال تالیف دیده شده واگر بنا بر استقصای طرق این روایت باشد مثنوی هفتاد من
کاغذ شود واز عجبت است که فخر رازی که سرچشمه عصبیت ومعدن انکار فضائل است قدرت
بر رد این منقبت نداشته وگفته این آیه دلیل است بر اینکه حسنین علیهما السلام ابناء رسول اند
والحمد لله علی وضوح الحجة نکته زمخشری در کشاف آورده که جهة اینکه ابناء ونساء را

در امر مباهله ضمیمه کرده است که دلالت آشکار بر صدق او نیز است چه کاشف وثوق کمال خود و
یقینش بصدق دعوای خویش است چه جرئت و اقدام کرده بر تعریض عزیزان و پاره های جگر خود
و کسانیکه محبوب ترین خلقند بسوی او برای بلا و اقتصار بر تعریض نفس خود نفرموده و دلالت دارد
بر اطمینان او بکذب خصم تا هلاک شود با دوستان و عزیزان خود که اثری ازو در گیتی نماند و خصوصیت
داد پسران و زنان را چه آنها عزیزتر خویشان و چسپیده تر از همه اند بدل و گاه باشد که آدمی خویشتن را
فدیه ایشان کند و جنگ نماید در حفظ ایشان و از اینجهة است که عرب زنان و کوچهای خود را
در حروب و رزمگاهها میبردند تا از فرار مصون شوند و آنکه در حمایت کوچ خود بیشتر کوشش داشت
حامی الحقیقه نام میکردند و نکته اینکه مقدم داشته در ذکر ابناء و نساء را آنستکه اشاره کند باینکه
قریب المنزله و نصیف المکانه در حضرت او هستند با آنکه مقدم اند بر نفس و شایسته آنستکه جانهای
گرامی نثار ایشان شود و در اینمطلب دلیلی است که هیچ چیز اقوی از او نیست بر فضل اهل کساء این است
خلاصه سخنان صاحب کشاف من بنده گویم اوّلا که شایسته تر آنکه نکته تقدیم ابناء و نساء را
همان وثوق بصدق و اطمینان قرار دهیم چه در مقام بلا چنانچه اشارت کرد غالبا اهتمام بحفظ
ابناء و نساء است و با اینهمه توجه ارباب عزت و محبت در مقام این بلای بزرگ و داهیه عظیم تقدیم
ابناء و نساء دلیلی است آشکار بر صدق او در نظر خود و ثبات قدمش در این دعوی چه هیچ عاقلی
طفل و دختر خود را سپر بلای آسمانی و پیشکش قضای ناگهانی نخواهد نمود و ثانیا بدیده تامل خوب
نظر نما و بچشم بصیرت نیکو نگاه کن چگونه این شخص که علامه مطلق اینطایفه است اعتراف کرد
که فاطمه و حسنین علیهم السلام احب خلقند بسوی رسول خدا و پاره های جگر آنجنابند و از همه کس
لصوق و الصاق بآنجناب بیشتر داشتند و اهتمام آنحضرت در حفظ ایشان از همه کس زیادتر بود
باز در مقام ادای سایر حقوق اینها هیچ همراهی ندارد و هر دون فطرت بی حسب و نسب را
بر جناب ایشان تقدیم و تفضیل میکنند نعوذ بالله من الخزی و الخذلان آیه ثانیه
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ الی قوله تعالی وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ
الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ شیخ اجل اعظم اقدم ثقة الاسلام ابو جعفر الکلینی الرازی جزاه الله عن العترة
الطاهره خیر الجزاء در جامع عظیم خود که بشهادت مفید رضی الله عنه اجل کتب اسلام و اعظم مصنفات
امامیه است و مسمی بکافی است و شیخ جلیل بزرگوار احمد بن ابیطالب الطبرسی قدس سره الزکی در کتاب
احتجاج سند بباقر علوم النبیین حضرت ابو جعفر امام محمد باقر سلام الله علیه و علی آبائه و ابنائه میرساند

که فرمود

که فرمود با ابو الجارود ای ابو الجارود چه میگویند یعنی مخالفان و اتباع بنی امیه در حق حسن و حسین علیهما السلام عرض کرد
انکار میکنند که ایشان پسران رسول خدا اند فرمود بچه احتجاج کردید بر ایشان عرضه داشت بگفته خدای
عزوجل در حق عیسی وَمِن ذُرِّيَّتِهِ عیسی چه عیسی را از ذریه ابراهیم قرار داده و استدلال کردیم
بر ایشان بآیه مباهله فرمود چه جواب دادند عرض کرد گفتند اولاد دختر از دختر است نه از صلب آنجناب
فرمود سوگند بخدا ای ابو الجارود هر آینه آیتی از کتاب خدای بشما تعلیم کنم که نام میبرد و تصریح میکند
که حسنین از صلب رسول خدا اند که رد نمیکند او را مگر کافری ابو الجارود میگوید گفتم فدایت شوم
کجاست آن آیه فرمود آنجا که حق سبحانه و تعالی فرموده حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ تا آنجا که گفته وحلائل ابنائکم
الذین من اصلابکم یعنی در تعداد زنهائیکه حرامند بر مرد ها زن پسر اینکه از صلب خود مرد
باشند نه اشخاصیکه به پسری گرفته باشند چنانچه طریقه جاهلیت بوده هم شمرده آنگاه امام علیه السلام
فرمود ای ابو الجارود و پرسش کن مر ایشانرا که آیا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله
حلال بود نکاح زنهای حسنین علیهما السلام که اگر در جواب بگویند بلی دروغ گفته اند بحق خدا و اگر
بگویند نه پس حسنین فرزندان رسول خدا اند بحق خدا از صلب خودش و حرام نشدند زنهای ایشان
بر رسول خدا مگر برای صلب تا اینجا ترجمه حدیث مبارک بود جز آن چند کلمه که در ترجمه آیه نوشتم و قریب
باین استدلال خبریست که در احتجاج از حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام منقول است که هرون عباسی
از آنجناب سؤال کرد که چگونه شما تجویز مینمائید برای عامه و خاصه که شما را نسبت برسول خدا دهند
و ابنای رسول گویند و حال اینکه آدمی را نسبت بپدر کنند و فاطمه علیها السلام زن بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله
جد شما است از قبل مادر شما یعنی صرف اینمطلب کفایت در صحت انتساب نمیکند آنحضرت
فرمود اگر رسول خدا زنده شدی و دخترت را خطبه کردی آیا تو اجابت وی مینمودی هرون
عرض کرد سبحان الله چرا اجابت نکنم بلکه افتخار و مباهات بر عرب و عجم عموما و قریش خصوصا
میکنم آنجناب فرمود لکن رسول خدا دختر مرا خطبه نمیکند و من تزویج نمیکنم دختر خود را باو عرض
کرد چرا فرمود از جهة آنکه او والد من است و والد تو نیست هرون تصدیق نمود و گفت احسنت
یا موسی بن جعفر اما اخبار وارده از طرق اهل سنت در اینکه حسنین علیهما السلام ابناء رسول اند
یا یکنفر از ایشان چه فرقی در اینجهة ادعا نشده یا اولاد اویند آنقدر با قلت بضاعت و کمی اطلاع
در کتب معتبره ایشان دیده ام که هر کس انصاف دهد اذعان بتواتر آن کند و نه این مختصر را گنجایش
نوشتن آنهاست و نه این بنده را مجال ثبت آنها همه از اینجهة بحدیثی چند که دلالت بحسب و سند در غایت

اعتبار باشد اقتصار میشود اوّل محمد بن اسمعیل البخاری که کتاب او را اهل سنت اصح الکتب بعد کتاب الله
دانند در جامع صحیح خود روایت کرده از ابی بکره قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم وهو علی المنبر
والحسن الی جنبه ینظر الی الناس مرّة والیه مرّة ویقول ابنی هذا سیّد ولعل الله
ان یصلح به بین فئتین من المسلمین یعنی ابو بکره گفت شنیدم از پیغمبر در حالی که بر منبر بود و
حسن در پهلوی او بود کاهی نظر بمردم میکرد و کاهی نظر بسوی او میکرد و میفرمود این پسر من سید است
یعنی امام واجب الاطاعه است وشاید که خداوند اصلاح کند بواسطهٔ او میانه دو طایفه از
مسلمانان که اشاره بصلح آنجناب است با معاویه و مراد اسلام ظاهری است یعنی تکلم بشهادتین
پس دلالت بر اسلام اصحاب معاویه ندارد و منافات با ادله صریحه دیگر ندارد که دلالت
بر کفر دشمنان اهل بیت دارد چنانچه بر هر با بصیرتی ظاهر است واینحدیث را بعینه باضافه لفظ
عظیمتین بعد از فئتین ترمذی که کتب بش از اعظم صحاح ستة است روایت کرده و در غیر
این دو کتاب در کثیری از کتب این طایفه دیده ام که بعد از نقل بخاری تعداد آنها فایده برای کسی که
خصم ندارد چه گفته او را برهان قاطع دانند بلکه برخی حکم بکفر کسیکه رد اخبار بخاری کند کرده اند و
دانستی که در اینجمه فرق بین حسنین نیست **حدیث دویم** محمد بن عبد الله الترمذی صاحب
صحیح در کتاب خود نقل کرده از اسامة بن زید قال طرقت النبی صلی الله علیه واله ذات
لیلة فی بعض الحاجة فخرج النبی صلی الله علیه واله وهو مشتمل علی شیئ
لا ادری فلما فرغت من حاجتی قلت ما هذا الذی انت مشتمل علیه قال
فکشفه فاذا حسن وحسین علیهما السلام علی ورکه فقال هذان ابنای وابنا بنتی
اللهم انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما قال هذا حدیث
حسن غریب ترجمه حدیث چنانستکه اسامه گوید شبی نزد پیغمبر رفتم کاری داشتم پس پیغمبر صلی الله علیه واله
بیرون آمد و با خود چیزی داشت که نمیدانستم چون از حاجت خود فارغ شدم گفتم این چیست که با خود
داری نمودار کرد او را دیدم حسن وحسین علیهما السلام را در ورک خود داشت آنگاه فرمود این
دو پسران منند و پسران دختر منند بار الها من دوست دارم ایشانرا پس تو هم دوست
دار ایشانرا و دوست دار کسی که دوست دارد ایشانرا و همین حدیث را نسائی که احمد بن شعیب
صاحب صحیح باشد در کتاب خصائص نیز مسندا روایت کرده **حدیث سیّم** هم ترمذی
در صحیح خود آورده از یوسف بن ابراهیم انه سمع انس بن مالک یقول سئل رسول الله

صلی الله علیه وسلم ای اهل بیتك احب الیك قال الحسن والحسین وکان
یقول لفاطمة ادعی ابنی فیشمهما ویضمهما الیه قال هذا حدیث حسن غریب
من هذا الوجه من حدیث انس خلاصه انکه انس میگوید از پیغمبر صلی الله علیه واله سؤال کردند
کدام یک از اهلبیت تو محبوب ترند بسوی تو فرمود حسن وحسین و رسم آنجناب چنان بود که بفاطمه
میفرمود بخوان پسران مرا چون می آمدند حسنین آنهارا در بر میگرفت ومیبوئید ایشان را
حدیث چهارم ابن حجر متاخر مکی که صاحب صواعق است در منح مکیه در شرح این بیت
که بوصیری گفته کنت تووبهما الیك کما اوت من الخط نقطتیها الیاء آورده وجاء من
طرق صح بعضها ابنای الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وابوهما
خیر منهما خلاصه این سخن بپارسی چنانستکه از چند طریق که پاره آنها صحیح است روایت شده
که پیغمبر فرموده دو پسر من حسن وحسین سید جوانان بهشتند و پدر آنها بهتر از آنهاست و در صواعق
آورده اخرج بن عساکر عن علی وابن عمر وابن ماجه والحاکم عن ابن عمر والطبرانی
عن قرة ومالك بن حریث والحاکم ایضا عن ابن مسعود مرفوعا ابنای هذان
الحسن الخ **حدیث پنجم** هم در منح گوید روی البغوی وغیره سمی هرون ابنیه
شبرا وشبیرا وانی سمّیت ابنی الحسن والحسین یعنی بغوی وغیر او روایت کرده اند
که رسول خدا گفت هرون دو پسر خود را شبر وشبیر نام نهاد ومن نام پسرانم را حسن وحسین گذاردم
حدیث ششم هم ابن حجر در منح آورده ویؤیده ما صح عن عمر قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه واله یقول کل سبب ونسب ینقطع یوم القیمة الا سببی ونسبی وفی روایة
زیادة الصهر والحسب وکل نبی انثی عصبتهم لابیهم ما عدا ولد فاطمة فانی انا ابوهم
وعصبتهم اولیترا اینکه در ینمقام حاصل کلام او که اینحدیث را باستشهاد او آورده نقل شود چه
فوائد زائده دارد در شرح این بیت سدتم الناس بالتقی وسواکم سوّدته البیضاء
والصفراء می گوید سیادت ایشان یعنی حسنین واولاد شان از طرف نسب مشهور تر از آنستکه
ذکر شود دلیل او آیه مباهله است بعض محققین مفسرین گفته دلیلی اقوی از این آیه بر فضل فاطمه وعلی
وحسنین نیست چه هنگام نزول این آیه برخواند ایشانرا حسین را در کش بغل گرفت ودست
حسن را بدست و فاطمه از پس پشت وعلی از پی او می آمد پس از اینجا معلوم شد که ایشان مراد اند
از آیه واینکه اولاد فاطمه وذریه او را ابناء پیغمبر مینامند ونسبت داده میشوند بسوی او ونسبتی

نافع است تحقیقی در دنیا و آخرت و دلیل این حدیثی است که بصحت پیوسته که آنجناب خطبه کرد و فرمود چه شده
جمعی را که میگویند رحم رسول خدا نافع نیست قومش را در قیامت بلکه بخدا سوگند که رحم من متصل است
در دنیا و آخرت تا آخر حدیث وطبرانی روایت کرده که خدای عزّ و جلّ ذریه هر نبی را در صلب
خودش قرار داده و خدا تعالی ذریه مرا در صلب علی ابن ابیطالب قرار داده و روایت کرده
غیر طبرانی از طریقی چند و در بعضی زیادتی است که چون روز قیامت باشد مردم را باسماء
مادرها خوانند تا ستر کند خدای بر ایشان مگر این یعنی علی و ذریه او که آنها را بنام خودشان خوانند
چه نسبت ایشان صحیح است و ابن جوزی که این خبر را در علل متناهیه آورده مردود است چه
کثرت طرق او را بدرجه حسن بلکه صحت ترقی داده و مؤید این است آنچه صحیحا نقل شده از عمر
که گفت شنیدم از رسول خدای که گفت هر سبب و نسبی منقطع است در روز قیامت جز سبب
و نسب من و در روایتی زیادت صهر و حسب است همه پسران زنان را نسبت به پدر دهند
و عصبه ایشان از جهت پدر ایشان است جز اولاد فاطمه که من پدر ایشان و عصبه ایشانم تا اینجا
بود کلام ابن حجر ناصبی که شنیدی و این روایت صریح بود که پیغمبر پدر ایشان است و از اینجا معلوم
میشود که ایشان پسر او بیند چنانچه مدعای ما بود و باختلاف الفاظ این خبر در کثیری از کتب
وارد است مثل اسعاف الراغبین شیخ محمد صبان مصری و اسد الغابه ابن اثیر و ینابیع
المودة معاصر قسطنطنی و نور الابصار شیخ مومن شبلنجی معاصر و غیر ایشان بطرق متعدده و شهادت
ابن حجر بصحت روایت عمر فصل الخطاب است والفضل ما شهدت به الاعداء **حدیث هفتم**
شیخ محمد صبان مصری که از مشایخ کبار اهل سنت است در رساله اسعاف الراغبین گفته
و روی ابن عساکر و ابن منده عن فاطمة انها اتت بابنیها فقالت یا رسول الله هذان
ابناک فورّثهما شیئا فقال امّا حسن فله جرئتی وجودی و امّا حسین فله هیبتی
وسوددی و فی روایة امّا الحسن فله حلمی و هیبتی و امّا الحسین فقد نحلته نجدتی
وجودی میگوید ابن عساکر و ابن منده روایت کرده اند که فاطمه پسران خود را بحضرت رسالت آورد
و گفت این دو پسران تواند میراثی بایشان ده فرمود اما حسن پس باو دادم مر جرئت و سماحت خود را
و اما حسین پس باو دادم هیبت و بزرگی خود را و در روایتی آمده که اما حسن پس مر او راست حلم و هیبت
من و اما حسین پس همانا عطا کردم باو نجدت و جود خودم را گفتن فاطمه علیها السلام و تقریر پیغمبر
هر دو حجت است **حدیث هشتم** عز الدین ابو الحسن علی بن الاثیر الحافظ که از اعاظم

حفاظ و اجله محدثین و مورخین و محققین اینطایفه است در کتاب اسد الغابه در دو موضع روایت کرده
عن علی ابن ابیطالب قال لمّا ولد الحسن سمّیته حربا فجاء رسول الله صلی الله علیه واله
فقال اروني ابني ما سمّيتموه قلنا حربا قال بل هو حسن فلما ولد الحسين سميته
حربا فجاء النبي فقال اروني ابني ما سميتموه قلنا حربا قال بل هو حسين فلما ولد الثالث
سميته حربا فجاء النبي صلى الله عليه واله فقال اروني ابني ما سميتموه قلنا حربا قال
بل هو محسن ثم قال اني سميتهم باسماء ولد هرون شبر و شبير و مشبر یعنی علی علیه السلام
گفت چون حسن متولد شد او را حرب نامیدم آنگاه پیغمبر آمد و فرمود چه نام نهادید پسرم را گفتیم
حرب فرمود بلکه او حسن است چون حسین متولد شد او را بحرب تسمیه کردم آنگاه پیغمبر آمد و فرمود چه
نام گذاشتید پسرم را گفتیم حرب فرمود بلکه او حسین است چون محسن متولد شد پیغمبر آمد و فرمود
چه نام گذاشتید پسرم را گفتیم حرب فرمود بلکه او محسن است آنگاه فرمود همانا من ایشان را بنام پسرهای
هرون که شبر و شبیر و مشبر باشد نامیدم و این حدیث را محب الدین طبری در ذخایر العقبی
و حسین بن محمد الدیار بکری صاحب تاریخ خمیس نقل کرده اند و دیار بکری گفته روایت کرده این
حدیث را احمد بن حنبل و ابو حاتم الرازی **تنبیه** در اخبار شیعه وارد است که پیغمبر صلی الله
علیه واله بامر خدا این اسمها را گذارد و امیر المؤمنین علیه السلام سبقت باسم نکرد چنانچه
در خبر تاریخ خمیس میشنوی و در بعضی از اخبار موافق این خبر آمده و اول اظهر و اصح است
و اوفق بقواعد و هم باید ملتفت شد که روایت ولادت محسن در حیات رسول خدا موافق
روایت ما نیست و از طرق ما تفصیلی دیگر در شهادت آن مظلوم معصوم آمده که موقع ذکر
آن نیست **حدیث نهم** شیخ فاضل مورخ حسین ابن محمد دیار بکری که از اکابر علماء
سنت است در تاریخ خمیس آورده عن اسماء بنت عمیس قالت قبلت فاطمة بالحسن
فجاء النبي صلى الله عليه واله فقال يا اسماء هلمّي ابني فدفعته اليه في خرقة صفراء
فالقاها عنه قائلا الم اعهد اليكنّ ان لا تلفّوا مولودا في خرقة صفراء فلفّيته بخرقة
بيضاء فاخذه فاذّن في اذنه اليمنى واقام في اليسرى فقال لعلي اي شيء سمّيت ابني
قال ما كنت لاسبقك بذلك فقال ولا انا سابق ربّي فهبط جبرئيل فقال يا محمد
انّ ربّك يقرئك السلام ويقول لك عليّ منك بمنزلة هرون من موسى ولكن لا نبيّ
بعدك فسمّ ابنك هذا باسم ولد هرون فقال وما كان اسم ولد هرون يا جبرئيل

فلفّيته بالياء والتشديد كما في النسخ فان صحت فلعله من قبيل التظني في نقل المضاعف الى الناقص للتخفيف والله اعلم منه نور الله قلبه

قال شبر فقال صلعم ان لسانی عربیّ فقال سمه الحسن ففعل فلمّا کان بعد حول ولد الحسین فجاء النبی و ذکرت مثل الاوّل وساقت قصة التسمیة مثل الاوّل وانّ جبرئیل امره ان یسمّیه باسم ولد هرون شبیر فقال له النبی مثل الاوّل فقال سمه حسینا خرجه الامام علی بن موسی الرضا حاصل خبر آنکه اسماء گوید که من قابله ولادت امام حسن علیه السلام بودم بعد از ولادت او پیغمبر صلی الله علیه واله آمد و مرا فرمود بیاور پسر مرا من اورا بخدمت بردم واو در پارچه زردی بود فرمود مگر بشما نگفته بودم که هیچ مولودیرا در پارچه زرد نه پیچید و پارچه را دور انداخت پس اورا در پارچه سفیدی پیچیدم و پیغمبر صلعم اذان درگوش راست و اقامه در گوش چپ او گفت و با علی خطاب کرد که چه نامیدی پسرم را عرض کرد من سبقت بر جناب نمیگرفتم در اینکار فرمود منهم بر خدایم سبقت نخواهم گرفت جبرئیل نازل شد وسلام خدا رسانید و گفت علی نسبت بتو چون هرون است نسبت بموسی توهم فرزند خودرا بنام فرزند هرون بخوان فرمود نام او چه بود عرض کرد شبر فرمود من عربم عرض کرد حسن نام بگذار پس پیغمبر چنین کرد چون یک سال گذشت حسین متولد شد پیغمبر صلی الله علیه واله تشریف آورد وهمان قصه سابق را باز اسماء نقل کرد وجبرئیل امر کرد که حسین نامش کند باسم شبیر پسر هرون آنگاه دیار بکری گفته اینحدیث را امام علی بن موسی الرضا روایت فرموده ودر اینحدیث در سه جا لفظ این اطلاق شده بر حسنین واینحدیث بعینه در ذخایر العقبی مذکور است

حدیث ۶ هم شیخ عارف کامل محدث فاضل سلیمان بن خواجه کلان الحسینی الحنفی النقشبندی القندوزی البلخی الاسلامبولی المعاصر در کتاب ینابیع المودة آورده وفی جمع الفوائد عبد الله بن شداد عن ابیه خرج علینا رسول الله صلی الله علیه واله فی احدی صلوتی اللیل وهو حامل حسنا او حسینا فتقدم صلعم فوضعه ثم کبر للصلوة فصلی فسجد بین ظهرانی صلوته سجدة اطالها فرفعت راسی فاذا الصبی علی ظهر النبی صلعم وهو ساجد فرجعت الی سجودی فلما قضی الصلوة قال الناس یا رسول الله انک سجدت بین ظهرانی صلوتک سجدة اطلتها حتی ظننا انه قد حدث امر وانه یوحی الیک قال کل ذلک لم یکن ولکن ابنی ارتحلنی فکرهت ان اعجله حتی تقضی حاجته للنسائی ذکره النسائی فی باب سجدة الصلوة خلاصه ترجمه آن است که عبد الله بن شداد نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه واله در نماز مغرب یا نماز عشا آمد و حسن یا حسین را

جمع الفوائد کتابیست مؤلف از جامع الاصول ابن الاثیر که جمع صحاح سته است واز جامع مجمع الزوائد الهیثمی که جامع مسند احمد بن حنبل و مسند ابی یعلی الموصلی و مسند ابی بکر البزار و معاجم ثلثه طبرانی است چنانچه در اول ینابیع نقل کرده

بر دوش داشت و مهیای نماز شد واورا بر زمین گذارد آنگاه تکبیر نماز بست و نماز کرد و سجده طولانی در اثنای نماز آورد چندانکه من سر بلند کردم دیدم که آن طفل بر دوش پیغمبر است اعاده سجود کردم چون نماز تمام شد مردم بعرض رسانیدند یا رسول الله سجده طولانی فرمودی تا بحدی که در گمان ما افتاد که امری دست داد یا اینکه وحی نازل شد فرمود هیچیک از اینها نبود ولی پسر من مرا راحله قرار داد و نخواستم و مکروه شمردم که پیشی گیرم براو تا آسوده و فارغ شود اینخبر از نسائی است که در باب سجده صلوة آورده واین بنده خود اینخبر را در نفس صحیح نسائی بعد از نقل از ینابیع یافته ام بالجمله اخبار ازین قبیل در کتب احادیث اهل سنت زیاد است ودر مطاوی ابواب مولفات ایشان خارج از حد تعداد وهمین قدر که عشره کامله است از برای منصف بصیر کافی است

اشارة

مشهور بین علماء امامیه رضوان الله علیهم اینستکه کسی که مادرش از بنی هاشم باشد و پدرش نباشد مستحق خمس نیست ومذهب سید مرتضی رضی الله عنه استحقاق است وبعض متاخرین مثل صاحب حدائق شیخ یوسف بحرانی رحمه الله تبعیت آنجناب کرده ونزاع را مبنی بر این فقره نموده اند که پسر دختر را پسر میگویند یا نه وانصاف اینستکه انکار مبنی بر این نیست بلکه مستند مشهور مرسله حماد است که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده صریحا که انتساب از طرف مادر بهاشم موجب اخذ خمس وحرمت صدقه نمیشود قال علیه السلام فامّا من کانت امّه من بنی هاشم وابوه من سایر قریش فانّ الصدقة تحلّ له ولیس له من الخمس شیء وضعف بارسال قادح در احتجاج نیست چه حماد از اصحاب اجماع است اخبار او جمیعاً صحیح اند چنانچه در رساله مفرده بحمد الله بابیانی وافی بروجهی تقریر کرده ایم که محل شبهه منصفی نخواهد شد با اینکه متن روایت بنفسه شاهد بر صدق است رجوع کن بباب خمس وغنایم از اصول کافی وسرا پای حدیث را درست تامل نما اگر انس بلسان ائمه وتتبع در اخبار داشته باشی مطمئن بصدور میشوی علاوه بر اینکه شهرت استنادیه محققه جبر هر نوع از ضعف ورفع هر قسم از عیب میکند ودر سایر اخبار بسیاری لفظ هاشمی آمده وظاهر نسبت مثل لفظ قبیله وعشیره آنستکه از جانب پدر باشد نه از جانب مادر اگرچه بحسب وضع لغت اعم است چه یای نسبت در جمیع این مراتب وغیر اینها مثل نسبت بصنعت وبلد وبه مذهب یکسان است واختلافی در وضع او نیست وهمچنین ماده نسبت فرقی ندارد وحمل اخبار قطعیة الصدور وارده در افتخار ائمه علیهم السلام بولادت از رسول خدا ویا اینکه ابناء اویند بر مجاز واستعاره منافی مقام فضل واقعی وشرف نفس الامر نیست بلکه متامل در اخبار

کثیره وارده درانیباب و بر استعمالات غیر معتده بر قرینه قطع مینماید که نزاع بین ائمه و بنی عباس در
اطلاق حقیقی بوده که انها یا بجا جاً و عناداً یا از روی التفات بانصراف و غفلت از معنی حقیقی
درانیباب خصومت میکردند و القاء شبهه در اذهان عوام مینمودند و حدیثیکه در ذیل آیه
دویم مذکور شد شاهد صدق این مدعی است از اینجهة است که شیخ محقق فقیه محمد بن ادریس حلی رحمه الله
درکتاب سرایر در باب مواریث دعوی اجماع نموده بر حقیقت بودن ابن در ابن بنت و سید
رضی الله عنه در کلام مفصلیکه از آنجناب نقل شده حکایت عدم خلاف فرموده و از شیخ طایفه
قده حکایت اجماع امت شده و دلیل مخالفین منحصر است در این بیت که شاعر گفته
بنونا بنوا بنائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد و اینکلام اولا مجهول القائل است
و معلوم نیست در چه طبقه گفته شده از کجا شاعری در عهد بنی امیه و بنی عباس بجهة تقرب بایشان
وضع نکرده باشد چنانچه قصص کثیره ازین قبیل است بلکه اکثر حکایات منقوله از خلف احمر
و حماد راویه و اصمعی و غیر ایشان از جعل اشعار و نسبت بقدما که در کتب ادب مثبوت است
به مبنی ابدا از اینگونه اشعار توهم شهادت بر مدعی نمیکنی و ثانیا آنچه بنظر این بنده میرسد آنستکه معنی
شعر نه اخبار بمطلبی است لغوی چه این بیرون غرض شعرا است بلکه بعض نحاة و لغویین و ادباء بجهة تسهیل
حفظ گاهی لغتی را بنظم می آرند بلکه مقصود آنستکه در وقت احتیاج کسیکه بکار ما میرسد و در دی از ما
دو میکند پسران پسران مایند که پسران مایند اما پسران دختران بمنزله دوراند و با پدران خود همراهی میکنند
نه غرض اینستکه صدق ابناء بر ابناء بنات را نفی کند و این معنی بر لبیب نکته شناس روشن است
و تفصیل این مبحث خارج از وظیفه این مختصر است و انیجمله هم بجهة اشاره و تنبیهی که بعض ناظرین
بی بهره نمانند مرقوم افتاد والله المعین الموفق اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یَا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ
ج سلام بر تو باد ای پسر فرمانفرمای تمامی اهل ایمان ش در شرح این کلمه مبارکه در دو موضع
باید تکلم کرد موضع اوّل در لفظ امیر المؤمنین است اما امیر فعیل است از امر مهموز الفاء
و مصدر او امارت و امر است و معنی او فرمانفرماست و این واضح است ولی جهة تعرض این
فقره اشاره باشکالیست معروف متعلق باین کلمه در حدیث منقول در علل و معانی الاخبار که حضرت
کاظم علیه الصلوة والسلام در جواب کسیکه سؤال کرد از وجه تسمیه آنجناب را باامیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند لانه یمیرهم بالعلم یعنی بجهة اینکه اطعام علم میکند اهل ایمان را و بظاهر اینخبر دلالت میکند
بر اینکه اشتقاق امیر از مار یمیر است چنانچه جماعتی تصریح باین کرده اند لهذا در صدد توجیه

و تاویل بر آمدند و چند وجه در او ذکر شده است اوّل اینکه این کلمه مشتمل بر قلب مکانی است
یعنی عین الفعل را نقل بمکان فاء الفعل و بعد از آن اشتقاق این لفظ نمودند و اینوجه بغایت
ضعیف و سخیف است چه مار اجوف است و امر مهموز و اگر قلب هم شود با اینکه خود قلب
خلاف قاعده و منافی اصل است باید ئمّر شود و صفت مشبهه او ئمیر است مگر آنکه موجه ملتزم شود
بعد از نقل بقلب یاء بهمزه احتیاطا و علی خلاف القیاس تا مصداق حقیقی زاد فی الطنبور نغمة
شود وجه ثانی اینکه این کلمه بر سبیل حکایت است چون آنجناب متکفل رسانیدن
میره و طعام اهل ایمان شد فرمود انا امیر المؤمنین و همین جمله اسم مبارک شد چنانکه در تابط
شرا گفته اند و اینوجه اگرچه فی الجمله اقرب است از اول ولی آنهم ضعیف است چه اگر جمله را اسم چیزی
قرار دهند تغییر در اعراب نمیدهند و علیهذا باید لفظ امیر همیشه بضم باشد حتی در حال نصب
و جر و اعرابات مختلفه در او داخل نشود چه فعل است و جزء کلام و اینهم بالضروره فاسد و
مختل است و در هر دو وجه اشکالی مشترک است که معلوم از اخبار متکاثره متواتره آنستکه
لفظ امیر در آنجناب ماخوذ از امر است آنجا که فرمودند سلّموا علی علیّ بامرة المؤمنین
و اینحدیث در طریق شیعه متواتر است و در صحاح اهل سنت منقول و مسلّم و در کتب کلامیه
غالباً قدح در سندش نکرده اند لهذا احتمال اشتقاق از مار باطل است و ظهور روایت هم
چنانچه من بعد بیان میکنیم ممنوع است وجه سیم آنچه اولا بنظر این بنده رسید
و شیخ فخر الدین بن طریح در مجمع البحرین در ماده امر اجمالی از او را از بعض افاضل نقل کرده و
از علامه مجلسی علیه الرحمه نیز حکایت اختیار او شده و نعم الوفاق و بیان او بتقریبی که بنظر قاصر رسیده
چنانستکه چون امیر المومنین علیه السلام بمقتضای انکه باب مدینه علوم است و صاحب اعلای
مراتب ولایت که ریاست بر عامه قلوب و نفوس باشد و جمیع ارواح ملکوتیّه و ملائکه کرّوبیه
و عقول مجرده و نفوس مفارقه عند من یقول بها بفضل او اعتراف و از بحر او اغتراف میکنند
کما قلت من علمه علم العقول و نورها والبحر اصل العارض المتهلّل لمؤلفه ایضا
عاجز چو کان عرشش از عناصر تا عقول بنده فرمان حکمش از ملایک تا دواب و چون جمیع اهل عوالم از
صدر تا ساق یعنی از مرتبه عقول که سلسله بدویه نظام جملی عالم است و قاعده مخروط نور و سیه قوس
وجود تا مرتبه هیولی که عجوزه شوهاء و مبدء سلسله عودیه و قاعده مخروط ظلمت است هرچه هست
و در هر مقام است چه بلسان نطقی و چه بلسان استعدادی بوجهی الماین آورده اند چنانچه کریمه وان من شیء الا یسبح

بمجموعه شاهد عدل وگواه امین عموم این دعوی است وچون چنین است بقدر ایمان لابد باید معرفت
وعلم داشته باشند علیهذا همه درهمه مراتب از علم او مستمدند واز فیض او مستفیض چراکه
آینهٔ سراپا نمای حقیقت محمدیه است بلکه بحکم آیه مباهله عین نفس مقدس اوست بلکه در
اخبار عامیه وارد شده علیّ دوحي التي بين جنبي ونورش نور او وشجره اش شجره
اوست وسند علوم همه خلایق منتهی بعلم حضرت رسالت است که او تلمیذ خاص و
شاگرد ظاهر حضرت احدیت است که بحکم عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ در مدرس قرب الٰهی علوم
اولین وآخرین باو تعلیم شده واین مقدمه که بمنزله صغرای قیاس است چون معلوم شد میگوئیم که از
مقررات عرفیه ومسلمات عادیه آنست که هرکه کفالت رزق طایفه کند واز هر جهت ایصال وجوه معاش
ایشانرا در عهده گرفته باشد البته آنکس امیر واین طایفه مامورند ومشعر باینست قضیه معروفه
الانسان عبید الاحسان واین قضیه بمنزله کبری است واز ضم این دو قیاسی باینصورت پیدا
شد که علی میر المؤمنین وکل من یمیر قوما فهو امیرهم نتیجه داد که علی امیر المومنین وهو المطلوب
وشاید از مؤیدات این تاویل باشد حدیثیکه در کیفیت ولادت امیر المؤمنین علیه السلام وارد است
که بعد از ولادت آن حضرت چون پیغمبر بسرای ابو طالب درآمد وعلی علیه السلام آن حضرت را بدید
در اهتزاز شد وبر روی رسول خدا بخندید وگفت السّلام عليك يا رسول الله از ان پس
این آیهٔ مبارک تلاوت کرد قد افلح المومنون الّذين هم في صلوتهم خاشعون رسول خدا
فرمود قد افلحوا بك انت والله اميرهم تميرهم من علومك وانت والله دليلهم
وبك يهتدون چه ظاهر آنستکه تمیرهم تفریع بر انت امیرهم شده وامارت علت است از برای
جلب رزق علوم برای مؤمنین باجمله درین تعلیل امام علیه السلام رعایت جناس ایهام اشتقاق
فرموده چنانچه در کریمه قال اني لعملكم من القالين اتفاق افتاده ومیره در اصل چنانچه در صحاح است
بمعنی طعام است ومار یمیر بمعنی تحصیل کردن وجلب نمودن اوست ودر قاموس خود میره
بمعنی جلب طعام ذکر شده واین بعید است واشتباه او در امثال این وافر است وبهر صورت
لانه یمیرهم العلوم معنیش اینستکه چون علی علیه السلام جلب رزق وطعام از سنخ علم از برای مؤمنین
میکرد امیر المومنین شد واطلاق طعام بر علم در اینحدیث مناسبست با خبر مروی در کافی در تفسیر کریمه
فلينظر الانسان الى طعامه از باقر علوم النبیین علیه السلام که فرموده علمه الذي ياخذه
عمن ياخذه وباجمله این بطریقه استدلال انی که استدلال از معلول بر علت است درست

آید

آید چه جلب میره وکفالت رزق که لازمهٔ امارت است دلیل بر تحقق ملزوم گرفته شده است وپر
ظاهر است که اختصاص بعلم در اینحدیث بجهة شرافت اوست وبجهة تعمیم امارت آنجناب در عوالم
کلیه وجود است وهیچ منافاة با آن ندارد که طلب رزق ظاهری هم بکند وببرکت او آسمان
ببارد وبزمین وزمین بروید وخلق منتفع ومرتزق شوند که لولاه لساخت الارض باهلها
والله اعلم بالصواب باجمله علی علیه السلام از روز الست بر کلیه موجودات امیر المؤمنین است
درهمه جا حتی در لوح محفوظ چنانچه اشاره باین تعمیم در طریق اهل سنت وجماعت نیز شده سید علی همدانی
در کتاب مودة القربی گوید که پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود لو علم الناس متى سمّي عليّ امير المومنين
ما انكروا فضله وهم دران کتاب از ابو هریره حدیث کرده که پیغمبر فرمود که خدای گفت در روز
الست الست بربكم ارواح گفتند چرا فرمود انا ربّكم ومحمّد نبيّكم وعليّ اميركم ودر کتاب
یقین از کتاب عثمان بن احمد السماک آورده که رسول خدای فرمود في اللّوح المحفوظ تحت العرش
عليّ امير المومنين باجمله ازین قبیل در فضایل آن امام بزرگوار نه چندان است که در صحیفه بگنجد یا در کتابی
ضبط شود سلام الله علیه وعلی اخیه وآله وذریته اما ایمان باب افعال از امن است وحقیقت
او امین کردن نفس است از عذاب مخالفت یا از ملکات ردیه یا از امین کردن نبی است از
خلاف رای او چنانچه اسلام هم بهمین اعتبار ماخوذ از سلامت است ومقتضای قاعده آنستکه
این دو فعل متعدی بنفس باشند ولی بتضمین معنی اذعان واعتراف متعدی بباء ولام میشوند چنانچه
تصدیق واقرار هم چنین اند چه اشتقاق همه آنها موذی بتعدی است ومحقق نراقی ره در معراج السعادة
اقسام ایمانرا چهار قرار داده واصطلاح فرموده بقشر وقشر قشر ولب ولب لب ومقتضای
تتبع تام موارد اطلاقات کتاب وسنت آنستکه یکمرتبه دیگر بر قشر ولب بیفزایند واقسام را شش
قرار بدهند اول وجود لفظی صرف است وآن همان اقرار لسانی است اگرچه در قلب ابدا راه نیابد
وجز کفر در باطن مضمر نباشد وفایده این همان حفظ مال وجان وطهارت صوری است واین مرتبه
مسمی بنفاق است وباصطلاح مقدم قشر قشر قشر است دوم عبارت از اعتقاد فی الجمله بتوحید
ونبوت است با انکار شروط که قصور در مقام ولایت باشد واین در فائده وبفائد کی با اول
شریک است واگر ثوابی برای اعتقاد آنها باشد بموجب اخبار مار اجع بقائلین بولایت است
که شیعه ائمه اثنا عشر باشند وایمرتبه باصطلاح مذکور قشر قشر است سوم اعتقاد باصول
خمسه است بر طبق مذهب امامیه اگرچه مقرون بعمل صالح نباشد چون عموم فساق شیعه

وازبرای این مرتبه درموت وحیات ودنیا وآخرت شئون ومراتبی است مثل اینکه سؤرش شفاء است وقضاء حاجتش ازجمیع مستحبات افضل وزیارت وعیادت واعانت او مستحب وغیبتش حرام وحفظ حیوتش واجب واکرام میتش بنماز وکفن ودفن بالضروره واجب واستغفار برای او بعد ازموت مندوب ومستحسن است واحکام کثیره از واجبات ومستحبات ومحرمات ومکروهات متعلق باوست ونجاة برای او ثابت است عقلا ونقلا کتابا وسنة واجماعا وعقاب برمعاصی او موجب خلود نخواهد شد واگر بربعض معاصی درکتاب وسنت وعده خلود باشد ماول بطول بقا وامتداد مکث است واین مرتبه دران اصطلاح قشر است چهارم همین مرتبه است باعمل صالح که تقوی باشد ازمعاصی ومواظبت برواجبات مثل عالم زهاد وعباد وعدول ازعوام اهل ایمان ومرتبه اینها بالاتر ازسابق است چه هیچ عذاب ندارند واحترامات شان بیشتر وبواسطه سلامت اعتقاد وصلاح عمل نوری درقلب آنها پیدا میشود که فی الجمله بصیرتی در اسرار باطنیه شاید بیابند وبرزخ اینها روشنتر واحاطه بمقامات عالیه بیشتر دارند واین مرتبه را باصطلاح مذکور لب مینامند پنجم همین مرتبه است باعلم کامل که موجب انشراح صدر ونورانیت ضمیر شود وفضل اینها برآن طایفه مثل قمر است برسایر نجوم بلکه مثل فضل پیغمبر است بر سایر امت وامام دراصطلاح مشار الیه لب لب است ششم همین مرتبه است باضافه یقین قلم اینجا رسید وسر بشکست وانمقام اولیا وصدیقین است ونتیجه این رسوخ کمالات نفسانیه است دل قلب از رضا وتوکل واقبال بطاعت وخلع ربقه علایق ونضو جلباب هوای خلایق ووحدت هم وعکوف همت بحضرت احدیت جل جناب قدسه واین هم مراتب دارد ومقول بتشکیک است المولفه

ان النجوم فی ارتفاع قدرها لیس سهاها فی السنا کبدرها واسم این مرتبه در اصطلاح مذکور لب لب لب میشود ودرکافی است که حضرت صادق علیه السلام بجابر جعفی فرمود ما من شیئ اعز من الیقین وحضرت رضا بعلی بن الحسن الوشا فرمود ما قسم فی الناس شیئ اقل من الیقین ودر روایت یونس بن عبد الرحمن از آنجنابست که فرمود الیقین التوکل علی الله والتسلیم لله والرضا بقضاء الله والتفویض الی الله واخبار درین باب بسیار وارد است واینقدر که متعرض شدم ازبیان اجمال آن بود که بدست آمده بود وازبرای چهار مرتبه آخر میشود مراتبی قرار داد وحکم هریک را ازاخبار اهل بیت طهارت استفاده کرد وامارت جمیع ارباب این مراتب باآنجنابست یعنی هرکس پا دردایره رسالت محمدیه گذاشت باید طوق اطاعت

علی درگردن بیفکند یعنی اگر منافق هم باشد باید فرمان او را بظاهر بشنود ومتابعت امر او کند بحکم اینکه فرموده من کنت مولاه فهذا علی مولاه پس هرکس هرقدر بولایت پیغمبر صلوات الله علیه ملتزم شده وتن زیر بار او داده همان قدر باید ملتزم بولایت وریاست آنجناب باشد

موضع دوم در اثبات اینکه امیر المومنین لقب خاص الهی علی علیه السلام بوده ودیگران خود را بی استحقاق باین لقب ملقب داشتند وغصبا این نام نامی کردند بدانکه متفق علیه علماء امامیه ضاعف الله اقتدارها است که این لقب خاص آنجنابست واز زمان حضرت رسالت این مرتبه برای آنجناب ثابت بوده واخبار ازطرق ائمه معصومین علیهم السلام بیشمار است واهل سنت را گمان آنستکه دونفر ازسابقین وسایر خلفا دران لقب شریک بوده اند بلکه از اولیات ثانی شمرده اند وگفته اند اول کسیکه بامیر المومنین ملقب شد عمر بود ولی دراخبار صحاح معتبره خود ایشان انقدر حدیث روایت شده باینمضمون که درعرش ودربهشت ودرمحشر ودرلسان جبرئیل وملائکه وپیغمبر ومؤمنین واحبار یهود وآفتاب وذو الفقار وسباع ومنافقین حتی عمر لقب علی علیه السلام بوده که نمیتوان شماره کرد بلکه دربعضی تصریح دارد که سابقا ولاحقا احدیرا استحقاق این لقب نبوده وازاکابر صحابه مثل حذیفه وابوذر این مطلب نقل شده ومذهب ایشان اینستکه قول صحابی حجت است بحکم اینکه روایت کرده اند اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم وچون درمسائل محل اختلاف البته بقول اهل خلاف تمسک کردن اولی واوقع است ما درین مختصر حدیثی چند ازطرق آنها روایت میکنیم وسید اجل ازهد اورع اقدس ابو القاسم رضی الدین علی بن طاوس الحسینی رضی الله عنه وارضاه درین مسئله کتابی نوشته که جمیع اخبار آن کتاب را ازکتب معتبره وطرق معتمده آنها روایت فرموده واگر بعض اخبار ازعلماء شیعه باشد آنها از علماء اهل سنت روایت کرده اند ودویست وبیست حدیث باسانید مختلفه متعدده دران کتاب نقل فرموده وخود اعتراف فرموده باینکه استقصاء جمیع اخبار نفرموده وچنین است چه این بنده غیر ازان احادیث اخباری بسیار ازطریقه عامه دیده ام ولی درینمقام محض تیمن وتبرک ده حدیث ازان کتاب مبارک بحذف اسانید درین مختصر انتخاب کرده بجهة تنویر قلوب اخوان وروشنی چشم اهل ایمان مینویسیم حدیث اول در شهادت خدا تعالی بثبوت این لقب شریف برای علی علیه السلام ابو الفتح محمد بن علی الکاتب الاصفهانی النطنزی درکتاب خصایص بسند بابن عباس میرساند که چون خدا تعالی آدم را آفرید ودمید دراو

از روح خود عطسه کرد خدای الهامش کرد که بگوید الحمد لله رب العالمین آنگاه خدای باو فرمود یرحمک ربک آنگاه چون سجده کردند ملائکه برای او بخود بالید و گفت ای پروردگارا یا خلقی آفریدی که محبوب تر از من باشد بسوی تو جوابی نشنید ثانیا سؤال کرد جوابی نشنید ثالثا سؤال کرد خدای عزّ و جل گفت بلی و اگر ایشان نبودند ترا نمی آفریدم گفت خدایا بنما ایشانرا بمن خدای تعالی وحی رساند بملائکه حجب که بردارید حجابها را چون رفع حجب کردند ناگاه آدم پنج شبح دید که در جلو عرش‌اند گفت خدایا اینان کیانند خدای گفت ای آدم این محمد نبی من است و این علی امیر المؤمنین که پسر عم پیغمبر من و وصی اوست و این فاطمه دختر پیغمبر من است و این حسن و حسین است که پسران علی و فرزندان پیغمبرمند آنگاه فرمود ای آدم اینها اولاد تو اند آدم فرحناک شد و چون ترک اولی کرد گفت یارب اسئلك بمحمد و علي و فاطمة والحسن والحسين لما غفرت لي و خدای بیامرزید او را بواسطه اینکار و اینستکه خدای فرماید فتلقّی آدم من ربه کلمات فتاب علیه و چون بزمین هبوط کرد انگشتری صیاغت کرد و نقش کرد برا و رسول الله امیر المؤمنین و آدم را ابو محمد کنیه میکنند

حدیث دوم شهادت رسول خدای صلی الله علیه و آله ابن مردویه سند بانس بن مالک میرساند که حضرت رسالت مآب در خانه ام حبیبه دختر ابو سفیان تشریف داشت با ام حبیبه فرمود کناری برو که مرا حاجتی است آنگاه آب وضو خواست و نیکو وضو ساخت آنگاه فرمود اول کسیکه ازین در در آید امیر مومنان است و سید عرب و بهترین اوصیا و اولیای ناس بناس انس گفت من میگفتم اللهم اجعله رجلاً من الانصار پس علی علیه السلام داخل شد و راه میرفت تا در کنار رسول خدای جای گرفت رسول خدای بدست مبارک روی خود را مسح فرمود آنگاه روی علی ابن ابیطالب علیهما السلام را مسح فرمود علی عرض کرد یا رسول الله چه شده است آنجناب فرمود همانا تو تبلیغ میکنی رسالت مرا بعد از من و روایت مینمائی از من و میشنوانی بمردم صوت مرا و تعلیم میکنی خلق را از قرآن آنچه ندانند و این روایت را بطرق متعدده نقل کرده اند

حدیث سوم شهادت جبرئیل هم حافظ ابن مردویه که ملقب بملک الحفاظ و طراز المحدثین است در کتاب مناقب سند بابن عباس میرساند که جناب رسالت مآب در صحن خانه تشریف داشت و سر مبارک در دامن دحیة بن خلیفه کلبی گذاشته بود علی علیه السلام داخل شد فرمود چگونه است حال رسول خدا دحیه گفت بخوشی است آنگاه عرض کرد بآنجناب که هر آینه من ترا دوست میدارم و مر ترا مدحتی است که من زفاف میکنم او را بسوی تو انت امیر المؤمنین و قائد الغرّ المحجلین یعنی

توئی امیر مؤمنان و کشنده بزرگان اهل ایمان بسوی هدایت و بهشت و توئی سید اولاد آدم ما عدای پیغمبران و رسولان و لوای حمد در دست تواست روز قیامت و فرستاده میشوی تو و شیعیانت با محمد و حزبش بسوی بهشت فرستادنی چنانچه داماد بحجله میرود همانا نجات یافته هر که تولای تو دارد و خاسر شده هر که دل از مهر تو خالی کرده و دوستان محمد دوستان تواند و دشمنان محمد دشمنان تواند هرگز شفاعت محمد ایشانرا نائل نخواهد شد نزدیک من بپا ای صفوت خداوند چون نزدیک شد سر پیغمبر را گرفت و در کنار علی علیه السلام گذاشت پیغمبر فرمود این همهمه چیست خبر را معروض داشت فرمود جبرئیل بود که تسمیه کرد ترا بآنچه خدا تسمیه کرده ترا بان و اینحدیث را با اختلاف سابق و لاحق و تفاوت در کتاب یقین سید رضی الله عنه بطرق متعدده روایت نموده

حدیث چهارم شهادت آفتاب اخطب خطباء خوارزم موفق الدین بن احمد المکی الخوارزمی که شیخ المحدثین محمد بن نجار در تذئیل تاریخ خطیب بنقل سید رضی الله عنه وی را بفقه و فضل و ادب و شعر و بلاغت بر ستوده و از تلامذه زمخشری بوده در کتاب مناقب سند بامام حسن عسکری علیه السلام میرساند که آنجناب از آباء طاهرین خود پدر به پدر روایت میفرماید تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آنجناب بعلی علیه السلام فرمود یا اباالحسن تکلم نما با آفتاب که او با تو تکلم خواهد کرد علی گفت السلام علیك ایها العبد المطیع لله آفتاب گفت و علیك السلام یا امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغرّ المحجلین یا علی تو و شیعه تو در بهشتید یا علی اول کسیکه سر از زمین برمی آرد محمد است بعد تو و اول کسیکه زنده میشود محمد است بعد تو و اول کسیکه پوشیده میشود محمد است بعد تو پس علی علیه السلام بروی زمین افتاد سجده کنان و اشک از دیدگانش فرو میریخت آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله بروی وی افتاد و فرمود ای برادر من و حبیب من سر بلند کن که بدرستی خدای بتو مباهات کرده اهل هفت آسمانرا مخفی نماند که علماء اهل سنت اتفاق کرده اند بر جلالت و بزرگی و علم و تقوی و صلاح و شرافت و فضیلت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و احدی از مسلمین در نمیعنی خلاف نکرده و احدی ازینطایفه تامل در اخبار فضائلیکه از ایشان نقل شده ننموده و شبهه نکرده

حدیث پنجم شهادت ذوالفقار محمد بن جریر الطبری که از اکابر عظمای علمای اهل سنت است و بعد از نقل اینحدیث انشاء الله اشارتی مختصر بفضائل او خواهم کرد سند بابن عباس میرساند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدای تبارک و تعالی ذوالفقار را بمن عطا کرد و فرمود ای محمد بگیر او را و عطا کن او را به بهترین اهل زمین من گفتم کیست آنکس ای

پروردگار حق سبحانه وتعالی گفت او خلیفه من در زمین علی ابن ابی طالب است و بدرستیکه
ذوالفقار با علی علیه السلام تکلم میکرد و حدیث میکرد تا اینکه روزی علی علیه السلام خواست
بشکند ذوالفقار را فقال له یا امیر المؤمنین آرام باش ای امیر المومنین که همانا من مامورم
و در اجل این مشرک تاخیری باقی مانده بود سید رضی الله عنه بعد از نقل این حدیث میفرماید
ممکن است در حدیث سقطی باشد بعد از این کلمه که هم یوما بکسره واین عبارت واقع باشد
وقد ضرب به مشرکا فلم یقتله وچنین است که فرموده چه ذیل حدیث شاهد است تنبیه
ابی جعفر محمد بن جریر الطبری از مشترکات است وهر دو از اهل طبرستان هستند ولی یکی جدّه
او رستم است او امامی است واز اجله علماء شیعه است وصاحب کتاب مسترشد و
دلائل است ونجاشی وعلامه وسایر مشایخ رجال از متاخرین تصریح وتنصیص بوثاقت و
جلالت وکثرت علم او فرموده اند ونجاشی بواسطه سید جلیل بزرگوار حسن بن حمزة الطبری
که در سنه سیصد وپنجاه وشش ببغداد قدوم فرموده از او روایت میکند وعلی الظاهر از علماء
ماة رابعه میشود ودیگری محمد بن جریر بن کثیر بن غالب چنانچه سید شهید سعید رضی الله عنه
در کتاب مجالس از تهذیب نووی نقل فرموده واستاد اعظم آقای بهبهانی قدس سره در
تعلیقه او را محمد بن جریر بن غالب خوانده واز این قبیل در اختلاف نسبت بجد وپدر در کتب
رجالیه بیرون حد احصا است ولی در معالم العلماء ابن شهرآشوب روح الله رمسه او را
محمد بن جریر بن یزید گفته واین اختلاف خالی از غرابت نیست ولی در صورت معارضه قول ابن
شهرآشوب بر نووی مقدم است چه جلالت او در علم صد پایه فزونتر است از نووی واحتمال
اینکه چون نووی با محمد بن جریر متحد المذهب است واهتمام هر طایفه در معرفت حال اهل مذهب
خود بیش از سایرین است مدفوع است بانکه شیخ اعظم محمد بن شهرآشوب اصلش بمحمد بن جریر
اقرب وهر دو از اهل طبرستان اند پس معرفت آنجناب بحال او ناچار بیشتر است ورعایت
تقدیم قول او لازم بعد از نوشتن این کلام بر کلام ابن خلکان واقف شدم که او هم جد او را یزید
ذکر کرده ولی بعد یزید را خالد قرار داده وگفته وقیل یزید بن کثیر بن غالب علیهذا میشود
که لفظ یزید از نسخه تهذیب سقط شده باشد وممکن است که از باب نسبت بجد باشد وبهر حال
این از اکابر علماء سنت است وصاحب تفسیر وتاریخ است که از ابو حامد اسفراینی نقل
شده که گفته اگر کسی سفر بچین کند در طلب تفسیر محمد بن جریر کار بزرگی نکرده واز محمد بن خزیمه

که او را امام الائمه خوانده اند نقل شده که گفته ما اعلم علی ادیم الارض اعلم منه وسید جلیل معاصر
مولوی میر حامد حسین هندی قدس سره در کتاب عقبات الانوار از ذهبی ویافعی نقل کرده که او را
بجبریت وامامت ستوده اند وهر دو شهادت داده اند که تفسیر وتاریخ از اوست وابن خلکان در
وفیات وابن الاثیر در کامل که مختصر تاریخ طبری است وابن خلدون در عبر تصریح نموده اند بانیکه تاریخ
از اوست واین همه اصرار از انجهة است که علماء شیعه که از تاریخ محمد بن جریر شواهد صدق مدعای
خود نقل میکنند آنها از روی عناد چون از انکار فضل او متمکن نیستند نفی انتساب تاریخ باو واثبات
نسبت بمحمد بن جریر اول مینمایند واین از فرط بیخبری یا غایت بی دینی است نعوذ بالله من ذلک
بالجملة این محمد بن جریر است که صاحب کتاب فضایل است وصاحب کتاب اسناد حدیث
غدیر چنانچه سید جلیل مذکور در کتاب عبقات در حاشیه از اصل کتاب تذکرة الحفاظ ذهبی
نقل فرموده که در ترجمه طبری گفته که چون شنید طبری که ابن ابی داود در حدیث غدیر خم تکلم
کرده کتاب فضایل را تصنیف کرد وتکلم نمود بر تصحیح حدیث غدیر **حدیث ششم** شهادت
منادی از بطنان عرش شیخ محدث صدر الحفاظ محمد بن یوسف القرشی الکنجی الشافعی در کتاب
کفایة الطالب سند با بن عباس میرساند که رسولخدا فرمود روزی بر مردم آید که در او هیچکس
سوار نیست جز ما چهار تن عباس بن عبد المطلب عرض کرد پدر ومادرم فدایت کیانند این چهار
تن فرمود من بر براق وبرادرم صالح بر ناقه که قومش نحر کردند وعمم حمزه اسد الله بر ناقه غضبای
من وبرادرم علی ابن ابیطالب بر ناقه از ناقهای بهشتی که قرین الاطراف است وبر او دو حله سبز است
از کسوت رحمانی وبر سر علی تاجیست از نور که مر آن تاج را هفتاد رکن است که بر هر رکنی
یکدانه یاقوت سرخی است که میدرخشد برای سوار از مسافت سه روزه راه ودر دست
اوست لوای حمد ندا میکند لا اله الا الله محمد رسول الله خلایق میگویند کیست این ملک مقربی است
یا نبی مرسلی یا حامل عرش است آنگاه منادی از باطن عرش ندا میکند که نه ملک مقرب است
ونه نبی مرسل ونه حامل عرش هذا علی ابن ابیطالب وصی رسول رب العالمین وامیر المومنین
وقائد الغر المحجلین الی جنات النعیم واین خبر نیز بطرق متعدده مذکور است **حدیث هفتم**
شهادت ابوذر رضی الله عنه ابن مردویه از داود بن ابی عوف روایت کرده که معاویة بن
ثعلبة اللیثی با من گفت خبر بدهم تو را بحدیثی که شبهه در او نیست گفتم چرا گفت مریض شد ابوذر
وعلی را وصی کرد بعض عیادت کنندگان گفتند کاش امیر المؤمنین عمر را وصی میکردی ابوذر

گفت سوگند بخدای که به تحقیق وصی کردم امیرالمؤمنین را که بحق واستحقاق امیرالمؤمنین است والله
همانا او بهاری است که مایهٔ آسایش است واگر از میان شما برود بدی خواهید دید از مردم
و بدی خواهید دید از زمین معویه گفت گفتم با بوذر ما میدانیم که احب صحابه نزد تو احب ایشان است
نزد رسول خدا گفت بلی گفتم کدام محبوب ترند نزد تو گفت این پیرمرد مظلوم ممنوع
از حقوقش یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام اینحدیث هم بطرق متعدده مذکور است
حدیث هشتم شهادت شیر ابو جعفر محمد بن ابی مسلم بن ابی الفوارس الرازی الملقب
بمنتجب الدین در کتاب اربعین بسند منقض بن ابقع اسدی که از خواص امیرالمؤمنین بوده میرسد
میگوید در نیمه شعبان با امیرالمؤمنین علیه السلام بودم و عازم مکانی بود که شب در او جا میگرفت
ومن با او بودم تا بآن موضع رسید واز استر فرود آمد واستر حمحمه کردن گرفت وگوش خود را
تیز کرد و نگاه بچیزی میکرد ومن برخواستم ونمیدانستم که چه عارض شده او را پس امیرالمؤمنین علیه السلام
سوادی دید و فرمود شیر است سوگند بخداوند کعبه آنگاه از محراب برخواست وشمشیر حمایل
کرده گام بر میداشت بجانب شیر آنگاه صیحه زد وبشیر امر فرمود که بایست پس آرام شد شیر و بایستاد
این هنگام استر استقرار یافت آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای شیر مگر ندانستی من لیثم
وضرغامم وحصورم وقصورم وحیدرم وایجمله تمامت اسماء شیرند آنگاه گفت خدایا ناطق
ساز زبان او را فقال السبع یا امیرالمؤمنین ویا خیر الوصیین ویا وارث
علم النبیین ویا مفرق بین الحق والباطل هفت روز است فریسه نداشتم وگرسنگی
مرا ضرر رسانیده بود واز مسافت دو فرسخ شما را دیدم نزدیک شدم وباخود گفتم که میروم ومی‌خورم
آنها را که کیستند اگر قادر شدم فریسه من میشوند امیرالمؤمنین فرمود ای شیر مگر ندانستی که من علی پدر
اشباح دوازده گانه هستم پس شیر سر بر زمین گذاشت وپیش روی امیرالمؤمنین دراز شد واو
میفرمود چه آورده ترا ای شیر تو سگ خدائی در زمین عرض کرد یا امیرالمؤمنین گرسنگی گرسنگی
امیرالمؤمنین گفت خدایا روزی بده او را بحق محمد واهلبیت او ناگاه دیدم شیر را که چیزی میخورد بهیئت
بره تا تمام کرد او را آنگاه گفت یا امیرالمؤمنین والله نمیخوریم ما طایفه سباع مردی را که دوست
تو باشد ودوست اهلبیت تو باشد وما اهلبیتی هستیم که نحله وآئین ما محبت بنی هاشم وعترت
ایشان است آنگاه امیرالمؤمنین فرمود ای شیر کجا منزل داری وکجا هستی عرض کرد یا امیرالمؤمنین
من مسلطم بر کلاب اهل شام وهمچنین اند ذریه من وایشان فریسه مایند ومنزل ما در نیل است

فرمود بچه جهة آمدی بکوفه عرض کرد یا امیرالمؤمنین بحجاز آمدم وچیزی بدستم نیامد وآمدم درین
صحرا و بیابانهائی که نه آبی دارد ونه چیزی وامشب میروم نزد مردی که نام او سنان بن وائل است
از آنانکه در صفین فرار کرده اند منزل در قادسیه دارد واو رزق من است امشب همانا او از اهل
شام است واکنون من متوجه اویم پس برخواست پیش روی آنجناب آنگاه با منقض فرمود
از چه تعجب کردی این اعجب است یا شمس یا عین یا کوکب یا غیر آنها شاید اشاره برد شمس
وبرداشتن سنگ از چشمه ونزول کوکب در خانه آن جناب باشد ومیشود اشاره باشد
بمکالمه آنجناب با این سه بروجهیکه مخاطب بداند چه در اول حدیث بود که او از خواص آنحضرت است
بالجمله فرمود سوگند بکسیکه دانه را شکافت وانسانرا آفرید اگر بخواهم بنمایانم بمردم از آنچه
رسول خدا مرا تعلیم کرده از آیات وعجایب هر آینه برمیگشتند بکفر آنگاه رجوع فرمود
بمستقر خود ومرا متوجه قادسیه داشت من سوار شدم ورسیدم بقادسیه قبل از اذان صبح وشنیدم
که مردم میگفتند سنانرا شیر در ربود ومن با آنها که برای نظر کردن بسوی او رفته بودند رفتم جز
سر وبعض اعضاء او را مثل طرف اصابع او شیر باقی نگذاشته بود وباقی را بلع کرده بود پس سر
او را بکوفه آوردند بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وآن جناب متعجب بود ومن قصه را برای مردم
حکایت کردم ومردم مشغول شدند به برداشتن خاک اقدام آنجناب واستشفا باو مینمودند
آنگاه آنجناب بپای ایستاد وحمد وثنای الهی بجای آورد وفرمود ای گروه مردم هیچکس ما را
دوست ندارد که بجهنم برود وهیچکس ما را دشمن ندارد که به بهشت برود ومن قسیم جنت ونارم
تقسیم میکنم مردم را بین بهشت وآتش آنرا بجنت از یمین واین را بنار از شمال بجهنم میگویم
در روز قیامت که این از من است واین از تو میگذرند شیعت من بر صراط چون برق خاطف
ورعد عاصف ومرغ تیزرو واسب پیش قدم آنگاه مردم یکباره ویکدسته بجانب او شتافتند
ومیگفتند حمد مر خدا یرا که ترا بر بیشتر خلق خود تفضیل داد ومنقض میگوید آن حضرت این آیت مبارک
تلاوت فرمود الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم
ایمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم
سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظیم تمام شد حدیث مبارک وروایات
دیگر در شهادت گرگ وشهادت دراج وشهادت شتر وشهادت دو شیر بسلام کردن
بر قبر آنجناب مذکور است درین کتاب ومن بنده اینحدیث را بجهة غرابت وامتیازی که داشت

کریمهٔ تسدید قلوب اهل ایمان است با اینکه خالی از طولی نبود نوشتم عجب است که این مردم با این
آیات بینات که در کتب خود ضبط میکنند باز انکار مینمایند نعوذ بالله من الخذلان وسوء التوفیق
حدیث نهم شهادت یهود از کتب سماویه شیخ منتجب الدین مذکور در کتاب اربعین سند
بعبد الله بن خالد بن سعید بن العاص میرساند که با امیر المؤمنین علیه السلام بودیم در وقتی که از کوفه
بیرون آمده بود که عبور کرد بر زمین معروف بنخله که دو فرسخی کوفه است پنجاه نفر از یهود بیرون آمدند
وگفتند علی بن ابیطالب امام توئی فرمود بلی منم گفتند مکتوب است در کتب ما که سنگی است که اسم
شش پیغمبر بر او نوشته شده واینک ما در جستجوی او ئیم ونمییابیم اگر تو امامی پیدا کن آن صخره را براے
ما فرمود از پی من بیائید عبد الله بن خالد گوید آن جماعت از پی امیر المؤمنین علیه السلام آمدند تا با آنجناب
رسید کی بجال آن صحرا کردند وکوهی عظیم از رمل یافتند بباد فرمود که ای باد این رمل را بکن و پراکن
از روی صخره بحق اسم الله الاعظم ساعتی نگذشت که ریگ برکنده و پراکنده شد و سنگ
ظاهر شد فرمود این صخره شماست گفتند آن صخره بر او اسماء شش پیغمبر بود آنچه ما شنیده ایم ودیده ایم
در کتب خود ونمی بینیم آن اسمها را بر او فرمود آن اسمها بر روی دیگری است که بر زمین است
برگردانید پس مجتمع شدند هزار مرد که احضار شده بودند در آن مکان بر آن سنگ وقدرت
بر قلب او نیافتند فرمود دور روید ودست دراز کرد وبرگردانید او را وبر او یافتند
اسم شش نفر از انبیاء صاحب شریعت آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمّد علیهم السلام
آنگاه آن جماعت گفتند نشهد ان لا اله الاّ الله وانّ محمّداً رسول الله وانّک
امیر المومنین وسیّد الوصیّین وحجّة الله فی ارضه هر که بشناسد ترا ناجی است
وهر که مخالفت کند ضال وغاوی ودر جهنم افتاده است بزرگتر است مناقب تو از تحدید وبیشتر است
آثار نعمت تو از شماره وتعدید **حدیث دهم** شهادت ابوبکر وعمر حافظ بن مردویه
از مشوق مولای امیر المومنین نقل کرده که با علی بودم در زمینی که از آنحضرت بود ومشغول حراثت
او بود تا ابوبکر وعمر آمدند وگفتند خدا را بیاد تو می آوریم سلام علیک یا امیر المومنین ورحمة الله
وبرکاته کسی گفت که در زمان رسول خدا هم چنین میگفتید عمر گفت پیغمبر ما را امر کرد باین کار روایت
دیگر هم در شهادت عمر نقل شده است که عرض کرد انت والله امیر المومنین حقا علی علیه السلام
فرمود پیش تو یا پیش خدا عرض کرد پیش من وپیش خدا واین روایت عثمان بن احمد سماک است
حالیا خوب است این طایفه که خود را بسنت نبویه نسبت میدهند اندکی گوش فرا دارند وچشم

وچشم بگشایند اگر بشهادت خدا ورسول اعتمادی ندارند چنانچه در مواضع متعدده رد شهادت
اندوکرده اند مثل اینکه خدای فرموده شهد الله انّه لا اله الاّ هو قائماً بالقسط یعنی
شهادت داد بر عدالت خود باز انکار کردند ونسبت ظلم وجبر وتجویز ارتکاب قبایح بخدا دادند
وپیغمبر شهادت داد اگر چنگ بدامن اهل بیت زنید هرگز گمراه نشوید ابو حنیفه وشافعی را بر حضرت
باقر وصادق که خزان علم الهی ومعدن وحی وتنزیلند ترجیح داده بمذاهب ایشان متمسک شدند
خوب است این دو نفر عادل متقی ومؤمن صالح که گاهی بجهة اصلاح خلافت ایشان ملتزم باین شدند
که عقل از ارتکاب قبایح که تقدیم مفضول از آنجمله است مضایقه ندارد وگاهی قائل شده اند
باینکه پیغمبر معصوم نیست العیاذ بالله وهذیان میگوید وآیه وما ینطق عن الهوی را مقید
بقرآن کردند تا در غیر قرآن بر هوی بتوانند حرف او را حمل کنند بشهادت این دو نفر رفتار نمایند
وملتزم بشوند که این لقب شریف در عهد پیغمبر از آنجناب بوده ودیگری را در او دخلی وتصرفی نبوده حق
خاص ولقب ثابت الاختصاص آنجناب است **تنبیه** از اخبار مذکوره دانستی
اختصاص آنجناب را باین لقب ودر اخبار وارد شده که این لقب جایز برای کسی نیست حتی امام زمان
عجل الله فرجه در زمان ظهور چنانچه محدث حر عاملی در وسایل از تفسیر عیاشی نقل کرده که کسی
بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسید وعرض کرد السلام علیک یا امیر المومنین پس
برخواست آنحضرت بر دو قدم خود وفرمود که ساکت باش که این اسمیست که سزاوار نیست
مگر برای امیر المومنین خداوند تسمیه کرده او را باین اسم نامیده نمیشود باین اسم کسیکه راضی
باشد باو مگر اینکه مفعول باشد واگر مبتلی نباشد باین مبتلی میشود واین است قول خدا تعالی
ان تدعون من دونه الاّ اناثاً وان تدعون الاّ شیطاناً مریداً میگوید گفتم پس
بچه نام میخوانند قائم شما را فرمود میگویند السّلام علیک یا بقیّة الله السّلام علیک یا ابن رسول الله
ودر کافی منقول است که از صادق آل محمد علیهم السلام سؤال کردند که سلام بامارت مومنین بر قائم
میکنند فرمود نه آن اسمی است که نامیده شده باو امیر المومنین ونامیده نشده باو کسی قبل از او
ونامیده نمیشود کسی بعد از او مگر کافر ومطابق این احادیث اخطب خوارزم نقل کرده چنانچه در
کتاب یقین است که پیغمبر فرمود چون بآسمان رفتم واز آسمان بسدرة المنتهی پیش روی پروردگارم
عزّ وجلّ ایستادم فرمود یا محمد گفتم لبیک وسعدیک فرمود تو امتحان کردی خلق مرا کدام یک
مطیع ترانند برای تو گفتم پروردگارا علی فرمود راست گفتی یا محمد آیا گرفتی برای خود خلیفهٔ

که تا دیهٔ احکام کند وتعلیم کند بندگان مرا آنچه ندانند گفت گفتم اختیار کن برای من که جبرئیل تخییر کرده مرا فرمود من اختیار کردم برای تو علی را وتو بگیر اورا برای خودت خلیفه ووصی ومن عطا ونحله کردم مراورا علم وحلم خود واو امیرالمومنین است نرسیده باین لقب احدی قبل از او ونیست برای احدی بعد از او یا محمد علی رایت هدا است وامام کسیکه اطاعت کند مرا ونور اولیای من است واو کلمه لازم شده متقیان را هر که اورا دوست دارد مرا دوست داره وهر که اورا دشمن دارد مرا دشمن دارد بشارت بده اورا ای محمد پیغمبر گفت گفتم ربی ربی بهانا بشارت دادم اورا گفت من بندهٔ خدایم ودر قبضه او اگر عقاب کند مرا بگناهان من است ظلم نکرده مر چیزی واگر وعدهٔ مرا تمام کند خدا مولای من است آنگاه پیغمبر گفت خدایا ایمان ازبهار او کن گفت چنین کردم لکن من مخصوص میدارم اورا بچیزی از بلا که مخصوص نکرده ام باو کسی را از اولیای خودم پیغمبر گفت گفتم پروردگارا برادر من است ورفیق من فرمود سبقت گرفته در علم من که او مبتلی است اگر علی نباشد شناخته نشود نه حزب من ونه دوستان من ونه دوستان پیغمبران من وازین قبیل احادیث در کتاب یقین وغیر او از طرق اهل سنت بسیار است واگر درست درین اخبار که اتفاق فریقین بر نقل آنها شده تامل کنی خواهی دانست که حال آنانکه این لقب را بر خود بستند وبی استحقاق ادعا کردند در دنیا وآخرت چه بوده وچه خواهد شد چنانچه هم در کتاب یقین از ابن عقده که از اکابر حفاظ ایشان است ومثل عسقلانی وغیر او بر او اعتماد کرده اند وخطیب بغدادی مبالغه در ثنای بر او کرده کما فی الیقین روایت نموده که بسند بجناب صادق علیه السلام میرساند که در تفسیر این آیه که خدا تعالی میفرماید فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا وقیل هذا الذی کنتم به تدعون فرمود چون فلان وفلان منزلهٔ علی را در روز قیامت ببینند هنگامیکه خدای تبارک وتعالی لوای حمد را با آل محمد میدهد که در زیر او است هر ملک مقرب وهر نبی مرسل بد میشود روی آنانکه کافر شدند وگفته میشود بایشان این است که بنام او خود را تسمیه میکردید یعنی خود را امیرالمومنین میخواندید **نکته** از آنچه در معنی امارت گفتیم میتوان دانست چرا این لقب از خصایص شده ودر حق ائمه هم جایز الاستعمال نیست چه افضل مومنین ائمه هستند وآنکه عمارت وحکمرانی بر همه دارد از جهة کثرت سوابق ووفور فضایل در زمان نبی واتحاد با درجه محمدی در ما سوای نبوت ووساطت در وصول احکام واسرار که حامل او از پیغمبر بوده ومرتبه ابوت که از اسباب وجوب طاعت است همان امیرالمومنین علی ابن ابیطالب است که در هیچیک از ائمه این صفات مجتمع نیست اگر چه هر یک جامع جمیع کمالات وحاوی تمام مقامات هستند

سلام الله علیهم اجمعین واگر در اخبار نظر کنی وملاحظه آداب سلوک ائمه را در زیارات نمائی واسلوب مخاطبات ایشانرا با جناب ولایت مآب نیکو متامل شوی که بکجا ایمان اورا قرین ایمان بخدا ورسول خدا شمرده اند وبکجا ناله واستمداد بر آورده اند وبکجا در مقابل قبر مقدس او عبدک وابن عبدک گفته اند وبکجا در ادای حوائج متوسل بولای او شده اند وبکجا افتخار بمحبت او کرده اند وغیر اینها از مواردی که مقام ومجال ذکر آنها نیست البته خار شک در سینه ات نخلد واعتقاد ثابت جازم خواهی داشت که لفظ امیر المؤمنین بر سبیل حقیقت منحصر است در علی علیه السلام واحدی از خلق اولین وآخرین شایسته اینمقام نیست چه هر کس در هر مقام وهر موجود در هر مرتبه هر فیض که از مبدء فیاض باو میرسد بتوسط مقام محمدی است که واسطه فیض او مقام علوی است چنانچه فرموده لایؤدی عنی الا علی ودر خبر معراج است لایؤدی عنک الا علی وفعل در قوه نکره است ونکره در سیاق نفی مقتضی عموم چنانچه حذف متعلق نیز مفید عموم است پس هیچ چیز هرگز از پیغمبر بتوسط غیر علی نخواهد رسید تو بتاریکی علی را دیدهٔ زین سبب غیری بر او بگزیده وابن

سَیِّدِ الْوَصِیِّینَ ج وای پسر آقای اوصیا ش در شرح این کلمه نیز در دو مطلب باید سخن گفت **مطلب اول** در اثبات وصایت آنجناب بدانکه وصی عبارت از کسیست که انسان اختیار اموری که در حیات اختیار داشت بانکس بعد از ممات واگذارد چنانچه اینمعنی از کتب لغت ومجاری استعمالات ظاهر میشود چون امور راجعه بانبیا نشر احکام وهدایت انام واقامه نظام است وصایت آنها نیابت در این امور است وناچار اینمقام را کسی باید متصدی باشد که عالم بجمیع ما یحتاج الیه الامه باشد ودر محاسن اخلاق ومکارم آداب که لازمه ریاست عامه است از قبیل شرافت نسب وزهد وجود وشجاعت وفضیلت از سایر خلق ممتاز باشد تا بتواند بکارهای پیغمبری برسد وتتمیم غرض بعثت وابقاء آثار شریعت بکند چه در هر یک از صفات مذکوره اگر نقصی باشد در جهتی از امور خلق نقصی خواهد عارض شد وما چون بیطرفانه نگاه کنیم وبغرض رجوع باخبار نمائیم علم قطعی حاصل کنیم که در امت مرحومه کسی در اینصفات وسایر کمالات بدرجهٔ امیرالمؤمنین نرسیده اما جهة شرف راجع بغیر اول هاشمی بوده که پدر ومادرش هاشمی باشند پدرش ابو طالب عم وناصر ومعین پیغمبر بود که خدمات او در اسلام بروی زمین را گرفته ودوست ودشمن حتی نواصب وخوارج نتوانستند انکار کنند ونصرت او از پیغمبر مثل وجودش متواتر است واگر کسی انکار این کند باید مضایقه از انکار آن دیگر نداشته باشد ومادرش

فاطمه بنت اسد است که پیغمبر او را مادر خطاب میکرد و از برد خود برای وی کفن ساخت و در قبرش خوابید
چنانچه در ذخایر العقبی و اسد الغابه وغیر اینها از کتب عامه مذکور است عموزاده و داماد پیغمبر هم
بود شوهر فاطمه و پدر حسنین وجد ائمه تسعه معصومین که افضل خلق خدایند در هر عصری و اما
جهة علم این حدیث متفق علیه که انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیات الباب
کافیست چه خوب میگوید فردوسی لله دره وعلی الله بره چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
خداوند امر و خداوند نهی که من شهر علمم علیم در است درست این سخن قول پیغمبر است گواهی دهم
کاین سخن راز اوست تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست واما جهة زهد حدیث طلاق دنیا نیز کافی است
و در جهة جود سورهٔ هل اتی شاهد عادل و در جهت شجاعت محتاج بدلیل نیست و چون این صفات
که شرائط وصایت انبیاست در کسی دیگر جمع نبود بالضروره عقل صریح حاکم خواهد شد که وصی پیغمبر
علی علیه السلام بوده و اگر بگویند از کجا که پیغمبر وصی داشته باشد تا اگر باشد علی باشد جواب
گوئیم اولا از استقراء سیرهٔ انبیا و ثانیا برهان عقلی که موجب بعث رسل و تنزیل کتب است
معلوم میشود که هیچ پیغمبری بی وصی نبوده ولقد اجاد القائل وهو الازدی رحمه الله ابنی
بلا وصی تعالی الله عما یقوله سفهاؤها و این دلیل که ما در این مقام یادداشت کردیم اگر چه
کافی است برای هوشمند حقیقت شناس و مجاهد هدایت طلب ولی ما از جهة اتمام حجت
چند فقره از اخبار اهل سنت در اثبات وصایت آنجناب از کتب معتبره ایشان نقل میکنیم
و از خدای تعالی توفیق امداد میطلبیم چه منازع در این مسئله همین فرقه اند چنانکه تصریحاً و تلویحاً در نفی
این مقام کوشش دارند از انجمله احمد بن عبد ربه قرطبی اندلسی در کتاب عقد میگوید رسول ص در حق
علی گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی و شیعه از اینجا مدعی شدند که او وصی است
و باین سخن میخواهد رد بر عقیده شیعه کند در امر وصایت و یابی الله الا ان یتم نوره
ولو کره المشرکون و این حدیث از جملهٔ متواترات است چنانچه در محل خود ثابت شده
و از انجمله خوارزمی در مناقب از ابو الطفیل که آخر صحابیست که وفات کرد روایت کرده و او از علی
علیه السلام که پیغمبر فرمود یا علی انت وصیی حربک حربی و سلمک سلمی هم در مناقب سند بحضرت
صادق میرساند که از پدرانش نقل فرموده تا به پیغمبر برسد که فرمود خدا قبض روح پیغمبری
نکرد تا امر نکند او را که افضل عشیره و عصبهٔ خود را وصی کند و امر کرد مرا که وصی کنم پسر عم خود علی را
که ثبت کردم او را در کتب سلف و نوشتم در آنها که وصی تو است و بر این میثاق خلایق و

انبیا و رسل خود را گرفته ام از ایشان بر ربوبیت برای خود بر نبوت برای تو و بر وصایت و ولایت
علی برای تو و هم در مناقب بهمین سند است که پیغمبر صلی الله علیه وآله بام سلمه فرمود ای ام سلمه
گوش بده و شاهد باش اینرا که علی برادر من است در دنیا و آخرت و حامل لوای من است در دنیا
و حامل لوای حمد است فردای قیامت و هذا علی وصیی و قاضی عداتی والزاید عن حوضی المنافقین
و هم در مناقب و در فرائد السمطین حموینی است از ابی ایوب انصاری که پیغمبر بفاطمه ع فرمود خداوند
بر زمین اطلاع یافت و اختیار کرد از ایشان شوهرت را و امر فرمود که من ترا جفت او قرار دهم و
او را وصی اتخاذ کنم و هم در مناقب است بسند مذکور که پیغمبر صلی الله علیه واله بعلی فرمود اگر تو نبی نیستی
وصی نبی هستی و وارث او هستی بل انت سید الاوصیاء وامام الاتقیاء و ابونعیم در حلیة الاولیاء از ابوبرزه
اسلمی نقل کرده که در شب معراج پیغمبر بخدا گفت علی وصی من است و برادر من و هم در مناقب است بهمین
سند که جبرئیل صبحگاهی با فرحت و بشر نازل شد و گفت خوشدل شدم باکرام خدا برادر ترا وصی تو و امام امت
تو علی ابن ابی طالب را هم حموینی در فرائد از ابوذر روایت کرده که پیغمبر فرمود انا خاتم النبیین وانت
یا علی خاتم الوصیین الی یوم الدین و هم حموینی و خوارزمی روایت کرده اند از حضرت رضا و از ام سلمه
که پیغمبر فرمود هر نبی را وصیی است و علی وصی من است در عترت من و اهلبیت من و در امت من بعد از
من هم موفق بن احمد از بریده روایت کرده که پیغمبر فرمود هر نبی را وصیی و وارثی است و علی وصی و وارث
من است و ابن مغازلی حدیث وصیت را باسانید متعدده از جابر و ابن عباس و بریده و
ابوایوب انصاری روایت کرده و ثعلبی در تفسیر وانذر عشیرتک الاقربین از براء بن عازب
حدیث کرده و احمد بن حنبل که یکی از ائمه اربعه است در مسند از انس بن مالک روایت کرده بسلمان
گفتم از پیغمبر سوال کن که وصی تو است سلمان پرسید که پیغمبر گفت که وصی موسی بود عرض کردم یوشع بن
نون پیغمبر فرمود وصی و وارث من که ادای دین و انجاز وعد من میکند علی بن ابی طالب است و خوارزمی
از ابن عباس در حدیث قیامت که سابقاً شنیدی نقل کرده که میگویند هذا علی وصی محمد پس
این روایت را ده تن از صحابه امیر المؤمنین و ام سلمه و ابن عباس و براء و ابو برزه و انس و ابو ایوب
و بریده و جابر و ابو الطفیل نقل کرده اند با وجود این انکار کردن نمیدانم چه جهت دارد و انقدر که نوشتم
جملهٔ یسیره و قطعه حقیره بود از روایات این باب که مقام مقتضی استقصای آنها نیست و این جمله را
از یکی دو فصل از فصول ینابیع المودة عارف قندوزی که خود او از علماء معاصرین ایشان است انتخاب
کرده با اختصار و اقتصار بر موضع حاجت نوشتم در خانه اگر کس است یک حرف بس است و از اخبار

گذشته اگر کسی در اشعار سابقین و مکالمات صحابه و تابعین تتبع کند یقین میکند که اینمطلب در زمان سابق
بحدی ظاهر بوده که منکرین خلافت و ولایت آنحضرت هم اعتراف بوی داشته اند چنانچه در کتاب نصر بن
مزاحم و کتاب لوط بن یحیی که هر دو از ثقات ممدوحین نزد علماء سنت باشند در نقل قصه حرب جمل و
صفین اشعار بسیار از اراجیز و غیر ها از لشکر حق و چند باطل روایت کرده اند که در انها تصریح بوصایت
و باشتهار و معروفیت آنجناب بلقب وصی شده و ابن ابی الحدید معتزلی ذکر جمله از ان اشعار
کرده و ما موضع شاهد را در ینباب ایراد مینمائیم عبد الله بن ابی سفیان بن الحرب بن عبد المطلب در
مدیح امیر المومنین علیه السلام میسراید ومنا علی ذاك صاحب خیبر وصاحب بدر یوم سالت
کتائبه وصی النبی المصطفی وابن عمه فمن ذا یدانیه ومن ذا یقاربه ابو الهیثم بن التیهان البدری
رضی الله عنه میگوید ان الوصی امامنا وولینا برح الخفاء وباحت الاسرار عمرو بن حارثة الانصاری
در مدح محمد بن الحنفیه گوید سمی النبی وشبل الوصی ورایته لونها العندم یکتن از قبیله ازد گوید
هذا علی وهو الوصی اخاه یوم النجوة النبی جوانی از نواصب بنی ضبه در لشکر عایشه گوید شبہ خ
نحن بنی ضبة اعداء علی ذاك الذی یعرف قدما بالوصی سعید بن القیس الهمدانی
از لشکر آنجناب گوید قل للوصی اقبلت قحطانها فادع بها یکفیکها همدانها زیاد بن لبید
الانصاری از اصحاب آنجناب گوید انا اناس لا نبالی من عطب ولا نبالی فی الوصی من غضب
حجر بن عدی الکندی رضی الله عنه گوید یا ربنا سلم لنا علیا واحفظه ربی واحفظ النبیا
فیه فقد کان له ولیا ثم ارتضاه بعده وصیا وخزیمة بن ثابت ذو الشهادتین رضی الله عنه گوید
یا وصی النبی قد اجلت الحرب الاعادی وسادت الاظعان هم خزیمه رضی الله عنه در روز جمل فرماید
اعایش خلی عن علی وعیبه بما لیس فیه انما انت والده وصی رسول الله من دون اهله
وانت علی ما کان من ذاك شاهده عبد الله بن بدیل بن الورقا گوید یا قوم للخطة العظمی التی
حدثت حرب الوصی وما للحرب من آس عمرو بن احیحه در ذکر ابن الزبیر و مدح جناب مجتبی علیه السلام گوید
لست کابن الزبیر لجلج فی القول وطأطأ عنان فسل مریب وابی الله ان یقوم بما قام
به ابن الوصی وابن النجیب زجر بن قیس الجعفی گوید اضربکم حتی تقروا العلی خیر قریش کلها
بعد النبی من زانه الله وسماه الوصی ان الولی حافظ ظهر الولی هم زجر بن قیس گوید
فصلی الاله علی احمد رسول الملیك تمام النعم رسول الملیك ومن بعده خلیفتنا
القائم المدعم علیا عنیت وصی النبی یجالد عنه غواة الامم اشعث بن قیس گوید

اتانا الرسول رسول الامام فسر بمقدمه المسلمونا رسول الوصی وصی النبی له السبق
والفضل فی المؤمنینا وهم اشعث بن قیس گوید اتانا الرسول رسول الوصی علی المهذب
من هاشم وزیر النبی وذی صهره وخیر البریة والعالم ونصر بن مزاحم در کتاب صفین این
اشعار را نسبت بعلی علیه السلام کرده که فرموده یا عجبا لقد رایت منکرا کذب علی الله یشیب
الشعرا ما کان یرضی احمد لو اخبرا ان یقرنوا وصیه والابترا شان الرسول واللعین
الاخزرا الی آخر الاشعار و جریر بن عبد الله البجلی گوید وصی رسول الله من دون اهله وفارسه
الحامی به یضرب المثل و نعمان بن العجلان الانصاری گوید کیف التفرق والوصی امامنا
لا کیف الا حیرة وتخاذلا وذروا معویة الغوی وتابعوا دین الوصی لتحمدوه آجلا
عبد الرحمن بن ذویب الاسلمی گوید یقودهم الوصی الیك حتی یردك عن ضلال وارتیاب
مغیرة بن حرث بن عبد المطلب فرماید فیکم وصی رسول الله قائدکم وصهره وکتاب الله قد
نشرا عبد الله بن عباس بن عبد المطلب رضی الله عنهم گوید وصی رسول الله من دون اهله
وفارسه ان قیل هل من منازل از تامل این اشعار که کثیری از قائلین آنها از صحابه اند که قول
هر یک در نظر اهل سنت حجت است هر منصف بادیانتی قطع میکند که در آن زمان امیر المومنین علیه السلام بصفت
وصایت معروف انام بوده شنیدی آن مخذول بنی ضبه میگوید ما بنی ضبه دشمنان علی هستیم آنکه از قدیم
معروف بلقب وصی شده و اینقدر که از اخبار و اشعار مسلمه اعدا نوشتم کفایتست مطلب دویم
اثبات اینکه آنجناب سید اوصیاء بوده اینمعنی بعد از اثبات وصایت ظاهر است چه معلوم است که هر
وصیی از نورانیت نبی خود اقتباس انوار و از روحانیت موصی استمداد فیض میکند والبته هر چه مفیض
اشرف باشد مستفیض اشرف است و هر چه متبوع اعظم باشد تابع اعظم است و چون بالضرورة والبرهان
ثابت شده که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله افضل انبیاست لهذا وصی او که بقدم ولایت متابعت او میکند
اشرف اوصیا خواهد بود و هم باید بدانی که وصی گاهی بلا واسطه است و گاهی با واسطه اگر وصی را بلا واسطه
اعتبار بکنیم یعنی قصد کنیم از وصی کسیکه او حامل اسرار ولایت نبی و مبلغ احکام شریعت او است که سایرین
باید از و اخذ کنند چنانچه ظاهر اضافه عدم واسطه است با یملاحظه جناب امیر المومنین علیه السلام
خاتم الاوصیاء خواهد بود چنانچه در اخبار کثیره از طرق عامه و خاصه این لقب برای آنجناب ثابت است
و اگر وصی را اعم از با واسطه و بی واسطه اعتبار کنیم خاتم اوصیاء حضرت حجت عجل الله فرجه خواهد بود
ولی استعمال اول شایع تر است و باینجهت است که جابر در ذکر باقر علیه السلام میگفت حدثنی وصی

الاوصیاء وبملاحظه استعمال ثانی هم آنجناب سید الوصیین است که آنهائیکه اوصیاء متاخر
پیغمبر صلی الله علیه وآله بودند باید از او اخذ کنند وودایع نبوت وبدایع ولایت بتوسط ذات مقدس او
بایشان رسیده وبوراثت از مقام محمود او بدرجهٔ ریاست کلیه بر ماسوی الله رسیده‌اند اینستکه
در بعض زیارات خطاب یا وصی امیر المومنین هم شده باجمله اخبار بسیاری از طرق عامه روایت شده
که لقب مبارک سید الوصیین وخیر الوصیین از برای امیر المومنین ثابت شده از انجمله در کتاب یقین هفت حدیث
یافتم که در آنها آنجناب را خیر الوصیین خوانده‌اند وپنج حدیث دیدم که سید الوصیین است واخبار دیگر
در تضاعیف کتب ومطاوی مولفات اینطایفه بسیار است که ذکر آنها موجب خروج از وضع
اختصار است ومحض تیمن اینحدیث از کتاب مودة القربی تصنیف میر سید علی همدانی که او را جامع
انساب ثلثه میخوانند نوشته میشود ابن عباس قال دعانی رسول الله صلی الله علیه واله
وسلم فقال لی ابشر ان الله تعالی ایدنی بسید الاولین والآخرین والوصیین علی
فجعله کفو ابنتی فان اردت ان تنتفع به فاتبعه ابن عباس میگوید رسول خدای مرا خواند وفرمود
بشارت میدهم ترا که خدایتعالی تائید کرده مرا بسید اولین وآخرین ووصیین علی که او را کفو دختر من
قرار داد اگر میخواهی که از برکات او بهرمند شوی باید از متابعت وی دست برنداری پروردگارا
بحق این وجود همایون قسمت میدهم که ما را توفیق متابعت او بده وبرکات او در دنیا وآخرت
منتفع گردان **تنبیه** بدانکه عرفای اهل سنت کلامی سخت عام فریب تزویر کرده‌اند وبنا
بر آن گذاشته‌اند که وصایت وولایت علی علیه السلام در همان مرحله باطن بوده وریاست ظاهری
از آن او نبوده چه مقام او بلندتر بوده از تصدی امور مردم وباین تقریب باطل که از شبهات شیاطین است
اصلاح خلافت خلفای خود کرده‌اند میبدی از شیخ علاء الدوله سمنانی نقل کرده که گفته است ولایت علم
باطن است ووراثت علم ظاهر وامامت علم باطن وظاهر ووصایت حفظ سلسلهٔ باطن وخلافت
حفظ سلسله ظاهر وعلی بعد از نبی ولی ووارث وامام ووصی بود واما خلیفه نبود وبعد از عثمان خلیفه
هم شد تمام شد کلام او والحق باید هر عاقل خردمند شگفتی کند واز استیلای سلطان ضلالت وفرو
رفتن پنجه شیطان در این مردم بحیرت بماند که کسی را که علم باطن وظاهر داشت وحافظ سلسلهٔ
باطن بود در خانه بنشانند وجاهلی چند که از علم شریعت وطریقت بیخبر بودند وظواهر الفاظ قرآن را
نمیدانستند بریاست کلیه وخلافت الهیه برگمارند سبحان الله ریاست ظاهر که حکومت بر اموال
ونفوس واعراض کلیه خلق باشد ومرجع جمیع احکام ومبین تمام وقایع از برای طبقات مختلفه وفرق

مستفاده

مستفاده از اصناف بشر واختلاط مر بودن است بی علم چگونه صورت می بندد وبی احاطه بمراتب جمیع امت بچه وجه
میسر میشود ذلك هو الضلال المبین وانیکه گفته‌اند ریاست ظاهری مناسب مقام او نبوده
حیله ایست شیطانی چه ریاست ظاهری مقصود انبیا نیست ولی چون هدایت کلیه خلق ونشر احکام
واجراء حدود واغاثه ملهوف واعانت مظلوم واقتصاص از ظالم وحفظ طبقات خلق وتوسعهٔ
ارزاق فقراء واخذ اخماس وزکوات وباجمله اقامه نظام معاش بنی آدم که موجب صلاح معاد کلیه
اهل عالم است بی ریاست ظاهریه چنانچه باید البته صورت نبندد لهذا خداوند این ریاست را
هم مخصوص باولیاء وانبیاء قرار داده که اگر نباشد همین مفاسد که از اول دنیا تا بحال شنیده ودیدهٔ
خواهد واقع شد وهمین قدر اهل انصاف را کفایت است اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یَابْنَ فَاطِمَةَ
الزَّهْرَاۤءِ سَیِّدَةِ نِسَاۤءِ الْعَالَمِیْنَ ج سلام بر تو ای فرزند فاطمه زهراء سیدهٔ زنان عالمیان
ش زهرا بنا بر مذهب بصریین باید مجرور شود باضافه فاطمه چه اسم ولقب هر دو مفردند ومختار ابن مالک
همین است وتحقیق اینست که لقب مطلقا جایز است هم اتباع شود وهم قطع چنانچه فراء روایت کرده
که از عرب شنیده هذا یحیی عینانُ وقیس قفهٌ وفصحا گفته‌اند عبد الله بن قیس الرقیات بتنوین قیس
ونجم الائمه رضی رضی الله عنه این را اختیار کرده وما در منظومه ممزوجه بالفیه هم سلوک این مسلک
کردیم بنا برین در عبارت زیارت اگر جر ثابت نباشد هر سه وجه جائز است وشواهد آن در اخبار
آل محمد علیهم السلام بسیار است وهم انجح واین عبارت مشتمل بر سه اسم شریف از اسماء مقدسهٔ بتول آ
اول فاطمه است ودر اخبار کثیره که در علل ومعانی الاخبار وعیون وامالی وغیر آنها در علت این
تسمیه از ائمه اطهار روایت شده باسانید مختلفه والفاظ متفاوته بعضی لانها فطمت هی وشیعتها
من النار ودر بعضی لان الله فطم من احبها من النار ودر بعضی اتدری ای شیئ تفسیر فاطمه
قلت اخبرنی یا سیدی قال فطمت من الشر ودر بعضی انی فطمتك بالعلم وفطمتك
عن الطمث ودر بعضی سمیتنی فاطمة وفطمت بی من تولانی وتولی ذریتی من النار ودر وجه
مناسبت مذکور است وجمیع این اخبار در علل مذکور است واول در عیون وثانی در معانی وثالث در بحار
از امالی مذکورند ودر کتب اهل سنت نیز این روایت موجود است قریب بعبارات مذکوره بسه طریق در ذخایر
العقبی محب الدین طبری نقل کرده ودر مودة القربی وینابیع نیز روایت نموده ودر سایر کتب ایشان
نیز مسطور ودر مقام استقصای این اخبار نیستیم ودر ظاهر این اخبار اشکالیست که علما متعرض شده‌اند
ومجمل او اینستکه لفظ فاطمه اسم فاعل است ومعنی فطام از شیر باز داشتن مولود است ومقتضای این

اخبار آنستکه آن حضرت مفطومه نام داشته باشد نه فاطمه واین سوال چند جواب داده اند یکی آنکه فاطمه اسم
فاعل بمعنی مفعول باشد مثل ماء دافق وعیشه راضیه واین بغایت بعید است چه در امثله مذکوره
هم محمول بر مجاز در اسناد است چنانچه علماء ببیان متعرض شده اند وغالباً اینگونه احتمالات از قشرین
نحات که از نیل لباب لطایف عربیت و درک صفوة بدایع کلام محروم اند صادر میشود دیگر اینکه فطم
هم لازم باشد وهم متعدی واین احتمال را فاضل محدث مجلسی قدس سره با احتمال اول ذکر فرموده
واین احتمال را از عبارت قاموس استظهار کرده که گفته افطم السخله حان ان تفطم فاذا فطمت فهی
فاطم و مفطومة و فطیم انتهی ودلالت این عبارت بر استعمال بر وجه لزوم ممنوع است بلکه ظاهر او بر فرض
صحت نقل شاهد احتمال اول است که از قبیل سر کاتم ومکان عامر باشد که بی نظران از اهل نحو او را
فاعل بمعنی مفعول دانسته اند و بر مشرب تحقیق هر یک باعتباری بر معنی خود باقیند مثلا سر کاتم معنی
او اینستکه سری است که از بس استعداد کتمان او باید داشت گویا خودش کاتم خود است وهمچنین است سخله که بزرگ
شود چون آنوقت خودش هم در معرض دوری از مادرش است گویا او خود را از شیر باز میدارد وباین ملاحظه
او را فاطم میگویند ومبعد این احتمال اینستکه احدی از لغویین چندانکه فحص کردیم تصریح یا اشاره باستعمال
بر وجه لزوم نکرده اند وطریقه قاموس بر اینستکه در این موارد لازم متعد یا متعدی و یلزم بگوید وهم در
اخبار بر خلاف این احتمال واحتمال سابق تنصیص وتصریح شده چنانچه در علل الشرایع از عبدالله
محض روایت میکند که ابوالحسن بمن گفت وظاهر اینستکه مراد حضرت سید الساجدین باشد چرا فاطمه را
فاطمه نام کردند گفتم تا فرق باشد بین او وبین اسمها فرمود فاطمه هم از اسماء است ولکن وجه اسم او اینستکه
خدایتعالی عالم بکائنات بود ومیدانست که چون پیغمبر از قبائل عرب زن میگیرد وآنها طمع در وراثت
خلافت میکنند چون فاطمه متولد شد خدایش فاطمه نام کرد وخلافت را در اولاد او قرار داد ودیگرانرا
مقطوع داشت واز اینجهة او را فاطمه نام کردند لانها فطمت طمعهم ومعنی فطمت قطعت انحدیث شریف
مصرح است باینکه فاطمه اسم فاعل متعدی است واگرچه در وجه او مخالف است ولیکن جمع بین اینها جایز است
که هم منع خود از طمث کرده وهم منع شیعه وذریه از نار وهم منع ارباب طمع از وراثت خلافت کرده ولیکن
اگر حمل بر معنی لازم شود یا بمعنی اسم مفعول باشد باید اینخبر طرح شود **تنبیه** عبارت این حدیث
چنانکه شنیدی مشتمل بر سوال وجوابیست که مجیب ابوالحسن است وبیان این وجه تسمیه از او است
ومورخ معاصر در کتاب ناسخ التواریخ سوال وجواب را هر دو نسبت بعبدالله محض داده ونظم حدیث
شاهد بر بعد است چه اوّلاً در جواب اشتباه کرده بود وچنان گمان داشت که قبل از فاطمه علیها السلام

این

این اسم نبوده وامام علیه السلام فرموده فاطمه هم از اسماء است آنگاه در مقام بیان علت این تسمیه بر آمده
ونسخه علل ونسخه بحار هم چنانستکه ما نقل کردیم ولی در نسخه ناسخ التواریخ بجای قال قلت نوشته است وظاهر
اینستکه غلط نسخه وقلت تدبر موجب این اشتباه شده باشد واینگونه اشتباهات در جنب تصنیف کتابی باین جلالت
وعظم نفع سهل است شکر الله سعیه واحسن سقیه ورعیه **وجه سوم** آنکه چون خدایتعالی ببرکت این وجود
مبارک شیعیانرا از عذاب جهنم باز داشت وآنحضرت سبب این نعمت شد علیهذا از قبیل نسبت
فعل باسباب است که او را فاطمه خواندند ومؤید اینمعنی است حدیث مذکور که فطمت بی من تولانی
که تصریح به سببیت خود کرده در خطاب بجناب احدیت بلکه ظاهر است در وجه تسمیه چه قبل از گفته بسمیتنی
فاطمه چنانچه متامل مانوس باستفاده معانی از الفاظ در مییابد وتصدیق میکند **اسم دوم** زهراء است
ودر علل دو وجهت در این اسم روایت کرده هر دو از حضرت صادق یکی بروایت جابر وخلاصه او
چنانستکه خدای او را از نور عظمت خود آفرید وآسمانها وزمین بنور او درخشیدن گرفت وچشم ملائکه خیره
شد وسجده نمودند ودیگری بروایت ابان بن تغلب که روزی سه بار برای امیر المومنین میدرخشید اول
صبح نور سپید داشت ووقت زوال نور زرد ووقت غروب نور سرخ ودر هر سه وقت این انوار بر در
ودیوار حجرات اهل مدینه میتابید وشگفتی میکردند وبحضرت رسول میشتافتند واز علت او سوال میکردند
وآن حضرت ایشانرا دلالت بخانه فاطمه میکرد وایشان چون می آمدند او را در محراب عبادت ایستاده
مییافتند ونور چهره مبارک او را میدیدند وباز میگشتند واین نور در رخساره فاطمه بود تا حسین
متولد شد وباو منتقل شد وبعد از او در وجوه طاهره ائمه هدی منتقل ومتقلب است این مضمون اختصار
حدیثی است که در علل روایت کرده است وقریب باین است روایتی که در بحار از مناقب کرده که
ابو هاشم عسکری میگوید از صاحب عسکر پرسیدم فاطمه را چرا زهرا گفتند ـ فرمود از آن جهت که رویش
در اول صبح برای امیر المومنین علیه السلام چون آفتاب میدرخشید وهنگام زوال چون ماه رخشان وهنگام
غروب چون کوکب دری واین عبارت را در مناقب بعد از عبارت غریبین که در وجه تسمیه بتول گفته نقل
کرده وبر مورخ معاصر رحمه مشتبه شده لفظ ابو هاشم را که راوی است اسقاط کرده این حدیث را
بلا واسطه از غریبین روایت کرده وگفته عبید هروی در غریبین حکایت میکند که از صاحب عسکر علیه السلام سوال کردم
واین اشتباه بجهات متعدده در غایت غرابت است که اهل صناعت آگاهند وحاجت به بیان نیست
اسم سوم سیدة نساء العالمین است ودر اخبار متواتره از طریق اهل بیت عصمت وطهارت این لقب شریف
برای آن مکرمه ثابت ووارد شده بلکه اینمعنی از ضروریات مذهب شیعه است وکثیری از علماء سنت مثل

فخر رازی و سعد تفتازانی در مقاصد و شرح مقاصد و شرح عقائد و شریف جرجانی در شرح مواقف و عمر نسفی
در عقاید و محمد بن یعقوب فیروزآبادی و محب الدین طبری و فضل بن روزبهان اصفهانی و شمس الدین
یوسف سبط ابن الجوزی و کمال الدین محمد بن طلحه و ابن ابی الحدید و غیر ایشان اعتراف به ثبوت این لقب
کرده اند ولی چون با وجود این تصریحات خلافی بین اهل سنت و جماعت است که افضل نساء عالم کیست
و در رساله شیخ محمد صبان است که اقرب نزد کثیری آنستکه افضل مریم است بعد خدیجه بعد فاطمه بعد عایشه
و جماعتی تقدیم عایشه کرده اند و از اشعری توقف حکایت شده و از شیخ الاسلام ایشان که ابن حجر متقدم
عسقلانی است در شرح بهجه تفصیل از جهات مختلفه نقل شده گفته است عایشه از جهه علم افضل است و خدیجه
از جهه سبق باسلام و اعانت رسول و فاطمه از جهه قرابت و بضعه بودن و مریم از جهه اختلاف در نبوت
و اینکلمات جمله باطل و مخالف نصوص ثابته از حضرت رسالت و عترت اطهار انجناب است چه اتفاق
علماء شیعه هیچ زنی را در نزد خدا قرب و منزلت فاطمه نیست بلکه از بعض اخبار استفاده شده که از جمیع
انبیا و مرسلین حتی اولوالعزم افضل بوده بلکه بعض علما او را تفضیل بر حسنین و سایر ائمه داده اند و چون در
قانون مناظره اولی تر آنستکه از مسلمات خصم دلیل بیاورند ما در این مختصر از آن مکرمه استمداد جسته از کتب
معتبره اهل سنت و جماعت بعون خداتعالی اخبار صحیحه معتبره چند ایراد میکنیم که دلالت داشته باشد که فاطمه
سیدهٔ نساء عالمیان است و تمام زنان عالم دون مرتبه او هستند خبر اول محمد بن اسمعیل بخاری در جامع صحیح خود
میگوید قال النبی صلی الله علیه وسلم فاطمة سیدة نساء اهل الجنة پیغمبر فرمود فاطمه سید زنان اهل
بهشت است و این روایت اگرچه مرسله است ولی بجهه بودن در خصوص کتاب بخاری در نزد اهل سنت حکم صحت دارد
چه اجماع دارند بر صحت جمیع ما فی البخاری اگرچه راوی ضعیف باشد و حدیث مرسل چنانچه ابن خلدون در مقدمه
تاریخ تصریح باین کرده و این حدیث را در بحار از مناقب ابن شهرآشوب نقل کرده که مسلم در صحیح و ابو السعادات در
فضائل العشره و ابوبکر بن شیبه در امالی و دیلمی در فردوس روایت نموده اند خبر ثانی مسلم بن الحجاج القشیری
النیسابوری در صحیح خود بدو سند و احمد بن شعیب نسائی در خصایص از عایشه نقل کرده اند که فاطمه علیها السلام
فرمود که پیغمبر باو فرمود اما ترضین ان تکونی سیّدة نساء المومنین او سیّدة نساء هذه
الامّة یعنی آیا راضی نیستی تو که سیده نساء مؤمنین باشی یا سیده نساء این امت و ظاهر اینستکه تردید از راوی
باشد و لفظ روایت هرچه باشد دال بر افضلیت از مریم خواهد بود اگر مومنین باشد شامل مریم است بنفسه مگر
اینکه دعوی انصراف بمؤمنین این امت بشود و این جای منع دارد و اگر نساء هذه الامه باشد هم بمعونه روایت
منقوله در همین جامع اثبات مطلوب میشود و در هر دو صورت چه در باب فضایل خدیجه علیها السلام روا

کرده از امیرالمومنین علیه السلام که گفته شنیدم از پیغمبر که گفت خیر نسائها مریم بنت عمران و خیر نسائها خدیجه
بنت خویلد و این روایت را بچهار سند نقل کرده یعنی در اثناء ذکر سند سه جا لفظ حا که در اصطلاح محدثین علامت تحویل
سند است آورده و در یکی از طرق ابوکریب از وکیع روایت کرده لهذا بعد از نقل حدیث میگوید وکیع در وقت
روایت اشاره کرد باسمان و زمین یعنی مرجع ضمیر در نساءها را تعیین کرده که مقصود دنیا است چنانچه متعارف
عرب است و ازین حدیث مکرر الاسناد مذکور در صحیح مسلم معلوم میشود تساوی درجه مریم و خدیجه در طریقه اهل
سنت و شک نیست که خدیجه از نساء مؤمنین و از نساء این امت است و فاطمه علیها السلام بحکم حدیث
مذکور سیدهٔ نساء این امت است و لازم می آید که از مریم هم افضل باشد چه افضل از احد المتساویین افضل
از دیگری است علیهذا فاطمه سیدة نساء العالمین است بمقتضای حدیث صحیح مسلم متفق علیه
بین اهل سنت و این بیان از غنایم این شرح است والحمد لله علی وضوح الحجة خبر سوم عز الدین
ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالکریم بن الاثیر الجزری در اسد الغابه در ذیل روایت مفصله که سندش بمسروق
منتهی میشود از عایشه نقل کرده که فاطمه علیها السلام برای او از پیغمبر نقل کرد که فرمود رسول خدا باو الا ترضین
ان تکونی سیدة نساء العالمین انگاه نقل کرده از ابوصالح که گفته رواه البخاری فی الصحیح عن ابی نعیم و هذا
من غریب الصحیح فان ذکریا روی عن الشعبی احادیث فی الصحیحین و هذا یرویه عن فراس عن الشعبی
خبر چهارم ترمذی در صحیح خود از حذیفه روایت کرده که رسولخدا فرمود بوی اما رایت العارض عرض
لی قبل ذلک هو ملك من الملائکة لم یهبط الی الارض قطّ قبل هذه اللّیلة استاذن ربّه
ان یسلّم علیّ و یبشّرنی انّ الحسن والحسین سیّدا شباب اهل الجنة و انّ فاطمة سیّدة
نساء اهل الجنة بحذیفه فرمود ندیدی این عارض را که نمودار شد قبل ازین او ملکی بود از ملائکه که هرگز بزمین نیامده
بود قبل ازین شب از پروردگار استیذان کرد که بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که حسن و حسین دو سید جوانان
اهل بهشتند و فاطمه سیده زنان اهل بهشت است در صواعق ابن حجر است اخرج احمد والترمذی والنسائی و
ابن حبان عن حذیفة الحدیث خبر پنجم احمد بن شعیب نسائی در کتاب خصایص از عایشه نقل
کرده که او از فاطمه علیها السلام روایت میکند که رسول خدای آن مکرمه فرمود یا فاطمة اما ترضین ان تکونی
سیّدة نساء هذه الامّة و سیّدة نساء العالمین قال فی الصواعق اخرجه احمد والنسائی و ابن حبان
خبر ششم احمد بن عبدالله بن محمد ابوالعباس محب الدین الطبری المکی که امام عمده ائمه اهل سنت است
در ذخایر العقبی از ام سلمه نقل کرده که آن مکرمه از فاطمه علیها السلام روایت کرده که رسول خدای باو فرمود
اما ترضین ان تاتی یوم القیمة سیّدة نساء المؤمنین او نساء اهل الجنة و چون این اخبار

بطرق مختلفه والفاظ متفاوته از طریق بخاری ومسلم وترمذی ودولابی وغیر ایشان روایت کرده بجهة جمع بین
اخبار احتمال تعدد قصه داده است واین وجهی است وجیه چنانچه ابن حجر درباب اخبار کسا باین احتمال
عمل کرده که پیغمبر چند دفعه این چهار نفر را در زیر کسا آورده وآیه تطهیر خوانده وهمچنین ملتزم شده در حدیث
تمسک بثقلین که گفته روایت کرده است او را بیست واند نفر صحابی در مواضع مختلفه از حضرت رسالت
خبر هفتم روایت کرده در بحار از مناقب ابن شهر آشوب که از اجلهٔ علماء امامیه است وعلماء
سنت بر او ثناء بلیغ کرده اند وبوثاقت ودیانت او اعتراف نموده اند چنانچه سید جلیل معاصر هندی
از وافی بالوفیات صلاح صفدی آورده که محمد بن علي بن شهر آشوب احد شیوخ الشیعة حفظ اکثر القرآن
وله ثمان سنین کان یرحل الیه من البلاد وکان صدوق اللهجة ملیح المحاوره واسع العلم
کثیر الخشوع والعبادة والتهجد لایکون الا علی وضوء اثنی علیه ابن ابی طی کثیرا واز صاحب قاموس
در بلغه نقل کرده که هم بسعه علم وکثرت عبادت ودوام وضوء او اعتراف کرده وهم از سیوطی در بغیه اعتراف
باین فضایل باضافه کثرت خشوع حکایت کرده واز طبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علی المالکی تلمیذ
جلال سیوطی نقل کرده اشتغل بالحدیث ولقی الرجال وتفقه فبلغ النهایة حتی صار رحلة وتقدم
فی علم القرآن والتفسیر والنحو وکان امام عصره وواحد دهره وهو عند الشیعة کالخطیب
البغدادی واسع العلم کثیر الفنون انتهت عبایرهم ملخصة محل وفقه الاکثر ونکته این تطویل
که ذکر مناقب ابن شهر آشوب از کتب اهل سنت کردیم آنستکه مبادا گمان اتهام در نقل او شود اگرچه این بنده
بواسطه بحار حال تالیف حکایت میکنم ولی نسخ مناقب بحمد الله موجود است وبقلت آن کتبیکه در او از آنها
نقل میکند نیست باجمله در مناقب از خطیب بغدادی نقل فرموده وگفته تاریخ بغداد باسناد الخطیب عن
حمید الطویل عن انس قال قال النبی خیر نساء العالمین مریم بنت عمران وخدیجه بنت خویلد
وفاطمة بنت محمد واسیه امراة فرعون ثم ان النبي فضّلها علی سائر نساء العالمین
فی الدنیا والاخرة وروت عایشه وغیرها عن النبي انه قال یا فاطمة ان الله اصطفاك
علی نساء العالمین وعلی نساء الاسلام وهو خیر دین یعنی پیغمبر فرمود این چهار زن که مریم
وخدیجه وفاطمه وآسیه باشند بهترین زنانند آن پس تفضیل داده فاطمه را بر همه زنان در دنیا وآخرت
چه عایشه وجز عایشه روایت کرده اند که پیغمبر بفاطمه فرمود خدای ترا برگزیده واختیار فرموده بر زنان عالمیان و
بر زنان اسلام واو بهترین ادیان است من میگویم ازین عبارت اخیره مستفاد میشود که اگر کسی بهترین زنان این
امت باشد بهترین زنان سایر امم است وبنا برین اخباری چند که در صحیح مسلم وصحیح ترمذی وخصایص نسائی

وسایر کتب معتمده این جماعت است که در آنها اطلاق سیدة النساء امت شده شاهد مدعی میشود هان مراجعه
کن وتامل نما وشکر این نعمت کن که چگونه با آن همه کوشش اعدا در کتمان فضائل اهلبیت باز بما رسیده
وما موفق باقرار ونشر آنها شده ایم وفی ذلك فلیتنافس المتنافسون والحمد لله کلما حمده
الحامدون خبر هشتم بحار از مناقب از حلیه ابونعیم از جابر بن سمره از پیغمبر صلی الله علیه وآله
روایت کرده در خبری که فرمود در حق فاطمه علیها السلام اما انها سیّدة النساء یوم القیمة
یعنی سوگند که بهمانا او سیدهٔ زنان است در روز قیامت خبر نهم بحار از مناقب از تاریخ بلادری
که از اکابر علماء مورخین سنیان است ان النبی قال لها اما ترضین ان تکونی سیدة نساء
اهل الجنة راضی نیستی که سیده زنان اهل بهشت باشی خبر دهم میر سید علی همدانی که سنیان او را
علی ثانی خوانند در مودة القربی گفته عن فاطمة علیها السلام قالت قال رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم اما ترضین ان تکونی سیدة نساء العالمین او نساء امتی واین حدیث با حدیث
خصایص فرق ظاهر دارد چه در او سیدة نساء هذه الامة دارد ومقدم بر سیدة نساء العالمین
ودر این حدیث او نساء امتی بحذف سیده وباضافه امت وحذف لفظ هذه مذکور است ومتاخر
از آن وی ظاهر تعدد خبر است وانجمله ده خبر است که همه از کتب صحاح معتمده آنها استخراج شده واین
بر آنها حجت است وبیش از اینها بنظر آمده ودیده ام ولی در صدد استیفا نبودم وابن ابی الحدید تصریح
کرده بتواتر این خبر که فاطمه سیدة نساء العالمین والحمد لله علی وضوح الحجة اگرچه اخباری دیگر در طریق آنها
هست که استثنای مریم بنت عمران شده ولی چون این طایفه از اخبار موافق اخبار امامیه اند که منقول اند از اهلبیت
رسالت علیهم السلام که معدن علم ومخزن وحیند البته ارجح واقدمند وباید رفع ید وصرف نظر از معارضات
آنها شود وما اگرچه اشاره کردیم که اجماع امامیه برابن منعقد شده که فاطمه سیدهٔ نساء عالمیان است واخبار
در اینباب از شماره بیرون واز ستاره افزون است ولی خاتمه این بحث را بیک حدیث مبارک
که در امالی صدوق رضی الله عنه از حسن بن زیاد عطار روایت شده قرار میدهم وآنچنان استکه میگوید در
حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه وآله عرضه داشتم که پیغمبر فرموده فاطمه سیدهٔ نساء اهل جنت است آیا سیدهٔ
نساء عالم خودش است فرمود او مریم بنت عمران است که سیده نساء عالم خودش است وفاطمه سیدهٔ
نساء اهل بهشت است از اولین وآخرین وهمین حدیث را در بحار از مناقب روایت کرده که او
مرسلا روایت نموده وانصاف آن است که هر مسلمانی که تامل کند باید خود اعتقاد باین کند چه مریم را
پدری چون محمد مصطفی صلی الله علیه وآله ومادری چون خدیجه کبری علیها السلام وشوهری چون علی مرتضی علیه السلام

وپسری چون حسن مجتبی علیه السلام وحسین سید الشهداء علیه السلام بنود و بالقطع والیقین فاطمه محبوبتر
بود نزد رسول خدا از مریم وصد چون مریم چنانچه اگر بفضائل او نگاه کنی وبدانکه پیغمبر همیشه او را میبوسید
ومیبوسید وبهر سفر که میرفت آخر کسی که با او عهدی داشت او بود وهر شب تا روی او را نمیبوسید نمیخوابید
واز برای او برمیخواست واو را بالای دست خود مینشانید تا اینکه عائشه مکرر را اعتراض کرد که چرا چنین
میکنی ومیفرمود بوی بهشت را از و میشنوم ومکرر میفرمود فاطمه پاره تن من است وفاطمه جان
من است وفاطمه دل من است وغیر از این از فضایل که سالها بنهایت نخواهد رسید البته یقین خواهی داشت که فاطمه
از بیشتر خلق خدا حتی انبیا ومرسلین افضل بوده چه پیغمبر افضل از همه است وحکم بعض وکل متحد است بلنت
من ام من حلیلة من ✣ ویل لمن سن ظلمها واذاها   اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا ثارَ اللهِ
وَابْنَ ثارِهِ ح سلام بر تو ای کسیکه خدای خونخواهی تو میکند وپسر کسیکه خدای خونخواهی او
میکند ش بدانکه ثار در لغت عرب در اصل چنانچه از اساس وصحاح ومختار الصحاح و
الفاظ کتابیه وغیر آنها استفاده میشود بمعنی کین است وکین خواهی وبهمین ملاحظه بمعنی خون وخونخواهی
استعمال شده ودر قاموس تفسیر باینمعنی کرده ولی اصح آنستکه ما ذکر کردیم در وجه استعمال چه در اینگونه
امور بر قاموس اعتمادی نیست وبهر صورت استعمال بمعنی دم وطلب دم مسلم است ومعنی ثانی معنی مصدری است
ومیگویند ثارت حمیمی وثارت فلانا بحمیمی یعنی خونخواهی کردم قریب خود را یا بواسطه او وچنانچه در اساس
البلاغة وغیر او مذکور است پس مطالب ثائر است وقتیل مثئور ومثئور به وهمچنین مطلوب که قاتل باشد
مثئور است در عبارت ثانی که ثارت فلانا بحمیمی باشد وگاهی ثار را بمعنی طالب ثار میگویند وباینمعنی را
در نهایه محمول بران کرده که مضاف حذف شده باشد واعراب او بمضاف الیه منتقل باشد
ودر مثل یالثارات الحسین بنابرین وجه تقدیر یا اهل ثارات الحسین است یعنی ای اهل طلب خون
حسین وگاهی ثار را بمعنی قاتل می آورند ودر نهایه اینمعنی را بر ینوجه تاویل کرده که بمعنی موضع ثار است
یا بحذف مضاف یا مجاز بعلاقه ملابست وحلول علیهذا در مثال مذکور مراد ندای قبیله است
که بجهت تفضیح وتقریع ندا میشوند تا از دوستان جدا شوند وحالشان معلوم شود وزمخشری در اساس
آورده که آنجا که بمعنی طالب است از قبیل استعمال مصدر است در اسم فاعل مثل عدل ودر ثانی از قبیل
استعمال مصدر است در اسم مفعول مثل صید ودر یالثارات الحسین ثار بمعنی نفس رحل ودم است
وندای آنها باینجهت است که گویا میگفتند ای خونهای حسین حاضر شوید که اکنون وقت طلب کردن
شما است واینکلام از صدر تا ساق در غایت متانت ونهایت قوت است وحاجت

بکلفات ابن اثیر ندارد واحتمالی دیگر در ثار بمعنی طالب داده که مخفف ثائر باشد مثل شاک که مخفف
شائک وبنا براین همزه محذوفست والف فاعل باقی پس واجبست که بصورت الف تلفظ کند
بخلاف وجوه سابقه که چون کلمه مهموز است اصل در او همزه است والف بجهة تخفیف است
اگرچه غالب استعمال این کلمه با الف است واز اینجهة در کتب مزار همه بصورت الف لینه ضبط
شده واشکالی ندارد واین احتمال اگرچه بعید است لیکن اولی تر از احتمال ابن اثیر است چون
اینقدر را دانستی بدانکه در این کلمه چند وجه محتمل است اول آنچه از کلام فاضل متبحر محدث مجلسی
در مزار بحار میتوان استفاده کرد که ثار بمعنی مصدری باشد ولفظ اهل محذوف ومقدر شود واضافه
ثار به الله اضافه مصدر بفاعل باشد یعنی ای اهل طلب کردن خدا خون ترا واین خلاف ظاهر است
وتقدیر خلاف اصل ثانی آنچه شیخ جلیل فخر الدین طریحی در مجمع البحرین احتمال داده که تصحیف
ثائر باشد ودر بحار هم مذکور است وتقریبی برای اینوجه بهیچوجه نکرده اند ومیشود اضافه ثائر به الله بتقدیر کلام باشد
یعنی در راه خدا وبرای خدا خونخواهی کرد واین بملاحظه اصحاب واولاد آنجنابست یا بملاحظه خونهای
ناحقی که در دولت معویه ویزید ریخته شد وبهمین تقدیر وابن ثاره توجیه میشود واعتبارات دیگر هم در اضافه
متمشی است که بسیار بعید است واینوجه لفظا ومعنا خللی واضح دارد اما لفظا التزام بتصحیف با توافق
نسخ صحیحه غریب است با اینکه حاجتی باین اعتبار نیست چه دانستی که ابن اثیر وزمخشری هر دو مطبق اند
بر صحت استعمال ثار بمعنی ثائر ودر کلام زمخشری دو وجه بود وگویا این دو محدث علیم عبارت اساس
ونهایه را ندیده باشند واگر نه بسی مستبعد می آید که ملتزم بتصحیف شوند واما بحسب معنی که ظاهر است
که این لقب باین اعتبار نیست خصوصا در بعض زیارات قرائن بر خلاف این معنی یافت میشود
مثل اینکه لفظ فی السموات والارض بعد از وتر موتور است که ظاهر یا جائز رجوع او بهر دو است
که با این احتمال مناسب نیست ووجه دیگری در مشکلات العلوم فاضل محقق نراقی مذکور است که محصلش همین
معنی ندارد اگرچه وجه دلالت را چنانچه باید بیان نکرده وما بجهت اختصار از ذکر وانتقاد او
صرف نظر میکنیم ثالث اینکه ثار بمعنی دم باشد وکلام مبنی بر تنزیل وتقدیر شود یعنی اگر
خدا خون داشت تو بودی از قبیل عین الله وجنب الله وید الله واین وجه را در جائی یادندارم
که دیده باشم ولی بعید است چه ثار بمعنی مطلق دم نیست بلکه آن خون ریخته شده قابل اقتصاص است
چنانچه بر متتبع مستانس هویداست رابع اینکه ثار بمعنی مثئور باشد چنانچه در کلام زمخشری بود ولی
نه آن مثئور که قاتل است بلکه آن مثئور که قتیل است چنانچه ثارت حمیمی میگفتند وحاصل معنی آن میشود

ای کسیکه خدا خونخواه تو است و مؤید اینمعنی است عبارت زیارت منقوله در کامل الزیاره از یونس
بن ظبیان از صادق آل محمد علیهم السلام که فرموده السلام علیک یا قتیل الله یعنی قتیلیکه خدا خونخواه
اوست و فی الجمله مبعد این احتمال است در کلمات لغویین تصریح باینمعنی در ثار نشده اگرچه قیاس لغوی مانع نیست
واشباه و نظایر او موجود و وارد است خامس اینکه ثار بمعنی همان دم مطلوب باشد و اضافه به الله بجهت
آن باشد که مخصوص بمطالبه او و ولی حقیقی اوست و این اوجه معانی است و اضافه بنابرین بمعنی لام است بر وجه
متعارف و عجب است که هیچکس را متعرض این وجه ندیدم با کمال استقامت و انطباق بر قواعد و مناسبت باذواق
سلیمه وَالْوِتْرَالْمَوْتُورَ ج وای کشته که خون کسانش ریخته شده ش و تر عطف است
بر ثار که منادای مضاف منصوب است و به تبعیت منصوب است و وتر در اصل بمعنی طاق
و طاق کردن است و بمعنی ذحل که کینه و خون باشد آمده و بمعنی نقص و جنایت و کشتن نزدیکان هم
آمده و در صحاح میگوید که لغت اهل عالیه اینستکه وتر بمعنی فرد مکسور است و بمعنی ذحل بفتح و لغت حجاز
بعکس است و لغت تمیم در هر دو کسر است و در مصباح از ازهری عکس کلام صحاح را در لغت حجاز
و عالیه نقل کرده و اصل در همه معانی مذکوره همان وتر بمعنی فرد است چه هر جفت که طاق شود البته
ناقص شود و همچنین اگر کسی از کسی کشته شود طاق شود و جنایت راجع بنقص است و ذحل که کین
و خون باشد راجع بقتل اقرباء است و از عبارت اساس استفاده این ارجاع میتوان کرد
و موتور بمعنی طاق شده و فرد شده آمده و بمعنی کسیکه کسی از او کشته شده هم استعمال شده فی الصحاح
الموتور الذی قتل له قتیل فلم یدرک بدمه و ازین باب استعمال است که میگویند فلان طلاب اوتار
و ترات و ازین قبیل است حدیث لم یدرک الله ترة کل مومن و در مجمع البحرین تصحیفی شده
که در ذیل شرح این عبارت مفصلا انشاء الله خواهم شرح داد و در لفظ زیارت سه احتمال ممکن است
یکی اینکه وتر بمعنی یگانه و فرد باشد و موتور هم از آن معنی باشد و تاکید سابق شود مثل حجر محجور و برد
و بارد و یوم ایوم و موت مائت و لیل الیل و شعر شاعر و امثال آنها و اینمعنی را اگرچه در بحار و مشکلات
العلوم ذکر کرده اند در نظر این بنده بسی از صواب دور است چه هیچ مناسبت با کلمه سابق ندارد
و در زیارات مشار الیها هم وارد است السلام علیک یا وتر الله و توجیه بمفرد بکمالات و متمیز از نوع
بشر در عصر خود با اضافه به الله بسیار ناملایم است اگرچه در بحار است دیگر آنکه وتر بمعنی فرد باشد و موتور
آنکه کسی از او کشتند یعنی ای یگانه که اقرباء تو کشته شده اند و این معنی در دو کتاب سابق مذکور است و از
معنی اول اقرب ولی فقره زیارت مذکور منافی اوست و فی نفسه بیرون غرابتی نیست سوم آنچه

این بنده را بنظر آمده که وتر بمعنای همان خون ریخته باشد یعنی ای قتیلیکه اقربا و اصحاب ترا کشتند چنانچه ترجمه را بمعنی بر
این کردیم و اضافه این به الله بسیار مناسب است چه او کشته راه خدا است چنانچه قتیل الله گفتندش فایدهٔ
استطرادیة در مجمع البحرین در ماده ثار میگوید که فی الحدیث اذا خرج القائم یطلب بدم الحسین
و یقول نحن اهل الدم طلاب الترة و مثله حدیث وصف الائمة بکم یدرک الله ترة
کل مؤمن و در هیچ یک از کتب لغت ترة بتاء مثلثه منقول نیست و هیچ قیاسی مقتضی تبدیل ثار مهموز به ثره نخواهد شد
و خود این محدث متبحر در ماده وتر حدیث ثانی را ذکر کرده و این تصحیف بسیار غریبی است و ضرر او در لغت بیشتر از جای دیگر است چه کتب
لغت موضوع برای احتجاج چند و مرجع جمیع و اکثر اهل علم متنبه باینگونه تصحیفات نشده بنای احکام و علوم زیادی
بر این کلمات میگذارند و گاه میشود خطاهای بزرگ در دین و دنیا بر او مترتب شود و کمتر کتابی تاکنون
دیدم که بقدر قاموس از کتب اهل سنت و مجمع البحرین از کتب شیعه اغلاط و اشتباهات و تصحیفات داشته باشد
خصوصا قاموس که کتابها در عیوب او نوشته شده و همین یک فقره بس که گمان استیفای لغت کرده و در
تاج العروس بیست هزار لغت ذکر کرده که در او نیست و مع ذلک ففی الزوایا خبایا و کمتر ماده از صحاح
دیده میشود که زیادی فایده از قاموس نداشته باشد بالجمله محض تذکره مایکی دو از تصحیفات قاموس و مجمع
برای نمونه و نشانه در اینجا مینویسم تا ادبا و اهل کمال هم بهره داشته باشند در قاموس در ماده خور میگوید
الخور واد وراء برجیل و اصل این عبارت آنستکه خور بروزن غور موضعی است در ارض نجد از دیار
بنی کلاب حمید بن ثور الهلالی او را در شعر خود ذکر کرده آنجا که گفته سقی السروة المحلال ما بین زابن
الی الخور وسمی البقول المدیم و فاضل متبحر ادیب محدث سید علیخان ره در طراز او دی نقل کرده که او گفته
خور واد وزابن جبل و صاحب قاموس لفظ وزابن را وراء بر کرده و جبل را جیل از میانه متولد شد که خور وادی باشد
عقب برجیل و عجب اینکه هیچ تصور نکرده که برجیل یعنی چه و اسم چه چیز است حیوانی است یا جمادی است
یا ملکی است والحق خوب فرموده سید که این تصحیف زن بچه مرده را بخنده می آورد و از مصیبت غافل میکند
دیگر در ماده قوقس گفته که قاقیس بن صعصعة بن ابی الخریف محدث نیست و این تصحیف شنیع کم از تصحیف سابق
نیست چه عبارت منقوله از ذهبی در مشتبه الانساب چنین است که در حریف ذکر کرده اولا عبدالله بن ربیعة السوالی
تابعی یکنی ابا الحریف بفتح الحاء المهملة ضبطه الدولابی و خالفه ابن الجارود فاعجمها و بمعجمة فاقا یعنی در حاء خلافست
که بمعجمه است یا بمهمله و در زاء وفاق است که معجمه است که زای باشد از آن پس گفته قیس بن صعصعة بن ابی الحریف
و این فاضل مدقق تدقیق نظر کرده و فای از کلمه وفاقا را و فاء خوانده و قاف و الف بقیه را که قا باشد حیران مانده
که چکند بسر قیس بیچاره گذاشته و او را بخلعت شریف قاقیسی مخلع ساخته و ازین قبیل تحریفات و تصحیفات

درکتاب قاموس بیش از حد احصا واحاطه است ودر مجمع در ماده حنف بحاء مهمله ونون فرموده اولاد الاخاف
هم الاخوة من امّ واحده واباء متعدّده وجمیع علماء لغت این لفظ رادر ماده خیف بخاء معجمه ویاء مثناة
تحتانیه که آخر حروف است ضبط کرده اند وگفته اند اگر اولاد از یک پدر وچند مادر باشد ابناء علات هستند
واگر از یک مادر وچند پدر باشد ابناء اخیافند واگر از یک پدر ویک مادر باشد ابناء اعیانند واصل خیف
برون حول اختلاف رنگ دو چشم است که یکی سیاه ودیگری کبود باشد وازین باب است که صنعتی در بدیع
که التزام با عجام کلمه باشد واهمال دیگری خیفاء نام دارد مثل این عبارت حریری در مقامه مراغیة الکرم
ثبت الله جیش سعودک یزین واللؤم غض الدهر جفن حسودک لیشین وهم در مجمع است درکتاب قاف
باب ما اوّله النون فی الخبر نهی عن النجقاء فی الاضاحی قال ابن الاعرابی النجوق ان یذهب البصر
والعین مفتوحة وترکیب نجق در لغت عرب وارد نیست بلکه اجتماع جیم وقاف از علائم تعریب است
چنانکه جلال سیوطی در مزهر اللغه وشهاب خفاجی صاحب ریحانه در شفاء العلیل تنصیص کرده اند مثل جوزق
ومنجنیق واین لفظ بخق وبخقاء بباء موحّده وخاء معجمه است چنانچه صریح اساس ونهایه وتاج المصادر
بیهقی وصحاح ومختار الصحاح وقاموس است ومطابق نسخ معتمده از سامی میدانی وفقه اللغه ثعالبی
وغیر اینهاست واین دو تصحیف اگرچه بغرابت تصحیف قاموس نیستند ولی مفسده آنها کمتر نیست ومتتبع
متامل ازین باب درین کتاب بسیار می آید واز غرایب آنچه در مجمع وارد شده عبارتیست که در ذکر زبیر
آورده که خلط ومزج کرده بین احوال زبیر بن العوام وزبیر بن عبد المطلب وازین اجتماع معجون غریبی پیدا
شده چنانچه صاحب کشف الظنون در لفظ تفسیر الطوسی خلط بین ترجمه شیخ طوسی وشیخ طبرسی نموده
ومرکبی غریب اختراع کرده وصدیق حسنخان بهوپالی معاصر در ابجد العلوم در احوال نجم الائمه خلط بین احوال
او وحالات سید رضی کرده وترکیبی عجیب کرده وشرح این اشتباهات خارج از وظیفه این مختصر وبرون
مناسبت این موضع است وهمین قدر که متعرض شدیم برعایت آن استنداد وابتهاجیست که در اذهان
متوقده وطباع رقیقه باستطرادات لطیفه ادبیه وافتنانات غریبه علمیه دست میدهد

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ وَعَلَی الْاَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ وَاَنَاخَتْ بِرَحْلِكَ ج
سلام بر تو باد وبر آن روانهائیکه در آستان تو جا گرفتند ودر ساحت قرب تو فرود آمدند ش

ارواح جمع روح است واصل روح چنانچه از ابو عبیده نقل شده بمعنی طیب وطهارت است وازینجهة
روح انسانرا روح گفته اند وملائکه مطهرین را ارواح نامند وجبرئیل را روح القدس خوانند وملک اعظم را
که در کریمه یوم یقوم الرّوح مذکور شد روح گویند وعیسی را روح الله لقب دهند وبنسبت بملائکه وجن راروحانی

بضم گویند وهمچنین هر ذی روحی را روحانی گویند وروح بفتح را با ایمعنی مشارکت است چه میگویند مکان روحانی
یعنی طیب وزیادة نون در نسبت بر خلاف قیاس از تغییرات نسب است مثل ربی ودهری وربانی ورحوی
بفتح راء وریح بمعنی باد ماخوذ از اوست لهذا جمع او بر ارواح است چه معنی او با طیب وخوشی مناسبت دارد
وچنانچه روح بمعنی نسیم است وراح ورباح بفتح که بمعنی خمر است نیز ازین معنی ماخوذ است وریحان بمعنی
کل هم از وجوه تقلبات همین معنی است وروح آدمی را که روح گفته اند بملاحظه طهارت وطیبی ست که
در بدو تکوین واصل خلقت دارد وقبل از تلوث بعلایق جسمانیت وتدنس بلوازم هیولانیت وبالجمله استعمال
روح در انسان بوجوهی چند میشود وظاهر امراد از و درینجا نفس ناطقه انسانیست که جوهریست لطیف ملکوتی
که بعد از فنای بدن باقی است واز امر خدا یتعالی است ودر تجرد ومادیت او خلافست وشارح مقاصد
قول بتجرد را نسبت بمحققین اهل اسلام وفاضل مقداد نسبت بمحققین متکلمین داده اند واز علماء امامیه طایفه
بزرگ مثل صحابی متکلم عظیم الشان رفیع المنزله ثقه مسلم هشام بن الحکم رضی الله عنه چنانچه شیخ مفید از و
حکایت کرده وخود شیخ مفید وعامه نوبخت از متکلمین امامیه واستاد البشر خواجه نصیر الدین طوسی وفاضل
محقق کمال الدین بن میثم رحمه الله در شرح صد کلمه صریحا اگرچه جماعتی نسبت خلاف باو داده اند وظاهرا
ناشی از غفلت باشد وشیخ بهائی وسید الحکماء والمجتهدین میرداماد وفقیه حکیم محدث متوحد متبحر کاشانی
وتلمیذ عارف محقق محدث او قاضی سعید قمی وفاضل محقق نراقی اول وفرزند محقق علامه او نراقی ثانی و
سید اجل اعظم رئیس الفرقه فی عصره الحاج سید محمد باقر الرشتی الاصفهانی ومربی مشایخ عصره حجة الطائفه
رئیس الفرقه زعیم الشیعه شیخ الدنیا استاد العالم شیخنا المرتضی چنانچه والد فحل محقق ما که ترجمان صادق ولسان
ناطق اوست از او حکایت کرده وهم خود آن علامه متبحر ارتضا واختیار فرموده قدس الله اسرارهم وغیر
ایشان از اعاظم فقها وجمهور حکمای متشرعین امامیه مثل صدر المتالهین ومحقق لاهیجی ومحقق مقدس ورع
نوری وحکیم فقیه فاضل نوزی رحمهم الله وجز ایشان از اساطین اهل دیانت وصیانت قائل بتجرد او هستند
وظواهر آیاتی چند واخباری بسیار موافق اوست وبراهینی عقلیه بر او اقامه کرده اند وطایفه دیگر که اکثر
متکلمین شیعه ومحدثین باشند از علما ترجیح جانب مادیت داده اند این طایفه نیز ظواهری از اخبار
وایات متمسک دارند وادله چند عقلیه دلیل کرده اند وعلامه مجلسی در سماء عالم اظهار تردد کرده وفرموده
فما یحکم به بعضهم من تکفیر القائل بالتجرد افراط وتحکم کیف وقد قال به جماعة من علماء الاعاظم
ونحادیرهم انتهی ! بالجمله مسئله نظری وبغایت مشکل است اگرچه بحمد الله حل عقال این اشکال بر طریق
نظر واستدلال برای ابن بی بضاعت ممکن است ولی خوض در تحقیق این نوع مباحث اولا محل اهتمام

نیست وثانیا خارج از قانون این شرح است وگاه روح را بمعنی جسم با روح استعمال میکنند بعلاقه حال ومحل
یا ملابست چنانچه عرب فعلا میکویند شال روحه یا میکویند جرح روحه ودر عراق وحجاز این استعمال
متعارفست وخود شنیده ام ونظیر او در فارسی در لسان عموم مردم متعارفست که میکویند جانش را پوشید
یا جانش زخم شده واین علاقه ایست[۲] فصیح ومنزل براین است عبارت دعای ندبه وعرجت بروحه
الی السماء چه ضرورت قائم است بر معراج جسمانی وبرهان نیز مساعد اوست چنانچه در جای
خودش مقرر شده ورحل را اطلاقات دیگری است در لسان اخبار وعرف عرفاء واصطلاح اطباء
که حاجت به بیان آنها نیست وحلول که حل ومحل فرود آمدنست چنانچه در منتهی الارب وتاج المصادر گفته
فناء بکسر فاء بروزن کساء گشادگی است در اطراف خانه از بیرون که مردم وشتران در آنجا
می افتند ونازل میشوند وانا خه که از باب افعال از اجوف واویست فرو خوابانیدن شتر است رحل
جای بودن آدمی ورخت واسباب همراهی وست ودر این فقره چند وجه محتمل ست یکی آنکه مراد باین
ارواح خصوص ارواح ملائکه وانبیا واولیائی باشد که در واقعه طف حاضر بودند چه از بعض اخبار استفاد
میشود که در یوم عاشورا ارواح ملائکه مقربین وانبیا ومرسلین وشهداء وصدیقین همه حاضر بودند تا این
جان فشانی وسربازی را مشاهده کنند وشگفتی کنند ودر یوم مشهود شاهد اینمقام محمود باشند واین
معنی بسیار بعید است چه ظاهر رجوع این سلام باصحابست که مقتول شدند بلکه این زیارت مطلقا
اختصاص بقتلی دارد لهذا احدی احتمال نداده که علی بن الحسین مذکور در این زیارت امام رابع علیه السلام باشد
وعبارت زیارت اربعین جابر بن عبد الله رضی الله عنه که در خطاب اصحاب گفته السلام
علی الارواح المنیخة بقبر ابی عبد الله قرینه مدعی است وظاهر لفظ حلول وانا خه نوع استقرار واقامتی است
که مناسب حال حضور انبیا واولیا که مخصوص بهمان زمان شهادت بوده نیست واوضح از او عبارت
زیارت عاشورائیست که در اقبال سید اجل طاب ضریحه از کتاب مختصر منتخب حکایت شده
السلام علیك وعلی الارواح التی حلت بفنائك وانا خت برحلك وجاهدت
فی الله معك وشرت نفسها ابتغاء مرضات الله فیك علاوه بر آنکه اصل حضور انبیا وغیرهم بطریق
صحیح یا معتمد ثابت نشده پس جزم به تنزیل این عبارت براو وجهی ندارد چنانچه از بعضی شنیده شده
وجه دیگر آنکه مراد عموم ارواح مکرمه ونفوس مقدسه باشد که در صقع وجود ولوی حسینی واقعند وبر
حسب حقیقت الصالی بی تکیف بی قیاس با آن گوهر پاک وعنصر تابناک داشتند ودارند وبنا براین
رحل وفنا مراد از او معنی لبی واقعیست نه رحل وفنای جسمانی ظاهری واین وجه از جهتی از سابق

صحیح و استعمالیست[۲]

ابعد

ابعد واز جهتی اقربست وبهر صورت خلاف ظاهر وبغایت بعید است **وجه سوم** آنکه مراد اصحاب باوفای
آنجناب باشد چه از اقربا وخویشاوندان وچه از دوران ظاهری که بقرب معنوی از بسیاری از خویشان
پیش افتادند واینوجه بحسب نظر قاصر معین است ولی نسبت حلول وانا خه بآنها بچند اعتبار جایز ودرنظر
صحیح می آید یکی آنکه مراد از ارواح همان اجسام مقدسه طاهره باشد چنانچه اشاره شد که روح باین معنی
استعمال میشود وچون اصحاب آنجناب البته حیوة جاویدانی دارند که قدر متیقن ومصداق حقیقی از
مقتول فی سبیل الله اند وخدا یتعالی میفرماید ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربهم یرزقون لهذا اطلاق روح واراده این اجسام مکرمه مانعی ندارد ومؤید اینوجه است
فقره زیارت جابر که المنیخة بقبر ابی عبد الله گفته است وبنا براین مراد از رحل وفنا همان قبر وحائر است
که شیخ مفید رضی الله عنه در ارشاد میفرماید که ما شک نداریم که اصحاب آنجناب از حائر بیرون نیستند اگرچه
خصوصیات قبور آنها را ندانیم وقبر حضرت عباس علیه السلام اگرچه دور است ولی داخل در فنا ورحل
سید الشهداست وتواند بود که مراد همان حلول جسمانی در ایام حیوة باشد که در رحل آن حضرت نازل شدند و
بساحت او بار انداختند واینمعنی باظاهر رحل وفنا انسب واقربست وعبارت زیارت اقبال شاهد این
احتمال میشود چه ظاهر عطف جاهدو شراء تاخر وقوع او از حلول وانا خه است **دیگر آنکه** باعتبار
همان نفس ارواح مقدسه باشد اگرچه وصف بحلول وانا خه بنا براین خالی از بعدی نیست چه این اوصاف
ظهوری در حالات جسم دارند هرچند بحسب وضع لغت اختصاص معلوم نیست **سوم آنکه** مراد از فنا ورحل
حظیره قدس ومحل قرب ومحفل ملکوت که بزم انس آنجنابست باشد چه البته بلا شک اصحاب در درجه آنجناب
ونزدیک بمقام آنحضرت ودر حوالی وحواشی منزل آن امام عالیمقام جای دارند چنانچه از اخبار بسیار مستفاد
میشود که فرموده اند شیعتنا معنا وفی درجتنا فی الجنة وبنا براین ارواح همان نفس ارواحست یا باعتبار
مصاحبت ابدان مثالیه واجساد برزخیه ومیشود مراد از فنا مقام نفس ودرجه روحانی کمالی حضرت سید الشهداء
باشد که بحسب قرب بجناب احدیت وجلالت در حضرت ربوبیت دارد چه لابد این اصحاب ببرکت
آن امام بزرگوار وبقوت جذبه هدایت آن ولی با اقتدار نزدیک بآن رتبه رسیدند چنانچه فرموده اصحابی
بهتر وباوفاتر از این اصحاب ندیده ام وچنین است که فرموده چه این طایفه چنان متابعت پیشوای خود کردند
که چشم عقل خیره شد وگوش هیچ شنونده نشنیده ونخواهد شنید لمؤلفه فحی وابی هم من نفوس زکیة
غدت فی سبیل الله منهتکات **تنبیه** عدد قتلای کربلا که در رکاب سعادت نصاب
سید الشهداء علیه السلام شهادت یافتند محل خلاف عظیم است ومعروف ومشهور بین مورخین که شیخ مفید[رحمه] [illegible]

در کتاب ارشاد و ابن اثیر در کامل و دیار بکری در خمیس و قرمانی در اخبار الدول و غیره و ظاهر محکی از بلادری و واقدی
و مداینی و طبری و سایرین از مهره صناعت برا و اعتماد کرده اند آنستکه هفتاد و دو نفر بوده اند و سی و دو نفر
سواره و چهل نفر پیاده و در عقد الفرید عبارتی از زحر بن قیس جعفی لعنه الله نقل میکند که دلالت دارد بر اینکه
هفتاد و هفت نفر بوده اند و در حیوة الحیوان و تاریخ خمیس همان عبارترا بشمر نسبت داده و ارشاد و فصول المهمه
نیز از زحر نقل کرده اند که هفتاد و هشت نفر بودند قال ورد علینا الحسین فی ثمانیة عشر من اهل بیته
و ستین من شیعته و این مطابق آنستکه در بحار از محمد ابن ابیطالب نقل کرده که عدد سرها هفتاد و هشت بود
و از عبارت کشی در ترجمه حبیب چنان ظاهر میشود که هفتاد مرد بودند که بذل اموال و اعطای امان در حق ایشان
شد و قبول نکردند و جبال حدید و حدود و سیوف و رماح را بنحر و صدر در محبت سید الشهداء تلقی نمودند
والبته چند نفر صبیان هم بودند و ابخر بار روایت هفتاد و هشت اقربست و در مطالب السئول و فصول المهمه
هشتاد و دو نفر گفته اند و در مروج الذهب و شرح ابو العباس شریشی بر مقامات حریری هشتاد و هفت نفر
ذکر شده ابن جوزی در رساله رد علی المتعصب العنید و سبط او و شیخ محمد صبان در تذکره و اسعاف صد و چهل
و پنج نفر اختیار کرده اند چهل و پنج سوار و صد پیاده و این عدد را سید در ملهوف نسبت بحضرت باقر علیه السلام
داده و هم در تذکرة الخواص گفته که قومی گفته اند که هفتاد سواره و صد پیاده بودند و در کتاب اقبال سید اجل
از هد ابن طاوس رضی الله عنه بسند حسن زیارتی از ناحیه مقدسه روایت فرموده که اسامی شهدا و قتله ایشان
غالبا و اشاره ببعضی وقایع بعضی از ایشان در او هست و ما از جهة تبرک بآن زیارت کریمه و عموم نفع عین آن
زیارت را از نفس کتاب اقبال نقل میکنیم اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ
مِنْ سُلَالَةِ اِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَعَلَى اَبِيكَ اِذْ قَالَ فِيكَ قَتَلَ اللّٰهُ قَوْمًا
قَتَلُوكَ يَا بُنَيَّ مَا اَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمٰنِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ
الْعَفَا كَاَنِّي بِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ مَاثِلًا وَلِلْكَافِرِينَ قَائِلًا اَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ
وَبَيْتِ اللّٰهِ اَوْلٰى بِالنَّبِيِّ اَطْعَنُكُمْ بِالرُّمْحِ حَتّٰى يَنْثَنِي اَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ اَحْمِي عَنْ اَبِي
ضَرْبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَرَبِيٍّ وَاللّٰهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ حَتّٰى قَضَيْتَ نَحْبَكَ وَلَقِيتَ
رَبَّكَ اَشْهَدُ اَنَّكَ اَوْلٰى بِاللّٰهِ وَبِرَسُولِهِ وَاَنَّكَ ابْنُ رَسُولِهِ وَحُجَّتِهِ وَدِينِهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ وَ
اَمِينِهِ حَكَمَ اللّٰهُ عَلٰى قَاتِلِكَ مُرَّةَ بْنِ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَاَخْزَاهُ
وَمَنْ شَرِكَهُ فِي قَتْلِكَ وَكَانَ عَلَيْكَ ظَهِيرًا اَصْلَاهُمُ اللّٰهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا وَجَعَلَنَا اللّٰهُ
مِنْ مُلَاقِيكَ وَمُرَافِقِيكَ وَمُرَافِقِي جَدِّكَ وَاَبِيكَ وَعَمِّكَ وَاَخِيكَ وَاُمِّكَ الْمَظْلُومَةِ

وَاَبْرَءُ اِلَى اللّٰهِ مِنْ قَاتِلِيكَ وَاَسْئَلُ اللّٰهَ مُرَافَقَتَكَ فِي دَارِ الْخُلُودِ وَاَبْرَءُ اِلَى اللّٰهِ مِنْ
اَعْدَائِكَ اُولِي الْجُحُودِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلٰى عَبْدِ اللّٰهِ
بْنِ الْحُسَيْنِ الطِّفْلِ الرَّضِيعِ الْمَرْمِيِّ الصَّرِيعِ الْمُتَشَحِّطِ دَمًا الْمُصَعَّدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ
الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حِجْرِ اَبِيهِ لَعَنَ اللّٰهُ رَامِيَهُ حَرْمَلَةَ بْنَ كَاهِلٍ الْاَسَدِيَّ وَذَوِيهِ
اَلسَّلَامُ عَلٰى عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مُبْلِي الْبَلَاءِ وَالْمُنَادِي بِالْوَلَاءِ فِي عَرْصَةِ كَرْبَلَا
الْمَضْرُوبِ مُقْبِلًا وَمُدْبِرًا لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَهُ هَانِيَ بْنَ ثُبَيْتٍ الْحَضْرَمِيَّ اَلسَّلَامُ عَلٰى اَبِي
الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُوَاسِي اَخَاهُ بِنَفْسِهِ الْاٰخِذِ لِغَدِهِ مِنْ اَمْسِهِ
الْفَادِي لَهُ الْوَاقِي السَّاعِي اِلَيْهِ بِمَائِهِ الْمَقْطُوعَةِ يَدَاهُ لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَهُ يَزِيدَ بْنَ الرُّقَادِ
الْحِيتِيَّ وَحَكِيمَ بْنَ الطُّفَيْلِ الطَّائِيَّ اَلسَّلَامُ عَلٰى جَعْفَرِ بْنِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الصَّابِرِ بِنَفْسِهِ
مُحْتَسِبًا وَالنَّائِي عَنِ الْاَوْطَانِ مُغْتَرِبًا الْمُسْتَسْلِمِ لِلْقِتَالِ الْمُسْتَقْدِمِ لِلنِّزَالِ الْمَكْثُورِ
بِالرِّجَالِ لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَهُ هَانِيَ بْنَ ثُبَيْتٍ الْحَضْرَمِيَّ السَّلَامُ عَلٰى عُثْمَانَ بْنِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
سَمِيِّ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ لَعَنَ اللّٰهُ رَامِيَهُ بِالسَّهْمِ خَوَلِيَّ بْنَ يَزِيدَ الْاَصْبَحِيَّ الْاَيَادِيَّ
وَالْاَبَانِيَّ الدَّارِمِيَّ اَلسَّلَامُ عَلٰى مُحَمَّدِ بْنِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَتِيلِ الْاَيَادِيِّ الدَّارِمِيِّ لَعَنَهُ اللّٰهُ
وَضَاعَفَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ الْاَلِيمَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ وَعَلٰى اَهْلِ بَيْتِكَ الصَّابِرِينَ
اَلسَّلَامُ عَلٰى اَبِي بَكْرِ بْنِ الْحَسَنِ الزَّكِيِّ الْوَلِيِّ الْمَرْمِيِّ بِالسَّهْمِ الرَّدِيِّ لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللّٰهِ
بْنَ عُقْبَةَ الْغَنَوِيَّ اَلسَّلَامُ عَلٰى عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ
حَرْمَلَةَ بْنَ كَاهِلٍ الْاَسَدِيَّ اَلسَّلَامُ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَضْرُوبِ عَلٰى
هَامَتِهِ الْمَسْلُوبِ لَاْمَتُهُ حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ عَمَّهُ فَجَلّٰى عَلَيْهِ عَمُّهُ كَالصَّقْرِ وَهُوَ يَفْحَصُ
بِرِجْلَيْهِ التُّرَابَ وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ وَمَنْ خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيكَ جَدُّكَ
وَاَبُوكَ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَاللّٰهِ عَلٰى عَمِّكَ اَنْ تَدْعُوَهُ فَلَا يُجِيبَكَ اَوْ اَنْ يُجِيبَكَ وَاَنْتَ
قَتِيلٌ جَدِيلٌ فَلَا يَنْفَعُكَ هٰذَا وَاللّٰهِ يَوْمٌ كَثُرَ وَاتِرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ جَعَلَنِيَ اللّٰهُ مَعَكُمَا
يَوْمَ جَمْعِكُمَا وَبَوَّاَنِي مُبَوَّاَكُمَا وَلَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَكَ عُمَرَ بْنَ سَعْدِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ نُفَيْلٍ الْاَزْدِيَّ
وَاَصْلَاهُ جَحِيمًا وَاَعَدَّ لَهُ عَذَابًا اَلِيمًا اَلسَّلَامُ عَلٰى عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ
الطَّيَّارِ فِي الْجِنَانِ حَلِيفِ الْاِيمَانِ وَمُنَازِلِ الْاَقْرَانِ النَّاصِحِ لِلرَّحْمٰنِ التَّالِي
لِلْمَثَانِي وَالْقُرْاٰنِ لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ قُطْبَةَ النَّبْهَانِيَّ اَلسَّلَامُ عَلٰى مُحَمَّدِ بْنِ

عبد الله بن جعفر الشاهد مكان أبيه والتالي لأخيه وواقيه ببدنه لعن الله قاتله عامر بن
نهشل التميمي السلام على جعفر بن عقيل لعن الله قاتله ورامية بشر بن خوط الهمداني السلام على
عبد الرحمن بن عقيل لعن الله قاتله ورامية عمر بن خالد بن اسد الجهني السلام على القتيل بن القتيل
عبد الله بن مسلم بن عقيل ولعن الله قاتله عمر بن صبيح وقيل عامر بن صعصعة وقيل اسيد بن
مالك السلام على ابي عبيد الله بن مسلم بن عقيل ولعن الله قاتله ورامية عمر بن
صبيح الصيداوي السلام على محمد بن ابي سعيد بن عقيل ولعن الله قاتله لقيط بن
ناشر الجهني السلام على سليمان مولى الحسين بن امير المؤمنين ولعن الله قاتله
سليمان بن عوف الحضرمي السلام على قارب مولى الحسين بن علي السلام على منجح
مولى الحسين بن علي السلام على مسلم بن عوسجة الاسدي القائل للحسين وقد
اذن له في الانصراف أنحن نخلي عنك وبم نعتذر عند الله من أداء حقك لا
والله حتى أكسر في صدورهم رمحي هذا واضربهم بسيفي ما ثبت قائمه في يدي
ولا افارقك ولو لم يكن معي سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة ولم افارقك
حتى اموت معك وكنت اول من شرى نفسه واول شهيد شهد لله قضى
نحبه ففزت ورب الكعبة شكر الله استقدامك ومواساتك امامك اذ مشى
اليك وانت صريع فقال يرحمك الله يا مسلم بن عوسجة وقرء ومنهم من قضى نحبه
ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا لعن الله المشتركين في قتلك عبد الله الضبابي
وعبد الله بن خشكارة البجلي ومسلم بن عبد الله الضبابي السلام على سعد بن عبد الله
الحنفي القائل للحسين عليه السلام وقد اذن له في الانصراف لا والله لا نخليك
حتى يعلم الله انا قد حفظنا غيبة رسول الله صلى الله عليه وآله فيك والله لو اعلم
اني اقتل ثم احرق ثم ابعث حيا ثم اذرى ويفعل بي سبعين مرة ما فارقتك
حتى القى حمامي دونك وكيف افعل ذلك وانما هي موتة او قتلة واحدة ثم
بعدها هي الكرامة التي لا انقضاء لها ابدا فقد لقيت حمامك وواسيت امامك
ولقيت من الله الكرامة في دار المقامة حشرنا الله معكم في المستشهدين ورزقنا
مرافقتكم في اعلى عليين السلام على بشر بن عمر الحضرمي شكر الله لك سعيك
بقولك للحسين وقد اذن لك في الانصراف اكلتني اذن السباع حيا ان كان

فارقتك واسئل عنك الركبان واخذلك مع قلة الاعوان لا يكون هذا ابدا السلام
على يزيد بن حصين الهمداني المشرقي القارى المجدل بالمشرقي السلام على عمر بن
كعب الانصاري السلام على نعيم بن العجلان الانصاري السلام على زهير بن
القين البجلي القائل للحسين وقد اذن له في الانصراف لا والله لا يكون ذلك
ابدا اترك ابن رسول الله اسيرا في يد الاعداء وانجو لا اراني الله ذلك اليوم
السلام على عمر بن قرظة الانصاري السلام على حبيب بن مظاهر الاسدي
السلام على الحر بن يزيد الرياحي السلام على عبد الله بن عمير الكلبي السلام
على نافع بن هلال بن نافع البجلي المرادي السلام على انس بن كاهل الاسدي
السلام على قيس بن مسهر الصيداوي السلام على عبد الله وعبد الرحمن ابني
عروة بن حراق الغفاريين السلام على جون بن جوي مولى ابي ذر الغفاري
السلام على شبيب بن عبد الله النهشلي السلام على الحجاج بن زيد السعدي
السلام على قاسط وكردوس ابني زهير التغلبيين السلام على كنانة بن عتيق ٢كرش خ ل
السلام على ضرغامة بن مالك السلام على حوي بن مالك الضبعي السلام على
عمرو بن ضبيعة الضبعي السلام على يزيد بن ثبيت القيسي السلام على عبد الله
وعبيد الله ابني يزيد بن ثبيط القيسي السلام على عامر بن مسلم السلام على القيسي خ ل
قعنب بن عمرو النمري السلام على مولى عامر بن مسلم السلام على سيف بن مالك السلام على زهير
بن بشر الخثعمي السلام على زيد بن معقل الجعفي السلام على الحجاج بن مسروق الجعفي السلام على
المسعود بن الحجاج وابنه السلام على مجمع بن عبد الله العائذي السلام على عمار بن حسان بن شريح
الطائي السلام على حيان بن الحارث السلماني الازدي السلام على جندب بن
حجر الخولاني السلام على عمر بن خالد الصيداوي السلام على سعيد مولاه السلام
على يزيد بن زياد بن مظاهر الكندي السلام على زاهر مولى عمرو بن الحمق الخزاعي
السلام على جبلة بن علي الشيباني السلام على سالم مولى بني المدينة الكلبي
السلام على اسلم بن كثير الازدي الاعرج السلام على زهير بن سليم الازدي
السلام على قاسم بن حبيب الازدي السلام على عمر بن جندب الحضرمي السلام
على ابي ثمامة عمر بن عبد الله الصايدي السلام على حنظلة بن اسعد الشيباني

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْكَدَرِ الْأَرْحَبِي السَّلَامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ أَبِي سَلَامَةَ
الْهَمْدَانِي السَّلَامُ عَلَى عَابِسِ بْنِ أَبِي شَبِيبٍ الشَّاكِرِي السَّلَامُ عَلَى شَوْذَبٍ مَوْلَى الشَّاكِرِ
السَّلَامُ عَلَى شَبِيبِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ سَرِيعٍ السَّلَامُ عَلَى مَالِكِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ سَرِيعٍ
السَّلَامُ عَلَى الْجَرِيحِ الْمَأْسُورِ سَوَّارِ بْنِ أَبِي حُمَيْرٍ النَّهْمِيِّ الْهَمْدَانِي السَّلَامُ عَلَى الْمُرَتَّبِ
مَعَهُ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللهِ الْجُنْدَعِي السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَ أَنْصَارٍ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا
صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ بَوَّأَكُمُ اللهُ مُبَوَّأَ الْأَبْرَارِ أَشْهَدُ لَقَدْ كَشَفَ اللهُ لَكُمُ الْغِطَاءَ
وَمَهَّدَ لَكُمُ الْوِطَاءَ وَأَجْزَلَ لَكُمُ الْعَطَاءَ وَكُنْتُمْ عَنِ الْحَقِّ غَيْرَ بِطَاءٍ وَأَنْتُمْ لَنَا فُرَطَاءُ وَنَحْنُ
لَكُمْ خُلَطَاءُ فِي دَارِ الْبَقَاءِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ واین زیارت مؤید روایت
ابن طلحه وابن صباغ است چه مجموع اسماء مذکوره در او هشتاد و دو اسم است از آن جمله هفده نفر از طالبین
هستند واین روایت اشهر است چنانچه از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که هفده نفر از اولاد فاطمه
کشته شدند وابن عبد ربه در عقد بواسطه روح از زحر بن قیس جعفی لعنه الله در مجلس یزید نقل کرده وهم ابن
عبد ربه بواسطه ابوالحسن مداینی از حسن بصری نقل کرده که قتلای اولاد ابوطالب شانزده نفر بودند
ومؤید اینست شعر سراقه باهلی که میگوید عین بکی بعبرة وعویل واندبی ان ندبت آل الرسول
تسعة منهم لصلب علیّ قد اصیبوا وسبعة لعقیل ودر بحار از مناقب قدیمه از بستان الطرف
همین خبر را نقل کرده وفرموده وبطریق دیگر روایت شده که حسن هفده نفر گفته ودر روایت عیون
وامالی از ریان بن شبیب که خال معتصم خلیفه عباسی بوده از حضرت رضا هیجده نفر مذکور است
وسبط ابن جوزی میگوید حاصل روایات واقوال آنستکه نوزده نفر کشته شده وخبری از محمد بن
الحنیفه مطابق دعوای خود نقل کرده وابن ابی الحدید در ذیل کلام جاحظ در مفاخره بنی هاشم
بکثرت قتلی میگوید جاحظ تجاهل وتعصب کرده که از قتلای کربلا چشم پوشیده وآنها بیست نفر
بزرگوار بودند کشته شدند از یک خانه واده در یکساعت واین واقعه ایست که در دنیا واقع
نشد نه در عرب ونه در عجم واز ابوالفرج در مقاتل الطالبین نقل شده که قدر مسلّم بیست ودو نفر
شهید شدند واز ابن شهر آشوب محمد بن ابیطالب وصاحب مناقب نقل شده که اکثر اقوال بیست
وهشت نفر است ودر مصباح شیخ طوسی خبر از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که سی نفر از آل
رسول کشته شدند واکثر این کلمات را القدر که حجت یا مظنون الاعتبار است میتوان جمع کرد چه در بعضی اولاد
فاطمه مذکور است وظاهر اینستکه مراد فاطمه بنت اسد باشد تا مساوق طالبی شود ودر بعضی آل رسول

وابن عم است از اولاد ابوطالب چه اولاد ابولهب هم داخل میشود چه در بعض اخبار است که اولاد
او هم بودند وزیارت ناحیه صریح در انحصار نیست ولی در اینجمله آنچه بنظر این بنده اقوی است روایت
عیون وامالیست چه سنداو صحیح ومعتمد است ومطابق اقوال زحر وشمر است بروایت ارشاد
وحیوة الحیوان وفصول المهمه وتاریخ خمیس که در آن رزمگاه حاضر بودند وموافق اینست روایتی
که سید در آخر کتاب ملهوف از سید الساجدین علیه السلام آورده که فرموده من پدر وبرادر وهفده نفر
از اهلبیت خودم را صریع ومقتول دیدم که بر خاک افتاده بودند وروایتیکه در بحار از دلائل الامامة از
سعید بن مسیّب نقل کرده که چون خبر قتل حسین وهیجده تن از اهل بیت او بعبدالله بن عمر رسید بجانب شام
رفت واز یزید مواخذه کرد ویزید کاغذ پدر او را باو نشان داد وراضی وساکت شد به تفصیلیکه موقع
ذکر او نیست وروایت محمد بن حنفیه را میشود باین ارجاع کرد چه او گفته است نوزده نفر جوان کشته
شد که همه از بطن فاطمه بیرون آمدند واین عنوان شامل خود سید الشهدا هست ولفظ شاب که در خبر است
البته تغلیب است چه یقینا بعضی از آنها صبی ورضیع بودند ومیشود آنها که هفده تن گفتند عبدالله رضیع را در
شمار نیاورده باشند پس راجع باین قول میشود وشعر سراقه باهلی را میتوان گفت در کلمه ثانی هم تسعه باشد
چنانچه در اول واین تصحیف قریب الوقوع است از اینجهة در بعض کتب مقاتل جدید التصنیف هر دو را
سبعه نوشته است واین موافق نسخ متعدده معتمده درست نیست واشتباه سبعه به تسعه وسبعین بتسعین
بسیار است از اینجهة سیوطی را دیدم که در ادب المحاضره ودر السحابه مکرر را تقیید میکند لفظ را ومیگوید سبعین
بالسین قبل الباء واز این بابست علی الظاهر تصحیف خمسة وتسعین یوماً بعد وفات النبی که مطابق سیم جمادی الثانیه
میشود وموافق روایت مفید وابوجعفر طبری وابن طاوس وعلامه وشهید وکفعمی در وفات حضرت فاطمه
علیها سلام الله بخمسة وسبعین یوماً که روایت معروفه است وتفصیل موکول بمقام دیگری است والله
اعلم بالصواب عَلَيْكُمْ مِنِّي جَمِيعًا سَلَامُ اللهِ أَبَدًا مَا بَقِيتُ وَبَقِيَ اللَّيْلُ
وَالنَّهَارُ (ج) برشما باد از قبل من سلام ورحمت خدای عزّ اسمه همیشه ومستمر مادام که من زنده باشم وشب
وروز پاینده (ش) جمیع منصوبست بحالیت ومؤکد عموم مستفاد از ضمیر جمع است ودر حال مؤکد تقیید
مضمون جمله لازم نیست بلکه متمشی نمیشود واز این قبیل است لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا وهو
الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعًا وتصریح بمؤکدیت جمیع کرده در صحاح وبانیکه نصب بحالست
در کشاف وتفسیر قاضی وغیر آنها ودر تصریح اینکه حال مؤکده در این مثال تاکید عموم مستفاد از قضیه
میکند از تنبیهات ابن هشام شمرده ابد ظاهر اینستکه ماخوذ از ابود بمعنی اقامه در مکانی باشد وبمعنی دهر

ودائم وقدیم همه از ینجهة استعمال میشود ودرانیمقام بمعنی دائمست که همیشه باشد واین دوام که دراین عبارت
ماخوذ شده ظاهرا حقیقی اعتبار شده باشد بدلیل وبقی اللیل والنهار چه او کنایه از تابید است چنانچه
دراشباه ونظایرا وازین الفاظ مقصود است ونصب ابدًا بظرفیت است وماء درما بقیت زمانیه
مصدریه است یعنی مدت بقائی وبقاء اللّیل والنّهار واین کلمه جایز است که برای تابید سلام باشد
وقید مبتدا شود چنانچه تابیدات وشریطهای متعارفه در قصاید ازین قبیل است واین معنی اقرب
وانسب است وتواند که برای تابید معنی مستفاد از علیکم منی یعنی اهداء وارسال باشد یعنی همیشه
از جانب من سلام خدای بر شماها باد واین معنی براینوجه میشود که حال من چنین است که در تسلیم بر شما
استمرار ودوام دارد بروجیکه اگر همیشه باشم مسلم هستم واین سلام اجمالی دائمی نازل منزله سلام
مستمر تفصیلی است عرفا وشرعا واعتبارا وایمعنی بعید است چنانچه ظاهر وهویداست ودر لفظ منی سلام الله
دو احتمالست یکی اینکه آدمی خود را بسبیل تنزیل وادعاء حامل سلام خدای کند وسلام خدا را برساند باین اعتبار
که گویا سلام خود را شایسته این بارگاه نداند بلکه سلام خدای میرساند چنانچه درین شعر معروف کشیخ
بهائی در دیباچه بعض رسائل انشا کرده تصریح باینجهة شده سلام من الرحمن نحو جنابکم ٭
فانّ سلامی لا یلیق ببابکم ٭ واین شعر اگرچه رکیک است لکن استشهاد بمعنی او بود وجه دیگر
آنکه چون سلام الله علیک دعاست بسلام فرستادن خدا وچون سبب این رحمت وتسلیم توجه
دعاکننده هست لهذا در حقیقت این سلام مبتدی از داعی میشود وباین وجه جایز است که بگوید
منّی ودر سلام دو احتمالست یکی اینکه مثل صلوة مراد از او رحمت باشد چه سلام تحیة است و
تحیة خدا اکرام واعظام از جانب او وایصال بدرجه قرب ونزول امطار رحمت بر اراضی
ارواح واشباح است ودیگر اینکه سلام بمعنی تسلیم باشد باینمعنی که خدای او را از جمیع نقایص و
عیوب متصوره سالم بدارد واز فقد کمالات مترقبه محفوظ کند وبمعارج رفیعه برساند ودر حدی
از کمال که افزونتر از او نیست صیانت ووقایت فرماید وچون چنین شد البته حرم امن ووسیله
محکم خواهد شد وباین سبب ربطی تام ومناسبتی ثابت حاصل میشود بین مسلم ومسلم علیه که موجب
رجای شفاعت وامید وصول مثوبات عظیمه خواهد شد ودر باب جواز سلام بر غیر نبی وانتفاع ایشان
بسلام بحثی است که اولیتر آنکه در شرح کلمه صلی الله علیه وآله که در زیارت مذکور است تقریر شود
تنبیه این عبارت شریفه از صنایع بدیع مشتمل بر صنعت التفات است که عبارت از انتقال
از اسلوب خطابی بغیابی یا از یکی از اند وتکلم یا عکس باشد واین انتقال را در اهتزاز خاطر مستمع وتطریه نشاط

وتوقد ذهن وحسن تصدی استماع دخلی تام وتاثیری غریب است ودر نظم ونثر فارسی وعربی کثیر الورود است
ودر قران کریم ازین نمط بسیار است چنانچه در جائیست هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ
سَحَابًا فَسُقْنَاهُ اِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ وهم در قرآن است حَتَّى اِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ
بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ ودر شعر جریر است متی کان الخیام بذی طلوح سقیت الغیث
ایتها الخیام وشمس الشعراء سروش راست زکلک اوکی خط حنظه را زیر حکم آرد الا ای کلک
خواجه قوت وفعل وقدر دادی وچند شعری دیگر درین قصیده است که مشتمل بر همین صنعت است
واشتمال عبارت شریفه بر این صنعت حاجت به بیان ندارد چه ذکر اصحاب در او بر سبیل غیاب بود
وبعد از او منتقل شده از غیاب بخطاب ومورد سلام کرد چه بعد از ذکر اصحاب توجه بایشان بیشتر
میشود تا اینکه آنها را در ذهن حاضر ساخته مورد خطاب مینماید چنانچه در ایاک نعبد قریب باینوجه
مذکور است **فایده** اشاره کردیم که دراین عبارت تابید است والفاظی چند در السنه فصحاء وعبائر
عرب عربا متداول است که در مقام تابید ایراد مینمایند ما معدودی از آنها که مستعذب وفصیح ودایر
وقریب بافهام است دراینجا ذکر میکنیم ا لا افعل ذلك ابدا ما اختلف العصران ب
ما کرّ الجدیدان ج ما اختلف الملوان د ما اصطحب الفرقدان ه ما تعاقب
العصران والفتیان و ما لاح النیّران ز ما حنت النیب ح ما اورق
العود ط ما دعا الله داع ی ما عن فی السّماء نجم یا ما طلع فجر یب ما بلّ
بحر صوفة یج ما هتفت حمامة ید ما لاح غارض یه ما ذر شارق یو ما ناح
قمری یز ما ان ای کان فی الفرات قطرة یح حتی یحنّ الضب فی اثر الابل
الصادره یط ما اختلفت الدرة والجرة ك ما اختلف الاجدان کا ما غرد
الحمام کب ولا افعله اخری اللیالی کج حتی یرد الضب کد ما اطت الابل
که ماخوی اللیل والنّهار کو ما حد اللیل والنهار کز ابد الابد کح ابد الآبدین
کط ابد الاباد ل سن الحسل اینجمله سی کلمه اند که این بنده از کتاب مزهر اللغة جلال سیوطی و
کتاب الفاظ کتابیه عبد الرحمن بن عیسی الهمدانی انتخاب کرده ام ودر کلمات ارباب فصاحت و
بلاغت یافته ام والفاظ دیگر هست که جامع شرایط مذکوره نیست اگر استقصا بخواهند
باین دو کتاب واصلاح المنطق ابن السکیت وتهذیب الاصلاح خطیب تبریزی رجوع نمایند
يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَجَلَّتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ

فیها اخلاد
ان الدرة تسفل والجرة تعلو
منه دام ظله

ای حتی یسقط سن الحسل وهو ولد الضب ولد لیسقط
سنه ابدا
منه دام ظله

اهل الاسلام ج یعنی ای ابو عبدالله هر آینه بتحقیق که بزرگ شد سوکواری تو و عظیم شد مصیبت
بواسطه تو بر ما و بر جمیع اهل اسلام ش جلال و عظمت موافق آنچه از کثیری از کتب لغت و غیر آنها استفاده
میشود مترادفند و هر دو بمعنی بزرگیند ولی آنچه بحسب استعمال بدست آمده آنستکه عظمت در مقابل صغر
استعمال میشود جلالت مقابل دقت چنانچه میکویند ماله دق ولا جل ولا دقیقة ولا جلیلة
واتیته فما ادقنی ولا اجلنی وعلما میکویند نظر دقیق ونظر جلیل اگرچه کثیری اشتباه کرده نظر
جلی میکویند وفیومی در مصباح میکوید الدقیق خلاف الجلیل اگرچه جای دیگر غلیظ را ضد دقیق
گرفته واین بمیزان نظر درست نیاید چه لازم او آنستکه غلیظ وجلیل بیکمعنی باشند چنانچه ظاهر فارابی
در دیوان الادب همین است چه عظم را بضخامت تفسیر کرده وضخامت را بغلظت تفسیر کرده اند
ورفع این اشکال چنانستکه بنای علمای لغت بر تحقیق وتحدید معانی حقیقیه نیست چه غالباً اینمطلب از
یک استعمال بدست نمی آید وگاه میشود که اگر آدمی خود اصل معنی را بداند عبارتی که وافی باو باشد ندارد
که در مقام افهام تعبیر باو کند لهذا اللغویین بلوازم معانی یا معانی قریبه از مقصود که در حوالی مراد باشد باختلاف
افهام وتفاوت سلق در عبارت ونظم تعبیر میکنند اینستکه گاه میشود که اختلاف فاحش بین دو لغوی در معنی
لفظ واحد حاصل میشود با اینکه محقق بصیر میداند که خلافی نیست بلکه هر یک لازمی را ادا کرده اند
که ملزوم مشترکست وحاق معنی اوست وغالباً اد باینکه نساب لغت وفقیه لسان عرب اند اینمعانی را
بزحمت وتتبع تحصیل کرده بیان مینمایند واگر کسی بطریقه آنها مانوس وخود در لسان عرب ووجوه تقلبات
وانتقالات عرب در معانی متتبع باشد وبنظر علمی تحقیقی نه نظر قشری جنفی تعلمی تامل نماید میتواند خود در
کثیری از موارد غیر منصوصه استفاده وجوه لطیفه واسرار بدیعه نماید واین بیان که ما در اینجا کردیم
فتح باب عظیمی در فهم لغات میشود واختلافات کثیره بین کلمات لغویین که در فهم کتاب وسنت از
برای فقهاء مرجع هستند رفع خواهد شد هان نیک متفطن باش وغنیمت شمار مصیبت اسم
فاعل از اصابه است ودر اصل بمعنی رسیدن است لکن غالب شده بر مصیبت استعمال در بلیه بکسی برسد
بروجهی که اگر موصوفی نداشته باشد متبادر از و اینمعنی است بخلاف صورت بودن موصوف مثل افکار
مصیبة وسهام مصیبة وتوهم اشتراک بین این دو معنی غلط است رذیة در اصل رزئیة بهمزه است و
بجهت تخفیف همزه قلب بیا میشود مثل خطیئة وخطیه واو هم بمعنی مصیبت است ومناسب آنست که یکی
دو فقره از اخبار وآثار عظم مصیبت آنجناب در اسلام بنویسیم اگرچه متامل بصیر شاهدی بر این دعوی نخواهد
چه از اول دنیا تاکنون بعد از مراجعه بتواریخ وسیر واقعه باین بزرگی ندیدیم که امتی پیغمبر زاده خود شانرا

بااصحاب واهلبیت یکروزه بکشند ورحل ومتاع اورا غارت کنند وخیام اورا بسوزانند وسر او واصحاب
واولاد او را با عیال واطفال شهر بشهر کوی بکوی ببرند ویکسره پشت پای بملت ودینی که اظهار انتساب
باو میکنند بزنند وسلطنت وقوت ایشان باستناد بهمان دین باشد نه دین دیگر وملت دیگر
ومطابق ومصدق این معنی است روایت امالی از صادق آل محمد ع که امام حسین ع روزی
بر امام حسن ع وارد شد چون چشم وی بر برادر افتاد گریست فرمود ای اباعبدالله چه ترا بگریه
درآورد گفت گریه من بجهة آن بلائیست که بر تو می آید امام حسن ع گفت آنچه با من میکنند سمیست
که بمن میدهند ولکن روزی چون روز تو نیست سی هزار نفر بسوی تو آید همه مدعی آن باشند
که از امت جد تو هستند ومنتحل دین اسلامند واجتماع بر قتل وریختن خون وانتهاک حرمت وسبی
نساء وذراری وغارت مال ومتاع تو میکنند ودر این هنگام لعنت بر بنی امیه فرود می آید
وآسمان خون میبارد وهر چیز بر تو میگرید حتی وحوش در بیابانها وماهیها در دریاها وما سه خبر
غیر از این در اینجا نقل میکنیم الشیخ اجل اقدم اوثق ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی رضی الله عنه
وارضاه در کامل الزیاره سند بصادق آل محمد ع میرساند که فرمود چون حسین کشته شد اهل ما شنیدند
که منادی ندا کرد الیوم نزل البلاء علی هذه الامة امروز بلا نازل شد بر این امت واز این
پس فرجی نخواهند دید تا قائم شما قیام کند وسینهای شما را شفا دهد ودشمنان شما را بکشد وبواسطه
خون ریخته شما خونها بریزد واهلبیت ما از این ندا بفزع در آمدند وگفتند ناچار واقعه باید دست داده
باشد که ما ندانیم بعد از چندی خبر شهادت حسین علیه السلام رسید چون حساب کردند آن ندا در همان
شبی بود که حسین کشته شده بود ودر روزاوب در علل الشرایع از عبدالله بن الفضل روایت کرده
که بصادق آل محمد ع گفتم یابن رسول الله چگونه روز عاشورا روز مصیبت وغم وجزع وبکا شد و
روز وفات رسول خدا وفاطمه وامیر المؤمنین وحسن علیهم السلام باین مرتبه نشد فرمود همانا روز
کشتن حسین مصیبت او اعظم از سایر ایام است ووجه این آنستکه اصحاب کسا که اکرم خلق بودند
پنج تن بودند وچون پیغمبر صلی الله علیه وآله رفت تسلی مردم بعلی وفاطمه وحسنین بود چون فاطمه علیها السلام رفت
بامیر المؤمنین وحسنین ع وچون امیر المؤمنین رفت بحسنین ع وچون حسن ع رفت بحسین ع وچون حسین ع
رفت یکتن از اصحاب کسا نماند که تعزی وتسلی خلق باو باشد ورفتن او چون رفتن جمیع آنها شد
چنانچه بقایش چون بقای جمیع بود پس از این جهة روز قتل حسین اعظم ایام شد از جهت مصیبت راوی
میگوید گفتم یابن رسول الله چرا در علی بن الحسین ع عزاو سلوة خلق نبود چنانچه در آباء کرام او بود فرمود بلی

علی بن الحسین ع سید عابدان و امام زمان و حجت خدای بر خلق بعد از پدران خود بود و لکن او ملاقات
رسول ص نکرده و تلقی سماعی که علی و حسنین ع را بود برای او نبود و علمش بوراثت بود و امیر المؤمنین
و فاطمه و حسنین ع را مردم با رسول خدا ص در احوال متوالیه دیده بودند و بهر یک نظر میکردند متذکر حال او
با رسول ص و اقوال او در حق ایشان و برای ایشان میشدند چون همه رفتند خلق فاقد مشاهده اهل جماعت شدند
که اکرم خلق بودند بر خدا تعالی و در هیچ یک فقد همه نبود مگر در فقد حسین ع چه آخر همه رفت چه از این روی
روز قتل او اعظم ایام شد بحسب مصیبت در این حدیث مبارک چند جا تصریح کرده با اینکه مصیبت
سید الشهداء ع اعظم مصائب است بر مسلمین و مؤید مضمون این حدیث است کلامی که از عالمه غیر معلمه
عقیله رسالت و رضیعه ثدی عصمت حضرت زینب ارواحنا لتراب اقدامها الفداء در ارشاد
شیخ مفید رضی الله عنه و جز او منقول است که در شب عاشورا بسید الشهداء ع عرض کرد و اثکلاه
لیت الموت اعدمنی الحیوة الیوم ماتت امی فاطمة و ابی علی و اخی الحسن یا خلیفة
الماضی و ثمال الباقی ج در خصال از عمر بن بشر نقل میکند که با بو اسحق گفتم یعنی صادق آل
محمد علیهم السلام چه این از کنای آنجناب است چه وقت مردم ذلیل شدند فرمود آن روز که حسین کشته شد
و ادعاء شد زیاد و کشته شد حجر بن عدی و شرح واقعه ادعای زیاد انشاء الله در حال عبید الله
بن زیاد لعنه الله خواهد مذکور شد و از این مقوله اخبار که دلالت بر عظم این مصیبت در اسلام داشته باشد
بسیار و بیشمار است و مقتضای اختصار استقصای آنها نیست وَجَلَّتْ وَعَظُمَتْ
مُصِیبَتُكَ فِی السَّمٰوَاتِ عَلٰی جَمِیعِ اَهْلِ السَّمٰوَاتِ ج و بزرگ و عظیم شد سوگواری
تو در آسمانها بر تمامت اهل آسمانها ش در اخبار و آثار فرقه جلیله امامیه و اهل سنت و جماعت
چندان از ظهور آثار غریبه در آسمان و زمین از وقوع این خطب جلیل و رزء عظیم واقع شده که از حد
احصاء و اندازه استقصاء بیرون است و ما در شرح این فقره چیزی چند که دلالت کند بر عظم
مصیبت آنجناب در آسمان و بر ملائکه در دو فصل مینویسیم و پاره دیگر از این اخبار انشاء الله در
فقره دیگر که تعلق بعموم مصیبت این مظلوم دارد مرقوم میداریم با رعایت شرط اختصار **فصل**
در ذکر تأثر و بکاء ملائکه عموماً و جبرئیل خصوصاً و شاید در ضمن بعضی ذکری از تغییرات کلیه نیز بشود و در اینجا
معدودی مینویسیم و تفصیل در بحار و مدینة المعاجز سید محدث جلیل بارع سید هاشم بحرانی است ا در
کامل الزیاره از ابان بن تغلب رضی الله عنه نقل میکند که گفته صادق آل محمد علیهم السلام فرمود همانا چهار
هزار ملک فرود آمدند و میخواستند در رکاب حسین کارزار کنند اذن بایشان داده نشد بازگشتند بآسمان

تا اذن بگیرند و هبوط کردند در حالتیکه حسین کشته شده بود از اینروی ایشان نزد قبر او هستند پریشان حال و
آشفته مو و گرد آلود و در کامل الزیاره چهارده حدیث دیگر با سانید متفاوته و عبائر متخالفه متقاربه
در اینمعنی روایت کرده و البته ملاحظه آنها موجب حکم بتواتر اینمضمون خواهد شد و همه آن اخبار در بحار
مذکور است ب در بحار از محاسن برقی روایت فرموده از حضرت صادق صلی الله علیه که خدا تعالی
موکل فرموده بحسین هفتاد هزار ملک که صلوات میفرستند بر او هر روز آشفته و غبار آلوده از روزیکه
کشته شد تا هر وقت که خدای خواهد ج در کامل الزیاره حدیث مفصلی است که مشتمل است بر اینکه ملائکه
مطیف بحائر حسین ع شب و روز گریه میکنند و فتوری ندارند جز وقت زوال و وقت طلوع فجر که در این
دو وقت با ملائکه آسمان که بزیارت قبر حسین می آیند گفتگو میکنند و از اخبار آسمان پرسش مینمایند و ذیل
حدیث انشاء الله در فقره دیگر مذکور میشود و این محصل بعضی بود که نقل بمعنی شد نه ترجمه تمام د
هم در کامل الزیاره است که صفوان جمال گفت بحضرت صادق عرض کردم در راه مدینه در حالیکه ما عازم
مکه بودیم چرا محزون و غمنده و شکسته خاطری فرمود اگر بشنوی آنچه من میشنوم هر آینه باز میداشت ترا از این
سوال گفتم چه میشنوی فرمود ابتهال ملائکه را بسوی خدا بر قتله امیر المؤمنین و قتله حسین و نوحه جن و بکاء
ملائکه را که حول او هستند و شدت جزع ایشان را دیگر که متلذذ و متنعم بطعامی یا شرابی یا خوابی میشود ه
هم در کامل الزیاره سند با سحق بن عمار میرساند که میگوید بحضرت صادق ع گفتم در شب عرفه در حایر بودم و نماز
میکردم در آنجا قریب به پنجاه هزار نفر مرد با رویهای جمیل و روحهای طیب دیدم تا صبح تلاوت میکردند
چون فجر طالع شد سجود کردم آنگاه سر از سجده برداشتم و کسی ندیدم فرمود پنجاه هزار ملک در حال قتل
حسین بر او مرور کردند و عروج نمودند خدا ایشان وحی فرستاد که بر پسر حبیب من مرور کردید در حالتیکه
مقتول میشد و نصرت نکردید هان هبوط کنید بزمین و اشعث و اغبر نزد قبر او باشید تا قیام کند قائم
و در عیون و امالی است از حضرت رضا علیه السلام در حدیث ریان بن شبیب که چهار هزار از ملائکه برای
نصرت حسین بزمین فرود آمدند و او را کشته یافتند از اینروی ایشان آشفته و گرد آلود نزد قبر او هستند
تا قائم قیام کند و از انصار او باشند ز در کامل الزیاره از سلمان نقل شده که باقی نماند در آسمان
ملکی که نازل نشود بر رسول خدا و تعزیه ندهد او را در فرزندش حسین و خبر ندهد او را بثواب خدای و حمل نکند
تربت او را بسوی او ح هم در کامل از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که اول ملکی که بحضرت رسالت آمد و
خبر قتل حسین آورد جبرئیل روح الامین بود که با بالهای گشوده گریه کنان و صیحه زنان آمد و از تربت او حمل
کرده بود که رائحه مشک داشت و در کامل بسند دیگر این روایت را نقل کرده **فصل** در آثار و انقلابات

که در فلک و فلکیات دران مصیبت عظمی و خطب فادح روی داد و ذکر معدودی از اخبار امامیه ضاعف الله
اقتدادها و نصر من لدنه انصارها در اینباب آ در تفسیر جلیل شیخ اجل اوثق اقدم قدوة الطائفه علی بن ابراهیم بن هاشم القمی رضی الله
عنه وارضاه در ذیل این آیه مبارکه لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا از جابر روایت مینماید که باقر علوم النبیین
فرمود یحیی بن زکریا همنامی نداشت پیش از خود و حسین بن علی همنامی نداشت پیش از خود و گریست آسمان
بر ایشان چهل صباح و همچنین آفتاب بر ایشان گریست و گریهٔ آفتاب آن بود که طلوع و غروب بحالت
سرخی داشت و گفته شده که بکای آسمان بکاء اهل اوست که ملائکه باشند و اینجمله از کلام خود علی باید باشد
و اشاره بضعف او کرده تعبیر بلفظ قیل و البته ضعیف است چه دلیلی براین تاویل نیست بلکه اخبار صریح
در معنی حقیقی است چنانچه در تضاعیف این شرح معلوم خواهد شد ب در کامل الزیاره روایت میکند
که امیر المؤمنین علی علیه السلام در رحبه کوفه این آیه مبارک تلاوت میفرمود فَمَا بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّمَاءُ
وَالْاَرْضُ وَمَا کَانُوا مُنْظَرِینَ ناگاه حسین از دری از درهای مسجد در آمد فرمود اما ان هذا سیقتل
و یبکی علیه السماء والارض ج در امالی و علل است که میثم تمار بجبله فرمود که ای جبله بدانکه حسین
بن علی سید شهیدان است و مر اصحاب او را بر سایر شهیدان درجه ایست یا جبله انگاه که نظر کنی بآفتاب
که سرخ باشد چون خون تازه بدانکه سید الشهدا مقتول شده جبله گفت روزانه از حجره بیرون آمدم
آفتاب را دیدم بر دیوارها چون چادرهای معصفر صیحه زدم و گریه کردم و گفتم سوگند با خدای که سید ما
حسین بن علی کشته شد د در امالی و عیون از ریان بن شبیب نقل کرده است که حضرت رضا فرموده که آسمانهای
هفتگانه و زمینها بر حسین بگریستند هـ در کامل الزیاره مسندا از مردی از اهل بیت المقدس نقل کرده
که بعد از قتل حسین دیوارها سرخ شد مانند خون بسته و سه روز باران خون تازه آمد و شیخ اجل اعظم
اوثق عبد الله بن جعفر الحمیری در قرب الاسناد از حنان روایت کرده که صادق آل محمد فرمود
زوروا الحسین ولا تجفوه فانه سید الشهداء و سید شباب اهل الجنة و شبیه یحیی بن زکریا
و بر ایشان گریه کرد آسمان و زمین ز در کامل الزیاره از علی بن مسهر القرشی حدیث کرده که جدهٔ من
حسین را دریافت کرده وقتیکه کشته شد و گفته یکسال و نه ماه بزیستیم و آسمان مانند خون بسته بود
و آفتاب چون خون مینمود ح هم در کامل الزیاره است که داود بن فرقد از صادق آل محمد علیه السلام
حدیث میکند که فرمود سرخ شد آسمان در قتل حسین یکسال و فرمود گریست آسمان و زمین بر حسین بن علی
یکسال و بر یحیی بن زکریا و گریه او سرخی اوست ط در کامل مسندا بمحمد بن سلمه میرسد عمن حدثه قال لما
قتل الحسین امطر السماء ترابا احمر ی هم در کامل الزیاره مسندا بسید الساجدین میرسد که فرمود

آسمان نگریست از آن وقت که آفریده شد مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی گفتم گریهٔ او چیست فرمود هرگاه
جامه را مقابل او نگاه میداشتند مانند اثر براغیث از خون بر جامه پدیدار میشد و ازین قبیل اخبار
زیاد است پاره ازینمقوله در ذکر عموم مصیبت مذکور میشود و درینمقام و این مختصر مقتضی تفصیل
و احاطه بجمیع آنها نیست و همین قدر که درینمقام مذکور شد کفایت است فَلَعَنَ اللهُ اُمَّةً
اَسَّسَتْ اَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ ج پس خدای دور کناد
از رحمت خود جماعتی را که تاسیس اساس ظلم و جور بر شما اهلبیت نمودند ش فاء برای تفریع است
و حقیقت تفریع افادهٔ مدخلیت حکم سابق است در لاحق و درینمقام چون عظم مصیبت را متذکر شده
موجب تهیج نفس و ثوران عداوت گشته در صدد لعن اعدا بر آمده پس بزرگی رزیت و جلالت خطب را
دخلی درین لعن است و حقیقت معنی آنستکه چون چنین است که خدای لعن کند آنگروه را و فای تفریع عکس
فای تعلیل است مثل اضرب فقد قام و این بنظر ظاهری نحویست و بتدقیق ادبی و تامل اصولی هردو
یکیند و حقیقت هردو افاده علیت است غایة الامر در یکجا سابق علت لاحق است و در دیگر جای عکس آنست
لعن چنانچه از اساس و نهایه و دیوان الادب و غیر آنها استفاده میشود بمعنی طرد و تبعید است و لعنت از
خدای طرد از مقام قرب و تبعید از جوار رحمت است و در خلق چنانچه در نهایه است بمعنی دعا و سب است
و این بنده را عقیده چنانستکه از قبیل جزاه خیرا باشد و اینکلام اجمالی ازاو در لفظ سلام گذشت و نظیر آن
در لفظ صلوات خواهد آمد بمنه و جوده امة بمعنی گروه و جماعت است و گاه بمعنی یک نفر استعمال شود چنانچه
در حدیث معروف یحشر قس امة واحدة وارد شده و مراد قس بن ساعدة الایادی است که بفصاحت
شهرهٔ آفاق است و مثل افصح من قس اشاره بحال ویست و او قبل از بعثت خبر داده نبوت پیغمبر و اقامت ائمه
اثنا عشر و اشعار او در کتب مسطور است و معاصر مورخ را در تفسیر این کلمه خطائی واضح دست داده که حدیث را
تنزیل بر حضرت ابوطالب کرده و قس را بی مساعده عرف و لغت کنایه از انجناب گرفته و همچنین در کریمه
ان ابراهیم کان امة قانتا لله گفته اند و بعض علما را در این تاویلی دیگر است و آن چنین است که پیغمبری
بحکم ریاست و احاطت بمقام امت کل امت است و امتا بمنزله اجزاء اویند پس هر چیزی که باو شان رسد باو رسد
و بزرگی ایشان بزرگی اوست و همچنین بحکم آن نوع از یگانگی که بین کل و جزاست مجموع امت را از کمالات
نبی نصیبی است ازینجهة است که امت مرحومه خیر الامم شدند و این بیانیست که در کلیه رؤسا هر چند ریاست
ظاهریه باشد باعتبار عرفی متمشی خواهد بود چه هر رئیسی بلحاظ مطاعیت جهة احاطه و تسلطی بر مرؤسین دارد
که بآن اعتبار آنها را اجزاء خود فرض میکنند و این جزئیت بتقدیر یه منافی بساطت نیست و لازمهٔ احاطت است

وازانیروی کار آنهارا بخود نسبت میدهد ویا آنهارا با خود فرض میکند ومیکوید ما چنین کردیم وما چنین کفتیم
تاسیس چنانچه در تاج المصادر ومنتهی الارب ومصباح است بنیاد نهادن است واساس بنیاد است
ونسبت تاسیس به اساس مبنی بر تجرید است مثل اسری بعبده لیلا پس بمعنی مطلق جعل است واساس
بلسان مشهور نحویین مفعول است ودر امثال این عبارت اشکالیست که مجمل او آنستکه مفعول بعبارت از چیزیستکه اثر
فاعل باو برسد وبرا او واقع شود پس وجود مفعول به قبل از فعل لازمست تا بتواند متحمل آن اثر شود ودر جائیکه ذات
شیی بنفس فعل فاعل حادث شود در انجا نمیشود او را مفعول به اعتبار کرد چنانچه عبد القاهر وصاحب کشاف
واتباع او در مثل خلق الله السموات والارض در خاطر دارم که این اشکال را ایراد کرده اند ودر جواب
ملتزم شده اند که اینکونه منصوبات مفعول مطلق اند ودلیلی نیست بر اینکه مفعول مطلق مصدر باشد چه مفعول
مطلق آنستکه فعل فاعل باشد واثر او چه حقیقة مفعول وآنچه از فاعل حاصل شده او ست ودر مثل ضربت زیدا
مفعول حقیقی ضربست وزید من فعل به الضرب است لهذا او را مفعول به کفتند ونایب فاعل که لفظ مفعول
باید باشد در این عبارت ثانیه مصدر آن فعل است که ضرب باشد مثلا غایة الامر اینستکه در اغلب مواضع اثر از مقوله
معانی واحداث است وکاه از مقوله ذوات است چنانچه در خلق وجعل وایجاد واشباه اوست چنانچه حافظ
شیرازی میکوید کفتم این جام بلورین بتو کی داد حکیم کفت آنروز که این کنبد مینا میکرد که نفس کنبد را
کار اعتبار کرده چه فیض جاعل واثر فاعل ذات کنبد است نه وصف او واین اشکال در عربیت نظیر
اشکالیست که در آلهی وارد شده در حمل وجود بر اشیاء که با قاعدهٔ فرعیت که اثبات معنی برای شیی فرع
ثبوت مثبت له است تنافی دارد ازین جهة بعضی انکار قاعده فرعیت کردند وبا ضرورت عقول مخالفت
نمودند وطایفه چون محقق دوانی واصحاب او تخصیص قاعده فرعیت بغیر وجود دادند ومحققین مثل شیخ رئیس
ابو علی واستاد البشر خواجه قدس سره وجز ایشان کفتند که وجود ثبوت شیی لشیئ نیست بلکه ثبوت شیئ است
پس در حقیقت حمل وجود تخصص است نه تخصیص واین حق وتحقیق است ودر موضع خود ما مفصلا تقریر کرده ایم
وهمچنین است در این مسئله که اینجا فعل شیی بشیئ نیست بلکه فعل الشیی است وفرق نیست مابین فعلت
الضرب وجعلت الاساس ای خلقته وفعلته واوجدته واین سخن اکرچه بر ظاهرین از نحاة وبی نظران
سخت مشکل آید ولی اهل تحقیق بعد از تامل چندان بعید نشمارند چنانچه زمخشری که استاد فن بلاغت
ومؤسس فهم معانی الفاظ است بدین ملتزم شده واشاره کرده است ولی جواب این اشکال بر
وجه تحقیق عربیت ومناسب مذاق حکمت آنستکه در جمیع این موارد این الفاظ مفعول به باشد با التزام
بهمین تقریر که در فرق کردیم چه هر ماهیت را با قطع نظر از وجود توان اعتبار کرد وبا ملاحظه لوازمی دارد

که آنهارا لوازم ماهیت کویند ودر این اعتبار خود اجزائی دارد که متالف ومتلئم از آنها است وباین لحاظ
تقرر ماهوی حاصل میشود چنانچه مثلث مثلا ماهیتی دارد که متالف از سطح وخط است که دو ضلع ویکو تر او باشد
وبعد ازین ملاحظه وجود عارض او میشود واین عروض در عقل مسلم کل است خواه قائل باصالت ماهیت باشند
وخواه قائل باصالت وجود چه فرق بین این دو مذهب بحسب اعتباریت واصلیت در خارج ونشاهٔ ترتب
آثار است نه در لحاظ عقلی واعتبار ذهنی ومرکوز در اذهان عرفیه وملحوظ در اوضاع لغویه ایضا همین است وباین
ملاحظه احراز موضوع در استصحاب حیوة ووجود میکنند چنانچه در فن اصول فقه تقریر داشته ایم بلکه بالاتر ازین
میتوان کفت که اوهام عوام واذهان عرف منطبق بر مذهب جعل اتصافست بالجمله باین ملاحظه کفتیم در مثل خلق
وجعل واوجد واشباه اینها ماهیت را مفعول میکیرند ووجود را اثر چنانچه در قضیه زید موجود وزید معدوم همین ملاحظه
در عقل میشود والا یا اجتماع نقیضین خواهد شد ویا حمل ذاتی غیر مفید چه اکر زید را معدوم اعتبار کنند اولست واکر موجود
ملاحظه شود ثانیست وجواب اینستکه صرف الماهیه موضوع است که از هر دو طرف در حد ذات خالیست ومنتقش
بهر دو نقش ومکتسی بهر دو لباس میشود وتحقیق این مطالب را ما بعون الله تعالی در محال خود از اصول وحکمت
الهی کرده ایم واین مقام مقتضی بیش ازین بسط نیست وصلاح صفدی در شرح لامیة العجم در تفسیر این بیت که
والدهر یعکس امالی . اباطیل چند ملفق کرده ودر حل شبهه مذکوره که با هیچ یک از اصول وقواعد علمیه راست
نیاید واکر طول سخن موجب ملال نبود تعرض خصوص کلمات او میکردیم ومخالفت آنهارا با قواعد کلامیه واصول
عربیت بیان مینمودیم وامثال او معذورند در جهل بتحقیق اینمطالب فان لکل صناعة اهلا ولکل کریمة
فحلا . خلق الله للحروب رجالا ورجالا لقصعة وثرید . ظلم در اصل لغت چنانچه در دیوان الادب
وصحاح ومصباح وقاموس ومنتهی الاربست بمعنی وضع چیزی در غیر موضع خودش است ودر نهایه کفته
اصل او عدول از طریقست ووجه اول اقوی است بجهة تطابق جماعتی ومساعدت قرائنی وکاه شود که بمعنی
نقص آید چون ولم یظلم منه شیئا وکاه بمعنی منع آید چنانچه ما ظلمك ان تفعل ای ما منعك
وازین معنی ماخوذ است ظلمت چه او سد بصر ومنع باصره از ابصار ورؤیت میکند جور بمعنی عدول از
طریق آید وبمعنی تعدی نیز هست واصل اولست چنانچه بزرکان فن تصریح کرده اند اهل البیت منصوب
باختصاص است اکرچه بعد از ضمیر خطاب واقع شده چنانچه در بك الله نرجوا الفضل ملتزم شدند واین
ترکیب در ادعیه وزیارات ماثوره از اهلبیت مکرر است وحکم نحاة بشذوذ اکر بحسب قیاس است مسموع است
واکر بحسب استعمال است با ورود ممنوع وما در محل خودش اثبات حجیت الفاظ ائمه بر قوانین مشترکه علمیه اختصاصا
بقول شیعه که قائل بعصمتند نداشته باشند کرده ایم بر وجهی که سبقت نکرفته کسی باو بعونه تعالی ومراد به بیت

بلیت رسالت و نبوت است که بحجهٔ عهد تعریف شده چنانچه در آیهٔ تطهیر است و فی الجمله بعد ازین اشاره خواهیم کرد
بمنه و جوده و درین عبارت چند فقره است که در ضمن چند مسئله اشاره اجمالیه بآنها میشود **مسئله** مراد
ازان امت که تاسیس اساس ظلم کردند یا عموم آنها هستند که در روز وفات پیغمبر هنوز جسد مبارک را حمل نکرده
وغسل نداده بطلب ریاست باطل و حطام زایل رو بسقیفه بنی ساعده گذاشته مخالفت بالنصوص مسموعه و آیات
مشهوره و مبالغات غیر معدوده حضرت رسالت کرده ملک و خلافت را از خانوادهٔ وحی و تنزیل بیرون برده
و دست بدست باین تیم و عدی و امیه و سایرین گردانند و جمیع مفاسد که در دنیا واقع شده حتی کفر کفار
مستند بآنهاست چه اگر حق را تمکین میکردند و باهلش میسپردند و خود تصرف نمی نمودند اعلاء کلمه حق و اعلاء لواء
مطلق میشد و عدل روی زمین را فرو میگرفت و شوکت اسلام قاهر کفر میشد و ائمه هدی نشر احکام و اقامهٔ
نظام میفرمودند و این ظلم و فسق که روی زمین را گرفته و دول باطله که مستولی شده اند نبود و انقدر خونهای
باطل که در حروب ریخته شد و معاصی عظیمه که گفتنی و نوشتنی نیست و واقع شد و میشود نمیشد چنانچه شیخ
کشی رحمه الله از داود بن النعمان روایت فرموده که کمیت بن زید الاسدی بر حضرت صادق ع وارد شد
و در اثناء مجلس عرض کرد یا سیدی سؤال میکنم از تو مسئله و آن حضرت تکیه داده بود برخواست و مستوی نشست
و وساده را در سینه مبارک بشکست که تکیه گاه خود نماید آنگاه فرمود پرسش کن عرض کرد سؤال میکنم ترا از حال آن
دو مرد فرمود ای کمیت بن زید ریخته نشد در اسلام اندازه یک محجمه از خون و نه کسب شد مالی از غیر حلال و نه نکاح
شد فرجی از حرام مگر اینکه در گردن آن دو است تا روزیکه قیام کند قائم ما و ما طایفه بنی هاشم امر میکنیم کبار و صغار
خود مان را بسب آن دو و برائت از آن دو بلکه در بعض اخبار وارد شده که گناه اولین و آخرین در گردن سامری
این امت است که عجل را دعوی ریاست تلقین کرد و بعد از رفتن موسی مردم را از هرون منصرف کرده
قال النبي لعلي ع انت مني بمنزلة هرون من موسى استنادا فعال آخرین باو ظاهر است و اما پیشینیان
استنادا فعالشان بآنها بهمان نمط است که خیرات سابقین مستند بوجود محمد و آل محمد است چه هر کس در صفتی
کمالی یابد ناقصین دران وصف از مرتبه نفس و درجهٔ حقیقت او بهره یابند و قسمت برند خواه سابق و خواه
لاحق و بیان اینمسئله شایسته این موضع نیست و محتمل است که مراد از امت همان شخص باشد چه او مشیر
فتنه و مؤسس این بدعت بوده و اول کسی بود که بیعت کرد در سقیفه و از نتیجه علماء عامه گفته اند اجماع
منعقد شد بر خلافت فلان به بیعت فلان و بر عموم مسلمین واجب شد متابعت او و امثال این سخن را برای تصحیح اجماع
گفته اند چه مسلم و متفق علیه نزد خود ایشان است و در صحاح ایشان وارد شده که امیر المؤمنین ع و بنی هاشم
و جماعتی از خواص صحابه مثل زبیر و عمار و سلمان و حذیفه و ابوذر و جز ایشان مادام حیوة فاطمه علیها السلام

بیعت نکردند

بیعت نکردند و با وجود تخلف آنها اجماع منعقد شد به بیعت همان یکنفر و از نتیجت بر ثانیان واجب بود متابعت
و برای آنان جایز بود سوختن خانه فاطمه برای حفظ نظام امت و صلاح خلق اگرچه علی و حسنین و فاطمه ع در آنخانه
بودند چنانچه ابن عبد ربه در عقد و صاحب روض المناظر تصریح کرده اند و مسعودی در مروج الذهب در
ذکر فتنه عبد الله بن زبیر روایت کرده و همچنین از تاریخ واقدی و طبری و ابن حزابه و صاحب کتاب
انفاس الجواهر نقل شده و قاضی القضاة در مغنی در عبارت منقوله در شافی گفته این تهدید بجهت
مصلحت جایز است نعوذ بالله من الخزی والخذلان در کدام مذهب رواست که سوختن خانه پیغمبر و دختر
پیغمبر و داماد پیغمبر و فرزندان پیغمبر و اقربای پیغمبر و خواص پیغمبر جایز باشد برای رعایت بیعت یکنفر اعرابی
جاهل با چون خودی بمخالفت آیات کتاب و نصوص متعدده از خود پیغمبر ما سمعنا بهذا في آبائنا
الاولین سبحانك ان هذا الا اختلاق **مسئله** جواز لعن بر آن جماعت را که ظلم حق آل محمد
کردند و تاسیس این اساس و تمهید این قیاس از آیات قرآن بضمیمه اخبار صحاح اهل سنت استفاده میتوان کرد
و آنها که تخلف کردند مخالفت حکم قرآن درین مطلب نمودند و ما در این جای بیک دلیل اکتفا میکنیم چه عمومات
لعن بر ظالمین و کاذبین در قرآن بسیار است و اثبات این هر سه عنوان از برای آن طایفه سهل است بلکه
مراجع در اخبار و آثار قاطع بظلم و افتراء آنهاست و باینکه آنها از دین برگشتند و بآخرت پشت پای زدند
و شرح آن دلیل آنستکه خدای تعالی در کتاب کریم میفرماید ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله
في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا در صحیح بخاری وارد است که پیغمبر فرمود فاطمة
بضعة مني فمن اغضبها اغضبني و در صحیح مسلم روایت کرده بیک طریق که رسول خدای فرمود درباره او
ابنتي بضعة مني يريبني ما رابها ويؤذيني ما آذاها و در صحیح ترمذی حدیث کرده که نبی فرمود
انما فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاها وينصبني ما انصبها و در نسخه يغضبني ما اغضبها محصل
مضمون این اخبار که ازین سه صحیح که حال تالیف از صحاح سته حاضر بود بلاواسطه استخراج کردم آنستکه فاطمه
پاره تن من است غضب او غضب من است و اذیت او اذیت من و تعب او تعب من و رنجوری او رنجوری
من هم در صحیح بخاری در باب غزوه خیبر است که عایشه میگوید فاطمه دختر پیغمبر کس فرستاد بسوی ابوبکر
که طلب میراث رسول کند از آنچه از فیء مدینه و فدک و بقیه خمس خیبر داشت ابوبکر گفت رسول خدا فرمود
لا نورث ما ترکناه صدقة انما یاکل آل محمد في هذا المال سوگند با خدای تغییر نمیدهم
چیزی از صدقه رسول را از حالیکه در عهد رسول داشت و عمل میکنم در او بعمل رسول خدا پس ابا کرد
ابوبکر از اینکه برگرداند بفاطمه چیزی از آنها را پس غضبناک شد فاطمه بر ابوبکر در انکار و ترک کرد او را و با او

سخن نگفت تا وفات کرد و شش ماه بعد از رسول زیست و چون وفات کرد شوهرش شب اورا دفن کرد
و ابوبکر را بجنازه خبر نداد و خود نماز گذاشت بر او و علی تا فاطمه زنده بودی آبروئی در مردم داشت
چون فاطمه درگذشت در نظر مردم منکر آمد و بی اعتبار شد از این روی خواستار مصالحت و
مبایعت ابوبکر شد و او کسی نبود که در حیوة فاطمه بیعت کند و ذیل حدیث اگرچه نافع بحال شیعه است
ولی ربطی بمطلوب ماندارد و شکر خدا را که ازین اخبار صحیحه معلوم شد که ابوبکر فاطمه را بغضب آورد
و اذیت کرد و اذیت و غضب فاطمه اذیت و غضب رسول خداست هم آیة الله العلامه قدس سره از مسند احمد
بن حنبل روایت کرده و ابن روزبهان تقریر نموده که پیغمبر فرمود من اذی علیًا فقد اذانی ایها
الناس من اذی علیا بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا چون این مقدمه را با مضمون آیه
ضمیمه کنی قیاسی بر این صورت ترکیب میشود که ابوبکر اذیت علی و فاطمه کرد و هر که اذیت علی و فاطمه کرد اذیت رسول کرده نتیجه قیاس
شود که ابوبکر اذیت رسول کرده پس نتیجه این قیاس را صغرای قیاس دیگر کنیم و گوئیم ابوبکر اذیت رسول کرد و هر که اذیت
رسول کند خدای او را در دنیا و آخرت لعنت کرده و عذاب مهین برای او اعداد کرده دیگر تصریح
بنتیجه نمیکنیم تو خود تامل نما تا نتیجه این قیاس چه خواهد شد واحدی از اهل سنت در هیچ یک از مقدمات
این دو قیاس نتوانند مناقشه کرد مگر آنکه از قرآن یا صحیح بخاری که اصح کتب است بعد از قرآن پیش ایشان
دست بردارند و چشم بپوشند والحمد لله علی وضوح الحجة و از همین جا حال سایرین که مساعدت باو
کردند معلوم میشود چه همه شریک در اذیت علی و فاطمه علیهما سلام الله بوده اند و معاون بلکه مباشر
ظلم در کثیری از وقایع چنانچه خود آنمظلومه جابجا در کلمات خود تظلم اظهار و تالم از آنجماعت کرده
و در کتب معتبره اهل سنت موجود است چنانچه عز الدین ابو حامد عبد الحمید بن ابی الحدید المداینی
در شرح نهج البلاغه مکرم از کتاب سقیفه ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری نقل کرده و در وصف
او گفته عالم محدث کثیر الادب ثقة ورع اثنی علیه المحدثون و رووا عنه مصنفاته و هم شیخ جلیل کبیر
و وزیر خطیر بهاء الدین علی بن عیسی الاربلی قدس سره در کشف الغمة از نسخه مقروه بر مصنف
از آن کتاب که در ربیع الآخر سیصد و سی و دو بروی قرائت شده روایت فرموده و این هر دو خطبه معروفه
مسجد را با کلامیکه در جواب زنان انصار فرموده که در احتجاج و بحار و ناسخ التواریخ و جز آنها مذکورند
از آن کتاب ایراد کرده اند و آن کلمات سراپا اظهار تاذی روحانی و تصدم نفسانی نیست از آن
جمله میفرماید بئسما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون
و همین کلمه در اثبات مدعی کافیست و اگر خواهی تفصیل این مقال را یکی از کتب مشار الیها را که متضمن خطبه

یا ترجمه اوست ملاحظه کن که از تامل او تصدیق وجدانی خواهی کرد بحدیث مقطوع الصدور منقول در کتب
امامیه مستفیضا بل متواترا که صادق آل محمد فرمود لما مات رسول الله ارتد الناس الا ثلثة
وفی روایة الا اربعة سلمان و ابوذر و المقداد و حذیفه و اما عمار فانه حاض حیضة
ثم عاد و بعد از ملاحظه این اخبار نیکو ملتفت میشوی چگونه ارکان عموم الصحابه کلهم عدول متزلزل شد و بنیان
این اصل ممهد خراب و منهدم گشت و مناسبت دارد در اینمقام اخباری چند از خصوص کتاب بخاری در ارتداد
صحابه و فتن ایشان و بدع مستحدثه که رسول در زمان حیوة اخبار کرده ایراد نمائیم بر وجه اختصار محض تسجیل
صواب و تحصیل ثواب و ما آن اخبار را بالفاظها ایراد میکنیم و بترجمه نمی پردازیم ا روی البخاری فی
باب الحوض عن عبد الله رضی الله عنه عن النبی صلعم قال انا فرطکم علی الحوض و لیرفعن رجال
منکم ثم لیختلجن دونی فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک ب
عن حذیفه مثله ج عن انس عن النبی ص لیردن علی ناس من اصحابی حتی اذا عرفتهم اختلجوا
دونی فاقول اصحابی فیقول لا تدری ما احدثوا بعدک د ابو حازم عن سهل بن سعد
قال قال النبی صلی الله علیه و اله و سلم انی فرطکم علی الحوض من مر علی شرب و من شرب
لم یظمأ ابدا لیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفونی ثم یحال بینی و بینهم قال ابو حازم فسمعنی
النعمان بن ابی عیاش فقال هکذا سمعت من سهل فقلت نعم فقال اشهد علی ابی سعید
الخدری لسمعته و هو یزید فیها فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول
سحقا سحقا لمن غیر بعدی و قال ابن عباس سحقا بعدا یقال سحیق بعید سحقه و اسحقه
ابعده ه عن ابی هریره انه کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه و اله قال لیردن
علی یوم القیمه رهط من اصحابی فیجلون عن الحوض فاقول یا رب اصحابی فیقول انک
لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری و عن ابن المسیب انه
کان یحدث عن اصحاب النبی ص ان النبی قال یرد علی الحوض رجال من اصحابی فیحلؤن عنه
فاقول یا رب اصحابی فیقول انک لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم
القهقری و قال شعیب عن الزهری کان ابو هریره یحدث عن النبی ص فیجلون و قال عقیل
فیحلؤن ز عن ابی هریره عن النبی ص مثله ح ابی هریره عن النبی قال بینا انا قائم فاذا
زمرة حتی اذا عرفتهم خرج رجل من بینی و بینهم فقال هلم فقلت این قال الی النار و الله
من بینی و بینهم فقال هلم قلت این قال الی النار و الله قلت ما شانهم قال انهم ارتدوا

بعدك علی ادبارهم القهقری فلا اراه یخلص منهم الا مثل همل النعم ط عن ابن ابی ملیکه
عن اسماء بنت ابی بکر قالت قال النبی ص انی علی الحوض حتی انظر من یرد علیّ منکم وسیؤخذ
ناس من دونی فاقول یا ربّ منّی ومن امّتی فیقال هل شعرت ما عملوا بعدك والله
ما برحوا یرجعون علی اعقابهم فکان ابن ابی ملیکه یقول اللهم انا نعوذ بك ان نرجع علی
اعقابنا او نفتن عن دیننا وروی فی کتاب الفتن عن ابن ابی ملیکه عن اسماء عن النبی
قال انا علی حوضی انتظر من یرد علیّ فیؤخذ بناس من دونی فاقول امّتی فیقول لا تدری
مشوا علی القهقری قال ابن ابی ملیکه اللهمّ انا اعوذ بك ان نرجع علی اعقابنا
او نفتن قلت یمکن التعدد فی الاستماع من اسماء ویجوز ان تکون اسماء غیر بنت ابی بکر
والظاهر الوحدة لکن لفظ الثانی اوضح واصرح ی عن ابی حازم مثل ما مر فی
باب الحوض یا عن عبد الله قال قال النبی انکم سترون بعدی اثرة وامورا تنکرونها
قالوا فما تامرنا یا رسول الله قال ادّوا الیهم حقهم واسئلوا الله حقکم قلت فیه اخبار
باستیثار اعداء الله بفیء اهل البیت کما یوضحه کون الخطاب لابن عباس وفی ذیله
امر بالتقیه ولزوم الصبر کما فیما قبله عن عبد الله بن زید اصبروا حتی تلقونی علی
الحوض یب عن اسامة بن زید قال اشرف النبی ص علی اطم من اطام المدینه فقال هل ترون
ما اری قالوا لا قال فانّی لاری الفتن تقع خلال بیوتکم کوقع القطر یج عن ابن المسیب عن
ابی هریره ستکون فتن القاعد فیها خیر من القائم والقائم فیها خیر من الماشی والماشی
فیها خیر من الساعی من تشرف لها تستشرفه فمن وجد فیها ملجاءً او معاذا فلیعذ به
ید ابو سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریره مثله واخبار دیگر در صحیح مسلم و ترمذی و سایر کتب اوضح
واصرح از اینها دیده ام و همین قدر برای منصف با دیانت کافیست و از مجموع این چهارده حدیث
که در صحیح بخاری ست معلوم میشود که رسول خدای خبر از ارتداد جماعتی از صحابه داده و فرموده فتنهائی
چند حادث میشود که نشسته در آنها بهتر از ایستاده است و فرموده فتنه در خانهای مدینه چون دانهای باران
واقع خواهد شد و فرمود باهل بیت که بعد از من حقوق شما را خواهند برد و شما صبر کنید و تحمل فرمائید دیگر
منصفی احتمال میدهد که اشاره بغیر از غصب خلافت و ظلم فاطمه علیها السلام باشد و فتنه عام و بلای
شامل جز این و نتایج این کی در اسلام حادث شد و شیعه که لعن میکنند بر مرتدین و کفار و ظالمین لعن میکنند
والا اخیار اصحابه و خواص ایشان مثل سلمان و ابوذر و مقداد و حذیفه و عمار و ابو الهیثم بن التیهان و عمرو بن

الحمق و حجر بن عدی و عدی بن حاتم سلام الله علیهم احب خلقند نزد شیعه بعد از ائمه صلوات الله علیهم و
در سر و علانیه تعظیم و تکریم آنها را واجب میشمارند و البته اگر کسی العیاذ بالله سب عموم صحابه کند کافر
خوانند و تبری از و واجب دانند علی هذا نسبت سب صحابه مطلقا بشیعه دادن از مکاید اعداست
سبحانك هذا بهتان عظیم بلی چون حال صحابه مختلف است چنانچه شنیدی و از آیات متکاثره
که مشتمل بر حال منافقین است نیز معلوم میشود چه بالضروره بموت نبی صلی الله علیه و آله منافقین نمردند پس بعد از
وفات پیغمبر ص حال مردم متشابه بود و تمیزی نداشتند بد از خوب و منافق از مؤمن و ثابت از
مرتد معلوم نشد آری رسول صلی الله علیه و آله بنفس نفیس میزانی صحیح و قسطاسی مستقیم از برای اینکار
تعیین فرمود چه متواترا از طرق فریقین منقول است که فرمود انّی تارك فیکم الثقلین ما ان
تمسّکتم بهما لن تضلّوا و در جای دیگر فرمود مثل اهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجی و من تخلّف
عنها غرق و در جای دیگر فرمود الحق مع علیّ و علیّ مع الحقّ رواه ابن مردویه الحافظ کما فی غیر واحد
و در جای دیگر فرمود اللهم ادر الحق معه حیثما دار رواه الترمذی فی صحیحه و بعمار فرمود وان سلك
الناس کلّهم وادیا و سلك علی وادیا فاسلك وادیا سلکه علیّ و خلّ الناس
طرّاً یا عمار انّ علیّا لا یزال علی هدی یا عمار انّ طاعة علیّ من طاعتی و طاعتی من طاعة الله
رواه العلامة من طرق الجمهور و علمای ایشان مثل ابن ابی الحدید و ابن حجر و غیر ایشان بصحت این احادیث
اعتراف کردند پس میزان هالك و ناجی و فاروق حق و باطل علی و اولاد او باشند هر کس از صحابه با ایشان
همراهی کرد و متابعت ورزید او ناجی ست و هر که مخالفت کرد هالك و نصیب حزب مالك خواهد بود
وقد اجاد القائل راز بگشا ای علی مرتضی ٭ ای پس از سوء القضا حسن القضا ٭ چون تو بابی آن
مدینه علم را ٭ آفتابی از شعاع حلم را ٭ باز باش ای باب رحمت تا ابد ٭ بارگاه ما له کفواً احد ٭
تو ترازوی احد خو بوده ٭ بل زبانه هر ترازو بوده ٭ وفی ذلك اقول فی مرثیة طنانة نیروزیة علویة
هو شاهین لمیزان الرشاد ٭ بل هو المیزان فی یوم المعاد ٭ وعلی عرفانه تجزی العباد
بل هو الاخذ من هذا الذاك ٭ یوم یدعوا کلهم بالغبن و در اینجا لطیفه ایست منقول در
رجال شیخ مقدم معظم ابو العباس نجاشی رضی الله عنه که حکایت فرموده از عبد الرحمن بن الحجاج رضی الله عنه
که فرموده در مجلس ابان بن تغلب رضی الله عنه بودیم که جوانی آمد و باوی گفت ای ابو سعید خبر ده مرا که چند نفر
از اصحاب نبی با علی بودند ابان فرمود گویا تو میخواهی فضل علی را باتباعان او بشناسی یعنی اگر به بینی اصحاب
بیشتر متابعت او کردند یقین کنی بجلالت قدر او گفت آری چنین است ابان فرمود والله ما شناختیم

فضل صحابه را مگر باتباع ایشان علی را فقط هر که با علی بود فضیلت داشت نه دیگران فقال ابو البلاد عض بظر
امه رجل من الشیعة فی اقصی الارض وادناها یموت ابان لایدخل مصیبة علیه قال فقال ابان
لی یا ابا البلاد اتدری من الشیعة الشیعة الذین اذا اختلف الناس عن رسول الله صلعم اخذوا بقول علی
واذا اختلف الناس عن علی علیه السلام اخذوا بقول جعفر بن محمد علیه السلام بلکه در موضع کلام سیت بالاتر ازین
واجمال او آنستکه شیعه هیچیک از صحابه را سب نکنند وآنان که شیعیان لعن ایشانرا جایز دانند از صحابه نیستند چه
صحابی کسی است که ملاقات پیغمبر کرده باشد وبا ایمان از دنیا رفته باشد واطلاق اصحاب بر غیر اینان بعلاقه
حالت سابقه است ومجاز ولهذا اخبار فضایل صحابه همه را تصدیق میکنیم ومیگوییم اینجماعت از عنوان صحابه
بیرونند وشاهد این کلام نص حضرت خیر الانام است باینکه قاتلین عمار از صحابه من نیستند وشک نیست که
معاویه وعمرو بن العاص وعبید الله بن عمر وجماعتی دیگر از صحابه قاتلین او بودند لازم اینکلام آنستکه
معاویه واضراب واتراب اصحاب نباشند واما حدیث مشار الیه آنستکه ابو عمر واحمد بن عبد ربه المالکی
الاندلسی در کتاب عقد سند بام سلمه رضی الله عنها میرساند که پیغمبر بعمار فرمود یا ابن سمیه لاتقتلک
اصحابی ولکن تقتلک الفئة الباغیه واین استفاده واستنباط از مواهب الهیه است در حق
این بنده که در کتابی ندیده ام واز کسی نشنیده ام والله الموفق بالجمله دخول در اینگونه مطالب وظیفه
کتب کلامیه است ودراین شرح مختصر بیش ازین بسط سزاوار نیست وجمله از کلمات ایشان دریناب
در تضاعیف فصول آتیه مذکور میشود وبحمد الله لباب کلام در عدول اصحاب وجور ایشان بر خانواده
رسالت مذکور شد **مسئلة** اشکالی نیست در اینکه لعن اعدآء خدا موجب ازدیاد عذاب ایشانست
وسید محدث جزایری در بعض تالیفات خود اشکالی دراینباب نقل کرده وچند جواب داده وترجمه کلام او
چنین است در ینجا اعتراضی قوی است وحاصل او اینکه لعن فعل لاعن است وفعل کسی چگونه موجب عقاب
دیگری شود چه منافی قواعد عدل است وتقریر جواب از چند وجه است یکی اینکه خدای تعالی
چون تقریر احکام کرد عذابی معتبر کرد در مقابل فعل وترک ودیگری بازاء لعن لاعنین وهر دو را
بمکلفین شنوانده پس هر که اجتراء بران فعل کرد خود را عرضه دو عقاب کرده وظلمی نیست دوم اینکه
این عقاب از قبیل اقتصاص حق است چه اعداء ایشان چون منع از مراتب ایشان کردند وایشان
از خوف پنهان شدند جهل فاش شد واحتیاج بارزاق معنویه وحسیه پس ایشان از هر لاعنی حقی غصب
کردند وعذاب بازاء اوست سیم اینکه هر محب ایشان چون بشنود آنچه اعداء ایشان کردند متالم
شود ودلش سوخته آید از اندوه وآن عذاب در مقابل این تاثر والم است این است محاذی عبارات

سید

سید واین اشکال وجواب بغایت غریب است ونمیدانم چگونه اعتراض را قوی شمرده چه این معنی شایسته
تعرض علما نیست واهل نظر نباید اینگونه حرفهای واهی را متعرض شوند وجواب دهند مگر اینکه بر طریقه
اصحاب حدیث که سید مذکور از ایشان است قوتی داشته باشد چه ایشانرا عادت بر تعاطی مشکلات
وحل معضلات نیست واگر نه جنابش اشاره باین سخن کرده بود ابدا نمی نوشتم وحاصل سخن این بنده
انکه آنچه منافی عدل است آنستکه عقاب کار کسی راجع بدیگری شود چنانچه در قرآن مجید است
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی ولی اگر کسی در ماده مستحق برای لعن وعقاب دعا کند واز خدا بخواهد
که عذاب او زیاد شود وخدای بجهة استحقاق آن مدعو علیه عذاب او را زیاد کند عین عدل و
رعایت حال مظلومین است وازینجا معلوم میشود که جوابهای مذکور هیچیک ربطی بسؤال ندارد خاصه
اول که عین اشکال اصل بر او متوجه است چنانچه متامل بصیر میداند واصل این اشکال در خبر معروف
ان المیّت لیعذّب ببکاء الحیّ علیه وارد است وسید اجل مرتضی سلام الله علیه در تاویل خبر
سیم از مجالس بیست وسیم از امالی خود مشروحا متعرض شده هر که خواهد از اهل فضل بانجا رجوع فرماید
مسئلة مراد از اهل بیت گاهی خصوص آل عباست چنانچه در آیه تطهیر موافق نقل فریقین چنین است
وظاهر عبارت شیخ اجل امین الاسلام قدس الله نفسه الزکیه در مجمع البیان آنستکه بنای شیعه کلیه برین
مذهب است در کریمه تطهیر وگاهی خصوص ائمه اثنی عشر است چنانچه در اخبار تمسک ووجوب
متابعت است چه تمسک ومتابعت بقول غیر معصوم جایز نیست مطلقا ومعصومی غیر ازین چهارده نفر بالاجماع
نیست وگاهی مطلق قرابت رسول است وهم من تحرم علیهم الصدقة چنانچه در اخبار مودت فی الجمله
واعانت وتعظیم وتکریم وارد شده ودر فقره زیارت هر سه معنی جایز است واولی اول وثانیست
وخطاب اگرچه بسید الشهداء علیه السلام است ولی منافاتی با این ندارد ورود خطاب بصیغه جمع چه
متعارفست در خطاب بشخصی که از قبیله ایست که سایرین از انجماعت را استحضار کنند در ذهن ودر
مخاطبه تشریک نمایند گاه برای تشریف وگاه بغرض دیگر وازینجهة در زیارت جامعه با اینکه مخاطب
واقعی یک نفر است چنانچه فقره یا ولی الله شاهد است بهمه ائمه علیهم السلام خطاب کرده و
امام مخاطب را با او ضمیمه ساخته بجهة اعلان بشرافت فضل وجلالت قدر او السّلام علیکم یا
اهل بیت النبوة میگوید وَلَعَنَ اللهُ اُمَّةً دَفَعَتْکُمْ عَنْ مَقَامِکُمْ وَاَزَالَتْکُمْ
عَنْ مَرَاتِبِکُمُ الَّتِی رَتَّبَکُمُ اللهُ فِیْهَا ج وخدای لعنت کناد گروهیرا که دفع کردند
شمارا از مقام خودتان ودور نمودند شمارا از مراتب ریاستی که خدای شمارا در آنها مرتب نموده ش

دفع دور کردن و راندنست چنانچه در منتهی الارب گوید مقام در اصل مکان قیام است و توسعاً در مجلس
و مکان و آنچه در مجلس واقع شود یا حاجت بقیام داشته باشد یا مکانت و منزلت معنویه استعمال میشود
چنانچه مطرزی در حاشیه مقامات گفته الا انهم اتسعوا فیها واستعملوها استعمال المکان
والمجلس قال خیر مقاما واحسن ندیا الی ان قیل لما یقام به من خطبة او ما اشبهها
مقامه کما یقال له مجلس و قریب منه ما فی الاساس و سید شارح صحیفه تصریح به تعمیم مذکور کرده
اگرچه از غایت ظهور حاجت باستشهاد ندارد ازاله دور کردن است چنانچه بیهقی تصریح کرده رتوب
استادن است و ثبات چنانچه در تاج المصادر و منتهی الارب است رتب رتوبا ایستاد و ثابت شد و ازین معنی
ماخوذ است ترتیب یعنی بجای ایستاده کردن و مرتبه اسم مکان ازین است و راجع بهمین معنی است معنی معروف
ترتیب که تعریف شده بوضع الشیء فی مرتبته و مراد از دفع از مرتبه و اخراج از مقام الهی همان تمکین نکردنست
از ریاست ظاهریه و ولایت صوریه نه حقیقت امامت و واقع خلافت چه او قابل غصب نیست
و هزار مرتبه بالاتر ازان است که دست مخالفین بدامان او برسد چه او منصبیست الهی و کمالی است نفسانی
و درجه ایست وهبی و اینکه بعض منتحلین اسلام گفته اند ولایت زوجه ائمه بوده و غاصبین بباطل
او را تزویج کرده و ناصبین از اولاد ولایت بغیه بوده اند و اغبار عدم طیب ولادت ناصبین را
براین تنزیل نموده و زوج برحق ولایت ائمه علیهم السلام بودند که خدای تعالی در آسمان
تزویج کرده بود ولایت را برای ایشان این سخن بسی یاوه و ناپسندیده است و مانند بکلمات
مهرسمین و اصحاب سود است و اولیتر آنکه او را هذیان القلم نام دهیم و پیش ازین تعرض او و اشاره بفساد آن
بهیچوجه لایق شان علما و شایسته درجه اهل فضل نیست چنانچه حکما گفته اند * از سخن پر در مکن همچون صدف هر
گوش را * قفل گوهر ساز یاقوت زمرد پوش را * در جواب هر سؤالی حاجت گفتار نیست * چشم بینا
عذر میخواهد لب خاموش را و از اشعاریکه حضرت رضا علیه السلام در محضر مامون انشاد فرمود و نسبت ببعض
فتیان آل عبد المطلب داده چنانچه در عیون است این دو بیت است واذا ابتلیت بجاهل متکلف
یجد المحال من الامور صوابا اولیته منی السکوت وربما کان السکوت عن الجواب
جوابا بالجمله این فقره زیارت مساوق فقره دعای صحیفه است که امام سجاد علیه السلام اشاره بعید اضحی
و جمعه و صلوة عیدین و خطبه مینماید و عرض میکند اللهم ان هذا المقام لخلفائك واصفيائك
ومواضع امنائك فی الدرجة الرفيعة التی خصصتهم بها قد ابتزوها و این ابتزاز و ازاله
و دفع همه ناشی از افعال صدر سالف و قرن اول است که عدول صحابه باشند و عداوتشان با ظلم اهل بیت

وایذاء فاطمه ع و احراق خانه او و مخالفت علی علیه السلام و بغض حسنین منافات نداشت چنانچه شمه از او را
شنیدی و شاید در شرح فقرات آتیه نیز اشارتی بجمله از آنها شود بلکه منافی با تغییر کلیه فروع و اصول
احکام و هدم اساس شریعت مقدسه علی الصادع بها الف سلام نیست چنانچه از تامل اخبار مبثوثه در
مطاوی کتب معتمده و اصول صحیحه ایشان متبین میشود سید محقق ثقه امین شارح صحیفه مقدسه از جمع بین
الصحیحین در مسند ابی الدرداء در حدیث اول از اخبار بخاری نقل کرده قالت ام الدرداء دخل
علیّ ابو الدرداء وهو مغضب فقلت ما اغضبك فقال والله ما اعرف من امر
محمد شیئا الا انهم یصلون جمیعا و در حدیث اول از صحیح بخاری از مسند انس بن مالک آورده عن
الزهری قال دخلت علی انس بن مالك بدمشق وهو یبکی فقلت ما یبکیك فقال لا
اعرف شیئا مما ادرکت الا هذه الصلوة وهذه الصلوة قد ضیعت و در طریق دیگر است
که گفته ما اعرف شیئا مما کان علی عهد رسول الله قیل فالصلوة قال الیس صنعتم ما صنعتم
فیها چه این شهادت صریحه است از ابو الدرداء و انس بن مالک که از اکابر صحابه اند نزد اهل سنت در تغییر کلیه
احکام شرع شریف و تبدیل عامه شرایع دین حنیف حتی صلوة که اظهر واجبات و اعرف فرایض است و اینجمله
بردست صحابه و تابعین جاری شده که در حق ایشان روایت کرده اند خیر القرون قرنی ثم القرن الذی یلیه
اگر حال قرن اول و قرن ثانی که خیر القرون است چنین شد فکیف بقرون لاحقه و اعصار تابعه که هر روزه حالشان در تبدل
و امرشان در تنزل است باعتراف خود شان و بمقتضای همان حدیث سابق الذکر مصراع خذ جملة البلوی
ودع تفصیلها ولعن الله الممهدین لهم بالتمکین من قتالکم ج و خدای لعنت کناد
گروهیرا که تهیه اسباب و تمهید امور قاتلین شمارا کردند تا بدان مایه متمکن از پیکار شما شدند ش تمهید ماخوذ است
از مهاد بمعنی بساط و فراش یا از مهد بمعنی گهواره و این هر دو راجع باصل واحدند و در اساس البلاغه
تنصیص نموده که تمهید بمعنی توطئه و تسهیل امر و اصلاح که مراد در امثال این مواقع است و تمهید عذر که بمعنی
بسط و تهیه و قبول است از معانی مجازیه است و باء از بالتمکین برای سببیت است علی الظاهر تمکین بمعنی اقدار
و متمکن ساختن است و ظاهر انیستکه اشتقاق مکان ازین باشد بحسب لفظ و بحسب معنی ظاهر اشتقاق از
کون است قتال بمعنی کشتار کردن و پیکار نمودن است بالجمله مقصود از ممهدین شامل کسانیکه از اول امر تسهیل سبیل
و توطئه امر و تهیه اسباب ظلم کردند هست چه اگر ایشان این طریقه را مسلوک نمیداشتند البته اینان راه باین
ظلم نمی یافتند و این اصح وجوه است در فقره معروفه المقتول فی یوم الجمعة او الاثنین چه سقیفه در روز
دوشنبه بود و قد اجاد الشاعر المفلق الحاج هاشم الکعبی حیث قال تالله ما سیف شمر

نال منك ولا ٭ يداسنان وان جلّ الذي رتكبوا ٭ لولا الاولى اغضبوا دب دب العلى
وابو ٭ نص الولا وحق المرتضى غصبوا ٭ اصاب النفر الماضى بما ابتدعوا ٭ وما المسبب لولا
نبح السبب ٭ ولا تزال خيول الحقد كامنة ٭ حتى اذا ابصروها فرصة وثبوا ٭ فادرك الكل
ما قد كان يطلبه ٭ والقصد يدرك لما يمكن الطلب ٭ كف بها امك الزهراء قد ضربوا ٭ هي
التى اختك الحوراء بها سلبوا ٭ وان نار وغى صاليت جمرتها ٭ كانت لها كف ذات البغى تحتطب
وليبك يوم من يبكيك يوم غدوا ٭ بالصنو قودا وبنت المصطفى ضربوا ٭ والله ما كربلا لولا
السقيفه ٭ والاحياء تعلم لولا النار ما الحطب ودر اخبار كثيره لعن قاتلين مقاتلين سيد الشهدا رسيده شايد
در فقرات بعد اشاره بپاره از آنها شود ودر اینجا یک حدیث مینویسم تا ادای حق این موضع بشود وبکسره
از نیمقوله اخبار خالی نماند در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که چون کریمه واذ اخذنا میثاقکم
لا تسفکون دمائکم نازل شد درباره یهود یعنی آنانکه نقض عهد خدای وتکذیب انبیا وقتل اولیا کردند
رسول خدای فرمود خبر دهم شما را باشباه ایشان از یهود این امت گفتند چرا ای رسول خدای فرمود
قومی از امت من باشند که انتحال ملت من کنند میکشند افاضل ذریت واطائب قرابت مرا وتبدیل
شریعت وسنت من مینمایند وفرزند من حسن وحسین را شهید میکنند چنانچه اسلاف یهود زکریا
ویحیی را کشتند هان همانا خدای ایشان را لعنت فرماید چنانکه آنانرا لعنت کرد ومی انگیزد بر
بقایای نسل ایشان پیش از روز قیامت هدایت کننده هدایت شده را از اولاد حسین
مظلوم که میسوزاند ایشانرا بشمشیرهای دوستانش وروانه جهنم میکند همانا خدای لعنت کند کشندگان
حسین ودوستان ایشان ویاران ایشانرا وآنانرا که از لعن ایشان بی تقیه ملزم سکوت ورزند
همانا خدای صلوات فرستد بر گریه کنندگان بر حسین از روی رحمت وشفقت وصلوات فرستد
بر آنانکه لعنت کنند بر دشمنان اهل بیت وبر آنهائیکه پر شده اند از غیظ وحسد اهل بیت هان
درستا که رضا دهندگان بقتل حسین شرکاء قتل اویند هان درستا که قتله او واعوان واشیاع ایشان
ومقتدیان بایشان بریئند از دین خدای همانا که خدای هر آینه میفرماید ملئکه مقربین را که اشکهائی
که در مصیبت قتل حسین از دیدها فروریخته اند گرفته بخازنان بهشت رسانند تا آب حیات را باآو
آمیخته دارند وگوارائی وخوشبوئی آن آب هزار چندان شود وهمانا ملائکه آبهای دیدهای آنانکه فرحت وشادمانی
کردند ودر قتل حسین بخندیدند تلقی میکنند وباحمیم وصدید وغساق وغسلین جهنم برمی آمیزند تا حرارت
وعذاب بزرگ او هزار چندان شود وموجب شدت عذاب اعداء آل محمد علیهم السلام گردد اللهم اجر

دموعنا فی مصاب الحسین ووفقنا للعن قتلته من الاولین والاخرین اللهم العنهم
لعنا وبیلا وعذبهم عذابا الیما لا تعذب به احدا من خلقك وصل علی محمد واله
الطاهرین من الیوم الی یوم الدین بَرِئْتُ اِلَی اللهِ وَاِلَیْکُمْ مِنْهُمْ وَمِنْ اَتْبَاعِهِمْ
وَاَشْیَاعِهِمْ وَاَوْلِیَائِهِمْ ج بزاری میجویم بسوی خدا وبسوی شما از ایشان وپیروان وهمراهان
ودوستان ایشان ش بَرِئَ از باب سمع یعنی بیزار شد وتبری بمعنی بیزاری کردن است واینمعنی ماخوذ از کتب
لغت فارسیه از قبیل منتهی الارب وتاج المصادر وترجمه قزوینی بر قاموس است ودر کتب عربیه حقیقت
معنی برائت را بیان نکرده اند وبرء من مرضه ای تنقی وعوفی وبرء من دینه ای سقط عنه طلبه هر دو خود
از اینمعنی است ودر تفسیر مجمع البیان ومفاتیح الغیب ابن الخطیب رازی برائت را تفسیر بانقطاع عصمت
نموده اند واین تفسیر ملازم است وبعض منتسبین بعلم برائت را بامتناع تفسیر کرده اند وبعد از فحص کامل
وجهی برای این تفسیر بنظر نیامد وتعدی بالی مبنی بر اشراب معنی توجه وانعطاف عزیمت است چون متبرء
از کسی که تقرب بدیگری کند البته در حال ادبار از او واقبال بآن دیگری که بطلب قربت ورعایت
محبت او بیزاری کرده دارد ولابد همین معنی مصحح دخول الی دران ظرفست ضمیر در منهم راجع بجمیع طوائف مذکوره است
ومراد از آن عناوین اشخاصی هستند که مدخلیت تامه دران امر داشته اند که آن افعال نحوی از استناد
بایشان داشته تا عنوان اتباع واشیاع خارج از او باشد وعنوان مستقل دیگری شود تبع تبعا وتباعة
از پی کسی راه رفت وتبع بروزن فرس بمعنی تابع است بر مفرد وجمع اطلاق میشود مثل انا کنا لکم تبعا
وجمع او اتباع است وتباعت اگرچه بحسب وضع اصلی مخصوص بمشی ظاهر نیست ولی از بابت توسع در
پیروی معنوی استعمال میشود ودر امثال این سخنی است بر مذاق ارباب معرفت که این مقام مقتضی
شرح آن نیست شیعه عبارت از انصار واتباع است چنانچه در مصباح وغیر او تصریح کرده واشتقاق
او از مشایعت است که بمعنی متابعت ونصرت باشد واو ماخوذ از تشییع ومشایعت بمعنی همراه
کسی رفتن بجهه تعظیم اواست چنانچه در مشایعت وتشییع اموات استعمال میشود وحقیقت هر دو ماخوذ
از شیوع است بمعنی ظهور چه مشیع ومشایع هر دو امر ضیف ومیت را مثلا ظاهر کند ونام او را شایع
وشرف او را معلوم دارند بالجمله جمع شیعه شیع است وجمع شیع اشیاع وفیروزآبادی در قاموس اشتباهی
سخت ظاهر کرده که گمان نموده اشیاع وشیع هر دو جمع شیعه اند چه قیاس عربیت اقتضا نمیکند که فعله بر
افعال جمع شود وتصریح کرده بآنچه ما گفته ایم فیومی در مصباح المنیر ولی ماخوذ از ولی است ومعنی حقیقی او
نزدیک شدن است ودر قرابت نسبی وقرب روحانی که محبت باشد وقرب احاطی که ریاست باشد

هم استعمال میشود وبدانکه چنانچه حفظ صحت مریض بدو جزء است یکی تنقیه که دفع اخلاط فاسده باشد و آن دیگر
تقویت که حفظ بنیه و بقاء مزاج که صورت خامسه حاصله از تفاعل کیفیات اربعه متداعیه بانفکاک و
انفصال است منوط و مشروط باوست و چنانچه تحصیل کمال انسانی و ترقی نفسانی بسلوک اخلاقی بدو
جزء است یکی دفع رذائل از قبیل حسد و لوم و قساوت و حب جاه و دیگری کسب فضایل از جنس
عفو و سماح و رقت قلب و اعراض از خلق همچنین ایمان که مصحح جمیع اعمال و میزان هر نوعی از
کمال است مرکب است از دو جزء یکی برائت از اعداء خدا و دیگری ولایت و محبت خدا و اولیای
خدا و اینمعنی علاوه بر نصوص متواتره از کتاب و سنت فی الجمله و در خصوص جماعتی معین از طریق
اهلبیت عصمت و طهارت ارواحنا لهم الفداء مشهود همه قلوب صافیه و نفوس زاکیه است که
هیچ خردمند هوشیاری توهم نکند که دوستی کسی با دوستی دشمنانش جمع تواند شد چنانچه شاعری در
حکمت شعریه گفته تحبّ عدوّی ثمّ تزعم انّنی ٭ صدیقك انّ الرای عنك لعازب و از برای
اهل ارباب بصیرت همین آیت مبارکه کافیست که حق سبحانه و تعالی میفرماید لا تجد قوماً یومنون
بالله والیوم الآخر یوادّون من حادّ الله ورسوله ولو کانوا اباؤهم او ابنائهم او اخوانهم
او عشیرتهم اولئك کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه ویدخلهم جنات تجری
من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم ورضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون
حاصل ترجمه او چنانستکه نخواهی یافت گروهی که ایمان بخدای آورند دوستی با آنان کنند که دشمنی کرده اند
با خدای و رسولش اگرچه پدران ایشان باشند یا پسران و برادران و عشیره ایشان باشند آن
گروه نوشته خدای در قلوب شان ایمانرا و تائید کرده ایشانرا بروحی ازو و داخل میکند ایشانرا در بهشتهائیکه
از زیر آنها نهرها جاریست و خالدند در آنها خدا راضی است از ایشان و ایشان راضی هستند از خدا آنها حزب
خدا اند درستا که حزب خدای رستگاران اند و در این آیه مبارکه وجوهی از تاکید در منع از موادّه و دوستی
اعدای خدای شده است و در حدیث منقول در عیون که بطرق متعدده نقل شده حضرت رضا صلی الله علیه
برای مامون نوشته که از محض ایمان برائت از اعداء خدا و منکرین ولایت است بشر حیکه شاید اشاره
ببعضی از او در مقام دیگر شود یا ابا عبد الله انی سلم لمن سالمکم وحرب لمن حاربکم
الی یوم القیمة ج ای ابو عبد الله درستا که من مسالمت میکنم با هر که با شما مسالمت کرد و پیکار
دارم و جنگجویم با هر که با شما جنگجوئی و پیکار کرد تا روز قیامت ش سلم بمعنی مسالمت و سازکاری
و صلح آمده چه او بمعنی مسالم و سازکار آمده چنانچه در قاموس و غیر اوست و ظاهر عدم اشتراکست بلکه از

باب استعمال مصدر راست بمعنی اسم فاعل که یا محمول بر مبالغه است یا بتقدیر ذو چنانچه او با تصریح کرده اند
و اینمعنی اگرچه قیاسی نباشد بلکه موقوف است بر مناسبت مقامات خاصه که ادیب بمارست می فهمد
چنانچه امدی در موازنه بین ابی تمام و بحتری میگوید اگرچه استشهاد بامثله که میکند خالی از مناقشه نیست
ولی میزان در این موضع محقق است و همچنین است سخن در لفظ حرب و اظهر در نظر این بنده اینستکه مراد
از اینها همان معنی مصدری باشد و از جهة اظهار کمال مطاوعت و توغل در بندگی و متابعت باید
بگوئیم ما در ینمقام بحدی رسیده ایم که حقیقت سازش شده ایم با سازکاران شما و مصداق
واقعی جنگ و پیکار شده ایم با محاربین شما یوم بحسب اصل لغت یا از اول طلوع آفتاب است تا غروب
او چنانچه مشهور لغویین است و مطابق با اصطلاح حکمای فرس و علمای هیئت و حساب یا از اول طلوع
فجر است تا غروب چنانچه ابن هشام در شرح کعبیه تصریح باو کرده و ظاهر اینستکه تفسیر ثانی تحدید یوم شرعی است
نه تعیین معنی لغوی و ابن ابضاعت در منظومه میزان الفلک تلویحی باینمعنی کرده میگوید ٭ والیوم من طلوع
جرم الشمس ٭ الی غروبها بزعم الفرس ٭ کذاك فی النجوم والحساب ٭ و ذاك فی السنة والکتاب
یؤخذ من طلوع فجر صادق ٭ الی ذهاب حمرة المشارق و تفصیل این جمله که غایت نهار زوال حمرت است
کما هو الحق المعروف من مذهب الامامیه یا غروب قرص چنانچه مذهب اهل سنت است و شرذمه از
علمای شیعه نظر باخباریکه محمولند بر تقیه یا اخبار قول سابق مفسر و حاکم بر آنهاست مائل یا قایل باو شده اند
بیرون وظیفه این شرح است و گاه باشد که یوم در مطلق زمان استعمال شود چنانچه ابن هشام در شرح کعبیه
تصریح باو کرده و از سیبویه نص باو حکایت شده و استشهاد نموده باینکه میگویند انا الیوم افعل کذا
و وقت حاضر را اراده میکنند و ازین قبیل است تلك ایام الهرج چنانکه بعض شراح قاموس گفته اند و
اکثر لغویین و ادبیین باینمعنی تنصیص نموده اند و استعمال او در لفظ یوم القیمه اظهر اینستکه مبنی بر همین معنی
باشد نه بملاحظه طلوع و غروب که وقوف بر ظواهر عبارات مذکوره اخذ آنهاست در حقیقت یوم اگرچه
ممکن است که بگوئیم که حقیقت یوم مدت ظهور شمس است در نصف مرئی فلک و اخذ طلوع و غروب بجهة اشاره
بحال افراد معهوده از اوست در خارج و بنا بر این یوم در یوم القیمه از مصادیق معنی اول است والله
اعلم بالصواب قیامت علی الظاهر مصدر قیام است میگویند قام قیاماً و قیامةً چنانچه بعض از متبحرین
لغویین نقل کرده اند اگرچه در کثیری از کتب مذکور نیست و اطلاق یوم القیمه بنابرین بر یوم حشر یا بجهة اینستکه
کافه خلایق بجهة عرض اکبر از مضاجع خود بر میخیزند یا بملاحظه قیام عموم خلق است در محضر عدل خداوندی
جلت عظمته کما فی قوله عزّ من قائل یوم یقوم الناس لرب العالمین و بعضی احتمال داده اند که معرب

قیما باشد که در سریانیه بمعنی روز حشر ست و این بغایت بعید ست و اصح اولست وظاهر اینستکه برعایت همین
معنی روز جمعه را یوم القیمة میگویند لقیام الخطیب فیه بالخطبة اولقیام النّاس فیه کافّة بالصلوٰة
اولقیام امر الدین فیه اولتن کاره بامر یوم القیٰمة والله اعلم فائدة در اخبار کثیره از طریقین وارد
شده که حضرت رسالت ص بفاطمةؑ و امیر المومنینؑ فرمود حربك حربی و سلمك سلمی و بهم با هل عبا
فرمود سلم لمن سالمکم وحرب لمن حاربکم یا قریب باین لفظ چنانچه ترمذی در جامع خود بسند بزید
بن ارقم میرساند ان رسول الله صلّی الله علیه واٰله قال لعلی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السّلم
انا سلم لمن سالمتم وحربٌ لمن حاربتم وازین حدیث بر اصول و قواعد خود اهل سنت ثابت میشود
کفر معاویه و اصحاب جمل و اصحاب واقعه کربلا جمیعًا چه محارب پیغمبر بالاتفاق و بنصوص کتاب و سنت
کافر است و اگر محارب اینجماعت محارب رسول باشد البته کافر خواهد بود ولعن الله آل زیاد ج
ولعنت کناد خدای آل زیاد را اش تواند بود که واو برای عطف باشد و اینجمله دعائیه عطف بر لعنهای
سابق باشد و بر اینوجه جمله متضمنه اظهار برائت و استسلام و متابعت معترض بین عاطف و معطوفست
ونکته اقحام آنها آنستکه چون زایر در ضمن لعن اعدا متذکر اعمال شنیعه و آثار فظیعه آن جمع پریشان روزگار
شد وجد کامن و شوق ساکن بهیجان آمده بی اختیار اظهار تبری و بیزاری از ایشان و تابعان ایشان کرده
آنگاه از غایت محبت و فرط ارادت مخلصانه بحضرت امام مظلوم خطاب کرده و کمال مسالمت
و همراهی خود را با صفای باطن و خلوص نیت عرضه داشت حضور مقدس مینماید و ازین کلام
که استطرادا در بین آمد باز عدول کرد بحدیث اول که لعن اعداء بوده رجوع نمود و اعیان ظالمین را که بالمباشرة
یا تسبیب در این خطب فادح و رزء جلیل دخلی و معاونتی داشتند یک یک مفصلا عطف بر آنها میکند
تا شفای صدور و ذهاب غیظ فی الجمله ازین شرح و تفصیل بشود و تواند بود که واو برای استیناف باشد
و بهر وجه نکته ذکر تفصیلی همان ست که اشاره شد و معنی آل ان شاء الله بعد ازین مذکور خواهد شد
و زیاد مذکور بلعن همان زیاد پدر عبید الله است که معروف بزیاد بن ابیه و زیاد بن امه و زیاد بن عبید
و زیاد بن سمیه است و بعد از استلحاق معویه مشهور بزیاد بن ابی سفیان شد و عبید و سمیه هر دو از موالی
کسری بوده اند و آنها را کسری به ابو الخیر بن عمرو کندی که از ملوک یمن بوده عطا کرد و ابو بکر بن درید در
مقصورهٔ معروفه اشاره کرده و میگوید وخامرت نفس ابی الخیر جوی ٭ حتی حواه الحتف فیمن
قد حوی و شرح حال او در شروح دریدیه و غیر آنها مذکور است و در شرح دریدیه است که او بجانب کسری
آمد و استظهار و استنصار از او کرد کسری مددی باو داد و جماعتی از سواران عجم را بملازمت او امر کرد

واو آمد تا بکاظمه رسید عجمان چون وحشت بلاد عرب را دیدند از عزیمت موافقت باز گشتند و سمیه باو دادند چون
او مریض شد از او اذن مراجعت گرفتند و نوشته بکسری خواستند ابو الخیر برای ایشان نوشت و باز گشتند و خود
بجانب طایف شد و در انجا حارث بن کلده طبیب عرب سکنی داشت وی را علاج کرد و سمیه را بحارث بن کلده داد
و این موافق نقل ابن عبد ربه و ابن خلکان ست و ابن اثیر در کامل و ابن خلدون در عبر میگویند سمیه کنیز دهقانی بود
از اهل زنده رود که او را بعنوان حق العلاج بحارث بن کلده بخشید و طریق اول اتقن ست و امتن حاصل اینکه
سمیه نزد حارث بماند و نافع را بزاد و او نفی کرد آنگاه ابو بکره که صحابی معروفیست بر فراش او آورد باز حارث
او را نفی کرد از خود و اقرار بولادت او نکرد و سمیه را تزویج کرده با عبید مذکور بالاتفاق و این سه تن یا شبل بن
معبد که هم از اولاد سمیه بودند انانند که شهادت بزنای مغیرة بن شعبة علیه اللعنة دادند نزد عمر و زیاد باشاره عمر
تلجلج کرد و عمر مغیره را اخذ نکرد بلکه بر شهود اقامه حد کرد و این حد از اعظم مطاعن اوست بشرحیکه در کتب کلامیه مسطور
است و در عقد الفرید میگوید که زنان زانیه را در جاهلیت چنان رسم بود که علمهائی نصب میکردند که معروف
شوند و جوانان زناکار بطلب آنها برایند و طریقه اکثر مردم چنان بود که کنیزهای خود را اکراه و الزام بزنا میکردند
تا حطام فانی و عرض زایل حیوة دنیا را نائل شوند چنانچه خدای تعالی اشاره میفرماید در کتاب مجید ولا تکرهوا
فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصّنًا لتبتغوا عرض الحیوة الدّنیا ومن یکرههنّ فی الجاهلیة
فانّ الله من بعد اکراههنّ غفورٌ رحیم یرید فی الاسلام و در مروج الذهب است که این سمیه از ذوات
الاعلام بود و ضریبه بحارث بن کلده میداد و در طایف در محله که موسوم بحارة البغایا بود منزل داشت یک روز
ابو سفیان بجانب ابو مریم سلولی که خماری بود شتافت و مست شد و از او زانیه خواست ابو مریم گفت جز
سمیه کسی نیست ابو سفیان گفت بیار اگرچند زیر بغلهای نتن دارد و پستان بلند و ازین کلمه معلوم میشود
که قبل از او دیده بود او را و بعد از فراغ گفت پرسیدم چگونه بود جواب داد اگر استرخای ثدی و نتن نکهت
نداشت عیبی نبود و سمیه زیاد را در سال اول هجرت بر فراش عبید بزاد و او معروف بزیاد بن عبید
و ابن امه و ابن ابیه و ابن سمیه و چون اندکی رشد کرد کاتب ابو موسی اشعری شد و عمر او را بکاری امر
کرد و نیکو قیام بآن عمل نمود یک روز در مسجد بپا مد و خطبه ادا کرد که بغایت معجب بود عمرو عاص
گفت اگر این جوان قرشی بود شایسته ریاست بود ابو سفیان گفت سوگند بخدای من میشناسم که او را
در رحم مادرش گذاشت با وی گفتند که بود گفت من این بود تا امیر المومنین علیه السلام بخلافت نشست
و زیاد بجهة اینکه ظاهر کاری ناشایسته نکرده بود و بکفایت و فطانت ممتاز بود از قبل آن حضرت
حکمران حدود فارس شد و معاویه هرچه خواست او را فریب دهد نتوانست و زیاد بعد از نوشتن معویه

باو خطبه کرد و گفت اتعجب من ابن اکلة الاکباد وراس النفاق یخوفنی بقصده ایای
و دران خطبه ثنای بلیغ برامیرالمؤمنین علیه السلام کرد وآنجناب منشوری بوی کرد واز فریب معویه او را بیم داد
واو ثابت قدم بماند تا خلافت آنجناب منقضی شد آنگاه معویه شبکهٔ ابلیسی بگشود وخباثت فطریه
ودنائت مولد ذکرد وبمعاونت مغیرة بن شعبه که راس نفاق ومعدن نصب بود زیاد را فریفت واو را ادعاء
کرد وبرادر خود قرار داد وزیاد بحب دنیا ومیل جاه اقرار بحرامزادگی کرد واخوت معویه وبنوت ابوسفیانرا
بخود پسندید وابوبکره برادر مادری او قسم یاد کرد دیگر با او مکالمه نکند چه زنای سمیه را ثابت کرد ونسبت
او را نیز مقدوح ساخت وچون رای هر دو طرف مستقر شد جویریه خواهر خود را معاویه فرستاد نزد
زیاد وموی خود را نمود وگفت تو برادر منی چنانکه ابومریم خبر داد مرا آنگاه در مسجد محضری کردند ومعویه
بر فراز منبر نشست وزیاد را یک پله فروتر نشاند آنگاه ابومریم سلولی که اولا خماری بود در طائف
وآخر از اصحاب معویه شده برخواست واداء شهادت کرد وگفت گواهی میدهم که ابوسفیان در طائف
نزد ما آمد ومن خماری بودم در جاهلیت وگفت زانیه برای من بیار نزدیک او آمدم وگفتم زانیه جز سمیه جاریه
حارث بن کلده نیافتم گفت بیار او را با قذارت وبدبوئی که دارد زیاد گفت آرام باش ابومریم که ترا
بشهادت خواستند نه برای شتم ابومریم گفت اگر از من عفو میکردند واین شهادت نمی طلبیدند نیکوتر
بود برای من ولی من شهادت ندادم جز بآنچه معاینه کردم وسوگند بخدای دیدم که ابوسفیان آستین
پیراهن سمیه را گرفت ودر را ببست ومن متحیرانه نشسته بودم هنوز مکثی نکرده بودم که بیرون آمد وپیشانی
خود را مسح میکرد گفتم هان ای ابوسفیان چگونه بود گفت مثل او ندیدم اگر استرخای پستان وگند دهان نداشت
وبروایت کامل گفت فخرجت من عنده وان اسکتیها لتقطران منیا واگر فضائح اعدای اهلبیت نبود
نقل این فقره نمیکردم ولی چون چنین است ترجمه هم میکنم ابومریم گفت سمیه مادر زیاد از پیش ابوسفیان
بیرون آمد واز اطراف فرج او منی متقاطر بود وگویا متنبی درحق او گفته است اقتم المسالح حول
شفر سمیة   ان المنی بحلقتیها خضرم   خلاصه سخن اینکه معاویه زیاد را باین شهادت برادر خود خواند
ویونس بن عبید برخواست وگفت ای معویه رسول خدای حکم کرد وگفت الولد للفراش وللعاهر
الحجر تو حکم کردی که فرزند از زناکار است وبرای فراش سنگ است از روی مخالفت کتاب وانصراف
از سنت رسول بشهادت ابومریم بر زنای ابوسفیان والحق این عاریست که بهیچ آب شسته نمیشود وطعنی
است که در هیچ کتابی جوابی ندارد وفضل بن روزبهان در رد نهج الحق اولا در باب مطاعن معویه ملتزم به
جواب میشود چون سخن باینجا میرسد ملتزم میشود که معویه خلیفهٔ بحق نبوده وتوجیه افعال او لازم نیست

واین قصه در جمیع کتب معتبرهٔ اهل سنت مذکور است وهیچکس انکار نکرده واهل آن عصر در اشعار خود از دور
ونزدیک مطاعن عظیم در اشعار خود بر معاویه وزیاد توجیه کردند از انجمله عبدالرحمن بن الحکم برادر مروان
میگوید الا ابلغ معویة بن حرب   مغلغلة عن الرجل الیمانی   اتغضب ان یقال ابوک
عف   وترضی ان یقال ابوک زانی   فاشهد ان رحمک من زیاد   کرحم الفیل من
ولد الاتان   واشهد انها حملت زیادا   وصخر من سمیة غیر دان   وخالد نجاری گوید
ان زیادا ونافعا وابا   بکرة عندی من اعجب العجب   ان رجالا ثلثة خلقوا   من رحم انثی
وکلهم لاب   ذا قرشی فیما یقول وذا   مولی وهذا ابن عمه عربی   واشعار یزید بن مفرغ جد
سید حمیری در هجاء عباد بن زیاد معروف است وابن زیاد گفته از هیچ چیز انقدر متالم نشدم که یزید بن مفرغ
گفته فکر ففی ذاک ان فکرت معتبر   هل نلت مکرمة الا بتامیر   عاشت سمیة ما
عاشت وما علمت   ان ابنها من قریش فی الجماهیر   وزیاد را چند پسر بود که از انجمله عباد است
وریش او بغایت بلند بود ودر هجو او یزید بن مفرغ گوید   الا لیت اللحا کانت حشیشا
فتعلفها خیول المسلمینا   واز آنجمله عبیدالله است لعنه الله تعالی ودر هجاء این هر دو گوید
اعباد ما للوم عنک محول   ولا لک ام من قریش ولا اب   وقل لعبیدالله ما لک والد
بحق ولا یدری امرؤ کیف تنسب   واشعار یزید درینباب بسیار است ودر مطاوی کتب ادب وتواریخ مذکورند
وابن زیاد کسیست که شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را در بصره وکوفه گرفت وبکشت ودست وپا برید وکور کرد ومیل در چشمشان کشید
چه خود سابقا در عداد شیعیان بود ومعارف ایشانرا خوب میشناخت واول کس است که بقتل صبر در اسلام رفتار کرد وعبدالرحمن
بن حسان را بجهت امیرالمؤمنین علیه السلام بروایت ابن خلدون وابن اثیر زنده دفن کرد واول کس است که ولایت عراقین کرد
واول کس است که سب امیرالمؤمنین را در عراقین تشدید وترویج کرد وبعضی گمان کرده اند که این عبارت نهج که فرموده سیظهر علیکم بعدی رجل رحب
البلعوم مندحق البطن یاکل ما یجد ویطلب ما لا یجد فاقتلوه ولن تقتلوه الا وانه سیامرکم
بسبی والبرائة عنی   اشاره باوست واظهر اشاره بمعویه است ومیگویند دهاة ومحتالان عرب چهار
نفر بودند زیاد ومغیرة بن شعبه ومعاویه وعمرو بن عاص چنانچه صلاح صفدی در شرح لامیة العجم
این شعر را نسبت ببعضی در تعداد اسماء ایشان میدهد من العرب العرباء قد عد اربع   دهاة
فما یؤتی لهم بشبیه   معویه عمرو بن عاص مغیرة   زیاد هو المعروف بابن ابیه   علیهم اللعنة
واین هر چهار حرامزده وولد الزنا بودند ومتفق الکلمه در عداوت امیرالمؤمنین علیه السلام وبدع وفتن زیاد
در اسلام بیش از انستکه بتوان حصر واحصا کرد   ابن ابی الحدید میگوید زیاد خواست بر اهل کوفه

[illegible] والوفیات فقد ضاقت بما اتی الیدان وهو اثبت علی هذه الروایه وقیل انه لیزید بن المفرغ فیصح ما ذکراه [illegible]

عرض کنند برائت از علی علیه السلام و لعن او را العیاذ بالله و بکشد هر که قبول نکند و خانه او را خراب کند
خداوند او را در همان روز مبتلی بطاعون کرد و بعد از سه روز بدار البوار رفت و اینواقعه در ایام معویه
بود و مؤید نقل ابن ابی الحدید است خبر مروی در امالی ابن الشیخ بسند معتبر
از کثیر بن الصلت که زیاد بن سمیه مردم را فراهم آورد تا ایشانرا بر برائت از امیر المؤمنین علیه السلام
عرضه بدارد و مردم را از انیکار کربی عظیم عارض و مرا در بنجال خواب در ربود در واقعه کسی را دیدم
که مابین زمین و آسمان را میسد و دکرده بود باوی گفتم تو کیستی گفتم من نقاد ذوالرقبه ام که فرستاده
شده ام بسوی صاحب قصر یعنی زیاد لعنه الله پس از خواب بیدار شدم ناگاه دیدم یکتن از غلامان
زیاد از قصر برامد و گفت اینک امیر از شما مشغول است و فریاد از اندرون قصر بلند شد و من در
اینواقعه این شعر سرودم ما کان منتهیا عما اراد بنا ÷ حتی تناوله النقاد ذوالرقبه
فاسقط الشق منه ضربة ثبتت ÷ کما تناول ظلما صاحب الرحبه ÷ و ظاهر انیستکه شطر اول
از بیت ثانی اشاره بهمان طاعون است و مراد از صاحب رحبه امیر المومنین علیه السلام است تنبیه ابن اثیر
در اسد الغابه بتبعیت ابن عبد البر و ابن منده و ابو نعیم و ابوموسی زیاد را از صحابه شمرده با اینکه او نه صحبت با پیغمبر داشته و نه روایت
کرده چه ده ساله بوده در وقت وفات و در مکه نبوده و بمدینه نیامده و اگر باشد همان قدر است که پیغمبر را
دیده باشد و تعریف صحابی بنا بر قول مشهور اهل سنت که مختار حاجبی و عضدی و تفتازانی و ابن السبکی
در جمع الجوامع و جلال محلی در شرح و بنانی در حاشیه و غیر ایشان است بر او صادق است باعتقاد
آنها و اگر چنانچه در کتب مذکوره است بر عدالت صحابه اند مطلقا بلا فحص و البته باید زیاد عادل باشد
اگر چه سب امیر المومنین کند و خیار مسلمین و صحابه را بی سببی بکشد و بخاری روایت کرده من اذی
لی ولیا فقد اذنته بالحرب حالیا یا باید قتل و سب را اذیت نشمارند یا امیر المؤمنین و
اولاد او و کبار صحابه از شیعیان او را اولیای خدا ندانند و سایر صحابه که از آنجناب منحرف بودند
ولی بشمارند چه باین روایت در کتب اصول و کلام استدلال بر حرمت سب صحابه میکنند علاوه
بر همه ایمان در حال ملاقات شرط صدق صحابی است زیاد را مؤمن میدانند در نه سالگی و در اثبات
سبق اسلام امیر المؤمنین بر ابو بکر میگویند اسلام صبی مقبول نیست و اسلام علی وقتی مقبول است
که بالغ باشد و بلوغ او بعد از اسلام ابو بکر است پس ابو بکر اسبق است در اسلام نعوذ بالله من الضلال
والخذلان فائده در لعن بر آل زیاد البته زیاد داخل است و این یا از باب مناط منقح است که لعن
آل زیاد از جهة انتساب بزیاد و رضای بافعال او و عبید الله است پس زیاد بالاولویه داخل لعن است

و یا از جهت دعوای شمول لفظ آل است چنانچه بعض علماء ادعاء کرده اند و ما انشاء الله در شرح صلوات بر آل
محمد صلی الله علیه و آله اشاره بانمقام خواهیم کرد والله الموفق و اولاد زیاد چنانچه ابن قتیبه در معارف
میگوید عبد الرحمن و مغیره و محمد و ابوسفیان و عبید الله و عبد الله که مادر این دو مرجانه بود و سلم و عثمان
و عباد و ربیع و ابو عبیده و یزید و عنبسه و ام معویه و عمرو و غصن و عتبه و ابان و جعفر و سعید و ابراهیم و انجمله
بیست و یک پسر و دختر بودند لعنهم الله جمیعا و آل مروان ج و آل مروان از انسل هو مروان بن الحکم
بن ابی العاص بن امیه و ابن مروان معروف با بن الطرید است و ملقب بوزغ و مشهور بخیط باطل و او از اشد
ناس است در عداوت خدا و رسول و آل رسول خصوصا امیر المومنین علیه السلام که از زمان عثمان
تا آخر ایام حیوة خودش همواره در اخفای مناقب و افترای مثالب برای آنجناب کوشش داشت و پدر
او حکم عم عثمان بن عفانست و او دشمن پیغمبر بود که مجاهرت بعداوت و تصریح بشأن رسول خدای میکرد
و او طرید رسول الله است بالاتفاق باجماعتی از اهل تیش و در سبب طرد او وجوه مختلفه ایراد کرده اند و اشهر
آنستکه او در کوچها در قفای پیغمبر راه میرفت و حرکتهای ناشایسته میکرد و حرکات آنجناب را از در
استهزا انجو دمی بست و از بینوی با تنسوی متمایل میشد پیغمبر او را بدید و فرمود فکذلک فلتکن اینچنین
بماند و از اثر نفرین آنجناب مبتلی بمرض اختلاج شد و تا زنده بود گرفتار این درد بود و از پیروی پیغمبر
او را طرد کرد و بطائف فرستاد بروایت معروف مورخین و در اصل ابو سعید عصفری که این
بنده بحمد الله از نفس آن اصل اخذ کردم از حماد بن عیسی العبسی از بلال بن یحیی از حذیفة ابن الیمان
روایت میکند که پیغمبر فرمود اذا رایتم معویة بن ابی سفیان علی المنبر فاضربوه بالسیف و اذا
رایتم الحکم بن ابی العاص فاقتلوه ولو تحت استار الکعبة قال و نفاه رسول الله ص
الی الدهلک ارض من ارض الحبشة قال فلما ولی ابو بکر کلموه فیه قال فابی ان یاذن
له الحدیث و مروان بروایتی در طائف متولد شد و قولی بولادت او در مکه است و بعقیده بعضی
او با حکم بود و طفل بود که نفی شد و ظاهر بعض روایات لعن او اینستکه در مدینه متولد شده باشد چنانچه
خواهیم اشاره کرد انشاء الله و مادر حکم زرقاء دختر موهب است و چنانچه ابن اثیر در کامل التاریخ آورده
از روات الاعلام بوده و مشهور بزنا و در تعییر مروان و آل مروان در اخبار و اشعار و کلمات مردم
این نسبت وارد است از انجمله سید در کتاب ملهوف در واقعه طلب بیعت از حضرت سید الشهداء
در مدینه در اول خلافت یزید نقل میکند که مروان و لید را اشاره بقتل آنجناب کرده بود و آن حضرت
در خطاب او فرمود ویلی علیک یا بن الزرقاء انت تامر بضرب عنقی و در کافی در ذیل حدیثیکه

حسین علیه السلام در حق مروان فرمود ویلی علی بن الزرقاء دباغة الادم و در بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل میکند
که مروان سب امیر المؤمنین ع کرد و خبر بحسین ع رسید آنجناب در غضب شد گفت یابن الزرقاء یابن الکلة
القمل انت الواقع فی علی و ابو مخنف در حدیث اخذ بیعت نقل کرده که سید الشهداء فرمود یابن الزرقاء
انت تقتلنی کذبت یابن اللخناء وازین فقرات معلوم میشود که مادر حکم کمالات دیگر هم از قبیل دباغت
ادیم واکل قمل ولخناء بودن که بمعنی کنیز بدبوی بی لطافت باشد داشت واحتمال دارد بعض صفات راجع بما
مروان باشد که ظاهر عطف در روایت فرات بن ابراهیم است ونجابت مروان باین سبب بیشتر میشود و
بعضی توهم کرده اند که زرقاء وصف است واسم شخص معینی نیست واین غلط است چه مطلع بر سیر و تواریخ
شکی درین مسئله ندارد و عدم تعرض مجلسی طاب ضریحه در بیانات بحار شرح لفظ زرقا را شاید طرفی نمیشود
اگر موجب توجه اشکالی که اخلالی باین امر مهم باشد بر مؤلف نشود بالجمله مروان باپدرش در طائف بماند تا پیغمبر
از دنیا برفت عثمان بملاحظه قرابت وامور دیگر در نزد ابوبکر شفاعت او کرد قبول نشد چون کار با عمر شد
هم شفاعت کرد قبول نشد چون خود بر مسند حکمرانی مستقر شد حکم و مروان را باکسان ایشان بمدینه رد کرد
ومخالفت صریح با امر رسولخدای نمود واین از اعظم مطاعن او شد بر صحابه ومسلمین و دیدار حکم و مروان گران آمد
وبتلافی رد حکم امر باخراج ابوذر کرد وصد هزار درهم از فیء مسلمین بوی عطا کرد وخمس افریقیه را که موافق
نقل جماعتی صد هزار دینار بود وهمه مسلمین در او شریک بودند باعتقاد خودشان در یک مجلس بمروان داد
وفدک را تیول وی کرد وخراج بازار مدینه را که رسولخدای صدقه مسلمین کرده بود و بروایت ابن قتیبه در
معارف بحارث بن الحکم داد وهم مروان را بوزارت وکتابت سر خود اختیار کرد واو در ایام خلافت
عثمان احداث عظیمه وفتن موحشه وبدع غریبه بر طبق اهواء باطله خود پدید آورد و در آخر الامر سبب قتل او شد
بعقیده اهل سنت که نوشتن کاغذ قتل محمد بن ابی بکر را که بخاتم عثمان بود و بدست غلام خاص و بر مرکب
مخصوص او سوار بود باسم عبدالله بن ابی سرح والی مصر بمروان نسبت دهند وگویند عثمان بری بود
ازین امر باطل چنانچه در محل خودش مسطور است ومروان در جنگ جمل همراه عایشه بود و در آن جنگ
طلحه را تیری زد که جان داد وبعد از فتح اسیر شد وحسنین علیهما السلام را شفیع کرد وامیر المؤمنین علیه السلام
او را رها کرد عرض کردند بیعت بگیر از او فرمود مگر بیعت نکرد با من بعد از قتل عثمان مرا حاجت به بیعت
او نیست انها کف یهودیه لو بایعنی بکفه لغدر بسبته اما ان له امرة کلعقة الکلب انفه وهو
ابو الاکبش الاربعه وستلقی الامة منه ومن ولده یوما احمر فرمود همانا دست او دست یهودیست
چه یهود بغدر معروفند اگر بدست بیعت کند بسبّه خود غدر کند ومر او را امارتی است محقر و بیقدر چنانچه

المهنة
الاسب ومنه
السب ای ذکر
السبة فاستعمل فی
کل ذکر بقبیح توسعا
منه وام مجده

سگی بینی خود را بلیسد وامت را از او واولاد او روزی سخت شدید خواهد دست داد و از آن پس ملحق بمعویه
شد و در شحناء وبغضاء امیر المؤمنین علیه السلام بحکم خبث مولد وسوء عقیدت جد وجهد نمود وبعد از
وفات امیر المؤمنین علیه السلام دو مرتبه حکومت مدینه یافت و بروایتی که جمعی از مورخین اختیار
کردند عبد الرحمن بن الحکم در ولایت او بر مدینه این شعر بگفت فوالله ما ادری وانی لسائل
حلیلة مضروب القفا کیف یصنع • لحا الله قوما امّروا خیط باطل • علی الناس یعطی
ما یشاء ویمنع وبرخی گفته اند که این شعر را در خلافت او گفته ومروان را از زوی خیط باطل لقب داده اند
که بلند بود ومضطرب القامة وخیط باطل بحسب لغت کنایه از هباء مبثوث در شمس است واز لعاب شمس
که شعاع ممدود وخط شعاعی باشد واز تار عنکبوت که او را مخاط الشیطان نیز میگویند وهر وقت که در جائی
امارت مییافت در تشییع سب امیر المؤمنین علیه السلام بجد ومصر بود چنانچه ابن اثیر میگوید که در هر جمعه بر منبر
رسول بالا میرفت و در محضر مهاجرین وانصار مبالغه در سب امیر المؤمنین علیه السلام میکرد وبعد از هلاک
یزید در شام خلیفتی یافت و نه ماه حکمرانی کرد و در سنه پنجاه وشش هجری ملحق باسلاف اجلاف خود شد
واخبار در لعن او از طریق اهل حق واهل سنت بسیار است ما دو سه حدیث از طریق اهل سنت از کتب معتمده
ایشان بجهت اتمام حجت ایراد میکنیم ابن اثیر در اسد الغابه وابن ابی الحدید از استیعاب ابن عبد البر
در ذیل این شعر که عبد الرحمن بن حسان بن ثابت در هجو مروان گفته واشاره بجنون وارتعاش حکم کرده
انّ اللعین اباک فارم عظامه • ان ترم ترم مخلّجا مجنونا • یمشی خمیص البطن من عمل التقی
ویظلّ من عمل الخبیث بطینا • روایت کرده اند که عایشه بمروان گفت شهادت میدهم که
رسول خدای لعن کرد پدرت را در حالتیکه تو در صلب او بودی و در تاریخ الخلفای سیوطی از بخاری و
نسائی وابن ابی حاتم در تفسیرش و در تفسیر فخر رازی این حدیث نقل شده وبعد از وهست که عایشه
گفته وانت بعض من لعنه الله وتقریب او اینست که مروان جزء حکم بود در حال لعن پس ملعون
خواهد بود واز در المنثور سیوطی نقل شده که عبید بن حمید ونسائی وابن منذر وحاکم وابن مردویه
باشهادت بصحت از محمد بن زیاد نقل کرده اند که عایشه گفته رسول الله لعن ابا مروان ومروان
فی صلبه فمروان فضض من لعنة الله وابن اثیر در نهایه میگوید ومنه حدیث عایشه لمروان انّ النبی
لعن اباک وانت فضض من لعنة الله ای قطعة وطائفة منها ورواه بعضهم فظاظة
بظائین من الفظیظ ماء الکرش وانکره الخطابی وقال الزمخشری افتظظت الکرش
اعتصرت ماءها کانه عصارة من اللعنة او فعالة من الفظیظ ماء الفحل ای نطفة

من اللعنه وفیروزآبادی در قاموس میگوید الفضض محرکة کل متفرق منتشر ومنه قول عایشه لمروان فانت
فضض من لعنة الله وروی فضض کعنق وغراب ای قطعة منها ودرحیوة الحیوان وتاریخ خمیس از
حاکم در مستدرک نقل کرده اند که عبدالرحمن بن عوف گفته هیچ مولودی متولد نمیشد مگر اینکه می آوردند اورا
در نزد رسول خدای تا دعا کند برای او مروان را آوردند نزد آن حضرت فقال هو الوزغ بن الوزغ
الملعون بن الملعون او چلپاسه پسر چلپاسه وملعون پسر ملعون ست آنگاه حاکم گفته که اینحدیث صحیح
الاسناد ست ومناسب این روایتی ست که ثقة الاسلام در کافی ایراد فرموده مسنداً از صادق
آل محمد علیهم السلام که عبیدالله بن طلحه میگوید سؤال کردم از آنجناب از حکم وزغ فرمود رجس ست وهرگاه
اورا بکشی غسل کن همانا پدرم در حجر نشسته بود وباوی مردی بود که حدیث میکرد اورا ناگاه وزغی زبان
خود را متحرک کرد با آن مرد فرمود میدانی این وزغ چه میگوید عرض کرد علم ندارم بکلام او فرمود میگوید
والله اگر عثمان را بدی یاد کنی هر اینه علی را سب خواهم کرد همیشه تا ازینجا برخیزی آنگاه فرمود پدرم گفت
نمیمیرد از بنی امیه میتی مگر اینکه مسخ میشود بوزغ چه ازین خبر معلوم میشود که وزغ را با بنی امیه سنخیت واتحادیست
که در طریقه مودت عثمان وعداوت با امیرالمومنین علیه السلام موافق با ایشان ست واموات ایشان
مسخ بصورت او میشوند وازینجهة پیغمبر صلی الله علیه وآله حکم ومروان را وزغ لقب داد وتصریح باین مناسبت
شده در حدیثی که در کافی از عبدالرحمن بن ابی عبدالله نقل میکند که میگوید شنیدم از ابو عبدالله که فرمود بیرون
آمد رسول خدای از حجره خود در حالیکه مروان وپدرش استماع حدیث او واستراق سمع میکردند فقال
له الوزغ بن وزغ قال ابو عبدالله فمن یومئذ یرون ان الوزغ یسمع الحدیث واز آنروز می بینید
که گویا وزغ گوش میدهد حدیث را وازین خبر شریف معلوم میشود که حقیقت مروان ووزغ یکی بود واختلاف
در صورت بود وپیغمبر مطلع بر حقایق اشیاء مشرف بر ماهیات موجودات خبر ازین داد وشاهد صدق
موافقت مروان ووزغ است در صفت محسوسه که استراق سمع باشد وبعضی گمان کرده اند سبب طرد مروان
این واقعه بود فخر رازی گوید پیغمبر صلعم در خواب دید اولاد مروان بر منبر او بالا میروند وخواب خود را برای
ابوبکر وعمر نقل کرد وبا ایشان در خانه خود خلوت کرده بود چون برخواستند شنیدند که حکم خواب را نقل
میکند وپیغمبر عمر را متهم کرد در افشاء سر خود چون معلوم شد که حکم گوش داده بود او را طرد کرد وازینجا معلوم
میشود یا پیغمبر العیاذ بالله مرد مؤمن صادق العقیده را متهم میساخت ومعرض تهمت وسوء ظن
میکرد یا عمر امین ومؤمن نبود واز اهل نفاق ومظنه افشای سر رسول خدای بود اگر فخر رازی احتمال
اوّل را قبول کند یابی الله ذلک والمؤمنون واگر ثانی را اختیار کند فنعم الوفاق والحمد لله

بالجمله

بالجمله حکم باین لقب که وزغ باشد معروف بوده چنانچه ابوالفرج اصبهانی که خود مروانی است در اغانی در ذیل
قصه وفود مروان بر معویه بعد از عزل از ولایت مدینه ومکالماتیکه بین ایشان تردید شد میگوید معاویه
برآشفت وگفت یا ابن الوزغ لست هناک مروان گفت چنین ست که گفتم ومن اکنون پدر ده نفرم وبرادر
ده نفر وعم ده نفر ونزدیکست عده کامل شود یعنی چهل نفر وابوالفرج میگوید این اشاره بحدیث نبوی
است اذا بلغ بنوا ابی العاص اربعین رجلا اتّخذوا مال الله دولاً وعباد الله خولاً واولاد
ابی العاص منتظر این وقت بودند وهم در آخر حکایت از معویه اینحدیث را نقل میکند که احنف از او پرسید
چرا چندین تحمل از مروان کردی وکلام مروان اشاره بچه بود وی اینحدیث را روایت کرد وقال فوالله
لقد تلقاها مروان من عین صافیه ودر نهایه در ماده دخل میگوید الدخل العیب والعناد والغش
ومنه حدیث ابی هریره اذا بلغ بنوا ابی العاص ثلثین کان دین الله دخلاً وعباد الله
خولاً وحقیقته ان یدخلوا فی الدین امورا لم تجر بها السنه ودر خول میگوید الخول حشم الرجل
واتباعه ومنه حدیث ابی هریرة کان عباد الله خولاً ای خدماً وعبیداً یعنی انهم یستخدمونهم
ویستعبدونهم بالجمله در حیوة الحیوان از مستدرک حاکم حدیث میکند که از عمرو بن مرة جهنی که صحابی است
روایت کرده که حکم بن ابی العاص استیذان دخول بر حضرت رسالت کرد فرمود اذن دهید مرا ورا براو باد
وبر هر که از صلب او بیرون آید لعنت خدای مگر مومن از ایشان وکمند مؤمنین ایشان در دنیا طرفه وتنعم کنند
ودر آخرت ضایع باشند صاحب مکر وخدیعتند در دنیا عطا میشوند ودر آخرت نصیبی ندارند وابن
اثیر در کامل میگوید که اخبار در لعن او بسیار است ولی در سند او بحث ست وبعد از تصحیح حاکم روایت جمعی
که در کلام سیوطی شنیدی ونقل او خود بنفسه در اسد الغابه با شهادت بتعدد طرق مجالی برای مناقشه
او نمیماند واز عجایب اینکه هوش از سر مرد عاقل میبرد اینستکه مثل مروان که پیغمبر پدرش را طرد کرده وخودش
بعداوت اهلبیت رسالت گذرانده وسب امیرالمؤمنین وحسنین علیهم السلام را تجویز وتشنیع
میکرد وبر منبر رسول هر روز جمعه در خطبه مواظبت داشت وپیغمبر او را لعن کرده ووزغ لقب
داده وامیرالمؤمنین علیه السلام فرموده دست او دست یهودیست واو طلحه را که باعتقاد اهل سنت
صحابی واز عشره مبشره است تیر زد وبکشت وروی با ابان بن عثمان کرد وگفت یکی از قتله
پدرت را کشتم با اینهمه عیوب ومساوی عادل میدانند واز او اخذ احکام میکنند ودر صحیح بخاری
وصحیح مسلم که اصح کتب بعد از کتاب الله میدانند از او حدیث نقل میکنند ودر کشف الظنون است
که اجماع کردند بر عدالت جمیع رجال صحیحین واز معروفات محدثین اهل سنت است من دوی له

الشیخان فقد جاز القنطرة ازینجه ابن اثیر در کامل استدلال بر عدالت مروان کرده بروایت بخاری و بانیکه حسنین علیهما السلام
با او نماز میکردند و اعاده نمیکردند یا للعجب بیشتری کجا رسیده که گمان میکنند حسنین عم با مروان نماز میکردند و اعاده نمیکردند
وازینجا اثبات عدالت میخواهند کنند واین استدلال بر طریقهٔ خودشان هم واهیست چه عدالت در امام جماعت در
مذهب اهل سنت شرط نیست بلکه در شرح عقاید نسفیه نظیر همین کار را شاهد گرفته وگفته دلیل بر عدم نماز کردن ائمه دین ست با خلفا
با ظهور جور وانتشار فجور از ایشان ازینجا معلوم میشود که اینطایفه که از اهلبیت اعراض کردند بچه گونه مردم
متمسک شدند واز که اخذ احکام کردند وحال صحاح ایشان هم معلوم شد که رجال آنها مثل مروان وعبد
الملک ومغیرة بن شعبه ومعویه وعمرو بن عاص واتراب ایشان که همه حرامزاده وهمه بشهادت رسولخدای
کافر ومنافق وملعون بودند چه میزان همه این امور علی علیه السلام ست واز متواترات ست که پیغمبر
فرمود یا علی لا یبغضك الا منافق ولا یحبك الا مؤمن وعمده اینستکه ضعف دین وفساد
بنای ایشانرا بتوفیق خدایتعالی از کتب خود ایشان ثابت میکنیم ومعنی وان جندنا لهم المنصورون
واضح ومبین ومعلوم ومبرهن میشود والحمد لله علی وضوح الحجة فایدة مروان خود یقیناً مشمول لعن
ایند عاست واولاد او نیز داخلند ووجوه اولاد او چهار فرزند عبد الملک که با او کمنی بود وخلیفتی
روی زمین یافت وعبد العزیز که والی مصر شد ومحمد که ولایت جزیره یافت وبشر که حکمران عراقین بود
والکبش اربعه در کلام علی علیه السلام را ابن ابی الحدید اشاره باینها گرفته واشهر واظهر آنستکه اشاره
باولاد عبد الملک باشد که همه خلیفه شدند وروزکار امت در عهد ایشان سیاه وحالشان تباه
شد که ولید وسلیمان ویزید وهشام باشند واتفاق نیفتاد که چهار برادر جز ایشان خلافت کرده
باشند وسایر خلفای بنی مروان چه آنانکه در مشرق خلافت کردند که اولشان عبد الملک وآخرشان
مروان حمار باشد وچه آنانکه در اندلس وناحیه مغرب خلافت داشتند که اولشان عبد الرحمن بن معویة
بن هشام بن عبد الملک ست وآخرشان هشام بن محمد ملقب بمعتمد بالله ست داخل در عنوان آل
مروان هستند وظاهر حال همه رضای بافعال اسلاف خودشان ودعوی استحقاق خلافت بوده و
همین قدر در استحقاق لعن ووجوب تبری کفایت ست، ولعن الله بنی امیة قاطبة
ج ولعنت کناد خدای بنی امیه را یکسر ش قاطبة حال ست چنانچه در جمیعاً گذشت ومعنی او
جمیع ست واسم ست چنانچه در صحاح آورده واز عبارت اساس معلوم میشود که مجاز است وامیه
بنا بر مشهور پسر عبد شمس بن عبد منافست وبنی امیه دو فرقه اند یکی اعیاص که ابو العاص وعاص وابو العیص
وعیص واولاد ایشان باشند ودیگری عنابس که اولاد حرب بن امیه باشند چه اسم حرب عنبسه بود

واخبار در لعن بنی امیه وذم ایشان از طریق فریقین بیش از حد احصا ست وتعداد آنها خارج از طور این
مختصر ست وما خبری چند از کتب اهل سنت ایراد میکنیم که انصار واشیاع ایشانند وایشانرا خلفای
رسول وامرای مؤمنین وائمه امت واولی الامر وواجب الاطاعه میدانند تا اتمام حجت وقطع عذر
بر ایشان شود واز باب تیمن وتبرک خبری چند از طریق اهل بیت علیهم السلام نیز درج میکنیم تا مایهٔ انشراح
صدور وانبساط قلوب باشد واولیتر آنکه اولاً آیاتی چند از قرآن مجید که تصریح بلعن وذم ایشان
در آنها شده ایراد نمائیم آنگاه بذکر اخبار فریقین بپردازیم از جمله این ایت مبارکست وما جعلنا
الرؤیا التی اریناك الا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما
یزیدهم الا طغیانا کبیرا خلاصه معنی چنانستکه ما قرار ندادیم خوابیکه تو دیدی مگر امتحان مردم
وهمچنین شجره ملعونه در قرآن را ومیترسانیم ما ایشانرا وزیاد نمیکند ایشانرا یعنی فایده نمی بخشد برای
ایشان مگر طغیان بزرگ فخر رازی در تفسیر کبیر میگوید سعید بن المسیب روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله
در خواب دید که بنی امیه بر منبر او جست وخیز میکنند چنانچه بوزینه جست وخیز میکند پس محزون کرد اورا
اینکار وهم دران تفسیر ست که ابن عباس رضی الله عنهما گفته شجره ملعونه در قرآن مراد باو بنی امیه اند
حکم بن ابی العاص واولاد ایشان وکلام او در قصه این رؤیا واتهام عمر والزام طریقی که بمدد الهی وفضل
ائمه اطهار ایراد کردیم در احوال مروان گذشت ونیشابوری در تفسیر خود از ابن عباس روایت
کرده که شجره ملعونه بنی امیه اند وبیضاوی میگوید که قولی چنین است که رسول صلعم قومی از بنی امیه را دید
که بر منبر او بالا میروند وجست وخیز میکنند چنانکه بوزینه فرمود این حظ ایشان است در دنیا که
بجزای اسلام ظاهری بایشان داده میشود کنایه از آنکه در آخرت نصیبی ندارند وقریب باینکلام در کشافست
بانسبت بروایت ودر بحار از عمدهٔ ابن بطریق از تفسیر ثعلبی بدو طریق این حدیث را روایت کرده و
ابن ابی الحدید از امالی ابو جعفر محمد بن حبیب آورده در ذیل حدیثی مبسوط که عمر از کعب پرسید در خبار
شما آمده که خلیفتی از آن کیست گفت بعد از پیغمبر دو نفر از اصحابش بدشمنان او رسد که با ایشان جنگ
کرد وایشان با او جنگ کردند عمر گفت انا لله وانا الیه راجعون وروی با ابن عباس آورد
وگفت شنیدم از رسول خدای شبیه اینکلام شنیدمش که میگفت لیصعدن بنو امیة علی
منبری ولقد رایتهم فی منامی ینزون علیه نزو القردة وفیهم انزل وما جعلنا
الایة ودر منشوریکه معتضد بالله عباسی نوشت وامر کرد که در بلاد بخوانند که ما انشاء الله در ذیل احوال بنی امیه
اورا بعینه مینویسیم میگوید آنگاه خدای قرآنی در شان ایشان فرستاد وفرمود والشجرة الملعونة

فی القران ولاخلاف بین احد انه تعالی یرید بنی امیه یعنی احدی خلاف نکرده که مراد بنی امیه
ودر رساله مفاخره بنی هاشم وبنی امیه که تصنیف جاحظ است مذکوراست که بنی هاشم را عقیده
آنست که شجره ملعونه بنی امیه هستند وناچار بنی هاشم قاطبة تا حدیث صحیح نداشته باشند چنین گمان
نکنند وهم دران رساله است ولی ممزوج است بکلام ابن ابی الحدید وخصوص این فقره اظهر
آنستکه کلام جاحظ باشد واگر هم نباشد کلام ابن ابی الحدید است که میگوید جمیع مفسرین چنین
گفته اند ودرینباب اخبار کثیره روایت کرده اند وشما یعنی بنی امیه قدرت بر انکار او ندارید
وازاینجا معلوم میشود که مثل بیضاوی که این روایت را العبیر بقیل میکند از غایت تعصب است
وبسی روشن است که شجره ملعونه را تاویل بر قوم کردن از انحراف وبی امانتی است ودر اخبار اهلبیت
علیهم السلام این تفسیر قطعی الصدور است چه در تفسیر علی بن ابراهیم وتفسیر مجمع البیان ودر بحار وصافی
از تفسیر عیاشی بطرق متعدده والفاظ متقاربه روایت شده ودر بعض آنها الحاق تیم وعدی شده چنانچه
در تفسیر صافی مذکوراست واز محاسن این تفسیر وبدایع این تاویل جمله فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا است
چه محتمل است یزید اسم باشد وحمل طغیان بر او بمبالغه است وبدعوی اینکه او چندان طاغی است که گوئی
از افراد حقیقت طغیان شده وذکر خصوص او بجهت انکار عظیم وگناه بزرگ وداهیه هایله است که در وقعه
طف از او سر زد واز جمله آیاتی که مأول به بنی امیه شده است این آیت مبارکه است الَّذِينَ بَدَّلُوا
نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ چنانچه از عمدهٔ
ابن بطریق رضی الله عنه در بحار نقل میکند که او از تفسیر ثعلبی روایت کرده میگوید که عمر بن الخطاب گفت
هما الافجران من قریش بنو المغیره وبنو امیه اما بنی المغیره کفایت شدید از شر ایشان در یوم بدر
واما بنو امیه مهلت داده شدند تا روزی واز تفسیر عیاشی این حدیث از امیر المومنین علیه السلام نقل شده
ولی بدون تقسیم مذکور وهر دو آیه را در مقدمهٔ صحیفه کامله بتفصیل مذکور روایت میکند ومراد بنعمة الله
در این آیه امام علیه السلام است چه جمیع ما سوی الله ببرکات وجود ایشان خلق شده پس هر خیری
بهر کس رسید وهر انتفاعی از هر چه یابد بواسطه علی واولادش علیهم السلام است ونعمت حقیقیه ایشانند
که بنی امیه کفران کردند وتبدیل نعمت خدای نمودند وقوم خود را در دار البوار وبئس القرار جای
دادند وموافق اینست اخباریکه از صادقین علیهما السلام در تفسیر کریمه ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ
عَنِ النَّعِيمِ در صافی روایت کرده عن العیاشی عن الصادق علیه السلام انه سئل ابو حنیفه
عن هذه الایة فقال له ما النعیم عندک یا نعمن قال القوت من الطعام والماء البارد

فقال لئن اوقفک الله یوم القیمة بین یدیه حتی یسئلک عن کل اکلة اکلتها او شربة شربتها
لیطولن وقوفک بین یدیه قال فما النعیم جعلت فداک قال نحن اهل البیت النعیم الذی انعم الله
بنا علی العباد وبنا ایتلفوا بعد ان کانوا مختلفین وبنا الف الله بین قلوبهم وجعلهم اخوانا
بعد ان کانوا اعداء وبنا هدیهم الله الاسلام وهو النعمة التی لا تنقطع والله سائلهم عن حق النعیم
الذی انعم به علیهم وهو النبی ص وعترته وفی روایة انه ع قال له بلغنی انک تفسر النعیم فی هذه الایة
بالطعام الطیب والماء البارد فی الیوم الصایف قال نعم قال لو دعاک رجل واطعمک طعاما
طیبا وسقاک ماء باردا ثم امتن علیک به الی ما کنت تنسبه قال الی البخل قال افیبخل الله
تعالی فما هو قال حبنا اهل البیت وفی العیون عن الرضا قال فی الدنیا نعیم حقیقی فقال له
بعض الفقهاء ممن حضره فیقول الله تعالی ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم اما هذا النعیم
فی الدنیا هو الماء البارد فقال له الرضا ع وعلا صوته کذا فسرتموه انتم وجعلتموه علی ضروب
فقالت طائفة هو الماء البارد وقال غیرهم هو الطعام الطیب وقال اخرون هو طیب النوم
ولقد حدثنی ابی عن ابیه ابی عبد الله ع ان اقوالکم هذه ذکرت عنده فی قول الله عز وجل
ولتسئلن یومئذ عن النعیم فغضب وقال ان الله عز وجل لا یسئل عباده عما یفضل علیهم
به ولا یمن بذلک علیهم والامتنان بالانعام مستقبح من المخلوقین فکیف یضاف الی الخالق
عز وجل ما لا یرضی المخلوقون ولکن النعیم حبنا اهل البیت وموالاتنا یسئل الله عنه بعد
التوحید والنبوة لان العبد اذا وفی بذلک اداه الی نعیم الجنة الذی لا یزول وفی الکافی
عن الصادق فی هذه الایة قال ان الله عز وجل اعز واکرم ان یطعمکم طعاما فسوغکموه فیسئلکم
عنه ولکن یسئلکم عما انعم علیکم بمحمد وال محمد وفی روایة عن الباقر ع انما یسئلکم عما انتم علیه
من الحق وفی المحاسن عن الصادق قال ثلثة لا یحاسب العبد المؤمن علیهن طعام یاکله
وثوب یلبسه وزوجة صالحة تعاونه ویحصن بها فرجه وفی روایة قال ان الله اکرم من ان
یسئل مؤمنا عن اکله وشربه بالجملة واز آیاتیکه در ذم بنی امیه وارد شده سورهٔ مبارکه انا انزلناه است
چه مراد از الف شهر دولت بنی امیه است که هزار ماه بود واز برکات لیلة القدر محروم بودند وخیر اخروی
یکشب قدر از خیر دنیوی هزار ماه ریاست بنی امیه بیشتر است چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر
وابن اثیر در اسد الغابه از حضرت امام حسن علیه السلام نقل میکند که رسول خدای در خواب دید بنی امیه را
که پای بر منبر سش میگذارند ومیگوید روایتی آمده که فرمود دیدم جستن وخیز میکنند بر منبرش چون بوزینگان

دشاق شد برآنجناب اینکار پس خدا بتعالی این ایت فرستاد انا انزلناه تا فی الف شهر یعنی ملک
بنی امیه قاسم که راوی حدیث است میکوید حساب کردیم دیدیم ملک بنی امیه هزار ماه است انکار ازی
میکوید قاضی طعن دراین وجه زده چه ایام بنی امیه ایام مذمومه بودند وفضیلتی ازبرای شب قدر
در ترجیح برایام بنی امیه نیست وخود جواب میدهد از قاضی که چون ایام بنی امیه سعادات دینویه
داشتند از ایزدی عظیم بودند وشب قدر درسعادات دینیه بیش از انست که این هزار ماه در
سعادات دینویه وهمین حدیث باختلاف یسیری در صحیح ترمذی مذکور است درباب تفسیر قرآن
ومسعودی رحمه الله در مروج الذهب که مقبول علمای عامه واصل جلیل ورکن وثیق ایشان است میکوید
جمیع ملک بنی امیه تا بیعت ابو العباس سفاح هزار ماه کامل بود نه زاید ونه ناقص چه ایشان نود سال
ویازده ماه وسیزده روز ملکت داشتند آنگاه میکوید مردم خلاف کردند در تواریخ ایام ایشان
وتعویل واعتماد برآنستکه ما ذکر میکنیم واو صحیح است نزد اهل بحث ومعتنیان بتاریخ این جهان معویه بیست سال
یزید سه سال وهشت ماه وچهارده روز معاویة بن یزید یکماه ویازده روز مروان هشت ماه وپنج روز
عبد الملک بن مروان بیست ویکسال ویکماه وبیست روز ولید بن عبد الملک نه سال وهشت ماه
ودو روز سلیمان بن عبد الملک دو سال وشش ماه وپانزده روز عمر بن عبد العزیز بن مروان دو سال
وپنج ماه وپنج روز یزید بن عبد الملک چهار سال وسیزده روز هشام بن عبد الملک نوزده سال ونه ماه
ونه روز ولید بن یزید بن عبد الملک یکسال وسه ماه یزید بن الولید دو ماه وده روز میکوید اسقاط
کردیم ایام ابراهیم بن الولید بن عبد الملک را چنانکه ابراهیم بن المهدی را اسقاط کردیم از خلفای
بنی عباس ومروان بن محمد بن مروان پنجسال ودو ماه وده روز تا بیعت سفاح واقع شد وانجمله
نود سال ویازده ماه وسیزده روز میشود اضافه میشود بایندت هشت ماهی که مروان درآنمدت
با بنی عباس مقاتله میکرد تا کشته شد پس ملک ایشان نود ویکسال ونه ماه وسیزده روز میشود نقص
میکنیم از او ایام خلافت امام حسن علیه السلام که پنجماه وده روز باشد هم نقیصه میکنیم از او ایام عبد الله
بن الزبیر لعنهما الله را تا وقتیکه کشته شد واو هفت سال وده ماه وسه روز بود پس باقی بعد از کسر
این دو فقره هشتاد وسه سال وچهار ماه است که هزار ماه تمام میشود آنگاه میفرماید وقومی گفته اند
که تاویل قول خدای عز وجل لیلة القدر خیر من الف شهر اینستکه ما گفتیم تمام شد کلام مسعودی ودر اخبار
اهلبیت عصمت اینمعنی متکرر الورود ومتکثر الوجود است ودر کافی ودر تفسیر علی بن ابراهیم رضی الله
عنهما منقولست که مراد از الف شهر ایام ملک بنی امیه است که در آنها لیلة القدر نیست وظاهر اینستکه

ابراهیم بن الولید چهل [illegible] ماه ریاست داشت وگاهی او را بخلافت میخواندند وگاهی بسلام بخلافت میکردند مروان الحمار او را خلع کرد منه دام ظله

مراد آن باشد که ثواب لیلة القدر به بنی امیه واتباع ایشان داده نمیشود چه کثیری از اخبار فضل لیلة القدر
در ایام ایشان وارد شده ودرین اخبار ایام عثمان از ملک بنی امیه محسوب نشده اگرچه در
عموم اخبار شجره ملعونه داخل وآیات واخبار دیگر او را شامل است وآیات دیگر در مذمت بنی امیه
در قرآن مجید نازل شده ولی چون من بنده غالبا درین کتاب مبارک دوست دارم از اموریکه
محل اتفاق فریقین است نقل کنم چه این زیارت شریفه مشتمل بر لباب عقاید شیعه از اصول
تولّی وفصول تبرّی است والبته نشر اخبار مخالفین در اینباب در الزام ادخل ودر قلوب اوقع است
بهمین قدر اکتفا کردم با ضیق مجال وقلت اسباب وکثرت مشاغل نظریه وتعدد شواغل فکریه اکنون
یکی دو حدیث علاوه برانچه در تفاسیر آیات نقل شد از کتب ایشان برآورده میگذارم ومثالب شهد
المحب بنقصها ✦ والنقص ما شهدت به الاحباب آ در حیوة الحیوان وجز آن از مستدرک
حاکم نقل شده که میکوید عن مسلم الوبعي عن العلاء عن ابیه عن ابی هریره قال قال النبي صلعم رایت
في منامي کان بني الحکم بن ابی العاص ینزون علی منبري کما ینزو القردة فما رای النبي صلعم
مستجمعا ضاحکا حتی مات یعنی ابو هریره گفت پیغمبر فرمود در خواب دیدم گویا اولاد حکم بن ابی العاص میجهند
بر منبر من چنانچه بوزینه می جهد پس دیده نشد پیغمبر در مجمعی که بخندد تا وفات کرد آنگاه حاکم میکوید که صحیح الاسناد است
بر شرط مسلم ودانستی که در اخبار دیگر مطلق بنی امیه بودند که شیخ ایشان ثالث بود ودور نیست خواب پیغمبر صلعم
متعدد باشد یا الحاق خصوص بنی مروان از تحریف رواة باشد در زمان معویه بجهة اخراج آل حرب
ولن یصلح العطار ما افسد الدهر ب آیة الله العلامة اجزل الله تشریفه واکرامه در نهج
الحق از صاحب کتاب الهاویه که از علمای اهل سنت است روایت میکند که از ابن مسعود نقل کرده لکل
شئی آفة وآفة هذا الدّین بنوا امیه هر چیز را آفتی است وآفت این دین بنی امیه است ج در صحیح
مسلم روایت میکند پیغمبر فرمود هلاك امتي علی ید هذا الحي واین خبر را بعد از ذکر خبری نقل میکند
که متضمن ذکر بنی امیه است ونقل او قرینه میشود بر اراده بنی امیه از هذا الحي وعلما چنین فهمیده اند
از ینجهت ابن بطریق علیه الرحمه او را از اخبار مذمت بنی امیه شمرده چنانچه در بحار از او حکایت کرده
وخبر بخاری مؤید ومعین اینمعنی است د ابن حجر در رساله تطهیر اللسان میکوید بسند حسن روایت شده
که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود شر قبایل العرب بنوا امیة وبنو حنیفة وثقیف ه هم ابن حجر در ان
رساله آورده که در حدیث صحیح است که حاکم گفته بشرط شیخین است کان ابغض الاحیاء او الناس
الی رسول الله صلعم بنو امیه و بخاری در صحیح خود عنوان میکند باب قول النبي صلعم هلاك

امتی علی یدی اغیلمه سفهاء حدثنا موسی بن اسمعیل حدثنا عمرو بن یحیی بن سعید بن عمرو بن سعید قال اخبرنی جدی قال کنت جالسا مع ابی هریرة فی مسجد النبی ص بالمدینه ومعنا مروان قال ابو هریره سمعت الصادق المصدوق یقول هلکة امتی علی یدی غلمة من قریش فقال مروان لعنة الله علیهم غلمة فقال ابو هریرة لو شئت ان اقول بنی فلان وبنی فلان لفعلت فکنت اخرج مع جدی الی بنی مروان حین ملکوا بالشام فاذا راهم غلمانا احداثا قال لنا عسی هؤلاء ان یکونوا منهم قلنا انت اعلم خلاصه آنکه ابو هریره گفته از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود هلاک امت من بدست جوانانی است از قریش مروان گفت لعنت باد بر آن جوانان ابو هریره گفت اگر خواهم بگویم بنی فلان وبنی فلان میگویم کنایه از اینکه بنی حرب وبنی مروانند عمرو بن یحیی که راوی حدیث است میگوید با جدم که سعید بن عمرو باشد بجانب بنی مروان در شام میرفتیم وچون آنها را جوان نورس میدیدیم میگفت شاید اینها از ایشان باشند میگفتیم تو داناتری واز اینجا معلوم میشود که ابو هریره روایت کرده هلاک امت بر دست بنی مروان آن که شعبهٔ از بنی امیه هستند واز عنوان اینکه باب را بتر جمه یاد کرده معلوم میشود که پیغمبر ص این طایفه را سفها خوانده وچنین است چه دین بدنیا فروختند وپیروی معارف وملاعب کردند مثل ولید فاسق که چنانچه در تاریخ خمیس است یکروز بخانه درآمد ودید دخترش را با دایه اش نشسته بر زانوی وی بنشست وازالهٔ بکارت وی کرد دایه او گفت دین مجوس را پیشه کردی این شعر را بخواند من راقب الناس مات هما ٭ وفاز باللذة الجسور وابن ابی الحدید در طی اخبار حمقای عرب نقل میکند که یکروز سلیمان بن یزید بن عبد الملک که برادر ولید باشد در مجلسی گفت خدای لعنت کند برادرم ولید را که همانا فاجر بود ومرا تکلیف بفاحشه کرد یعنی اراده لواط بوی کرد کسی از خویشان وی باوی گفت ساکت باش بخدای سوگند که اگر او قصد کرده باشد همانا کرده است واجمال این خبر را جلال سیوطی در تاریخ خود ذکر کرده ودر غالب کتب اهل سنت مذکور است که یک شب مؤذن اذان صبح گفت وولید برخواست وشراب خورد وجاریه هم مست بود باوی در آویخت ووی را بسپوخت وقسم یاد کرد که با مردم نماز نکند جز او پس لباس خود را بوی پوشانید وآن جاریه را مست باآلایش جنابت ومنی بمسجد فرستاد با مردم نماز گذاشت وهم در تاریخ خمیس وجز اوست که عزیمت سفر حج کرد واراده کرد بر بام کعبه بجرعه کوس عقار ونیل لذت بوس وکنار کند ودر اکثر کتب مذکور است از آنجمله ادب الدین والدنیا که از مؤلفات ماوردی است بلکه از متواترات است که یک روز بقرآن تفأل کرد این آیه آمد واستفتحوا وخاب کل جبار عنید قرآن را بر هم گذاشت وچندان کتاب خدا را تیر زد که پاره پاره شد واین شعر بخواند تهددنی بجبار عنید

فها انا ذاک جبار عنید ٭ اذا ما جئت ربک یوم حشر ٭ فقل یا رب مزقنی الولید ٭ ودر حیوة الحیوان وجز اوست که در باغ خود مصنعی یعنی حوضی ساخته بود پر از شراب وهر وقت راغب شهوات میشد خود را دران حوض می افکند وچندان میخورد که نقص از اطراف آن حوض ظاهر میشد وابن ابی حجله اورا در دیوان الصبابه در شمار خلفائی یاد میکند که در عشق خلیع العذار وگسسته مهار بودند وداود انطاکی در تزیین الاسواق ذکر میکند که ولید عاشق نصرانیه شد ومراسله باوی کرد ومعشوقه ابا نمود نزدیک شد عقلش از سرش برود تا یک روز عید لباس مبدل پوشید وبا صاحب باغیکه دختران نصاری بتنزه وتفرج دران میرفتند قرار داد که دران باغ برود وچون داخل باغ شد معشوقه روی بابواب کرد وگفت این کیست بواب گفت مصیبت زده است از در ترحم باوی مزاح بسیاری کرد تا اندکی بنظر آرام شد آنگاه بامعشوقه گفتند میشناسی این کیست گفت نه گفتند این خلیفه است از این روی تن درداد وزن ولید شد واین شعر را ولید در حق او میسراید اضحی فؤادک یا ولید عمیدا ٭ صبا قدیما للحسان صیودا ٭ من حب واضحة العوارض طفلة ٭ برزت لنا نحو الکنیسة عیدا ٭ ما زلت ارمقها بعینی وامق ٭ حتی بصرت بها تقبل عودا ٭ عود الصلیب فویح نفسی من رای ٭ منکم صلیبا مثله معبودا ٭ فسئلت ربی ان اکون مکانه ٭ واکون فی لهب الجحیم وقودا ٭ اجاب الله مسئلته وهم در حق این نصرانیه میگوید بعد از اینکه سرش فاش وامرش مشهور شد الا حبذا سعدی وان قیل اننی ٭ کلفت بنصرانیة تشرب الخمرا ٭ یهون علینا ان نظل نهارنا الی اللیل لا اولی نصلی ولا عصرا ومسعودی ره در مروج الذهب روایت میکند که یک وقت ابن عایشه مغنی نزد ولید آمد واین بیت تغنی کرد انی رایت صبیحة النحر ٭ حورا نعین عزیمة الصبر مثل الکواکب فی مطالعها ٭ عند العشاء اطفن بالبدر ٭ وخرجت ابغی الاجر محتسبا فرجعت موفورا من الوزر ولید گفت احسنت والله واورا بحق عبد الشمس سوگند داد تا اعاده کند اجابت کرد بارش سوگند بحق امیه داد اعادت کرد همچنین این شجره ملعونه را پدر بر پدر یاد کرد واستعاده نمود وابن عایشه اجابت کرد تا بخودش رسید وگفت بجان من که باز بخوان باز خواند حالت طرب در وی اثر کرد ودر روی ابن عایشه بیفتاد ویکایک اعضای اورا بوسه زدن گرفت تا بمذاکیر او رسید وخم شد که اورا بوسد ابن عایشه رانهای خود را فراهم آورد واورا مستور کرد ولید گفت والله دست بر نمیدارم تا ببوسم پس حشفه اورا ببوسید آنگاه مستانه فریاد زد واطرباه واطرباه ولباس خود را یکسره از بر بگرفت وبر ابن عایشه بیفکند وخود عریان ومجرد بایستاد تا لباس جدید برای او آوردند وامر کرد که هزار دینار

زر سرخ برای ابن عایشه بیاورند واستری فرمانداد تا آورند وابن عایشه را سوار کرد وگفت باید
با استر بر بساط من مشی کنی که آتشی پا ینده در جگر من افروختی آنگاه مسعودی میگوید ابن عایشه این شعر را
بر یزید پدر ولید هم بخواند و یرا بطرب آورد وگویند او ملحد شد در طرب خود وکفر گفت وبساقی گفت مارا آب آسمان
چهارم شراب درده وولید این طرب را بارث از پدر برده تمام شد کلام او وهم در مروج الذهب وکامل مبرد است
ولید سوء عقیدت خود را افشا کرده این شعر بخواند تلعب بالخلافة هاشمیٌّ ، بلا وحي اتاه ولا کتاب
فقل لله یمنعنی طعامی ، واقل لله یمنعنی شرابی وانا استغفر الله من حکایت شعره ،
وکنایه کفره وولید این کفر مخصوص را از یزید روایت میکند ووی از ابو سفیان چنانچه انشاء الله من بعد
اشاره بکلمات ایشان خواهد شد واز صفات معروفه او آنستکه کنیزهای پدرش که منکوحه او بودند واولاد
از او آورده بودند وطی کرد ومعروف بوده در زمان خلفای لاحق ودر السنهٔ مورخین اهل سنت
بولید فاسق وولید زندیق ودر تاریخ الخلفاء ست که معافی جریری کتابی در سخافت وفجور والحاد
وزندقه ولید تصنیف کرده ودر تاریخ خمیس از ذهبی روایت کرده که رسولخدای فرمود لیکوننّ فی هذه
الامّة رجل یقال له الولید هو اشدّ لهذه الامة من فرعون لقومه امر عجیب وخطب فظیع
اینستکه ولید با اینهمه شقاوت وشرور زندقه وفجور را امام مفترض الطاعة وخلیفه رسول وامیر المومنین میگویند
بلکه از قاضی عیاض نقل شده که او یکی از خلفای اثنی عشر است که در حدیث متواتر النقل متفق علیه
بین الخاصة والعامه منصوصند ودر تاریخ الخلفا از ابن حجر عسقلانی معروف بشیخ الاسلام شارح صحیح
بخاری وصاحب اصابه وغیر او نقل کرده که تفسیر قاضی عیاض احسن وجوه وارجح اقوال است یا للعجب چگونه
عیّو مسلمانی بلکه انسانی راضی شود که اینگونه مردم را امام شمارد وطاعت کند ومعرفت آنرا واجب بداند
اینها اثر خذلان وبی توفیقی است والا عاقل تجویز اینگونه امور نمیکند وبعون الله وحسن مشیته در ذیل
ذکر یزید سطری صایح از تتمه این باب بیان میکنم وعین عبارت قاضی عیاض وپارهٔ مطالب
دیگر مذکور خواهم داشت وما در اینمقام اگرچه تطویل کلام کردیم ولی از غرض اصلی خارج نشدیم
که شرح مثالب ونشر معایب بنی امیه باشد چه سایر اینطایفه هم از این قبیل وسالک این سبیل بوده
وکفر وزندقه والحاد وفسق وفجور وجور وطغیان بتوارث از ابو سفیان وحکم در ایشان از پدر به پسر
منتقل میشد واگر کسی بتواریخ وسیر رجوع کند شکی در اینها نکند خصوصا تواریخ اهل سنت وجماعت که
بشبهه تعصب در آنها نمیرود وهما امکن در صدد اخفای عیوب خلفای خود هستند ولی باز بتایید
الهی وامداد سماوی جا بجا وکتاب بکتاب حق بر زبان ایشان جاری میشود واعتراف بفضایل

امهٔ

ائمه هدی ورذائل دشمنان خدا میکنند چنانچه علماء شیعه عموماً وفضلاء هند ایدهم الله خصوصاً در استقصاء
اینکلمات حظ موفور وسعی مشکور دارند واین بنده با عدم فرصت وقلت بضاعت گاه گاه بر سبیل
استطراف واستطراد برخی از آنها را درین مختصر تضمین میکنیم وگوشزد سامعین مینمایم واز محاسن کتب
وبدایع رسایل منشوریست که معتضد عباسی فرمانداد بنویسند در سنه دویست وهشتاد وچهار هجری
وبر منابر بخوانند ومنع کرد سقایا نرا از ترحم بر معاویه که مرسوم بود چنانچه از تاریخ محمد بن جریر الطبری
در شرح نهج حدیدی مذکور است وآن منشور مشتمل ست بر طائفه از اخبار وآثار در مساوی بنی امیه
عموماً وخصوصاً واکثر اخبار مذکوره را حاوی است وسایر بدع وفتن ایشانرا بنحو اشاره واجمال
متضمن ست وچون قول خلیفهٔ از خلفای سنیا نست البتهٔ اطاعت او واجب است که در انجا تحریض
وتحریص بر لعن بنی امیه وبرائت از معویه واضراب او کرده است وچون عبارت آن منشور در غایت
فصاحت واتقان وعربیت است اولیتر آنکه ما عین آنرا درین مختصر نقل کنیم وبترجمهٔ آن نپردازیم چه جمل
مطالب او در مواضع متعدده اینکتاب مذکور شده وخواهد شد انشاء الله واز برای علما واهل
فضل مطالعهٔ او مایه مسرت وابتهاج خواهد شد وفیه بعد الحمد والصلوة اما بعد فقد انتهی
الی امیر المومنین ما علیه جماعة العامة من شبهة قد دخلتهم فی ادیانهم وفساد قد لحقهم فی
معتقدهم وعصبیة قد غلبت علیها اهوائهم ونطقت بها السنتهم علی غیر معرفة ولا رویة
قد قلّدوا فیها قادة الضلالة بلا بینة ولا بصیرة وخالفوا السنن المتّبعة الی الاهواء المبتدعة
قال الله تعالی ومن اظلم ممّن اتّبع هواه بغیر هدی من الله انّ الله لا یهدی القوم الظالمین
خروجا عن الجماعة ومسارعة الی الفتنه وایثارا للفرقة وتشتیتا للکلمة واظهارا لموالاة من قطع الله
عنه الموالاة وبتر منه العصمة واخرجه من الملة واوجب علیه اللعنة وتعظیما لمن صغر الله حقه
واوهن امره واضعف رکنه من بنی امیة الشجرة الملعونة ومخالفة لمن استنقذهم الله به
من الهلکة واسبغ علیهم به النعمة من اهل البرکة والرحمة والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل
العظیم فاعظم امیر المومنین ما انتهی علیه من ذلک ورای ترک انکاره حرجا علیه فی الدین و
فسادا لمن قلّده الله امره من المسلمین واهمالا لما اوجبه الله علیه من تقویم المخالفین وتبصیر
الجاهلین واقامة الحجة علی الشاکین وبسط الید علی المعاندین وامیر المومنین یخبرکم معاشر
المسلمین ان الله جل ثنائه لما ابتعث محمدا صلعم بدینه وامره ان یصدع بامره بدا باهله وعشیرته
فدعاهم الی ربه وانذرهم وبشرهم ونصح لهم وارشدهم فکان من استجاب له وصدق قوله واتبع

امره نفر يسير من بني ابيه من بين مؤمن بما اتى به من ربه وناصر لكلمته وان لم يتبع دينه اعزازاً واشفاقاً عليه فمؤمنهم مجاهد ببصيرته وكافرهم مجاهد بنصرته وحميته يدفعون من نابذه ويقهرون من عازه وعانده ويتوثقون له ممن كانفه وعاضده ويبايعون له من سمح له بنصرته ويتجسسون اخبار اعدائه ويكيدون له بظهر الغيب كما يكيدون له برأي العين حتى بلغ المدى وحان وقت الاهتداء فدخلوا في دين الله وطاعته وتصديق رسوله والايمان به باثبت بصيرة واحسن هدى ورغبة فجعلهم الله اهل بيت الرحمة واهل البيت الذين اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً معدن الحكمة وورثة النبوة وموضع الخلافة اوجب الله لهم الفضيلة والزم العباد لهم الطاعة وكان ممن عانده وكذبه وحاربه من عشيرته العدد الكثير والسواد الاعظم يتلقونه بالضرر والتثريب ويقصدونه بالاذى والتخويف وينابذونه بالعداوة وينصبون له المحاربة ويصدون عن قصده وينالون بالتعذيب من اتبعه وكان اشدهم في ذلك عداوة واعظمهم له مخالفة اولهم في كل حرب ومناصبة وراسهم في كل اجلاب وفتنة لا يرفع على الاسلام راية الا كان صاحبها وقائدها ورئيسها ابا سفيان بن حرب صاحب احد والخندق وغيرهما واشياعه من بني امية الملعونين في كتاب الله ثم الملعونين على لسان رسول الله صلعم في مواطن عدة لسابق علم الله فيهم وماضي حكمه في امرهم وكفرهم ونفاقهم فلم يزل لعنه الله يحارب مجاهداً ويدافع مكائداً ويجلب منابذاً حتى قهره السيف وعلا امر الله وهم كارهون فتعوذ بالاسلام غير منطوٍ عليه واسر الكفر غير مقلع عنه فقبله وقبل ولده على علم منه بحاله وحالهم ثم انزل الله تعالى كتاباً فيما انزله على رسوله يذكر فيه شأنهم وهو قوله تعالى والشجرة الملعونة في القرآن ولا اختلاف بين احد من انه تبارك وتعالى اراد بها بني امية ومما ورد من ذلك في السنة ورواه ثقات الامة قول رسول الله صلعم فيه وقد راه مقبلاً على حمار ومعوية يقوده ويزيد يسوقه لعن الله الراكب والقائد والسائق ومنه ما رووته الرواة عنه من قوله يوم بيعة عثمان تلقفوها يا بني عبد شمس تلقف الكرة فوالله ما من جنة ولا نار وهذا كفر صراح يلحقه اللعنة من الله كما لحقت الذين كفروا من بني اسرائيل على لسان داود وعيسى بن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون ومنه ما يروى من وقوفه على ثنية احد من بعد ذهاب بصره وقوله لقائده ههنا رمينا محمداً وقتلنا اصحابه ومنها الكلمة التي قالها للعباس قبل الفتح وقد عرضت عليه الجنود ولقد اصبح ملك ابن اخيك

عظيماً فقال له العباس ويحك انه ليس بملك انها النبوة ومنه قوله يوم الفتح وقد راى بلالاً على ظهر الكعبة يؤذن ويقول اشهد ان محمداً رسول الله لقد اسعد الله عتبة بن ربيعة اذ لم يشهد هذا المشهد ومنها الرؤيا التي رآها رسول الله صلعم فوجم لها قالوا فما رأى بعدها ضاحكاً رأى نفراً من بني امية ينزون على منبره نزو القردة ومنها اطراد رسول الله صلعم الحكم بن ابي العاص لمحاكاته اياه في مشيته والحقه الله بدعوة رسول الله آفة باقية حين التفت اليه فرآه يتخلج يحكيه فقال كن كما انت فبقي على ذلك سائر عمره هذا الى ما كان من مروان ابنه في افتتاحه اول فتنة كانت في الاسلام واحتقابه كل دم حرام سفك فيها او اريق بعدها ومنها ما انزل الله تعالى على نبيه صلعم ليلة القدر خير من الف شهر قالوا ملك بني امية ومنها ان رسول الله صلعم دعا معوية ليكتب بين يديه فدافع بامره واعتل بطعامه فقال صلعم لا اشبع الله بطنه فبقي لا يشبع ويقول والله لا اترك الطعام شبعاً ولكن اعياء ومنها ان رسول الله صلى الله عليه واله قال يطلع من هذا الفج رجل من امتي يحشر على غير ملتي فطلع معاوية ومنها ان رسول الله صلعم قال اذا رأيتم معاوية على منبري فاقتلوه ومنها الحديث المشهود المرفوع انه صلعم قال ان معوية في تابوت من نار في اسفل درك من جهنم ينادي يا حنان يا منان فيقال له الان وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين ومنها انتزائه بالمحاربة لافضل المسلمين في الاسلام مكاناً واقدمهم اليه سبقاً واحسنهم فيه اثراً وذكراً علي بن ابي طالب ينازعه حقه بباطله ويجاهد انصاره بضلاله واعوانه ويحاول ما لم يزل هو وابوه يحاولانه من اطفاء نور الله وجحود دينه ويأبى الله الا ان يتم نوره ولو كره المشركون ويستهوي اهل الجهالة ويموه لاهل الغباوة بمكره وبغيه الذين قدم رسول الله صلعم الخبر عنهما فقال لعمار بن ياسر تقتلك الفئة الباغية تدعوهم الى الجنة ويدعونك الى النار مؤثراً للعاجلة كافراً بالآجلة خارجاً من ربقة الاسلام مستحلاً للدم الحرام حتى سفك في فتنته وعلى سبيل غوايته وضلالته ما لا يحصى عدده من اخيار المسلمين الذابين عن دين الله والناصرين لحقه مجاهداً في عداوة الله مجتهداً في ان يعصى الله فلا يطاع ويبطل احكامه فلا تقام ويخالف دينه فلا يدان وان تعلو كلمة الضلال وترتفع دعوة الباطل وكلمة الله هي العليا ودينه المنصور وحكمه النافذ وامره الغالب وكيد من عاداه وحاده المغلوب الداحض حتى احتمل اوزار تلك الحروب وما اتبعها وتطوق تلك الدماء وما سفك بعدها

وسن سنن الفساد التي عليه اثمها واثم من عمل بها واباح المحارم لمن ارتكبها ومنع الحقوق اهلها
وغرته الامال واستدرجه الامهال وكان اوجب الله عليه به اللعنة قتله من قتل صبرا من
خيار الصحابة والتابعين واهل الفضل والدين مثل عمرو بن الحمق الخزاعي وحجر بن عدي الكندي
فيمن قتل من امثالهم على ان يكون له العزة والملك والغلبة ثم ادعائه زياد بن سمية اخا
ونسبته اياه الى ابيه والله تعالى يقول ادعوهم لآبائهم هو اقسط عند الله ورسول الله يقول
ملعون من ادعى الى غير ابيه او انتمى الى غير مواليه وقال الولد للفراش وللعاهر الحجر فخالف
حكم الله تعالى ورسوله جهارا وجعل الولد لغير الفراش والحجر لغير العاهر فاحل بهذه الدعوة
من محارم الله ورسوله في ام حبيبة ام المومنين وفي غيرها من النساء من شعور ووجوه وقد
حرمها الله واثبت بها من قربى قد ابعدها الله ما لم يدخل الدين خلل مثله ولم ينل الاسلام
تبديل يشبهه ومن ذلك ايثاره بخلافة الله على عباده ابنه يزيد المسكر الخمير صاحب الديكة
والفهود والقردة واخذ البيعة له على خيار المسلمين بالقهر والسطوة والتوعد والاخافة والتهديد والرهبة
وهو يعلم سفهه ويطلع على رهقه وخبثه ويعاين سكراته وفعلاته وفجوره وكفره فلما تمكن قاتله الله
فيما تمكن منه طلب بثارات المشركين وطوائلهم عند المسلمين فاوقع باهل المدينة في وقعة
الحرة الوقعة التي لم تكن في الاسلام اشنع منها ولا افحش فشفى عند نفسه غليله وظن انه
قد انتقم من اولياء الله وبلغ الثار لاعداء الله فقال مجاهرا بكفره ومظهرا لشركه ليت
اشياخي ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل قول من لا يرجع الى الله ولا الى دينه
ولا الى رسوله ولا الى كتابه ولا يؤمن بالله وبما جاء من عنده ثم اغلظ ما انتهك واعظم
ما اخترم سفكه دم الحسين ع بن علي ع مع موقعه من رسول الله ومكانه ومنزلته من الدين
والفضل والشهادة له ولاخيه بسيادة شباب اهل الجنة اجتراء على الله وكفرا بدينه
وعداوة لرسوله ومجاهرة لعترته واستهانة لحرمته كانما يقتل منه ومن اهل بيته قوما
من كفرة الترك والديلم ولا يخاف من الله نقمة ولا يراقب منه سطوة فبتر الله عمره واخبث
اصله وفرعه وسلبه ما تحت يده واعد له من عذابه وعقوبته ما استحقه من الله بمعصيته
هذا الى ما كان من بني مروان من تبديل كتاب الله وتعطيل احكام الله واتخاذ مال الله
بينهم دولاً وهدم بيت الله واستحلالهم حرامه ونصبهم المجانيق عليه ورميهم بالنيران اياه
لا يالون له احراقا واخرابا ولما حرم الله منه واستباحة وانتهاكا ولمن لجاء اليه قتلا وتنكيلا

ولمن امنه الله به اخافة وتشريدا حتى اذا حقت عليهم كلمة العذاب واستحقوا من الله الانتقام
وملاؤا الارض بالجور والعدوان وعموا بلاد الله بالظلم والاقتسار وحلت عليهم السخطة ونزلت
بهم من الله السطوة اتاح الله لهم من عترة نبيه واهل وراثته ومن استخلصه منهم لخلافته مثل
ما اتاح من اسلافهم المومنين وابائهم المجاهدين لاوائلهم الكافرين فسفك الله به دماءهم
مرتدين كما سفك بآبائهم دماء آبائهم مشركين وقطع الله دابر الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين
ايها الناس انما امر ليطاع ومثل ليمتثل وحكم ليفعل قال سبحانه وتعالى ان الله تعالى لعن الكافرين
واعد لهم سعيرا وقال اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون فالعنوا ايها الناس من لعنه الله ورسوله
وفارقوا من لا تنالون القربة من الله الا بمفارقته اللهم العن ابا سفيان بن حرب بن امية ويزيد بن
معوية ومروان بن الحكم وولده وولد ولده اللهم العن ائمة الكفر وقادة الضلال واعداء الدين ومجاهدي
الرسول ومعطلي الاحكام ومبدلي الكتاب ومنتهكي الدم الحرام اللهم انا نبرء اليك من موالاة
اعدائك ومن الاغماض لاهل معصيتك كما قلت لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الاخر يوادون من حاد الله
ورسوله ايها الناس اعرفوا الحق تعرفوا اهله وتأملوا سبل الضلالة تعرفوا سابلها فقفوا
عند ما وقفكم الله عليه وانفذوا كما امركم الله به وامير المومنين يستعصم بالله لكم ويسئله
توفيقكم ويرغب اليه في هدايتكم والله حسبه وعليه توكله ولا قوة الا بالله العلي العظيم
واگر بيش ازين بر مساوى بني اميه ميخواهى مطلع بشوى نظر كن بر رساله مفاخره بني هاشم وبني اميه كه در شرح مذكور با اضافه
فوائدى از خود شارح نقل شده چه جاحظ با اينكه از اعداء امير المومنين است و رساله در اثبات امامت
مروانيه نوشته واسم اورا كتاب امامت امير المؤمنين معويه گذاشته در رساله مفاخره شطرى مقنع و
فصلى مشبع از خبث اعراق وسوء اخلاق ودنائت حسب ورذائت نسب اين شجره ملعونه وطايفه ميشومه ياد
كرده است ولله در ابي القسم المغربي ره حيث قال ثم امتطاها عبد شمس فاغتدت ٭ هزؤا وبدل
ربحها بخسار ٭ وتنقلت في عصبة اموية ٭ ليسوا باطهار ولا ابرار ٭ ما بين مافون الى متزندق
٭ ومداهن ومضعف وحمار ٭ قال ابن ابي الحديد فاما قوله في بني اميه ما بين المافون فماخوذ
من قول عبد الملك وقد ذكر الخلفاء فقال اني والله لست بالخليفة المستضعف ولا بالخليفة
المداهن ولا بالخليفة المافون عنى بالمستضعف عثمان وبالمداهن معاويه وبالمافون يزيد فوا
هذا الشاعر فيهم اثنين وهما الزنديق وهو الوليد والحمار وهو مروان بن محمد تنبيه در كتاب
از كامل بهائى كه از مصنفات عماد الدين حسن بن على الطبرى است كه معاصر محقق واستاد البشر قدس سرهما بوده

وبرای بهاء الدین محمد جوینی در عصر ہلاکو نوشته چنانچه از ریاض العلمای فاضل متتبع میرزا عبدالله معروف
به افندی تلمیذ علامه مجلسی قده استفاده میشود نقل شده که گفته امیه غلام رومی بوده عبد شمس او را چون او را
زیرک وکیس دید تبنی کرد وپسر خود قرار داد ومشهور شد بامیة بن عبد الشمس چنانچه میگفتند زید بن محمد قبل از
نزول آیه وَمَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وازین روی روایت شده از صادقین علیهم السلام
یعنی اهل البیت در تفسیر الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ که ایشان بنی امیه اند وازینجا ظاهر میشود نسب معاویه وعثمان
وکفایت میکند ایشانرا در عدم استحقاق خلافت چه رسولخدای فرمود الائمة من قریش وهم در
بحار از الزام النواصب حکایت میکند که امیه از صلب عبد الشمس نبوده بلکه از رومیان بوده وعبد الشمس
اورا استلحاق کرد ومنسوب بوی شده بنو امیه تماما از صمیم قریش نیستند بلکه ملحق بایشانند ومصدق
اینخبر کلام امیر المومنین علیه السلام است که فرمود بنی امیه لصاقند وصحیح النسب تا عبد مناف نیستند و
معویه متمکن از انکار نشد ومحقق محدث کاشانی قدس الله سره النورانی از صاحب کتاب استغاثه
فی بدع الثلاثه که علی التحقیق چنانچه محقق تحریر شیخ اسد الله شوشتری بنقل تلمیذ متتبع او شیخ عبد النبی کاظمی در حاشیه
نقد الرجال متعرض شده ومستمد از اشاره شیخ یوسف بحرانی شده از مصنفات علی بن احمد کوفی صاحب
کتاب انبیا وکتاب اوصیا است واین کتاب در رجال نجاشی مذکور است باسم کتاب بدع محدثه وشهادت
میدهد براین روایت او بلاواسطه از جعفر بن محمد بن مالک الکوفی وباوجود این محقق متبحر مذکور در صافی ومحدث
متبحر مجلسی در مقدمه بحار الانوار نسبت بابن میثم داده اند وهذا غریب جدا منهما مع سعة باعهما وکثرة
اطلاعهما وبالجمله در کتاب مذکور است که روایت شده از علماء اهل بیت در اسرار شان وعلوم شان
که بعلمای ایشان رسیده اینکه قومی منسوب بقریش میشوند واز ایشان نیستند در حقیقت نسب واین از خبرهاست
که نمیدانند او را جز معدن نبوت وورثه علم رسالت واین مثل بنی امیه است که گفتند ایشان از قریش نیستند
واصل ایشان از روم بوده ودر ایشانست تاویل این آیت الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ معنی او چنانستکه غلبه کردند
بر ملک وزود است که غلبه کنند بر ایشان بنی عباس واین تاویل چنانکه در صافی است مناسب قرائت غلبت
بصیغه معلوم است که در شواذ قرائت شده ودر بحار از کنز الفوائد علامه کراجکی بدو طریق یکی از ابن عقده
ودیگر از محمد بن العباس الماهیار صاحب تفسیر معروف قریب باینمعنی را روایت کرده است ومیتوان
اشاره باین ضعف نسب بنی امیه باشد اشعاریکه ابو عطاء سندی که از مشاهیر شعرای مخضرمین دولتین است
در هجای بنی امیه گفته است که ذکر آنها فی نفسه مرغوب است اگرچه اشاره بجهت ضعف نباشد فلله دره
وعلی الله بره فلقد اجاد ما شاء ان الخیار من البریة هاشم ✱ وبنو امیة ارذل الاشرار ✱ وبنو امیة

عودهم من خروع ✱ ولهاشم فی المجد عود نضار ✱ اما الدعاة الی الجنان فهاشم ✱ وبنو امیة
من دعاة النار ✱ وبهاشم زکت البلاد واعشبت ✱ وبنو امیة کالسراب الجار فایک طایفه از بنی امیه
اگرچه در مغرب خلافت یافتند وخود را خلیفه ملقب کردند ولی اعتدادی بایشان نیست ودر شمار نمی آیند چه ایام ایشان مضطرب
بوده غالبا ومملکتی منتظم نداشتند وتمام اندلس بلادی چند بیش نیست ازین روی نظر بایشان نشده وملک ایشان
از ایام خلافت بنی امیه محسوب نشده چنانچه ایام خلافت عبد الملک را که در روزگار عبد الله بن الزبیر بود
محسوب نشده چه خلافت او مخصوص باردن که دمشق وحوالی او باشد بود وهمچنین معویه در زمان خلافت ظاهری
حضرت امام حسن باانیکه حکمران مصر وشام بود خلیفه بشمار نرفت پس قلت ملک وضیق مملکت موجب عدم
اعتداد وقلت اعتناء است نه اختصاص بمشرق ومغرب چنانچه در بحار است که وجه عدم التفات بایشان
اینستکه نظر بمشرق است چه محل اعتنا او است واینوجه اگر ممکن الارجاع بوجه اول باشد صحیح است والا ضعیف
وموهون است توضیح ظاهر عبارت زیارت با قطع نظر از تاکید وتعمیم بلفظ قاطبة که موجب اباء
سیاق کلام است از تخصیص کشف میکند از اینکه بنی امیه بکسره خبیث ومستوجب لعنند چه ظاهر اینکه
متکلم در عنوان حکم اخذ وصفی نکرد که عام معنون ومنوع او بشود اینستکه در افراد عام چیزیکه قابل معارضه باشد
نیست پس اگر شک کنیم در بعض افراد بنی امیه که آیا ایشان بعقیده حقه وفطرت سلیمه در گذشتند یا نه بحکم
این عموم مذکور میگوئیم فاسد العقیده بودند چو او ملعون بوده بمقتضای این نص ومؤمن مستوجب لعن نیست
پس او مؤمن نیست واین چنانستکه اگر مولائی بگوید همسایگان مرا اکرام کن با اینکه از حال او معلوم است
که دشمنان ویرا نباید اکرام کرد عبارت مذکوره کاشف است از اینکه هیچیک از همسایگان او دشمنش نیستند
واینمطلب را ما در اصول تحقیق مستوفی کرده ایم ووالد محقق ما قدس سره در کتاب مطارح الانظار شرحی
وافی وتحقیقی کافی در اینباب دارد وبالجمله در عبارت مذکوره اشکالیست که مقتضای او اینستکه هیچیک از بنی
امیه مؤمن نباشند باوجود اینکه جماعتی از قدما ومتاخرین ایشان ولایت اهلبیت داشتند مثل خالد بن
سعید بن العاص وابو العاص بن ربیع که از آنانند که از بیعت ابی بکر تخلف کردند وبا امیر المومنین ثابت قدم
بماندند چنانکه از کتب عامه وخاصه معلوم میشود واموی ابیوردی شاعر را شیخ حر قدس سره از علماء شیعه
در امل الامل شمرده وهمچنین بتتبع معلوم میشود که جماعتی از رجال ونساء منسوبین باین قبیله از اخیار بودند
مثل امامه دختر ابو العاص که بعد از حضرت فاطمه علیها السلام بوصیت آن حضرت در حباله نکاح امیر علیه السلام
آمد ومثل محمد بن ابی حذیفه که مادر او دختر ابی سفیان بود وخود از خواص اولیای امیر المؤمنین ودر محبت آنجناب
رنجها کشید وسالها در زندان معویه که خال او بود بماند وبا او موافقت نکرد وجواب ازین اشکال بچند وجه میتوان گفت یکی

انیکه ظاهر از این کلمه موجودین در حال خطاب است علاوه بر اینکه اضافه بحسب وضع اولی حقیقت در عهد است
و معهود موجودین است واین وجه ضعیف است چه اگر مراد موجودین حال صدور براوی غیر امام است
که زمان حضرت صادق علیه السلام باشد لازم آید خروج متقدمین بنی امیه وایشان اکثر بنی امیه اند
و قطع داریم بدخول یزید و معویه و زیاد و اضراب ایشان در عموم این عبارت واگر مراد جمیع ازمان سابقه است
که صدور از هر امامی با مام دیگر ملحوظ شود اشکال در اخیار ازمان سابقه باقی است و وجه دیگر اینکه ملتزم میشویم
که بنی امیه بحسب فطرت اصلیه اعوجاجی دارند که اگر با استقامت فعلیه هم مجتمع شود عاقبت کار و خاتمه
امر انحرافی از ایشان ظاهر میشود که با ارتداد از دنیا بیرون میروند و بر فرض قطع باستقامت سابقه احراز
بقای حال او در وقت رحلت جز باستصحاب صورت نه بندد و دلیل مذکور که متکفل تجویز لعن است اماره
کاشفه از استیعاب واستغراق افراد ایشانست بحکم خباثت پس حکم میکنیم بجواز لعن و تبری از ایشان ولکین
باید دانست که مراد از بنی امیه بحکم بعض ولغت رجال منسوبین از جانب اباء با میه است پس ذکر امامه که دختر آنست
و ذکر محمد بن ابی حذیفه که از جانب مادر انتساب دارد و اضراب ایشان وجهی ندارد بلکه ابو العاص را از
بنی امیه شمردن راهی ندارد اگرچه خبر ضعیفی در نیباب وارد است و در رساله مفاخره جاحظ هم چنین مذکور است
که بنی امیه در تکذیب خبر شجره ملعونه متمسک بوجود ابو العاص در ایشان شدند و این سخن در میزان تصحیح انساب
سنجیده نیست چه ابو العاص پسر ربیع بن عبد العزی بن عبد شمس بن عبد منافست و او عبشمی است چنانکه
در اسد الغابه و غیر او مذکور است و ذکر ابیوردی در شیعه هم وجهی ندارد اگرچه شیخ حر قدس سره در امل الامل
فرموده چه او بر انید عوی اقامه شاهدی نکرده و از اشعار او افتخار با مویت و تاسف بر فوت مملکت و انقضای
ایام ایشان ظاهر میشود و این معنی البته منافی تشیع بلکه مقتضای فطرت خبیثه امویت است و از این
قبیل اشتباهات از شیخ حر بسیار شده چنانچه ابو الفرج اصبهانی که مروانیست هم از علمای امامیه شمرده چه او
بالاتفاق امامی نبوده بلکه از علماء زیدیه است و اشتباه او از لفظ شیعه مذکور در کلام بعضی شده و مرویات
او غالباً با امامیت منافات دارد چنانکه از استقصای تتبع در اغانی ظاهر است و هرگز امامی متدین
راضی نمیشود بعبد الله بن جعفر ذی الجناحین که در عصر خود تالی حسنین و ثالث قمرین بود نسبت استماع
غنا بدهد با اینکه حضرت زینب سلام الله علیها که عقیله خدر رسالت و محجوبه ستر امامت و رضیعه
ثدی زهد و عصمت و ولیه و ربیبه حجر علم و حکمت نبویه است حلیله او بود و در خانه او ماوی داشت و همچنین
از قبیل این ترهات و خزعبلات در کتاب اغانی بسیار است و نسبت ذم سید الشهداء علیه السلام در
سفر کربلا در روز عاشورا باو معروف و کتاب مقاتل الطالبین او مشهور است و اینقدر تعرض حال او

اکرچه

اگرچه بر سبیل استطراد آمد ولی اگر تامل کنی از اجزاء مراد بود بالجمله این شعر را از اموی در نیمقام که دلالت
بر اختلال عقیده دارد مینویسیم ملکنا اقالیم البلاد فاذعنت ✧ لنا رغبة او رهبة عظماؤها
فلما انتهت ایامنا علقت بنا ✧ شدائد ایام قلیل رخاؤها ✧ وکان الینا فی السرور
ابتسامها ✧ فصار علینا بالهموم بکاؤها ✧ وصرنا نلاقی النائبات باوجه رقاق
الحواشی کاد یقطر ماؤها ✧ اذا ما هممنا ان نبوح بما جنت ✧ علینا اللیالی لم یدعنا
حیاؤها ✧ و درین بیت که میگوید وصرنا نلاقی بخواطرم آمد شعر سید الشعراء و خاتم الادباء شاعر ماهر و ادیب
معاصر سید حیدر حلی رحمه الله که میگوید و چه خوب میگوید ✧ من این تخجل اوجه امویه ✧ سکبت
بلذات الفجور حیاؤها و از نواضعیکه بنسب خود افتخار میکند این ابیات است که در نجدیات اوست ✧
قالت لصحبی سرا اذرات فرسی ✧ من الذی یتعدی مهره جنبا ✧ فقال اعلمهم بی ان الله
من کان یجهد اخلاف العلی حلبا ✧ ما مات حتی اقر الناس قاطبة بعزه وهو اعلا خندف
نسبا ✧ کفایت نکرده او را که افتخار به انساب بنی امیه میکند بلکه گمان کرده که ایشان اعلای قبائل
خندفند در نسب با اینکه شنیدی که جمعی منکر قرشیت ایشان هستند و نسب ابوسفیان و حال حمامه مادر او
معلوم خواهد شد زهی خجلت و فضیحت از نسبی که با بوسفیان میرسد و منتهی با میه میشود ✧ ولو قیل للکلب
امثاله ✧ عوی الکلب من لؤم هذا النسب ✧ و در جای دیگر از نجدیات هست ✧ وانی وان کان
الهوی یستفزنی ✧ لذو مرة قطاعة للقرائن ✧ اروم العلی والسیف یخضبه دم ✧
بابیض بتاک واسمر مازن ✧ وان خاشنتنی النائبات تشبثت ✧ باروع عبل الساعدین
مخاشن ✧ اذا مسه خسفا تلظی جماحه ✧ واجلین عن قرن الدمشاهن ✧ لئن سلبتنی
نخوة امویة ✧ خطوب اعانیها فلست لحاضن ✧ قاتله الله ما اشعره و در جای دیگر از نجدیات
خارج از ادب صباوت شده تخمیس در تغزل میکند و میگوید ✧ بنی حیثم الله الله فی دمی ✧ فطالبه الله
الذی قوله الفعل ✧ و مرد علی جرد بایدیه تمدها ✧ الی الشرف الضخم الخلائف والرسل
دم اموی لیس ینکر فرده ✧ وما بعده الا الفرار او القتل ✧ الدیک فی عثمان للناس
عبرة ✧ فلا ترخصوه طلا انه یغلوا ✧ ولولا الهوی صادت الیکم کتیبة ✧ یعضل من نجد
بها الحزن والسهل ✧ از تامل این اشعار جای تامل در عدم استقامت او نماند و از همه صریحتر این
مقطوعه اخیره بود که تذکر دم عثمان و افتخار بحروب جمل و صفین بود بلکه اشعار بواقعه طف داشت چنانچه
خواهی دانست که بنی امیه بعنوان مطالبه خون عثمان این فتنه را انگیختند و تلافی او بسیار کارها کردند

وعجب آنستکه مقطوعهٔ اولی که ذکر کردیم در وفیات مذکور ست وشیخ حرره در حالات او از کتاب
مذکور نقل میکند و از مضمون این شعر غفلت کرده باجمله تقریب وجه ثانی این بود که شنیدی
والانصاف اینستکه التزام باینوجه بروجهیکه رفع ید از امور قطعیه بکنیم برفرض تحقق باتحکیم این دلیل استصحاب
سلامت عقیده کاری بس مشکل است خاصه اینکه عمومات دیگر از فضائل مؤمنین در دست هست
که التزام بتخصیص آنها صعب مستصعب ست وخالی از تائید نیست روایت حیوة الحیوان که سابقا گذشت
که پیغمبر فرمود مؤمنین ایشان بکشند چه اینخبر بملاحظه اشتمال بر ذم بنی مروان مظنون الصدق ست وگمان ندارم
کسی در حق خالد بن سعید باآنهمه اظهار اخلاص وایستادگی وحسن بیان در مسجد ومعارضه با ابوبکر و
امتناع از بیعت که در جمیع کتب مسطور ست متمسک باینحدیث شده العیاذ بالله قدح کند چه صحابهٔ
مؤمن مطیع اهل بیت بود والبته عمومات فضل صحابه ومدایح مهاجرین در کتاب وسنت شامل اوهست
ودلیلی بر اخراج بالخصوص نیست علاوه براینکه وجه سوم موجب ظهور وهن وضعف این وجه میشود
وجه سیوم اینکه مراد از بنی امیه خصوص آنجماعت از ایشانند که در غصب خلافت واطفاء نور خدا
وجحد کلمه ولایت همدست وهمداستان شدند به تیغ وسنان ونوشته وزبان در بغض اهل بیت همراهی
نمودند ومؤید اینوجه آنستکه تبادر باذهان در خصوص این قضیه با ملاحظه اشکال مذکور همین معنی ست
وبا ملاحظه اینکه عنوان بنی امیه مصداق واقعی کم دارد چه اولاد حقیقی امیه کم بودند اما حکم اولاد
او که همه حرامزاده بودند واما اولاد ابوسفیان هم متهم بخبث مولد بودند بلکه محققا حرامزاده بودند چنانچه
من بنده انشاء الله در محل خود خواهم ذکر کرد واما اولاد ابی معیط که اولاد ذکوان پدر ابو معیط باشند
هم لصیقند چه ذکوان بعقیده جماعتی غلام امیه بوده وویرا بخود ملحق ساخت وتبنّی کرد چنانچه در اسد الغابة
اشاره کرده پس ناچار باید طایفه مراد باشند که خلفاء وامراء ایشانرا شامل شود وبنابراین لفظ بنی امیه
عنوانیست عرفی بجهت اشاره بآن جماعت مخصوص وحقیقت بودن اضافه در عهد شاهد صدق این
دعوی است وفی الجمله مؤید بلکه مصدق این معنی است خبریکه در خصال در باب سبعه مذکور ست که جهنم را
هفت درست ویکدر از بنی امیه است خاصه کسی مزاحم ایشان نیست که او باب لظی وباب سقر
وباب هاویه ست ودر آخر حدیث محمد بن فضل رزمی که راوی ست خدمت صادق آل محمد علیهم السلام
عرض میکند این دریکه از پدرت از جدت روایت کردی از آن بنی امیه ست مخصوص مشرکین ایشانست
یا آنانکه اسلام آوردند هم داخل میشوند فرمود لا امّ لک مگر نشنیدی که میگوید یکدر از آن مشرکین است
واین دریکه بنی امیه ازو داخل میشوند همانا خاصه ابوسفیان ومعویه وآل مروان ست یدخلون فیها

النار حطما لا تسمع لهم فیها واعیة ولا یحیون فیها ولا یموتون چه در انتقام بنی امیه را تفسیر باینجماعت مخصوص
کردند که تقمص سربال خلافت وتشبث باذیال جلافت نمودند واین توجیه در نظر این بنده اقرب بتحقیق ست
واین تخصیص نیست تا بگوئی سیاق این عام بجهت تاکید ابی از تخصیص ست بلکه تخصص ست ومؤکد تاکید ست در همچو مقام
کلامی ست که شایسته بلکه لازم تعرض اوست واجمال او اینستکه از پاره اخبار وآثار فی الجمله مدحی از عمر بن
عبد العزیز ظاهر میشود مثل اینکه بعد از قیام بامر خلافت سب امیر المؤمنین که در ایام خلافت بنی امیه
رایج بود ترک کرد وکثیر عزه وی را باینکار ستود واین شعر در حق او میگوید ولیت فلم تشتم علیّا ولم تخف
بریّا ولم تتبع مقالة مجرم ٭ تکلّمت بالحقّ المبین وانّما ٭ تبیّن آیات الهدی بالتکلم ٭
وصدّقت معروف الذی قلت بالذی ٭ فعلت فاضحی راضیا کلّ مسلم ٭ الا انّما
یکفی الفتی بعد زیغه ٭ من الاود البادی ثقاف المقوّم ٭ وفدک را رد کرد واز آل مروان بعد از آنکه
عثمان تیول مروان کرده بود باز گرفت واحسان باهل بیت میکرد ومتعرض ظلم ایشان نمیشد واز فاطمه دختر
سید الشهداء نقل شده که اگر عمر عبد العزیز زنده بود ما محتاج نمیشدیم ودر کتب عامه از باقر علوم النبیین
علیه وعلیهم السلام نقل شده که هر قومی را نجیبی ست وعمر عبد العزیز نجیب بنی امیه است واز مشهورات است
که الناقص والاشج اعدلا بنی مروان وناقص یزید بن الولید بود که عطایای پدر خود را کم کرد واشج
عمر است بجهة شجه وشکافی که در سر او بود ودر کتاب قرب الاسناد مسند بصادق آل محمد علیهم السلام میرساند
که از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که چون عمر عبد العزیز ولایت یافت عطایای عظیم بما عطا کرد
پس برادر وی بروی در آمد وگفت همانا بنی امیه رضا نهند از تو که بنی فاطمه را بر ایشان تفضیل دهی عمر
گفت تفضیل میدهم چه من چندان شنیده ام که مبالات ندارم که من بعد نشنوم اینکه رسول خدای فرمود
فاطمه قطعه از من است مسرور میکند مرا آنچه او را مسرور کرد وبدحال میکند مرا آنچه او را بدحال کرد و
من متابعت حضرت رسولخدای میکنم ومسائت او را برمی اندازم واز اینگونه اخبار تتبع میباید وازین
جهت هست که بعض اکابر که فاضل متبحر میرزا عبد الله افندی صاحب ریاض العلما در کتاب مذکور
تعیین کرده وکلام ویرا حکایت میکند واین بنده نخواستم در این کتاب اسم شریف او را در همچو مقام
دعوی باطل برم در لعن خصوص او توقف کرده واین وجهی ندارد بلکه لعن او از اوضح واضحات واوجب
واجبات است چه معصیتی بالاتر از غصب خلافت وادعای امامت که او کرد ودر حال زندگی ومردگی
تحمل این وزر عظیم را نمود نیست وضرری بر امت بیش از منع ائمه حق از امر ونهی نیست واگر احسانی کرد
بجهة مصانعه وملک داری بود والحق اهل سنت مدح خوبی از او کرده اند که میگویند عمر ثانی بود وما هم همین نحو او را

وصف میکنیم وهمین اعتقادرا درحق او داریم واو عدل تقدیه یرا از عمر بارث برده بود چه مادر او دختر عاصم بن عمر بن
الخطاب بوده بلی سیره ظاهریه او از سایر بنی امیه امتیازی تمام داشت وکلام حضرت باقرء اگر نسبت
صحیح باشد محمول بر اینمعنی بست چه فرمود عمر نجیب بنی امیه است یعنی بالاضافه باینطایفه نجابتی دارد اگرچه
فی نفسه نانجیبترین خلق خداست وهمین است قضیه معروفه اعدلا بنی مروان یعنی این دو نفر نسبت بسایر بنی امیه
عادل بودند اگرچه خود نسبت بعدول اهل حق ظالم باشند وچگونه میشود که عمر عبد العزیز رضای حضرت
فاطمه را طالب باشد وحق خلافت را تفویض بحضرت باقر که امام واجب الاطاعه بود ومعجزات وکرامات
وعلوم وی روی زمین را فرا گرفته بود وچشم وگوش ودهان ودست دشمن راملو میداشت ومعاصر وی
بود ننماید ذلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِين ودر اصل عاصم بن حمید حناط که نسخه او بعنایت حق جل ذکره نزد این
قاصر موجود است روایت کرده از عبد الله بن عطا که گفت دست حضرت باقر علیه السلام را گرفته بودم در حالتیکه
عمر بن عبد العزیز دو جامه مصری در بر داشت پس حضرت باقر فرمود هان زود که او ولایت یابد آنگاه بمیرد
واهل زمین بروی بگریند واهل آسمان او را لعنت نمایند واین روایت در غایت اعتماد است بلکه بنابر اصلی
که ما در خبر واحد تاصیل کردیم دارای مرتبه نصاب حجیت وصحت است چه عاصم بن حمید ثقه جلیل الشان در اصل خود از او
روایت کرده ونصر بن الصباح که کشی وعیاشی جابجا باقاویل او استناد میکنند وی را از نجباء اصحاب صادق
علیه السلام شمرده ودلالت او بر جلالت ظاهر است وشهید ثانی قدس الله سره النورانی در درایه همین عبارت را
در وصف او بدون نسبت بنصر بن صباح ایراد فرموده واین اماره اعتماد وعلامت اعتداد است وموافقت
این خبر با عمومات لعن غاصبین ومنحرفین از اهلبیت واعداء واحبای اعدای ایشان وعموم مذکور در زیارت
چنانچه بیان کردیم خود معقلیست حصین ورکنیست وثیق از برای حال شک بلی انصاف این است که عمر بن عبد
العزیز کارهای خوبی مثل ترک سب ورد فدک کرد وما شکر این کارها را از او میکنیم چنانچه سید اجل اعظم
رحمه الله عنه که خود از اکابر فقها وزهاد اهل بیت محسوب است در دیوان شریف خود در خطاب بعمر بن رحمه
عبد العزیز میفرماید • یابن عبد العزیز لو بکت العین فتی من امیة لبکیتك • غیر انی اقول انك قد طبت
وان لم یطب ولم یزك بلیتك • انت نزهتنا عن السب والقذف • ولو امکن الجزا لجزیتك
ولو انی رایت قبرك لاستحییت من ان اری وما حییتك • وقلیل ان لو بذلت دماء البدن
ضربا علی الذری وسقیتك • دیر سمعان لا اغبك غاد • خیر میت من آل مروان میتك
انت بالذکر بین قلبی وعینی • ان تدانیت منك او قد نائیتك • واذا حرك الحشا
خاطر منك • توهمت اننی قد رایتك • وعجیب انی قلیت بنی مروان طرا واننی ما قلیتك

قرب العدل منك لما نای • الجور بهم فاجتنبتهم واجتبیتك فلو انی ملکت دفعا لما نابك من طارق
الردی لفدیتك **ارشاد** اخبار در لعن عموم بنی امیه از طریق اهلبیت زیاد است ومستحب است که بعد از هر نماز فریضه
بنی امیه را لعن کنند چنانچه شیخ طایفه در تهذیب روایت کرده بسند خود از ابو جعفر باقر علوم النبیین علیهم السلام که
بجابر جعفی فرمود اذا انحرفت عن صلوة مکتوبة فلا تنحرف الا بانصراف لعن بنی امیه یعنی چون از نماز فریضه
باز گردی باز مگرد مگر بلعن بنی امیه اللهم العن بنی امیة قاطبة • وَلَعَنَ اللهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ ج ولعنت کناد
خدای پسر مرجانه را **ش** مراد از ابن مرجانه ابن زیاد است وذکر او بعد از آل زیاد وبنی امیه که شامل
او است بتحقیق سابق بجهة خصوصیت او در قتل سید الشهداء است ومجلسی علیه الرحمة احتمال داده که بجهت خبث
مولد او باشد پس عنوان آل زیاد وبنی امیه محیط بر او نخواهد شد وما گفتیم که بنی امیه این دو شعبه همه حرامزاده
بوده اند واگر وجه این بود باید ذکر اجداد ایشان شود واضافه او بمرجانه بجهت مزید انتقاص وتعبیر ومذمت
او است تا علاوه بر حال پدر حال مادر او هم معلوم شود ومرجانه از زوانی معروفه بوده ودر اشعار اشاره
باین شده چنانچه درین شعر سراقه باهلی میگوید وخوب میگوید لعن الله حیث حل زیادا • وابنه والعجوز
ذات البعول جماعتی گفته اند مراد از عجوز ذات البعول مرجانه است وظاهر عبارت مرویه در رجال شیخ
کشی در ترجمه میثم تمار رضی الله عنه یقتله العتل الزنیم ابن الامة الفاجرة نیز همینست اگرچه میتواند اشاره
بسمیه باشد بلکه از جهتی اظهر است ودر خطبه عاشورا مرویه در احتجاج است الا وان الدعی ابن الدعی قد رکزنا
بین اثنتین الخ واین عبارت صریحست که ابن زیاد هم خود ولد الزناست وهم پدرش خواهی شنید که علماء اهل
سنت گفته اند ولد الزنا نجیبتر است الحق آثار این نجابت بعد از ثانی از هیچکس بقدر عبید الله بن زیاد نمودار نشد وی علی الظاهر
در سال بیست وهشت یا بیست ونه هجری متولد شد ودر سنه شصتم که سی ودو ساله بود ولایت عراقین یافت واو
اول کس بود که حکومت خراسان وآذربایجان وبحرین وعمان وهند وغالب ممالک ایران ضمیمه ولایت او شد
وبقولی زیاد پدرش اول کس بود که چنین شد ودر سال شصت ویکم هجری بقتل سید الشهداء ارواحنا له الفدا
پرداخت ودر کتاب عقد الفرید است که در زمان زیاد مقاتله یعنی جنگیان لشکر کوفه شصت هزار تن بودند واز اینجا
میتوان دانست که آنچه در اخبار معتبره وارد شده که عدد جنود مخالفین در کربلا سی هزار بود غریب نیست چه شصت
هزار مرد جنگی را که لشکر حاضر رکاب باشند در مدت قلیله میتوان سی هزار نفر از ایشان تعبیه وتهیه کرد
علاوه براینکه از مراجعه بتواریخ معلوم میشود که ابن زیاد مهیای حرب دیلم بود که واقعه کربلا در پیش آمد
واو را مقدم داشت وبنابراین هیچ استبعادی نیست در کثرت جنود وتتابع جیوش او فلعنة الله علیه
وعلی جنوده ودر سنه شصت وهفتم هجری که سی ونه ساله بود بدست واسطه رحمت الهی ونعمت نامتناهی

ابراهیم بن الاشتر رضی الله عنهما ره سپر درکات جحیم شد و در مقتل منسوب بابی مخنف در کیفیت قتل او واقعهٔ
عجیب نوشته که چون مستبعد بود ننوشتم با اینکه غرضی در ذکر این تفاصیل نیست چه تاریخ ظلم و عدوان و کیفیت
هلاکش در کتب تواریخ و سیر مسطور است و از عجایب اینستکه روز قتل او روز عاشورا بود و سر او را وقتیکه
بخدمت حضرت امام سجاد سلام الله علیه بردند آنحضرت مشغول نهار شکستن بود چنانچه حال آن مخذول
بود با سر مبارک امام مظلوم علیه وعلی جده وابیه وامه وابنائه افضل الصلوة والتحیه والسلام
ما هدر حمام و همر غمام و لعن الله عمر بن سعد ح و خدای لعنت کناد عمر پسر سعد را اش
عمر پسر سعد بن ابی وقاص است که از صحابه و اصحاب شوری و متخلفین از امیر المؤمنین و کبار رجال عصر خود
بود و در نسب او کلامی است مشهور که علماء نسب متعرض شده اند و در اینمقام کلامی در مروج الذهب مذکور است
که ما استطرادا نقل او میکنیم و او چنین است که روایت میکند از محمد بن جریر الطبری که چون معویه حج کرد
و طواف نمود سعد باوی در حال طواف بود چون فراغت یافت مسرعا بجانب دار الندوه شتافت و
سعد را با خویشتن بر سریر خود بنشاند والعیاذ بالله بسب امیر المؤمنین و انتقاص آنجناب مشغول شد سعد
خود را دور کرد و گفت مرا بر سریر خود نشاندی آنگاه شروع کردی در سب علی علیه السلام سوگند بخدای
که اگر در من یک خصلت از خصال علی علیه السلام بود دوستر بود نزد من از هر چه آفتاب بر او تابیده والله
هر آینه دامادی پیغمبر و داشتن فرزندانی چون فرزندان علی احب است نزد من از آنچه آفتاب بر او درخشیده
والله اگر من چنین بودم که پیغمبر در روز خیبر در حقم میفرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله
و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار یفتح الله علی یدیه محبوب تر بود نزد من از آنچه مهر بر او تابیده
والله اگر چنین بود که رسول خدای در غزای تبوک در حق من میفرمود الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی احب است نزدیک من از هر چه شمس بر او طلوع کرده و سوگند بخدای
که دیگر در خانه تو داخل نشوم تا زنده ام آنگاه مسعودی رحمه الله میگوید و یافته ام در وجه دیگری از روایات
و او در کتاب علی بن محمد بن سلیمان نوفلی در اخبار است از ابن عایشه و غیر او که سعد چون این سخن بگفت و خواست
که بپا شود معویه بادی از خود رها کرد برای او و گفت بنشین تا جواب آنچه گفتی بشنوی تا کنون نزد من لئیم تر
از امروز نبودی پس چرا یاریش نکردی و از بیعت او تقاعد ورزیدی چه من اگر می شنیدم از پیغمبر آنچه را
تو شنیدی هر آینه خادم علی بودم تا زندگی مینمودم پس سعد گفت والله که من احقم بموضع تو یعنی خلافت معویه
گفت ابا میکنند بر تو بنو عذره و سعد چنانچه میگویند فرزند مردی از بنی عذره بود قال المسعودی
قال النوفلی وفی ذلک یقول اسمعیل بن السید محمد الحمیری سایل قریشا بها ان کنت ذا عمه

من کان

من کان اثبتها فی الدین اوتادا ، من کان اقدمها سلما و اکثرها ، علما و اطهرها اهلا و اولادا
من وحد الله اذ کانت مکذبة ، تدعوا مع الله اوثانا و اندادا ، من کان یقدم فی الهیجاء ان
نکلوا ، عنها و ان بخلوا فی عزة جادا ، من کان اعدلها حکما و اقسطها ، حلما و اصدقها وعدا
و ایعادا ، ان یصدقوک فلم یعدوا اباحسن ، ان انت لم تلق للابرار حسادا ، ان انت لم تلق
من تیم اخا صلف ، و من عدی لحق الله جحادا ، او من بنی عامر او من بنی اسد ، رهط العبید
ذوی جهل و اوغادا ، او رهط سعد و سعد کان قد علموا ، عن مستقیم صراط الله صدادا
قوم تداعوا زنیما ثم سادهم ، لولا خمول بنی زهر لما سادا ، و از اینجا صحت نسب و پاکی فطرت عمر بن سعد
علیهما اللعنه معلوم میشود که حرامزادگی را از والد منافق خود بمیراث حیازت کرده بود از تقریب ابن حجر حکایت
شده که گمان کرده اند که او از صحابه است و این غلط است چه یحیی بن معین جزما اخبار کرده که ولادت او در روز
موت عمر بن الخطاب بوده و منافی نیست با این جزم آنچه در کامل است که بعد از قتل عثمان میخواست کار خلافت
برای پدر مهیا کند چه از اینجا بیش از آن نتوان دانست که آنوقت طفل نبوده و هم در کامل از ابن سیرین آورده
که علی علیه السلام روزی با ابن سعد گفت چگونه باشی روزی که مخیر شوی بین بهشت و دوزخ پس آتش را
اختیار کنی و روایتیکه در امالی شیخ صدوق است که از والد بزرگوار خود از کمندانی از ابن عیسی از ابن ابی نجران
از جعفر بن محمد کوفی از عبید سمین از ابی طریف از ابن نباته روایت میکند که امیر المؤمنین علیه السلام خطبه میکرد
و فرمود سلونی قبل ان تفقدونی سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا
که در سر و ریش من چند موی است فرمود هان سوگند بخدای مسئله پرسیدی که خلیل من رسول خدای مرا خبر داده
بود که تو از من خواهی پرسی و نیست در سر و ریش تو موئی مگر اینکه در بن او شیطانی نشسته و در خانه تو سخله یعنی بزغاله
ایست که فرزند من حسین را میکشد و عمر بن سعد در آن روزگار طفلی بود که تازه براه افتاده بود این خبر بغایت
ضعیف است بجهة ضعف کمندانی و جعفر بن محمد الکوفی و جهالت عبید سمین بلکه جهالت ابن عیسی چه اگر چه عادت
طبقه مناسب تعیین احمد بن محمد بن عیسی است که واسطه بین کمندانی و ابن ابی نجران اوست ولی فی الجمله
خلاف معهود است تعبیر از او با ابن عیسی بالجمله سند مقدوح است و قراین بر خلافش یکی دو فقره گذشت
و اوضح از همه اینکه سعد از متخلفین از بیعت بوده بالاتفاق و در کوفه نیامده و در زیر منبر نه نشسته علاوه
بر اینکه چون سعد از قدماء مهاجرین بود و بعد از خلافت عمر طرف تردید خلافت شد محترم بود و زمان امیر المؤمنین ع
بجهة اختلال امور و عدم انتظام مقتضی این نوع تشدد در جواب او نبوده بلکه او خود از اطراف تقیه و تالیف
قلوب میشد علاوه بر اینکه جلالت صوری خود او مانع از این جلافت و این سؤال جاهلانه بوده و مؤید این آنستکه

همین روایت در احتجاج با اختلاف یسیری مذکور است و در آنجا بجای فقام سعد فقام رجل آورده و تصریح بصباوت
وصغر آن سخله کرده که تازه بدست و پا راه میرفت و میتوان مراد از او یزید پدر خولی یا انس پدر سنان باشد
چه ذی الجوشن پدر شمر اسلام نیاورد و شمر خود در زمان امیر المؤمنین از ابطال رجال بشمار میرفت چنانچه
عنقریب مذکور میشود بالجمله ابن سعد در روز عاشورا سی و هفت ساله بود و در سنه شصت و شش هجری بدست
کیسان ابو عمره بامر مختار کشته شد و سر او را در مجلس آوردند نزد پسرش حفص کذا شتند مختار پرسید میشناسی گفت
آری زندگانی پس از او گوارا نیست مختار بفرمود تا سر از وی بر گرفتند و گفت عمر بجای حسین و حفص بجای علی بن الحسین
نه که اگر سه ربع قریش را بکشتم بجای یک انمله از انامل حسین علیه السلام حساب نشود و نفرین سید الشهداء که
فرمود سلّط الله علیك من یذبحك فی فراشك مستجاب شد چه وی را در خانه خود با کمال امن نهایت
مذلت روانه درکات جحیم کردند فائدة در تقریب ابن حجر است چنانچه حکایت کرده اند که عمر بن سعد بن
ابي وقاص المدنی نزیل الکوفه صدوق لکن مقته النّاس لکونه امیراً علی الجیش الذین
قتلوا الحسین من الثانیه قتله المختار سنة خمس و ستین او بعدها و وهم من ذکره فی الصحابة
فقد جزم ابن معین بانّه ولد یوم مات عمر بن الخطاب انتهی از اینجا باید تعجب کرد که ابن سعد را
از طبقه تابعین باحسان میشمارد و تعدیل میکند و بجهة نسبت قتل ریحانه رسول خدا را از او میخواهد سلب کند که میگوید
کان امیراً و نمیگوید قتل الحسین الحق مقتضای آن دینی که یزید را خلیفه واجب الاطاعه بدانند آنستکه ابن
سعد را عادل صادق اللهجه بشمارند و از واخذا احکام کنند و بعد ازین انشاء الله اشاره خواهیم کرد که قواعد
دین اهل سنت موجب آنستکه این اعمال مایه خروج از دین نشود ٭ زهی شریعت و ملت زهی طریقت و کیش
ولعن الله شمراً ج خدای لعنت کناد شمر را ش شمر هو ابن ذی الجوشن و قیل اسمه اوس و قیل
اسمه شرحبیل بن الاعور الضبابی ابن الاثیر در اسد الغابه در باب ذال آورده که وی را ذو الجوشن گفتند چه سینه وی
نتو و بر آمده گی داشت میگوید بر رسول صلعم وارد شدم بعد از غزوه بدر و کره اسبی که نام آن اسب قرحا بود
بخدمت گذرانیدم فرمود مرا حاجتی نیست اگر بخواهی با درع غنایم بدر تعویض کنم گفتم معاوضه میکنم فرمود پس
من حاجتمند او نیستم سپس فرمانداد که مسلمان میشوی تا از اوائل این امت بشمار آئی گفتم نه فرمود چرا گفتم
قوم تو در پی هلاک تواند فرمود نشنیدی که چندین تن بخاک در افتادند گفتم خبر شدم فرمود چه وقت هدایت
میشوی گفتم از روز که بر کعبه غالب شوی و منزل کنی فرمود تواند بود که اگر بپائی به بینی آن روز را آنگاه بلال را فرمانداد
که حقیبه مرا بعجوه که خرمای عالی است انباشته دارد و چون باز گشتم فرمود او از بهترین شجاعان بنی عامر است
سوگند باخدای که در بازگشت نزد اهلم بودم که سواری از مکه آمد و گفت محمد بر وی غلبه کرد و جایگاه خود کرد

ویرا باخود گفتم مادرم بعزایم نشیناد اگر از روز اسلام آورده بودم و حکومت حیره را میخواستم او را اقطاع
میکرد این خلاصه کلام منقول در اسد الغابه است انگاه ابن اثیر گوید و گفته شده که ابو اسحق السبیعی که راوی
حدیث است از ذو الجوشن نشنیده بلکه اینحدیث را از شمر لعنه الله کرده و مادر شمر چنانچه از خطاب حضرت
سید الشهداء علیه السلام بادی یا ابن راعیة المعزی معلوم میشود بدنامت فطرت و خبثت ذات معروف
بوده چه اینکلمه چه حقیقت باشد چه مجاز دلالت بر مقصود دارد و شبهه در خباثت مولد و سوء نسبت و حرامزادگی
شمر هیچ جه نیست و شمر لعنه الله خود از شجاعان نامدار کوفه بود و نخست در لشکر امیر المؤمنین علیه السلام بود
و در کتاب نصر بن مزاحم است چنانچه غیر واحدی از مورخین عامه و خاصه از وی روایت کرده اند که
یکروز در مصاف در امد و ادهم بن محرز از اصحاب معاویه با وی مبارزت کرد و ادهم ضربتی بر وی زد که جبهه
آن مخذول فرود آمد و باستخوان رسید و فرو در رفت شمر هم ضربتی بزد و کارگر نیفتاد پس باز لشکرگاه خود گشت
و نیزه بدست گرفت و این کرت این شعر بخواند انی زعیم لاخی باهله ٭ بطعنة ان لم تکن عاجله
و ضربة تحت الوغی فاصله ٭ شبیهة بالقتل او قاتله پس حمله بر ادهم آورد و بطعنه وی را از اسب در افکند
و در بعضی کتب یاد دارم که دیده ام با خوارج ملحق شده و این بود تا در روز عاشورا کرد آنچه کرد و شمر مردی
مبروص بوده و در کتب عامه و خاصه مثل حیوة الحیوان و بحار و غیرهما از صادق آل محمد روایت شده
که کسی عرض کرد تا چه وقت تعبیر رویا تاخیر میشود فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که سگی ابقع
یعنی سیاه و سفید در خون او ولوغ کرده و او تعبیر شد بشمر و همچنین از سید الشهداء علیه السلام در بحار روایت
کرده که با شمر فرمود که در خواب دیدم سگانی چند بر من حمله آوردند و از آن میانه سگی ابقع بیش از همه بر من حمله
و راست و آن توئی فلعنة الله علیه لعناً یملأ اقطار السموات و افاق الارضین و قد
اطرف الحسین بن الحجاج البغدادی فی قوله و لعله یهجو به ابن سکرة الناصبی خذله الله
و ابرص من بنی الزوانی طمع ابلق الیدین قلت لقدلج فی اذاه ٭ و زاد ما بینه و بینی
یا معشر الشیعة الحقونی ٭ قد ظفر الشمر بالحسین بالجمله مختار بن ابی عبید در سنه شصت و شش
هجری ویرا بگرفت و بکیفر بکشت چنانچه در کامل است یا بدست ابو عمره در قریهٔ نزدیک کوفه کشته شد
چنانچه در رساله شیخ اجل ابن نما سقی الله قبره است و از ابو الحسن علی بن سیف مداینی مورخ معروف
روایت شده و در امالی ابن الشیخ رضی الله عنهما نیز موجود است که شمر بن ذی الجوشن را کیسان ابو عمره در بادیه
اسیر کرده و بخدمت مختار گسیل داشت وی بفرمود تا گردنش را بزدند و دیگی مملو از روغن بغلیان آوردند
و وی را در او بیفکنند و یکی از موالی آل حارثه بن مضرب سر و روی ویرا لگدکوب کرد و لی در نفح الطیب تالیف

احمد بن محمد المقری المالکی المغربی در تاریخ اندلس مذکورست که شمر فرار کرد و با اهل خود بشام رفت و از انجا
اولاد وی باندلس آمدند و صمیل بن حاتم بن شمر بن ذی الجوشن در انجا امارت یافت و امارت صمیل اگرچه در عبر ابن
خلدون و غیر او هم مذکورست ولی فرار شمر بشام درست نیاید چه مورخین مشرق بالاتفاق نقل قتل او کرده‌اند
و تواند بود که در فرار اول او چنانچه از ابن نما نقل کردیم که اهل و اولاد خبیث او بدست نیامده باشند و متواری
شده بجانب شام که معدن نواصب بود رفته باشند و از انجا بممالک اندلس که امروز معروف باسپانیول
و قد یما مشهور باشبانیه بوده منتقل شده باشند فلعنة الله علیه و علی من انتسب بجملة الیه وَلَعَنَ اللهُ اُمَّةً
اَسْرَجَتْ وَاَلْجَمَتْ وَتَنَقَّبَتْ وَتَهَيَّاَتْ لِقِتَالِكَ ج ولعنت کناد خدای گروهی را
که ابهار از ین کردند و لگام زدند و براه افتادند و آماده شدند برای مقاتلهٔ تو ش اسراج اشتقاق جعلی از لفظ
سرج ست که جامد است چه هر لفظ که سیلان ماخوذ در معنی حدث را فاقد باشد جامد نامند و اخذ از او برخلاف
اصل ست چه آن معنی سیلان و تحول که لازمه مصادرست ندارد و این نوع از اشتقاق را جعلی میگویند و تعدیه را
که تعریف کرده‌اند بجعل الشیء ذا مصدره مبنی بر تغلیب است یا مراد از مصدر مطلق مبدء است و معنی
اسرج الفرس جعله ذا سرج کما لا یخفی الجام هم مانند اسراج است و ماخوذ از لجام ست و او علی التحقیق معرب
لگام ست چنانچه جوهری جزم کرده و تردید فیومی و خفاجی وجهی ندارد و تنقبت چند وجه درین لفظ محتمل است
که بعضی را علما ذکر کرده‌اند و پاره در نظر این بنده امده وجه اول اینکه ماخوذ از نقاب زنان باشد بر وجه
حقیقت و اشاره بان باشد که متعارف در از منه سابقه آن بوده که در حروب نقاب می افکندند و این
وجه را در بحار ابداء کرده وجه دیگر اینکه ماخوذ از همان باشد بر وجه استعاره که چنانچه زنان چون مهیای
خروج میشوند نقاب می بندند مردان هم که سلاح حرب در بر کرده مهیای خروج میشوند تشبیه کرده باشند
لا نه هیجا را بنقاب نسا و این وجه را کفعمی در حاشیه مصباح ذکر کرده و هر دو بغایت بعید و منافی
سلائق مستقیمه ست خاصه ثانی که هیچ وجه شبهی بین نقاب مرئه و تهیأ رجال نیست مگر علاقه تضاد اگرچه
خود او متعرض بیان هم نیست وجه سیوم انکه ماخوذ از تنقیب بمعنی سیر در طریق باشد مثل نقبوا فی البلاد
و این معنی قریب است و لفظا بعید و اینهم از کفعمی علیه الرحمه است وجه چهارم اینکه ماخوذ از نقبه باشد
که جامه شبیه شلوار است که برای او حجزه یعنی جای گره زدن قرار میگذارند و بند را از او میگذرانند بی نیفه
و از بعض موارد معلوم میشود که آن لباسی ست که پارهٔ اوقات سواری می پوشیدند بجهة سهولت
او یا علت دیگر پس کنایه از همان تهیأ و اعداد خواهد بود و از موارد استعمال او این عبارت معروف
از عمر است که علماء لغت بتفاریق متعرض شرح او شده‌اند و تمامها در شرح نهج البلاغه مذکورست

قال یذکر حال صباه فی الجاهلیة لقد رایتنی مرة و اختا لی نرعی علی ابوینا ناضحا لنا قد البستنا
امنا نقبتها و زودتنا یمینتها من الهبید فنخرج بنا ضحنا فاذا طلعت الشمس القیت النقبة
الی اختی و خرجت اسعی عریانا فنرجع الی اُمّنا و قد جعلت لنا لقیتة من ذلک الهبید فیا خصباه
و منه یعلم حاله مع اخته فی البادیة و حال الناس معه عریانا فتذکر حدیث الامادة
التی سبق الی ذکرها الاشارة و تامل حق التامل فی هذه العبادة و بنابراین آن عبارت
بمنزلهٔ آنستکه بگویند که جامه بر کردند یا شلوار پوشیدند و این احتمال اولا بنظر این قاصر رسیده بعد اشارهٔ باو
در کلام کفعمی دیدم وجه پنجم هم بنظر این بنده آمد که ماخوذ از نقب که بمعنی رقت خف بعیرست باشد چنانچه در شعر
معروفست اقسم بالله ابو حفص عمر ما مسها من نقب و لا دبر و در اساس تصریح کرده
باینکه تنقب بمعنی تقب آمده و این کنایه از رنج بردن و تعب کشیدن باشد در اینکار وجه ششم هم این بنده احتمال
داده که ماخوذ از نقابت بمعنی ریاست باشد و معنی آن باشد که جمع لشکر و قود عسکر کردند وجه هفتم اینکه ماخوذ از
از نقاب بمعنی عریف و یا بصیرت باشد و اشاره باین باشد که باخبر شدند و تحقق اسباب قتال و تعرف
وجوه جدال کردند و تنقب بمنزله تجسس و تتبع باشد وجه هشتم اینکه از نقیبه بمعنی مشاورت اشتقاق شده باشد
و این دو وجه اخیر را هم در کلام کسی ندیدم و ازین وجوه آنچه در لغت ثابت و مسموع است تنقب مرئه و تنقب خف
بعیرست سایر وجوه را هنوز در کتب لغت نیافتم ولی چون این استعمال ثابت است و اخلال بوجوه مشتقات از مزید
و مجرد در کتب لغت از ستاره افزون و از شماره بیرون است و هر یک ازین محتملات خالی از مناسبتی نیست
مانعی ندارد و اگرچه انصاف اینست که هیچیک ازین معانی خالی از خللی نیست و لعل الله یحدث بعد ذلک
امرا تهیئو مشتق از هیئت است که بمعنی آن کیفیت حاصله از اکتناف اعراض مختلفه مثل وضع و لون و مقدار
بر جسم است و فرق مابین او و صورت باختلاف بعرضیت و جوهریت است اصطلاحا اگرچه در عرف صورت
بمعنی اعم استعمال میشود و ظاهر اینستکه ائیت و هیئت از یک اصلند و بابدال این اختلاف حاصل شده
و باب ابدال و لغه باب واسعی است در لغت عرب و جماعتی در صدد استیفا بر آمدند باز هم مستدرکاتی بر
ایشان باقی است و فی الزوایا خبایا و این معنی بر صاحب قاموس غالبا مشتبه شده موارد ابدال را
حمل بر تعدد لغت کرده و از مواضع منصوصه ابدال همزه و هاء هیم الله و ایم الله در قسم ست و هنا
و انا در ضمیر متکلم و هیا و ایا در ندا و لهنک و لانک در تاکید و هیه و ایه در استزاده و هال و آل و هداه و اداه
و هردت و اردت و هراق و اراق در اراقه و هسد و اسد و هیج و اجیج و هیاک و ایاک در خطاب و هوقه
و اوقه بمعنی جماعت و باه و باء در جماع و ارجاه و ارجاء در تاخیر و بده و بدء و دره و درء بمعنی طلع و دفع الخ

غیر ذلک من المواضع واصالت عدم وضع مؤید قول نافی تعدد است و مستانس بوجوه لغات عرب و اختلاف السنه
ایشان در زیاده و نقص و تغییر و تبدیل جازم یا مطمئن بصحت این دعوی است و بالجمله تهیؤ بمعنی گرفتن هیئت
امری و ساخته شدن و آماده گشتن برای آن کار است و تهیه اعطای هیئت و اعداد عدت و عدت امری آن
والله العالم **بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ج** پدر و مادرم فدای تو باد مش اینجمله در اصل وضع شده برای
دعاء تفدیه و معنی آن چنانستکه اگر بلائی یا آفتی بر تو وارد شود خدای جان پدر و مادر مرا فدیه و وقایه تو کند
و روح آن دو نفر آماج تیر آن بلا شود و اینکلام دلالت دارد بر اینکه آن مفدی در نظر قائل اعزاز والدین او
هستند و صحت او متوقفست بر حیوة مخاطب و حیوة والدین چه مرده نه مفدی میشود نه مفدی به و این معنی
برارباب هوش روشن است و از همین است که کمیت بن یزید اسدی رضی الله عنه در یکی از هاشمیات سبع
در ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله میگوید، انقذ الله شلونا من شفا النار به نعمة من المنعام
لو فدی الحی میتا قلت نفسی و نبی الفدا لتلک العظام و فیه نقد یعرفه من ذاق طعم
الادب و نسل الیه و لو من حدب بالجملة اینکلمه نقل شده بغلبه استعمال یا از شهرت بسر حد ظهور
رسیده در مطلق تعظیم و تجلیل کسی و او لازم معنی اول است و غالبا استعمال میشود و مقصود جز جلالت و بزرگی
مخاطب نیست که بعبارات واضحه تعارف و رسمیست مثل الفاظیکه در صدور مکاتیب و مبادی مراسلات در این زمان مرسوم شده
مینویسند از قبیل فداک یا عداک و روحی فداک و غیر اینها که مقصود کاتب ابدا از اینها فدای واقعی نیست بلکه مراد
رعایت عظمت و ملاحظه قدر مکتوب الیه است و از این قبیل است عبارت زیارت اگرچه مخاطب امام است
باعتقاد ما حی است و سمیع و بصیر ولی فایده برای اینمعنی ندارد چه صحت اینکلام مبنی بر حیوة صوریه دنیویه است علاوه برآنکه
فداء در بسیاری از اوقات مرده است و کسی ابدا احتمال تفصیل در صحت این خطاب نکرده و این اشکال اگرچه
بتنزیل و فرض رفع میشود که مراد چنان باشد که تو چنانی که اگر پدر و مادرم زنده بودند فدای تو میکردم ولی در امثله
مذکوره مطرد نیست و در کثیری از مواضع استعمال این عبارت جایز نیست چنانچه در خطاب اصحاب سید الشهداء
در روایت منقوله از حضرت باقر ع بابی انتم وامی وارد شده و اگر احتمال بدهند که آن در مقام تعلیم بوده
و لازم نیست خود آنجناب فرموده باشد با اینکه بعید است میتوان دفع این اشکال کرد با اینکه ائمه بعد یقینا
در عموم این حکم داخلند پس برای ایشان مستحب است که این زیارت را بخوانند و باصحاب بگویند بابی انتم وامی
و پدران امام امام است البته نمیشود فدای هیچیک از صحابه شود بالضروره و از این قبیل است کلمات
عقیله رسالت سلام الله علیها بابی المهموم حتی مضی تا آخر آنچه در نیاحه بر امام مظلوم علیه السلام
فرموده چه البته امیر المؤمنین اشرف از سید الشهداست و ذکر پیغمبر و فاطمه و خدیجه در نیاحه از جهت آنکه

یافقد

یافقد سید الشهدا را فقد آنها دانسته چنانچه در شب عاشورا گفت **الیوم مات جدی رسول الله** پس
نیاحه بر همه فرموده یا از جهت آنستکه در مقام نیاحه متعارفست که صاحب عزا متذکر اشراف گذشتگان خود میشود
و بر هر یک هر یک مستقلا نوحه گری و سوگواری میکند چنانچه اکنون مرسوم همین است و بهر حال چاره از اشکال
در بابی خدیجة الکبری مثلا جز همان وجه که اشاره کردیم نیست و منصف متتبع متامل از رشاقت این تحقیق غافل
نخواهد بود **یا اباعبدالله لقد عظم مصابی بک ج** ای ابو عبدالله همانا بزرگ شد مصیبت
من بواسطه تو مش لام جواب قسم مقدر است و تاکید بقسم و قد که حرف تحقیق است از جهة اشارت ببزرگی
مصیبت است و در لفظ مصاب دو احتمال جاریست یکی اینکه اسم مفعول باشد و صله او که لفظ به است حذف شده
باشد باینمعنی که حرف جر را اسقاط کردند و نسبت عامل را بالضمیر مجرور دادند و این نوع از تعبیر را علمای بیان
حذف و اتصال مینامند مثل لفظ مشکوک و مولود که بمعنی مشکوک فیه و مولود فیه است و بنا بر این مصاب
و مصیبت بیک معنی میشوند چه میگویند اصیب زید بمرض مثلا و زید مصاب است و مرض مصاب به است که باعتبار
دیگر نفس مرض را فاعل ملاحظه میکنند و زید را مفعول پس مرض مسمی بمصیبت میشود و تانیث بتاویلی است و فوق
بین اصاب البعد زیدا بکذا و اصاب زیدا کذا در لب معنی و روح مطلوب نیست و اختلاف بوجوه اعتبار است و بنا بر این باء
در بک برای سببیت است که او را متادبین از اد با باین لفظ نامیده اند و قدما باء استعانت میگفتند و چون
این باء بر افعال خدای سبحانه هم داخل میشود مثل خلق بکذا و انشاء بکذا و استلزام بود نسبت استعانت بخدا تعالی
داده شود و این از شریعت تادب و قانون تعبد بیرون بود بالجمله احتمال دیگر آنستکه مصاب مصدر میمی از اصاب
باشد چه قیاس عربیت اینستکه از افعال مزید مطلقا مصدر میمی و اسم مکان و اسم زمان بصیغه اسم مفعول باشد
و این هیئت در این باب مشترک برای چهار معنی است و این اگرچه از واضحاتیستکه حاجت بتوضیح ندارد ولی
از ابن ابی الحدید خبطی غریب سرزده که از باب استطراف و استطراد اشاره باو میشود در شرح اینکلمه که فرموده
الان اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله میگوید در این عبارت حذف مضافی شده و تقدیر چنانستکه
الی موضع منتقله و منقل مصدر نیست بمعنی انتقال مثل اینکه ما معتقدک بمعنی ما اعتقادک و در اینکلام غفلتی
سخت عجیب کرده چه منتقل خود اسم مکان است و حاجت بتقدیر مضاف ندارد بلکه اگر لفظ موضع مذکور
بود در غایت سقوط و نهایت رکاکت میشد بخلاف موضع انتقاله و همچنین اگر منتقل را بانتقال تعبیر میفرمود
عبارت منحط از رتبه فصاحت و نازل از درجه متعارفه بود و این جمله را شاهد برای تنبه گفتم و گرنه مدعی مثل سفیده
صبح و شعاع مهر روشن است و استشهاد یکه کرده با اینکه حاجت باستشهاد نبوده غلط است چه معتقد بمعنی ظاهر
خود که اسم مفعول باشد مراد است یقال اعتقده و اعتقد به و در هر صورت سؤال از متعلق اعتقاد است از

قبيل عدل و توحيد و تشيع و جز اينها نه از نفس اعتقاد كه از مقوله كيفيات حاصله در نفس است و اينكه ميگويند ما اعتقاد ك دار او مجاز است و مراد ما معتقد ك است بعكس آنچه او تخيل كرده و اين اشتباه از مثل او كه عمری را در تحصيل قواعد لغت و نحو صرف كرده و همه جا ازادعای غاية القصوای ادب اندكی قصور و دمی آيد غريب است والله العاصم بالجمله لفظ مصاب بالخصوص در كلام فصحا بمعنی اصابه وارد است چنانچه در اين بيت ٭ اظليم ان مصابكم رجلا ٭ اهدی السلام تحية ظلم ٭ بنصب رجل آمده گويند مغنيه در مجلس واثق بالله خليفه عباسی اين بيت تغنی كرد و بنصب خواند ادبای محضر اختلاف در رفع و نصب كردند و جاريه اصرار داشت كه از ابو عثمان مازنی ره بنصب شنيده واثق فرمان داد تا ويرا از بصره بسامره بياورند و از غرائب اتفاقات اين بود كه در همان ايام يك تن از اهل ذمه بجانب وی آمده بود و استدعای تدريس كتاب سيبويه كرده بود و مازنی امتناع فرموده با اينكه صد اشرفی زر سرخ تقديم داشته بود مبرد با وی گفت با كمال حاجت و نهايت فاقت چرا قبول نكردی وی در جواب گفت اين كتاب سيصد و چند آيه از كتاب خداوند دارد و شايسته نميدانم كه كافر را بر كتاب خدای مسلط نمايم خلاصه سخن اينكه مازنی بحضرت واثق شتافت و از اعراب شعر مورد سؤال شد تعيين نصب كرد كسی با وی مناقشه كرد و مازنی گفت اين عبارت بمنزله آنستكه بگوئی ضربك زيد ظلم و ظفر برای مازنی اتفاق افتاد واثق امر كرد تا هزار دينار زر سرخ بوی دادند و در مواقعه كرامتی ظاهره برای قرآن است و بتامل و معلوم ميشود كه در ازمنه سابقه تا چه پايه رغبت در علم و ادب داشتند كه بجهة تحصيل اعراب يك لفظ چه اندازه رنج و تعب ميكشيدند و قيمت يك كلمه هزار دينار زر عيار بود ولی در اين زمان چنانستكه هزار مسئله معضله از علوم متفرقه را بيكدينار نميخرند والله المستعان لحی اهل عصر كان الله صورهم ٭ من طينة الجهل فيها ماء انكاد ٭ فالمستجير بهم اذ جل حادثة ٭ كالمستجير من الرمضاء بالنار و خفاجی گمان كرده كه طرف معارضه مازنی در مجلس واثق يعقوب بن السكيت بوده اين بغايت بعيد است چه مازنی و ابن السكيت هر دو از ثقات عدول اصحاب ما هستند و در آن زمان با غلبه تقيه و قلة شيعه خلاف بين اين دو عالم متدين و تضييع يكديگر در مجلس خليفه راست نيايد و حريری در حكايت اين قصه چند اشتباه كرده يكی اينكه شعر را ظلوم روايت كرده و صحيح اينستكه ظليم است چنانچه ما روايت كرديم چه اين از جمله غزليست كه در تشبيب بظليمه مكناة بام عمران زوجه عبدالله بن مطيع گفته و نام او را ترخيم نموده و ثقات اهل عربيت موافق آنچه ما گفتيم ايراد كرده اند ديگر اينكه او را نسبت داده بعرجی كه عبدالله بن عمر و اموی است و ابو الفرج كه قدوه جميع علمای اين فنون است بحارث بن خالد مخزومی نسبت داده ديگر اينكه گمان كرده طرف معارضه مازنی يزيدی نحوی بوده و يزيدی در زمان هرون

بوده و در سنه صد و شصت و دو وفات كرده و واثق در سنه دويست و هفده انتقال كرده مگر اينكه مراد از يزيدی بعض اولاد يزيدی معروف باشد كه او را يزيدی ميگفتند و اين خلاف ظاهر است حاصل مطلب اگرچه از مقصود دور افتاديم اينستكه مصاب در فقره زيارت اگر مصدر باشد بايد مصدری ماخوذ از مبنی للمفعول فرض شود فصيه محصل المعنی لقد عظم مصابی بك و اظهر در باء بر اين توجيه اينستكه صله فعل باشد نه باء سببيت فاسئل الله الذی اكرم مقامك و اكرمنی بك ج پس مسئلت ميكنم از خدائيكه مقام ترا كريم كرد و مرا بر كت تو گرامی داشت ش سؤال در لغت عرب بر دو وجه استعمال ميشود گاه متعدی بدو مفعول بنفس و گاه بمفعول ثانی بكلمه مجاوزه متعدی ميشود و در صورت اول معنی او طلب است ميگويند سئلته الدرهم يعنی خواستم از او درهم را و بر فرض ثانی استعلام از حال يا مكان يا كيفيت چيزی است چنانچه گويند سئلته عن الدرهم يعنی جستجو كردم از حال درهم كه كجاست يا چگونه است يا چه چيز است و اينكه در قاموس و غير اوست كه سئلته الشیء و عن الشیء بمعنی غلط است بظاهر چه بالضروره ناظر در مجاری استعمالات عرب قاطع باختلاف اين دو نوع از سؤال است از اينجه است در سوره انفال كه قرائت اهل البيت عليهم السلام و جماعتی ديگر يسئلونك الانفال است و قرائت ديگران يسئلونك عن الانفال است ابن جنی رحمه الله گفته قرائت معروفه راجع بآن قرائت است چه سؤال ايشان از حال انفال بجهة آن بوده كه متعرض آن بودند و طالب حيازت آن شده بودند و در تاج المصادر است كه سؤال و مسئلت بمعنی خواستن و پرسيدن است ولی ممكن است كه بگوئيم هر دو در جنس طلب شريكند فرقی كه هست اينست كه يكی طلب ذات شیء است و ديگری طلب علم بشیء و اين توجيه در عبارت بعض لغويين اگر جاری باشد كه تفسير بمطلق طلب كرده اند در كلام فيروزآبادی متمشی نيست و دور نيست كه منشاء اشتباه او عبارت جوهری باشد كه گفته و سئلته الشیء و سئلته عن الشیء و متعرض معنی نشده و او توهم كرده كه هر دو يكيند و اين از عادات جوهريستكه غالبا در موارد واضحه اكتفا بنفس نقل مورد استعمال ميكند بی تنبيه بر معنی و اكثر آنستكه عين عبارت خال خود كه ابراهيم فارابی باشد در ديوان الادب ايراد مينمايد و اين دقيقه از فيروزآبادی فوت شده باين سبب تخيل اتحاد معنی هر دو استعمال كرده بالجمله وضوح اين مسئله مغنی از كثرت تعرض او است اكرام گرامی كردن است چه بحسب واقع و چه بحسب معامله و رفتار چنانچه تكريم بهر دو اعتبار نيز استعمال ميشود و معنی مقام در فقرات سابقه مستوفی بيان شد و در شرح اين فقره شريفه دو مطلب است مطلب اول در اكرام سيد الشهداء عليه السلام است كه عبارت از الطاف الهيه است كه در حق آنجناب شده و آن بر سه قسم است جنسی و نوعی و شخصی قسم اول كرامات و مقاماتيكه برای انبيا و اوليا از قرب بدرگاه

احدیت و تصرف در هیولیات اشیاء بتغییر صور و انشاء خلق آخر باذن خدا تعالی و کمالات نفسانیه و لذائذ
روحانیه مقر راستکه آنجناب را از آن فضایل حظ اوفی و سهم اوفر است و تعداد آنها اجمالا در کتب مفصله
علما موجود است قسم ثانی خصایصیکه خدا تعالی ائمه اثنا عشر را علیهم السلام از ریاست کلیه بشر و حکمرانی
عموم موجودات و امامت ما سوی الله ببرکت قرابت انتساب جسمانی و نفسانی و روحانی بحضرت خاتم
الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم عنایت فرموده و باین لحاظ خواص و شرافاتی برای ائمه ما مقرر و ثابت است
که بآن جهه بر انبیاء و اوصیاء سلف مقدم و مفضلند و فی الجمله از آن خواص باندازه که در حیز تحریر بیاید علماء
امامیه رضوان الله علیهم بجد و جهد کامل باقتباس از مشکوة ولایت اهلبیت و استمداد از علو همت آن
بزرگواران در سمط تحریر کشیده اند و در مطاوی کتب شریفه خود نفعنا الله بعلومها مندرج فرموده اند و
حضرت سید الشهداء علیه السلام بعد از حضرت امیر المؤمنین و برادر بزرگوار خود علیهم السلام از همه ائمه
علیهم السلام باجماع امامیه بلکه باجماع امت افضلست قسم ثالث جلالتهای خاص و بزرگیهای مخصوص است
که خاصه آنجناب در بین ائمه علیهم السلام بآنها ممتاز و مکرم است و از آنجمله امور یستکه خدا تعالی در عوض قتل
آنجناب و بازاء سعادت شهادت بوی کرامت فرموده و آنچه علمای امامیه رضوان الله علیهم بعد از
تتبع در اخبار ماثوره از معدن وحی و تنزیل تحصیل فرموده اند این نوع از خصایص چهار امر است اول
ابوت ائمه تسعه علیهم السلام است که خدای عز و جل آنجناب را باین شرف برگزید و باین فضیلت مخصوص فرمود
چنانچه در اخبار متکثره اشارت باین شرف خاص و مزیت مخصوص شده شیخ اجل اقدم عروة الاسلام
رئیس المحدثین رضی الله عنه در کتاب مبارک علل الشرایع سند بامام صادق علیه السلام میرساند که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله تهنیت تعزیت آمیز ولادت و شهادت آنجناب را بامیر المؤمنین ع داد
علی علیه السلام تا سه کرت عرض کرد که چنین فرزندی حاجتمندی ندارم آنگاه رسول فرمود که همانا در او
و در اولاد او خواهد بود امامت خلق و وراثت نبوت و خزانت وحی و علوم الهیه سپس کس نزد
فاطمه ع فرستاد و پیام داد که خدای ترا بشارت میدهد بفرزندی که امت من پس از من وی را بکشند
فاطمه عرض کرد مرا بچنین فرزندی حاجت نیست تا سه بار این خطاب و جواب معاودت شد آنگاه
کس فرستاد که ناچار در وی خواهد بود امامت و وراثت و خزانت پس فاطمه راضی شد و حسین ع
بعد از شش ماه متولد شد و هم در تفسیر شیخ اقدم اعظم علی بن ابراهیم بن هاشم رضی الله عنهما
در تفسیر آیه کریمه وَوَصَّیْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ إِحْسَانًا وارد شده است که مراد از احسان رسول
خداست و از والدین حسنین علیهما السلام است و حملته امه صفت حسین علیهم السلام ست و این چنانکه

رسولخدا را خدا تعالی بشارت داد بحسین قبل از حمل وی و باینکه امامت در اولاد او ست تا قیامت آنگاه
بقتل وی خبر داد و عوض داد از شهادت او امامت فرزندان او را و خبر داد برجعت او و خبر طولانیست
محل حاجت همین قدر بود و ظاهر آنستکه در عبارت کتاب تفسیر تحریفی شده باشد و بجای انسان
احسان باشد و قرائت اهل البیت علیهم السلام بجای والدین ولدین باشد چه بجز این تاویل عبارت
تفسیر مستقیم نخواهد شد چنانچه علامه مجلسی قدس الله سره اشاره باین فرموده و در کافی نیز قریب باین
اخبار روایت شده چنانچه سند بحضرت صادق علیه السلام میرساند که جبرئیل دو بار هبوط کرد و تهنیت
و تعزیت ولادت و شهادت حسین علیه السلام را ادا کرد و رسول خدای فرمود لا حاجة لی فی مولود
یولد من فاطمة تقتله اُمّتی من بعدی سوم بار جبرئیل فرود آمد و از جانب رب العزة ابلاغ سلام نمود
و عرض کرد خدایت بشارت میدهد باینکه در ذریت او امامت و ولایت و وصیت را قرار داده پس فرمود
راضی شدم آنگاه کس بفاطمه ع فرستاد وی نیز همان جواب داد تا بشارت ولایت و امامت و وصیت را
بوی دادند خوشنود شد و قبول فرمود و هم در کافی بطریق دیگر ذکر این بشارت منقول است در ذیل قضیه
فطرس و مخفی نماناد که این اختصاص از برای آنجناب نسبت بحضرت امام حسن است اگرچه این دو بزرگوار انجب
خلق و اشرف بشرند بحسب نسب چه هیچکس را از مخلوقات پدری بجلالت پدر و مادری بشرافت مادر
و جدی بزرگواری جد این هر دو امام نیست چنانچه این فقره بضرورت ثابت شده پس باینملاحظه میتوان
گفت که حضرت سید الشهداء از حیثیت مجد که شرف مکتسب از غیر است اشرف از جمیع برایاست چه اگرچند
از شرف طرف آباء شراکت با برادر بزرگوار خود دارد والسّما خیر ما بها قمرا ها ولیکن از شرف
طرف ابناء از آنجناب امتیاز یافته پس هیچکس در این حیث من حیث المجموع انباز آن بزرگوار نیست
منزّه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم دویم اختصاص شفاء تربت
مقدسه آنجناب است و چه خوب میگوید یکی از شعرای عصر وفقه الله بر جلای بصر از کحل جواهر چه اثر
باید از خاک در دوست غباری گیرند ثقة الاسلام قدس الله سره بسند صحیح در کافی از ابو یحیی واسطی
که نام وی سهل بن زیاد است و دخترزاده مؤمن الطاق و از جمله ممدوحین است نقل کرده که او از مردی
روایت میکند که وی از صادق آل محمد علیهم السلام حدیث کرده که فرمود همه گلها حرامند مانند گوشت خوک
هر کس گل را بخورد من بر وی نماز نمیکنم مگر گل قبر حسین که در وی شفاست از هر دردی و هر کس او را از
روی شهوت بخورد در وی شفائی نیست و ابن قولویه در کامل الزیاره و صدوق در علل همین حدیث را
روایت فرموده اند و هم ثقة الاسلام قدس سره از سعد بن سعد روایت کرده که میگوید از ابو الحسن یعنی

موسی بن جعفر علی الطاهر سؤال کردم از حال طین فرمود خوردن طین حرام است چنانچه میته و دم و لحم خنزیر مگر
طین حایر حسینی که در او شفای از هر درد است و امان از هر بیم و شیخ در تهذیب این خبر را نقل فرموده و ابن
الشیخ مفید ثانی در امالی و راوندی در خرایج بسند خود از شیخ بطریق امالی که فی الجمله اختلافی با طریق
کافی دارد روایت فرموده اند هم در کامل الزیاره از سماعة بن مهران روایت کرده که صادق آل محمد ص
فرمود خوردن طین حرام است بر بنی آدم جز طین قبر حسین علیه السلام که هر کس بجهت دردی او را بخورد خدایش
شفا دهد و در عیون اخبار الرضا از مسیب بن زهیر حدیث فرموده که موسی بن جعفر علیه السلام بعد از آنکه
مسموم شد فرمود از تربت من چیزی نگیرید برای تبرک چه هر تربتی از ما حرام است مگر تربت جدم حسین بن
علی علیهما السلام که خدای عزوجل او را شفا مقرر فرموده برای شیعیان و دوستان ما و هم در کامل الزیاره
مسنداً از احدهما علیهما السلام که در اصطلاح محدثین در مقام تردید امام مروی عنه بین حضرت باقر و حضرت
صادق علیهما السلام استعمال میشود روایت کرده که خدای تبارک و تعالی آدم را از گل آفرید پس حرام فرمود
گل را بر ذریه او گفتم چه میفرمائی در طین قبر حسین علیه السلام روایت مشتمله بر جوابیست که حاصل او تجویز
خوردن بقدر یک نخود است و صریح اخبار مذکوره اختصاص این حکم است بآنجناب چنانچه ظاهر فتاوی
اقتصار بر طین قبر آن حضرت است اگرچه در بعض اخبار تسریه بقبر نبی و سایر ائمه علیهم السلام استفاده
میشود مثل خبری که در کامل الزیاره مسنداً از ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه روایت کرده که از حضرت صادق ع
سؤال کرد از طین حایر که آیا در او شفا هست فرمود استشفا میشود باو ما بین قبر تا سر چهار میل و چنین است قبر
جدم رسولخدا و چنین است قبر حسن و علی و محمد تا آخر حدیث و ظاهر اینستکه قبر امیرالمومنین از روایت
سقط شده باشد چه در بحار و وسایل هم بهمین وجه از کامل الزیاره نقل کرده اند و مراد از علی امام زین العابدین
و از محمد حضرت باقر علیه السلام و اینکه ذکر خود نفرموده یا بجهة جهة است یا بملاحظه دیگر پس ظاهر خبر عموم حکم است
بسایر ائمه نیز چه اگر تسریه شود تا حضرت باقر علیه السلام میتوان دعوای قطع بعدم فرق کرد در کشکول شیخ بهائی
نضر الله وجهه مذکور است که اینحدیث را جد وی شیخ محمد جبعی از خط سید جلیل طاهر ذی المناقب والمفاخر
سید رضی الدین علی بن طاوس قدس الله سره نقل فرموده که آن سید بزرگوار از جزو ثانی کتاب
زیارات محمد بن احمد بن داود القمی رضی الله عنه اینحدیث را از ابو حمزه نقل کرده و عبارت کشکول هم موافق
این عبارت است و هم در کامل الزیاره و رجال کشی است در ذیل حدیث مفصلی که صادق آل محمد علیهم السلام
بجهة شفای محمد بن مسلم شربتی بوی داد و فرمود در این شربت گل قبر پدران من بود و این دو خبر هر دو در غایت ضعف
سندند چه جمله از رواتشان مجهول اند یا مجروح و اگر نبود در سند شان مگر عبدالله اصم که نجاشی در حق او گفته

عبدالله بن عبدالرحمن الاصم المسمعی بصری ضعیف غال لیس بشیئ له کتاب المزار سمعت ممن راه فقال هو
تخلیط و علامه در حق وی فرموده ضعیف غال لیس بشیئ له کتاب فی الزیارات یدل علی خبث عظیم
و مذهب متهافت و کان من کذابة اهل البصره کفایت میکرد و هر دو روایت در این راوی مشترکند
و از اینجا معلوم شد که این دو روایت قابل احتجاج نیست اگرچه ظاهر عبارت جواهر اینستکه وهن انها را منحصر
در عدم عمل علما دانسته با اینکه امر بعکس است و مجلسی علیه الرحمة که حکم باعتبار سند این روایت کرده خالی
از اشکالی نیست و اجماعات متواتره نقل شده بلکه اجماع محصل قائم است بر حرمت طین و اگر تواتر اخبار و قیام
اجماع بر جواز استشفای بطین قبر سید الشهداء نبود البته بحکم عمومات حرمت طین محکوم بحرمت بوده و ما بسبیل
تنزل جواب این دو خبر را تقریر میکنیم و میگوئیم اما روایت محمد بن مسلم که دلالتی بر مدعی ندارد چه میشود مراد
از قبر آباء قبر سید الشهداء علیه السلام باشد و مستانس بجاری استعمالات عرب مستوحش از این توجیه نیست
با آنکه صریح آن روایت مزج با البته و مانعی در او نیست پس استشهاد باو برای تعمیم مدعی وقعی ندارد اگرچه
در وسائل و جواهر واقع است و اما روایت ابو حمزه ثمالی که تعرض خصوص اکل در او نشده و متضمن غیر از
وجود شفا نیست و مضایقه از آن نیست که حمل و استصحاب آنها موجب شفا و برکت باشد بلکه ریختن آنها
در آب و آشامیدن بر وجهیکه صدق اکل طین نکند چه آثار واقعیه او بزوال صدق اسم عرفی زایل
نخواهد شد و این محملی است بغایت قریب و بسیار وجیه لهذا محدث مجلسی و محقق نراقی و جز ایشان
او را اختیار فرموده اند و در جواهر فرموده میتوان این خبر را بنابر جواز اکل تراب مطلقا حمل کرد بر حکم بحل اکل تراب قبور
مقدسه ایشان بجهة استشفا نه طین آنها و اینکلام خالی از خللی نیست چه اگرچند جواز اکل تراب و حجر بجهة اختصاص ادله
از نصوص و معاقد اجماعات و ظواهر فتاوی بعنوان طین که عبارت است از گل که خاک با آب ممزوج باشد
چه خشک و چه تر بدلیل صحت تقسیم و موافقت استعمال خالی از قوت نیست و از اینجهة فتوای خود شیخ اجل قدس سره
در جواهر بموافقت محقق اردبیلی و فتوای فاضل نراقی جواز اکل آنهاست هرچند تعدی از طین بتراب بدعوی
اتحاد مناط بلکه عدم التفات بخصوصیت در استعمال قولیست وجیه ولی با فرض عدم تعدی اقتصاراً
علی النصوص و عملا بالاصول کما هو الاقوی وجهی از برای حمل لفظ طین در خبر ابو حمزه بر تراب نیست یا اباء
سیاق او از این تاویل والله اعلم و از خواص این تربت مقدسه که بحکم تتبع در اخبار و فتاوی فقها استفاده
شده چند امر است آ استحباب تحنیک مولود یعنی برداشتن کام او بتربت است چنانچه شیخ در تهذیب
از حسین بن ابی العلا روایت فرموده که گفته شنیدم از حضرت صادق که میفرمود حنکوا اولادکم بتربة الحسین
فانها امان ب استحباب حمل و همراه داشتن او بجهة دفع خوف چنانچه شیخ در تهذیب و ابن قولویه

در کامل الزیاره از حسن بن علی بن المغیره روایت کرده اند که او از بعض اصحاب ما روایت کرده و در امالی
ابن الشیخ قدس سرهما بطریق دیگر تعیین شده که حارث بن المغیره است و سند بجهت تکرر و غیر او
در غایت اعتبار است بلکه حکم بصحت بملاحظه احتمال اخذ از کتاب و تواتر او با وجود طرق صحیحه دیگر خالی از
قوت نیست بالجمله حارث میگوید که بخدمت حضرت صادق عرض کردم که من درد و بیماری بسیار دارم و دوائی را
نگذاشتم که تداوی باو نکنم فرمود چرا غافلی از طین قبر حسین ع که در او ست شفای از هر درد و امان از هر بیم پس بگوی
چون برداری او را اللّهمّ انّی اسئلک بحقّ هذه الطّینه و بحقّ الملک الّذی اخذها و بحقّ النّبیّ
الّذی قبضها و بحقّ الوصیّ الّذی حلّ فیها صلّ علی محمّد و اهل بیته و اجعل فیها
شفاء من کلّ داءٍ و امانا من کلّ خوف آنگاه فرمود اما ملکی که گرفته او را جبرئیل است که نمود او را به پیغمبر و
گفت این تربت پسر تست میکشند امت تو او را بعد از تو و پیغمبری که قبض کرده او را محمد است و وصیی
که در او جای گرفته حسین بن علی سید الشهدا است حارث میگوید عرض کردم دانستم که شفاء است از هر درد
چگونه امان از هر خوف است فرمود هرگاه بیم کنی از سلطانی یا غیر او خارج مشو از خانه خود مگر اینکه با تو از
طین قبر حسین باشد و بگوی چون برداری اللّهمّ هذه طین قبر الحسین ولیّک و ابن ولیّک اخذتها
حرزا لما اخاف و لما لا اخاف چه گاهی باشد که برسد بلائی که بیم او نداشتی حارث میگوید پس خدا تعالی
بدنم را صحیح کرد و تربت برای من امینی از هر خوف بود از آنچه ترسیدم و از آنچه نترسیدم چنانچه امام فرمود
پس از آن هیچ مکروهی ندیدم و از این سنخ اخبار که دلالت داشته باشد بر اینکه تربت امان از خوفست
بسیار است ولی اکل در مقام خوف جایز نیست مگر اینکه خود خوف مرضی باشد ج استحباب گرفتن تسبیح از
او ست چنانچه در اخبار بسیار وارد شده از آنجمله در مزار بحار از مزار کبیر نقل کرده که بسند خود از ابراهیم
ثقفی نقل نموده که پدرش از حضرت صادق حدیث میکند که فاطمه بنت رسول الله سبحه از ریسمان
پشمین داشت که تابیده بود و بر او گرهی چند بود که شماره عدد تکبیرات باو میکرد و چون حمزه سید الشهدا
شهید شد از تربت او سبحه گرفت و مردم استعمال او کردند و چون حسین ع کشته شد امر راجع باو شد و مردم
استعمال تربت او کردند بجهة فضلی که در او است و در تهذیب سند بموسی بن جعفر علیهما السلام میرساند
که فرمود شیعه ما مستغنی نیستند از چهار چیز سجاده که بر او نماز کنند و انگشتری که بوی تختم نمایند
و مسواکی که باو دندان خود را مسواک کنند و سبحه از قبر ابی عبدالله ع که در او سی و سه دانه باشد
که هر وقت او را حرکت بدهند بذکر خدای بهر دانه برای ایشان چهل حسنه بنویسند و اگر حرکت بدهند یعنی بگردانند
در حال سهو که بخواهند با او بازی کنند بنویسند برای ایشان بیست حسنه و هم در تهذیب است

سندا که حمیری از فقیه که کنایه از امام زمان علیه السلام است بالمکاتبه سوال کرد که آیا جایز است تسبیح
بطین قبر سید الشهداء و آیا در او فضلی است پس نوشت بخط مبارک و من خواندم و از روی او نقل
کردم تسبیح کن باو که هیچ تسبیحی افضل از او نیست و از جمله فضل او اینستکه مسبح تسبیح را فراموش میکند
و سبحه را میگرداند و ثواب آن تسبیح برای او نوشته میشود د ل استحباب وضع او با میت و خلط او بحنوط است
چنانچه در ذیل همین خبر است که حمیری گفت نوشتم خدمت فقیه و سوال کردم از تربت که با میت
در قبر میگذارند آیا جایز است یا نه پس بخط خود توقیع فرمود یوضع فی القبر مع المیت و یخلط بحنوطه ان شاء الله
و از فقره سوال معلوم میشود تداول این عمل مابین شیعه و اشتهار او در آن عصر پس خود او دلیلی دیگر است
و همچنین مستحب است نوشتن آیات و شهادت بتوحید بر کفن میت بتربت سید الشهدا علیه السلام
و در مدارک از ذکری نقل کرده که روایت شده که زنی را قبر چند بار بخود نگرفت و بیرون افکند چه زناکار بود
و اطفال خود را که بزنا متولد میشدند باتش میسوزانید مادرش شکایت حال بحضرت صادق کرد و آنحضرت
فرمود همانا این زن بندگان خدا را بعذاب معذب میکرد دانید با او قدری از تربت حسین بگذارند چون
چون چنین کردند قبر قبولش کرد ه استحباب سجود بر او است چنانچه مطابق نصوص است و موافق
فتاوی بلکه شعار امامیه است در این اعصار بلکه از سابق بر وجه سیره محققه کاشفه قطعیه ابن بابویه
رضی الله عنه در فقیه بنحو ارسال اعتمادیکه کمتر از غالب مسانید نیست بحضرت صادق علیه السلام نسبت میدهد
که فرمود سجود بر گل قبر حسین منور میکند تا زمینهای هفت گانه را و هر که با وی سبحه از طین قبر حسین باشد
در حساب تسبیح کننده نوشته شود اگرچه تسبیح باو نکند و شیخ ثقه امین احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی قدس سره
کتاب احتجاج که از مصنفات اوست علی التحقیق چنانچه ابن شهرآشوب که از تلامذه اوست در معالم العلماء
کتاب احتجاج را از شمار مصنفات او یاد میکند و این معنی اگرچه واضح است بر ملا محمد امین استرابادی با همه
طمطراق و رعد و برق در اظهار معرفت بحدیث و احاطه بفنون متعلقه او مشتبه شده کتاب مذکور را
بامین الاسلام صاحب مجمع البیان رضی الله عنه در فوائد مدنیه نسبت داده بالجمله در کتاب مذکور از حمیری
نقل میکند که از امام عصر روحنا له الفدا سوال کرده بود از سجود بر لوحی متخذ از خاک قبر سید الشهدا علیه السلام
یعنی مهر مرسوم در این اعصار فاجاب علیه السلام یجوز ذلک و فیه الفضل و ظاهر تعریف فضل
اینستکه فضل منحصر در سجود بر تربت سید الشهدا است در جمله ما یصح السجود علیه و در تهذیب بسند صحیح از
معویة بن عمار حدیث میکند که گفت صادق آل محمد علیهم السلام را کیسه بود از دیبای زرد که در او تربت
ابی عبدالله علیه السلام بود چون وقت نماز در میرسید آن تربت را بر سجاده خود میریخت و سجده بر او میکرد

ثم قال ان السجود علی تربة ابی عبد الله ع یخرق الحجب السبع وظاهر عبارت حدیث اینستکه این کلام از معویة بن عمار باشد ولی بعید است هرچند اگر چنین هم باشد حجت است چه ظاهر اینستکه چنین محدث عظیم الشانی تکلم باینکلام که بنفسه شاهد بر صدور از امام است بدون سماع و تلقی نخواهد کرد و در وسائل از ارشاد دیلمی نقل کرده که کان الصادق علیه السلام لا یسجد الا علی تربة الحسین و مراد از حجب سبع در حدیث معویة بن عمار یا آسمانهای هفت گانه است که مراد صعود آن صلوة است بعالم بالا و وصول بدرجهٔ قرب حقیقی یا معاصی سبعه است که مانع از قبول اعمال است و حجاب آنهاست و آن هفت معصیتی است که جماعتی کبیره را منحصر در آنها دانسته اند چنانچه در کتب فقیه مذکور است آ شرک ب قتل نفس ج قذف محصنه د اکل مال یتیم ه زنا و فرار از زحف ز عقوق والدین و معنی خرق این حجب آنستکه اگر مقرون بتوبهٔ صادق و عزم ثابت شود ببرکت آن تربت مقدسه خداوند گناهان گذشته را عفو و محو میفرماید انشاء الله و تواند بود که مراد حجب سبعه بر اصطلاح اهل اخلاق باشد که او نفس مقام نفس و جنود جهل اند بنابر مشرب بعضی از اهل علم که کلیات رذائل را منحصر در هفت جنس دانسته اند و سایر ملکات رذیله را متشعب از آن هفت گرفته اند چه اصول ملکات عادله چهارند که عدالت و عفت و شجاعت و حکمت باشد و هر یک را ازین چهار دو ضد باشد جز عدالت که یکطرف دارد ضد عفت شره است و خمود و ضد شجاعت جبن است و تهور و ضد حکمت بلاهت است و جربزه و ضد عدالت ظلم است و این هفت صفتست که فی الحقیقه طرق جهنم اند لکن از اهل علم گفته همه اخلاق نکو در میانه است

که از افراط و تفریطش کرانه است ٭ میانه چون صراط المستقیم است ٭ ز هر دو جانبش قعر جحیم است ٭

بباریکی و تیزی موی و شمشیر ٭ نه روی گشتن و بودن بر او دیر ٭ عدالت چون یکی دارد ز اضداد ٭

همین هفت آمد این اضداد از اعداد ٭ بزیر هر عدد سرّی نهفت است ٭ از آن درهای دوزخ نیز هفت است ٭

چنان کز ظلم دوزخ شد مهیا ٭ بهشت آمد همیشه عدل را جا ٭ جزای نیکوئی از اعتدالست ٭ عدالت

جسم را اقصی الکمال است ولی تحقیق اینست که برای عدالت هم دو ضد هست یکی ظلم که شنیدی و دیگری انظلام است که تعبیر از او بضیم میکنند تا وسطیت محقق شود چه وسط بلا طرف محالست بالضروره چنانچه در برهان وسط و طرف از براهین ابطال تسلسل مقرر شده و تحقیق این مسئله بر وجه بسط خارج از وظیفه اینمقام است و این بی بضاعت در بعض مسودات خود بشرح تمام تبیین این مسئله کرده است و بنا بر مشرب طایفه از حکماء اسلامیین که در شمار ارباب معرفت مذکور میشوند میتوان گفت که مراد از حجب سبعه حجب نورانیه باشد که مسمای بلاد محبت و مراتب ولایت و منازل سفر باطنی اولیا است و آن هفت

مقام

مقام چنین است آ مقام نفس ب مقام قلب ج مقام عقل د مقام روح ه مقام سر و مقام خفی ز مقام اخفی و این امور باعتبار ثبات و ملکه مقامند و باعتبار زوال و تجدد حال اند و شاید اشاره باین امور باشد فقرهٔ مناجات معروفه شعبانیه که ابن طاوس رضی الله عنه از ابن خالویه روایت کرده و علامه مجلسی قدس سره شهادت باعتبار سند او داده که حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام مواظبت بر خواندن او داشتند و هی هذه وانر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة وتصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک و بنا برین مراد آنستکه هر کس از سر صدق و صفا از خود گذشته و از ماسوی رسته بتوجه تام و اقبال تمام بنماز آید و متمسک بحبل ولایت سید الشهداء ع شده بر تربت مقدسه آنجناب سجود آورد کشف غطاء و رفع حجاب او شده انوار جمال محبوب حقیقی را بچشم بصیرت و حقیقت ایمان مشاهده نماید بلکه هر کس باین مرتبه رسیده ببرکت او رسیده ٭ از رهگذر خاک سر کوی شما بود ٭ هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد این تقریر این احتمال بود بر اینطریقه اگرچه خود او فی نفسه محل اشکالاتی چند است ولی ادای حق علم مقتضی آنستکه هر طریقه بلسان اهل او بیان شود و از او کم و کاست نشود و اگاه اشکالات و وجوه نظر در او ذکر شود و مقام مقتضی بسط کلام در او نیست بلکه مراد شرح فضایل تربت مقدسه حسینیه است که همسنگ آب سلسبیل و همرنگ بال جبرئیل و غیرت آب حیوان و نکهت باغ رضوان و کحل دیدهٔ غلمان و غالیه طرهٔ حوران است لمؤلفه فیا لها تربة یوحی بسجدتها ٭ اقصی معارج توحید و عرفان ٭ بضوع المسک من ذکری نوافجها ٭ ولا تضوع من ذکری نعمان ٭ فمن یرصع بها اکلیل سودده ٭ بنعله رصعت تیجان خاقان ٭ ولو تاملها خضر العقول رای ٭ مرات اسکندر فی عین حیوان ٭ کانما مسحت یوما بها فبدت ٭ بیضاء لا معترکف ابن عمران ٭ فمن یشاهد بها الاسرار کان علی ٭ ملک الحقایق اعلی من سلیمان ٭ فادعب الیها ولا تطلب لها بدلا ٭ فی سلسبیل ولا فی روض رضوان ٭ فذاک ماء و کالصدیء الیس وداء ٭ مرعی و لکنه لا مثل سعدان بالجمله اشاره شده باین دو خاصه در دعای شریف سوم شعبان که در مصباح کبیر و اقبال سید و در بحار از آن دو نقل شده که توقیع وقیع از حضرت عسکری علیه السلام بوکیل ناحیه مقدسه قاسم بن العلاء صادر شد که روز سوم شعبان مولد حسین علیه السلام است پس روزه بگیر و این دعا بخوان و از الجمله است در وصف سید الشهداء المعوض عن قتله ان الائمة من نسله والشفاء فی تربته الی اخر الدعاء و ما اگرچه در ذکر احکام تربت خارج از طریقه اختصار شدیم ولی اگر ملاحظه قدر این تربت مقدسه بکنی و شرف او را در نزد خدا بدانی و ملتفت شوی که چگونه او را عزیز و محترم داشت و امیر

ازاول ولادت تابعد از وفات محتاج باوکر داینه خواهی دانست که مختصرترازین شایستگی بهیچوجه نداشت
امر سوم اختصاص استجابت دعاست بقعهٔ مبارکه وحوالی قبر مقدس آنجناب چنانچه در اخبار متواتره
از عترت طاهره ماثور است و ما یکی دو خبر درانیباب یاد میکنیم ازانجمله شیخ بزرگوار ابن قولویه رضی الله عنه
وارضاه در مزار خود بسند بابو هاشم جعفری میرساند که حضرت هادی کس بمن فرستاد در بیماری خود
و بمحمد بن حمزه و او سبقت گرفت برمن و خبر داد مرا که همواره میفرمود ابعثوا الی الحائر ابعثوا الی الحائر
یعنی کس فرستید بحایر که دعا برای من کند من گفتم بمحمد بن حمزه چرا نگفتی من بحایر میروم انگاه خود بخدمت رسیدم
وعرض کردم قربانت شوم من بحایر میروم فقال انظروا فی ذلک ظاهر اینستکه امر بحجاب و خدم باشد
که اعداد عده سفر و تهیه اهبهٔ رحیل برای او کنند آنگاه فرمود محمد بن حمزه از اهل سر نیست و از زید بن علی است
کنایت انکه از شیعیان نیست و فرمود من کراهت دارم که بشنود این را جعفری میگوید این حدیث با علی بن
بلال میان آوردم وی گفت آنجناب با حایر چکار دارد با اینکه خود حایر است چون بسر من رای برگشتم و بخدمت
رسیدم خواستم برخیزم فرمان جلوس داد چون اثر رحمت دیدم سخن علی بن بلال را عرضه داشتم فرمود چرا
نگفتی که رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم طواف بیت و تقبیل حجر میفرمود و حرمت نبی و مؤمن اعظم
از حرمت خانه است وهم خدای امر فرمود نبی را که بعرفه وقوف فرماید همانا مواطنی هستند که خدای عز و جل
دوست دارد که دران مواطن یاد شود و من دوست دارم که دعا شود برای من جائیکه خدای دوست دارد که
دعا شود در آنها و حایر از ان مواضع است و همین خبر را بتغییری یسیر در متن و سند باز نقل کرده و علماء متاخرین
مثل مجلسی و شیخ حر عاملی و غیرهما ازاو روایت فرموده اند و شیخ فقیه زاهد عارف احمد بن فهد حلی
رضی الله عنه در کتاب عدة الداعی روایت فرموده که حضرت صادق علیه السلام مریض شد و امر فرمود
بکسان خود استیجار اجیری کنند برای او که دعا کند برای آنجناب نزد قبر حسین علیه السلام پس کسیرا یافتند
و باو گفتند گفت میروم ولی حسین علیه السلام امام مفترض الطاعة است و او نیز امام مفترض الطاعة است
پس برگشتند بسوی صادق علیه السلام و خبر دادند آنجناب را بکلام او آنحضرت در جواب فرمود امر چنانستکه آن
شخص گفته ولیکن ندانسته که خدای تعالی را بقعه هائی چند است که دعا در انها مستجاب میشود و آن بقعه که قبر
حسین علیه السلام باشد از ان بقعه ها است و در کامل الزیاره بسند شعیب عقرقوفی میرساند که از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدم که اجر و ثواب زایر قبر حسین چیست قال یا شعیب ما صلّی احد عنده
و دعا دعوة الّا استجیبت عاجلة و آجلة وهم در کامل الزیاره از مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت
صادق فرمود زایر حسین علیه السلام سوال میکند از خدای تعالی نزد قبر او حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را مگر

اینکه خدای باو عطا میفرماید و از ینمقوله اخبار بیرون از حد احصار روایت شده بلکه اختصاص استجابت دعا و شفای
تربت در مذهب امامیه ضاعف الله اقتدارها و کثر الله انصارها در غایت وضوح و کمال ظهور بسر حد ضروریات اولیه رسیده
بلکه کمتر از ظهور خاصه اولی که بودن ائمه از نسل او باشد نیست پس حاجت باستشهاد باخبار و استمداد از کلمات
علماء اخیار ندارد وقد اشرت الی هذه الخواص الثلث فی قصیدة حسینیه ومدحت التربة
المبارکة الزکیة بما لا اعرف السبق الیه فلا باس بنقل ما یتعلق بذلك تطویز الدیباجة الکتاب
و اذخار الجزیل الاجر والثواب وهو ومن فوّض الله امر الوجود قبضا وبسطا الی حراحته
ومن عوّض الله عن قتله بانّ الائمة من عترته وان یستجاب دعاء الصریخ اذا ما دعا الله فی قبّته
وان جعل الله فضلا علیه شفاء البریة فی تربته فیا طیبها تربة اخجلت نوافج للمسك فی نفحته
اری الخضر قد دس منها بما استقاه فعمّر فی ملته تری القدس منها النبل الفخار یرصع تاجا علی قمته
و بغبتها العرش شوقا کما یقاسی المتیم من صبوته لقد عفر البدر فیها الجبین وها اثر الترب فی جبهته
خاصه چهارم اینکه ایام زیارت آنجناب از اعمار زائرین حساب نمیشود چنانچه در امالی ابن الشیخ رضی الله عنهما
بسند بمحمد بن مسلم رسانیده که از حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده که فرمودند انّ الله
عوض الحسین من قتله ان جعل الامامة فی ذریته والشفاء فی تربته واجابة الدعاء
عند قبره ولا تعد ایام زائریه جائیا وراجعا من عمره محصل اینکه عوض قتل این چهار خصلت باو
داده شده که سه از آنها گذشت و چهارم آنستکه ایام زیارت در رفتن و بازگشتن از عمر زایر معدود نمیشود
و ابن فهد ره در عدة الداعی میگوید و شیخ حر در وسایل ازو نقل کرده روی ان الله عوض الحسین
من قتله اربع خصال جعل الشفاء فی تربته واجابة الدعاء تحت قبته والائمة من ذریته
وان لا تعد ایام زائریه من اعمارهم و در اخبار کثیره مرویه در کامل الزیاره و مصباح و تهذیب
و بحار و وسایل و غیرها وارد شده که ترک زیارت آن حضرت موجب قصور عمر است و زیارتش
موجب امتداد اجل و طول عمر و چون اخبار این خاصه بحسب ظاهر اشکالی دارد چند وجه جواب از و بنظر
رسیده یکی اینکه رزقی که دران ایام باو رسیده از رزق مقدر او حساب نشود و گناه او بقلم نیاید پس
مجازا نفی عمریت ازو شده بجهة نفی لوازم او و مؤید اوست اخبار عدم کتابت ذنوب زوار دیگری آنکه
مراد این باشد که زیارت سبب طول عمر باشد مثل صله رحم و صدقه پس گویا ان ایام از عمر محسوب نیست و موید این
آنستکه در اخبار وارد شده که حضرت صادق بروی اصحاب خود کرد و فرمود باکی نیست که عمر بعضی از شما
سی سال کم شده باشد اگر در هر سالی زیارت حسین علیه السلام نکرده این محصل روایت است که در خاطر

وارم واصل خبر در کتب مزار موجود است سوم آنکه لفظ اجالهم در خبر بمعنی اجال موت باشد یعنی در ایام سفر
نمیمیرند واین توجیه مبتنی بر اینست که لفظ خبر اجال باشد نه اعمار وآنچه این بنده دیده همانستکه نوشته ام چهارم آنکه
در قیامت این ایام را در معرض حساب بر نمی آرند واین در واقع با توجیه اول یکی است و اولی توجیه ثانی است و مهم
اگرچه بحسب ظاهر مشکل بنظر می آید چه لازم او انستکه کسی لااقل در سفر زیارت نمیرد واین خلاف محسوس و مشاهد است
ولی جواب اولا آنستکه این امور مستحبات و مکروهات که بعضی منافع و مضار دینویه برای آنها مقرر است
جز مقتضی بیش نیستند و علیت تامه ندارند واز جهت الزام در مورد آنها نشده وعقل با اطلاع بر او ترخیص در ترک
میکند چه مانع دارد که در بعض موارد با مانع مقترن شود یا مقتضی خلاف که اسباب نقص عمر
باشد مثل قطع رحم و ترک صدقه و ظلم با او مجتمع شده باشد و ثانیا آنکه میتوان گفت که خواص و آثار مستحبات
که متعدد مذکور میشوند همه در جمیع موارد نباشد بلکه هر یک در محلی است مثلا یکی وسعت رزق بیاورد یکی خشوع قلب
یکی طول عمر یکی رفع بلا بحسب تفاوت مصالح واختلاف استعدادات و همچنین در بعضی هر دو و در بعضی همه
و بنا بر این اقتضاء در جمیع موارد هم متیقن نیست و احتمال وجود مقتضی و عدم مصادفه مانع کفایت در بعث
و تحریک در فعل میکند و ثالثا آنکه اینگونه سببیات بر فرض تسلیم مخصوص صند بامور مقدره در لوح محو و اثبات
نه در مقدرات حتمیه و از این قبیل است که صدقه و دعا را در کثیر از مقدرات تاثیر مشهود است مانعی
نیست بلکه اولویت هست که زیارت سید الشهداء ع همان اثر داشته باشد و ما بحمد الله در موقع
خود از علوم عقلیه حل عقده این اشکال بوجه احسن و نوع ابین کرده ایم و مقام مقتضی دخول در آن
نیست تتمة مهمة چون در اخبار تربت و اخبار دعا گاهی ذکر حایر و گاهی ذکر قبر و گاه بالفاظ
دیگر تعبیر شده و حدی معین معلوم نیست برای تربت و دعا و اینمعنی مایه حیرت جمعی از محققین شده
از جهة اختلاف اخبار و نزاع علما در تحدید حایر خصوصا در مسئله تخییر بین قصر و اتمام در اماکن اربعه که از
مهمات مسایل فقهیه است و ارشاد ائمه و خواص امامیه شایسته چنان دیدم بقدر استعداد و حوصله این
مختصر اشاره بتحقیق اینمطلب بشود بدانکه حایر در لغت بمعنی زمین پست است که آب در او می ایستد چنانچه
ابن ادریس در سرائر فرموده واصل او شاید از حور بمعنی عمق و قعر باشد چه زمین پست لابد نسبت
بارض مرتفعه عمیق واقع میشود و موضع قبر سید الشهداء علیه السلام چون در اصل انخفاضی دارد
چنانچه از حال حالیه صحن مقدس معلوم میشود که از جانب باب زینبیه و باب قبله چه قدر انخفاض
مشهود است او را حایر خواندند و آنکه مشهور است آنمکان را حایر گفتند بجهة آنکه متوکل چون امر کرد
بحرث قبر مقدس آب از آن موضع پیش نرفت و از عبارت ذکری هم میتوان استظهار این وجه کرد

وجهی

وجهی ندارد چه در اخبار کثیره صادره قبل از وجود متوکل لعنه الله اطلاق لفظ حایر شده و اینمعنی نیز واضح است
که آن استعمالات نمیتوان مبتنی بر اینواقعه متاخره شود و بهر وجه شبهه نیست که مراد از حایر موضع قبر سید الشهداست
واخبار در تحدید او مختلف وارد شده ازانجمله در کامل الزیاره بدو سند از عبد الله بن سنان نقل کرده
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قبر الحسین بن علی عشرون ذراعا فی عشرین ذراعا
مکسر روضة من ریاض الجنة و همین خبر را شیخ در تهذیب روایت فرموده و در کافی و ثواب الاعمال
و کامل الزیاره و مصباح متهجد جمیعا از اسحق بن عمار روایت کرده اند که از حضرت صادق شنیدم که موضع
قبر حسین بن علی را حرمتی است معلوم که هر که بشناسد او را و مستجیر باو شود پناهش دهند گفتم وصف کن
برای من موضع او را فدای تو گردم فرمود مساحت کن از موضع قبر او امروز بیست و پنج ذراع از جانب
رجل و بیست و پنج ذراع از طرف پشت سر و بیست و پنج ذراع از پیش رو و بیست و پنج ذراع از ناحیه سر مقدس
و در کامل الزیاره و مصباح از حضرت صادق حدیث کرده حرمة قبر الحسین فرسخ فی فرسخ من اربعة جوانب
القبر و هم در کامل و مصباح از صادق آل محمد علیهم السلام حدیث کرده که حریم قبر الحسین خمس فراسخ
من اربع جوانب القبر و صدوق رحمه الله بهمین روایت تعبیر کرده و فرموده حریم الحسین خمسة فراسخ
من اربع جوانبه و شیخ بسند بصادق آل محمد علیهم السلام میرساند که التربة من قبر الحسین علی عشرة
امیال و در کامل الزیاره بسند بامیر المؤمنین علیه السلام میرساند حریم قبر الحسین فرسخ فی فرسخ فی
فرسخ فی فرسخ و در کامل بسند بحضرت صادق میرساند قال لو ان مریضا من المؤمنین یعرف
حق ابی عبد الله و حرمته و ولایته اخذ له من طینه علی راس میل کان له دواء و شفاء
و در روایت دیگر که سابقا اشاره باو شد فرموده یستشفی بها بینه و بین القبر علی رأس اربعة امیال
و در کافی و کامل الزیاره و مصباح متهجد و مصباح الزائر و بحار از جمیع کتب مذکوره بسند بصادق آل محمد علیهم السلام
میرسد یؤخذ طین قبر الحسین من عند القبر علی سبعین ذراعا و در کامل الزیاره همین خبر را بطریق دیگر
روایت کرده با تغییر یسیر و علی سبعین باعا فی سبعین باعا و در بحار از مصباح الزائر نقل کرده که فرموده
بعد از اینحدیث و روی فی حدیث آخر مقدار اربعة امیال و روی فرسخ فی فرسخ و ظاهر خبر ابو سعید
عصفری منقول در اصل او و در کافی و تهذیب نقلا عنه در افتخار کربلا که الشفاء فی تربتی آنستکه مطلق
کربلا استشفا بتربت او میتوان کرد اگرچه خصوص اینفقره در نسخه که از نفس اصل شریف نزد این بی
بضاعت است موجود نیست و باید سقط باشد و توجیه این اختلاف اخبار بعد از آنکه غالب آنها معتمد
معتبرند یا بجهت تکرر اسناد یا وثاقت رواة یا کثرت وجود در کتب معتمده یا اشتمال کتب اربعه یا توافق مضمون

آنها یا مؤدی اخبار دیگر که هست اینکه تا پنج فرسخ از موضع قبر تربت محترم باشد و تنجیس او حرام و مؤدی بکفر اگر خدای نخواسته برای توهین شود و هرچه نزدیکتر باشد افضل است تا برسد بجدیکه بیست ذراع در بیست ذراع شود بلکه بالضروره تراب واقع بر نفس قبر شریف افضل از او خواهد بود ولی بجهة توسعه مقدار افضل را تا آن حد قرار داده‌اند و بعد از او بیست و پنج و بعد از او هفتاد و بعد از او هفتاد باع و بعد از و میل و بعد از او فرسخ و بعد از او چهار میل و هکذا و شیخ طایفه قدس الله ضریحه در تهذیب و مصباح اشاره باین وجه فرموده و لفظ حایر که در بعض اخبار وارد شده میتوان مراد از او را بگوئیم مطلق کربلاست اگرچه بحسب اصل همان موضع قبر مقدس باشد یا خصوص حرم اعم از خزانه و قتلگاه و مسجد چنانچه ظاهر عبارت سرائر است که ما دار سور المشهد و المسجد علیه گفته است یا مطلق صحن باشد چنانچه جماعتی قائل شده‌اند یا خصوص آنقدر که از جانب قبله و یمین و یسار است که سمت باب سدر مستثنی شود چنانچه در بحار از سید فاضل امیر شرف الدین علی مجاور نجف اشرف که از مشایخ اوست نقل کرده و سید مذکور از کبار شایبین از اهل کربلا نقل کرده و شاهد صدق دعوای ما استعمال عامه عرب است فعلا که حایر را بمعنی کربلا استعمال میکنند و این اگرچه مجاز باشد بعد از شیوع حمل بر او در مقام جمع اخبار ضرری ندارد و در السنه قدما و معاصرین ائمه ع یا قریبی العصر بایشان در کتب اخبار و سیر این استعمال مبثوث است بلکه در اخبار اهلبیت علیهم السلام شاهد بر این میتوان یافت باجمله اگر این تقریب تمام شود رفع اختلاف اخبار بتخییر هم میشود چه در بعض اخبار او تعبیر بحرم الحسین شده مثل صحیحه علی بن مهزیار و در بعض اخبار عند قبر الحسین و در دیگری حائر الحسین چه شبهه نیست که مراد از حرم حسین خصوص آن بقعه مقدسه نیست چه سعه حرم دلیل جلالت صاحب حرم است و نمیشود که حرم سید الشهدا با آن سعه دایره جلال با این ضیق باشد که عبارت از خصوص قبه و مشهد شود و تحدید حرم تا پنج فرسخ شنیدی و تا یک فرسخ هم ادله او را دیدی و تعبیر از مکه و مدینه چنانچه در صحیحه علی بن مهزیار است بحرم الله و حرم رسوله شده چنانچه از کوفه و کربلا بحرم امیر المؤمنین و حرم الحسین تعبیر کرده‌اند چه تفکیک بین این چهار حرم باراده نفس بلدین از اولین و مسجد و قبه از اخیرین بغایت رکیک است پس ظاهر این خبر شریف جواز اتمام است در مطلق بلد و لفظ عند قبر الحسین مجمل است و صدق بر قلیل و کثیر میکند و بحسب اختلاف عبائر مراد از او مختلف میشود مثلا اگر بگویند اقام عند قبر الحسین لیلا ممکن است که مراد کربلا باشد بلکه ظاهر اخبار این باب همین است چنانچه بمراجعه کتب اخبار از جوامع سبع عظام و غیرها معلوم میشود و لفظ حایر را که دانستی در این عصر عرب بمعنی کربلا استعمال میکنند و از عبارت سرائر هم استفاده میشود چه گفته و المراد بالحائر ما دار سور المشهد علیه و المسجد دون ما دار سور البلد علیه لان ذلک هو الحائر حقیقة چه تقیید بحقیقت مشعر بانیستکه استعمال بر غیر چه حقیقت میشود و از عبارت قاموس که گفته

الحائر موضع فیه قبر الحسین میتوان استشمام رایحه اینمطلب کرد و این خبر شریف که شیخ قدس سره از حضرت صادق نقل کرده من خرج من مکة او مدینة او مسجد الکوفة او حائر الحسین ع قبل ان ینتظر الجمعة نادته الملائکة این تذهب لا ردک الله اشعاری باین دعوی دارد چه خروج از نفس قبه معنی ندارد بلکه باید مراد بلده مقدسه باشد و باجمله این احتمال قوتی دارد و بر فرض منع میگوئیم حکم دائر مدار عنوان حایر نیست بلکه ذکر حایر از قبیل عنوان خاص موافق است با عام و اصلا تنافی ندارد و ظهور خبر علی بن مهزیار مقدم است و اصالت عدم جواز اتمام در سفر باین عموم منقطع است پس اقتصار بر قدر متیقن وجهی ندارد و اقوی جواز اتمام است در جمیع بلد کربلا چنانچه صریح نراقی ثانی و محکی ابن حمزه و محقق در کتاب سفر و یحیی بن سعید است و در عبارت کامل الزیاره و منقول از سید و اسکافی محتمل است که تعبیر بمشاهد کرده‌اند و تحقیق این مسئله بیرون حوصله اینمقام است و همین قدر بعنوان استطراد مرقوم افتاد و تعیین مراتب احتیاط تا برسد به بیست ذراع حول قبر مقدس بعد از مراجعه آنچه گذشت محل حاجت نیست والله العالم بحقایق احکامه. **مطلب دویم** در اکرامهاست بسید الشهدا و این هم بر سه قسم است اول اکرام بنعم وجود است چه هرچه بهر که رسد از برکت آنجنابست دوم اکرام باسلام و ایمان و علم و ایقان است که هر جدولی که از کمال حیاض در قلوب اهل یقین جاری است منشعب از بحر فضل اوست سوم خصوصیاتیکه از برای مؤمنین با آن جنابست مثل ثواب گریه و ثواب مرثیه و ثواب ابکاء و ثواب زیارت و استجابت دعا تحت قبه و بودن شفاء در تربت مقدسه که بعض آنها از برکت آن وجود مقدس بالخصوص بشیعیان میرسد و تفصیل این نعمتها در کتب مفصله بتفاریق مذکور است و بعد از التفات باجمال آنچه ما ذکر کردیم حاجت بتطویل بیان نیست اَنْ یَرْزُقَنِی طَلَبَ ثارِكَ مَعَ اِمامٍ مَنْصُورٍ مِنْ اَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ

ج اینکه مرزوق فرماید مرا که طلب خون تو کنم در رکاب امام نصرت یافته از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله

ش رزق بفتح راء روزی دادنست و رزق بکسر را نفس روزی است امام بمعنی پیشوا است و اصل اشتقاق او از ام بمعنی قصد است و جمیع تصاریف این ماده از قبیل ام و امت و امام بفتح و امم بمعنی طریق مستقیم و جز اینها راجع باین معنی است یا بواسطه یا بلا واسطه و مراد از امام در این عبارت خاتم اولیا و بقیه اوصیا و حافظ دین خدا و خلف ائمه هدی غوث زمان و قطب دایره زمین و آسمان امام عصر عجل الله فرجه است و اختصاص آنجناب بلقب منصور از جهة آنستکه ولایت ثار و طلب خون سید الشهداء در عهده شمشیر عالمگیر حضرت اوست چنانچه در اخبار کثیره اشاره باین معنی شده از آنجمله خبریست که در کامل الزیاره از حضرت صادق نقل کرده که در تفسیر کریمه وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ اِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً فرموده او قائم آل محمد است یعنی ولی دم خارج میشود و میکشد بجهة ریختن خون حسین بن علی علیهما السلام

پس اگر بکشند جمیع اهل زمین را اسراف نخواهد بود واینکه خدا یتعالی فرموده فلا یسرف فی القتل نه بجهة آنستکه او کاری بکند که اسراف باشد آنگاه فرمود میکشند بخدا قسم اولاد قتله حسین را بجهة کار پدرهای ایشان و در اینخبر اشعاری هست باینکه منصور لقب خدائی آنجناب است چه در قرآن استعمال شده و مراد آنجناب است واز طرائف اینکه از جمله القاب آنجناب ناصر لدین الله است و باین مناسبت در قصیده عرض کرده ام اعد الله فی خزائنه ✧ للنصر فهو المنصور والناصر ✧ یأخذ ثار الاباء منه فلا ✧ موتور الاعداء له واتر واز ملاحظه این دو بیت حل مشکلی عویص ممکن است که جماعتی در کلمه الحمد لله تجویز کردند که مراد این باشد که حامدیت ومحمودیت هر دو مخصوص جناب احدیت است وعلما اشکال کرده اند که جمع بین معنی معلوم و مجهول در کلمه واحد ممکن نیست وجواب او آنستکه میگوئیم طبیعت حمد هر کجا باشد مخصوص است بخدا یتعالی چه از خود او باشد تا حامد شود یا از غیر تا محمود شود چنانچه ما درین بیت اشاره کرده ایم وگفتیم خدا یتعالی اورا اعداد کرده برای نصرت کردن چون خدای اورا نصرت کرد منصور شود و چون او مظلوما نصرت کند ناصر باشد بالجمله درینجا سؤالیست که در اخبار هم تعرض او شده وتقریر او چنانستکه ما خونخواهی سید الشهدا را از که میکنیم وکشتن ذریه قتله او بچه وجه جائز است با اینکه در نص صریح کتاب کریم است ولا تزر وازرة وزر اخری وجواب آنستکه بحکم عقل صریح ونقل صحیح رضای بکار جماعتی موجب شرکت و دخول در آن جماعتست وذریه قتله چون راضی بافاعیل قبیحه آن طایفه بودند وافتخار ومباهات بآن شنایع مینمودند ومیگویند ما کشتیم وپدران ما کشتند چنانچه در شعر اموی سابقا نظیر اورا شنیدی مستحق قتل میشوند واینجواب در اخبار وارد شده است چنانچه خبر مفصلی در اینباب در عیون اخبار الرضا هست و در جلد عاشر بحار نیز آن خبر نقل شده هر که بخواهد بآن تفصیل رجوع کند وممکن است بلکه در بعض اخبار شاهد دارد که در ظهور موفور السرور امام غائب یسر الله بفرجه الرغائب اعاده واحیاء اموات قتله شود وقصاص خون بناحق کشتگان بفرماید چنانچه با آن دو نفر خواهد کرد وبنابراین بهیچوجه اشکالی باقی نمیماند چه بر وجه اول باز جای سوال از بقای ذریه است چه بحمد الله غالبا امروز ظاهرا منقرض شده اند وبعض اخبار اخذ ثار ونصرت آنجناب از امام مظلوم علیه السلام باپاره فوائد دیگر که بی تعلق باین فقره نیست انشاء الله در فقره آیه مشابهه با این فقره درج خواهد شد والله الموفق صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ترجمه صلوات فرستد خدای براو وآل اوش چون در لفظ شریف صلوات ابحاث لطیفه است که بر وجه اختصار تعرض آنها مناسبت متن مستقل قرار دادیم وما آن مطالب را در ضمن چند فایده ایراد مینمائیم فائده مشهور آنستکه صلوات از خدای رحمت است واز ملائکه استغفار واز مردمان دعا واین سخن نزد ارباب ذوق پسندیده نیست چه اصل عدم اشتراکست با اینکه در مثل ان الله وملئکته

یصلون علی النبی در محذور استعمال لفظ در اکثر از معنی واقع میشوند و در ضیق خناق تاویل می افتند با آنکه رحم معدی است وصلی لازم وتفسیر متعدی بلازم پسندیده نیست و دعا اگر بعلی متعدی شود بمعنی نفرین است وصلی با علی بمعنی ترحم است واختلاف حکم مترادفین محالست ازینجهة محققین گفته اند که معنی جامعی در بین دارند که انعطاف باشد واین حقیقت اوست و در هر موقعی اثری دارد و در هر موطنی ظهوری عطف از خدا یتعالی بر وجهیست واز دیگران بنوعی وتواند بود که علمائیکه از اهل تحقیق بعبارات اولی تعبیر کرده اند همین قصد کرده ومقصودشان ذکر مراد باشد نه مستعمل فیه لفظ وبر بعضی از کم خبرتان مشتبه شده توهم اشتراک کرده باشند فائده آنچه مشهور بشهرت محققه است بلکه دعوی اجماع در معتبر ومحکی منتهی بر طبق او شده آنستکه صلوات وقت ذکر اسم مبارک یا شنیدن او واجب نیست و شیخ صدوق و فاضل مقداد ومحقق اردبیلی و صاحب مدارک وشیخ بهائی واخوند ملا صالح مازندرانی ومحدث کاشانی ومحدث مجلسی وشیخ مهدی فتونی وصاحب حدائق وشارح صحیفه سجادیه سید علیخان وشیخ عبد الله بحرانی قائل بوجوب شده اند چنانچه از بعضی حکایت شده ومستند بوجوهی شده اند که بهیچوجه یا دلالت ندارد یا سند واصح اخبار باب صحیحه زراره است که در او امر بصلوات شده وفرموده اند صلّ علی النبی کلما ذکرته او ذکره ذاکر وامر اگرچه فی نفسه ظاهر در وجوبست ولی باندک صارفی منصرف میشود وسیاق خبر چون در تعداد مستحباتست محمول بر استحبابست بلکه بعض اخبار که بآنها استشهاد کرده اند مثل البخیل کل البخیل من اذا ذکرت عنده لم یصل علیّ ومثل من ذکرت عنده فلم یصل علیّ اخطأ طریق الجنة شاهد استحبابست بلکه مصرح بعدم وجوب و خلو ادعیه ماثوره وخطب مشهوره ائمه بلکه سیره قطعیه در اثبات مدعی کفایت است اگرچه رعایت احتیاط خصوصا در هر مجلس یکدفعه چنانچه ظاهر محقق مقدس اردبیلی است البته اولی والیق است فائده اختلاف عظیمی واقع شده بین علماء فریقین که آیا نفع صلوات راجع بمصلی است یا مصلی علیه وهر قولیرا طائفه اختیار کرده اند وتحقیق قول اخیر است چنانچه علامه مجلسی رحمه الله نیز در رساله عقاید اختیار کرده وجزا و از فقها وحکما ومحدثین گروهی قایل شده اند چنانچه ادله عقلیه ونقلیه متطابق بر اینمدعی هستند چه فقر وحاجت قوام ذات ممکن است و غنی وافاضه شان واجب تعالی شانه وهرگز ممکن نیست ممکنی بی نیاز ومستغنی شود والا انقلاب لازم آید وذوات ممکنه ومهیات جائزه هرچه تحصیل کمال وتکمیل ذات نمایند از دائره حاجت بمفیضی وهاب پا بیرون ننهند چنانچه عموم کریمه یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید مصدق اینمعنی وشاهد این دعوی است بلکه تحقیق اینستکه وجود هرچه اقوی شود واکمل تعلق او بمبدء زیادتر ونفوسش بجناب قدس بیشتر چنانچه مقتضای امکان وجودی که عبارت از تعلقیت ذات وظلیت جهات است

همین است و بعبارت دیگر اوضح هیولاء انسانی و ماده خاصه نبوت در اعلای مراتب استعداد و قبول
برای جمیع انواع فیوض و تمام انحاء خیرات است و غیر متناهی القوه است و مبدء فیاض جلّ جلاله هم
غیر متناهی القوه است نه در انجانب قصوریست و نه ازینطرف فتوری و لازمهٔ دعا استجابت است
و شریطه جز استعداد محل ولیاقت برای دعا نیست و او هم بالفرض حاصل است باتم مراتب پس البته این دعا
مستجاب خواهد شد و در اخبار کثیره اشاره باینمعنی شده چنانچه در نهج البلاغه مکرم وارد است اذا کانت لك
الی الله سبحانه حاجة فابدأ بمسئلة الصلوة علی النبی ثم اسئل حاجتك فان الله اکرم من ان
یسئل حاجتین فیقضی احدیهما ویمنع الاخری واین عبارت شریفه صریح است که صلوات دعائیست مستجاب
وبعضی درینمقام تقریبی لطیف کرده اند که حاجت انسان خودش معیب است و حاجت صلوات صحیح و دواعی این
دو را ضمیمه یکدیگر کرده بدرگاه احدیت میبرد پس باید هر دو را قبول کند یا هر دو را رد و دویم ممتنع است پس
متعین میشود اول و تفکیک صحیح نیست چرا که این راجع به تبعض صفقه است و او شرعا صورت جواز ندارد و از جمله
مؤیدات مطلوب تاکیدات زیادیست که در ادعیه شریفه در تشریف حضرت نبویه وارد شده مثل تبییض وجه
واعطاء منزله و وسیله و رفع درجه و اعلاء کلمه و اظهار امر و امثال اینکه در فقرات ادعیه وارد شده و احتمال
اینکه جمیع آنها الفاظی است که مکلف است انسان بگوید و قصد معنی دعا نکند و نفع آنها راجع بخود او باشد
فقط بغایت بارد است بل یکاد یقتل من البرد و هیچ متامل مستقیم السلیقه راضی این تمحل و تعسف نخواهد
شد مثلا چگونه تجویز میکنی در مثل این دعای شریف که علامه مجلسی در مقباس در تعقیبات عصر بسند صحیح منیف از شیخ و
سید روایت کرده اند که صادق آل محمد علیهم السلام میخواند اللهم صل علی محمد واله فی اللیل اذا
یغشی وصلّ علی محمد واله فی النهار اذا تجلّی وصلّ علی محمد واله فی الاخرة والاولی
وصلّ علی محمد واله ما لاح الجدیدان وما اطرد الخافقان وما حدی الحادیان وما
عسعس لیل وما ادلهم ظلام وما تنفس الصبح وما اضاء فجر اللهم اجعل محمدا خطیب وفد المؤمنین
الیك والمکسو حلل الامان اذا وقف بین یدیك والناطق اذا خرست الالسن بالثناء
علیك اللهم اعل منزلته وارفع درجته واظهر حجته وتقبل شفاعته وابعثه المقام
المحمود الذی وعدته واغفر له ما احدث المحدثون من امته بعده اللهم بلغ روح محمد و
آل محمد عنی التحیة والسلام واردد علی منهم تحیة کثیرة وسلاما یا ذا الجلال والاکرام
که صرف تکلم باشد و اینهمه دعا مستجاب نشود و اشتمال اینها بر بعض فقرات که اتصاف آنجناب باینها معلوم است
مبعد نیست چه هر کمالی مراتبی دارد و طبیعت شرف و فضل مقول بتشکیک است و هرچه تصور کنی مرتبه دیگر در آن

کمال هست که فوق اوست و فوق کل ذی علم علیم قاعده ایست کلیه جاریه در اشباه و نظایر خود لمؤلفه
فالنور فی النزول والصعود ٭ مشکك مختلف الحدود پس میشود باین سؤال مرتبه عالیه این کمال را
طلب کنند و اینکه بعضی توهم کرده اند آنچه از شرف و فضل ممکن است بممکنی برسد بجناب نبوی رسیده
و ازینجهت صلوات راسودی باو نیست عبارتیست مموه و عام فریب چه لب اینمعنی یا راجع باینست که آنجناب را دیگر
بخدای عزوجل حاجتی نیست و از او مستغنی است و اینمعنی منافی با ضرورت عقول است چه اعلای مراتب آنجناب
عبودیت است که عنوان کتاب فقر و بسمله صحیفه احتیاج است یا راجع باینکه خدا تعالی العیاذ بالله دیگر نمیتواند
افاضه فیضی باو کند و لباس جدیدی از کرامت بپوشاند تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا
بلی درینمقام کلامیست که بعضی بر مشرب حکمت فلسفه تلفیق میکنند و خلاصه او آنکه مقام نبوت خاتمه مقام عقول است
و در مرتبه عقل ها بالقوه معین یا بالفعل ست و کمال مترقبی ندارند و عقل هرچه باید داشته باشد دارد و درانمقام فقد و منتظری
نیست جز همان امکان ذاتی و قیام صدوری بمبدء وهاب و حدیث اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق
نوری شاهد اینمدعی است بلی فرقیکه هست آنستکه عقل نزولی از اول واجد کمالات است و عقل صعودی چون در جمیع
مراتب باید سیر کند و قطع دو دورهٔ هر دو قوس وجود را نماید بالاخره بان درجه میرسد و جواب این شبهه آنستکه
برهان قائم شده بر امتناع انفکاك هیولی از صورت پس عقل صعودی بجهة هیولائیتی که دارد قوه آن غیر متناهی خواهد بود
و از درجه عقل نزولی هم عبور خواهد کرد قال شاعرهم احمد ار بگشاید آن پر جلیل ٭ تا ابد مدهوش ماند جبرئیل و کریمه
خلق الانسان ضعیفا تواند بود که اشاره باین ضعف که عبارت از عدم تحقق بمرتبه خاصه و استعداد قبول
کمالات غیر متناهیه است باشد که سر از گریبان فوت در میاورد باجمله بسط اینجواب خارج از وظیفه این مختصر است
و آنانکه بصیرتی درین علوم دارند آگاهند که لباب حل اشکال در این دو سطر ودیعه گذاشته شده بر مشرب
اینقوم راهی برای اشکال باقی نماند و پاره برخی از احادیث متمسک شده اند که اهم وجهی ندارد مثل فقره زیارت
جامعه وجعل صلواتنا علیکم الخ و این استدلال بر طریقه ابوحنیفه که قایل بمفهوم لقب است مستقیم است
و الا از مشهورات است که عوام هم میگویند اثبات شیئ نفی ما عدا نمیکند چه اشتمال صلوات بر این خواص و آثار
موجب عدم رجوع نفع او بدیگران نیست بلی درینمقام سخن دیگری هست که عارف محقق ملا عبد الرزاق کاشی
در تفسیر حقایق التاویل اشاره باو کرده و محصل او با تحریر آنکه حقیقت صلوات امداد و تایید و افاضهٔ کمالات است
پس مصلی حقیقة خدا تعالی است گاه در مقام جمع و بلا واسطه و گاه در مقام تفصیل و مع الواسطه که فعل
عباد است و حقیقت صلوات مؤمنین همین است چه او عبارت است از قبول هدایت و انتقاش لوح وجود بنقش
محبت او و این نوعی است از امداد آنجناب در غرض تکمیل و مقصد تعمیم فیض خدا چه اکمل قبول ماده نبوی

اثر فاعلیت فاعل بظهور نرسیدی چنانچه گفته اند * وجود من بتو است و ظهور تو از من * فلست تظهر لولای لم اکن
لولاک و در حدیث قدسی است که اگر خلق همه اطاعت میکردند خلقی دیگر می آفریدم که معصیت کنند تا عفو و
فضل من معلوم شود و همچنین تسلیم مومنین دفع آفت نقص تکمیل اوست باظهار جلال عموم دعوت و قوت فاعلیت او
در مقام هدایت و باین وجه از بیان ممکن است جمع بین هر دو قول شود چه نفع صلوات اولا و بالذات راجع بمصلی است
و باعتبار اظهار اقتدار و تکمیل غرض بعثت و تحصیل مقصد هدایت راجع بمصلی علیه و موجب رفع درجه و علو
شان و ظهور کلمه اوست چنانچه فرمود فانی اُباهی بکم الامم ولو بالسقط بالجمله آنچه بنظر این قاصر فعلا مؤدی
باو است اینستکه از جانب طرفین تقریر کردم و بیش ازین تفصیل شایسته مقام نیست **فائده** ضم آل رسول ص
در صلوات موافق اخبار کثیره متواتره مرویه از طرق فریقین است از انجمله در اکثر اصول معتمده اهل سنت
نقل شده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که چگونه بر تو صلوات فرستیم فرمود بگوئید
اللهم صل علی محمد و علی ال محمد کما صلیت علی ابرهیم و علی ال ابرهیم و بارک علی محمد و علی ال محمد
کما بارکت علی ابرهیم و علی ال ابرهیم انک حمید مجید و خصوص این صلوات در تشهد نماز بنابر یک
قول شافعی واجبست و بر قول دیگر او مستحب است چنانچه در تقریب ابی شجاع و شرح ابی قاسم و حواشی او
مذکور است که هر دو از علماء شافعیه اند و عمل شافعیه غالبا بر آن فتوی است باضافه سیدنا در محمد و ابراهیم
در مواضع اربعه و این شعر معروف شافعی که در کثیری از کتب جماعت مذکور است و در السنه ایشان مشهور
میگوید یا ال بیت رسول الله حبکم * فرض من الله فی القرآن انزله * یکفیکم من عظیم الفخر
انکم * من لم یصل علیکم لا صلوة له * شاهد وجوبست ولی حمل بر نفی کمال کرده اند نه بر نفی حقیقت چنانچه در
نور الابصار شبلنجی معاصر است و در ینابیع المودة از صواعق و جواهر العقدین روایت کرده که پیغمبر فرمود
لا تصلوا علی الصلوة البتراء قالوا و ما الصلوة البتراء یا رسول الله قال تقولون اللهم صل
علی محمد و تمسکون بل قولوا اللهم صل علی محمد و علی ال محمد با وجود این اهل سنت ملتزم اند در
ذکر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مینویسند و اسم مبارک آل را از صلوات حذف مینمایند تا عناد
فطری و انحراف جبلی را بنمایانند و اعراض از رکوب سفینه نجات و دخول سلامت خانه نوح را از خود معلوم
کنند و همچنین در موارد ذکر اسامی اهل بیت ملتزمند بترک ذکر صلوات و سلام با اینکه خدای آنها را درین
شریک نبوت کرده و از طرق معتمده آنها جواز تصلیه و تسلیم بر عترت اطهار معلوم میشود علاوه بر اینکه صریح آیه
هو الذی یصلی علیکم و کریمه فصل علیهم ان صلوتک سکن لهم و بشارت اولئک علیهم صلوات
من ربهم و رحمة دالند بر جواز صلوات بر عموم اهل ایمان و از عمل صحابه هم نقل شده که صلوات بر آل

میفرستادند در ینابیع المودة از ابونعیم حافظ و جماعت مفسرین روایت کرده که بسند مجاهد و ابی صالح رسانند
و این دو از ابن عباس روایت میکنند که آل یاسین در کریمه سلام علی ال یسین آل محمد اند و یاسین
اسمی از اسماء آن حضرت است با اینهمه از گفتن سلام الله علیه یا صلی الله علیه مضایقه دارند و علت او را
در کشاف اشاره مینماید بعد از اینکه میگوید قیاس جواز صلوات بر غیر نبی است بدلیل آیه زکوة و هو الذی الخ
و قول رسول خدای ص اللهم صل علی آل ابی اوفی تفصیل میدهد بین ذکر تبعی که جایز است و ذکر بالاستقلال
که مکروه است بجهة اینکه شعار ذکر نبی شده و موجب اتهام برافضی بودن است و پیغمبر فرموده من کان
یؤمن بالله و الیوم الاخر فلا یقفن مواقف التهم و از ابن القیم در فتح الباری نقل شده که المختار
ان یصلی علی الانبیاء و الملائکة و ازواج النبی و اله و ذریته و اهل الطاعة علی سبیل
الاجمال و یکره فی غیر الانبیاء لشخص مفرد بحیث یصیر شعارا لاسیما اذا ترک فی حق مثله
او افضل منه کما یفعله الرافضة الی اخر کلامه عجیب آنستکه در اصول صحیحه اللهم صل علی ال
ابی اوفی و اللهم صل علی ال سعد بن عباده از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کردند و در فتح الباری است
که صلوات بر غیر انبیا بر مذهب حسن بصری و مجاهد و اسحق و ابو ثور و داود و طبری جایز است و از منهاج
السنه ابن تیمیه خذله الله نقل شده ابوحنیفه مذهبه انه یجوز الصلوة علی غیر النبی کابی بکر
و عمر و عثمان و علی و هو اختیار اکثر اصحابه کالقاضی ابی یعلی و ابن عقیل و ابی محمد عبد القادر
الجیلی پس باتفاق این جماعت منع زمخشری و ابن قیم چه وجه دارد حاصل سخن بی پرده و سرباز آنستکه
چون شیعه چنین میکنند با اینکه کتاب و سنت و عقل و اجماع شاهد جواز و رجحان است باید ترک
کرد اگر چنین است که التزام طایفه باحسان اهل بیت و تجلیل ایشان موجب التزام ترک او شود پس
خوب است جمیع فرائض و سنن را بهمین جهة اجتناب نمایند و محمد محبی شامی که از فضلای اینطایفه است
در تاریخ خلاصة الاثر تصریح باین عناد و تعصب کرده و پرده از روی کار برداشته و در ذیل شعری
که از عبد الرحیم بن تاج الدین دمشقی در ترجمه او نقل میکند و هو هذا ان الفتی العالم مع علمه
تراه محروما من العالم مثل الید الیمنی لفضل بها قد منعت من زینة الخاتم
میگوید تختم بیسار در واقعه تحکیم حادث شد گاهی که عمرو بن عاص خطبه خواند و گفت من خلافت را
از علی خلع کردم چنانچه خاتم خود را از دست راستم خلع کردم و قرار خلافت را در معاویه دادم چنانچه
گذاشتم خاتم را در دست چپ خودم پس سنت عمرو در عموم مردم باقی ماند ولی پیغمبر و خلفای راشدین
تختم بیمین میکردند و فقهای ما از انجمله بیرجندی در کتاب کشف گفته تختم بیسار باید کرد واقعه شده که بیمین

آن شعار روافض است و واجب است ازان احتراز کردن و علاء حصکفی در شرح ملتقی الابحر گفته لاشعور لنا
بهذا الشعار فی هذه الامصار فنتبع اثر المختار چه در حدیث آمده واجعلها فی یمینک یعنی انگشتر را
در دست راست کن بعد ازین باستطراد شعری از ابو عامر جرجانی نقل میکند که گفته تختم فی الیسار فلیس
یلقی ٭ طرازا لکم الا فی الیسار ٭ وما نقصوا الیمین به ولکن ٭ لباس الزین اولی بالصغار
لذالک تری الا باهم عاطلات ٭ وهن علی الاکف من الکبار ٭ آنگاه میگوید وقد عرفت الحدیث
فکل هذا غفلة منه و در یتیمه ثعالبی کلامی طریف هست که حق ابهام حکایت اوست میگوید ابو حفص فقیه
از ابو احمد کاتب پرسید چرا خاتم را در یمین کردی ابو حاتم گفت در این چهار فایده است یکی اینکه سنت
ماثوره از نبی صلی الله علیه وآله از طرق متعدده و وجوه مختلفه اینستکه او تختم بیمین میکرد و همچنین
خلفاء راشدین بعد از او تا اینکه واقعه صفین و حکمین پیش آمد و عمرو عاص خطبه کرد که الا انی خلعت الخلافة
من علیٍّ کخلع خاتمی هذا من یمینی وجعلتها فی معویة کما جعلت هذا فی یساری فبقیت
سنة عمرو بن العاص فی العامة الی یومنا هذا فائده دویم در کتاب خداست که میفرماید لا یکلف الله
نفسا الا وسعها و معلوم است که یمین اقوی از یسار است و واجب انستکه کلفت حمل اشیا را در عهده اقوی
قرار دهند نه اضعف سیوم اینکه از قیاس است چه نهی از استنجاء به یمین صحیح است و ادب در استنجاء
به یسار است و نقش خاتمی از اسم خدا تعالی خالی نیست پس واجب افتاد که وی را تنزیه از جای پلیدی کنند
چهارم اینکه خاتم زینت است و اسم او بفارسی انگشت آرای است و یمین اولی است بتشریف از
یسار تا اینجا بود کلام ابو احمد در اسکات ابو حفص فقیه که در یتیمه حکایت شده بود و راغب اصفهانی در کتاب
محاضرات میگوید کان خاتمه صلی الله علیه وسلم حلقة فضة وعلیه فص عقیق وکان یتختم به
فی یمینه وسبب اتخاذه انه کتب الی ملک الروم فقیل انه لا یقبل کتابا الا مختوما قال واول
من تختم فی یساره معویة وقیل شعر قالوا تختم فی الیمین وانما ٭ مارست ذاک تشبها
بالصادق ٭ وتقربا منی لآل محمد ٭ وتباعدا منی لکل منافق ٭ الماسحین فروجهم بخواتم
اسم النبی بهن واسم الخالق و در کتاب مستطرف از عایشه روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
بدست راست انگشتری میکرد و از دنیا بیرون رفت در حالیکه خاتم در یمین او بود از تاریخ سلامی
نقل میکند که رسول خدای و خلفای بدست راست تختم میکردند و معویه او را به یسار نقل کرد و بنی امیه
بسنت او عمل کردند و سفاح نقل کرد بیمین و تا ایام رشید باقیماند آنگاه او متابعت معویه کرد و نقل
بیسار نمود و مردم متابعت او کردند الکنون اندکی بتامل نگاه کن و طریقه دیانت را ببین که بجهة عداوت

با اهلبیت عصمت و مخالفت با اتباع ایشان از اخبار صحیحه خود دست برمیدارند و از متابعت خلفای خود چشم
میپوشند و ترک سنت نبویه کرده پیروی سنت امویه میکنند و تصریح میکنند چون تختم بیمین شعار روافض است
ترک باید کرد و این شعار بودن بجهت آنستکه روافض متابعت عمرو عاص نکردند و بر اتباع سنت
پیغمبر باقیماندند فیا للعجب ولضیعة دین سید العرب وقد قلت بها تختم بالیمین فتلا اسا علی ٭ تکن فی غد
اصحاب الیمین ٭ ولا تجعله عرضة نیل سوء ٭ وفیه اسم المهیمن والامین ٭ ولا تعدل بذاک
الی شمال ٭ فتحیی سنة الرجس اللعین فایده اشتقاق آل از اول است و جماعتی که آل کسی گویند
بجهة اول ایشان است بالکس و اول بر سه وجه است اول جسمانی که عبارت از قرابت صوری و تولد بدنی است
و اول روحانی که عبارت از تعلم علوم و کسب فضایل و تخلق باخلاق کسی باشد و اول نورانی که عبارت
از اتحاد نور و وحدت سنخ ذات باشد که اشرف انواع اول است و آل حقیقی پیغمبر آنکسانند که متحقق بهر
قسم اول باشند و ما بعد از سیر و تقسیم تام و استقراء کامل کمال اتصفات و تمامیت انجها را جز در ائمه
اثنی عشر و فاطمه علیهم السلام ندیدیم اما انتساب صوری و تولد ظاهری که معلوم است اما جهة ثانیه که
بحدیث انا مدینة العلم وعلی بابها ثابت است و اما حیثیت ثالثه از حدیث شریف کنت انا و علیٌّ
نورا و کریه ذریة بعضها من بعض مشهود ارباب انصاف میشود و بعضی اهل سنت که مطلق قرابت
یا عموم امت را آل دانسته اند از جاده انصاف بیرون رفته اند و لیس اول قادوده کسرت فی الاسلام
و در عیون اخبار الرضا بابی عقد کرده از برای نقل کلام سعادت فرجام حضرت رضا علیه السلام در مجلس
مامون ملعون با علماء عامه در تفرقه بین آل و امت و آن باب بیست و سوم از آن کتاب است و بجهة
طول او ما طالبان را محول بمراجعه همان کتاب مستطاب میکنیم ولی با همه عصبیت و عناد فخر رازی در تفسیر
کبیر کلامی دارد که قریب بانصاف است میگوید آل محمد آنانند که امر شان آیل باو میشود پس هر که اول امرش
باو اشد و اکمل باشد آل او باشد و شک نیست که تعلق بین علی و فاطمه و حسن و حسین و بین رسول خدا صلی الله
علیهم اشد تعلقات بود و این مطلب معلوم است بنقل متواتر پس واجب شد که آنها آل باشند و ایضا
اختلاف کرده اند در معنی آل بعضی گفته اند اقارب او یند و قومی گفتند امت او یند ما اگر بگوئیم قرابت
او یند پس ایشانند آل و اگر بگوئیم امتی هستند که قبول دعوت کردند باز ایشان آل هستند پس بهر تقدیر
ایشان آل هستند اما جز ایشان محل اختلافست و معلوم نیست تمام شد کلام فخر رازی و ما بهمین تقریب
ایکلم را در بقیه ائمه اثنا عشر علیهم السلام مطرد میکنیم فائده لفظ ایند عا که مشتمل است بر عطف
بر ضمیر مجرور بی اعاده جار شاهد صحت اینمذهب است چه در محل خود ثابت کرده ایم ادعیه و کلمات

صادره از ائمه علیهم السلام خصوصا در مقام دعا و خطبه و اشباه آن خصوصاً از صادقین علیهم السلام و آنانکه قبل
از ایشان بوده‌اند بقاعده عربیت حجت است و در اثبات لغت کافی است چه رواة ما کمتر از اصمعی ناصبی و ابوعبیده
خارجی که مرتکب همه نوع قبایح میشدند نیستند و صادقین علیهما السلام در عربیت کمتر از جریر و اخطل و فرزدق
نیستند خصوصاً در این زیارت شریفه که دانستی حدیث قدسی است و مثل قرآن و حدیث نبوی حجت است
و از اینجا معلوم میشود که مناقشه شیخ اجل ابوالفتح کراجکی در جر آل در ادعیه صحیحه و التزام بنصب بعطف بر محل
چنانچه در حاشیه سید محقق داماد قدس سره از او نقل شده از اقتصار بر تقلید بعض قشریین نحاة و صحیفین علماء
عربیت است با اینکه قرائت حمزه در کریمه تسائلون به والارحام شاهد دعوی است و تغلیط صاحب
کشاف غلط و بی مبنا است و تحقیق این باب مناسب این کتاب نیست اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنی
عِنْدَکَ وَجیهاً بِالْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ ج بارالها
بگردان مرا نزد خود عزیز و محترم بواسطه حسین علیه السلام در دنیا و آخرت ش جعل بر دو قسم است
یکی بسیط که بمعنی انشاء نفس ذات شیئ است و این جعل بر قانون عربیت حاجت بیک مفعول بیشتر ندارد
و دیگری جعل مرکب است که بمعنی ایجاد وصفی در امر ثالثی است و او محتاج بدو مفعول است و در این عبارت
شریفه لفظ جعل از قسم ثانی است چنانچه واضح است و وجیه ماخوذ از وجاست که بمعنی جاه است چنانچه
در عبارت بخاری که سابقا ترجمه او را شنیدی واقع است وکان لعلی وجه حیوة فاطمة دنیا تانیث ادنی است
و معتمد بر موصوف محذوف است که نشاه یا دار باشد و همچنین است وجه تانیث آخرت و وجه
در تعبیر از این نشاه بصیغه دنیا که افعل تفضیل است میشود مبالغه باشد در دنو و دنائت او و افعل
تفضیل گاهی استعمال میشود در شدت اتصاف شیئ بشیئ بامعنی که مجازا اعتبار مفضل علیه در او نمیکنند
چنانچه خفاجی در شرح دره تصریح باین کرده و نقل از دیگران هم شده و استعمال و تتبع هم شاهد اوست
و میتواند بود که ملاحظه معنی تفضیل هم شده باشد که نشاه برزخ که عالم مثال و خیال مفصل و ملکوت
اسفل در اصطلاح حکمای اشراق و عرفای ذوی الاذواق عبارت از اوست ملحوظ شده باشد و او
چون باعتبار عالم آخرت دنوی دارد متوسط اعتبار شده و این نشاه متاخر و باین ملاحظه او را
دنیا گفتند چنانچه در فقره زیارت جامعه است وجه الله علی اهل الدنیا والاخرة والاولی
بنابر بعض احتمالات که اولی اشاره بعالم اظله یا عالم ذر بوده باشد و حکما گفته‌اند که اشاره بتثلیث
عوالم شده در کریمه ولقد علمتم النشاة الاولی فلولا تذکرون چه در این نشاه حسی است و تخیلی
و تعقلی و تذکر موجب آنستکه بگوئیم در کلیه عالم و انسان کبیر هم سه عالم است یکی عالم حس که نشاه

مادیات است و دیگری عالم تخیل که موطن صور مجرده از مواد کثیفه عنصریه است چه خلو صورت از ماده مطلقا
خلاف برهان است و عبارت طائفه که نفی ماده کردند منزل بر تفسیر ماست که تقیید بعنصریه کثیفه کردیم
تا موجب لوازم دنیاویه نشو و حرکت و ترقی و انتفاع بدعا و خیرات و مثوبات و اعمال صالحات
اخلاف و اقربا و اصدقاء و مؤمنین که از معلومات شرع شریف بلکه مقطوعات بر رؤیاهای صادقه و
امارات دیگر است صحیح باشد سوم عالم تعقل است که تجرد از جمیع لوازم دنیاویه و زحمات و تعلقات
عنصریه است اگرچند خلو از ماده بکسره نباشد بلکه ماده رقیقه لطیفه که موجب تحولات عرضیه است
بحکم تلازم هیولاء و صورت با وی باشد چنانچه سابقا اشاره کردیم و این عالم آخرت است که عیش
پاینده و زندگانی جاویدان است وان الدار الاخرة لهی الحیوان هذا محصل ما قالوا والعهدة
علیهم تنبیه در تفسیر فخر رازی مذکور است که وجیه کسی است که معروف بخیر باشد و هر کس اگرچه معروف
است نزد خدای ولیکن معرفت مجرده کافی در وجاهت نیست چه اگر کسی دیگری را بخدمت یا اجرت بشناسد
نمیگویند وجیه است بلکه وجیه آنستکه خصال حمیده داشته باشد که بواسطه او در معرض شناختن و نشناختن
درآید و قابلیت اینمقام داشته باشد و محصل نظر فخر رازی بر آنست که وجاهت را بمعروفیت تفسیر
کند و وجهی برای این تفسیر نیافتیم و در سایر کتب هم معلوم نیست موافقی داشته باشد و قواعد لغت هم
مقتضی این نیست و اگر نه چنان بود نقض بخادم و اجیر که معروفند موقعی نداشت بالجمله آنچه لازم است
که در اینمقام دانسته شود آنستکه وجاهت نزد خدای در دنیا بچه حاصل شود بحکم کریمه ان اکرمکم
عند الله اتقیکم کرامت و وجاهت در نزد خدا تعالی منوط بتقوی است و تقوی سه مرتبه دارد اول تقوی
در عقاید است که بمعنی استقامت دین و احکام ایمان است دیگر تقوای در اعمالستکه عبارت از ورع از محارم
و تجنب از مآثم و ملازمت واجبات و مواظبت طاعات باشد و اینمرتبه را بعد از مرتبه ثانیه باید تحصیل کرد
و دیگر تقوای در اخلاق و ملکات است که آدمی در مصحف قلب خود نظر کند اگر صفت رذیله ببیند که بمنزله آیه عذاب است
گریه کند و فزع کند و استعاذه کند و او را از دل خود بیرون برد و اگر بخصلت حمیده عبور کند که بمنزله آیه
رحمت است شکر خدای کند و از خدا تعالی ثبات و دوام او را بخواهد و امثال و اشباه او را بطلبد
تا بجهاد تام و مشقت کامل دفع رذائل و تحصیل محاسن اخلاق کند و جمیع این سه مرتبه تقوی موقوف
بر علم است چه نادانی نتوانی و از اینجا معلوم شد که کرامت عند الله منوط و مشروط بعلم است
چنانچه فرموده یرفع الله الذین اوتوا العلم درجات و در جای دیگر هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون و در جای دیگر ام هل تستوی الظلمات والنور بلی علم بی عمل مقصود نیست مگر

درجائیکه علم وعمل یکی باشند چنانچه درمرحله اول تقوی که ایمان باشد مطلوب همان علم است یعنی اعتقاد قلبی
وتحقق واقعی باذعان بصفات ثبوتیه وانبیا وائمه وکتب و ملائکه وحشر ونشر که مبدء ومعاد عبارت از
انها ست حاصل سخن اینکه شخص زائر دراین زیارت ازخدایتعالی طلب میکند که بواسطهٔ اعتصام بعروة
الوثقای محبت حسین وتمسک بان حبل متین بمدارج علم وعمل صعود کند تا دردنیا مرضی خدای عز وجل شود
ودر آخرت بمقام قرب درجه اولیا برسد اللهم اجعلنی عندك وجيها بالحسين عليه السلم فی الدنیا
والاخرة بجاه محمد وعترته الطاهرة يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ اِنِّی اَتَقَرَّبُ اِلَی اللهِ وَاِلَی
رَسُولِهِ وَاِلَی اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَاِلَی الْحَسَنِ وَاِلَيْكَ بِمُوَالاتِكَ وَبِالْبَرَائَةِ مِمَّنْ
قَاتَلَكَ وَنَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ وَبِالْبَرَائَةِ مِمَّنْ اَسَّسَ اَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ
وَاَبْرَءُ اِلَی اللهِ وَاِلَی رَسُولِهِ مِمَّنْ اَسَّسَ اَسَاسَ ذٰلِكَ وَبَنَی عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ
وَجَرَی فِی ظُلْمِهِ وَجَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَی اَشْيَاعِكُمْ ج ای ابو عبد الله همانا
من تقرب میجویم بسوی خدا وبسوی پیغمبر وبسوی امیر المؤمنین وبسوی امام حسن وبسوی تو بدوستی
تو وبه بیزاری ازهرکه باتو مقاتله کرد وجنگ را برای تو برپا کرد وبه بیزاری جستن ازهرکه تاسیس اساس
ظلم وجور برشما اهل بیت کرده وبیزاری میجویم ازهرکه اساس ظلم راگذاشته وبنیان بنا کرده براو و
دست بازنکشیده واز جور وظلم برشما وبرشیعیان شما ش تقرب تفعل از قرب است وصیغه تفعل دراینباب
تواند بود که برای طلب باشد وشاید برای مبالغه باشد واول اظهر است وعبارت قاموس که گفته
تقرب به الی الله تقربا وتقراباً یعنی کتملاق ای طلب القربة والوسیلة به عنده شاهد او ست اگرچه
فی نفسه حجت نیست چه دعوی سماع از واضع درینموضع بغایت بعید است واستعمال برهر دو وجه ممکن الانطباقست
وظاهر عبارت مذکوره اینستکه باء بعد از تقرب باء سببیت باشد ودر فقره زیارت بعید المحتمل استکه
باء ملابست باشد ومراد آن باشد که باولایت وبرائت طلب قربت میکنم یا نیک قریب درحضرت
شما میشوم وشک نیست درامثال این مقام مراد قرب معنوی است نه قرب مکانی وحصول او بملازمت
طاعات ومجانبت معاصی وتخلق باخلاق الله است تا از صورت ایمان گذشته بحقیقت ایمان متحقق
شوند فان لکل حق حقیقة وعلی کل صواب نورا . موالات بمعنی محبت وولایت است ووجه دلالت ولایت
که درحقیقت بمعنی قرب است بر دوست سابقاً مشروح شد وباب مفاعله درینمقام مصوغ برای تقویت
معنی مجرد است چه ظاهر اینستکه اختلاف صیغه وزیادت حروف درلغت بی نکته باشد اگرچند علماء
غالبا باینمعنی درباب مفاعله تصریح نکرده اند ولی کلیه قانون لغات وخصوصیات کلمات مهره فن واساطین

صناعت در دست است وآنها مقوی اینخیال ومقرب این احتمالند اینهمه برفرض آنستکه ولی درلغت بمعنی
احب استعمال شده باشد ولی بعضی نفی کرده اند وبنابراین استعمال موالات وتولی درمحبت بملاحظه ملازمه
تاکد قربی است که مدلول صیغه است با محبت وعلیهذا ولی ماخوذ از موالاة است مثل بدیع از ابداع وایکلام
فی الجمله جای مناقشه وتامل دارد اگرچه متبع درهرحال استعمال است والله العالم نصب دراصل لغت بمعنی
برپای داشتن چیزی است واکثر معانی این لفظ از قبیل نصب نحوی ونصب بمعنی غنای مخصوص ونصیب
بمعنی سهم ونصاب بمعنی حد ونصب بمعنی معبود باطل راجع باین استعمال است واز وجوه اوست اینکه میگویند
نصب له العداوة یا نصب له الحرب یا ناصبه العداوة واز فروع این استعمال اخیر است نصب بمعنی
عداوت امیر المؤمنین علیه السلام نه اینکه معنی لغوی اصلی باشد چه معقول نیست که اضافه بمضاف الیه جزئی
حقیقی متاخر الوجود بسنین متطاوله از زمان وضع ملحوظ واضع باشد ولفظی برای او وضع کنند با اینکه
نصب بمعنی عداوت بهیچوجه نیست بلکه استعمالیست بحذف متعلق که عداوت باشد وکثرت استعمال ظهوری
یافته ومراد بعض لغویین که گفته اند مجاز است اینستکه ما تحقیق کردیم واز اینجا معلوم میشود که آنچه صاحب
حدایق تخیل کرده که نصب لغت حقیقت در تدین ببغض امیر المؤمنین است باستناد بظاهر عبارت
قاموس که گفته النواصب والناصبیه واهل النصب المتدینون ببغضة علی وجهی ندارد چه وظیفه لغوی جز بیان
مورد استعمال نیست واستعمال اعم از حقیقت است ودانستی که احتمال حقیقت بودن درینمقام متمشی نیست
علاوه بر اینکه نفس عبارت قاموس منادی بخلاف دعوای اوست چه بعد از عبارت مذکوره گفته لانهم
نصبوا له ای عادوه چه صریح ایکلام اینستکه استعمال از باب اطلاق کلی برفرد است نه از جهت اخذ خصوصیت
در مفهوم لفظ وتفسیر نصب بمعاداة بجهة افادهٔ حاصل معنی است وتقریب دلالت آنستکه ما بیان کردیم واز همین
جا معلوم میشود که آنکه بمجاز ملتزم شده از جهة آنستکه اطلاق کلی را برفرد مجاز دانسته وغفلت از تحقیق متاخرین
اصولیین کرده که حقیقت است ولی حقیقت بودن باینوجه فایده بحال صاحب حدائق ندارد چه غرض او اخذ
خصوصیت مبغوض است درمفهوم حقیقی لفظ وحال او ظاهر شد جری بمعنی روان شدن است واز
راغب حکایت شده که الجری المر السریع واصله فی الماء ونحوه وگاه کنایه از استمرار شود بجهة الکه
فعلیکه منقطع شود جریان ندارد واستعمال او درجری فرس وجری سفلیه وسایر مواضع استعمال برسبیل
تشبیه است یا توسع وکنیز را که جاریه میگویند هم بجهة اینستکه جاری درخدمت است درمصباح میگوید
الجارية السفينة سميت بذلك لجريانها فی البحر ومنه قيل للامة جارية علی التشبيه لجريانها
مستسخرة فی اشغال مواليها والاصل فيها الشابة لخفتها ثم توسعوا فيها حتی سموا كل امة جارية

وان كانت عجوزا لا تقدر على السّعي تسمية بما كانت عليه ومحكى از محيط اينستكه انما سمّيت جارية
لانها تجري في الحوائج ودر اساس گفته وسميت الجارية لانها تستجرى في الخدمة ومحكى از مهذب وقانون
اللغة نيز اينست ودر بعض كتب لغت تعبير شده از جاريه بقينه بقاف و باء مثناه تحتيه ونون كه مونث قين است
وبمعنى امه است چنانچه قين بمعنى عبد است و صاحب قاموس را در اينكلمه غفلتى سخت عجيب وتصحيفى طرفه بديع دست
داده چه او را قينه خوانده ومونث فتى است و چون ديده كه اين اطلاق صحيح نيست بجهة شمول جمل وفرس
وامثال آنها از قبيل خود لفظ من النساء را ملحق كرده وگفته الجارية الفتية من النّساء يعنى جوان از زنان
ودر هيچ يك از كتب لغت نه ديده شده ونه شنيده كه جاريه بمعنى زن جوان باشد وهذا عجيب جدًّا وان كان
منه غير عجيب فانّ له في ذلك اليد الطولى والمرتبة الاولى بالجمله مراد از فقره زيارت و
جرى في ظلمه وجوره عليكم آن است كه مستمر شد در طريقه ظلم وجور بر شما وعليكم متعلق است بظلم
وجور ودر بعض نسخ حكايت شده كه جرى ظلمه وجوره است بحذف فى وبنابرين مراد از جريان از قبيل
وقوع وتعلق است وتعبير اول ابلغ است چه اعتبار معنى ثانى در او شده كه نسبت جريان بذات باشد
نه بحدث واينمعنى متوقف بر مزيت اعتبار و مزيد لطيفه تصرفى است كه موجب حركت ذهن وانتقال جديدى
ميشود كه در نفس اوقع ودر قلب احلى ميشود وغالبا حسن تعبير منوط باوست چنانچه ارباب قرائح لطيفه
واذهان دقيقه كه تعاطى لطايف بيان و بدايع كلام كرده اند باول وهله متنبه ميشوند وآنرا كه اين ذوق نيست
از طول بيان وكثرت تطويل فايده نميبرد ومن لم يستضئ بمصباح لم يستضئ بالصباح **فائدة
استطرادية** بجماعت مستفيضه بلكه اجماع محقق واخبار متكثره معتبره منجبره بعمل اصحاب كفر نواصب
ثابت شده ولى در تحقيق موضوع وتعيين مفهوم ناصب اختلافى هست بين اخبار باب وعبارات اصحاب
چه در پاره از روايات آمده الناصب لاهل بيتي حربا ودر بعض اخبار در تفسير او وارد شده هو
من نصب العداوة لاهل بيت محمد ودر ديگرى من دان بمعاداتهم ودر جائى من نصب العداوة
لعلىّ عليه السّلام ودر خبر ديگر من اعلن بالعداوة ودر روايت ديگر من نصب العداوة لشيعتهم
ودر طريق ديگر من قدم الجبت والطاغوت چنانچه بعض فقهاء معاصرين استقصاء كرده اند واين اخبار
غالبا راجع بيك معنى هستند كه همان تدين ببغض اهل بيت باشد چنانچه در عبارت قاموس نيز بود اگرچه اختصاص
باميرالمومنين داشت مثل بعض اخبار بجهة اينكه اجلاى افراد اهل بيت عليهم السلام بلكه سيد ايشان او بود
واظهار واعلان ونصب عداوت همه از لوازم اوست و كاشف اعتبار شده ونصب حرب يكى از افراد
اوست ونصب شيعيان ايشان از جهة مشايعت ومتابعت ايشان راجع بنصب ايشان است چه در علوم مافوق الطبيعة

مقرر شده كه حكم بر محيث راجع بحيثيت است بجهة وجوب رجوع ما بالعرض بما بالذات ومراد از تقديم جبت و
طاغوت تواند بود كه تقديمى باشد بر وجه نفى استحقاق على عليه السلام براى محبت چنانچه از ملاحظه رساله
جاحظ در تقديم اسلام ابوبكر بر اميرالمؤمنين معلوم ميشود كه در ضمن تقديم ابوبكر نفى فضيلت امير عم ميكند ومراد
بتدين اظهار بودن او از دنيست نه اعتقاد واقعى تا كفر جحود كه اشد انواع كفر است داخل شود وحديث جناده
از امام حسن عليه السلام كه بسيد الشهداء ع فرمود در وصف لشكر يزيد كلهم يتقرب الى الله اشاره باينمعنى است
والا تقرب حقيقى با ظهور بينات وقيام حجج وقرب عهد ايشان باميرالمؤمنين عليه السلام ورسول خدا از جميع
معقول نيست اگر درباره بعض تصور شود پس معويه وعمرو عاص ومنصور وهارون واشباه ايشان كه علم تفصيلى
بفضائل اميرالمؤمنين داشتند واظهار عداوت آنجناب ميكردند از اعظم نواصبند بالجمله بعد از تامل مؤداى
مجموع اخبار معلوم شد وهمچنين است كلمات اصحاب كه ارجاع آنها بمعنى وحدانى براينوجه غالبا امكان دارد
ودليلى بر كفر غير اينطايفه از مطلق اهل خلاف بمعنى وجوب ترتيب آثار كفر بحسب ظاهر تا بحال ديده نشده چه اجماع
بالضروره مفقود است واخبار مخصوص صنف نواصب ومعنى او معلوم شد ودعوى نصب كليه اهل خلاف بمقتضاى
روايت معلى بن خنيس ليس الناصب من نصب لنا اهل البيت لانك لا تجد احدا يقول
انى ابغض محمدا وال محمد ولكن الناصب من نصب لكم وهو يعلم انكم تتولّون وتتبرّؤن
من اعدائنا نيز وجهى ندارد چه بعد از غض بصر از ضعف طريق خبر مقتضاى تامل او اينستكه كسى مجاهره ومبارزه
بعداوت پيغمبر وال نتواند كرد بلكه اعلان بعداوت شيعه ايشان ميكند تا بالاخره راجع بايشان شود والبتة
اينگروه نواصبند ولى كلام در صغرى است چه غالبا عوام عامه با خاصه اينعداوت ندارند بلكه عداوت ايشان بجهة
برائت از صحابه است كه بگمان ايشان اعداء آل محمد نيستند لهذا خود لعن اعداء آل محمد را ملتزمند ونزاع صغروى
با ما دارند اگرچه ما بعون الله تعالى اثبات مقدمه ممنوعه را از كتب خود ايشان كرده ايم ولى الزام ما دخلى باعتقاد
فعلى ايشان ندارد واگر فرضا عداوتى كامن داشته باشند چون كاشف ندارد ما نميتوانيم معامله كفر با ايشان بكنيم
بلكه مناط اعلان واظهار است چنانچه در اخبار او را كاشف از تدين واقعى اعتبار كرده اند بشرحيكه اشاره باو
شد واخبار وارده در كفر مطلق اهل خلاف چون معارض هستند باخبار وارده در معامله اسلام با ايشان
از طهارت وجواز معاشرت ومواكلت وحل مناكحت ومصاهرت واكل ذبائح ايشان واخبار متظافره
بلكه متواتره وارده در فرق بين اسلام وايمان مبثوثه در مطاوى كتب اخبار سيما كتاب جليل القدر
عظيم الشان كافى در باب معقود براى همين معنى باسيره قطعيه مستمره محققه كه مجال ترديد وتشكيك بهيچوجه
ندارد و منزل ميشوند بر كفر باطنى چه مانعى ندارد احكام كفار بحسب اختلاف اقسام مختلف شود واينمعنى فى الجمله

بین فریقین مسلم است و طایفه از عبارات فقها در موارد خاصه مشعر باین فرق هست و از عبارت شیخ در تهذیب
و عبارت سید در تنزیه الانبیا استشمام واستشعار اینمعنی توان کرد و از جمله آنچه گفتیم ظاهر شد که قول
بکفر و وجوب اجتناب فعلی از مطلق اهل خلاف مسرحی در وادی تحقیق ندارد اگرچند صاحب حدائق قدس سره
باسرار بلیغ متصدی اثبات او شده بطایفه از اخبار و کلمات فقهاء اخیار اعتضاد کرده که اگر دلیل
بر خلاف مدعای او نباشد لا اقل دلالت بر مقصود او ندارند یا قابل تاویلند بتوجیه قریبی و با اینهمه
طعنهای بلیغ و تعریضات اکیده بر متاخرین کرده بروجهیکه نه شایسته فضل اوست نه زیبنده مقام
منیع ایشان و بسط کلام در اینمقام بر ذمت کتب مفصله است و در ینجا لمعه ولمحه از اینمسئله بیشتر مقصود
نبود و الله الموفق علی الجمله از مجموع آنچه در اینفایده تحقیق و تقریر کردیم معلوم شد که کفر محاربین سید الشهداء
علیه السلام که در فقره من نصب لک الحرب اشاره بایشان شده از مسلمات است بلکه این معنی از
ضروریات مذهب شیعه است و حاجت باستدلال ندارد چه علاوه بر اینکه این محاربه اماره نصب است و او
خود علی التحقیق سببی است مستقل برای کفر اینطایفه از خوارج هم هستند و از فئه باغیه اند و خروج بر امام و
هتک احترام او و تصدی قتل و سفک دم مقدسش هریک بالاستقلال برای کفر سببی است که این عناوین
در محاربین سید الشهداء علیه السلام مجتمع است و حاجت نیست در اثبات کفر اینطایفه بلکه طایفه سابقه که
مطلق نواصب باشند که ارجاع بمسئله انکار ضروری کنند چنانچه از بعض اساطین ظاهر میشود چه مسئله
کفر منکر ضروری محل خلاف است که آیا از جهة موضوعیت است یا بسبب کاشفیت و طایفه از کبرای محققین
متاخرین مثل مقدس اردبیلی و فاضل هندی و جمال المحققین و محقق قمی و استاد اساتید عصر در رسائل
و غیر ایشان قدس سرهم قائل باحتمال ثانی شده اند کما هو الاقوی و بنابراین در صورت شبهه باید حکم بکفر ایشان نکرد
و اینمعنی در حق محاربین و خوارج مقطوع الفساد است و در حق نواصب خلاف ظاهر پس اولی اینکه در اثبات
کفر اینطوایف تعویل بر ادله خاصه کفر ایشان کنیم و ارجاع نکنیم مطلب را بمسئله کفر منکر ضروری و متامل متصفح
در اخبار اعتبار ولایت از اجزاء ایمان که در اصول معتمده و مآخذ وثیقه و کتب صحیحه اساطین علماء شیعه
رضوان الله علیهم از قبیل جوامع سبع عظام و جز آنها مجموع و متفرق هست جازم است یا مشرف بر جزم
که ولایت نیز مثل توحید و نبوت از ارکان اصلیه و عناصر استقصیه ایمان است که بفقدا و حقیقت
ایمان مفقود میشود و احکام ایمان بر فاقد او بهیچوجه مرتب نیست خواه از قصور باشد و خواه از تقصیر چنانچه
بالاتفاق بلکه بضرورت اسلام حال توحید و نبوت چنین است بلی فرقیکه هست اینستکه جماعتی از محققین
و اهل نظر بقرائن صریحه عقلیه و شواهد صحیحه نقلیه جازمند باینکه قاصر را عقابی نیست و تحقق قصور هم در ظرف

خارج

خارج و وقوع نفس الامر بمراجعه احوال اصناف بشر و ملاحظه اخلاق اخلاط زمر و تامل فرق قابلیات و اختلاف
استعدادات مردم از وحشی و متمدن و قروی و بدوی و زنگی و رومی و رجال و نسوان تفاوت مراتب وجود و تباین
درجات نفوس امریست محسوس و مطلبی است مشهود و لیس یصح فی الافهام شیئ * اذا احتاج
النهار الی دلیل وطعن بعض اخباریین بر بعض اساطین فرقه و رؤسای مذهب باختیار عدم عقاب قاصر
ناشی از قصور خود طاعن است و اینجمله که نوشته شد بر سبیل استجرار و تطفل بود و محصل غرض و حاصل اینستکه
علمای امامیه رضی الله عنهم مطبقند بر کفر محاربین سید الشهداء و جواز لعن و سب ایشان و اخبار عامه بهم
تصریحا و تلویحا بر اینمدعی شاهد است و این بی بضاعت بعون خداوند جل ذکره تبفاریق در تضاعیف
مباحث این شرح شمه از اخبار فریقین وارده در این معانی را یاد کرده و زیاده بر این در اینموضع تعرض
او منافی شرط اختصار است والله الموفق وهو الهادی بَرِئْتُ اِلَی اللهِ وَاِلَیْکُمْ مِنْهُمْ
وَاَتَقَرَّبُ اِلَی اللهِ ثُمَّ اِلَیْکُمْ بِمُوالاتِکُمْ وَمُوالاةِ وَلِیِّکُمْ وَبِالْبَرائَةِ مِنْ
اَعْدائِکُمْ وَالنّاصِبِینَ لَکُمُ الْحَرْبَ وَبِالْبَرائَةِ مِنْ اَشْیاعِهِمْ اِنِّی سِلْمٌ
لِمَنْ سالَمَکُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبَکُمْ وَوَلِیٌّ لِمَنْ والاکُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عاداکُمْ ج
بیزاری جستم بسوی خدا تعالی و بسوی شما از ایشان و تقرب میجویم بسوی خدا آنگاه بسوی شما بموالات شما و موالات
دوست شما و برائت از اعدای شما و آنانکه حرب بپا کنند برای شما و بیزاری از پیروان ایشان همانا من مسالمت
میکنم هرکرا با شما مسالمت کند و محاربت میکنم هرکرا با شما محاربت کند ش چون از اهم اصول دین اعتقاد
بامامت اهل بیت علیهم السلام است و قبل از این گفتیم قوام اصل مذکور بدو رکن است یکی تولّی و دیگری تبرّی
چنانچه در طب ابدان صحت منوط است به تنقیه که دفع اخلاط عفنه و مواد فاسده باشد و تقویت که
حفظ قوای اصلیه و اعانت ارواح بر افاعیل خود باشد و در طب نفوس نیز کمال نفسانی مشروط است
به تخلیه که ازاله ملکات رذیله و اخلاق ردیه باشد و تحلیه که جلب ملکات عادله و اخلاق فاضله است
پس طب ایمانی هم متوقف بر تحصیل این دو رکن است چه تبرّی که عبارت از برائت از اعداء اهل بیت است
بازاء تنقیه و تخلیه است و تولّی که دوستداری و ارادتمندی باینخاندان بزرگوار است در مقابل تقویت
و تحلیه مذکور میشود و غرض از این زیارت چون اظهار مشایعت و متابعت واقعی از اهل بیت است و قوام او
باین دو رکن بود لهذا این دو مطلب در این زیارت شریفه باسالیب مختلفه و وجوه متعدده مذکور شد
گاهی باین اسلوب در ضمن لعن اعداء اظهار او شده بر سبیل استطراد و استتباع گویا چون ذکر مساوی
آنها شد حالت اخلاص بهیجان آمد و شوق باطنی در ثوران شد و بمقتضای محبت جبلی با اینطایفه د

و عداوت فطری فطرة الله فطر الناس با آن مبتیله اظهار برائت و بیزاری از آنها کرد و گاهی بعنوان
خصوص سید الشهداء تولی اولیای او و تبری از اعدای آنجناب را سرمایه قربت و واسطه تقدم پیشگاه
جناب احدیت جل مجده و حضرت رسالت و جناب ولایتماب و سیده نسا و حضرت مجتبی علیهم السلام
که اقرب خلق خدا اند بسوی او و احب ناس اند از برای سید الشهداء قرار داده و اتقرب الی الله والی
رسوله تا آخر فقره سابقه را میخوانند و بعد از اینکه او را مایه تقرب و واسطه تقدم قرار داد تاکیدا للبرائة
و تقویة للمطلوب باز انشاء برائت فعلیه میکند و میگوید برئت الی الله و گاهی خطاب را بعنوان عموم
می آورد و متوجه بجمیع اهل البیت میشود و تقرب بخدا میکند باظهار برائت از دشمنان ایشان و دوستی باجود
ایشان و دوستان ایشان و میگوید و اتقرب الی الله والیکم و گاهی بعبارت دیگر بر سبیل فذلکه و خلاصه
گوئی میگوید انی سلم لمن سالمکم تا آخر یعنی حاصل سخن اینستکه هر که با شماست من با اویم و هر که بر شماست
من بر اویم آشنائی با جز شما ندارم و در دنیا و آخرت شما را دارم فقط و شما مایه سعادت و وسیله
نجاة و قرب من هستید نگسلد رشته امید گرانباری جرم زمره را که شما حبل متینید همه سیزده تن
ز شما چاشنی از یکتن یافت ٭ زان نمکدان حقیقت نمکینید همه ٭ و اگر چه اخبار وارده در فضل اولیای
آل محمد و مثالب اعدای ایشان بیش از آنستکه بتوان در محلی گنجانید یا در کتابی درج کرد ولی ما درین مقام
بیک حدیث وارد در اینباب محکی از تفسیر ثعلبی مسندا و مذکور در کتاب کشاف و تفسیر کبیر رازی مرسلا
اکتفا میکنیم تا حجت بر خصم باشد و آن حدیث اینست که در کتاب ینابیع المودة از کتاب فصل الخطاب خواجه محمد
پارسای بخاری نقشبندی که از اجلای عرفا و محدثین علمای عامه است روایت میکند که گفته است
روی الامام ابو اسحق الثعلبی فی تفسیره عن الامام محمد بن اسلم الطوسی عن یعلی بن عبید عن اسمعیل
بن ابی خالد عن قیس بن ابی حازم عن جریر بن عبد الله قال قال رسول الله من مات علی حب
ال محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب ال محمد مات مغفورا له الا و من مات علی حب
ال محمد مات تائبا الا و من مات علی حب ال محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان الا و من مات
علی حب ال محمد بشره ملک الموت ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب ال محمد یزف الی الجنة
کما تزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات علی حب ال محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة
الا و من مات علی حب ال محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة الا و من مات علی حب ال محمد
مات علی السنة والجماعة الا و من مات علی بغض ال محمد جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه
آیس من رحمة الله الا و من مات علی بغض ال محمد مات کافرا الا و من مات علی بغض ال محمد لم یشم

رایحة الجنة ملخص معنی خبر شریف اینکه هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید و آمرزیده و با توبه و مومن کامل عیار در ایمان
رفته است و ملک الموت و بعد از او منکر و نکیر او را بشارت ببهشت دهند و او را بدان نازکی و ناز ببهشت برند
که عروس را بخانه داماد و در قبر او دو در به بهشت باز شود و قبرش مزار ملائکه رحمت گردد و او در حال مرگ بر سنت
پیغمبر و اجتماع کلمه در گذرد و بدان هر که بر دشمنی آل محمد در گذرد روز قیامت در آید با حالیکه در پیشانی او نوشته اند
که این مایوس است از رحمت خدا و کافر از دنیا رفته است و بوی بهشت را نمیابد و ازین خبر شریف بر اهل
انصاف معلوم میشود که موالاة اولیای آل محمد علیهم السلام و معادات اعدای ایشان واجبست و الحمد لله
علی وضوح الحجة و ظهور الکلمة و جریان الحق علی لسان الاعداء فَاَسْئَلُ اللّٰهَ الَّذِی
اَکْرَمَنِی بِمَعْرِفَتِکُمْ وَمَعْرِفَةِ اَوْلِیَائِکُمْ وَرَزَقَنِی الْبَرَائَةَ مِنْ اَعْدَائِکُمْ اَنْ یَجْعَلَنِی
مَعَکُمْ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ ج پس مسئلت میکنم از خدائیکه مرا بشناخت شما و شناخت
دوستان شما اکرام کرد و برائت از دشمنان شما را روزی من گردانید اینکه با شما بگرداند مرا در دنیا و آخرت
ش معرفت ائمه علیهم السلام مراتبی دارد اول احاطه بمقام ایشانست کما هو حقه و اینمرتبه در حیز افهام ما
نیست ٭ جمله ادراکات بر خرهای لنگ ٭ او سوار باد پایان چون خدنگ ٭ و حدیث شریف من عرفنا
فقد عرف الله میتواند اشاره باین معنی باشد و حدیث معروف که شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده
که پیغمبر فرمود یا علی ما عرف الله الا انا و انت و لا عرفنی الا الله و انت و لا عرفک الا الله و انا
بنا بر عموم ثبوت احکام امیر المؤمنین برای ائمه علیهم السلام چنانچه در اخبار وارد شده شاید شاهد صدق
این مدعی باشد مرتبه ثانیه اطلاع بر اسرار و سرائر و وقوف بر بواطن و ضمائر ایشان است بحدیکه طاقت
بشریه اقتضا کند و اینهم مراتبی دارد و مقول به تشکیک است و این درجه خصیصین شیعه و صدیقین اولیاست
و از اخبار اهل بیت علیهم السلام معلوم میشود که سلمان فارسی و ابوحمزه ثمالی و یونس بن عبد الرحمن مولی آل یقطین
و جماعتی دیگر هر یک بمرتبه از مراتب اینمقام رسیده اند و مستفاد از مجموع اخبار آنستکه در صحابه افضل از سلمان
نیست و این حکم جاری در اهل بیت نیست چه او بمنزله از ایشان شده و ایشان بتحقیق از یک طایفه هستند
مرتبه ثالثه اطلاع بر مراتب کمالات و مدارج مقامات عالیه ایشانست چنانچه از اخبار اهل بیت و آثار
شریفه ایشان ظاهر میشود از علم و حلم و تقوی و شجاعت و سماحت و احتیاج جمیع خلق در جمیع امور با ایشان
و وساطت ایشان در صدور جمیع فیوض الهیه و مواهب ربانیه و اینکه امامت بر جمیع ما فی الوجود دارند و اینمقام
علما و فقها و مؤمنین از حکما و عرفاست و هر کس هر چه بیشتر از مشکوة انوار مقدسه ایشان اقتباس کرده و
زیاد تر از بحر محیط فضائلشان اغتراف نموده در اینمرحله ثابت قدم تر و صاحب منزلت تر است مرتبه رابعه

اعتراف بامامت ایشان و دارائی کمالات است اجمالا واین حظ عوام است وجمیع مراتب از تشکیک واختلاف
بحسب اختلاف استعداد اصحاب آنها خالی نیست لمؤلفه واختلاف الهیولیات دلیل لاختلاف الحظوظ
والانصبا ومراتب ثلاثه بلکه اربعه در معرفت اولیای ایشان علی حسب مراتبهم ایضا جاریست ومعیت بر سه
قسم است معیت قیومیه که عبارت از احاطه بوجود شیئی است بحیثیتکه انفکاک او از او مستحیل باشد باینمعنی
که اگر مقیم رفع علاقه اقامت از او کند منیست ونابود شود واین معیت خداست با خلق وهو اینما معکم
اینما کنتم قال النظامی ونعم ما قال زیر نشین علمت کاینات ما بتو قایم چه تو قایم بذات دوم
معیت مصاحبت است که عبارت از همراهی وانضمام دو شیئی با یکدیگر باشد بحسب جسمانیت چنانچه انسانها
انسانی جمع کنند یا خطی با خطی ضم نمایند سوم معیت روحانیه است که عبارت از موافقت در اخلاق
واطوار ومشابهت در رفتار وکردار باشد وعموم این معیت بسیار قلیل الاتفاق است وآنچه
مطلوب سائل است اینستکه خدایتعالی اورا با اهل بیت پیغمبر بمعیت روحانیه در دنیا وآخرت برساند
وایمعنی بجز این نمیشود که نفس در مراتب کمالات ترقی کند ودفع رذائل از خود نماید وزنگ شقاوت بصیقل
علم وعمل از آئینه دل بزداید تا بحسب مرتبه از ظلال مقدسه آن انوار متلالاء شود وآنوقت البته بدرجه
معیت رسد فهذا اپس روح این معیت آن معیت اولیست وآن بی سنخیت البته صورت نگیرد وچون
مقدمه اینکار ولایت آن ذوات قدسیه وانوار الهیه است بحقیقت ولایت وتمام متابعت
بعد از اظهار اندرجه مناسب شد که خدا را بحق معرفت یاد کند که خود کرامتی است بزرگ ووسیله ایست
عظیم برای نیل اینمقام وصفت جمالیه ایست که ذکرش موجب تحریک سلسلهٔ اجابت است
واز خدای اینمقام را مسئلت نماید وبا بملاحظه فاء تفریع را بعد از ذکر برائت وولایت آورد
وصفت اکرام بمعرفت را برای خدایتعالی اثبات نمود تا موجب جلب امثال آن شرف واعطای
اشباه آن کرامت باشد والله اعلم وَاَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ج واینکه ثابت کند برای من نزد شما قدم راستی را در دنیا وآخرت
ش قدم در کتب لغت بچند معنی استعمال شده یکی معنی پای است که اشهر معانی لغویه اوست دیگری سابقه
وفضل است چنانچه از واحدی در بسیط حکایت کرده اند وباین بیت غیلان ذو الرمه استشهاد کرده است
که گفته است وانت امرؤ من اهل بیت ذوابة لهم قدم معروفة ومفاخر دیگر از احمد بن
یحیی نقل شده که القدم کل ما قدمت من خیر یعنی هرچه پیش فرستند که از قبیل خیر باشد اورا قدم
گویند دیگر از ابن انباری نقل شده که قدم عبارت از عملیست که تقدم در او جویند ودر او تاخیر وابطاء نشود

وفخر رازی گفته است که جهت استعمال قدم در اینمعانی آنستکه سعی وسبق حاصل نشود مگر بقدم وچون او سبب وجود
اوست اورا قدم خوانند چنانچه نعمت را ید گویند واینوجه جاری نیست جز در معنی سابقه اما دو معنی دیگر
ماخوذ از تقدم است ومیتوان گفت که قدم بمعنی پای هم ماخوذ از اوست چه او مایه التقدم است وعبارت
فخر رازی ماخوذ از کشاف است واو منحصر است در ارجاع همان معنی سابقه واین اشکال ناشی از تصحیف و
ابدال شده ودر کریمه وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ مفسرین احتمالاتی داده اند یکی آنکه
مراد اعمال صالحه باشد واین راجع بمعنی احمد بن یحیی است دیگر اینکه ثواب باشد دیگر اینکه شفاعت
پیغمبر صلی الله علیه وآله باشد ودر تفسیر کبیر نسبت اختیار اینوجه را با بن انباری داده وگفته استشهاد
کرده باین بیت صل لذی العرش واتخذ قدما ینجیك یوم العثار والزلل ومعلوم است که
این شعر شاهد معنی اولست ودلالت بر اراده شفاعت بهیچوجه ندارد وشاید غلط از نسخه باشد
اگرچه قدری بعید است والله اعلم وبعضی قدم را بمقام تفسیر کرده اند وظاهر العلاقه آنستکه قیام باو واقع
میشود ودر تفسیر حقایق التاویل گاهی تفسیر بسابقه عظیمه بحسب عنایت اولی وگاهی بمقام قرب حاصل از
تخصص وتشریف ازلی بحسب اجتباء ربانی شده وهر دو مناسبست با آنچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام
وارد شده که گاهی تفسیر بشفاعت شده وگاهی بولایت وگاهی بوجود مقدس نبوی ومرجع هر سه یکیست
چه مقصود از دارائی پیغمبر ص دارائی شفاعت اوست وحصول شفاعت بی اصول ولایت صورت پذیر
نیست ودر این فقره زیارت هیچیک از اینمعانی مناسبتی ندارد مگر معنی ولایت که آنهم بغایت بعید است
وبهترین وجوه بحسب عربیت در آیه کریمه ودر فقره زیارت اینستکه لفظ قدم صدق استعاره باشد مثل
ید الشمال وتثبیت ترشیح این استعاره است ومراد این باشد که پای راستی مرا ثابت کند در نزد شما کنایت
از اینکه مرا بصدق ارادت وحق عقیدت در دنیا وآخرت با شما داشته باشد وآنی در هیچ نشاءه مرا
با شما کذب وخیانتی نباشد واز اینجا معلوم میشود که آنچه در کشاف وکلام اتباع او مثل رازی وبیضاوی
ونیشابوری وغیر ایشان واقع شده از اینکه اضافه قدم بصدق از برای تاکید است که محصل معنی
اداین باشد که لهم قدم صدقا مثلا وجهی ندارد وبغایت از ذوق سلیم دور است وچون نتیجه این قدم صدق
بنحوی که ما گفتیم نیل شفاعت است در آخرت ودر اخبار آل رسول مرویه در کافی وتفسیر علی بن ابراهیم و
تفسیر عیاشی وغیر اینها بوجوه مذکوره تفسیر شده که بالاخره راجع بشفاعت است چنانچه بیان کردیم
وَاَسْئَلُهُ اَنْ يُبَلِّغَنِيَ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَ اللهِ ج وطلب میکنم از
خدایتعالی که برساند مرا بمقام محمودیکه شمار است نزد خدای ش تبلیغ تفعیل از بلاغ است ومتعدیست

بدو مفعول و در ادعیه کریمه کاهی بلغ بی و بینی و بلغ بهم وارد شده و باء در اینها زیاد شده بجهة تاکید و این
شاهد طریقه اخفش است در جواز اقحام باء در ایجاب مقام معنای او بحسب لغت گذشت و در اصطلاح
عارفین هر کمالیکه از برای سالک دست دهد اگر زائل باشد حال گویند و اگر ثابت بماند مقام پس مقام
در مراتب قلوب بمنزله ملکه است در صفات نفوس و استعمال مقام در اینمقام مناسب اینمعنی است حمد
بفارسی ستایش کردن است و اختلاف کثیری شده در فرق بین او و شکر و مدح و غالب در بیا جهای
کتب علماء ازین مبحث مشحونست و بجدیستکه از کیا مولند از مطالعه او و تامل در او پس اولی آنکه تعرض
او نکنیم و بتفسیر مقام محمود پردازیم در مجمع البیان دعوی اجماع مفسرین کرده بر اینکه مراد از مقام محمود
در کریمه ومن اللیل فتهجد به نافلة لك عسی ان یبعثك ربك مقاما محمودا مقام شفاعت است
و اینمعنی اگرچه بمقتضای اخبار صحیح است در آیه کریمه و در اینمقام بتقریبیکه میشود ولی اجماع مفسرین بهیچوجه
حجت نیست چه مرجع مفسرین مثل کلبی و سدی و حسن و عطا و قتاده و مجاهد هستند که طبقه اولی از اهل تفسیرند
و تفسیرات آنها بعضی بحسب سلیقه خودشان است که از ممارست یافته اند و بعضی بموجب هوای نفسانی
و تسویل شیطانی و پاره باد عای سماع از مشایخ خود مثل ابن عباس و ابن مسعود و عکرمه و غیر
ایشان و بنا بر اصول امامیه هیچیک از اینها قولشان مرجع نیست اگرچه ابن عباس باشد علاوه بر اینکه
نقل و سائط ثابت نیست و بر فرض نقل شرائط قبول در هیچیک متحقق نیست بلکه متتبع یا الستکه از ظاهر
لفظ مستانس بلغت و متمرن بفهم معانی در می یابد چنانچه لازال طریقه علمای فریقین خلفا عن
سلف مستقر بر استفاده مطالب رشیقه و معانی دقیقه از آیات قرآنیست و قرایح جامد نمانده
و افهام وقوف نکرده اند بمحض اینکه حسن یا قتاده چنین گفته اند و چنین فهمیده اند یا آنستکه از ائمه اهلبیت
علیهم السلام که قرآن در خانه ایشان نازل شده و مخاطب باویند در تفسیر او بطریق معتمد رسیده بلکه او هم
راجع باولست در محکمات چه اگر موافق ظاهر است فنعم الاتفاق والا محمول بر تاویل مخزون و ابدای
بعض بطون خواهد شد بلی در متشابهاتی که ظاهری ندارند منحصر است مرجع باخبار و اگر کاهی بقول مفسرین
استشهاد شود یا بجهة تائید فهم مدعی است یا بجهت الزام بر خصوم والا بهیچوجه در قول حسن و امثال او
حجتی نیست و یناسبه ما فی الاحتجاج عن عبدالله بن سلیمان قال کنت عند ابیجعفر علیهما السلام فقال
له رجل من اهل البصره یقال له عثمان الاعمی ان الحسن البصری یزعم ان الذین یکتمون
العلم توذی ریح بطونهم من یدخل النار فقال ابوجعفر فهلك اذا مؤمن آل فرعون والله
مدحه بذلك وما زال العلم مکتوما منذ بعث الله رسوله نوحا فلیذهب الحسن یمینا و

و شمالا فوالله ما یوجد العلم الا ههنا صدق ولی الله عن رسول الله عن الله بالجمله اینسخن اگرچه
بمناسبتی استطرادیه در میان آمد ولی بجهة تذکره بعض اهل عصر است که چنان گمان کرده اند که بر خیالات مفسرین باید
اقتصار کرد و تخطی از آنها روا نیست و این تخیلی است طرفه عجیب و اشتباهی است سخت ظاهر البطلان خلاصه
آنکه ظاهر لفظ مقام محمود اندرجه کمالیست که از هر جهت مستوجب حمد هر کس شود و این نتیجه قرب نوافل مقام نبوت
میشود که مراد مقام محمود فیه بحذف و ایصال باشد یعنی مقامیکه حمد در او واقع شود چنانچه دلالت بر او دارد
آنچه در توحید صدوق از حضرت امیرالمؤمنین ع نقل شده در ذکر اهل محشر که میفرماید مجتمع میشوند در موطنیکه
در آن مقام محمد است و او مقام محمود است پس او ثنا میکند بر خدای بنوعیکه احدی قبل از او چنان
ستایش نکرده آنگاه ثنا میکند بر هر مؤمن و مؤمنه ابتدا میکند بصدیقین و شهدا آنگاه صالحین چون
چنین کند حمد میکنند او را اهل سموات و اهل زمین و از نیروی خدای عزوجل میفرماید عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ
رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا فطوبی لمن کان له فی ذلك الیوم حظ و نصیب و ویل لمن لم یکن له
فی ذلك الیوم حظ ولا نصیب و این روایت شریفه اشعار بر این دارد که مراد از مقام محمود مقام
یقع فیه حمد الخلق له است اگرچه بتامل بیشود ارجاع شود بوجه اول چه تفریع فرمود حمد خلق را بر حسن
ثنای جناب نبوی برای حضرت احدیت و بلاغ ثنا و کمال حمد بتمام معرفت و شدت قرب و وفور علم است
و چون بحسن ثنا از همه انبیا و سایر مخلوقات ممتاز شد بدرجه کمالی رسید که مستوجب حمد همه خلق شد
خاصه که چون فیض خاص و رحمت مخصوص را برا تباع خود از اهل ایمان تقسیم فرمود مایه تشکر قومی
و موجب تحسر جمعی گشت و سبب ظهور مقامات قرب او در عرصه حشر و عرض اکبر شد کافه آفرینش و
عموم موجودات طوعا و کرها از بزرگی او مدحت کردند و بجلالت او نماز آوردند و کلهم من رسول الله
ملتمس غرفا من البحر او رشفا من الدیم و تفسیر بشفاعت در اخبار هم از اینجهت است که یکی از
مصادیق مقام محمود است اگرچه عبارت زیارت جامعه که میفرماید ولکم المودة الواجبة والدرجات
الرفیعة والمقام المحمود والمکان المعلوم عند الله عزوجل والجاه العظیم والشان الکبیر
والشفاعة المقبولة ظاهر در تعدد مقام محمود با شفاعت است مگر اینکه بگوئیم در لفظ مقام محمود اعتبار
کمالی شده که شفاعت مضمن در اوست و در ثانی بجهة مزید تشریف شفاعت مخصوص بذکر شده خاصه
که تصریح باتصاف بقبول لذتی دیگر در اسماع و طربی جدید در قلوب محتاجان میفزاید بالجمله ظاهر فقره
این زیارت و زیارت جامعه مشارکت ائمه علیهم السلام است با پیغمبر صلی الله علیه و آله در مقام
محمود مراد از اد هر چه باشد و عمومات اخبار معتمده دلالت دارد بر مشابهت ائمه علیهم السلام با آن

جناب در جمیع فضایل بلی فرقیکه هست در عالم فرق است که چون حقیقت کمال و ذات فضل مقول به تشکیک است
فالنّور فی النّزول والصّعود ٭ مشکّک مختلف الحدود این اختلاف ملحوظ است بلکه در حقیقت درجه
اصالت و وساطت از برای مقام نبوت محفوظ است در کافی مسند بصادق آل محمد علیه السلام میرساند که فرمود
ما جاء به علیّ اخذ به وما نهی عنه انتهی عنه جری له من الفضل مثل ما جری لمحمد ص ولمحمد الفضل علی جمیع
من خلق الله الی ان قال وکذلک یجری لائمة الهدی واحدا بعد واحد وهم در کافی است بسند
دیگر ومتن قریب باین متن که بعد از تسویه بین نبی ووصی میفرماید وبذلک جرت الائمة واحدا بعد واحد
ودر هر دو خبر است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اقرار کرده اند جمیع ملائکه وروح ورسل از برای من بمثل آنچه اقرار
کردند برای محمد صلّی الله علیه وآله وهم در خبر دیگر است بعد از تعمیم تسویه وجری للائمة واحدا بعد واحد
الی ان قال یجری لآخرهم من الله مثل الذی جری لاولهم ولا یصل احد الی ذلک الّا بعون الله
وشاهد عقل براین عموم نیز در دست است چه مقتضای وراثت معنوی وانتساب روحانی واتصال بی
تکیف وقیاس قلبی واشتقاق لبی که بین وصی ونبی است انتقال جمیع کمالات مورث است بسوی وارث
وهر چه طریقه ارث اقرب وواسطه اقل باشد جهت اتصال اقوی وانتقال میراث اشد است وبالضروره
احدی از ائمه هدی بمقام نبوت خاتمیه که سرچشمه فیوضات ربانی ومشرق انوار سبحانیست اقرب نیست
پس لامحاله کمالات نبوت بروجه اتم در وجود ایشان ساری ومتجلی است اگرچه اطلاق اسم نبی برایشان
جایز نباشد واز ینجهت است که حضرت امیر در خطبه قاصعه فرمود که پیغمبر بمن گفت انک لتسمع ما اسمع
وتری ما اری الّا انّک لست بنبی وانّک لوزیر وانّک لعلی خیر بالجمله مشارکت ائمه هدی علیهم السلام
با حضرت رسالت درانکمالات اگرچه بروجه ظلیت واصلیت است ولی دراصل اتصاف آنها بآن کمالات
بموجب اخبار متواتره بالمعنی بلکه مذکور دراذهان شیعه جای تردید وارتیاب نیست کلامیکه هست در اینجاست
که مسئلت نیل آن مرتبه وبلوغ آن درجه از برای دیگران چه صورت دارد وانهم بتامل اندکی دفع شود چه دانستی
که این کمالات وفضائل همه علی التحقیق مشکک ومختلف المراتب ومتفاوت المدارج هستند چون درجات
هر کمالی غیر متناهی است ودر متابعت ائمه هدی علیهم السلام امکان نیل هر شرفی ووصول هر فضلی هست
وشیعیان ایشانرا فضائلیست که مایه غبطه ملائکه مقربین است سؤال تبلیغ اینمرتبه کردن ضرری ندارد
چنانچه در کثیری از اخبار است که وعده این داده اند که کان معنا وفی درجتنا فی الجنة وانهم
منزل بر همین اختلافی است که منافی با اجتماع نیست وتعددی که معارض با اتحاد نه انّ النجوم
فی علو قدرها ٭ لیس سهاها فی السّنا کبدرها تتمیم بعضی اهل معارف مقام محمود را

تفسیر بختم ولایت مطلقه محمدیه کرده اند که ظهور مهدی علیه السلام است چه تا بآن مرتبه نرسیده هنوز در مقام
حامدیت ومحمودیت است وچون قوسین دایره بنهایت رسید وظهور شمس حقیقت از مغرب ولایت
شود بتمام کمالات مترقبه بروجه اتم بدون کم وکاست علی ما هی علیها نمایش کند پس محمودیت صرفه
از برای حضرت نبوت آنوقت حاصل شود که استیفاء اغراض بعثت واستکمال دایره ولایت وانتشار
ایمان در قلوب مستعده وارتفاع ظلم وعصیان بکسره از روی زمین بشود واینکلام اگر تمام بشود
دراین زیارت بسیار مناسبست وآرزوی رسیدن او کنایه از طلب درک آن دولت سعیده وزیارت
آن طلعت رشیده است اللهم ادنا تلک الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة ٭ ای حجت
منتظر که رویت هست ٭ پاک آینه تجلی یزدان ٭ سبحان الله خدانه چونت ٭ رخ در سبحات غیب
شد پنهان بالجمله اینوجه ملائمت تمام دارد با اینکه بر سبیل تکمیل همین غرض وتوضیح همین مقصود میگوید
وَاَنْ یَرْزُقَنِیْ طَلَبَ ثَارِیْ مَعَ اِمَامٍ مَهْدِیٍّ ظَاهِرٍ نَاطِقٍ مِنْکُمْ ج
واینکه روزی کند مرا که بخواهم خون خود را با امام هدایت شده نمایان گویا از شما گش معنی رزق
وثار سابقا گذشت ونکته تکرار اینکلام واعاده اینمسئلت یا اظهار کمال تشوق ونهایت تضرع است
درحصول این انتقام یا باعتبار اینستکه در فقره اولی ثار را اضافه باهلبیت کرده وثارکم گفته میخواست که در
مقام نصرت وخونخواهی ایشان برآید ودراین مقام اضافه بخود کرده باینملاحظه که چون از شیعه ایشانست آن
ظلم برایشان براو واقع شده بجهة اتصال فطری که با ایشان دارد ورسم است که عشیره واتباع امور
واقعه بر رؤسا یا اقربا خود را بخود نسبت میدهند ومیگویند چنین کردیم وچنین شنیدیم واین سنت
مطرده وقاعده مستمره است درباب تعبیر در عرب وعجم ویا باعتبار اینستکه واقعا بر خود او ظلم شده
وخون وهم ریخته شده بواسطه ظلمی که بر اهل بیت واقع شده چه اگر دولت حق ظاهر بود وباطل غلبه نمیکرد
بی اعتدالی در وجه الارض واقع نمیشد واینهمه سفک دماء وهتک اعراض ونهب اموال وسلب نفوس
هرگز دست نمیداد هدایت موافق آنچه تحقیق اقتضا میکند واهل تحقیق نیز اختیار کردند بمعنی ارشاد
ودلالت است خواه موصل باشد وخواه غیر موصل وتفصیلیکه جماعتی داده اند که اگر متعدی بلام یا الی باشد
بمعنی ارشاد واراءه طریق است واگر متعدی بدو مفعول باشد بمعنی ایصال است با اینکه خلاف
اعتبار است خلاف استعمال صحیح است چه میتوان گفت در صورت تعدی بدو مفعول متضمن معنی اراءه است
که دو مفعول میگیرد وبا الی ولام مفید معنی ایصال که حاجت بیکی از این دو دارد ودر قرآن مجید است
اِنَّا هَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ ومراد صرف اراءه است که ایصال بطریق شر منتی نیست با اینکه شاید مؤدی بتناقض

باشد چه وصول بخیر و شر اگر مراد در امر واحد است تناقض صریح است و همچنین إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ مراد از او ایصال نیست بالضروره و هدایت گاه بمعنی تلویح آید و درینصورت بلام متعدی شود و تعدیه بدو مفعول یا بالی گاه بتضمین معنی ارائه و تعریف است و گاه باشراب معنی ایصال و ارشاد و گاه شود که هدایت بمعنی توفیق که تهیهٔ اسباب خیر باشد استعمال شود و مقابل او اضلال است بمعنی خذلان و منه قوله تعالی وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ و قول الشاعر فلا تعجلن هداك المليك • فان لکل مقام مقالا و زمخشری در کشاف گمان کرده که مطلقا در مفهوم هدایت ایصال ماخوذ است و او عبارتست از دلالت موصوله بمطلوب و استدلال کرده بسه وجه یکی وقوع ضلالت در قبال هدایت در قول خدا تعالی اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى و اگر در حقیقت از وصول ماخوذ نبود مقابله حاصل نمی شد دیگری اینکه اگر نه چنین بود لفظ مهدی مثل مهتدی در مقام مدح ایراد نمیشد چه بنا بر این اعم است از ینکه اهتداء حاصل باشد یا نه سوم اینکه اهتداء مطاوعه هدی است میگویند هدیته فاهتدی چنانچه میگویند کسرته فانکسر چنانچه انکسار لازمهٔ وقوع کسر است اهتداء لازمه وقوع هدایت است و این هر سه وجه از مشرب تحقیق بعید و از طریقه نظر مباینت تامه دارد چه دلیل اول دلالت بر مطلوب بهیچوجه ندارد بیانش اینکه هدی در آیه کریمه مصدر بمعنی مفعول است یعنی هدایت شدن نه هدایت کردن و ضلال بمعنی گمراهی است یعنی آنها راه شناسی را مبادله بگمراهی کردند و هیچ دلالت بر اخذ وصول ندارد بر فرض تسلیم تفضلی بقرینه ضلال است و دانستی که مدعای ما استعمال در اعم است و خاص منافی با عام نیست و استعمال اعم از حقیقت است چنانچه در اصول تحقیق شده اما دلیل دوم جواب و آنست که لفظ مهدی چون در مقام مدح ایراد میشود وقوع در مقام امتداح قرینه بر اعتبار انتفاع و اهتدا است و الا معلوم است که اگر بگویند هدی فلم یهتد مدحی نیست بلکه ذمت است و اما دلیل سوم پس مخدوش است بدو وجه یکی اینکه اولا لازم نیست در هر جا که فعلی مطاوعه فعل دیگر باشد مفید تحقق اثر او در منفعل باشد چه افعال مطاوعیه گاه بمعنی انفعال و تاثر واقعی است و درینصورت صدق فعل از فاعل موقوف بر انتقاش متاثر بنقش و تاثیر مؤثر است و گاه از برای قبول و متابعت است مثل امرته فائتمر که ائتمار عبارت از پیروی و حرف شنیدنست و در صورت اول حصول انفعال لازمه وقوع تاثر است و در ثانی نیست بمعنی اینکه حقیقة از جانب فاعل ایجاد اثری در مقابل نیست بلکه فعلی است که نوع تعلقی باو دارد لهذا کسرته فلم ینکسر مجاز است و امرته فلم یأتمر حقیقت چه عیب دارد اهتدا نیز از قبیل ائتمار باشد چه اگر هدایت بمعنی دلالت و ارائه باشد معنی اهتدا راه دانستن است و مانعی نیست که بگوئیم لم یهتد

بانوجه و ثانیا تسلیم کردیم که مطلقا انفعال لازمهٔ فعل است و اگر بگویند هدیته لا علاج واجب است که بعد از او فاهتدی واقع شود ولی فرقست بین اینکه امری لازم تحقق مصداق خارجی امری باشد و بین اینکه در مفهوم او ماخوذ و در حقیقت او معتبر باشد چه هیچکس گمان نمیکند که مفهوم احتراق در مفهوم احراق ماخوذ است بجهة تلازم خارجی و الا لازم آید که جمیع معلولات در مفاهیم علل معتبر باشند و این ضروری الفساد و بدیهی البطلان است و نظیر این توهم از بعض محققین در مقائس خود در تعریف بیع واقع شده و در محل خودش از تعلیقات مکاسب شیخ ره ما بنیه براندفاع او کرده ایم بالجمله از آنچه بشرح ذکر کردیم آشکار شد که حقیقت هدایت متضمن معنی ایصال نیست چنانچه جمعی از محققین که مستانس بمجاری عبارات و تمیز مفاهیم هستند تصریح باین کرده اند مثل شیخ طبرسی و سید شارح صحیفه و محقق شریف و غیر ایشان از علمای فریقین و بدانکه هدایت بر چهار قسم است اول هدایت بسوی جلب منافع و دفع مضار بافاضهٔ مشاعر ظاهره و مدارک باطنه و قوه عاقله که حاکم بین مشاعر جزئیه و مدارک حسیه است و اختیار و ترجیح ضرر بر نفع یا عکس مفوض باوست و بمنزله امام و نبی است در عالم صغیر و این نوع عام است از برای افراد انسان و احتمال اعمیت از برای سایر حیوانات و نباتات بلکه جمادات هم دارد بارعایت تشکیک و حفظ مراتب چنانچه انشاء الله در بعض فقرات آتیه اشاره اجمالیه بصحت عموم این دعوی خواهد شد و ناظر باین نوع هدایت است گفته خدای عز و جل اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و معلوم است که حظ انسان از این هدایت اوفر نصیب و اکمل است و بنا بر جواز اختلاف مراتب انسانیت البته هر که کمال حقیقت انسانیه در او اظهر و اتم باشد تجلی او بوصف هدایت باین معنی اجلی و این خواهد بود قسم دویم نصب دلائل عقلیه و جعل طرق علمیه است که فرق بین حق و باطل و تمیز صحیح از سقیم بدهد و صلاح از فساد و ضلال از رشاد بدو معلوم شود و اشاره باین قسم است آیه شریفه و هدیناه النجدین و حقیقت علم عبارت از این معنی است چنانچه حکیم سنائی رحمه الله میفرماید علم چبود فرق دانستن حقی از باطلی • نی کتاب زرق شیطان جمله از بر داشتن قسم سوم هدایت بارسال رسل و تنزیل کتب و لطف بتائید واجبات عقلیه بسمعیات و اشاره باین نوع است و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی قسم چهارم هدایت بطریق سیر بسوی حظایر قدس و سلوک تا مقامات عالیه انس است بانطماس آثار تعلقات جسمانیه و اندراس جلابیب علایق هیولانیه و استغراق در ملاحظه اسرار جلال و مطالعه انوار جمال و این هدایت خاصه اولیا و خواص مومنین است قال عز من قائل الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات و اطلاق ماده

بر خدای عزّوجل باعتبار جمیع مراتب هدایت است چنانچه از عبارت شهید در قواعد و ابن فهد در عده و غیر ایشان
بنحو اشارهٔ اجمالیه بعد از التفات بتفصیلیکه ذکر کردیم معلوم میشود نتیجه هدایت خصوص بمعنی رابع علم است چنانچه
در انجیل اهل البیت علیهم السلام و زبور آل محمد وارد است اللهم صلّ علی محمّد وآل محمّد و قنا بك و
اهدنا الیك ولا تباعد نا عنك ان من تقه یسلم ومن تهده یعلم ومن تقربه الیك
یغنم می بینی چگونه هدایت را سبب علم اعتبار فرموده پس اگر کسی مهدی باشد بجمیع مراتب باید عالم باشد و ثمرهٔ
علم هدایت دیگران است پس تفسیر مهدی بهادی از قبیل تفسیر بلوازم و خواص است و تعلیل تسمیه او بقصد و رهدایت
از اوّل از مقوله تعلیل بغایات و منافع است و این نوع تغییر در اسالیب محاورات و فنون مکالمات از ستاره
افزون بلکه از شماره بیرون است و باین تقریب مرتفع میشود اشکالیکه در ظاهر بعض اخبار استکه سوال کردند
از معصومین علیهم السلام که بچه جهت قائم آل محمد را مهدی نامیده اند فرمودند بجهة اینکه هدایت مینماید بسوی
امری که او را گم کرده اند چنانچه در ارشاد مفید است نقلا عن الصادق علیه السلام و از غیبت شیخ طوسی
قدس سرّه نقل شده که فرمودند بجهة اینکه هدایت میکند مردم را بسوی امر و همچنین اخبار دیگر نیز باین مضمون نقل شده
و بملاحظه شرحیکه مفصلا مذکور شد موقعی برای اشکال و موضعی بجهت سؤال باقی نماند ظهور چنانچه صریح جمیع کتب
لغت است آشکارا شدن است و در اطلاق اسم ظاهر بر آنجناب چند وجه بنظر آمده یکی اینکه بعلاقه اوّل
باشد یا باعتبار یقین بحصول تشبیه بواقع شده باشد و بنابراین تجوّز در امر عقلی خواهد شد وجه دیگر اینکه
مراد از ظهور مذکور ظهور فعلی باشد بملاحظه کثرت دلائل و وفور شواهد بر وجود آنجناب از عقل و نقل بر
وجهیکه اگر کسی اندک التفاتی کند آثار و امارات آن وجود مبارک را در جمیع اشیاء ملاحظه کند و تصدیق
بظهور و وضوح وجود آنحضرت نماید و این نظیر تفسیر غالب و منصور است در قول خدا تعالی الا انّ حزب الله
هم الغالبون وانّ جندنا لهم المنصورون چه مقصود غلبه بحجت و نصرت ببرهان است وجه سوم
اینکه مراد ظهور برای قلوب شیعیان و تجلّی در سر خواص مؤمنان باشد چنانچه در حدیث علی بن مهزیار مروی
از کتب کثیرهٔ قدماء رضی الله عنهم مرویست که آنحضرت محجوب نیست انما حجبه سوء اعمالکم او را محجوب
کرده بدی اعمال شما و در حدیث دیگر وارد استکه می بیند او را چشمهای عارفین بفضل او که شاکر و کامل‌اند و
مژده میدهند بوجود او آنرا که شاک‌اند در وجود او و ملایم این کلام است قصص و اخباریکه در نقل مشاهده
آنجناب در زمان غیبت در متون کتب و بطون دفاتر مبثوث است و فی الجمله بعد از التفات تفصیلی
بتمام آن قصص متواتر است اگر چه بعض آنها هم فی نفسه بر وجهیستکه افاده قطع میکند پس ضعف سند بعضی و
ضعف دلالت بعضی دیگر ابدا مایه قدح در صحت مضمون مجموع آنها نخواهد شد چنانچه حال جمیع متواترات یا اکثر

آنها از این قبیل است نطق بمعنی تکلم و صوت و حروفیستکه مفهم معنی باشد چنانچه در قاموس است پس مطلق
تکلم نیست بلکه ظهور فی الجمله و افهام معنی در او ماخوذ است و اتصاف آنجناب باین وصف بملاحظه ارتفاع
تقیه و ظهور کلمه و انکشاف استار و تبیین اسرار است در عصر آنجناب چنانچه از ملاحظه اخبار کثیره وارده در سیره
و و تیره آنحضرت معلوم میشود بخلاف آباء اطهار آنجناب که بجهة غلبه ظالمین و عدم استعداد نفوس
اسرار علوم و لباب معارف را مکتوم داشتند چنانچه جناب امیر المومنین ع اشاره بصدر مبارک فرموده
گفت ان ههنا لعلماً جمّاً لو اصبت له حملة و لو در انمیقام برای تمنی است و هم سید الساجدین ع فرمود
انّی لاکتم من علمی جواهره ۞ کی لا یراه اخو جهل فیفتتنا ۞ و ربّ جوهر علم لو ابوح به ۞ لقیل لی
انت ممن تعبد الوثنا ۞ وقد تقدم فی هذا ابو حسن ۞ الی الحسین و وصی قبله الحسنا ۞
و اما ستر احکام شرعیه و ابقاء بر احکام ظاهریه یا عدول بمقتضای تقیه که در اخبار اهل عصمت بیش از آنستکه
بتوان بعد او احصا نمود و این موانع تماما در عهد میمون و روزگار همیون آن امام موءمل مامون رفع خواهد شد
اللهم ارنا تلك الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة بالجمله آنچه این فقره کریمه و فقره سابقه دلالت بر آن
میکند از اختصاص جناب قائم آل محمد علیهم السلام بولایت ثار و طلب خون ناکام کشتگان از اهل بیت اطهار مدلول
اخبار کثیره است که میتوان دعوی تواتر آنها کرد و استقصای آنها مخالف مقصود اختصار است و ترک
یکسره هم منافی وظیفه این شرح است پس بیکی دو حدیث در این باب از روی اقتصاد اقتصار میشود
شیخ سعید موفق جعفر بن قولویه در کامل الزیاره و در بحار از امالی شیخ طایفه قدس سره روایت کرده که
سند با بو عبد الله جعفر بن محمد علیهم السلام میرساند که چون حسین علیه السلام شهید شد ملئکه ضجیج و ناله
کردند بسوی خداوند عزّوجل و گفتند پروردگارا آیا چنین میکنند حسین که صفی تو و پیغمبر زاده تست
پس خدا تعالی ظل قائم را یعنی نور مکرم آنجناب را با شبح مقدس مخلوق قبل از خلق او را یا روح مکرم آنحضرت را
بنا بر اختلاف اقوال در ینباب بر پای فرمود گفت بهذا انتقم له من ظالمیه باین انتقام میکشم
برای او از ظلم کنندگانش و در علل الشرایع از ابو حمزه ثمالی نقل شده که بحضرت باقر علیه السلام عرض
کردم مگر همه شماها قائم بحق نیستید فرمود چرا گفتم بچه جهت قائم را قائم گفتند فرمود چون جدم حسین ع کشته شد
ضجیج ملائکه بگریه و ناله بلند شد و گفتند ای اله ما و سیّد ما آیا واگذار میکنی کسی را که کشته است صفوه
و پسر صفوهٔ ترا و خیره و برگزیده ترا از خلق تو پس خدای عزّوجل وحی فرستاد بسوی ایشان که برجای باشید
ای ملئکه من سوگند باعزّت و جلال خودم که هر آینه انتقام خواهم کشید از ایشان اگر چه بعد از زمان
طویلی باشد و پرده برداشت از روی ائمه از اولاد حسین ناگاه دیدند که یکی از ایشان ایستاده و نماز

میکند فقال الله عزّ وجل بذلك الفائز انتقم منه **تنبیه نافع** در محل خود تقریر یافته که
وجود واحد تواند بود که مصداق عناوین متعدده و منشاء انتزاع مفاهیم مختلفه باشد و هرچه این
وصف در وجود بیشتر باشد دلالت دارد بر کمال وجود و قوت تحقق و براءت ساحت او از عدام
و تنزه ذیل او از لیسیّات پس اگر القاب چیزی زیاد باشد البته دلالت بر شرف و فضل او دارد
و ازینجهة در قرآن کریم بر سبیل تمدح و مباهات میفرماید له الاسماء الحسنی[۱] و از اینروی علمای
اعلام بذل همت کردند در احصاء اسماء الله و تعداد القاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه
علیهم السلام و قرآن و در معانی آنها و جهات اطلاق انها بقدر امکان وجوهی از عقل و نقل تقریر
فرموده اند و اینمعنی فی الجمله محل اشکال نیست ولی باید اینمطلب را بدست بیاریم که میزان در اینکه
لفظی را لقب ذکر کنیم و دیگری را نکنیم چیست و این میزان را در کلام کسی نیافتیم و آنچه بتامل در سطاوی
کلمات علما و مواضع ذکر این القاب معلوم میشود اینستکه لقب یا اسم بر چند قسم است یکی اینکه
از قسم اعلام است بمعنی اینکه بوضع شخصی وضع شده برای آن مسمی مثل الله مثلاً و محمد و قرآن
و دیگری اینکه صریحاً از او در کتاب و سنت بآن تعبیر شده باشد مثل نور در قرآن و ذکر در حق پیغمبر ص
مثلاً و ازین قبیل است الفاظ وارده در زیارات مخصوصه و دیگری اینکه اسمی انتزاع کنند از صفتیکه
از برای او در کتاب و سنت اثبات شده مثل اینکه خدای تعالی را ماکر گویند باعتبار اینکه فرموده
و مکروا و مکرالله و در دعای سحر است ولا تمکر بی فی حیلتك و در این نوع از اسماء الله شهید
علیه الرحمه در قواعد اظهار تردد میفرماید ولی از تتبع موارد ذکر القاب معلوم میشود که در اینمقام ذکر
میکنند قسم دیگر اینکه لفظی را در کتاب یا حدیث استعمال کنند و مؤول بصاحب آن لقب باشد اگرچه
در ظاهر عبارت اشاره باو نباشد مثل ماء معین و رب الارض در القاب امام زمان علیه السلام قسم پنجم اینکه
در السنه طائفه خاصه مشهور باو باشد اگرچه در کتاب و سنت نباشد ولی دلیل بر فضل و مشعر بمدح باشد
مثل ابوالارواح که باصطلاح عرفا از القاب حضرت رسالت است و فرق درین القاب نیست
بین اینکه عنوان عامی باشد که ملقب از مصادیق او باشد و بقرینه اراده او شده باشد مثل نبی
و رسول یا اختصاصی داشته باشد مثل خاتم النبیین و مفرد باشد یا مرکب از جمله مثل من لم یجعل الله له
شبیها در القاب حضرت حجت و اگر ان مفرد هم باطلاق ذکر شود و هم با مضاف الیه دو لقب در شمار
آرند مثل صاحب و صاحب الزمان و اگر لفظ واحد با ختلاف مضاف الیه متعدد شود هم دو لقب
شمارند مثل صاحب الغیبه و صاحب الدار در القاب امام زمان بلکه اگر مضاف الیه مختلف باشد لفظی

ومتحد باشد معنی هم متعدد حساب نمایند مثل صاحب الزمان و صاحب العصر و چون ملتفت این تفصیل شدی
بدانکه جماعتی در صدد استیفاء تعداد القاب امام زمان علیه السلام شده اند و در بعضی کتب عدد
القاب شریفه آنجناب را بصد و هشتاد رسانیده اند ولی با وجود این بحکم اینکه و فی الزوایا خبایا
القابی چند از آن جناب با اینکه بعضی مشهور است و بعضی در مأخذ وثیقه و اصول معتمده مذکور در جایی
ثبت نشده و این بی بضاعت چندی از انها را در اینمقام یاد میکنم و با التفات بمیزان مذکور متتبع متوسع
در طول زمان میتواند بر این باب بسیاری بیفزاید اول ابوالوقت و حقیقت ابوت در اینمقام تدبیر
و ریاست کلیه است چه متعارفست که عرب زعیم و مقیم امر هر چیز را اب او میگویند و ازین بالسبت
ابوالارواح در کنای حضرت ختمی مرتبت ص که ینخرط فی سلکه قول الازری لم تکن هذه العناصر الا
من یصولاه حیث کان اباها و این لقب ابوالوقت از القاب معروفه آنجنابست در نزد طائفه عرفا چنانچه
در دعای مشتمل بر مدائح ائمه اثنی عشر که نسبت بمحیی الدین عربی میدهند ذکر این لقب واقع شده است دوم
امام زمان اشتهار آن جناب باین لقب محتاج بدلیل نیست و فرقی نیست که ولی الله و خلیفة الله را در القاب
آنجناب بشمارند و این لقب را ذکر نکنند بلکه ازین قبیل است قائم الزمان و قیم الزمان که از القاب
آنجناب شمرده شده سوم امام عصر و تعداد این دو لقب مثل تعدد صاحب الزمان و صاحب
العصر است و توهم نکنند که استغنا میشود از ینده و لقب بدو لقب مذکور بجهت اختلاف لفظ و معنی که
هریک کافی است چنانچه سبق ذکر یافت چهارم باب الله در زیارت آل یسین خطاب آنجناب
باین لقب مذکور است و این بابی است که از او ابوابی منفتح شود چنانچه در کثیری از آن القاب استدلال
کرده اند باشتمال زیارتی بر او و ما در میزان مذکوره اشاره باو کردیم و با ملاحظه اینمعنی اگر مطالعه زیارات
ماثوره شود آنچه در آن زیارات در مقام مخاطبه و تعظیم آنجناب ذکر شده البته از القاب آنجناب خواهد بود
مثل خلیفة آبائه المهدیین و دلیل ارادة الله و ربانی آیات الله و حافظ حق الله و
مقدم و مامول و امثال ذلک و فرق نیست بین مامول که استناد باین زیارت کرده اند و لقب
شمرده اند و بین این الفاظ که اهمال شده است با جمله همچنین فرقی نیست بین اینکه در مقام تعبیر از آن امام
بزرگوار در غیابش عبارتی بگویند یا بعنوان خطاب لفظی بگویند پنجم خلیفه آخر الزمان در صحیح مسلم
از ابوسعید و جابر نقل شده که پیغمبر فرموده یکون فی آخر الزمان خلیفة یقسم المال ولا یعدّه عدّا
و اشتمال صحیح مسلم بر این حدیث شریف موجب قطع بصدور است کما قیل و مناقب شهد العدو بفضلها
والفضل ما شهدت به الاعداء و بخاطر دارم که در کلمات عرفا مکرر از آنجناب تعبیر بخلیفه آخر الزمان یافته ام

ششم خاتم الاولیا، این لقب شایع آنجنابست در اصطلاح صوفیه چه ختم دورهٔ ولایت محمدیه و استکمال نفوس بشریه و استتمام غرض از بعثت در ظهور صلاح خلق و علو کلمه حق در زمان همیون آنجناب خواهد شد و محیی الدین عربی در کلمات خود باین تصریح کرده است و عبارت او در بشارت بآنجناب معروفست و میبدی در شرح دیوان میکوید خاتم ولایت مطلقه محمدیه مهدیست که از نسل آنحضرتست و همچنین آیت ختم الاولیا، اگرچه فرق لفظی کافی است در تعدد چنانچه سابقا ذکر شد و شعر محیی الدین که میکوید الا ان ختم الاولیاء شهید وعین امام العالمین فقید مشهور است هفتم طاوس اهل الجنة در کثیری از کتب عامه و خاصه از فردوس دیلمی نقل شده که از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر فرمود المهدی طاوس اهل الجنة و اینمعنی یا بملاحظه آنستکه آنجناب از اهل جنت بعلو مقامات و ارتفاع درجات ممتاز است چنانچه طاوس از سایر طیور بعز و زیب مخصوص است یا اینکه مشاهده جمال آنحضرت مایه استیناس و تنزه اهل بهشت است چنانچه مردم را در دیدن طاوس بهجت زائده و نشاط وافر دست میدهد هشتم ظاهر چنانچه در عبارت زیارت شریفه شنیدی و باین مناسبت ما این کلمه را در اینجا درج کردیم و فرق نیست بین ناطق که در القاب آنجناب ذکر شده با استناد باین زیارت شریفه و ظاهر که ترک شده نهم غایة النور دهم منقذ الامة یازدهم مصدر الامور مسعودی علیه الرحمة در کیفیت بدء خلقت حدیثی از حضرت صادق ع نقل میکند مرسلا و آن جناب از آباء کرام ابا عن جد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده و میکوید سند او را در کتب دیگر خود یاد کرده ام و در آخر آن حدیث اینست ولم یزل الله یخباء النور تحت الزمان الی ان وصل محمد صلی الله علیه واله وسلم فی ظاهر الفترات فدعا الناس ظاهرا و باطنا وندبهم سرا واعلانا واستدعی علیه السلم التنبیه علی العهد الذی قدمه الی الذر قبل النسل فمن وافقه واقتبس من مصباح النور المقدم اهتدی الی سیره واستبان واضح امره ومن البسته الغفلة استحق السخط ثم انتقل النور الی غرائزنا ولمع فی ائمتنا فنحن انوار السماء وانوار الارض فبنا النجاة ومنا مکنون العلم والینا مصیر الامور وبمهدینا تنقطع الحجج خاتم الائمة ومنقذ الامة وغایة النور ومصدر الامور فنحن افضل المخلوقین واشرف الموحدین وحجج رب العالمین فلیهنئا بالنعمة من تمسك بولایتنا وقبض عروتنا و دور نیست اینکه فاضل متتبع میرزا محمد رضای مدرس قدس سره صاحب جنات الخلود خاتمة الائمه را از القاب آنجناب شمرده بواسطه این روایت باشد و در اینصورت تفکیک بهیچوجه صحت ندارد و مراد از غایة النور یا آنستکه منتهای فضل و کمال است چه کمال اشرف انواع نور است یا اینستکه نور نبوت و ولایت که مشرق شموس ارشاد و هدایت است بجناب وی منتهی شده چه غایت بمعنی ما ینتهی الیه الشئ است یا مقصود اینستکه غرض و فایده از خلق عالم انوار وجود

مقدس آن بزرگوار است چنانچه در حق جدش فرمود لولاك لما خلقت الافلاك و وجه انطباق منقذ الامة بر آن جناب ظاهر است چه بعدل شامل او هر مبتلائی آسوده خواهد شد سبزه ز طرف دمن چگونه بروید ⁘ روید از انسان امید از دل حرمان ⁘ لاله بصحن چمن چگونه بخندد ⁘ خند دار انکونه عدل در رخ احسان و همچنین مصدر الامور بودن آنجناب ظاهر است چه ببرکت او دنیا برپاست و رزق خلایق بر جا نطفه بی مهر او صورت نه بندد در رحم قطره بی امر او نازل نکردد از سحاب ⁘ خاصیت بخش نباتات از سپندان تا بعود ⁘ رنگ پرداز جمادات از شبه تا در ناب و اظهر در فقره مصدر الامور اینستکه در زمان اشراق شموس سلطنت آنجناب کواکب سلاطین غارب است و همه امرا مامور و تمام ملوک مقهور کما قیل دست بکش بر درش هزار سکندر ⁘ غاشیه کش بر درش هزار سلیمان دوازدهم من یملاء الارض قسطا وعدلا و وصف آنجناب باین عبارت در اخبار خاصه و عامه متواتر است والبته آنانکه من لم یجعل الله شبیها را از القاب شمرده اند مستند بدلیل اقوی ازین دلیل نیستند پس تفریق وجهی نخواهد داشت بالجمله بعد از ملاحظه میزان مذکور و تتبع مطاوی اخبار و تامل در آثار وارده معلوم میشود القاب آنجناب بیش از اینهاست که ذکر شد و ما محض تیمن باینعدد برهمین قدر اقتصار میکنیم وَاَسْئَلُ اللهَ بِحَقِّکُمْ وَبِالشَّاْنِ الَّذِي لَکُمْ عِنْدَهُ اَنْ یُعْطِیَنِي بِمُصَابِي بِکُمْ اَفْضَلَ مَا یُعْطِي مُصَابًا بِمُصِیبَتِهِ ح و مسئلت میکنم از خدا بحق شما و بشانیکه مر شما راست نزد او که عطا کند مرا بواسطه مصیبت زدگی من بشما بهترین آنچه میدهد مصیبت زده را بواسطه مصیبتی ش سؤال در این عبارت متضمن معنی قسم است و باء در بحقکم متعلق بمقسم محذوفست چه شک نیست که باء مذکوره برای قسم است که حقیقت او در طلب استشفاع و توسل است و در خبر رهینه و کر کانست چنانچه در محل دیگر تحقیق شده حق الشئ یحق حقا واجب شد و واقع شد بلا شک چنانچه در قاموس است و حقیقت حق ثبوت است و از اینجهت خدایتعالی را حق گویند و همچنین مقابل باطل را و امر مقضی و عدل و اسلام و مال و ملك و واجب و موجود و صدق و موت و جزم که حق در همه استعمال میشود بهمین جامع است و ازین بابست حق مقابل حکم مثل حق مطالبه عوض مثلا در بیع که اشاره باو کرده است در قاموس و گفته است و واحد الحقوق و مراد بحق ائمه علیهم السلام در این عبارت یا شرف و فضل ثابت برای ایشان در نزد خدای عز و جل است یا حقیکه بر خدایتعالی دارند بجهة نصرت دین و نشر معارف و زرع ایمان در اراضی صدور مستعدین و سقایت او بانهار و بیان حقایق نشان چنانچه در کثیری از ادعیه است بحقك علیهم و بحقهم علیك و معنی اول شاید در اینفقره بجهت اطلاق و ملایمت با عبارت بعد انسب باشد و مناسب این است خبر مشهور که گروهی داخل بهشت میشوند و آنها را حقیه مینامند و از ایمان بیش از این نمیدانند که قسم بحق امیر المؤمنین یاد میکنند شان چنانچه در صحاح و قاموس و غیرهما بمعنی حال و امر است و لی در عرف

عام بمعنی فضل و شرف استعمال میشود چنانچه میگویند له شان ولا شان له واین بر سبیل کنایه است چنانچه در لفظ مقام هم
همین رعایت میشود و مراد بشان ائمه در نزد خدای اجمالا معلوم است و اگر تفصیلا بخواهم بیان کنم از طاقت
بشر و مدارک خلق بیرون است ❊ منقار بند کرده ز بستی هزار جای ❊ تا او لبن دریچه او طایر قیاس
بلی بمراجعه اخبار و تامل در مطاوی آنها هر کسی بقدر حوصله خود و استعداد وجودش بهره از معرفت مقامات
عالیه ایشان می یابد ❊ گر بریزی بحر را در کوزهٔ ❊ چند گنجد قسمت یکروزه واین اختلاف اوعیه قلوب و
تفاوت استعدادات نفوس است که منشاء تباین مشارب و تعدد مذاهب از علماء کبار میشود چنانچه
در ملاحظه حالات صحابه و قدماء اصحاب از رمی بغلو و ارتفاع و تخلیط که در رجال مذکور است شرح این
اجمال معلوم میشود و این بی بضاعت در رساله اصابه فی قاعدة الاجماع علی العصابه و در منظومه اجماع
شرحی لایق در ینباب نوشته ام و مناسب این باب است خبر شریف مروی در کافی که ثقة الاسلام رضی الله عنه
وارضاه بسند صحیح از ضریس کناسی روایت میکند قال سمعت ابا جعفر یقول و عنده اناس من اصحابه
عجبت من قوم یتولونا و یجعلونا ائمة و یصفونا ان طاعتنا مفترضة علیهم کطاعة رسول الله ثم
یکسرون حجتهم و یخصمون انفسهم لضعف قلوبهم فینقصونا حقنا و یعیبون ذلک علی من اعطاه الله
برهان حق معرفتنا والتسلیم لامرنا اترون ان الله تبارک و تعالی افترض طاعة اولیائه علی
عباده ثم یخفی عنهم اخبار السموات والارض و یقطع عنهم مواد العلم فیما یرد علیهم مما فیه
قوام دینهم والحمد لله له والمنه که از مساعی جمیله علمای اسلام و نشر اخبار اهلبیت علیهم السلام در اینزمان عموم مردم از
اکثر از منه سالفه از حیث رسوخ ولایت ائمه و اعتقاد اجمالی بعلو مقامات فضل ایشان گوی سبق از میدان
ربوده اند اعطاء دادن چیزیست و حقیقت عطا بذل بدون توقع مدح و شکر است والا معاوضه خواهد شد
و لهذا اسم معطی علی الاطلاق شایسته مقام غیر خدا و نمیست و تکلیف بشکر از باب ادراک حسن و قبح
عقلی و بحکم عقل است و اوامر شرعیه محض ارشاد است نه بعنوان مجازات عطایای الهیه و چگونه چنین باشد
با اینکه خود توفیق شکر از عطایای سنیه اوست و این مؤدی به تسلسل است از دست و زبان که بر آید
کز عهده شکرش بدر آید فضل در اصل لغت بمعنی فزایش است چنانچه تصریح کرده اند و این گاه باعتبار
کیفیت است و گاه باعتبار کمیت و گاه بقوت سنخ وجود و مراد از افضل میتواند اکثر باشد و میتواند اکمل باشد
و جمع اولیست چنانچه ظاهر است مصاب در اول مصدر مبنی للمفعول است و در ثانی اسم مفعول و تحقیق
در لفظ او سابقا با فوائد متعلقه باو گذشت و اخبار در اجر مصیبت زدگان و صابران نه چندان است که
بشود احصا کرد و آیه کریمه ولنبلونکم بشیئ من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات

وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات
من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون فهرست کتاب سعادت و دیباچه اوراق فضل و شرافت و موضع شل معروف
کل الصید فی جانب الفرا چه هر چه در اخبار است بمنزله شرحی ازین اجمال خواهد بود مُصیبَةً ما اَعظَمَها
وَاَعظَمَ رَزِیَّتَها فِی الاِسلامِ عَلی جَمیعِ اَهلِ السَّمواتِ وَالاَرضِ ح مصیبتیکه چه قدر
عظیم است و چه قدر بزرگست بلای او در اسلام بر تمامت اهل آسمانها و اهل زمینها ش نصب مصیبة در
عبارت زیارت بتقدیر اصف و اذکر و اعنی و اشباه اینها است و قطع وصف از موصوف در عربیت افاده
مدح یا ذم میکند و لهذا غالبا در اینمقام میگویند اینکلمه منصوب بمدح است و جهت افاده او اینستکه دلالت
بر اشتهار و تبین اتصاف موصوف بصفة بر وجهیکه اگر مستقلا ذکر شود بی اعتماد بر موصوف فهمیده میشود
از او مگر موصوف از غایت وضوح اختصاص او باین صفت و این نوعیست از مبالغه در غایت لطافت و فصیلتست
از بیان در نهایت شرافت اگر چه در کلام کسی بخاطر ندارم که تصریح بجهة مذکوره کرده باشد ما اعظمها اگر چه انشاء است
ولی وقوع او در حیز صفت از برای موصوف ضرری ندارد چنانچه مشهور است که تقدیر قول میکنند و رزیه
معنی او گذشت در اوائل زیارت ولی مطلبیکه باید در ینمقام متعرض شد آنستکه وجه اضافه رزیه بمصیبت
چیست با اینکه ظاهر لغویین اینستکه بمعنای مصیبت است و درین استعمال دو وجه بنظر می آید یکی اینکه
اضافه رزیه بمصیبت برای تاکید باشد بر اینوجه که متعارف در لغت عرب اینستکه چیز یراکه بخواهند
ادعای کمال او کنند در وصفی با اینکه اعتبار اتصاف او بآن وصف کرده اند ثانیا او را متصف بهمان
مبدء فرض مینمایند مثل یوم ایوم و لیل الیل و شعر شاعر و موت مائت و هم ناصب
گویا تخیل میکند که این روز روزی دیگر در ضمن خود منطوی دارد یا این شعر خود شاعر است از کمال اتصاف
بصفت شعریت و بنا بر این دلالت این اضافه بر تاکید واضح است چه مؤدی او آنستکه این مصیبت
چندان شدید است که خود دارای مصیبت دیگری است و این نوع استعمال خالی از تعارف نیست
وجه دیگر اینکه اصل رزء بمعنی نقص است و میتوان ملتزم شد که رزیه بر وزن و معنی نقیصه است اصلا و استعمال او
در مصیبت بجهة آنستکه مصیبت لابد به نقیصه در اموال یا انفس یا ثمرات خواهد شد و بنا بر این مصدریکه
گاه در معنی اصل خود استعمال میشود و این وجه چندان بعید نیست اگر چه انصاف آنستکه هر دو وجه
خالی از نوع مسامحه و بی حاجت بقدری از عنایت نیست شاید بتامل یا مراجعه وجهی دیگر بنظر بیاید
و مراد از اهل سموات و ارض مطلق موجودات است نه خصوص عقلا چنانچه بتامل در شواهد بعد معلوم
میشود و خود سموات و ارض اگر چه از ظاهر این لفظ بیرون است ولی در مناط حکم داخل و از مساق تعبیر مفهوم

میشود بالجمله اشارهٔ اجمالی قبل ازین در فقرهٔ سابقه بعموم مصیبت آنجناب شد و مناسبست در اینجا نیز اخباری
چند از کتب شیعه و آثاری چند از کتب عامه یاد شود چه اعتراف ایشان باین امور غریبه دلیلی است واضح
بر حقیقت طریقه امامیه کثر الله انصارها و ضاعف اقتدارها و قبل از دخول در ذکر اخبار مذکوره باید
بدانی که بر حسب عقل و نقل تألم عموم موجودات از سموات و ارضین از مصیبت جانگداز آن امام مظلوم
غریب نیست چه در محل خود از علوم ما فوق الطبیعه ثابت شده که صفات عارضه موجودات بر دو قسمند
یک قسم مخصوص است باینکه موجود تخصص طبیعی یا رضی پیدا کند و آنگاه عارض او شود مثل طول و عرض
و عمق یا تحیز و یا حاجت بغذا و شراب و امثال ذلک و قسم دیگر عارض موجود بما هو موجود میشود بمعنی اینکه
نفس وجود و تحقق کافیست در عروض آن صفات از برای موجود مثل علم و سمع و بصر و البته این قسم ثانی لازمه
وجود است چه در عرض اینها صرف وجود با صرف نظر از همه چیز کفایت میکند بلی چون وجود در موجودات
مختلف است یکجا عین ذات است و یکجا محتاج بعلت است و جائی قوی و دیگر جای ضعیف است و در
محلی غنی صرف و در محل دیگر فقیر بحت است لهذا بحسب اختلاف مراتب او و تفاوت مدارجش بغنا و فقر
و کمال و نقص و شدت و ضعف و اصلیت و ظلیت آثار او نیز مختلف میشود پس در یکجا علم عین ذات و قوی
و شدید و کامل بلکه غیر متناهی الشده است و در جای دیگر در غایت ضعف و نهایت نقصان و تمام ظلیت است
اگر چه در هر دو جا علم باشد و ازین بیان معلوم میشود که کلیه اشیاء بهرهٔ ازین صفات و نمونه ازین معانی
دارند و هیچ چیز نیست که بقدر حظ خود از وجود و باندازهٔ نصیب خویش از تحقق قسمتی از عوارض حقایق
وجودیه نداشته باشد ✧ اگر خواهی که گردد بر تو آسان ✧ و ان من شیئ را یکدم فرو خوان و کریمه قالوا
انطقنا الله الذی انطق کل شیئ اشعار باین معنی دارد و حکمای اشراق اگر چه این قاعده را باین عموم ذکر
نکرده اند ولی طایفه از ایشان و از دیگران قایل شده اند باینکه حیوانات مدرک کلیاتند چنانچه در افاعیل آنها
از تدابیر مگس عسل و هندسه و ابابیل از ساختن خانه و سایر عجائب افعال آنها معلوم هر عاقل غیر مسبوق
الذهن بشبهه میشود بلکه در نباتات قائل بحظ صنفی از شعور شده اند چنانچه از انصراف و توجه ریشه درختیکه بر لب
نهر کاشته باشند بسوی نهر و از میل شاخهای او بجانب آب و از ملاحظه حال درخت خرما که بجائی رسیده
که بعضی ادعا کرده اند در او حالت عشق دیده اند و از التفات بحالت درخت انگور که بر دیواری شاخهای
او بالا رود چون تمام شود بجانب دیگر دیوار بر گردد و اعجب از همه درخت کدو ست که شاخهای او که
قریب بدیوار میشود هنوز بدیوار نرسیده از آنجانب بر میگردد و متوجه جانب دیگر میشود از جمله اینها معلوم میشود که فی الجمله شعوری دارند
و این قول مرضی حضرت استاد البشر و عقل حادی عشر خواجه نصیر الدین طوسی قدس الله سره القدوسی است

وکفی به حجة و اینکه مشهور است که ادراک کلیات فصل انسان است نظر باینکه حیوان ناطق را در تحدید او ذکر کرده اند
وجهی ندارد چه قدمای ناطق بمعنی متکلم بالغلبه را ممیز او قرار داده اند چنانچه قیصری رومی در شرح فصوص
تصریح باین کرده و متاخرین نطق را بمعنی ادراک کلیات قرار داده اند و دور نیست که مطابق صریح لغت
نباشد و توهم نکنند که تکلم عرضی است و فصل ذاتی پس چگونه او فصل شود زیرا که همین اشکال در نطق بمعنی
ادراک کلیات وارد است چه او هم عرضی است بالضروره و جواب مشترکست و مقصود از هر دو اشاره
بآن جوهر منشاء انتزاع این وصف است که تا بحال بدست نیامده و باید بلوازم اشارهٔ باو کرد و ازینجهت است
که شیخ رئیس در رساله حدود میفرماید ادراک حدود حقیقیهٔ اشیاء بجهة اینکه موقوف است بر نیل حقایق
آنها از طاقت بشریه بیرون است و دعای شریف نبوی اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی
معروف است و ازینجهة است که هیچ تعریفی در ابواب علوم دیده نشده که خالی از مناقشه نباشد و در سست
و بی عیب بسر منزل برسد خلاصه سخن و روح مسئله و لب مطلب اینستکه دلیل عقلی بر عدم شعور کلیه اشیاء
و عدم ادراک کلیات در حیوانات قائم نشده است بلکه دلیل و حس بر خلاف اوست چنانچه اشاره اجمالیه
باو شد و آیات قرآنی و شواهد اخبار براینمعنی بسیار است مثل کریمه وَاِن مِن شَیئٍ اِلّا یُسَبِّحُ بِحَمدِهِ وَلٰکِن لَا تَفقَهُونَ
تَسبِیحَهُم و بنا بر قرائت تفقهون بصیغه خطاب دلالت او واضح است و رجوع ضمیر ذوی العقول در این مقام
مؤید اینمعنی است چه حکم بر این حیثیت شده و اخبار عرض ایمان و عرض ولایت و مفاخره کربلا و کعبه و اخبار
ذکر حیوانات و اخبار ایمان بعضی و تکلم یا تألم ایشان بوقایع دینیه مثل تسلیم غزال و عنب و شهادت شیر
و تألم ناقه و فرس و اخبار شهادت امکنه برای عمل خیر و شر و اخبار فضل مسجد و مسرت و حزن او بعبادت
و معصیت و اخبار تأثر جمادات در وقایع عظیمه اسلام غیر ازین باب که البته متواتر معنوی خواهند بود
بلکه فوق حد تواتر است و مقام مقتضی بسط و تعداد اینها نیست و در اثبات عموم مدعی کافیست و ازینجهت جماعتی
قائل شده اند که معجزهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تسبیح حصا در این بود که اسماع صوت او کرد نه در احداث
صوت او و هیچ جهتی برای صرف این ظواهر و تأویل اینها نیست و جهتی در رفع ید از اینها بنظر نیامده جز استبعاد
و عدم انس باینمعنی بلکه استیناس بفتح باب تأویل و تصرف در ظواهر منافیه با عقول جزئیه قبل از تأمل و نعم ما قیل
فاش تسبیح جمادات آیدت ✧ وسوسه تأویلها بر بایدت ✧ جملگی اجزاء عالم در جهان ✧ با تو میگویند پیدا
و نهان ✧ ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم ✧ با شما نامحرمان ما خامشیم و فی نظیر ذلک اقول عن لسان قوم
مشیرا الی برهانه عشق الله ذاته فتجلی ✧ عشقه فی مظاهر الاشیاء ✧ لیس خاس کاس الهویة الا
و هو یحسو سلافة الاهواء ✧ کلما فی الوجود قد نال حظا ✧ و نصیبا من هذه الصهباء ✧ و اخذا

الهیولیات دلیل لاختلاف الحظوظ والانصباء بالجملة چون اینمقدمه فی الجملة در ذهن متقرر شد وجای کیر افتاد
میکوئیم اخبار کثیره دلالت دارد براینکه کلیه موجودات بر مصیبت جان کداز این امام مظلوم متألم شدند وهریک
بر وضع مترقب از خود کریه کردند وانقلابات کلیه در اجزاء عالم امکان دست داد بواسطه ارتباط واقعی ومناسبت
حقیقی که عبارت از تلقی فیض الهی است بتوسط آن وجود مقدس واستعداد از برکات ذات آن همیون در نیل
ترقیات مترقبه هریک در کمال طبیعی خود که با آن جناب دارند واو بروجهی نمودار شد که پرده برروی کار نتوان
کشید دوست ودشمن ومؤمن وبرهمن همه شهادت دادند ومشاهده کردند وچون استیفای جمله این اخبار
مستدعی وضع کتابیست مستقل لهذا این بی بضاعت در دو فصل از هر قسم طرفه واز هر نوع شمه ثبت
میدارد **فصل اول** در ذکر بعض اخبار وارده از اهل بیت اطهار که مفید عموم مصاب آن جناب است
بعضی بنفسه وبعضی بانضمام اخبار دیکر ودر اینجا بر چند خبر اقتصاد میشود **اول** شیخ صدوق در امالی سند
بحضرت سید الساجدین ع میرساند که روزی امام حسین علیه السلام بر حضرت امام حسن علیه السلام
داخل شد چون بانجناب نظر کرد بکریید فرمود کریه تو چه سبب دارد کفت میکریم بجهة آنچه باتو میکنند پس
امام حسن علیه السلام فرمود کلماتی چند که متضمن واقعه کربلاست که در کتاب امالی مذکور است ودر ذیل خبر است
که دران هنکام یعنی بعد از شهادت تو فرود می آید در بنی امیه لعنت خدای وآسمان خون میبارد
وکریه میکند بر تو همه چیز حتی وحوش در صحراها وماهیها در دریاها **دوم** شیخ ثقه صدوق مقدم
ابن قولویه در کامل الزیاره از عروة بن الزبیر مسنداً نقل میکند که میکوید شنیدم از ابوذر رضی الله عنه وقتیکه
عثمان اورا از مدینه نفی کرده بود ومیخواست روانه ربذه کند ومردم باو کفتند خوشدل باش که این نحو
مصیبت در جنب خدای سبحانه اندکست ابوذر فرمود بسیار کم است این مصیبت ولیکن چو بینید شما کاهی که
حسین کشته شود کشته شدنی یا کفت سر بریده شود سر بریده شدنی وتردید از راوی است بخدای سوکند
در اسلام بعد از قتل خلیفه یعنی امیر المؤمنین علیه السلام کشته اعظم از او نیست وزوداکه خدای شمشیر اورا
براین امت مسلول کند وابدا از غلاف باز نکرداند ومیفرستد منتقمی از ذریه او را تا انتقام بکشد از مردم واکر
شما بدانید که چه وارد می آید بر اهل بحار وسکان جبال در بیشها وتلها واهل آسمان از قتل او هر آینه میکریستید
تا جانهای شما برآید وهیچ آسمانی نیست که روح مقدس حسین براو عبور کند مکر اینکه هفتاد هزار ملک از برای
او بفزع آیند برمیخیزند بپای ایستاده ومفاصل ایشان تا روز قیامت از این دهشت در لرزه است وهیچ
ابری نیست که مرور بکند ورعد وبرق از او پدیدار شود جز اینکه لعنت کند قاتل اورا وهیچ روزی نیست
مکر اینکه عرضه نمایند روح اورا بر رسول خدای پس با یکدیکر تلاقی فرمایند **سوم** هم در کتاب شریف کامل

الزیاره است که مسنداً از زراره سلام الله علیه نقل میکند که صادق آل محمد صلی الله علیهم وسلم بوی فرمود
ای زراره آسمان خون کریست بر حسین چهل صباح وزمین کریست چهل صباح بر حسین بسیاهی وآفتاب
کریست چهل صباح بکسوف وحمرت ودرستا که کوهها پاره پاره وپراکنده شدند ودریاها شکافته شدند
وملئکه چهل صباح کریستند بر حسین ونه خضاب کرد از ما زنی ونه تدهین کرد ونه سرمه کشید ونه کیسوان
خود را شانه زد تا سر عبید الله بن زیاد لعنهما الله نزد ما آمد وهمیشه ما بعد از حسین علیه السلام کریان بودیم
وجدم علی بن الحسین علیهما السلام هر وقت یاد او میکرد چندان میکریست که آب چشمش محاسنش را ممتلی
میکرد ومیکریست چندانکه هرکه میدید از کریه او بکریه می آمد از روی رقت برای او وهمانا که ملائکه نزد قبر
حسین علیه السلام هستند هر آینه کریه میکنند وکریه میکند بکریه ایشان هرچه در هواست وآنچه در سماء است
از ملئکه وچون روح مقدس او بیرون رفت جهنم از عظم مصیبت بانک زد چنانچه نزدیک شد زمین
منشق شود از زفره او وهمانا جان پلید عبید الله ویزید چون برآمد از شادمانی جهنم چنان شهقه برآورد
که اکر خدای تعالی حبس نفرموده بود اورا بدست خزان او هر آینه هرکه بر پشت زمین است میسوخت واکر
اذن بجهنم میداد نمیماند چیزی مکر اینکه اورا بکام در میکشید لکن جهنم ماموراست ودربند است و
هر آینه چند بار عتو وسرکشی کرد بر خازنان خودش تا جبرئیل بیامد وببال خود ویرا بزد وساکن شد وبدرستیکه
او کریه میکند بر حسین وندبه میکند اورا وافروخته میشود بر کشندکان او واکر نبود آنانکه از حجتهای
حق سبحانه وتعالی بر پشت زمینند هر آینه زمین شکسته میشد وآنچه براو بود سرازیر میکرد وزلازل بسیار نمیشود
مکر وقت نزدیکی قیامت وهیچ چشمی واشکی نیست که احب باشد نزد خدای تعالی از چشمیکه بکرید واشک
بریزد براو وهیچکس نیست که بکرید براو مکر اینکه صله کند فاطمه علیها السلام را ومساعدت میکند اورا وصله
میکند پیغمبر را وادا میکند حق مارا تا آخر حدیث شریف که در فضایل کریه کنندکان است **چهارم** هم در کامل
الزیاره است مسنداً که ابو بصیر از حضرت باقر روایت میکند که فرمود کریستند آدمیان وجنیان ومرغان
ووحشیان بر حسین بن علی علیهما السلام تا اشک ایشان فرو ریخت **پنجم** هم دران کتاب سند بحسین بن
ثویر میرساند که میکوید من ویونس بن ظبیان ومفضل بن عمر وابو سلمه سراج در حضرت ابو عبد الله یعنی
صادق آل محمد علیهم السلام نشسته بودیم ویونس از میانه ما مخصوص بمخاطبه بود واز ما بزرکتر بود ودر ذیل
حدیث است که صادق آل محمد ع فرمود که چون ابو عبد الله شهید شد کریستند براو آسمانهای هفتکانه
وهرچه در انهاست وزمینهای هفتکانه وهرچه در انهاست وانچه مابین آسمان وزمین است وآنچه حرکت
میکند در بهشت ودر جهنم از خلق پروردکار ما وهرچه دیده میشود وهرچه دیده نمیشود کریستند بر

ابو عبد الله مگر سه چیز که گریه نکروند گفتم فدایت شوم کدامند این سه چیز فرمود نگریست بر او بصره
و دمشق و آل عثمان بن عفان و مراد از آل عثمان ظاهرا خصوص بنی امیه باشد یا مطلق اصحاب و هواخواهان
او که آنها را عثمانیه میگویند ششم هم در کتاب مذکور است از ابو بصیر مسندا که نزد صادق آل محمد بودم
ناگاه فرزند وی در آمد و آنجناب وی را تر حیب فرمود و بخود چسپانید و بوسید و فرمود خدای حقیر کناد هر که شما را
حقیر کرد و انتقام بکشاد از هر که خون شما را ریخت و مخذول کناد آنکه شما را واگذاشت و لعنت کناد هر که
شما را کشت و خدای ولی و ناصر شما باشد فقد طال بکاء النّساء و بکاء الانبیاء و بکاء
الصدیقین والشهداء وملائکة السّماء آنگاه بگریست و بفرمود ای ابو بصیر هر وقت نظر باولاد
حسین میکنم عارض میشود مرا آنچه مالک او نیستم از بیاد آوردن آنچه با پدر ایشان و با ایشان کردند آنگاه
ذکر گریه فاطمه علیها السلام و ناله او را بر وجه مبسوط فرمودند هفتم در علل و امالی مسندا میثم تمار
میرساند که با جمله مکیه فرمود والله هر آینه میکشند این امت پسر پیغمبر خود را در محرم بعد از ده روز از او
و هر آینه دشمنان خدای آن روز را روز برکت میشمارند و همانا که این کار شدنی است و در علم خدای
سبقت گرفته میدانم من این را از روی عهدیکه مولای من امیر المومنین ع با من کرده و همانا خبر داده بمن
که میگریند بر او هر چیزی حتی وحوش در صحراها و ماهیان در دریاها و مرغها در میانه زمین و آسمان و
میگریند بر او آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان و زمین و مومنین انس و جن و تمامت ملائکه آسمان و زمین
و رضوان و مالک و حاملان عرش الهی و آسمان خون و خاکستر میبارد تا آخر حدیث که انشاء الله بعد ازین
در محل خود نقل خواهد شد هشتم در کتاب مذکور است و سند بکلیتن از اهل بیت المقدس میرساند که
گفت سوگند بخدای که ما اهل بیت المقدس شب قتل حسین را شناختیم بر نداشتیم از زمین سنگی یا کلوخی یا
صخره مگر اینکه زیر او خون دیدیم که در غلیان است و دیوارها مانند علقه سرخ شد و تا سه روز خون
تازه از آسمان بارید و شنیدیم که منادی ندا میکرد در جوف لیل اترجو امة قتلت حسینا
شفاعة جده یوم الحساب • معاذ الله لا نلتم یقینا • شفاعة احمد و ابی تراب • قتلتم
خیر من رکب المطایا • و خیر الشیب طرا والشباب • و تا سه روز آفتاب منکسف بود
آنگاه باز شد و ستارگان مشتبک و در هم آمیخته شدند نهم هم در کامل الزیاره بسند
معتمد از حضرت صادق علیه السلام حدیث میکند که هشام کس بطلب پدرم فرستاد،
و گسیل شام کرد و چون بروی در آمد عرض کرد یا ابا جعفر ترا آوردیم تا پرسش کنیم از
مسئله که صلاحیت سؤال او را از تو غیر من ندارد و نمیدانم در روی زمین خلقی را

که سزاوار

که سزاوار باشد که بداند یا دانسته باشد این مسئله را اگر کسی باشد که بداند جز یکنفر
پس هشام گفت خبر ده مرا از شبیکه کشته شد در او علی بن ابیطالب آنانکه در کوفه نبودند
بچه استدلال کردند بر قتل او و علامت او برای مردم چه بود اگر بدانی آیا آن علامت
برای غیر علی در قتلش بود یا نه پس پدرم فرمود همانا چون شب قتل امیر المؤمنین شد سنگی از روی زمین بر نداشتند
مگر اینکه زیر او خون تازه یافته شد تا فجر طلوع کرد و همچنین بود شبیکه در او کشته شد یوشع بن نون و
همچنین بود شبیکه در او عیسی بن مریم باسمان رفت و همچنین بود شبیکه کشته شد در او شمعون بن حمون
الصفا و همچنین بود شبیکه کشته شد در او حسین بن علی علیه السلام فرمود پس روی هشام دگرگون گشت
تا رنگ او تیره شد و خواست تا خون پدرم را بریزد و حدیث را ذیلی است که اهتمام بنقل او نبود و نظیر
این حدیث در کلام ابن عبد ربه خواهد آمد دهم سید اجل رضی الدین ابن طاوس قده در ملهوف از
سید الساجدین علیه السلام در طی خطبه ورود مدینه حدیث کرده که فرمود کدام چشم از شما مالک اشک خود است
و از فرو ریختن آب ضنت میکند با اینکه همانا سبع شداد برای قتل او بگریستند و گریستند دریاها با امواج خودشان
و آسمانها با ارکانشان و زمین با اطراف و نواحی خود و درختان با شاخهای خود و لجهای بحار و ملئکه مقربین
و اهل سموات یکسره تا آخر خطبه که هر سطری از او در گریه شکاف و در بحری جفاف می آورد و از نمیقوله
اخبار عموما و خصوصا در بکاء انبیا و خصوص آدم و عیسی و موسی و پیغمبر صلی الله علیهم در مواقع متعدده و
امیر المومنین و فاطمه و حسن علیهم السلام و انکساف شمس و خون باریدن از آسمان و سرخ شدن جابها
و خون از زمین جوشیدن و ناله ملئکه مطلقا و خصوص خدام قبر مطهر بحدیست که هر که بی غرض و شبهه ملاحظه
کند در اول دفعه قطع و یقین میکند و الحق از حد تواتر معنوی متجاوز است و در زیارات شریفه کلماتی واقع
شده که دلالت بر عموم دعوی دارد از قبیل اینکه در زیارتی که در ذیل روایت حسین ابن ثویر در کامل
الزیاره ایراد شده وارد است اشهد انّ دمک سکن فی الخلد واقشعرت له اظلّة العرش وبکی له
جمیع الخلائق وبکت له السّموات السبع والارضون السبع وما فیهنّ وما بینهنّ ومن یتقلب
فی الجنة والنار من خلق ربنا ما یری وما لا یری و در زیارتی که در مصباح الزائر میفرماید که سید مرتضی
علم الهدی رضوان الله علیه باو زیارت کرد سید الشهداء علیه السلام را و مشهور است بزیارت ناحیه مقدسه
مذکور است لقد صرع بمصرعک الاسلام وتعطلت الحدود والاحکام واظلمت الایام وانکسفت
الشمس واظلم القمر واحتبس الغیث والمطر واهتز العرش والسماء واقشعرت الارض والبطحاء و
شمل البلاء واختلفت الاهواء وفجع بک الرّسول وازعجت البتول وطاشت العقول و در زیارت

ظاهر این است که اظله جمع ظلال است و او جمع ظل است و عالم ظل و اظله و ظلال در اخبار مذکور است و مراد از او انوار مقدسه و ارواح علویه است چنانچه المصطفی فی الاظلال در القاب حضرت رسالت ذکر شده و اظله عرش بنابر این ارواح ملائکه مقربین و انوار قادسین مهیمین و کروبین است و احتمالات دیگر میرود که مناسب سایر مقامات استعمال لفظ است اگرچه در خزانه بحار مذکور است منه نور الله قلبه

دیگر وارد است بابی وامی من بکته لطیب فانه سماء الله وادضه وملئکته وازین قبیل بسیار است وهمین قدر
برای اشاره کفایت است فصل سیم در ذکر بعض اخبار وکلمات علمای اهل سنت که شهادت بوقوع آثار غریبه ازین مصیبت
عظمی در آسمان وزمین داده اند که از ملاحظه مجموع انها قطع بدعوی عموم مصیبت میتوان حاصل کرد و بسبیل تطفل واستطراد بعض عجائب
امور که از مقوله کرامات ودر ملاک حکم مشارک با این فصل است بجهت تشید قلوب ضعفا شیعه وتشیید عقاید از کلام ائمه ایشان ایراد
میشود از انجمله شیخ مقدم وامام معظم ایشان مسلم بن الحجاج النیسابوری در جامع صحیح خود که اجماع کرده اند بر صحت روایات وعدالت
رواة او در تفسیر آیه مبارکه فما بکت علیهم السّماء والارض روایت میکند لما قتل الحسین بکت السّماء وبکاؤها
حمرتها وقریب باین خبر در تفسیر علی بن ابراهیم است در ذیل این آیه کریمه که حسین ع بر پدر بزرگوار خود گذر کرد
وعلی علیه السلام فرمود این فرزند من کشته میشود وهمانا آسمان وزمین بروی بگریند ونگریستند
آسمان وزمین جز بر یحیی بن زکریا واز تفسیر ثعلبی نقل شده قال مطرنا دما بایام قتل الحسین ع واحمد بن
عبد ربه قرطبی اندلسی در کتاب عقد بسند متصل متعدد از محمد بن شهاب زهری معروف روایت میکند که
گفته با قتیبه متوجه مصیصه شدیم وبر عبد الملک مروان وفود کردیم واو در ایوانی نشسته بود ودو سماط از خلق
بر در ایوان ایستاده بودند ویرا عادت چنان بود که اگر حاجتی دست میداد هر کس نزدیکتر بود بهمدوش خود
میگفت مترتبا تا بدر ایوان میرسید وکس را رخصت تمشی بین سماطین نبود زهری میگوید من وقتیبه آمدیم
وبر در ایوان ایستادیم عبد الملک از انکه بر یمین او ایستاده بود پرسش کرد که مگر شنیده باشید که در بیت
المقدس چه واقع شد در شب قتل حسین بن علی علیه السلام پس هر کس از صاحب خود سوال کرد تا بدر
ایوان رسید وهیچکس جوابی رد نکرد من گفتم نزد من در این امر علمی است پس هر کس با فراتر از خود جواب
ادا کرد تا بعبد الملک رسید انگاه مرا خواند ومن در بین سماطین راه رفتم چون بعبد الملک رسیدم سلام
گفتم از من پرسید تو کیستی گفتم من محمد بن مسلم بن عبد الله بن شهاب زهری هستم مرا بنسب شناخت
وعبد الملک بسیار طالب حدیث بود پس با من گفت چه واقع شد در بیت المقدس روزیکه حسین علیه السلام کشته شد
ودر روایت دیگر که سندش را ابن عبد ربه ذکر کرده چنین گفت در شبیکه در صبحگاه او حسین کشته شد زهری گوید
گفتم بلی میدانم وگفتم خبر داد مرا فلان راوی میگوید زهری اسم بنزد از راوی که بر داشته نشد در صبحگاه
انشب که علی بن ابی طالب وحسین بن علی علیهم السلام کشته شدند سنگی از بیت المقدس مگر انیکه زیرا و خون
تازه یافتند عبد الملک گفت راست گفتی خبر داد مرا آنکه ترا خبر داد وهمانا من وتو در این حدیث متفردیم تا آخر
قصه که مناسبتی تمام با مطلب ما ندارد وابن حجر در صواعق اورده که چون این حدیث با عبد الملک بپایان آورد
عبد الملک گفت از آنانکه این حدیث میدانستند جز من وتو کسی زنده نمانده باید نشر این حدیث نکنی

وتا عبد الملک زنده کانی بر پای بود این خبر با کس در میان نیاوردم در روایتی که از کامل الزیاره ایراد کردیم شنیدی
وظاهر است هر دو این حدیث را از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیده اند ولی حسد وتنافس واعراض از اهلبیت
موجب اخفای اسم مقدس انجناب شد وهم در کتاب عقد بسند بیسار بن عبد الحکم میرساند که چون لشکرگاه
حسین ع را غارت کردند طیبی در او یافته شد وهیچ زنی استعمال آن طیب نکرد مگر انیکه مبتلای به برص شد
ودر سیره عبد الملک ابن هشام در ذیل قصه حاملین راس شریف وحدیث راهب که در کتب فریقین مذکور
است میگوید موافق نقل شمس الدین یوسف قزغلی در تذکره که چون آن جماعت سر مبارک را از راهب باز ستدند
وروانه جانب دمشق شدند چون نزدیک دمشق شدند با خود گفتند بیائید تا این دنانیر را قسمت کنیم مبادا یزید
به بیند وبگیرد پس کیسها را گرفتند وباز کردند ودیدند دینارها بخزف مبدل شده وبر یکجانب انها نوشته است
ولا تحسبنّ الله غافلا عما یعمل الظالمون وبر جانب دیگر مکتوبست وسیعلم الّذین ظلموا ایّ
منقلب ینقلبون از بیروی آن دنانیر را در نهر بردی که نهر دمشق است انداختند وهم در تذکره سبط ابن جوزی
است که زهری از ام سلمه رضی الله عنها روایت میکند که نوحه جنیان نشنیده بودم مگر در شب قتل حسین
که شنیدم گوینده میگفت الا یا عین فاحتفلی بجهد ٭ ومن یبکی علی الشهداء بعدی ٭ علی رهط
تقودهم المنایا ٭ الی متجبر فی ثوب عبد ٭ ام سلمه میفرماید پس دانستم که حسین کشته شد واز شعبی نقل کرده
اهل کوفه شنیدند که قائلی میگفت ابکی قتیلا بکربلاء ٭ مضرج الجسم بالدماء ٭ ابکی قتیل الطغاة ظلما ٭ بغیر
جرم سوی الوفاء ٭ ابکی قتیلا بکی علیه ٭ من ساکن الارض والسماء ٭ هتّک اهلوه واستحلوا
ما حرم الله فی الاماء ٭ یا بابی جسمه المعری ٭ الّا من الدین والحیاء ٭ کل الرزایا لها عزاء ٭
وما لذا الرزء من عزاء وهم از زهری حکایت کرده که جنیان بران مظلوم نوحه گری کردند واین ابیات خواندند
خیر نساء الجن تبکین شجیات ٭ ویلطمن خدودا کالدنانیر نقیات ٭ ویلبسن ثیاب السود بعد القصبیات
وزهری گفته از ابیاتی که از قول جنیان حفظ شده این است مسح النبی جبینه فله بریق فی الخدود ٭ ابواه
من علیا قریش وجده خیر الجدود ٭ قتلوک یا ابن الرسول فاسکنوا نار الخلود واز هشام بن محمد حدیث
میکند که چون حسین کشته شد قاتلان او شنیدند که قائلی از آسمان میسرود ایها القاتلون جهلا حسینا
ابشروا بالعذاب والتنکیل ٭ کل اهل السماء تدعوا علیکم ٭ من نبی ومرسل وقبیل ٭ قد لعنتم
علی لسان بن داود ٭ وموسی وصاحب الانجیل وهم در تذکره است که محمد بن سعد در طبقات گفته که این
حمرت در آسمان دیده نمیشد قبل از کشتن حسین واز ابو الفرج جد خود در کتاب تبصره نقل کرده چون حالت غضبان
آنست که هنگام غضب گونه او سرخ میشود واین سرخی دلیل غضب وامارهٔ سخط اوست وخدای تعالی

از جسمانیت و عوارض اجسام منزه است اثر غضب خود را در کشتن حسین بحمرت افق اظهار کرد و این دلیل بزرگی آن
جنایت است واز ابن سیرین حدیث کرده که چون حسین ع شهید شد دنیا سه روز تاریک شد آنگاه این
حمرت نمودار شد و بسند بهلال بن ذکوان میرساند که چون حسین ع کشته شد دو ماه واگر نه سه ماه دیوارها چنان بودند
که گفتی ملطخ بخون بودند از هنگام نماز فجر تا غروب آفتاب و بسفری رفتیم بارانی آمد که اثرش در جامهای ما
مانند خون باقیماند واز محمد بن سعد روایت کرده که سنگی در دنیا برداشته نشد مگر اینکه خون تازه زیر او دیده
شد و آسمان بارشی کرد که اثر وی مدتی در جامها بماند تا پاره شدند واز سندی روایت کرده که چون حسین کشته شد
آسمان گریست و گریه او حمرت اوست واز ابن سیرین نقل کرده که سنگی یافتند پانصد سال قبل از بعثت نبوی
که بر او بسریانیه نوشته بودند و بعربیه ترجمه کردند اترجو امة قتلت حسینا ۔ شفاعة جده یوم
الحساب واز سلیمان بن یسار خبر میدهد که گفت سنگی یافتند که بر او مکتوب بود لابد ان ترد القیمة فاطمة
وقمیصها بدم الحسین ملطخ ۔ ویل لمن شفعائه خصمائه ۔ والصور فی یوم القیمة ینفخ تا اینجا بود
کلماتی که از تذکره سبط ابن جوزی نقل خواستم بکنم واین فقره اخیره مشابهتی تمام دارد با واقعه مشهوره
که در مجموعه که بخط شیخ جلیل صاحب کرامات شمس الدین محمد بن علی جباعی جد شیخ بهائی قدس سره است مذکور است
که فرموده عقیقی سرخ یافته شد که مکتوب بود بر او انا دُرّ من السماء نثرونی ۔ یوم تزویج والد السبطین
کنت انقی من اللجین صفاء ۔ صبغونی بدم نحر الحسین وانچه در کشکول و زهر الربیع و غیر آنهاست
صبغتنی دماء نحر الحسین است واین اولی است و دیده شد در زرد نجفی که مرقوم بود بر او صفرة لونی
ینبیک عن حزنی ۔ لسید الاوصیا ابی الحسن و بر نگین سیاهی دیده شد لست من الحجارة بل جوهر
الصدف ۔ حال لونی لفرط حزنی علی ساکن النجف ۔ و در زهر الربیع محدث مطلع سید نعمة الله جزائری
مذکور است که یافتیم در شهر ششتر سنگ کوچک زردی که حفاران از زمین برآورده بودند و بران
سنگ بهمان رنگ مکتوب بود بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
لما قتل الحسین بن علی بن ابیطالب کتب بدمه علی ارض حصباه وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون و وقوع نظیر این وقایع در زمان ما شده چنانچه والد محقق من قدس سره خبر داد مرا از شیخ
فقیه فاضل شیخ عبد الحسین طهرانی قدس سرهما که وقتی بحله رفته بود اتفاق چنان افتاد که درختی را قطع کرده
بودند و طولا او را بمنشار تنصیف کردند در باطن او در هر شقی منقوش بود لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله و من خود در طهران قطعه الماس کوچکی دیدم که بقدر نصف عدسی بیش نیست و در باطن او بوجهیکه
هر که به پسند قطع میکند که بصناعت نیست منقوش بود لفظ مبارک علی بیاء معکوس با کلمه کوچکی که ظاهرا

لفظ یا باشد که مجموع یا علی بشود واز این قبیل قصص در سیر و تواریخ بسیار دیده شده از الجمله در نفح الطیب از کتاب نشق الازهار
نقل کرده که در جامع قرطبه سه عمود از رخام احمر است که بر یکی مکتوب است اسم محمد و بر دیگری صورت
عصای موسی و اهل کهف و بر سومی صورت غراب نوح و هر سه بخلق خدا یتعالی است نه بصنعت صانعی
بالجمله غرض استیفای این باب نیست بلکه استیناس برای قصه مذکوره در کلام صاحب تذکره بود و همین
قدر کفایت است و متتبع مطلع را امکان تالیف رساله درین باب هست و در صواعق محرقه احمد بن حجر
هیثمی شافعی مذکور است از ام سلمه نقل کرده که در شب قتل حسین شنیدم که قائلی میگفت ایها القاتلون
جهلا حسینا آه واز سیره ملا عمر نقل کرده که علی علیه السلام در کربلا عبور کرد و فرمود اینجا مناخ رکاب و
موضع رحال و جای ریختن خونهای ایشانست جوانانی از آل محمد ص کشته میشوند در این عرصه که گریه میکنند
بر آنها آسمان و زمین و هم بطریق دیگر روایت ام سلمه را نقل کرده و هم از آنحضرت روایت نقل کرده
که صوت جن را شنید که میخواندند مسح النبی جبینه آه و نیاحه دیگری از جن شنیده شده انعی حسینا جبلا کان
حسین جبلا واز جن دیگر شنیده شده الا یا عین فاحتفلی بجهد آه و هم در صواعق است که چون سر مبارک را
بشام بردند در اول منزل بشرب نبید پرداختند ناگاه دستی از دیوار برآمد و با او قلمی از آهن بود و این
شعر نوشت اترجو امة آه منصور بن عمار این خبر را روایت کرده و غیر او گفته است این بیت را
در سنگی یافته اند سیصد سال قبل از مبعث شریف نبوی اینکه این بیت مکتوب است در کلیسائی از ممالک
روم که کاتب او مجهول است واز ابو نعیم حافظ در کتاب دلائل النبوه از نضرة ازدیه آورده که
نقل کرد چون حسین علیه السلام شهید شد آسمان خون بارید و ما بر خواستیم صبح را در حال و جواد خود را
از خون ممتلی یافتیم و در چند حدیث غیر از اوست که آسمان سیاه شد بحدیکه ستارها در روز دیدار
شدند و سنگی برداشته نشد مگر اینکه خون تازه زیر او دیده شد واز ابو الشیخ روایت کرده که
ورسی در عسکر ایشان بود بخاکستر متحول شد و هم در صواعق است که سفیان بن عیینه از جده نقل میکند
که مردی که درس او منقلب برماد شده بود خود از حال خود خبر داد و گفت که ناقه را در عسکر ایشان نحر کردند
گوشت او را مانند آتش یافتند و چون او را طبخ کردند مثل علقم شد و هم خبر داده و ظاهر اینکه ضمیر در
کلام ابن حجر راجع بسفیان باشد که آسمان سرخ شد و آفتاب گرفت بحدیکه ستارگان در نصف النهار
نمودار شدند و سنگی برداشته نشد مگر اینکه زیرا خون تازه دیده شد واز عثمان بن شیبه نقل کرده که آسمان
هفت روز بگریست و سرخ شد و دیوارها دیدار شدند که گویا با عصفر رنگین شده از شدت حمرت
آسمان واز ابن جوزی روایت کرده و وی از ابن سیرین حدیث میکند که دنیا تا سه روز تاریک بود و بعد از و

سرخی در آسمان پیدا شد واز ابو سعید خدری نقل کرده که سنگی در دنیا برنداشتند مگر اینکه زیر او خون تازه یافته
شد وآسمان خونی بارید که اثر وی در جامها بماند تا قطعه قطعه شدند واز ثعلبی وابو نعیم روایت کرده که
آسمان خون بارید واز ابو نعیم آورده که گفتند فاصبحنا حبالنا وجرارنا مملوة دمًا وقد سبق مثله ومیگوید
در روایتی است که آسمان خون بارید بر خانها ودیوارها در خراسان وشام وعراق وسر مبارک چون بخانه
ابن زیاد وارد شد رنگ دیوارهای قصر الاماره خون شد واز ثعلبی حدیث میکند که آسمان بگریست وگریه او
سرخی او بود واز غیر ثعلبی نقل کرده که گفته آفاق آسمان تا شش ماه بعد از قتل حسینؑ سرخ بودند وبعد از او علی
الدوام سرخی مشاهده شد واز ابن سیرین روایت کرده که این حمرتیکه باشفق مشاهده میشود قبل از قتل
سید الشهداءؑ نبوده انگاه کلام ابن جوزی که در تعلیل آن سابقا در کلام سبط او مذکور شد حکایت کرده
وحدیث زهری را اجمالا ایراد کرده وهم از او نقل کرده که از غیر عبد الملک اینحدیث را شنیده چنانچه گذشت
واز سیره ملا عمر نقل کرده که امّ سلمه نوحه جن را شنید ودر ینابیع از جواهر العقدین سمهودی که از اکابر علمای
مصر باشنست حدیث زهر برا روایت کرده وهم از آن کتاب است موافق حکایت صاحب ینابیع که ابن
برقی سند بصالح امام مسجد بنی سلیم میرساند که جماعتی از اشیاخ او حکایت کردند که بغزای روم میان رفته
بودند ودر کنیسه یافتند که نوشته بود اترجو امة آه واز اهل روم سوال کردند که نویسنده این کیست گفتند
نمیدانیم واز محمد بن سیرین نقل کرده که سنگی سیصد سال قبل از بعثت یافتند که بر او عبارتی سریانی نوشته بودند
که بعربی ترجمه کردند این بیت شد واز سلیمان بن یسار نقل کرده که حجری یافتند که این نظم بر او مکتوب بود لابد
ان ترد القیمة فاطمة الی آخر واین خبر را تایید کرده بروایت حافظ بن اخضر در کتاب عترت طاهره که
حضرت رسالت فرمود انگیخته میشود دختر من فاطمه روز قیامت وبا او جامهائی است که بخون رنگین است
پس معلق بقائمه از قوائم عرش میشود ومیگوید یا عدل احکم بینی وبین قاتل ولدی وحکم میشود برای
دختر من قسم به پروردگار کعبه ودر ینابیع است که آنچه از صواعق نقل شد تماما در جواهر العقدین مذکور است
وهم در ینابیع از جمع الفوائد که جامع بین دو کتاب بزرگست یکی جامع الاصول ابن اثیر ودیگری مجمع الزوائد
نور الدین هیثمی نقل کرده که در او ست که زهری گفته ما رفع حجر بالشام الّا وجد تحته دم عبیط ولم ترفع
حصاة ببیت المقدس الّا وجد تحتها دم عبیط واین عبارت با فقرات سابقه که بوجوه مختلفه در کلام
شمس الدین بغدادی سبط ابو الفرج وکلام ابن حجر متاخر صاحب صواعق مذکور شد فرقی دارد واز ابو قبیل
حدیث میکند لمّا قتل الحسین انکسفت الشمس حتی بدت الکواکب وهم از ابو قبیل حدیث کرده که چون
حاملان راس شریف در اول مرحله بشرب نبید پرداختند قلمی از آهن نمودار شد وبا خون نوشت اترجو

امة قتلت حسینا پس بگریختند وسر مبارک را بگذاردند آنگاه بازگشتند واینجمله احادیث از مرویات طبرانی
در معجم کبیر نیز هست چنانچه در جمع الفوائد مذکور است ودر مقتل ابو مخنف که معتمد فریقین است ونسخه او هم در
ینابیع منقولست وفقیر بجهة دفع بعض احتمالات از عبارت ینابیع نقل میکنم مذکور است که در حال شرب دستی
با قلمی برآمد وبا خون نوشت اترجو امة قتلت حسینًا ٭ شفاعة جدّه یوم الحساب ٭ فلا والله لیس لهم
شفیع ٭ وهم یوم القیمة فی العذاب ٭ لقد قتلوا الحسین بحکم جور ٭ وخالف حکمهم حکم الکتاب
ودر منزل دیگر هاتفی را شنیدند که انشاد میکرد ماذا تقولون اذ قال النبّی لکم ٭ ماذا فعلتم وانتم آخر الامم
بعترتی وباهلی بعد مفتقدی ٭ منهم اساری ومنهم ضرّجوا بدم ٭ ما کان هذا جزائی اذ نصحت
لکم ٭ ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی وچون از کربلا گذشتند جنیان را شنیدند که میخواندند مسح
النبی جبینه آه ٭ وجنی دیگر میگفت الا یا عین جودی فوق خدی ٭ فمن یبکی علی الشهداء بعدی ٭
علی رهط تقودهم المنایا ٭ الی متکبر فی الملک وغد ٭ وچون بدیر راهب رسیدند سر مبارک را بر رمحی
نصب کردند واز هاتفی شنیدند که میگفت والله ما جئتکم حتی بصرت به ٭ بالطف منعفر الخدین
منحورا ٭ وحوله فتیة تدمی نحورهم ٭ مثل المصابیح یغشون الدجی نورا ٭ کان الحسین سراجا
یستضاء به ٭ الله یعلم انی لم اقل زورا ٭ مات الحسین غریب الدار منفردا ٭ ظامی الحشاشة
صادی القلب مقهورا ٭ امّ کلثوم علیها السلام پرسید که تو کیستی خدای ترا بیامرزاد گفت من ملک جنیانم بنصرت
حسین آمدم واو را کشته یافتم چون لشکر شنیدند یقین بهلاکت خویشتن کردند ودر ینابیع المودة بلا واسطه
از تفسیر ثعلبی روایت میکند که از سدی حدیث کرده لما قتل الحسین بکت علیه السماء وبکاؤها
حمرتها وحکی ابن سیرین ان الحمرة لم تر قبله وعن سلیم القاضی مطر السماء دما ایام قتله
وعن ابراهیم النخعی خرج علی کرم الله وجهه فجلس فی المسجد واجتمع اصحابه فجاء الحسین فوضع
یده علی راسه فقال یا بنی ان الله ذم اقواما فتلی هذه الآیة فما بکت علیهم السماء والارض و
قال یا بنی لیقتلنّ من بعدی ثم تبکیک السماء والارض قال ما بکت السماء والارض الّا علی یحیی بن زکریا
وعلی الحسین ابنی وترجمه این خبر در فصل اول از اخبار شیعه گذشت وهم در ینابیع از کثیر بن شهاب روایت کرده
که نشسته بودیم در رحبه نزد علی علیه السلام که حسین برآمد علی علیه السلام فرمود خدا تعالی گروهی را یاد کرده وفرموده
فما بکت علیهم السماء والارض قسم بخداوندیکه دانه را خط کشیده وآدمی را آفریده هر آینه کشته میشود این
وگریه خواهد کرد بر او آسمان وزمین ودر حیوة الحیوان است که این بیت اترجو امة آه بر دیوار دیر راهب دیده شد
واز او سوال کردند گفت بتاریخ پانصد سال قبل از بعثت دیدار شده وبرخی گفته اند که دیوار منشق شد

وستی برآمد و با قلم این بیت نوشت و در غرر الخصائص وطواط وارد است که میگویند یعنی مشهور است که
چون سر حسین علیه السلام را بمجلس یزید آوردند و پیش روی او نهادند دستی از دیوار برآمد و بر جبهه مشوم
یزید نوشت این بیت را و در خطط مقریزی این عبارت مذکور است لمّا قتل الحسین بکت السماء
وبکائها حمرتها وعن عطاء فی قوله تعالی فما بکت علیهم السماء والارض قال بکائها حمرة
اطرافها وعن الزهری بلغنی انه لم یقلب حجر من احجار بیت المقدس یوم قتل الحسین الّا وجد تحته
دم عبیط ویقال ان الدنیا اظلمت یوم قتل ثلاثا واصابوا فی عسکر الحسین یوم قتل ابلا فنحروها
وطبخوها فصارت کالعلقم وما استطاعوا ان یسیغوا منها شیئا وروی ان السماء امطرت دما فاصبح
کل شیء لهم مملوّة دمًا انتهی کلامه و در نور الابصار معاصر شبلنجی مصری شافعی عبارت مذکوره منقول است و در
فصول المهمه حدیث نوحه جنیان از طریق ام سلمه و نوشتن اترجو در دیوار دیر راهب مذکور است و سیوطی در
تاریخ الخلفا گفته که چون حسین کشته شد دنیا هفت روز چنان بود که آفتاب بر دیوارها مانند چادری معصفر مینمود
و ستارها بعضی بر بعضی زده میشد و قتل او در روز عاشورا بود و آفتاب در آن روز منکسف شد و آفاق
آسمان سرخ شد تا شش ماه و بعد از آن این حمره مستمره مرای شد و قبل از و دیدار نمیشد و گفته شده که حجری در بیت المقدس
آن روز رفع نشد مگر اینکه دم عبیط در زیر او دیده شد و ورسیکه در عسکر ایشان بود خاکستر شد و ناقه از عسکر
ایشان نحر کردند در گوشت او مانندهٔ آتش دیدند و او را طبخ کردند و مانند صبر تلخ بود و از ابو نعیم در دلائل
حدیث ام سلمه و سماع نوحهٔ جن را روایت کرده و هم از امالی ثعلب نقل حدیث کرده که ابو خباب کلبی گفته
آمدم در کربلا و مردی را از اشراف عرب گفتم خبر ده مرا از آنچه بمن رسیده که شما نوحه جنیان را می شنوید
گفت هیچکس را نمی بینی مگر اینکه بتو خبر میدهد که سماع نوحه جنیان کرده گفتم تو از آنچه شنیده با من بگوی
گفت شنیدم این شعر میخواندند مسح النبیّ جبینه آه وهم سیوطی در عقود الجمان در صنعت اسلوب حکیم گفته
که علمای هیئت گمان کردند آفتاب منکسف نمیشود مگر در بیست و هشتم یا بیست و نهم با اینکه در روز وفات رسول
خدای که دهم ربیع الاول بود یعنی باعتقاد سنیان منکسف شد بروایت زبیر بن بکار و در روز قتل حسین که
دهم محرم بود نیز منکسف شد چنانچه در تواریخ مشهور است و در شرح همزیه ابن حجر است از جمله آیات ظاهره
در روز قتل آن مظلوم آن بود که آسمان خون بارید و اوانی بخون آکنده گشت و هوا چندان سیاه شد
که ستارگان پدیدار شدند و تاریکی چنان شدت کرد که مردم را گمان این شد که مگر قیامت قیام کرد
و ستارگان با یکدیگر برخوردند و مختلط شدند و هیچ سنگی برداشته نشد مگر اینکه از زیر او خون تازه
جوشیدن گرفت و دنیا سه روز تار و ظلمانی بود و آنگاه این حمرت در او نمایان شد و گفته شده که تا شش ماه

طول کشید و علی الدوام بعد از او دیدار شد و از ابن سیرین نقل شده که این حمرت که با شفق است
دیدار نمیشد تا حسین کشته شد و در کامل مسطور است که مردی از اهل بیت المقدس میگفت بخدای
سوگند که مقدسیان شهادت حسین را شبانگاه روز عاشورا دانستند و آنچنان بود که هر سنگ و کلوخ
که برگرفتند از بن آن خونی تازه بجوشید و دیوارها چنان بود که گفتی ملطخ بخون است و نیمشبی منادی این
شعر مذاکره داتر جو امة آه و سه روز پیوسته آفتاب منکسف بماند و از آسمان خون تازه همی بارید
و ستارگان باهم در آمیختند و با خویشتن در وقوع این واقعه گفتگوها میکردیم روزی چند بیش نگذشت
که خبر شهادت امام مظلوم بما رسید بالجمله ازین مقوله کلمات در مطاوی کتب اهل سنت بیش از آنستکه
بتوان در حیطه حصر و احصا در آورد و از مجموع آنها استدلال بر عموم مدعی میتوان کرد و از برای منصف
مهتدین در اعتقاد حقیت این طریقه کفایت است **تنبیه** آنچه درین مقام مکرر شنیدی که ظهور حمرت در آفاق
آسمان از آثار قتل سید الشهداء علیه السلام است و شاعر گفته است وعلی الدهر من دماء الشهیدین
علیّ ونجله شاهدان وهما فی اواخر اللّیل فجران وفی اولیاته شفقان چون از اذهان معارفه
مانوسه بتاویل سمعیات بعید می آید در مقام انکار آن مستند براهین هیئیه میشوند که مقرر در علم هیئت آنستکه
هرچه آفتاب متوجه افق میشود ظل ارض که بر شکل مخروط مستدیر است و قاعده او در زمین و راس او در فلک
زهره است برخلاف شمس از سمت الراس بجانب مغرب متوجه میشود و ضوء کاذبی که شبیه بذنب السرحان است
در افق نمودار میشود اندک اندک فزونی می یابد و رفته رفته سرایت میکند تا صبح صادق که فجر مستطیر
و فجر معترض عبارت از اوست هویدا میشود و سرخی بحکم غلبه اختلاط نور با ظلمت بالطبیعه در افق
حادث میشود و آهسته آهسته زیادت میکند تا آنگاه که آفتاب طلوع کند و حال در غروب بعکس این است
که اول حمرت زیاد میشود بجهة قرب آفتاب بمغرب و میل ظل ارض بجانب مشرق آنگاه هرچه دورتر
میشود سرخی متوجه بنقصان و سفیدی عریضی که بازاء فجر صادق است حادث و کم کم ناقص میشود
تا خطی دقیق از بیاض که موازی ذنب السرحان است در طرف صبح حادث میشود و منتفی میگردد و غسق
و ظلمت قاهر بر نور میگردد و دلالت کرده تجربه صحیحه که مبدء حدوث این حمرت که اول فجر صادق است
وقتی است که انحطاط شمس از افق بهیجده درجه باشد و همچنین در غایت شفق انحطاط او از افق
هیجده خواهد بود چنانچه مفصلا در کتب هیئت مذکور است و این بی بضاعت در منظومه میزان الفلک اشاره
باو کرده ام و این یک دو بیت از آن منظومه ذکر میشود والحال فی الغروب تحت الافق بعکسه
فالصبح عکس الشفق فیطلع الحمرة فیه اولا ثم معارض البیاض یجتلی ثم بیاض استطال

واستدق ؞ فينتفي طراً ويقهر الغسق ؞ ودلت التجربة الصحيحة ؞ ان انحطاط الشمس في الصبحة
في الابتداء عند فجر قد صدق ؞ وكذاك عند غاية الشفق وجواب ازين اشكال اگرچه نديده ام
کسی متعرض جوابش شده باشد اولا اینستکه قواعد هیئت منتهی بضروریات و براهین مسلمه نیست بلکه غالب
آنها مناسبات بعد از وقوع و از قبیل علل نحویه است و فی الحقیقه استدلال از معلول عام بر علت خاص است
و لهذا حکمای اروپ منکر جمیع آن قواعد شده تاسیس قواعدی دیگر کرده اند که ضبط حرکات و اختلاف
فصول و حرکات لیلیه و نهاریه بآنها میشود اگرچه بعض آن کلمات محل نظر و بعض دیگر مخالف قوانین شرعیه
باشند ولی مقصود علمای هیئت بر قواعد ایشان نیز مترتب میشود و هیچ دلیلی بر وجوب حدوث حمرت
در وقت حرکت آفتاب نیست چه مانع دارد که نور حمره ظاهر شود و بیاض فجر قوت گیرد تا وقتیکه طلوع
شمس از مشرق بشود و شاهد صدق وقوع کسوف است در روز عاشورا که البته نظر باخبار فریقین دعوی تواتر
او میتوان کرد با اینکه قواعد ایشان چنانچه در کلام سیوطی اشاره بآن شنیدی مقتضی آنستکه تا قمر
در عقده راس و ذنب نشود که عبارت است از دو نقطه تقاطع منطقه ممثل او با منطقة البروج که مقید
بجوزهر و ان جوزهر که چون مرکز تدویر بروی گذر کند بجانب شمال رود رأس گویند و آن جوزهر
که چون مرکز تدویر بروی گذر کند بجانب جنوب متوجه شود ذنب خوانند و باینوصف با آفتاب
مجتمع شوند در یک برج در ینصورت جرم قمر کاسف جرم شمس شود و آفتاب از نظر پنهان شده جرم قمر
که بالذات کثیف و مکدر است در انظار پدیدار شود و قد اشرت الیه فی المیزان بقولي وهو
باحدى العقدتين ان وقع ؞ وكان اذ ذاك مع الشمس اجتمع ؞ يكسف جرم الشمس من جرم
القمر ؞ ولا يرى الا الاخير في النظر و در ینصورت لامحاله یا در بیست و هشتم یا در بیست و نهم باشد لا اجتماع
این دو کوکب صورت نبندد والله اعلم ثانیا تسلیم کردیم یا تفضلا یا بملاحظه تقریبی که در تحریر ایراد
کردیم ولی لازم نیست حمرتی شدید که محسوس و مدرک بحواس متعارفه باشد حادث شود چه مانع دارد
که شدت حمرت در واقع که حدوث حمرت در ظاهر باشد مستند باین حادثه عظیمه باشد و بالجمله شهادت
خصوم و اعدای اهل بیت در اینباب موجب یقین هر منصف خالی از شبهه است بوقوع اینواقعه و باینگونه
تلفیقات در رد امور معلومه که موجب استیقان و مایه مزید اطمینان اهل ایمان است نباید گوش داد
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مَقَامِي هٰذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْكَ صَلَوَاتٌ وَرَحْمَةٌ وَمَغْفِرَةٌ
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ح
بارالها مرا درین مقام از آنان کن که میرسد ایشانرا از جانب تو صلوات و رحمت و مغفرت بارالها

زندگانی مرا مانند زندگانی محمد و آل محمد بفرما و مردن مرا مانند مردن محمد و آل محمد نما شرح تنیل بمعنی رسیدن است
چنانچه در کتب لغت عربیه و فارسیه مذکور است و صلوات جمع صلوة است و تحقیق در معنی او سابقا مذکور
شد و در اشتقاق او وجوهی بعیده از علما صادر شده و اشکالات زیاد بر کلمات ایشان وارد
شده و اول آنستکه ماخوذ از صلی بمعنی حرک الصلوین باشد که او خود ماخوذ از صلوین است که دو عرقیت
که از دو جانب ذنب سیر وید و دو استخوانی که نزدیک وی‌اند و منحنی میشوند در وقت انحناء آن دو
و مصلی که بعد از سابق در خیول حلبه معد و داست ماخوذ از نمعنی است چه بصلوین اسب سابق میرسد
و بالجمله چون تصلیه باینمعنی مقتضی انعطاف و انحناء صوری است گاهی در ارکان مخصوصه
که مشتمل بر رکوع و سجود است مستعمل میشود بجهة اینکه نوعیست از انحناء و تحریک صلوین و
گاهی در تعطف و حنو باطنی استعمال میشود مثل خود لفظ میل و انحنا و انعطاف و اشباه این
که در افعال قلوب بر سبیل تمثیل یا توسع استعمال میشود و اینطریقه که ما گفتیم مختار صاحب
کشاف است اگرچه تقریر او بر وجهیکه دفع بعض اعتراضات بشود ازین بی بضاعت است
و بنا بر این آنچه مشهور است در السنه علمای اصول که لفظ صلوة در اصل بمعنی دعا است
وجهی ندارد اگرچه در بعض اشعار اهل جاهلیت باین معنی استعمال شده ولی استعمال
اعم است و آنهائیکه علم بانساب لغات دارند و وجوه انتقالات از معانی باشباه آنها را نیکو مطلع‌اند
البته موافقت صاحب کشاف خواهند کرد و چنانچه غالب آنستکه در فهم معانی الفاظ و استفاده
خصوصیات عبارات و وجوه تحول در اسالیب لغات کمتر کسی از علمای ادب بپایه او رسیده باشند
و رحمت موافق سطح ظاهر کتب لغت بمعنی رقت قلب و انعطافست که موجب تفضل میشود و از خواص
اجسام است و اشتقاق رحم از اوست چه منعطف است بر آنچه در اوست و اطلاق او بر واجب
تعالی مثل سایر عوارض اجسام از غضب و رضا و جز اینها بر دو وجه ممکن است یکی آنچه شهید سعید قدس سره
در قواعد فرموده و جماعتی از اهل تحقیق با او مساعدت فرموده اند که اسماء الله تعالی ماخوذ از غایات
هستند که افعال الله نه از مبادی که انفعالات و حاصل این کلام آنکه این اوصاف را که ملاحظه میکنیم مبادی
دارند که راجع بتاثرات و عوارض اجسام است مثل حیا که مثلا انفعال نفس است در مقام مخصوص و ثمرات
و آثاری دارند که از مقوله فعل و تاثیر هستند از قبیل فضل و احسان در خصوص محل سؤال و این الفاظ را
باعتبار ثانی استعمال میکنند نه باعتبار اول پس حقیقت الفاظ مذکوره در نتایج مخصوصه با قطع نظر از اسباب
و علل طبیعیه آنها استعمال میشوند و بنا بر این جمیع این الفاظ در اینمقام مجازند و دیگری آنچه جماعتی

از اکابر محققین قائل شده اند و تحریر او آنستکه معنی واحد باعتبار اختلاف نشأات و تعدد مواطن لوازم
مختلفه پیدا میکند بلکه خود حقایق مختلفه میشود با اینکه معنی عام مشترکی بین جمیع مراتب باشد که لفظ اسم
آن معنی عام باشد مثل علم که در ما عرض است و اسباب و علل و لوازم متعدده دارد که هر که از افق ما
متعالی باشد از آن امور منزه است و در عالم عقول و نفوس جوهر است و در واجب تعالی نه جوهر
و نه عرض بلکه عین ذات مقدسه متعالیه از شوائب اعدام و نقایص است جل ذکره و عز قدره و لفظ
علم موضوع برای آن قدر مشترک بین مراتب ثلث است و خصوصیات علل و معلولات و لوازم و حدود
از حاق موضوع له بیرون است و همچنین رحمت اسم مرتبه خاصه و درجه مخصوصه است که مستلزم فضل و احسان
بر دیگران میشود غایة الامر اینکه در بشر این عمل منبعث از صفت جسمانیه است که رقت قلب باشد و این معنی کلام
بعض محققین است که لغة العوالم متطابقة فما وجد فی الادنی من الصفات الکمالیة یوجد
فی الاعلی علی وجه اشرف وادفع وابسط و اختصاص کلام لغویین یا بجهة قصور علم و ضیق صدر و عدم سعه
دائره تعقل است چنانچه مترقب از امثال ایشان است از حیث لغویت ایشان یا بجهت آنست که
از ذکر شیئ بذکر بعض لوازم او قناعت کردند چون بیش ازین لازم التعرض نبود
یا بیش ازین نیافته اند و ما اختلاف اهل لغت را در معنی لفظ واحد یا کثرت معانی لفظ واحد را در
کلام بعضی منزل بر این کرده ایم و بملاحظه این سر و بعض اسرار دیگر بابی وسیع در فهم لغت و اجتهاد
در تعیین معانی الفاظ مفتوح میشود که مخصوص بارباب قرایح لطیفه و اذهان دقیقه از ممارسین متامل
در مجاری استعمالات و مطلعین بر اسالیب لغت عرب است والله الموفق لکل خیر و در نیمقام
اشکالی دیگر است که با عموم رحمت که صریح عقل و نقل است و وسعت رحمته کل شیء از شواهد
اوست طلب نیل رحمت چه معنی دارد و جواب آنستکه رحمت الهیه بر دو قسم است یکی عام است و او
هر چه اسم شیی و موجود بر او مطلق میشود داخل در حیطه او شده حتی عدم باعتبار وجود ذهنی که
مفهوم او دارد و این رحمت است که سبقت بر غضب دارد در جمیع اشیا بلکه خود غضب هم مرحوم
بوجود است و دیگری خاص و او منوط باختلاف استعدادات و تفاوت قابلیات و اولی رحمت
رحمانیه است و اشاره باوست ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت باعتقاد بعضی و دوم رحمت
رحیمیه است و این اصطلاح ماخوذ از احادیث اهل بیت عصمت است چنانچه از صادق آل محمد علیه السلام
منقول است الرحمن اسم خاص لصفة عام والرحیم اسم عام لصفة خاصه یعنی رحمن اسم خاصیست
که بر غیر خدای عز و جل واقع نمیشود و موضوع است بازاء صفة عامه که رحمت مبسوطه بر هیاکل موجودات

باشد

باشد و رحیم اسم عامیست که بر غیر خدایتعالی جایز الاطلاق است ولی معنی او صفة خاصه است که مخصوص
بعض موارد است و باختلاف کمالات اشیاء منوط باوست پس مقصود از سوال رحمت این مرتبه است و اگرچه
ازین رحمت هم نصیبی داشته باشد و بکمالاتی مخصوص باشد ولی فیض الهی نامحدود و وجود مبدء فیاض بر
حدی موقوف نیست لا یزیده العطاء الا جودا و کرما انه هو العزیز الوهاب و ازین جهت نظر
باینکه هر طبیعتی طالب استکمال خود است بتوسل باسباب افاضه که ائمه هدی علیهم السلام استزاده میکنند
و امید آنست که انشاء الله بمقصود برسد و چون صلوات و رحمت باین معنی اسباب مغفرتند اگرچه آثار آنها
بعد از غفران ظاهر شود در ذکر مقدم شدند و تواند بود که مراد از صلوات قرب و کمال نفسانی در دنیا باشد و مراد
از رحمت کمال اخروی و ارتفاع درجه باشد و منافی او نیست اینکه فی مقامی هذا گفته است چه شاید
مقصود این باشد که فعلا در نیمقام حالی پیدا کنم که بملاحظه او در آخرت مرحوم بشوم نظیر تعقل واجب
تعلیقی که علی التحقیق مطلق و اجابات مشروطه راجع باو میشود یا مقصود طلب استحقاق فعلی و اهلیت محققه است
والله اعلم مغفرت مصدر میمی از غفران است و او در اصل چنانچه در شرح صحیفه و سایر کتب لغت
از قاموس و صحاح و غیرهما یافت میشود بمعنی ستر است ولی استعمال شده در ستر مخصوصی که از
قادر بر مواخذه باشد یا تجاوز و نمیگویند غفر زید ذنب مولاه و لا عیبه و این قید تجاوز قید
نیست از خارج معتبر در این لفظ بلکه اکمل مراتب ستر آنستکه آثار وجودیه او بر داشته بشود که دیگر
استدلال بر وجود او نتوان کرد چه هر چه اثری دارد فی الحقیقه مستور نیست و با عدم تجاوز البته
عقاب مرتب میشود و وجود ذنب معلوم میشود پس حقیقة مستور نیست بخلاف اینکه یکسره از او
گذشته باشند و عفو و اغماض کرده باشند که اطلاق ستر در انجا احق و اولی است و باید دانست که مجموع
این دعا تا اینجا مناسب آیه کریمه الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله والیه راجعون
اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون است چه بعد از ذکر اعظم مصیبت
سید الشهداء ع و ابتلای خود بآن مصیبت و اظهار صبر و التزام بامر خداوند مستحق اجر خواهد شد و آن
اجر مخصوص صابرین که در کتاب کریم وعده کرده اند از کرم نامتناهی خواستار شده و به تبتل و ضراعت
پرداخت محیی مصدر میمی از حیی یحیی است چنانچه ممات مصدر میمی از مات یموت و بعید احتمال
میرود که هر دو لفظ اسم مکان باشند و بنا بر اول مفعول مطلقند و بنا بر ثانی مفعول فیه و مراد از آنها
بنابراین حد و رتبه است که بر آن حد و رتبه حیات و ممات محمد و آل محمد علیهم السلام واقع شده و
حاصل هر دو وجه یکی است چه غرض آنستکه مرا پیرو ایشان کن و در جمیع مراتب از موت و حیات

بر عقاید شریفه و اخلاق کریمهٔ ایشان بدارد و بدرجهٔ متابعت مطلقه که بحکم اتبعونی یحببکم الله مستجلب
محبوبیت است واصل کن والبته بحکم حدیث قدسی که لا یزال العبد یتقرب الیّ بالنوافل حتی
احبه فاذا احببته صرت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده التی
یبطش بها ورجله التی یمشی بها کما فی بعض الطرق چون خدای او را بخواهد کارهای خدائی
از او صادر میشود و روح رحمن از جانب او استنشاق میشود کما فی الحدیث الصحیح المتفق علیه فی حق
اویس رضی الله عنه انی وجدت روح الرحمن من طرف الیمن ونعم ما قیل ٭ چون اویس
از خویش فانی گشته بود ٭ آن زمینی آسمانی گشته بود ٭ آن هلیله پرورده در شکر ٭ چاشنی تلخیش
نبود دگر ٭ آن هلیله رسته از ما و منی ٭ از هلیله شکل دارد طعم نی والله اعلم بمراد اولیائه
اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا یَوْمٌ تَبَرَّکَتْ بِهِ بَنُوْ اُمَیَّةَ ج بارالها این روز یعنی روز عاشورا
روزیستکه مبارک شمردند او را بنی امیه تش تبرک بمیمنت گرفتن چیزیست چنانچه در منتهی الارب است
موافق آنچه در قاموس و صحاح و غیرهما مذکور است و اشتقاق او از برکت است که بمعنی نماء و زیادت
و ذخیره سعادت است و اصل در معنی برکت خوابیدن شتر است که بروک ماخوذ از وست و چون
خوابیدن شتر مستلزم ثبوت و دوام اوست نسبت بحال حرکت و مشی مسعود باقی متزایدالبته ثابت باشد
استعمال در او شده چنانچه در نهایهٔ ابن اثیر میگوید اللهم بارک علی محمد وال محمد ای ثبت و
ادم له ما اعطیت من التشریف والکرامة و حوض را از آنجهت برکه گفته اند که آب در او باقی میماند
کما فی الصحاح حیث قال فی ذلک ویقال سمیت بذلک لاقامة الماء و سایر استعمالات
نیز راجع باین معنی است و ابن اثیر در نهایه بعد از ذکر معنی بروک و معنی زیاده و نماء گفته والاصل الاول
و وجه آنستکه بیان کردم و در شرح صحیفه از راغب اصفهانی که از مهرهٔ این صناعت است حکایت کرده
که البرکة ثبوت الخیر الالهی و این کلام شاهد تحقیقی است که گذشت و از این قبیل توسعات در لغت عرب
نه چندان است که بتوان بدست آورد از اینجهت است که جماعتی از ناقلین لغات انکار اشتراک کرده اند
و این بالمره اگرچه درست نیست ولی اکثر موارد اشتراک لفظی که قشریین از لغویین متعدد المعنی گمان
کرده اند و سطحیین از اهل صنایع جری بر ظواهر کلمات آنها نموده اند راجع باشتراک معنوی و مناسبات
بعیده و انتقالات خفیه است که در نظر اهل لسان در بدو انتقال ظاهر و قریب بوده و بجهت تطاول
زمان و تناسی قدر این مناسبات فراموش شده و اشتراک بنظر می آید لهذا کسیکه با ذهن وقاد در
کتب ادبای حقیقت شناس دقیقه یاب صاحب جودت و تصرف مثل سیدین اجلین رضی الله عنهما

مرتضی و رضی و نجم الائمه و سید علیخان و زمخشری و مطرزی و خطیب تبریزی و راغب اصبهانی
و گاه گاه جوهری و فیومی و ابن اثیر و غیر ایشان از اهل معرفت لباب معانی بیان و نیل حقایق مقاصد
کلام تتبع نماید و وجوه استفادات و بیانات ایشان را متنبه شود و طریقهٔ عرب را در تحول در اسالیب
معانی و فنون تعبیر بدست بیاورد خود بمساعدت ملکهٔ قویه و طریقهٔ سویه میتواند در کثیری از مواضع
مناسبات بدست بیاورد و نسابهٔ لغت و محقق در فن ادب شود بالجمله تبرک بنی امیه باین یوم میشوم
بر چند وجه است اول آنکه ذخیرهٔ قوت و آذوقه در این روز را که مسرور بقتل امام مظلوم شدند و این ثلمه
بزرگ را در اسلام که مایهٔ خیبت و خسار و سرچشمه ننگ و عار بود فتح و ظفر خود دانستند سنت شمردند و آن
آذوقه را تا سال دیگر مایهٔ سعادت و سعهٔ رزق و رغد عیش دانستند چنانچه در اخبار ماثوره از
اهل عصمت علیهم السلام از باب تعریض به بنی امیه علیهم اللعنه نهی از نیمطلب مکرر وارد شده است
در امالی و عیون و غیره بسند بحضرت رضا میرسد که فرمودند هر کس در روز عاشورا سعی در حوائج خود را
ترک کند خدا تعالی تمام حوائج دنیا و اخرت وی را قضا کند و هر که روز عاشورا روز حزن و مصیبت
و گریهٔ او باشد خدای عز و جل روز قیامت را روز فرحت و مسرت او قرار دهد و هر که روز عاشورا را
روز برکت نام کند و بذخیره بمنزل خود چیزی برد خدای برکت ندهد برای او در آنچه ذخیره کرده در
روز قیامت با یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد لعنهم الله باسفل درکات جحیم محشور شود و
شیخ طایفه قدس الله نفسه الزکیه در مصباح که بسند بحضرت ابو جعفر باقر علوم النبیین علیه السلام
میرساند در ضمن خبر طویلی در آداب اعمال عاشورا که در باب اول در شرح سند شریف زیارت مقدسه
علی التمام فرو خواندیم میگوید که بعلقمه فرمود اگر بتوانی که در تحصیل حاجتی بیرون نیائی چنان کن چه او
روز نحسی است که حاجت مومنی در او قضا نشود و اگر منقضی شود برکت نخواهد بود و در او رشاد
نخواهد دید والبته کسی از شما در آن روز برای منزل خود چیزی ذخیره نکند چه هر که در آن روز چیزی
ذخیره کند خدای برکت ندهد در آنچه ذخیره کرده و خدای در اهل خانه او برکت نیاورد کنایت از
آنکه تا آنکه از آن ذخیره تناول کردند خدا تعالی برکت از هر جهه از علم و عمل و رزق و معاش و دین
و دنیا از ایشان بردارد و شامت و نحوست دامن گیر ایشان شده از خزی دنیا بعذاب آخرت منتقل
شوند والله اعلم بمراد اولیائه علیهم السلام و اخبار دیگر در این معنی وارد شده که متتبع میابد و در کتب
عامه اخباری بر طبق آنچه ائمه علیهم السلام منع فرموده اند که تبرک باشد و اد خار وارد شده که فایده
در ذکر آنها نیست و دیگری از وجوه تبرک اقامه مراسم عید است از توسعه رزق بر عیال و تجدید ملابس

وقص شارب و تقلیم اظفار و مصافحه و تعییدات دیگر که مرسوم است در اعیاد مردم میکنند که طریقه
بنی امیه و اتباع ایشان که عموم اهل سنت باشد بر او جاریست چنانچه فعلا در بلاد ایشان خاصه بلاد
بعیده از بلاد شیعه مثل مکه و مدینه متعارف است که روز عاشورا را عید عاشور مینامند
چندانکه ملتزم باقامه رسوم عیدیه در او هستند در هیچ عیدی نمیشند و هر که در مدینه مشرفه در روز عاشورا
حالت اهل آن بلده را که موافق حدیث معتبر شرار خلق الله هستند ملاحظه کند میداند چه اندازه از طرب
و مسرت در خواطر مکنون دارند و چگونه اظهار فرحت و نشاط در این مصیبت عظیمه میکنند عبد الملک
بن حبیب السلمی که عالم اندلسیین است و میگویند هزار کتاب تالیف کرده در تهنیت بروز عاشورا
یکی از خلفای اموبین اندلس را خطاب کرده این ابیات را سروده لاتنس لاینسك الرحمن عاشورا
واذکره لازلت فی التاریخ مذکورا ٭ قال النبی صلوة الله یشمله ٭ قولا وجدنا علیه
الحق والنورا ٭ فیمن توسع فی انفاق موسمه ٭ ان لایزال بذاك العام میسورا ٭ در نفح
الطیب میگوید الفاظ بیت آخر را خود تلفیق کردم چون معنی را بخاطر داشتم و لفظ فراموش شده بود
ملاحظه کن چگونه تحریص و تحریک در توسعه انفاق در روز عاشورا کرده و نسبت برسول خدا تعالی داده
که فرموده که هر که در این روز توسعه در انفاق کند تا آخر سال با بسیر و آسایش خواهد گذراند نعوذ بالله از این گونه
اکاذیب که در شریعت افزودند و بدین خدای و رسولش بستند چه خوب گفته یکی از دانشمندان موزون
الطبع ٭ دین تو را در پی آرایشند ٭ در پی آرایش و پیرایشند ٭ بسکه بر او بسته شده برگ و ساز ٭
گر تو به بینی نشناسیش باز ٭ و شاعر فاضل احمد بن منیر الطرابلسی رحمة الله علیه در قصیده تتریه
که در مخاطبه سید شریف اجل مرتضی رازی که صد سال تقریبا متاخر از سید اجل اعظم مرتضی ذو المجدین
قدس الله سره الزکی و الحقه بالمقام العلی العلوی بود و بر اکثر اشتباه شده گمان مخاطبه آنجناب
کرده اند خوب عقاید اهل سنت را بنظم آورده و عجبتر آنکه جمعی از اهل سنت مثل تقی الدین بن حجه در
ثمرات الاوراق و غیره اعتراف کرده اند که آن شنایع مذکوره در آن قصیده موافق عقاید
ایشان است و در آن قصیده در باب امور متعلقه بعاشورا اشاره بجمیع مطالب مذکوره کرده میگوید
وحلقت فی عشر المحرم ما استطال من الشعر ٭ ونویت صوم نهاره و صیام ایام اخر ٭
ولبست فیه اجل ثوب للملابس یدخر ٭ وسهرت فی طبخ الحبوب من العشاء الی السحر ٭
وغدوت مکتحلا اصافح من لقیت من البشر ٭ ووقفت فی وسط الطریق اقص شارب من عبر ٭
امر شتوم ازوجوه بترک التزام باستحباب صوم این روز است که اخبار کثیره در فضل او وضع کرده اند و ملتزم

بصیام این روز شدند چنانچه در متون و شروح کتب فتاوی و اخبار ایشان من غیر وجه تصریح باستحباب و تاکد
ندب او کرده اند اگرچه در اینباب مناقشه بر طریق ایشان با ایشان دارم که در آخر مبحث مینویسیم انشاء الله
و در شعر ابن منیر اشاره باو شنیدی و ظاهر آنمذاهب اربعه متطابق بر استحباب و فضیلت او بند و خلافی در
مسئله نیست چه مسئله راجع بامر اصول است که عداوت و اعراض از اهل بیت باشد و انقدر مشترک بین طوایف
اربع است و اختصاص بطایفه دون طایفه ندارد و باید دانست که بر مذهب ما نیز اخبار کثیره در استحباب صوم
یوم عاشورا وارد شده و اخبار دیگر در مذمت او و مناسب است در اینمقام با شطری از اخبار طرفین
بنگاریم و وجهی چند در مقام رفع تنافی که علماء رضوان الله علیهم فرموده اند ذکر کنیم و آنچه بتوفیق ملک
علام و استمداد از اهل بیت رسالت علیهم السلام بنظر قاصر میرسد مذکور بداریم پس میگوییم شیخ قده در
تهذیب سند با بو همام میرساند که از حضرت ابو الحسن الرضا حدیث میکند که فرمود صام رسول الله
یوم عاشورا و هم سند بمسعدة بن صدقه میرساند که از حضرت صادق روایت کرده که آنجناب از
حضرت باقر حدیث کرده که علی علیه السلام فرمود روزه بگیرید عاشورا را در نهم و دهم که او کفاره ذنوب سنه
میشود و هم سند بعبد الله بن میمون قداح میرساند از حضرت صادق که آنجناب از پدر خود روایت
کرده که فرمود صیام یوم عاشورا کفارة سنة و سند بجعفر بن عثمان میرساند که از صادق آل محمد نقل کرده که
کان رسول الله کثیرا ما یتفل یوم عاشورا فی افواه الاطفال المراضع من ولد فاطمة علیها السلام
من ریقه فیقول لا تطعموهم شیئا الی اللیل و کانوا یروون من ریق رسول الله و کانت الوحش
تصوم یوم عاشورا علی عهد داود و هم سند بزهری میرساند که از علی بن الحسین نقل میکند که روز عاشورا از
ایامیستکه آدمی مختار است در صوم و افطار او و هم سند بکثیر نوا میرساند که از حضرت ابو جعفر علیه السلام
نقل کرده که فرمود سفینه نوح بر جودی جبل نشست روز عاشورا و نوح علیه السلام امر کرد همراهان خود از جنیان
و انسیان را که روزه بگیرند این مجموع اخباریستکه برای استحباب صوم یوم عاشورا شیخ شرف الله قدره ایراد
فرموده در کتب استدلال و اخبار معتبره مثل وسائل اقتصار بر آنها شده اما اخبار منع پس صدوق قده
سند از زراره و محمد بن مسلم رضی الله عنهما نقل کرده انهما سألا ابا جعفر الباقر عن صوم یوم
عاشورا فقال کان صومه قبل شهر رمضان فلما نزل شهر رمضان ترك و کلینی روح الله روحه
سند بعبد الملک میرساند که گفت سوال کردم از حضرت ابو عبد الله از صوم تاسوعا و عاشورا فرمود تاسوعا
روزیستکه محاصره شدند در او حسین و اصحابش رضی الله عنهم در کربلا و مجتمع شدند بر او لشکر اهل شام و فرود
آمدند بر او و فرح کردند ابن مرجانه و عمر بن سعد بتوافر خیول و کثرت جنود و حسین و اصحابش را کرم الله

وجوهم ضعیف کردند و یقین کردند که دیگر ناصری برای حسین نخواهد آمد و مدد نخواهند کرد او را اهل عراق
انگاه از غایت تفجع واشتیاق میفرماید بابی المستضعف الغریب یعنی پدرم فدای آن مظلوم بیکس باد
فرمود اما روز عاشورا روزیست که حسین علیه السلام کشته بیفتاد و اصحاب حول او کشته افتادند مگر روزه است
در آنروز کلّا و رب البیت الحرام که آنروز صوم مینست و نیست او مگر روز حزن و مصیبتی که داخل شد
بر اهل آسمان و زمین و جمیع اهل ایمان و روز فرح و سرور است برای پسر مرجانه و آل زیاد و اهل شام که
خدای غضب کناد بر ایشان و بر ذریات ایشان و آن روزیست که گریه کرده اند بر حسین در او جمیع بقاع
ارض جز بقعه شام هرکه روزه بگیرد در او یا تبرک کند باو خدا ایشان با آل زیاد حشر کند با قلب مسخ شده
و سخط خدای بر او واقع شود و هرکه در آنروز ذخیره بسوی منزل خود جلب کند خدا ایش در قلب نفاق نتیجه دهد
تا روز قیامت و برکت را از خود او و اهلبیت او و اولاد او انتزاع کند و شیطان با او در همه آنها
شراکت کند و هم در کافی و تهذیب سند بجعفر بن عیسی یقطی میرساند که حضرت رضا علیه السلام را سوال
کردم از صوم یوم عاشورا و از آنچه عامه در باره او میگویند فرمود مگر از صوم ابن مرجانه سوال میکنی
مرا او روزیستکه حرامزادگان آل زیاد در آنروز روزه گرفتند بجهة قتل حسین علیه السلام و او روزیستکه
تشام میکند باو آل محمد و تشام میکند باو اهل اسلام روزه نباید گرفت و تبرک نباید بوی کرد و روز دوشنبه روز نحسی است
که خدای پیغمبر را در او قبض روح کرد و هیچ بلائی بآل محمد نرسید مگر روز دوشنبه پس ما تشام باو کردیم
و تبرک کردند باو دشمنان ما و روز عاشورا روزیستکه کشته شد در او حسین و تبرک کرده باو ابن
مرجانه و تشام کردند باو آل محمد پس هرکس روزه گیرد این دو روز را خدای تبارک و تعالی را ملاقات
کند در حالتیکه ممسوخ القلب باشد و حشر وی با آنانی باشد که روزه آن دو را و تبرک بآن دو را
سنت شمردند و در اصل زید نرسی که از اصول معتبره است و ما در محلّ خودش از علم رجال در مواضعی
از الجمله حاشیه رجال نجاشی باجمال و تفصیل اثبات اعتبار او کردیم منقول است و در کافی
و تهذیب هم از او نقل کرده اند که شنیدم از عبید بن زراره هنگامیکه سوال میکرد از حضرت صادق ع
از صوم یوم عاشورا فرمود هرکه روزه بگیرد آن روز را نصیب او از صوم آنروز نصیب ابن مرجانه
و آل زیاد خواهد بود گفتم حظ ایشان از آنروز چه بود فرمود آتش خدای پناه دهاد ما را از آتش و از
عملی که نزدیک میکند بآتش و همین حدیث را شیخ مفید قدس الله سره السعید در کتاب مقنعه
بارسال اعتماد روایت فرموده و هم ثقة الاسلام ضاعف الله قدره و شیخ طائفه رفع الله
ذکره از نجیة بن الحارث العطار مسندا حدیث میکنند که گفت از حضرت باقر پرسیدم حال روز عاشورا را

فرمود روزه الیست که ترک شده بنزول شهر رمضان و متروک بدعت است پس از آن از حضرت
صادق بعد از پدرش پرسش کردم جوابی داد مانند جواب پدرش آنگاه فرمود سوگند که او روزه ایست
که نه کتابی باو نازل شده و نه سنتی باو جاری جز سنت آل زیاد بقتل حسین بن علی علیه السلام و هم در
کافی و در تهذیب است مسندا از زراره رضی الله عنه که از صادقین علیهما السلام نقل کرده که هردو
امام ابو جعفر و ابو عبدالله فرمودند روزه نگیرند در روز عاشورا و نه در عرفه بمکه و نه در مدینه و نه در
وطن خود و نه در شهری از شهرها و نهی از روزه عرفه در صورتیستکه با دعا منافی باشد چنانچه در
اخبار دیگر این تقیید رسیده و در تهذیب مجالس شیخ اعزّ الله شانه سندا بابی غندر میرسد که از صادق
آل محمد علیهم السلام پرسیدم صوم یوم عرفه را فرمود عید من اعیاد المسلمین گفتم صوم یوم عاشورا چو نیست
فرمود او روزیستکه حسین در او کشته شده پس اگر تو شماتت کننده روزه دار آنگاه فرمود همانا آل
امیه نذری کردند که اگر حسین کشته شود آنروز را عید قرار دهند و بشکر این نعمت روزه گیرند و اولاد
خود را مسرور نمایند و این سنتی شد در آل ابی سفیان تا امروز و از این روی روزه گیرند او را و بر اهل و عیال
خود ادخال فرح کنند آنگاه فرمود روزه برای مصیبت نمیشود و نیست مگر برای شکر سلامت همانا
حسین کشته شد در روز عاشورا پس اگر تو از مصیبت زدگانی او پس روزه مگیر و اگر از شماتت کنندگانی
و از آنانی که بسلامت بنی امیه مسرور شدند روزه بدار بشکر خدای تعالی اینست جمله از اخبار وارده در منع
از روزه روز عاشورا و اختلاف بین این دو طایفه از اخبار ظاهر است لهذا علمای شیعه رضوان الله علیهم
در صدد جمع و توجیه بر آمدند و چند وجه در رفع منافات و اختلاف تتبع در مطاوی کلمات اصحاب بنظر آمد
اول اینکه صوم بر دو قسم واقع میشود یکی صوم تبرکی که بعنوان تعیید و شادمانیست و دیگر حزنی که برای
مصیبت زدگان اخبار ناهیه منزل بر قسم اول اند و اخبار مرخصه ناظر بقسم ثانی پس اختلاف مرتفع
شد و این جمع را نسبت بمشهور داده اند بلکه دعوی اجماع کرده اند چنانچه عبارت غنیه که شامل اوست
و در ریاض و جواهر نفی وجدان خلاف از استحباب حزنی کرده اند و انصاف اینست این جمع بهیچوجه راهی
در مشرب استدلال و مسرحی در وادی صحت ندارد چه اولا اخبار طایفه اول مقاومت سندی
با اخبار مانعه ندارد چه خبر مسعده البته در اینمقام حجت نیست چه او باعتراف کشی و شیخ در فهرست و اختیار
و علامه قده در خلاصه و غیرهم عامی المذهب است و از طایفه خبیثه بتریه که از اخبث فرق زیدیه اند هم
هست علاوه بر اینکه هرون بن مسلم که راوی از اوست بتصریح نجاشی و علامه قدهما قائل بمذهب اهل جبر
و تشبیه است و این کاشف از فساد مذهب است اگرچه توثیق او کرده اند و در خبر ثانی عبدالله بن میمون

قداح است که کشی از جبرائیل از محمد بن عیسی نقل کرده که او زیدی مذهب بوده است و تضعیف این سند وجهی
ندارد چه جبرئیل بن احمد معتمد کشی است و این اماره جلالت بلکه وثاقت است و محمد ابن عیسی از اجلهٔ ثقات است
و سیاق روایت عبدالله که از امام صادق ؑ تعبیر بجعفر کرده در خصوص این خبر شهادت اجمالیه بر مدعی دارد چنانچه
در کثیری از مواضع علما استدلال باین تعبیر بر انحراف کرده اند و در خبر ثالث جعفر بن عثمان مشترکست و یونس
بن هشام مجهول و در خبر رابع کثیر النواست که از اخبث طوائف یعنی عامه تبریه است و در خبر خامس زهریست که
فسق او با کفر ابلیس همعنانست و عجب است که این اخبار را با قلت عدد و ضعف سند با اخبار ناهیه مقابل گیرند
و در صدد جمع بر آیند و روایات ناهیه تماماً معتبرند باعتضاد و تعدد در کتب معتبره و اصول معتمده
و سلامت اسانید غالباً پس علی التحقیق تکافوء بین اخبار نیست چنانچه جماعتی تصریح باین کرده اند و ثانیاً
اخبار مانعه موافق عمل و اصول شیعه است و اخبار مجوزه موافق مذهب اهل سنت و ثالثاً اخبار مجوزه ضعیف
الدلاله بر مطلوبند چه خبر اول بالنسخ جمع میشود و عما قریب بیان میکنیم که جماعتی قائلند صوم یوم عاشورا
قبل از ماه رمضان واجب بود و بنا بر این صیام رسول الله یوم عاشورا دلالت بر بیش از وقوع فی الجمله
ندارد و خبر ثالث دلالت بر صوم اصطلاحی ندارد چه نسبت باطفال و وحش ثابت شده و قریباً
محتمل است که منزل بر وجه مختار شود چنانچه خواهی شنید و حدیث کثیر نواء دلالت بر استحباب ندارد
چه حکایت فعل نوح ؑ شده بعلت خاصه و او مبنی بر صحت استصحاب احکام شرایع سابقه است بعد از
تسلیم خصوصیت فعل در مقام مخصوص دلالت بر شرعیه مطلقه ندارد و حدیث زهری ظاهر در استحباب
بر وجه خصوصیت نیست چه معنی اباحه در عبادات آنستکه فعل بر همان حد از ثواب مقرر برای طبیعت
باقی باشد نه زیادتر باشد تا مستحب شود نه کمتر تا مکروه و اخبار مانعه هر یک بصد زبان منع از روزه میکند
و روزه گیران را در جند ابن زیاد و یزید محسوب میدارند و کفی به خزیاً و هواناً و رابعاً در مواضعی از
اخبار مانعه که باعتراف این طایفه که این جمع کرده اند نصاب حجیت در آنها بکمال است و تصریح بر خلاف
این جمع شده چنانچه در حدیث عبدالملک است ما هو یوم صوم و ما هو الا یوم حزن و این
صریح است که حزن مناسبت با صوم ندارد بلکه چنانچه در اخبار کثیره از فریقین وارد شده صوم از
وظایف اعیاد و لوازم شکر و امتنانست و در خبر جعفر بن عیسی مذکور است که عنوان تبرک غیر از عنوان
صوم است پس حمل صوم منهی عنه هم بر تبرک خلاف ظاهر دیگر نیست و در خبر ابی غندر تصریح باین شده که
صوم برای مصیبت نمیشود بلکه برای شکر سلامت است بلکه فرموده فان کنت شامتاً فصم و این
فقره صریح است که صوم معلول شماتت است و اگر وجه دیگر برای او متصور بود این تعلیق که صریح در

علیت منحصره است وضعاً یا اطلاقاً چنانچه در اصول فقه تقریر کرده ایم صورت صحت نداشت چنانچه بر ارباب
دانش و هوش چون سفیدهٔ صبح و پرتو آفتاب روشن است و با وجود این تصریحات این جمع بمنزله طرح است
و بالجمله این جمع بهیچ وجه صحیح نیست و نسبت بشهرت و اجماع هم صحتی ندارد بلکه قائل متبعی تا او اخر باو نیافته ام
چنانچه خواهم شرح داد **وجه دوم** آنچه محقق اردبیلی قده احتمال داده که اخبار مجوزه نسخ شده باشند
و این احتمال مؤید است ببعض اخبار که دلالت دارند بر اینکه صوم یوم عاشورا اولا واجب بوده و بعد ترک
شده چنانچه در صحیحه زراره و خبر نجیة بن الحارث شنیدی و در کتب صحاح اهل سنت و تواریخ وارد شده
که صوم یوم عاشورا در سال اول هجرت فرض شد و در سال دوم بآمدن رمضان نسخ شد اگرچه در وجه فرض
او مختلف نقل کرده اند بخاری و مسلم و ترمذی ببعض طرق نقل کرده اند که بعرض حضرت رسالت رسانیدند
که یهود چون گمان کرده اند که اهلاک فرعون و جنودش در این روز است بجهة شادمانی روزه گرفتند پیغمبر فرمود شما
هم روزه بگیرید که ما احقیم باحیای سنت موسی و در بعض طرق مسلم و ترمذی نقل کرده اند که چون در جاهلیت
رسم بود که روز عاشورا روزه میگرفتند پیغمبر نیز صوم یوم عاشورا را سنت کرد یعنی واجب شمرد ولی
آنچه متامل در اخبار واقعه کربلا و اخبار صوم بدست می آورد آنست که روز عاشورا از بد و عالم روز
مصیبت و غم و اندوه بوده بلکه از بعض اخبار معلوم میشود که وحوش و طیور نیز در آن روز از طعام و شراب ممنوع میشدند
چنانچه در خبر عبدالله بن میمون قداح شنیدی که وحوش از عهد داود در روز عاشورا روزه گرفتند
و منع اطفال از طعام و شراب هم منزل بر همین معنی است نه صوم اختیاری و روایات دیگر در ابواب
کتب مقاتل در این معنی بسیار است و قصص بسیار در کتب تواریخ مذکور است از آنجمله آنست که در حیوة
الحیوان نقل کرده که کسی متعود بود که هر روزه مورچگان را نان و دانه بدهند چون روز عاشورا رسید
و نزد مورچگان دانه بردند نخوردند و این قصه را شاهد استحباب صوم یوم عاشورا شمرده است و لی
فی الحقیقه از غایت شقاوت و نصب خود پرده برداشته و خبر دیگری که عامه نقل کرده اند
اول طایر صام یوم عاشورا صرد و حاکم در مستدرک حکم بوضع او کرده اگر کذب نباشد اشاره باین معنی است
که صرد اول مرغی است که ملتفت بزرگی سوک سید الشهدا شد منع لذائذ از خود کرد در روز عاشورا و
چون از اخبار صوم از کتب فریقین معلوم میشود که مخصوص تشکر و استسعاد باعیاد و تشریف قدر ایام
مخصوصه است ظاهر میشود از ملاحظه اینده که در روز عاشورا از بدو عالم هرگز روزه اصطلاحی مستحب نبوده
چنانچه از بعض اخبار تشریع او که اشاره باو کردم هم معلوم میشود که بجهة سرور یهود بوده و متابعت
پیغمبر ایشان را بجهت موافقت با سرت ایشان بوده و هم علامت دیگر بر کذب اخبار مذکوره آنستکه

از اخبار کثیره معلوم میشود که غرق فرعون و جنود او روز عاشورا نبوده و اینخبر از موضوعاتست چنانچه انشاء الله در خبر میثم خواهی شنید و خبر نجبة بن الحارث که فرمودند اما انه صوم ما نزل به کتاب و لا جرت به سنة شاهد عدل صدق اینمدعاست و مؤید اینمعنی آنستکه سید اجل اعظم رضی الدین بن طاوس نفعنا الله بعلومه در کتاب اقبال از کتاب تاریخ نیشابور حاکم در ترجمه نصر بن عبد الله نیشابوری نقل فرموده که او سند بسعید بن المسیب میرساند از سعدان که گفت ان النبی لم یصم عاشورا و این صریحست در کذب دعوی تشریع صوم با اینکه راوی از معتمدین اهل سنت است بالجمله ظاهر آنستکه اخبار نسخ هم از روی تقیه باشد چنانچه اشاره کردیم که طریقه ایشان بر این مشعر است و از اینجهت است که جماعتی از علمای ما رضوان الله علیهم انکار کرده اند اصل تشریع صوم یوم عاشورا را مطلقا و عمل بمقتضای این اخبار نکرده اند چنانچه در مجمع الفایده و ذخیره و غیرهما باین مطلب اشاره شده پس از آنچه نوشتیم متحصل شد که احتمال نسخ چون مبنی بر وجود سابق است ضعیف است علاوه بر اینکه این احتمال اگر جاری باشد در خبریست که حکایت صوم رسول شده بر فرض تعدی در خبری که از امیر المؤمنین ع نقل شده هم جاریست باینوجه که بگوئیم این هر دو متعلق بحکایت حال قبل از نسخ باشند ولی در دو خبر دیگر این احتمال جاری نیست مگر در صورتی که در اخبار ائمه هم علیهم السلام ملتزم بناسخ و منسوخ شویم و اینمعنی را اما اگرچه در اصول در توجیه تاخیر تخصیص و تقیید از عام تقویت کرده ایم بقرینه که ذکر او در اینمقام شایستگی چندان ندارد ولی این توجیه در اخبار مجوزه متمشی نیست چه قطعا قبل از صدور این اخبار شیعه و خواص محبین در روز عاشورا بعنوان استحباب خاص روزه نمیگرفتند و حکم بر طبق این نبود چنانچه از اخبار ناهیه بالصراحه مفهوم میشود وجه سوم حمل اخبار تجویز است بر تقیه امام علیه السلام در بیان حکم یا بر بیان حکم واقعی برای مبتلی بتقیه و بنابرین بعضی از متاخرین فتوی بحرمت صوم یوم عاشورا داده اند مطلقا و بعضی فتوی بحرمت صوم بقصد خصوصیت روز عاشورا و اشکال بر اینقول بمخالفت اجماع و شهرت محققه وجهی ندارد اگرچه در ریاض و جواهر اصرار براین کرده اند نظر بانچه در وجه اول گذشت که قول باستحباب مشهور است و اجماع هم در غنیه ابو دعی است و این هر دو محل اشکال است چه محقق ثانی در جامع المقاصد و شهید ثانی در مسالک عبارت محقق و علامه را قدست اسرارهم که فرموده اند از جمله مستحبات صوم یوم عاشوراست بر وجه حزن براینوجه تفسیر کرده اند که مراد آنستکه امساک کند زمانی از روز تا بعد از ظهر و بعد از آن افطار کند قال في جامع المقاصد ای صومه لیس معتبرا شرعا بل هو امساك بدون نية الصوم لانّ صومه متروك كما وردت به الرواية فيستحب الامساك فيه الى بعد العصر حزنا و صومه شعار بني امية سرورا بقتل الحسين عليه السّلام قال في المسالك اشار بقوله على

وجه الحزن الى انّ صومه ليس صوما معتبرا شرعا بل هو امساك بدون نية الصوم لانّ صومه متروك كما وردت به الرواية و نبّه على ذلك قول الصادق صمه من غير تبييت و افطره من غير تشميت وليكن فطرك بعد العصر فهو عبارة عن ترك المفطرات اشتغالا عنها بالحزن في المصيبة و ينبغي ان يكون الامساك المذكور بالنية و در مجمع الفايده و ذخیره احتمال داده اند که مراد این معنی باشد بلکه در ذخیره تقریب کرده است و ظاهر عنوان وسائل نیز موافقت براین میکند چنانچه بر ناظر معلوم است و شیخ فاضل علی بن شاه محمود البافقی که از معاصرین مروج مجلسی است و شرح حالش در کتاب امل الامل مذکور است در کتاب منهاج الفلاح میفرماید و مراد از روزه امساکیست بی نیت از روی غم و اندوه زیرا که بنی امیه روزه میگرفتند روز عاشورا را برای خوشحالی بقتل حسین علیه السلام تمام شد عین عبارت او و بعض متاخرین که گفته اند منافی احتمال مسالک تصریح عبارت معتبر است بر خلاف بعد از فحص تام عین و اثری از او در معتبر نیافتیم بلی در معتبر اخبار مختلفه را نقل میکند و جمع اول را که مطابق ظاهر عبارت شرایع است از شیخ در تهذیب نقل کرده است و تاویل عبارت شیخ خواهد آمد و بعد از تصریح این دو قدوه مقدم و دو استاد معظم که لسان فقهاء و ترجمان اصحابند بمراد ایشان عبارت معتبر و تهذیب هر دو معلوم المراد میشوند و دلیل این تفسیر عبارت شیخ است در مصباح که فرموده فاذا كان يوم عاشورا امسك عن الطعام الى بعد العصر ثم تناول شيئا يسيرا من التربة چه ظاهر است که کلام تهذیب را باید بمعونه این دو عبارت چنان فهمید که این دو محقق تحریر فرموده اند و از جمله ادله معنی مذکور آنستکه در کتاب مسار الشیعه که از مصنفات مشهوره شیخ مفید قدس سره السعید است یافتم که میفرماید در روز دهم محرم مقتل سید الشهداء ع واو روزیستکه اندوه آل رسول را تازه کرد و روایت شده از ائمه علیهم السلام که اجتناب لذائذ کنند و اقامت عزاء و امساک از طعام و شراب تا زوال آفتاب و تغذی کنند بانچه مصیبت زدگان غذا خورند چون البان و مانند آنها نه طعامهای لذیذ و نص عبارته و في اليوم العاشر منه مقتل سيدنا ابي عبد الله الحسين بن علي ابن ابيطالب عليهم السلام من سنة احدى و ستين من الهجرة و هو يوم تجدد فيه احزان ال محمد و شيعتهم و قد جائت الرواية عن الصادقين عليهم السلام باجتناب الملاذ فيه و اقامة سنن المصائب و الامساك عن الطعام و الشراب الى ان تزول الشمس و التغذي بعد ذلك بما يتغذى به اهل المصائب كالالبان و ما اشبهها دون الملاذ من الطعام و الشراب انتهى بالفاظه و اینکلام صریح است که فتوی شیخ مفید امساک براینوجه است نه صوم اصطلاحی و چون شیخ طوسی قدس سره توجیه مذکور را از شیخ مفید نقل کرده معلوم میشود که مراد از اجتناب از صوم حزنی همین معنی است که شیخ در مصباح

قال في امل الامل لا نا مولی علی بن شاه محمود البافقی فاضل صالح عابد معاصر له کتب منها منهاج الفلاح في اعمال السنة و کتاب مجمع المسائل في الفقه خرج منه الطهارة و الصلوة بجميع الفروع و الادلة و الاقوال و الاحاديث انتهى منه نور الله قلبه

تصریح باو کرده و محقق و شهید ثانیین تعبیر کلام اصحاب را بآن فرموده اند بنابراین جمیع عبارات اصحاب بالا طایفه که
بخلاف تصریح کرده اند منزل براین معنا است پس مشهور عدم استحباب صوم یوم عاشورا است و عمل بر طبق روایت
مصباح از عبد الله بن سنان است چنانچه عمل شیعه امامیه و سیره قطعیه ایشان مقرر براینست و در مجمع الفائده
اجمالا دعوی شهرت و عمل بر طبق این روایت کرده اند محدث کاشانی قده و مروج مجلسی قده فتوی باولویت ترک
صوم داده اند که ظاهر کراهت اوست و در مجمع الفایده و ذخیره تقویت هر دو کرده اند و از متاخرین محقق نراقی
و فقیه ورع کلباسی اولی ترک را شمرده اند بلکه محقق نراقی فتوی بحرمت بقصد خصوصیت داده است با
اینهمه اجماع و شهرت از کجا پیدا شد و عجبتر اینکه بر فرض که مادر استفاده مراد اصحاب متابعت محقق ثانی و
شهید ثانی میکنیم خلاف خود ایشان و محدث کاشانی و علامه مجلسی و محقق اردبیلی و محقق سبزواری بلکه نسبت محقق
اردبیلی روایت مصباح را بعمل و شهرت که ظاهر در عدم استحباب صوم یوم است و فاضل با فقی و صاحب وسایل
در مسئله چطور میشود مهجور کرده بغیر خلاف اجده بگوئیم چنانچه در جواهر و ریاض است و وقوع این نوع مطالب بر فقیه
لازم میکند تتبع و عدم اعتماد بر نقل دیگران را بالجمله خبر مصباح را اولی آنستکه بعینه نقل کنیم تا بعد از ملاحظه او ناظرین را
حاجت بکتاب دیگر کمتر اتفاق افتد روی الشیخ فی المصباح عن عبد الله بن سنان رضی الله عنه قال دخلت علی
ابیعبد الله فی یوم عاشورا فالفیته کاسف اللون ظاهر الحزن و دموعه تنحدر من عینیه کاللؤلؤ
المتساقط فقلت یا بن رسول الله مما بکاؤک لا ابکی الله عینیک فقال لی اوفی غفلة انت اما علمت
ان الحسین بن علی اصیب فی مثل هذا الیوم فقلت یا سیدی فما قولک فی صومه فقال صمه من غیر
تبییت وافطره من غیر تشمیت و لا تجعله یوم صوم کاملا ولیکن افطارک بعد العصر بساعة علی شربة
من ماء فانه فی ذلک الوقت تجلت الهیجاء وانکشف الملحمة عنهم قال فی الذخیرة والعمل بمضمون
هذه الروایة متجه وکانه المقصود کما قاله بعض الاصحاب لا انه خلاف ما صرح به جماعة منهم
حاصل سخن آنستکه دعوی شهرت بر استحباب صوم یوم عاشورا وجهی ندارد بلکه قائلی معلوم از قدمای متاخرین
ندارد و آنچه وظیفه شرعیه و مستحب مخصوص روز عاشورا است مضمون خبر مصباح است و صوم اگر بعنوان خصوصیت
باشد بدعت است و محرم و اگر بعنوان تبرک باشد کفر است و خروج از دین و اگر بجهت فضیلت مطلق صوم علاوه بر اطلاقات
الصوم باشد چون تشبه صوری به بنی امیه دارد و من تشبه بقوم فهو منهم البته مکروه و ناقص الثواب است
چنانچه از جماعت مذکوره شنیدی و در کلام ایشان دیدی و اگر هیچ نباشد جز فتوی این فحول و اساطین میتوان
حکم بکراهت کرد بنابر عموم تسامح در ادله سنن برای مکروهات و اکتفای بفتوای فقیه در بلوغ چنانچه جماعتی قائلند
وجه چهارم آنچه بنظر این بی بضاعت رسیده که اخبار صوم را حمل کنیم بر امساک ناقص و اخبار نهی را بر امساک

مومی و خبر مصباح را که مجبور بعمل طائفه و یقینا حجت است شاهد جمع قرار دهیم و تصرف در مدلول چون اولیست از تصرف
در جهت صدور شاید اینوجه اقرب محامل باشد اگرچه فی نفسه خلاف ظاهر است ولی در مقام جمع با شاهد دور
نیست که عرف مساعدت براو بکند بهر حال حکم مسئله همانست که گذشت صوم یوم عاشورا امر دد بین کفریت
و حرمت و کراهت است و بهیچوجه در مذهب اهلبیت و فقه آل محمد جای احتمال استحباب ندارد و تحقیق
حال صوم یوم عاشورا بر اینوجه از بسط و تتبع از غنائم این کتابست که در هیچ جا ندیده ام والحمد لله والله اعلم
بحقایق احکامه امر چهارم از وجوه تبرک بیوم عاشورا اینکه دعا و طلب حوائج را در اینروز مستحب دانسته اند
و بجهت اینکار مناقب و فضایلی برای اینروز بجعل و وضع افترا کردند و دعاهائی چند تلفیق کرده تعلیم عامیان
نمودند تا امر ملتبس و کار مشتبه شود چنانچه در خطبه که در بلاد خود در اینروز میخوانند برای هر نبی وسیله و شرافتی
در اینروز یاد میکنند مثل اخماد نار نمرود و قرار سفینه نوح و اغراق جند فرعون و انجاء عیسی از دار یهودان
و گاهی بجهة تدلیس و عام فریبی و گول زدن ساده لوحان میگویند هذا یوم اختاره الله لقتل ابن بنت نبیه
چنانچه از عبد القادر جیلانی در شرح فقره آتیه حکایت میکنیم میگوید این روزیست مبارک که خدای اختیار کرد
برای قتل پسر دختر پیغمبر خود یا للعجب چگونه شده که نسبت بهمه انبیا باید فضل و انعام و نجات باشد و نسبت
به پیغمبر ما بلا و قتل و اسیری آل و عترت او باشد مگر اینکه این را هم نعمتی بر اسلام شمارند و گویند العیاذ بالله هلاک
خارجیان در این روز شد چنانچه شیخ صدوق قدس الله لطیفه و اجزل تشریفه در کتاب امالی و کتاب علل
مسندا از جبله مکیه نقل کرده که شنیدم از میثم تمار رضی الله عنه که فرمود والله میکشند این امت پسر پیغمبر
خود را در محرم در روز دهم و هر آینه اعدای حق سبحانه و تعالی این روز را روز برکت قرار دهند و همانا
این کار شدنیست و پیشی گرفته است در علم خدای تعالی و من میدانم او را بعهدی که از مولایم بمن رسیده
و ما شطری از اینحدیث را از این پیش یاد کرده ایم تا آنجا که جبله میگوید گفتم چگونه مردم روز قتل حسین را روز
برکت قرار دهند پس بگریست میثم و گفت حدیثی وضع کنند که او روزیست که خدایتعالی در او توبه آدم را
قبول کرد با اینکه خدایتعالی در ذیحجه توبه آدم را قبول کرد و گمان میکنند که او روزیستکه خدایتعالی یونس را از شکم ماهی کشید
با اینکه خدایتعالی یونس را در ذیقعده از شکم ماهی بر آورد و گمان میکنند که او روزیستکه سفینه نوح بر جودی قرار گرفت
با اینکه استواء سفینه در روز هیجدهم ذیحجه بود و گمان میکنند که او روزیستکه خدا دریا را برای موسی در او شکافت
با اینکه اینکار در ربیع الاول بود و در اینجا لطیفه بخاطرم در حال تحریر رسید که استقرار سفینه نوح در هیجدهم مناسبت
تمام با وقوع امارت الهیه علی علیه السلام در روز هیجدهم چه حقیقت سفینه نوح آنجناب است بحکم اینکه
مثل اهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق و ما قبل از اینروز از خوف

منافقان و هم کافران سفینه ولایت مطلقه متزلزل و مضطرب بود چون وعدهٔ عصمت الهیه رسید و فرمان بلغ
ما انزل الیک والله یعصمک من الناس گوش زد سفیر الهی شد سفینه نوح برجودی تخصیص و تصریح حضرت
رسالت مستقر شده راکبین آن سفینه آسوده خاطر شدند باجمله با اینهمه تصریح و تاکید که در خبر مشئم شده و در حقیقت
از علایم نبوت و امامت است و دلیل حقیت طریقه شیعه است که اخبار یقینی چنان داده است و خبر
مذکور بجهت مطابقه مضمون او با واقع محسوس و مکرر در دو کتاب صدوق با اینکه او ملتزم است در کتب
خود ننویسد مگر آنچه شیخ بزرگوار محمد بن الحسن بن الولید قده او را صحیح شمرده باشد البته معتمد و موثوق الصدور است
و عجب است که با این روایت بعض اصحاب غفلت کرده حدیث کثیر النوا را اعتماد کرده شاهد استحباب صوم
عاشورا شمرده اند و حدیث اینست که شیخ در تهذیب ایراد کرده مسنداً عن کثیر النواء عن ابیجعفر قال لزقت السفینة
یوم عاشورا علی الجودی فامر نوح من معه من الجن والانس ان یصوموا ذلک الیوم قال ابوجعفر
اتدرون ما هذا الیوم هذا الیوم الذی تاب الله عزوجل فیه علی ادم وحوا وهذا الیوم
الذی فلق الله فیه البحر لبنی اسرائیل فاغرق فرعون ومن معه وهذا الیوم الذی غلب فیه موسی
فرعون وهذا الیوم الذی ولد فیه ابرهیم وهذا الیوم الذی تاب الله فیه علی قوم یونس وهذا الیوم
الذی ولد فیها عیسی بن مریم وهذا الیوم الذی یقوم فیه القائم و آثار کذب و وضع و افتراء از این حدیث ظاهر
است و تکذیب تمام این فقرات از خبر مشئم ظاهر میشود و هریک از فقرات را تتبع از اخبار و تواریخ میتوان
ثابت کرد که خلاف واقع است مثلا در چند خبر وارد شده که ولادت حضرت ابراهیم در اول ذیحجه است و حال
کثیر النوا را اگرچه اجمالا شنیدی ولی در این مقام اولیتر اینکه تفصیلا گوشزدت شود شیخ در رجال او را بتری خوانده
و بتریه بضم باء موحده و سکون تاء مثناة اتباع کثیر النوا هستند که ابتر بوده یعنی دست بریده و ابن کثیر و حسن
ابن صالح و سالم بن ابی حفصه و حکم بن عتیبه و سلمة بن کهیل و ابو المقدام ثابت حداد چنانچه در اختیار شیخ
طوسی از رجال کشی است مذهبی اختراع کردند که ولایت امیر المؤمنین را با ولایت ابوبکر و عمر مخلوط کردند
و ملتزم بامامت آن دو نفر شدند و دشمنی عثمان و عایشه و زبیر و طلحه را اظهار کردند و گمان کرده اند که امامت
از اولاد علی علیه السلام با آنانست که خروج کرده اند پس زید بن علی امام است و پدرش سید الساجدین علیه السلام
و برادرش حضرت باقر و سایر ائمه غیر از حسنین علیهما السلام امام نیستند و بسند معتبر نقل کرده از حضرت صادق ع
که فرموده است لو ان البتریة صف واحد ما بین المشرق والمغرب ما اعز الله بهم دیناً و هم از زید
بن علی علیه السلام نقل کرده که آنجناب روی با بتریه کرده فرمود بتری کردید از فاطمه علیها السلام و دنباله کار ما را
بریدید خدای دنباله کار شما را ببراد و از جهت ایشان را بتریه نامیدند و از جهت بعض قاصرین توهم کرده اند

که این لفظ تبریه بتقدیم تاء مثناة است و تشدید راء که نسبت بتبری باشد ولی علاوه بر اینکه خلاف صریح
ائمه این فن است خود حدیث دلالت بر خلاف دارد چه لفظ حدیث این است که بترتم امرنا بتر کم الله
فسموا البتریة و در سایر کتب مذکور است که چون کثیر ابتر الید بود این طایفه خبیثه را بتریه نام گذاردند و در خلاصه
و فهرست و سایر کتب متاخرین آمده که کثیر عامی است چنانچه از برقی نقل شده و بعضی اقتصار بر بتریت
او کرده اند و در رجال کشی که مراد همان اختیار است بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده
که فرمود اللهم انی الیک من کثیر النواء بریٔ فی الدنیا والاخرة و هم از محمد بن یحیی نقل کرده که بکثیر
نواء گفتم چرا چنددین استخفاف بحضرت ابوجعفر یعنی امام محمد باقر علیه السلام میکنی گفت بجهه اینکه من خبری
از او شنیده ام که او را ابدا دوست ندارم شنیدم از او که میگفت که اراضی هفتگانه بمحمد و عترت او مفتوح
میشود و هم بسند معتبر از ابو بصیر نقل کرده قال سمعت اباجعفر علیه السلام یقول ان الحکم بن عتیبه
و سلمه و کثیر النواء و ابا المقدام والتمار یعنی سالما اضلوا کثیرا ممن ضل من هؤلاء وانهم ممن قال الله
عزوجل ومن الناس من یقول امنا بالله والیوم الاخر وما هم بمؤمنین و در تکمله نقد الرجال از
عوالم از تفسیر عیاشی همین خبر را نقل کرده با اینهمه مذمت که در اخبار از او شده و این عداوت که با ائمه علیهم السلام
داشته از کجا که محض تنفیر قلوب شیعه از ایشان وضع این اکاذیب نکرده باشد تا مراد خودش که نفی
امامت ایشان است در انظار بعض جاهلان و غافلان برسد و بر فرض تسلیم صدق البته خبر مذکور از روی
تقیه صادر شده چه بالضروره از مذهب شیعه معلوم است که روز عاشورا روز میشوم است چنانچه
در خبر مصباح گذشت نه روز مبارکی که انعامهای خداوندی در آن روز بر انبیا شده باشد و عجبتر از همه اینست که
دعائی بر طبق این اکاذیب تلفیق کرده اند و بدست عوام داده اند و در کتب بعض بیخبران که غافل بوده اند
مذکور شده و البته خواندن آن دعا بدعت در محرم است و ما محض اینکه مردم متنبه شوند آن دعا را در اینجا ذکر میکنیم
تا هرکس بر او مطلع شود احتراز و اجتناب کند و هو هذا بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله ملاء المیزان
ومنتهی العلم ومبلغ الرضا وزنة العرش لا ملجأ ولا منجا من الله الا الیه سبحان الله عدد الشفع
والوتر وعدد کلماته التامات وهو العفو للعاصی برحمته لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم وهو حسبی ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین
بعد از آن ده مرتبه صلوات بفرستند و بگویند یا قابل توبة ادم یوم عاشورا یا رافع ادریس الی السماء
یوم عاشورا یا مسکن سفینة نوح علی الجودی یوم عاشورا یا غیاث ابراهیم من النار یوم
عاشورا یا جامع شمل یعقوب یوم عاشورا یا فارج کرب ذی النون یوم عاشورا یا کاشف ضر ایوب

یوم عاشورا یا غافر ذنب داود یوم عاشورا یا سامع دعوة موسی و هرون یوم عاشورا یا زائد الخضر
فی علمه یوم عاشورا یا رافع عیسی بن مریم الی السماء یوم عاشورا و یا ناصر محمد صلی الله علیه واله
یوم عاشورا یا خالق الجنة یوم عاشورا صل علی محمد واله الطاهرین والانبیاء والمرسلین والملائکة
والمقربین یا رحمن الدنیا والاخرة ورحیمها یا قاضی الحاجات اقض حاجاتی فی الدنیا و
الاخرة وطوّل عمری فی طاعتك ورضاك بحرمة یوم عاشورا یا ولی الحسنات یا دافع السیئات
والبلیات یا حی ویا قیوم یا ذا الجلال والاکرام یا مالك یوم الدین ایاك نعبد وایاك نستعین
اکفنی ما اهمّنی من امر الدنیا والاخرة برحمتك یا ارحم الراحمین وصلی الله علی محمد واله الطیبین
وعترته الطاهرین اجمعین والحمد لله رب العالمین و شك نیست که این دعا را یکی از نواصب مدینه
یا خوارج مسقط یا مثل اینها جعل کرده و تمیم ظلم بنی امیه را نموده و بعض مباحث متعلقه بحکایت حال اهل سنت و
نقل اقوال ایشان در این باب و استحباب اقامه مراسم عزا در این روز در شرح فقره آتیه بیاید و چون مباحث
این شرح با مباحث او منضم شود تواند بود که درین مسئله رساله مستقله بیرون بیاید

وابن اكلة الاكباد اللعين بن اللعين على لسانك ولسان نبيّك في كل موطن وموقف وقف فيه نبيّك صلواتك عليه واله ج

و ترک حبه
با و پسر هند جگرخواره که ملعون پسر ملعون است بر زبان تو و زبان پیغمبر تو در هر موطن و موقفی که ایستاده در او پیغمبر
تو که صلوات بر او و آلش باد ش اکل در لغت عربی در اصل بمعنی خوردن چیزهائیست که مایع نباشند و استعمال
شرب در او صحیح نیفتد چه خوردن در لغت فارسی اعم است از آشامیدن چنانچه از استعمالات فصحای ایشان
وارد شده نظما و نثرا شصت کلمه و امغانی میگوید ؞ اسبی که صفیرش نزنی می نخورد آب ؞ نه مردکم از
اسب و نه می کمتر از آبست و گاهی استعمال در معنی مطلق استیلا و تصرف میشود بجهة اینکه غالب افراد او
در ماکولات اکل است یا اظهر افراد استیلاء اتلاف بنحو اکل است با ملاحظه در کلیه تصرفات استیلائیه اگرچه
نسبت باشیاء غیر منقوله غیر ماکوله باشد استعمال میشود چنانچه در کریمه لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل
باین معنی استعمال شده و بازاء او در فارسی میگویند خانه فلان را مثلا فلان خورد و همچنین آنچه ازین قبیل
باشد کبد بمعنی جگر است که مقابل شش که عربان ریه میگویند باشد و اینکلمه اگرچه مفرد است و هر مفردی از
اجزاء بدن انسان مذکر است ولی این و بعض الفاظ دیگر مستثنی هستند و این یکی از آن سی لفظ است
که در اجزاء انسان مصدر بکاف است و هی هذه الکف والکرسوع والکوع والکتف والکاهل
والکبد والکتد والکلیة والکمرة والکعب والکذوب والکعبرة عقده مکبلة خائدة عن

الراس والکثفة محرکة دائرة من الشعر عند الناصیة تثبت صعدا والکرسم الوجه ولا یقال
الا فی الشتم والکر واصل العنق والکرادیش ما شخص من عظام البدن کالمنکبین والمرفقین
والکعاش عظام السلامی والکاثبة بین الکتفین الی اصل العنق والکلکل الصدر والکشح
الجنب وهو من لدن الورك الی الخصر والکفل والکاذة لحم مؤخر الفخذ والکراع من الانسان
ما دون الرکبة والکوشلة الذکر والکعثر رکب المرئة والکثوم والکعث وهما الفرج فاما اسم
المشهور فهو علی الصحیح تعریب مولد ولا حجة فی شعر من نظمه فی کافات الشتاء بقوله جاء
الشتاء وعندی من حوائجه سبع اذا القطر عن حاجاتنا حبسا الی اخره والکین لحم باطن بالفرج
والکواض حلق الرحم واز ابن خالویه نقل شده که جزئی تصنیف کرده در الفاظ مصدره بکاف از اجزاء
انسان و عدد را بصد رسانده و این لغات غریبه دلالت بر توسع و اطلاعی وافر دارد لعین بمعنی ملعونست
و معنی لعن در سابق گذشته است لسان در اصل بمعنی جارحه مخصوصه است و در معنی لغت بمناسبت او
استعمال میشود مثل و اختلاف السنتکم و در مطلق تکلم هم استعمال میشود و در اینمقام اینمعنی انسب است و نمیشود مراد معنی
اول باشد چه درباره باریتعالی اثبات جارحه ممکن نیست مگر اینکه اسناد حقیقی نباشد و ظاهر از کلمه علی همین است چه اگر
بمعنی کلام بود لفظ فی اولی بود چنانچه صرافان معانی و نقادان الفاظ میدانند و باید دانست که لفظ لسانك در بعض نسخ مصباح
موجود است و در بعضی نیست و نسخه زاد المعاد و بحار که مطابق با نسخه مصباح است خالی از او است ولی
چون در بعض نسخ که بی اعتبار نبودند دیدم در متن زیارت نوشتیم و احوط خواندن او است نبی علی الظاهر
ماخوذ از نباء بمعنی خبر است و نبوت در اصل نبوئت بود مثل مروئت و مروت و اشتقاق از
نبا بمعنی ارتفع خلاف ظاهر است و قرائت نافع در تمام قرآن نبئ بهمزه است و ما اگر قرائات را متواتر
از پیغمبر ندانیم چنانچه مشهور میدانند بلکه دعوی اجماع در کلام اساطین از قبیل علامه و شهیدین و محقق
ثانی وغیرهم بر او شده بلکه در روض و مقاصد العلیه دعوی اجماع علماء بر نقل اجماع بر او شده
لیکن شکی نیست که قرائات از قراء سبعه متواتر است و همه بر طبق قوانین عربیت و موافق قواعد
نحو و صرف و لغت است پس قرائت نبئ دلیل صحت اشتقاق او از نباء است و احتمال تعدد
این لفظ که گاهی از نبوت که ناقص واویست مشتق باشد و گاهی از نبا، و هر دو بیک معنی اطلاق
شوند نه چندان بعید است که بتوان شرح داد و فرق بین نبی و رسول باعتبار ملاحظه کتاب و
شرع داشتن است در دویم پس نبی اعم خواهد بود کل بر دو وجه استعمال میشود یکی عموم مجموعی که موضوع
قضیه و ملحوظ بالاستقلال باشد و دیگری عموم مرآتی که سوره آینه سراپا نمای افراد عموم مضاف الیه باشد

و ظاهر از او فی الجمله با قطع نظر از قرائن محفوفه بکلام معنی ثابت نیست موطن جای باش خر بیست چنانچه
در منتهی الارب است و اینمعنی موافق قاموس و صحاح است و از عبارت اساس البلاغه معلوم میشود
که حقیقت وطن رخت اقامت انداختن در جائیست چنانچه معروف در معنای او همین است و استعمال او در
مواضع دیگر مثل مواطن حرب و مواطن نسک در حج تجویز یست مبنی بر ادعای اینکه در اینمقامات ثبات
و قرار مطلوبست بر وجهیکه تعبیر از آنها بموطن میشود و اینمعنی ادق و الطف و باظواهر استعمالات
اوفق است و قف هم متعدی می آید و هم لازم چنانچه در صحاح و قاموس و غیرهما تصریح باو شده و در یجا
ماخوذ از معنی لازم است و مراد از موقف جای وقوف یعنی ایستادن گاه است و در شرح این فقره در دو موضع
باید تکلم کنیم موضع اول "اکلة الاکباد" هند مادر معویه است و او دختر عتبة بن ربیعة بن عبد شمس است
و او در عداوت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله کوششها کرده و در جنگ احد حاضر بود و این رجز میخواند
نحن بنات طارق نمشی علی النمارق * ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق * فراق غیر وامق
و کفار را در قتال اسلام بسوء فطرت تحریص میکرد و او چنانچه ابن ابی الحدید و ابن عبد ربه گفته اند متهم بزنا بوده است
بلکه از کتب تواریخ معلوم میشود که در مکه از زوانی معروفه بشمار میرفت بلکه در بعض کتب معتبره دیده شده که از ذوات
الاعلام بوده چنانچه در نهج الحق از هشام بن سایب کلبی نقل کرده و ابن روزبهان تقریر کرده و ما در شرح
نسب معاویه اشاره باینجمله خواهیم کرد و چون وحشی غلام جبیر بن مطعم حمزه سید الشهدا را در جنگ احد کشت
وی بر سر نعش شریف بیامد و کبد آنحضرت را برآورد و در دهن گذاشت بقدرت خدا یتعالی سخت شد
و دندان در او اثر نکرد و از آن پس حمزه علیه السلام را مثله کرده و اعضا، گوش و دماغ و مذاکیر آنحضرت را برشته کشید
بجای قلاده بگردن آویخت زنان قریش باو اقتدا کرده با سایر شهدا چنین کردند و اینکار بر رسول خدا یتعالی
بغایت گران و جگر شکاف آمد و خون هند را هدر فرمود این بود تا در عام الفتح چون ابو سفیان از اضطرار
اسلام نفاقی اظهار کرد وی نیز اظهار اسلام کرد و رسول خدای بحکم عموم رحمت قبول فرموده عفو فرمود
و چون با رسول خدای بیعت کرد بعادت سایر زنان یکی از شرایط بیعت زنان که زنا نکردن بود
ذکر فرمود هند گفت و هل تزنی الحرة پیغمبر روی با عمر کرد و بخندید کنایت از آنکه با آن کلمات رذیل و نفاق و
جبیب از در تعجب سوال میکند که آیا زنان آزاد هم زنا میکنند و تواند بود که مواجهه با او از آن جهت باشد
که تو از این خارجی چه مادر تو اگر زانیه بود کنیز بود و از تعجب او بیرون است سبط ابن جوزی از کتاب
مثالب هشام بن محمد الکلبی النسابه نقل کرده بعد از ذکر زنای هند که شعبی گفته و قد اشار رسول الله الی
هند یوم فتح مکة بشیئ من هذا فنقل الخبر کما نقلناه بالجمله بعد از اسلام هند نفاق بزیست تا در

۳۳۳ خلاف

تا در خلافت عثمان در آنروز که ابو قحافه از دنیا رفت بمشایعت روح او بجانب دوزخ رخت بربست و از آنروز
که جگر مبارک سید الشهدا را بمکید اکلة الاکباد لقب گرفت و این طعن تا دامنه قیامت دامنگیر
فرزندانش شد چنانچه عقیله خدر رسالت و هدایت و رضیعه ثدی نبوت و ولایت زینب بنت علی
علیهما السلام در خطبه شریفه که قطع نظر از اعتبار سندش خود دلیل صدق خود است بلکه بسر حد اعجاز رسیده
و از شواهد صدق القصه جد و پدر و برادر بزرگواران مکرمه علیها السلام است میفرماید و کیف یرتجی مراقبة
من نبت لحمه بدماء الشهداء و لفظ فوه اکباد الاذکیاء و حسان بن ثابت بعد از آن دو از این شعرها
در هجو وی سروده اشرت لکاع و کان عادتها * لؤما اذا اشرت مع الکفر * خزی الاله و زوجها
معها * هند الهنود طویلة البظر و هم در هجو او آورده * لمن سواقط ولدان مطرحة * باتت
تفحص فی بطحاء اجیاد * باتت تفحص لم یشهد قوابلها * الا الوحوش و الا جیة الرادی و در این
دو مقطوعه حسان هم اشاره بزنای هند کرده هم بفساد نسب او و از جمله مقررات است چنانچه شیخ مفید
علیه الرحمة در ارشاد و ابو جعفر نقیب در نقض عثمانیه گفته اند که بشعر مثل نثر باید احتجاج کرد و اینمعنی عبارت
معروفه است که الشعر دیوان العرب و العمائم تیجانها و الاحتباء حیطانها چه بشعر انساب و احساب
و مناقب و مراتب خود را تعیین میکند چنانچه برجوع بدیوان مراتب عسکر و مناصب امراء جیش و سایر
امرا و اعیان بحسب اختلاف شئون و تفاوت مقادیر ظاهر میشود بالجمله اهاجی هند و ابو سفیان و اولاد
ایشان بیش از آنستکه بتوان بنطاق بیان احاطه باو کرد و ما در هر باب که در این کتاب سخنی برانیم جز نمودار
نمونه در نظر نداریم موضع ثانی مراد از اینکه ابن آکلة الاکباد که ظاهرا مقصود در اینمقام یزید لعنه الله است
بر لسان خدای عز و جل ملعون است یا اشاره بآن آیه کریمه و الشجرة الملعونة است که مفصلا بقدری که
شایسته این مختصر بود گذشت و یا اشاره بلعن او ست بر لسان انبیای خدا یتعالی چنانچه از این
پس انشاء الله خواهد مذکور شد و یا اشاره باحادیث قدسیه است که در لعن او وارد شده و یکی از
آنها را در اینمقام ذکر میکنیم در کامل الزیاره مسندا بابن ابی یعفور میرسد که حضرت صادق فرمود
رسول خدای در منزل فاطمه بود و حسین در کنار او نشسته که ناگاه پیغمبر بگریست و بسجده در افتاد
چون سر برداشت فرمود ای فاطمه دختر محمد علی اعلی جل شانه بغایت ظهور علمی و تجلی شهودی
برای دل من نمودار شد با بهترین جمالی و نیکوترین صورتی از صفات جلالیه و جمالیه و با من گفت
آیا حسین را دوست داری گفتم قرة العین من است و ریحانه من و ثمرة الفواد و واسطه مابین دو
چشم من است و دست رحمت بر سر حسین علیه السلام گذارد و بفرمود فرزندیست مبارک برکات و صلوات

ورحمت و رضوان من بر او باد و لعنت و سخط و عذاب وخزی و نکال من بر آنکه ویرا بکشد و عداوت
ورزد و مدافعه و منازعه نماید همانا او سید شهیدان است از اولین و آخرین در دنیا و آخرت
و سید جوانان اهل بهشت است از خلق یکسره و پدر او افضل از اوست سلام مرا باو برسان و بشارت
ده او را که او علم هدایت و منار ارباب ولایت من است و او حافظ و شاهد من است بر خلق من و خازن علم من و حجت
من است بر اهل سموات و اهل ارضین و ثقلین که جن و انس اند و مراد از اینکه در جمیع مواطن و مواقف رسولخدا ای بر لسان
مبارک آنجناب یزید ملعون بوده بر چند وجه تصویر میشود اول اینکه مقصود مطابق ظاهر باشد
که پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر جای که بیستاد و بود بر نحو استغراق شمولی و بعموم اصولی بدون استثناء
هیچ موضع یزید را در اول یا آخر لعن کرده باشد صریحا و این مطلب اگر چه چنانچه اشاره کردیم مقتضای
ظاهر کلام است ولیکن فی الجمله استبعادی دارد دیگر اینکه مقصود عموم برای مواقف و مواطن بحسب
انواع باشد نه بر حسب افراد و خلاصه معنی چنان باشد که رسول خدای در تمام احوال بر حسب انواع
باینمعنی که چه در حال ایستادن و چه در حال نشستن چه در سفر چه در حضر چه در سلم و چه در حرب چه در رکوب
چه در مشی چه در خانه چه در بیرون چه در بلد چه در بیابان چه در منبر چه در زمین چه در خلأ و چه در ملاء چه در سر
و چه در علن بحسب هر حالی و هر جائی که فرض توان کرد یکدفعه لا اقل یزید را یا بتصریح یا بکنایه یا آهسته
یا بلند لعن فرموده و این اگر چه فی الجمله بیرون از حد ظهور است چه ظاهر عموم شمول ذوات افراد است
نه اراده انواع ولی اقرب از معنی اول بتصدیق است سوم اینکه چون غرض هر نبی در هر حال بحکم اینکه
بالکلیه منصرف بعالم قدس و متوجه بتحصیل وجوه مراضی حضرت احدیت جل ذکره است ترویج شرع
و ابلاغ اوامر و نواهی و هدایت خلق است و هر که با حکمی از احکام الهی منافاتی داشته باشد و مانع
از اجرا شود در حال تبلیغ آن حکم البته یا بلسان یا بحسب حال ضمیر از آن کس دوری دارد و ویرا لعنت
کند یا بطلب از خدای یا بنفس دوری خود از او و چه لعن او دوری از رحمت خدائیست و پیغمبران رحمت
خدایند و پیغمبر آخر الزمان رحمة للعالمین ملقب شده بجهة عموم نبوت و کمال رأفت او و چون
یزید کاری که خواست تمام شرع را بتمام اجزائه از میان بردارد و بکشتن سید الشهداء بجهة اینکه او
خود فی الحقیقة تمام دین بود چنانچه گفته اند نزد کوته نظران ماشطه صورت دین ٭ نزد ارباب نظر
معنی دینند همه یا بجهت اینکه ولایت آنجناب شرط صحت تمام اعمال بود پس بعداوت و برداشتن
آنحضرت از میان افساد تمام شریعت میشد و پیغمبر صلی الله علیه و آله در تمام احوال تبلیغ حکمی میکرد
اگر چه بسکوت و خواب باشد که دلالت بر رجحان یا وجوب آن دو دارد در هر وقت که مقتضی وجوب

پیدا شود پس هیچ آنی از آنات وجود شریف نبوی نبود که بحسب حال کمال نبوت دشمنان اهل بیت اگر قوام شرع
و تمام دین و بیان احکام او بودند لعن نکند خاصه یزید و اقران او را که بیشتر در اطفاء نور و اخفاء ظهور او
بر خلاف حق و بعداوت خدای عز و جل کوشش کردند و اینمعنی اگر چه اولا بعید از اذهان متعارفه می آید
ولی اهل ذوق و ارباب سلیقه شاید که باندک توجهی جزم باو نمایند و از دو احتمال سابق یکسره صرف نظر کنند
والله اعلم بمراد اولیائه علیهم السلام علی الجمله شایسته چنان مینماید در این موضع اخباری چند که متضمن
لعن یزید بر لسان رسول خدای بلکه سایر انبیا بلکه عموم موجودات باشد مذکور شود ا شیخ صدوق قدس الله سره
در امالی بسند بصفیه بنت عبد المطلب میرساند که چون حسین علیه السلام متولد شد من او را به پیغمبر دادم
و پیغمبر زبان خود را در دهان وی بگذارد و حسین زبان ویرا مکیدن گرفت و گمانم چنان بود که رسول خدای ویرا
از شیر و عسل غذا دهد ناگاه حسین بر جامه وی بول کرد پس پیغمبر میانه دو چشم ویرا ببوسید آنگاه او را
بمن داد میگفت خدای لعنت کناد قومیرا که ایشان قاتلان تواند ای پسرک من صفیه میگوید عرض کردم
پدر و مادرم فدای تو باد که ویرا میکشد فرمود باز مانده گروه باغیان از بنی امیه لعنهم الله و ظاهر
اینستکه لفظ لعنهم الله از حدیث است ب در بحار الانوار از امالی حدیث کرده که اسماء بنت
عمیس در شرح قصه ولادت امام مظلوم علیه السلام که جمله از او را در اوایل کتاب در اثبات
اینکه اطلاق لفظ ابن رسول بر آنجناب رواست شنیده میگوید چون حسین علیه السلام را بخدمت حضرت
رسالت بردم روی باوی کرد فرمود زود است که برای تو خبری باشد خدایا لعنت کن قاتل او را و هم در آن
خبر است که چون روز هشتم شد او را بگرفت و در کنار خود گذاشت و فرمود یا ابا عبد الله عزیز علی پس
بگریست من عرض کردم پدر و مادرم فدای تو امروز و روز اول چنین کردی چه شده است فرمود برای
فرزندم میگریم که فئه باغیه کافره از بنی امیه ویرا میکشند خدای شفاعت مرا بایشان نرساناد کسی او را
میکشد که در دین ثلمه افکند و بخدای کافر شود ثم قال اللهم انی اسئلک فیهما ما سئلک ابراهیم
فی ذریته اللهم احبهما و احب من یحبهما و العن من یبغضهما ملاء السماء و الارض ج در بحار
الانوار از مناقب ابن شهر آشوب روایت کرده وی از ابن عباس حدیث میکند که هند از عایشه خواستار
شد که بعبیر رؤیای او را سوال کند پس عایشه گفت قصه خود را نقل کن تا عرضه داشت کنم گفت
چنان بخواب دیدم که آفتابی از بالای سر من طلوع کرد و ستری از فرج من برآمد و گویا ستاره سیاهی از این ماه
برآمد و حمله ور شد بر آفتابی کوچکتر از آفتاب که از آن آفتاب برآمده بود و او را ببلعید و آفتاب بغروب
آن آفتاب سیاه شد و ستارگانی از آسمان دیدم و ستارگانی در زمین لیکن آنانکه در زمین بودند سیاه

میبودند واین ستارکان سیاه بآفاق زمین احاطه کردند از هر طرف چون این خواب را پیغمبر شنید اشک از
دیده فرو ریخت و دو مرتبه باهند فرمود اخرجی یا عدوّة الله که اندوه مرا تازه کردی وخبر مرگ دوستان
مرا بمن دادی چون بیرون رفت فرمود اللهم العنها والعن نسلها آنگاه تعبیر رؤیا کرد و فرمود
آفتاب علی بود وآن ستاره سیاه که مانند ماه مینمود معاویه است وآن آفتاب کوچک که از
از آفتاب بر آمد حسین بود و پسر معویه او را میکشد و آفتاب سیاه میشود و آفاق تاریک میشوند وآن
ستارکان سیاه زلیلی که احاطه بر زمین کردند بنی امیه اند ی در کامل الزیاره مسنداً وهم در بحار
از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل کرده که وی متصلاً از حضرت صادق حدیث کرده که حسین علیه السلام
با فاطمه بود و ویرا حمل کرده بود پس پیغمبر ویرا بگرفت و فرمود لعن الله قاتلک ولعن الله سالبک
وخدای هلاکت دهاد آنها که پشت بر پشت گذارند در جنگ تو وخدای حکم کناد بین من وبین آنانکه
اعانت بر ظلم تو کردند ه از ابن نما در مثیر الاحزان نقل کرده اند که وی از ابن عباس حدیث میکند
که چون مرض رسول خدای شدت کرد حسین را بسینه بچسبانید وعرق بر جبین بیرنخیت وجان مقدس
وی آهنگ شاخسار حظایر قدس داشت در انحال میفرمود مالی ولیزید لا بارک الله فیه اللهم
العن یزید مرا چه با یزید خدایش برکت نداد و پروردگارا یزید را از رحمت خود دور کن پس از
شدت مرض بیهوش شد چون باخود آمد حسین را ببوسید واشک از دیدگان فرو میرنخیت ومیفرمود
همانا مرا و قاتل ترا معاملتی است در نزد خدایتعالی کنایت از آنکه مجازات این عمل در محکمه عدل مالک
یوم دین وجبار روز جزا خواهد گذشت ونعم ما قیل • این انتقام گر نفتادی بروز حشر • با این عمل معامله
دهر چون شدی و در خصال سند بسید الساجدین میرساند که رسول خدای فرمود شش نفرند که خدای
وهر مستجاب الدعوة ایشانرا لعنت کرده اند زیاد کننده در کتاب خدای ومکذب بقدر وتارک
سنت من وآنکه بی احترامی عترت مرا حلال شمارد ومسلط بجبروت که عزیز خدای را ذلیل کند و
ذلیل خدای را عزیز وانکه فیء مسلمین را تصرف کرده بر خود حلال شمارد تن در کامل الزیاره از کعب
الاحبار نقل میکند که اول کسیکه قاتل حسین بن علی را لعن کرد ابراهیم خلیل الرحمن بود واولاد خود را
امر باین فرمود وعهد ومیثاق اینکار را بر ایشان گرفت آنگاه موسی بن عمران ویرا لعنت کرد وامتش را
باینکار فرمان داد آنگاه داود او را لعن کرد و بنی اسرائیل را باین مأمور فرمود آنگاه عیسی ویرا لعن کرد
و فرمان داد بنی اسرائیل را که لعن کنید قاتل او را واگر ایام او را دریافت کردید از نصرت وی نه نشینید
چه شهید با او چون شهید با پیغمبران ومقبل غیر مدبر است تا آخر حدیث شرح شیخ جلیل فخر الدین

مجلسی علیه الرحمه در بیان این عبارت فان الشهید معه کالشهید مع الانبیاء مقبل غیر مدبر فرموده که صواب آنستکه مقبلا باشد چه حال است از شهید وبنا بر آنچه در نسخهاست از صورت دفع صفة کالشهید است چه او در قوه نکره است وآنچه بنظر این بی بضاعت میرسد آنستکه خبر آن مقبل غیر مدبر است وکالشهید حال است از اسم ان چه مانع ندارد حال از مبتدا از ... واظهر آنست که خبر بعد از خبر باشد واحتمال حالیت مقبل وجهی ندارد نه لفظا ونه معنا ووصف بودن هم رکیک است ...

ابن طریح نجفی در کتاب منتخب بارسال روایت میکند که چون آدم در طلب حوا در اطراف زمین برفت بزمین کربلا رسید
ودر آنجا اندوهی بی سبب او را عارض شد وچون بقتلگاه حسین رسید پایش بلغزید وخونش جاری شد از
در مناجات گفت خدایا این عقوبت بازاء گناهی بود که کردم وحی الهی آمد که گناهی نکرده لیکن فرزندت
حسین در این زمین کشته میشود بظلم وخون تو بموافقت خون او ریخته شد آدم گفت پروردگارا حسین پیغمبر نیست
فرمود ولیکن فرزندزاده پیغمبر ما محمد است گفت قاتل او کیست جواب آمد یزید ملعون اهل سموات و
زمین است آدم گفت من چه باید بکنم جبرئیل عرض کرد ای آدم ویرا لعن کن پس چهار بار یزید را لعن کرد
وچهار گام برداشت وبعرفات رسید وحوا را یافت ط هم در منتخب است که سفینه نوح چون بکربلا
رسید زمین ویرا بگرفت وبیم غرق شد خدای را بخواند واز سبب سؤال کرد جبرئیل نازل شد وگفت
ای نوح در این موضع حسین سبط خاتم انبیا ونجل خاتم اوصیا کشته میشود نوح گفت قاتل او کیست جبرئیل گفت ملعون
اهل هفت آسمان وهفت زمین است پس نوح ویرا چهار بار لعن کرد وسفینه در گذشت ی هم در
منتخب مرسلا ایراد شده که خلیل بکربلا در گذشت واسبش بلغزید وبزمین افتاد وسرش بشکست وخون
سیلان کرد وی استغفار نمود واز سبب سؤال کرد مگر گناهی کردم جواب شنید که از تو گناهی سر نزده ولی در این زمین فرزندزاده
خاتم انبیا پسر خاتم اوصیا کشته میشود وخون تو بمشایعت وی سیلان گرفت از جبرئیل پرسید که قاتل او
کیست گفت لعین اهل آسمانها وزمینها وقلم بر لوح جاری شد بلعن او بدون فرمان پروردگار خدای
وحی فرستاد قلم را که باین لعن کردن مستحق ثنا شدی پس ابراهیم دو دست خود برداشت ویزید را
بسیاری لعن کرد واسبش بزبان فصیح آمین گفت یا هم در منتخب است مرسلا که گوسفندان اسمعیل
در کنار شط فرات بودند چون بشریعه که در کربلاست رسیدند آب وعلف نخوردند شبانش خبر آورد
از سبب سؤال کرد جبرئیل نازل شد وفرمان آورد که از گوسفندان بپرس آنها را مخاطب کرد که چرا
ازین آب نیاشامید گفتند چنان شنیده ایم که سبط محمد صلی الله علیه وآله در اینمشرعه شهید شود
تشنه وما ازین آب نیاشامیم بجهت اندوه بر او پرسید کشنده او کیست گفتند ملعون اهل سموات
وارضین وخلایق بکسره پس اسمعیل گفت اللهم العن قاتل الحسین یب هم در منتخب است که
موسی علیه السلام چون بکربلا رسید موزه اش بدرید وخسکی در پایش خلید وخونش سائل شد و
گفت خدایا از من چه صادر شده وحی آمد که اینجا حسین کشته شود وخونش بریزد خون تو بموافقت خون
او سیلان کرد گفت حسین که باشد جواب آمد که سبط محمد مصطفی وپسر علی مرتضی گفت قاتل او کیست
جواب آمد لعنت شده ماهیان در بحار ووحوش در قفار ومرغان در هوا پس موسی دست برداشت و

یزید را لعن کرد و بر وی نفرین نمود و یوشع بن نون آمین بگفت تنبیه هم در منتخب است که سلیمان بر بساط خود سوار بود چون بکربلا رسید باد بساط او را بگردانید سه بار چندان که بیم سقوط شد پس ساکن شد و بساط بر زمین آمد باد را مخاطب ساخته سؤال فرمود که این سکون را سبب چه بود باد گفت در این زمین حسین کشته میشود گفت حسین کیست گفت فرزند احمد مختار و علی کرار گفت قاتل او کیست گفت ملعون اهل سموات و ارض یزید پس سلیمان هر دو دست برداشت و یزید را لعنت کرد و نفرین گفت انسیان و جنیان آمین گفتند تنبیه هم در منتخب آورده که روایت شده که عیسی در براری سیاحت میکرد و حواریون با او بودند چون بکربلا رسید شیری شکننده سر راه بر او بگرفت عیسی پیش آمد و بفرمود از چه روی در اینجا نشسته و نمیگذاری ما را که براه برویم شیر با زبان فصیح جواب داد که راه را وا نمیگذارم تا یزید قاتل حسین را لعن کنید عیسی گفت حسین کیست گفت سبط محمد نبی امی و پسر علی ولی است فرمود قاتل او کیست گفت قاتل او لعنت شده وحشیان و گرگان و شیران است خصوصا در ایام عاشورا پس عیسی دست برداشت و یزید را لعنت و نفرین کرد و حواریین آمین گفتند و شیر از سر راه برفت و عیسی و حواریین براه خود برفتند و اینمقوله اخبار در کتب مقاتل و مناقب فراوانست و استقصاء آنها در عهده مطولاتست و اخبار از پیغمبر صلی الله علیه و آله لا انالهم الله شفاعتی ولا انالهم شفاعتی والویل لمن قتله واللهم اخذل من خذله واقتل من قتله و از اینگونه تعبیرات که در حقیقت مؤدی مفاد لعنست در عیون و علل و امالی و مناقب و کامل الزیاره و بحار و غیرها بیش از حد احصاء است و آنچه ذکر کردیم در این مقام کفایت است و بعض مباحث متعلقه بلعن یزید انشاء الله در فقره آتیه بیاید

اللهم العن ابا سفیان ج بار الها لعنت کن ابو سفیان را ش ذکر لعن ابو سفیان بجهت تذکر مساوی بنی امیه و افعال شنیعه یزید است که یکی از فروع آن شجره ملعونه و ثمرات آن اصله غیر میمونه است و ابو سفیان اسمش صخر بن حرب بن امیه است و مادرش صفیه دختر حزن الهلالیه است و ندانم کجا دیدم اندر کتاب که وی زانیه بوده و ابو سفیان سرا متولد شده ده سال قبل از عام الفیل متولد شد و تا بود در عداوت رسول خدای و اجلاب حروب و سوق جنود و قود عساکر بر آن حضرت کوشش داشت و هیچ فتنه در قریش برپا نشد مگر اینکه وی را در او قدمی راسخ و سعیی بالغ بود تا اینکه در عام الفتح قهرا اسلام آورد و با نفاق بزیست و در طایف ملازم رکاب بود یک چشم او بزخم تیر نابینا شد و چشم دیگر در یرموک و یکسره کور بماند و در حرب هوازن که بمؤلفة القلوب بذل عطایا شد او را صد شتر و چهل اوقیه نقره بهره افتاد و پسرانش یزید و معویه را چنین بخشش داد و

و پسر دیگرش حنظله که بوی هم مکنی میشد و بواسطه وی او را ابو حنظله میخواندند در بدر بدست امیر المؤمنین علیه السلام طلیعه جیش پدر و برادر و اقربای خود بسوی دوزخ شد و اولاد ابو سفیان معویه و عمرو و عتبه و صخره و هند و رمله و آمنه و ام حبیبه و جویریه و ام الحکم و حنظله و عنبسه و محمد و زیاد باستلحاق معویه چنانچه گذشت و یزید و رملة الصغری و میمونه بوده اند چنانچه ابن قتیبه در معارف آورده وی در سال سیم هجرت هشتاد و دو ساله بدوزخ روانه شد در ایام مهاجاة بین مسلمین و کفار حسان بن ثابت در هجو ابو سفیان شعر بسیار سروده که ما بجهت تزیین این کتاب یک دو مقطوعه از آنها را یاد میکنیم در جنگ

عضضت بایر من ابیک وخاله * وعضت بن النجار بالسکر الرطب * فلست بخیر من ابیه وخاله * ولست بخیر من معاظلة الکلب * ولست بذی دین ولا ذی امانة * ولست بخیر من لوی ولا کلب * ولکن هجین ذو دناة لمقرف * مجاجة ملح غیر صاف ولا عذب ولا ایضا ولست من المعشر الاکرمین * لا عبد شمس ولا نوفل * ولیس ابوک بساقی الحجیج * فاقعد علی الحسب الارذل * ولکن هجین منوط بهم * کما نوطت حلقة المحمل * تجیش من اللؤم احسابکم کجیش المشاشة فی المرجل *

و این ابیات صریح در خبث مولد و فساد نسب اوست چه او را از عبد شمس نفی کرده و منوط با یشان شمرده و حال ابو سفیان در نفاق و معاداة خانواده رسالت واضحتر از آنستکه نوشته آید و روشنتر از آنستکه انکار تواند شد در نهج البلاغه مکرم رسول خدای را در قبال او ذکر کرده میفرماید منا النبی و منکم المکذب ابن قتیبه که مرکز دایره نصب و اعراض است اسم او را در مؤلفة القلوب ذکر کرده و بر عادت خود که بعد از ذکر بعض ایشان میگوید اسلام او نیکو شد نگفته و این دلیل آنستکه نفاق او را نمیتوانست بپرده پوشاند والا البته بجهت اصلاح شرف معویه علیه الهاویه ذکر این فقره هم میکرد و جاحظ لعنه الله که عدو و مجاهر امیر المؤمنین است در رساله مفاخره بنی هاشم و بنی امیه میگوید قد عرفنا کیف کان ابو سفیان فی عداوة النبی و فی محاربته له واجلابه علیه وغزوه ایاه وعرفنا اسلامه حیث اسلم واخلاصه کیف اخلص ومعنی کلمته یوم الفتح حین رای الجنود وکلامه یوم حنین وقوله یوم صعد بلال علی الکعبة فاذن علی انه انما اسلم علی یدی العباس والعباس هو الذی منع الناس من قتله وجاء به ردیفا الی رسول الله وسأله فیه ان یشرفه وان یکرمه وان ینوه به وتلک ید بیضاء ومقام مشهود و یوم حنین غیر مجحود فکان جزاء بنیه ان حاربوا علیا وسموا الحسن وقتلوا الحسین وحملوا النساء علی الاقتاب حواسر وکشفوا عن عورة علی بن الحسین حین اشکل علیهم بلوغه کما یصنع بذراری المشرکین اذا دخلت دورهم عنوة الی ان قال واکلت هند کبد حمزة فمنهم اکلة الاکباد ومنهم

کهف النفاق ومنهم من نقر بين ثنيتي الحسين عليه السلام بالقضيب انتهى مى بينى با اين همه عصبيت
و مروانيت و عثمانيت و سفيانيت كه در فضايل هر سه رساله نوشته است شهادت داده كه ابوسفيان كهف
نفاق بوده و در اسلام اخلاص نداشته است پس ما را شهادت اين دو ناصب كه ابن قتيبه و جاحظ باشند والبته
در نزد نواصب از اعظم عدول اند كفايت ميكند در اثبات نفاق و استمرار كفر ابوسفيان علاوه بر اينكه دخول او بنفاق
در اسلام و بودنش از مولفة القلوب محل اتفاق كل است و دليل رافعى براى او ثابت نشده پس جميع احكام
شرعيه نفاق از جواز لعن و وجوب تبرى و غيرها بحكم استصحاب مترتب ميشود و نص كتاب كريم در آيه رؤيا
كه سابقا گذشته شاهد لعن اوست چه او فى الحقيقة اصل اين شجره ملعونه است و مورخين عامه و خاصه در
كتب خود ثبت كرده اند و در فرمان معتضد كه سابقا نوشتيم اشاره شده است كه بعد از استقرار
امر خلافت بر عثمان چون بسراى خويش در آمد جماعت بنى اميه تبادمانى كرد او فراهم شدند و در خانه را
از اجنبيان مسدود داشتند اينوقت ابوسفيان بانگ برداشت كه آيا بيرون بنى اميه كسى در سراى حاضر است
گفتند نه فقال يا بني امية تلقفوها تلقف الكرة فو الذى يحلف به ابوسفيان ما من عذاب
ولا حساب ولا جنة ولا نار ولا بعث ولا قيامة يعنى هان اى بنى اميه چنانچه گوى را در ميدان
در مير بايند خلافت را بر بائيد و غنيمت شماريد سوگند بآنكه ابوسفيان را سوگند باو رواست يعنى لات و
عزى نه عذابيست و نه حسابيست و نه بهشتى است و نه دوزخى و نه حشريست و نه قيامتى عثمان
چون اين كلمات بشنيد بيمناك شد كه مبادا مسلمانان بشنوند و انگيزش فتنه كنند بگفت تا ابوسفيان را
از مجلس بيرون كنند از اينجا نكته شناسان توانند دست آورد كه سومى هم در مكنون ضمير خود در عقيده
كفر و نفاق با ابوسفيان شريك بود و لى مصلحت را از ابوسفيان تاديبى كرد و گرنه مجازات مرتد قتل است
نه اخراج بالجمله از اخبار مشهوره است و ابن ابى الحديد نقل كرده و از بيهقى و زمخشرى روايت شده
و در فرمان معتضد بالله عباسى از ثقات روايت كرده كه روزى ابوسفيان بر حمارى سوار بود و معويه
زمام او در دست داشت و يزيد از عقب سر ميراند پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمود لعن الله الراكب
والقائد والسائق و از كتاب مفاخرات زبير بن بكار ابن ابى الحديد نقل ميكند كه مجلسى شد در منزل
معويه كه عمرو بن عاص و عتبة بن ابى سفيان و مغيرة بن شعبه در آنجا مجتمع شدند و امام حسن عليه السلام را
طلبيدند و چون تشريف آورد هر يك جسارتى كردند بشرحيكه در آن كتاب مذكور است پس آن سيد جوانان
بهشت تكلم فرمود و معويه را مخاطب داشت و در اثناى مخاطبه فرمود انشدك الله يا معويه
اتذكر يوما جاء ابوك على جمل احمر و انت تسوقه و اخوك عتبة هذا يقوده فراكم رسول الله

فقال اللهم العن الراكب والقائد والسائق آنگاه روى با جماعت كرد و فرمود شما را قسم بخداى ميدهم ميدانيد
كه رسول خداى در هفت موطن كه كس نميتواند رد آنها كند ابوسفيان را لعن فرمود اول روزيكه رسول خداى را
ديد كه از مكه بيرون ميرفت و ثقيف را دعوت ميكرد و سب و شتم و بدگوئى از آن حضرت كرد پس خدا و
رسولش او را لعن كردند دوم روزيكه قافله از شام مى آمد و ابوسفيان ايشان را راند و معارضه كرد و مسلمين
ظفر نيافتند و رسول خداى او را لعن كرد و واقعه بدر از آن سبب شد سيم روز احد كه او زير كوه ايستاده
بود و رسول خداى بالاى كوه بود و او ميگفت اعل هبل اعل هبل پس پيغمبر ده مرتبه او را لعن كرد و مسلمانان
متابعت نمودند چهارم روزيكه احزاب و غطفان و يهود را آورد و پيغمبر او را لعنت فرمود پنجم روزيكه ابوسفيان
با قريش آمد و پيغمبر را از مكه منع كردند در روز حديبيه پس پيغمبر ابوسفيان و قاده لشكر و اتباع را لعن كرد
وقال ملعونون كلهم ششم روزيكه سوار شتر سرخ بود هفتم روز عقبه كه خواستند ناقه پيغمبر را برمانند
و ايشان دوازده نفر بودند از آنجمله يكى ابوسفيان بود آنگاه شروع در مثالب ديگران فرمود و تقى الدين بن حجه
كه از اكابر ادباى اهل سنت است فصلى ازين در ثمرات الاوراق نقل كرده ميگويد فرمود وانشدكم
بالله اتعلمون ان معوية كان يقود بابيه على جمل و اخوه هذا يسوقه فقال رسول الله لعن الله
الجمل وقائده وراكبه وسائقه بالجمله حال ابوسفيان بر منصف با تتبع ظاهر است اگر چه اهل سنت
از روى قول بعموم عدالت صحابه بايد ملتزم شوند كه عداوت با رسول و استمرار نفاق و گفتن بعباس لقد اصبح
ملك ابن اخيك عظيما و ساير كفريات منافى عدالت نباشد و اتفاق غريبى افتاده كه ابوسفيان
بازاء پيغمبر است و معويه بازاء امير المؤمنين و يزيد بازاء سيد الشهداء و عداوت هر يك با ديگرى
نه چندان است كه در حيطه بيان در آيد و معوية ابن ابي سفيان ج و لعنت كن معويه پسر
ابوسفيان را اش معويه پسر هند است از ابوسفيان بحسب مشهور و لى محققين نسب وى را ولد الزنا
دانند راغب اصبهانى در محاضرات گفته و ابن ابى الحديد از ربيع الابرار زمخشرى نقل كرده كه معويه را
نسبت بچهار كس ميدادند مسافر بن ابى عمرو و عمارة بن الوليد بن المغيرة و عباس بن عبد المطلب و صباح كه
سرود خوان و مغنى عمارة بن الوليد بود و ابوسفيان بسى زشت و كوتاه بود و صباح كه مزدورى ابوسفيان
ميكرد جوانى خوش سيما بود و هند را با وى الفتى افتاد و بخويشتن دعوت كرد و با وى در آميخت و علماء
نسب گفته اند كه عتبة بن ابى سفيان هم از صباح است و هم گفته اند كه چون هند بمعاويه بارور شد مكروه
داشت كه وى را در خانه بزايد كنار كوه اجياد آمد در آنجا وضع حمل كرد و اينستكه حسان در ايام مهاجات
اشاره بحال معاويه كرده ميگويد لمن الصبى بجانب البطحاء فى الترب ملقى غير ذى مهد نجلت به بيضاء

واعلم ان الضمير فى قوله نرى... (حاشيه)
شرفها الله تعالى و او در اصل جمع جواد است يعنى اسب خوب چون تنبع اسبان خود را در آنجا نگاه ميداشت اميز ضع را اجياد گفتند و از موارد استعمال او شعر ابن فارض است در تائيه صغرى كه ميگويد سقى بالصفى
ما گفتيم ماخوذ است از صحاح و غيره و صاحب قاموس در ماده چيد گفته و اجياد ارض بمكه او جبل بها لجيل تبع كان بها و اين عبارت با اغلاق و اندماجى كه منافى وضع كتاب لغت است چنانچه اكثر عبارات قاموس
ووادى نه جمع جيد و لذا علم هذا بايد در جود ياد شود و در تعداد جموع جواد چنانچه اسمعيل بن حماد نيشابورى كه جوهرى لغت است در صحاح چنين كرده و از تواريخ در جمع جواد اجياد را ابدا ذكر نكرده اگر چه هيچ غلط و اشتباهى از او نادر و عجيب نيست چه او هم نوعى از اغلاط در اين كتاب بى اندازه دارد قاموسى است محيط بانواع اشتباهات و اغاليط والله العاصم
منه نور الله قبره

انستہ ، من عبد شمس صلتۃ الخد وایۃ الله العلاۃ نضر الله وجهه از کلبی نسابه رحمه الله که از ثقات نزد علماء عامیه است نقل کرده و ابن روزبهان تقریر میکند که معاویه فرزند چهار نفر بود عماره و مسافر و ابوسفیان و مردی دیگر که نام وی نبرده و هند مادر او از ذوات الاعلام بوده و بیشتر شهوت او در آمیزش با غلامان سیاه بوده و هرگاه بچه سیاه میزاد او را میکشت و حمامه که یکی از اجدات معویه است رایتی در سوق ذوی المجاز داشته و در زنا بنهایت رسیده بود و از اینجا نسب ابوسفیان هم معلوم میشود که خود او بنفسه حرامزاده بوده و سید محقق شهید ثالث قدس الله سره در احقاق الحق از کتاب نزهة القلوب قطب شیرازی که علامه علمای عامیه است آورده که گفته است اولاد زنا نجیب‌اند چه آدمی را در زنا شهوت و نشاطی تمام است که فرزند را با وی کمالی قوی خواهد بود و آنچه از حلال است بتصنع و تکلف واقع میشود و از این جهة عمرو بن عاص و معویه بن ابی سفیان از دهاة ناس معدود میشدند انتهی و نسب ایشان را چنانچه زمخشری در ربیع الابرار آورده سیاقت میکند و شرحی مبسوط و مفصل در اینمقام سبط ابن جوزی از کتاب کلبی آورده در ذیل کلام حضرت امام حسن علیه السلام که بمعویه فرموده و قد علمت الفراش الذی ولدت علیه که موافق با اجمال مذکور است و چون اطلاع بر او بعد از نقل کلمات سابقه حاصل شد نقل او موجب تکرار است و هر که طالب آن فوائد است بکتاب تذکره رجوع کند و بالجملة فما احقه بقول ابن الحجاج ، یا ابن النسا الزوانی العاهرات و من ، سلقلقیاتهم قد حضن من خلف ، یا ابن التی تنفت من بعض شعرتها ، بیتا من الشعر یغنی جملة السلف انتقال وی در نیمه رجب پنجاه و نه هجری است بقولی شصت بقولی دیگر که مورخ معاصر وی را تضعیف کرده نظر باینکه قتل سید الشهداء علیه السلام در روز جمعه دهم محرم الحرام است و چون بقهقری حساب ماهها را اگر کنیم جمعه دهم محرم شصت و یک میشود نه شصت ولی مشهور و معتمد قول اول است و بعضی گفته‌اند که وقت وفات عمر او هشتاد و هفت بوده و بنابرین هفت سال قبل از بعثت متولد شده و ابن قتیبه گوید هشتاد و دو سال داشته و بنابراین سیزده سال قبل از بعثت که بیست و هفت سال بعد از عام الفیل باشد متولد شده و اولاد وی عبد الرحمن و یزید و عبد الله و هند و رمله و صفیه بودند و در عام الفتح بصولت اسلام اظهار مسالمت کرد و بنفاق مماشات میکرد و در حرب حنین از سهام مؤلفة القلوب چنانچه اشاره کردیم چهل اوقیه سیم نصیب یافته بروایت مشهور اهل سنت و در نهج الحق فرموده که چون پیغمبر خون و را هدر کرد در فتح مکه و بعد باضطرار پنجماه قبل از وفات رسول آمد و خود را بر روی عباس انداخت و وی را شفیع کرد و اسلام اظهار کرد و هم بشفاعت عباس اذن کتابت یافت و گاه گاه مکتوبی برای پیغمبر ص مینوشت و اینکه وی را از کتاب وحی شمرده‌اند از افتراء و اختلافست و جماعتی از مورخین عامه و خاصه

الشعره شعر العانه

تصریح بانچه ما گفتیم کرده‌اند بالجملة چون ابوبکر لشکر جیش وار سال عساکر بجانب شام کرد یزید بن ابی سفیان را امیر کرد معویه و ابوسفیان هر دو را در تحت رایت او مامور داشت چون وی بپدران خود ملحق شد معاویه را امیر کرد و حکومت شام داد در بقیه زمان ابی بکر و تمام خلافت عمر و عثمان منصوب و والی بالاستقلال بود و در احداث بدع و احیای سنن کسرویت و قیصریت و اظهار معالم تجبر و تنمر و تبختر چندان سعی کرد که روزی عمر باوی گفت انت کسری العرب و در شرب خمور و انحاء فجور باتفاق مورخین مولع و مجد بود تا قبل از ایام خلافت و از آن پس گروهی گفته‌اند یکسره ترک کرد و جماعتی بران رفته‌اند که سراً در تناول کاسات عقار و تداول اسباب عهار همراهی داشت چون علی علیه السلام زیب اورنگ خلافت شد و دست غاصبین و ناصبین فی الجملة کوتاه شد معویه را که بظلم و طغیان و فسق و عصیان شهره آفاق بود تقریر نکرد وی هم ببهانه طلب خون عثمان با حجت خدای و امام زمان طریق محاربت سپرد و شمشیرها کشید و جنگها با امیر المومنین علیه السلام نمود تا آنحضرت با قلب محزون و سینه پر خون از مفاسد و مکاید او و عمرو عاص شربت شهادت چشید با امام حسن علیه السلام آغاز جنگ کرد تا صلح واقع شد اینجمله بیست سال بود که امیر بود و بیست سال دیگر بالاستقلال خلیفه بباطل و والی بمقابل بود پس چهل سال امارت او طول کشید علی الجملة از سوء خاتمه حدیث لعن او را در ذیل حال ابوسفیان شنیدی و در ربیع الابرار زمخشری لیست موافق انچه در نهج الحق حکایت فرموده که روزانه پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول کار خطبه بود معویه دست پسر خود یزید را بگرفت و بیرون آمد و خطبه را نشنید فقال رسول الله صلی الله علیه و اله لعن الله القائد و المقود ای یوم یکون لهذه الامة من معویة ذی الاساة و اظهر آنستکه که لفظ اخیه در عبارت کتاب نهج الحق مشتبه شده باشد بانه چه خط شریف علامه رضی الله عنه که چند سطری از او در کتب این بی بضاعت موجود و مایه افتخار است بغایت ضعیف است و اینگونه اشتباهات سهل است و الا بسی مستبعد مینماید که یزید در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله متولد شده باشد چه تاریخ عمر او معلوم است و شاید که نسخه ربیع الابرار غلط بوده و حضرت علامه ادام الله اکرامه ملتفت بتصحیح او نشده باشد پس طعن ابن روزبهان از این جهت صحیح نیست علاوه براینکه برفرض تسلیم قدح حدیث از جهت حال یزید مشابه میشود ولی لعن معویه که قدر متیقن مضمون خبر است نباید از او رفع ید کرد و تفکیک در حجیة خاصه بر اینگونه که احکام مختلفه از او متعدد استفاده میشود که بعضی حجت باشند و بعضی نباشد چنانچه در اصول اثبات کرده‌ایم مانعی ندارد و هم در نهج الحق میفرماید و ابن روزبهان اعتراف کرده بفضل الهی که پیغمبر دائما او را لعن میکرد و میفرمود اللعین بن اللعین الطلیق بن الطلیق و هم از پیغمبر صلی الله علیه و آله در کتاب معتضد نقل شده که فرمود

اذا رایتم معویة علی منبری فاقتلوه چون معاویه را بر منبر من ببینید بکشید و هم از صحاح اهل سنت منقولست
که الخلافة بعدی ثلثون ثم یعود ملکا عضوضا ازین جهت ابن روزبهان اعتراف کرده که معویه
از خلفا نیست بلکه از ملوکست و سایرین در ضیق خناق تاویل افتاده اباطیلی چند تلفیق کرده اند که محصل پارهٔ
آنها اینست که ملک درجه نازله خلافت است و منافی با اینکه صدق خلافت هم کند نیست این کلام ابن خلدون
و ابن حجر است و ظاهر حدیث منادی بر خلافست چه اولا ملک را با خلافت مقابل کرده و ثانیا ملک را
عضوض یعنی سخت و شدید قرار داده و این منافیست با اینکه خلافت ناقصه باشد یعنی بر حق باشد اگرچه
بکمال زمان سابق نرسد و در اخبار دیگر ملک و جبریه و ملک و جبروت وارد است و اینها قابل تاویل
نیستند و ثالثا دلالت دارد بر بطلان این توجیه آنچه سیوطی در کتاب تاریخ مصر از طبقات محمد بن سعد
نقل کرده مسند اکه عمر بسلمان گفت من ملکم یا خلیفه سلمان فرمود اگر جبایت درهمی یا بیشتر یا کمتر از ارض
مسلمین بکنی و در غیر حق بگذاری ملکی نه خلیفه و هم مسند بسفیان بن ابی العوجا میرساند که عمر گفت واللّه
ما ادری اخلیفة انا ام ملك فان کنت ملکا فهذا امر عظیم قال قائل یا امیر المؤمنین
انّ بینهما فرقا قال ما هو قال الخلیفة لا یاخذ الّا حقا ولا یضعه الّا فی حق وانت بحمد اللّه کذلك
والملك یعتسف الناس فیاخذ من هذا و یعطی هذا این دو خبر اول قول صحابیست و حجت است و ثانی
تقریر عمر را دارد علاوه بر اینکه مبطل خلافت عمر است بجهت اظهار شک و قسم یاد کردن بر جهل بواقع
حال خود مبطل خلافت معاویه و متاخرین است چه معلوم شد که مراد بملک ظالم و عاسف است پس توجیه این
طایفه باطل شد و تنبه این جواب از خصایص این کتابست بالجمله در اسد الغابه از عبد الرحمن زهری
نقل میکند که عمر گفت انّ هذا الامر فی اهل بدر ما بقی منهم احد ثم فی اهل احد ما بقی منهم احد
ثم فی کذا و کذا ولیس فیها لطلیق ولا لولد طلیق ولا لمسلمة الفتح شیٔ بحمد اللّه که عمر بعنوان نفی خلافت
از معویه کرده چه هم طلیق بود و هم ابن الطلیق و هم از مسلمه فتح اگر اسلام آورده باشد و این استدلال هم از متفردات
این بیمقدار است و هم ابن اثیر در اسد الغابه و سایرین نقل کرده اند از ابن عباس مسندا که گفت من با صبیان
مشغول لعب بودم که ناگاه رسول خدای بیامد و در پشت دری متواری شدم رسول خدای دست بر پشت
من زد فرمود معویه را طلب کن نزد من آمدم و برگشتم گفتم مشغول اکل است فقال لا اشبع اللّه بطنه
خدای شکمش را سیر نکناد و ابن خلکان در ترجمه نسائی صاحب خصایص آورده که از او پرسیدند در فضایل
معویه چه روایت داری گفت لا اعرف له فضیلة الا لا اشبع اللّه بطنك ونسائی را ابن خلکان
بحافظ و امام عصر فی الحدیث ستوده و از ابو سعید صاحب تاریخ مصر نقل کرده کان اماما فی الحدیث

ثقة ثبتا و این نحو از رسال او البته حجت است و او از اصحاب سنن است و کتاب او یکی از صحاح سته است
بنا بر مشهور و ابن حجه حموی در ثمرات الاوراق از حضرت امام حسن علیه السلام در مجلس مفاخره نقل کرده
انشدکم اللّه والاسلام اتعلمون انّ معویه کان یکتب للرسائل لجدی فارسل الیه یوما فرجع
الرسول وقال هو یاکل فرد الرسول ثلث مرات کل ذلك وهو یقول هو یاکل فقال النبی
لا اشبع اللّه بطنه اما تعرف ذلك فی بطنك یا معویة و سید شهید قدس سره السعید از تاریخ
یافعی آورده که معویه بدعاء پیغمبر مبتلا شد بمرض جوع و این از مسلمات و متواترات است که معویه چندان میخورد
که خسته میشد و سیر نمیشد میگویند یک گوسفند درست میخورد قال الراغب وابن ابی الحدید وغیرهما کان معویة
یاکل حتی یربع ثم یقول ارفعوا ما شبعت اکلت حتی مللت و قال الشاعر وصاحب لی بطنه کالهاویة
کانّ فی امعائه معویه و قال السنائی هست چون معده معویه آز که بخاک از تو دست دارد باز
در مختصر ربیع الابرار که موسوم بروض الاخیار است میگوید کانت العرب لا یعرفوا الالوان انما طعامهم
اللحم یطبخ بماء وملح حتی کان زمن معویه فاتخذ الالوان وتنوق فیها وما شبع مع کثرة الوانه لدعاء
رسول اللّه و عجب است که مسلم در صحیح خود این خبر را نقل کرده و احادیثی چند نقل کرده متقاربة المضمون
که رسول خدای فرمود خدایا من بشری هستم که عرضه رضا و غضبم اگر بر امت خود نفرین کنم او را رحمت و
برکت برای ایشان کن و این فقره ظاهر است که وضع شده بجهت اصلاح حال معویه ولن یصلح العطار
ما افسد الدهر چه نمیتواند شد که پیغمبر معصوم از خلل و زلل بر کسی نفرین کند و نفرین او برکت و
رحمت برای او باشد و البته آن وجود قدسی و هیکل نورانی با تمام تجرد و کمال تا اللّه بر کسی بی استحقاق غضب
نخواهد کرد چنانچه صریح ما ینطق عن الهوی ان هو الّا وحی یوحی دلیل عموم این دعوی است
بر فرض تسلیم صدق این اخبار بجهة جدل میگوئیم اگر راست باشد باید معویه و حکم از امت بیرون باشند
چه اثر دعای آنجناب در حق هر دو ظاهر شد بیدی چنانچه در حال حکم گذشت و از یافعی و زمخشری و
صاحب روض الاخیار و ابن حجه و غیرهم در حق معاویه شنیدی بنا بر این باید این دو نفر از کافران
باشند و شدت اهتمام عثمان بحال حکم و برگردانیدن او و بمدینه کشف از حال او هم خواهد کرد و الحر
یکفیه الاشاره و در نهج الحق از ابن عمر روایت کرده که بحضرت پیغمبر آمدم شنیدم که فرمود بر آید
بر شما مردی که بر غیر سنت من بمیرد پس معویه برآمد و اخبار متواتره متکاثره در کفر و نفاق مبغض
امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که در طرق صحیحه اهل سنت هم منقول است و ذیل حدیث متواتر
غدیر خم اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و عداوت و سب او از امیر المؤمنین اظهر از آنستکه بتوان

شرح داده وهیچکس از اهل سنت ندیده ام که منکر این عمل باشند جز ابن خلدون در مقدمه تاریخ که استبعادی تمام
میکند از سب معویه امیرالمؤمنین علیه السلام را و این اگر چه انکار متواتر است چه این بی بضاعت با قلت
اطلاع وعدم اسباب در زیاده از صد کتاب از کتب اهل سنت بنقل و رؤیت دیده ام وشنیده ام که معویه
سب امیرالمومنین کرد بلکه خود ابن خلدون در ذیل اخبار معویه تصریح باین کرده که مغیرة بن شعبه سب کرد و در
قتل حجر بن عدی نوشته که سبب قتل معویه او را ابای از سب امیرالمومنین بوده ولی با اینهمه معلوم میشود که
اعتراف دارد که سب منکر و موجب خروج از اسلام است چون مغری ثابت شد تواتر کبری از شهادت او ثابت
میکنیم و کفر معویه برهانی و مسلم الطرفین میشود والحمد لله علی وضوح الحجة و انعقام اگر چه جای بسط
زیاده دارد ولی رعایت اختصار موجب سکوت است و در اخبار کثیره بطرق معتبره بلکه دعوی تواتر میشود
کرد که پیغمبر فرمود بعمار تقتلك الفئة الباغية وابو العاليه جهنی از لشکر معویه او را کشت و چون در جماعت
شامیان غوغا شد معویه گفت عمار را او کشته که او را طعمه سیوف و رماح ما کرده و آن علیست چون این
سخن بسمع همایون رسید فرمود که اگر چنین است باید حمزه را هم رسول خدا کشته باشد بالجمله اخبار و آثار
بر ذم معویه بیش از حد احصاست و از بعض متتبعین فضلای هند حکایت شده که دویست خبر از طرق معتمده
اهل سنت نقل کرده و خلاف بین او و بین امیرالمؤمنین علیه السلام چون خلاف بین ابوجهل و پیغمبر بالضروره
ثابت است و جمع بین متضادین محالست پس یا باید محبت او داشت و عداوت علی علیه السلام یا
بعکس ولی اهل سنت اختیار شق اول کرده اند چنانچه از کتب علمای ایشان نقل شده که در تسنن شرط است
که بقدر نارنجه عداوت علی در قلب باشد و ابن خلکان در وفیات الاعیان پرده از روی کار برداشته
در ترجمه علی بن جهم ناصبی از خطیب بغدادی نقل کرده که وی متدین فاضل بود آنگاه میگوید وکان مع
انحرافه عن علی ابن ابیطالب واظهاره التسنن مطبوعا مقتدرا علی الشعر و از اینجا دو فایده بدست می آید
یکی اینکه نصب منافی تدین نیست و دیگر اینکه اظهار تسنن با نحراف از امیرالمؤمنین علیه السلام است
چه ظاهر انیستکه لفظ واظهاره التسنن عطف تفسیر انحراف است پس معلوم میشود که تسنن مشروط بانحراف
وبغض انجنابست و این استفاده ایست لطیف و از اینجهت سید محقق شهید ثالث نضر الله وجهه در مجالس
المؤمنین نسبت داده بابن خلکان در ترجمه مذکوره که عداوت امیرالمومنین علی علیه السلام شرط تسنن است
و متاخرین اهل سنت مثل صاحب تحفه در باب مکاید از کتاب مذکور راه استفاده را نفهمیده تخطئه
نقل و تکذیب ناقل کرده اند و بنابرین البته دعای حدیث متواتر اللهم عاد من عاداه شامل حال
عموم اهل سنت میشود مگر اینکه متشبث بذیل حدیث مسلم شده مدعی شوند که نفرین پیغمبر از اسباب

مغفرت است نه مایه بعد از رحمت الهی چه پیغمبر العیاذ بالله بغلبه غضب وطبیعت بشریت که
دستخوش سهو ونسیان وعرضه ملاعب شیطان است کار فرماید چون باخود آید تدارک نماید و فی الحقیقه
این اخبار را بجهت توجیه فعل عمر که موافق نقل بخاری و مسلم منع از دوات و قرطاس کرد والعیاذ بالله
نسبت هذیان بعقل کل وامام رسل داد افتراء و وضع کردند تا معلوم شود که پیغمبری مانع از هجر
و هذیان نیست قلم اینجا رسید و سر بشکست آدمی چون باین حد از جهل برسد و کارش در عناد
و تعصب بانتقام بکشد دیگر تخاطب او مناسب اهل علم و دانشمندان نیست بالجمله معویه را اولیات
چند است که از کتب تواریخ بدست می اید اول کسیکه وضع برید نمود اول کسیکه بنیاد دیوان خاتم گذارد
و این چنان بود که در حق کسی صد هزار درهم نوشته بود مکتوب را باز کردند و دویست هزار کردند از اینجهت
دیوان خاتم را قرار داد و سایر خلفا متابعت کردند و اول کسیکه اتخاذ مقصوره در مسجد کرد بدعت
و اول کسیکه خطبه نشسته خواند ببدعت و اول کسیکه بر منبر در ملاء ناس اخراج ریح کرد چنانچه
راغب میگوید و اول کسیکه نقض عهد را بی محابا اظهار کرد چنانچه بعد از مصالحه با امام حسن علیه السلام
در مسجد کوفه بر فراز منبر گفت انی شرطت للحسن شروطا وکلها تحت رجلی و اول کسیکه با حدیث
الولد للفراش وللعاهر الحجر مخالفت کرد و اول کسیکه سب امیرالمومنین علیه السلام را ترویج کرد
و اول کسیکه در قتل ذریه پیغمبر اقدام کرد و امام حسن علیه السلام را مسموم کرد چنانچه در کتب تواریخ
معتمده اهل سنت است و در قصیده ابن عبدون است که میگوید وفی ابن هند وفی ابن المصطفی
حسن ٭ اتت بمعضلة الالباب والفکر ٭ فبعضنا قائل ما اغتاله احد ٭ وبعضنا ساکت لم
یؤت من حصر و اول کسیکه بیعت برای پسر خود گرفت که یزید را خلیفه کرد و وزرا او را بر گردن گرفت
و اول کسیکه خواجگان بجهت خدمت خاص خود مقرر کرد و اول کسیکه طیب معروف را غالیه نام نهاد
و اول کسیکه اذن داد که کعبه را مجرد از کسوت کنند چه قبل از و رسم چنان بود که جامه کعبه را بتدریج میپوشانیدند
بدون اینکه او را تجرید نمایند و اول کسیکه احیای رسم اکاسره کرد و در مجلس بر سریر نشست و اول
کسیکه رعیت او با او بازی کردند و حشمت او را نگاه نداشتند و اول کسیکه در اسلام قتل بصبر کرد
چنانچه با حجر بن عدی نمود و اول کسیکه در اسلام سری را به نیزه زد چنانچه با عمرو بن حمق کرد و اول کسیکه
در بیعت استحلاف کرد و حجاج متابعت او کرده ایمان بیعت را اختراع نمود چنانچه این جمله از تواریخ
اهل سنت معلوم میشود و در همین مذکور است بدع و فتن وی الی القدر ظاهر میشود که حاجت به بیان نیست
ومن لم یستضیئ بمصباح لم یستضی باصباح **تذنیل وتسجیل** چون جواز لعن معویه بلکه لعن سایر

منافقین از صحابه محل نزاعی عظیم و خلافی بزرگست مابین طایفه شیعی و سنی و ما اگرچه در مطاوی این کتاب بطریق
احتجاج بقدریکه در تصدیق منصف مستبصر کافی باشد ذکر کرده ایم ولی در این باب رساله از بعض قدمای
زیدیه نقل شده که جامع مجامع کلام و محیط باطراف مقصود است و هیچ دقیقه فروگذاشت نکرده که بمناسبتی
فاضل نحریر عبدالحمید بن ابی الحدید ذکر کرده در اول جزء بیستم شرح نهج البلاغه در تفسیر اینکلمه که در خطاب
بعمار وقتیکه گفتگوئی با مغیرة بن شعبه میکرد فرموده دعه یا عمار فانه لن یاخذ من الدین الا ما قاربه
الدنیا و علی عمد لبس علی نفسه لیجعل الشبهات عاذراً لسقطاته و ما در اینجا مجمل کلام ابن ابی الحدید
و نخب معانی آن رساله را بجهت اتمام حجت و اکمال نعمت ایراد میکنیم و اگر بتفصیل او کسی را رغبتی باشد
بالعین عبارات حاجتی افتد بموضع مذکور از کتاب او مراجعه نماید ابن ابی الحدید میگوید یک روز در محضر نقیب
ابوجعفر محمد بن یحیی العلوی البصری بودم در بغداد در سنه ششصد و یازده و گروهی در آنجا حاضر بودند یکتن از
ایشان قرائت آغانی میکرد نام مغیرة بن شعبه برده شد مردم در حق او مختلف گفتند از مدح و ذم
و توقف فقیهی که بر طریقه اشاعره تحصیل کلام میکرد قد برافراخت و منع از سب صحابه کرد و کلامی
از ابو المعالی جوینی شاهد آورد که مشتمل بر فضائل صحابه بود مثل اصحابی کالنجوم و ایاکم و ما شجر بین
صحابتی دعوا الی اصحابی و خیرکم القرن الذی انا فیه و لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال
اعملوا ما شئتم و از اینگونه مفتریات که بانجنات بر بسته اند و آیتی چند که در مدح مؤمنین صحابه از مهاجرین
و انصار نازل شده باستشهاد تلاوت کرد و آنگاه خطابه چند از قبیل ترهات قلندریه و خرافات صوفیه
برهم بافت که ما از آن طبقه دوریم ما را چه بکار ایشان و باید پاس حرمت پیغمبر را در حق عایشه که زوجه
او بود و زبیر که پسر عمه او بود و طلحه که حواری خاص او بود نگاه داشت و چرا جانب ام حبیبه را در ترک لعن معویه
مراعات نمودند علاوه بر اینکه لعن از واجبات نیست و اگر آدمی ابلیس را هم لعن نکند در قیامت
مسئولیت نخواهد داشت و اگر بجای لعن استغفار کند اولیتر است و از اینگونه یاوه سرائی کرد ابوجعفر
گفت مرا در سابق ایامی کلامی از یکی از زیدیه بدست آمده که نوشته ام و او کفایت فهم کرده و آنجزو را
برآورده بخواند و حاضران استحسان کردند و خلاصه او چنانستکه اگر نه چنان بود که خدایتعالی معادات
اعدای خود را واجب کرده چنانچه موالات اولیای خود را و کار را بر مسلمین از اینجهت تنگ کرده
و قطع عذر از هرجهت نموده چه عقل صریح و نقل صحیح هردو را بر ما گماشته در کتاب کریم میفرماید
لا تجد قوما یومنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا ابناءهم
او اخوانهم او عشیرتهم و هم فرموده لا تتولوا قوما غضب الله علیهم و اجماع مسلمین هم منعقد است

براینکه عداوت اعداء الله و ولایت اولیاء الله واجب و حب فی الله و بغض فی الله فریضه است
هر آینه ما متعرض معادات و برائت از کسی نمیشدیم و اگر گمان داشتیم که اینعذر که بطول عهد و بعد زمان
از ان امور ما دور افتاده ایم مسموع میشد البته تکلیف نمیکردیم ولی بیم آنستکه عتاب بر ما متوجه شود
که اگرچه از ابصار شما دور شده اند ولی از قلوب شما غائب نبوده اند اخبار صحیحه که قطع عذر و الزام
حجت کند بشما رسیده چنانچه در اعتراف بنبوت و اشباه او باو ملتزمید و تدبر قرآن کفایت مؤنه
انکار میکند چرا نیندیشید از این آیه ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیلا اما
لفظ لعن که خدایتعالی در قرآن او را واجب فرموده بقوله اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون و جمله
خبریه اینجا مفید طلب است مثل و المطلقات یتربصن و هم خدای عز و جل خود عاصیان را لعنت کرده
فرموده لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و فرموده ان الذین یؤذون الله
و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و فرموده ملعونین اینما ثقفوا و بابلیس فرموده ان
علیک لعنتی الی یوم الدین و فرموده ان الله لعن الکافرین و اعد لهم سعیرا و اینکه گفته
ترک لعن موجب مسئولیت نیست و استغفار اولیتر از وست اگر آدمی در طول عمر ابلیس را لعنت نکند ماخوذ
نخواهد بود کلام جاهلیست که نمیداند چه میگوید چه لعن اعداء خدا طاعتیست که اگر بقصد قربت نه از در عصبیت
واقع شود مایه اجر و ثواب خواهد بود و اگر نه بیوجه بود تعبد باو واقع نمیشد چنانچه در نفی ولد فرموده و الخامسة
ان لعنت الله علیه ان کان من الکاذبین و هم خدای در حق قاتل عمد میگوید و غضب علیه و لعنه و مراد
از این البته لعن سایرین است و اگر نه چنین بود چون خدای لعنت کرده کبیرا چه مانع دارد که ما هم لعن کنیم تواند بود
که خدای کسی را لعن کند یا ستایش نماید و ما را لعن و ستایش شایسته نباشد هرگز چنین نباشد و هیچ عقلی تجویز نخواهد
کرد که خدای عز و جل میفرماید قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة عند الله من لعنه الله و هم میفرماید ربنا آتهم ضعفین
من العذاب و العنهم لعنا کبیرا و در حق یهود فرمود لعنوا بما قالوا و چگونه میگویند ترک لعن موجب
مواخذه نیست مگر ندانسته که خدای موالات اولیا و معادات اعدای خود را فریضه کرده و چنانچه
از تولی سؤال کند از تبری هم مگر نمی بینی که چون یهودی اسلام آورد بعد از کلمه شهادتین باید اظهار برائت
از سایر ادیان کند مگر نشنیده است که شاعر میگوید تود عدوی ثم تزعم اننی صدیقک ان
الرای عنک لعازب و اگر نه دشمنی دشمنان خدا لازم بود باید دوستی ایشان واجب باشد چه باجماع
مسلمین مرتبه بین عداوت و ولایت نیست و التالی باطل بالضروره فالمقدم مثله و اگر بجای این لعن
استغفار کند اگر معتقد وجوب لعن نباشد البته توبه او مقبول نگردد چه تائب از بعض معاصی با ارتکاب

دیگری در حقیقت تائب و نادم بر گناه خود نیست واگر کسی در طول عمر خود ابلیس را لعن نکند اگر بی اعتقاد وجوب
باشد کافر است و مخالف نصوص کتاب و سنت واگر با عتقاد وجوب باشد البته خطا کرده که از متابعت
خدای و رسول غفلت ورزیده با اینکه در نیمقام فرقی ظاهر است چه حال ابلیس معلوم و کفرش ضرب المثل
و امساک از لعن او موجب شبهه نیست بخلاف رؤسای باطل و اهل ضلال که سکوت مایه اشتباه گروهی
از مسلمین است و اجتناب از او مورث شبهه و موجب ضلال است واگر کسی دعوی کند که حال زیاد و حجاج برما
معلوم نشده و خوض در امر ایشان سزاوار نیست چه فرق دارد با این سخن که حال معویه و مغیره نیز برما معلوم
نیست و بعد عهد و تطاول زمان و تمادی ایام مانع از اطلاع شد چون اول بالاتفاق باطل است ثانی
مثل او خواهد بود و هم میگوئیم چرا چشم خود را در امر عثمان اهتمام کردید و از اعداء و قتله او برائت جستید
و لعنت کردید و حفظ حرمت ابی بکر صدیق با عتقاد خودتان در حق محمد پسر او نکردید و لعن و تفسیق او نمودید
و ملاحظه عایشه در باره برادرش نکردید با اینهمه ما را از مداخله در امر علی و حسنین و معویه که بر ایشان ظلم کرد
و متغلب بر حقوق ایشان شد مانع هستید چگونه لعن ظالم عثمان سنت شد و لعن ظالم علی حسن و حسین کلفت
و چگونه عموم مردم که شایسته نیست که در کار بزرگان مدخلیت کنند با عتقاد در کار عایشه مدخلیت کرده
جستند از هر که با او نظر کرده و هر که او را یا حمیراء خطاب کرده با اینکه حمیر القب او بوده و هر که کشف ستر او کرده
لعنت کردید با وجود این ما را از مداخله در امر فاطمه و لعن ظالمین او منع میکنید اگر بگوئید که دخول خانه فاطمه
و هتک ستر او بجهت حفظ نظام ملت و رعایت قوام امر امامت بود که امتناع از بیعت موجب تفریق جماعت
مسلمین میشد پس مصلحت مقتضی بود و موجب لعن و برائت نخواهد شد ما نیز گوئیم که کشف ستر عایشه و دخول هودج
بدست محمد بن ابی بکر آنوقت شد که بر امام زمان خروج کرد و جماعت اسلام را پراکنده و خون صلحاء
و اکابر مسلمین را بر یخت و با عثمان بن حنیف و حکیم بن جبله آن کرد که در متون تواریخ و بطون کتب مشهور است
اگر دخول بیت فاطمه مترقب و احتمال فساد جایز باشد چرا کشف ستر عایشه بعد از وقوع حرام باشد و چگونه
هتک ستر عایشه از کبایر شد و برائت از کاشف ستر او و از او کد عرای ایمان و او جب فرایض شد
و کشف ستر فاطمه و دخول خانه و جمع حطب بر در خانه وی و تهدید او باحراق عروه و ثیقه دین و دعامه ثابته
اسلام شد و مایه عزت مسلمین و اطفاء نایره فتنه محسوب افتاد با اینکه حرمت هر دو یکسان است و انتساب
ان به پیغمبر مایه احترام هر دو است و ما نیخواهیم بشما بگوئیم حرمت فاطمه اعظم و مکانت او ارفع است چه او
بعض و بضعه و پاره از گوشت و خون پیغمبر است و آن زن اجنبیه و وصله مستعاره است و عقد و بیت
که جاری مجرای اجاره منفعت است و فایده زناشوئی بر ملک یمین هم مترتب میشود و حاشا که سبب

هم پایه نسب برسد و چگونه عایشه برتبه فاطمه خواهد رسید با اینکه دوست و دشمن در حق او اعتراف
کرده اند که سیده نساء عالمیانست و چگونه حفظ رسو لخدای برما در حق عایشه فریضه و حفظ ام حبیبه در
جانب معویه لازم است با اینکه صحابه خود رعایت این حقوق نکردند بلکه دسته اهلبیت او را مظلوم
داشتند و پاس مراتب رعایت نکردند و طایفه دیگر عثمان را بکشتند و ملاحظه مصاهرت ننمودند و کسی
از صحابه او را لعن میکردند در زمان حیوة از انجمله عایشه میگفت اقتلوا نعثلا لعن الله نعثلا و از انجمله است
عبد الله ابن مسعود بلکه لعن فی الجمله فاش و مشهور بین مسلمین بوده است بلکه اجماع صحابه منعقد است
برا و اجمالا چه علی علیه السلام معویه و عمرو عاص را لعن کرد و معویه العیاذ بالله علی و حسن و حسین را
بر منبر شام لعن کرد و ابو بکر و عمر سعد بن عباده را لعن کردند و عمر خالد ولید را لعن کرد و اگر چنین بود
که بملاحظه اقربا بایستی از استحقاق لعن مردم چشم فرو پوشید لازم آید که عمر سعد و یزید و عبید الله عمر
قاتل هرمزان برعایت سعد و معویه و عمر لعن نشوند هم میگوئیم اگر محبت رسول با صحابه چون محبت
دیگران بود از هوا و شهوت نه بملاحظه رضای خدا و متابعت شریعت این سخن وجهی داشت ولی
بالضروره محبت آنجناب با هر کس محبت خدائیست و البته با منافقانش میلی نخواهد بود و اگر العیاذ بالله
از اهلبیت او منافی رضای خدا دست میداد حبل مودت منصرم و ماده محبت منحسم میشد چنانچه
فرمود و لو سرقت فاطمة لقطعتها و اگر رعایت انبیا در حق صحابه لازم است بایستی برعایت موسی پیغمبر جلیل
القدر در باره اصحاب عجل که مرتد شدند امساک کرد و صحابه خود این مکانت را برای حق صحبت هرگز نمیدانستند
این علی است و عمار و ابو الهیثم ابن التیهان و خزیمه که با طلحه و زبیر مقاتلت و مقابلت کردند و این
عایشه است و طلحه و زبیر و دیگران که شمشیر بر روی علی کشیدند و هم معویه و عمرو عاص با علی آن رفتار
بکردند که سوقه و عوام با جیران و اصدقای خود کنند و معویه العیاذ بالله علی و اولاد او را لعن کرد و اصحاب
او را بکشت و علی نیز معویه و عمرو عاص و ابو الاعور سلمی و ابو موسی اشعری که هر چهار از صحابه بودند لعنت
کرد و از اینگونه اعمال بین صحابه بسیار واقع شد و عمر در قصه دعوای میراث علی و عباس میگوید که شما یعنی علی و
عباس من و ابو بکر را کاذب و ظالم و فاجر شمردید و آن دو را عند از بخشند و انکار نکردند و هیچکس از صحابه
انکار نکرد چگونه میشود علی و عباس عمر و ابو بکر را ظالم و فاجر و کاذب بدانند و هم علی و عباس نحن معاشر
الانبیاء لا نورث را انکار و ابو بکر را تکذیب فرمودند و عمر در حق عبد الرحمن ابن ابی بکر گفت دویبة
سوء و لهو خیر من ابیه و ابو هریره را شتم و تکذیب نمود و خالد را شتم و معویه و عمرو عاص را
بخیانت در فیئ مسلمین نسبت داد و در حق اهل شوری ناشایسته گفت و هیچکس از صحابه از شر لسان

او محفوظ نماند محصل کلام و روح مسئله آنست که صحابه هم قومیند مثل سایر مردم اگر اطاعت خدای کنند
محترمند والا فلا بلی بر فرض اول از کسیکه در عرض ایشان باشد افضلند چنانچه گناه ایشان هم چون حجت
بر ایشان تمام است و مشاهده آثار نبوت و اعلام رسالت کردند بیشتر است و هم باز بر سر سخن می آئیم و میگوئیم
این عایشه بود که جامه رسول خدا را برآورد و گفت هنوز جامه پیغمبر کهنه نشده و عثمان سنت او را کهنه کرد
آنگاه آنگاه میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا بلکه باین راضی نشد و گفت گواهی میدهم که عثمان جیفه ست
بر صراط پاره گفته اند که اینحدیث است و بعضی گمان کرده اند کلام خود اوست و عموم صحابه عثمان را محاصره
کردند و هیچکس انکاری نکرد و کف اعدای او از او ننمود و مغیرة بن شعبه زنا کرد و بروی سه نفر شهادت دادند
و چهارمی مضطرب شد و عمر باینواسطه اقامه حد بر او نکرد و هیچکس نگفت رعایت صحابه باید کرد و حد نباید
زد و علی علیه السلام در حق ابوهریره میفرمود لا احد اکذب من هذا الدوسی و ابوبکر در وقت مرگ گفت
لیتنی ترکت بیت فاطمة ولم اکشفه و ندم بر غیر معصیت روا نیست هم عاقل را بالیتنی تاملی پیش آید که
علی علیه السلام شش ماه از بیعت ابوبکر تخلف کرد ابوبکر در این مدت بر خطا بود یا علی علیه السلام بهر صورت
کار تمام صحابه صواب نخواهد شد و طلحه با ابوبکر عتاب کرد که چرا عمر را که فظ غلیظ القلب است والی کردی و اگر
خدای از تو این سوال کند چه خواهی گفت و عثمان بعلی علیه السلام گفت ابوبکر و عمر بهتر از تو بودند علی فرمود دروغ
گفتی من از تو و آن دو بهترم عبدت الله قبلهما و عبدته بعدهما و ابن عباس گفت متعه حلالست
جبیر بن مطعم که صحابی بود گفت عمر حرام کرده ابن عباس گفت ای دشمن نفس خود از اینجا گمراه شدید من از
رسول خدای ترا خبر میدهم تو از عمر حدیث میکنی و علی فرمود لولا ما فعل بن الخطاب فی المتعه ما زنی الا شقی
علی الجمله ازینگونه کلمات بین صحابه کثیرة الدوران بود و تخطئه صحابه در احکام فقهیه و احکام شرعیه زیاد است
شطری وافر دراینمقوله را این عالم زیدی که تا اینجا کلام او را بر وجه تحصیل نقل کردیم نقل میکند آنگاه
میگوید اگر حدیث اصحابی کالنجوم راست بود ما میگوئیم در صحابه شرابخوار و زناکار نیز بوده چون محجن ابن ابی
محجن و مغیرة بن شعبه و قدامة بن مظعون و ظالم چون معویه و عمرو عاص و بسر بن ارطاة و حبیب بن مسلمه
و معروف بفسق و الحاد چون ولید بن عقبه و حکم ابن ابی العاص و اگر اینها مهتدی بودند باید اقتدای
بایشان جایز باشد بلکه بعض صحابه مرتد شدند مثل طلحة بن خویلد و اقتدای باو هم اهتدا است و
اینحدیث از موضوعات متعصبین بنی امیه است چون از نصرت ایشان بسیف و سنان عاجز شدند
نصرت جنان و بیان را اختیار کردند و اما آیات مدح صحابه البته منزلند بر سلامت عاقبت و حسن خاتمت
و شک نیست که در صحابه منافقین بودند که حذیفه ایشانرا میشناخت چه شدند بعد از رسول خدای و کجا

رفتند و عجب است که حشویه در اثبات معاصی انبیا میکوشند و میگویند آدم عصیان کرد و میگویند
یوسف بر زانوی زلیخا نشست و داود اوریا را کشت تا زنش را تزویج کند و پیغمبر قبل از بعثت ضال
و کافر بود و اگر کسی مباحثه کند و مانع شود میگویند قدری معتزلیست یا مخالف رافضی و اگر کسی
نسبت معصیت بیکی از صحابه بدهد گونها سرخ و گردنها دراز و چشمها تند میکند که این رافضی است
و سب صحابه میکند و شتم سلف و میگوید ما در ذکر معاصی انبیا متابعت ظواهر کتاب کردیم
با اینکه ما هم در ذکر معاصی صحابه بظواهر کتاب میتوانیم استناد کنیم خدایتعالی میفرماید وان بغت احدیهما
علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله و هم فرموده لا تجد قوما یوادون من حاد الله
تا آخر آیه و هم فرموده واطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و چون مارا مقاتلت با غیان
ایشان که اصحاب جمل و صفینند ممکن نیست برائت ایشان را بدل مقاتلت فریضه میشماریم این خلاصه کلام
این شخص زیدیست و الحق کلامی متین و متقن و بر قانون مناظره و از روی کمال دیانت و تمام نظر و اطلاع است
و بعد از ملاحظه او حجتی در امساک از سب صحابه از قبیل معویه و اضراب او نخواهد داشت اگرچه بحکم انصاف
میگوئیم که لعن معویه محتاج بدلیل نیست چه هر کس تامل حال او و پدر و مادر و فرزند او را بکند بالمجبوریه او را
لعن خواهد کرد و قد اجاد الحکیم السنائی اثابه الله حیث قال داستان پسر هند مگر نشنیدی که از او و سه کس او
به پیمبر چه رسید پدر او در دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید او بناحق حق
داماد پیمبر بستاد پسر او سر فرزند پیمبر ببرید بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد
لعن الله یزیدا و علی آل یزید تنبیه اهل سنت از ضیق مجال و غایت اضطرار خواستند
برای معویه اختراع منقبتی کنند بهیچوجه نتوانستند چنانچه در رساله صمصام قاطع از عبدالحق دهلوی
در شرح سفر السعادة حکایت کرده که در باب فضایل معویه حدیثی صحیح ثابت نشده و گفته اند آنچه
ثابت شده است کتابت اوست در حضرت رسالت و کتابت او نیز ثابت نشده کذا
فی جامع الاصول وغیره تمام شد کلام عبدالحق و حدیث اللهم اجعل هادیا مهدیا که
روایت کرده اند که دائر بر سه طریق است در دو طریق او محمد بن اسحق بن حرب اللؤلؤی البلخی مذکور است
و ابن جوزی در رساله رد علی المتعصب العنید گفته کان کذابا یبغض امیر المؤمنین علی
بن ابیطالب و قتیبه او را بذکر سوء یاد میکرد و میگفت شنیدم او در کوفه امیر المؤمنین را شتم کرد
و خواستند او را بگیرند فرار کرد و ابو علی صالح بن محمد حافظ گفته که محمد بن اسحق کذاب و وضاع
بوده و احادیث منکره روایت کرده و ابن حبان گفته که از ثقات چیزی روایت میکند که نباید

حدیث شود و درطریق دیگر اسمعیل بن محمد است وابن جوزی از دارقطنی روایت کرده که اسمعیل
کذاب است علاوه برانیکه باعتراف ابن جوزی معقول نیست که محارب امیرالمومنین هادی
مهدی باشد چنانچه حدیث حربك حربي شاهد مقصود است بالجمله بجهة عجز از اثبات فضایل معویه
متمسک بکریمه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم شده بمعویه را خال المؤمنین
لقب دادند وفساد این تخیل ظاهر است چه مراد از ام در آیه کریمه ام حقیقی نیست بالضروره بلکه چنانچه
سید اجل مرتضی سلام الله علیه در شرح قصیده مذهبه حمیری وفخر رازی خزله الله در تفسیر کبیر تصریح کرده اند
یا مراد حرمت انهاست بعد از وفاة پیغمبر صلی الله علیه وآله چنانچه تزویج امهات محرم است یا وجوب
احترام انهاست مادام که برجاده مستقیمه شریعت سلوک نمایند چنانچه حال امهات نیز چنین است
وان جاهداك علی ان تشرك بالله فلا تطعهما دنابرین مودای این کریمه تنزیل وتشبیه خواهد بود یا بر سبیل
استعاره که علی التحقیق حقیقت ادعائیه است ومجاز در امر عقلی یا بر سبیل تشبیه بلیغ از قبیل زید اسد بنابر مذهب
مشهور اگرچه او هم علی التحقیق راجع باولست وجوهری کوهر شناس ممیز بین اقسام تعبیرات وانحاء محاورات
البته بادنی التفات اذعان بمدعای ما خواهد کرد و بر هر تقدیر لوازم واحکام ام بر او مترتب نخواهد شد
لهذا دخترهای ایشان خواهر مسلمانان نخواهند شد ومادر ایشان جده وخواهر ایشان خاله نیست وهیچیک
باتفاق مسلمین حرام نیستند بر سایر اهل اسلام باینحال چگونه میشود که برادر ایشان دائی مؤمنین باشد اگر
چنین بود بایستی چنانچه سید اشاره فرموده هند را جدة المؤمنین بگویند وابوسفیان را جد المؤمنین بالعموم
منزلت جمیع احکام را باید مترتب کرد یا از همه قطع نظر باید نمود فارق درمیانه چیست که مایه تفکیک
وموجب این اعتبار رکیک باشد از همه گذشته میخواهیم بدانیم که عایشه افضل بود یا ام حبیبه لا
علاج اول را خواهند اختیار کرد در اینصورت خواهیم گفت چرا محمد بن ابی بکر را خال المومنین نخوانند
مگر انیکه بگویند چون محمد موافقت علی کرد واو در حق وی شهادت داد که کان لله عبدا صالحا و
ولدا ناصحا از رتبه اعتبار افتاد بلکه وی را معویة بن خدیج بامر عمرو عاص در فتح مصر بکشت وجسد او را
در پوست الاغی گذاشت وبسوخت چنانچه در ادب المحاضره سیوطی وغیر او از کتب تواریخ عامه و
خاصه مذکور است واینک در مصر قبر او که مدفن بقیه اعضاء آن ولی صالح یا موضع قتل اوست مهجور است
وشیعیان تقیة زیارت میکنند اگرچه این بی بضاعت بتوفیق الهی مکرر بزیارت او موفق شدم عادت
سنیان چنین است که چون بقبر او میرسند پشت بجانب قبر او میکنند وفاتحه برای پدر او میخوانند
ومثلی در عوام عجم معروفست که میگویند خیر در خانه صاحبش را میداند بالجمله بر فرض تسلیم خؤلت این نسبت

عارضی چه ثمر خواهد داشت با خباثت ذاتی حکیم سنائی تسلیم خؤلت کرده یا بغفلت از تحقیق متقدم میگوید وخوب میگوید
پسر هند اگرچه خال من است ٭ دوستی ویم بکاری نیست ٭ ور نوشتا وخطی زبهر رسول ٭ بخطش نیز
افتخاری نیست ٭ درمقامی که شیرمردانند ٭ بخط وخال اعتباری نیست واین بی بضاعت خلاصه دو
شعر آخر او را بضمیمه تحقیق متقدم بارعایت جناس تام ولزوم مالایلزم بمناسبتی درسفری که بشام رفته بودم
در راه حج در دمشق نظم کرده ام وگفته ام قیل لی فیهم لا تعد ابن هند ٭ لك خالا فقلت لیس بخال
واذن هند جدة وابوسفیان جد وذاك اكذب خال ٭ ولئن خط للرسول كتابا فهو
خط عن السعادة خال ٭ واذا عدت لفحول المزايا ٭ لم تكن عبرة بخط وخال ٭ وَيَزِيدُ بْنُ
مُعَاوِيَةَ ج ولعن کن یزید پسر معویه را ش یزید بن معویه حالات ومقامات پدر وجد وجده
او را چندانکه فرا خور حال این مختصر بود شنیدی مادر او میسون دختر بجدل کلبی است در بحار از الزام
النواصب وغیر او آورده که میسون غلام پدر خود را بر نفس خود متمکن ساخت وبخویشتن راه داد وبه یزید
ملعون بارور شد ولهذا به کلبی اشاره باین نسب کرده میگوید فان یکن الزمان اتی علینا ٭ بقتل الترك
والموت الوحي ٭ فقد قتل الدعي وعبد كلب ٭ بارض الطف اولاد النبي ومراد وی
از دعی ابن زیاد است واز عبد کلب یزید ومؤید اینست اخباریکه در کامل الزیاره بدو سند از کلیب
بن معویه واز اسمعیل بن کثیر واز عبد الخالق واز داود بن فرقد واز عبد الله بن مسکان نقل کرده که
جمیعا از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود قاتل حسین بن علی ولد زناست واین خبر بر اصول شیعه
اگر متواتر نباشد مقطوع الصدور است چه بعض طرق او صحیح وبعض دیگر مشتمل بر اصحاب اجماع مثل زراره
ومحمد بن ابی عمیر است واز بجمله پنج روایتند که پنج نفر از اصحاب صادق علیه السلام نقل کرده اند وقاتل
حسین عنوانیست که شامل شمر وابن سعد وابن زیاد ویزید لعنهم الله میشود وما حرامزادگی همه را اشارت
کردیم دیگر بتکرار نمی پردازیم بالجمله در تاریخ انتقال یزید خلافی نیست بلکه بالاتفاق در سال شصت
وچهارم هجری بوده ومشهور موافق تاریخ کامل وتاریخ الخلفا ومختصر ابوالفدا وتتمه ابن الوردی وغیر
ذلک آنستکه در شب چهاردهم ربیع الاول بدرکات دوزخ شتافته وبعضی هفدهم گفته اند ودر تاریخ
عمر او خلافست که سی وپنج یا شش یا هشت است واخیر اشهر است وتولد او را سیوطی در سال بیست وپنجم
واگرنه بیست وششم هجری نوشته واین مطابق سی وهشت سالگی آن مخذولست اولاد او موافق
آنچه در معارف است معویه وخالد وعبد الله اکبر وابوسفیان وعبد الله اصغر وعمر وعاتکه وعبد الرحمن
وعبد الله اصغر الاصاغر وعثمان وعتبه اعور ویزید ومحمد وابوبکر وام یزید وام عبد الرحمن ورمله بودند

ویزید علیه اللعنه درایام عمر خود از لعب بقرود و فهود وشرب عقار وانواع قمار وهتک حرمات اسلام از
قتل ذریه طاهره وکشف ستر نساء مهاجر وانصار وتوهین حرم شریف نبوی وسفک دماء اهل مدینه واستر قاق
احرار کبار تابعین وهدم بیت واحراق ثوب کعبه معظمه وجزاینها انچه کرد جای بسط بیان نیست وهریک
در محل خود در غایت اشتهار وانتشار است واول کس است که تشییع وتشهیر فنون فسق کرد واعلان شرب
خمر وسماع اغانی نمود ابن جوزی در رساله تجویز لعن یزید میگوید وفدی از مدینه بشام رفتند وچون باز گشتند
اظهار شتم او کردند وگفتند قدمنا من عند رجل لیس له دین یشرب الخمر ویعرف بالطنابیر
ویلعب بالکلاب واز عبدالله پسر حنظله غسیل الملائکه نقل کرده که در حق یزید میگوید ان رجلا ینکح الامهات
والبنات والاخوات ویشرب الخمر ویدع الصلوة والله لو لم یکن معی احد من الناس
لابلیت لله فیه بلاء حسنا ازینجا شطری از فضائل این خلیفه وامام سنیان معلوم شد که شرب خمر
وترک صلوة ولعب کلاب ومحاوله طنبور ونای ووطی مادران وخواهران ودختران باشد لعن الله و
لعن اشیاعه ودر مروج الذهب مذکور بعد از قتل سید الشهداء بر بساط شراب نشست ومغنیان احضار کرد وابن زیاد را
بجانب دست راست خود بنشاند وروی بساقی نمود واین شعر مشئوم قرائت کرد اسقنی شربة تروی
مشاشی ثم صل فاسق مثلها ابن زیاد صاحب السر والامانة عندی ولتسدید
مغنمی وجهادی ودر کامل التواریخ مذکور است که یزید در ایام معویه بعزیمت حج وارد مدینه شد و
بر سفره شراب نشست حسین علیه السلام وابن عباس خواستند که بروی داخل شوند بعضی گفتند ابن عباس
بوی شراب رامیشناسد ویرا اذن نداد وحسین علیه السلام وارد شد بوی طیبی که استعمال میکرد با شراب
منتشر شد امام فرمود این چه بوئیست یزید گفت عطریست که در شام میسازند انگاه قدحی شراب طلبید
وخورد باز قدح دیگر طلب کرد فقال اسق اباعبدالله فقال له الحسین علیک شرابک ایها
المرء لاعین علیک منی فقال یزید لعنه الله الا یا صاح للعجب دعوتک ذا ولم تجب
الی القینات والشهوات والصهباء والطرب وباطیة مکللة علیها سادة العرب و
فیهن التی تبلت فؤادک ثم لم تبت فنهض الحسین وقال بل فؤادک یا بن معویة ازین قصه سخت روئی وبیشرمی
وسوء فطرت وفرط دنائت ان پلید هویدا شود وهم در مروج الذهب گوید که یزید را بوزینه بود که اورا ابوقبیس نام کذاشته
در مجلس منادمه خود حاضر میکرد ومتکائی برای او در محفل خود طرح مینمود وگاه گاه اورا بر گورخری که رام وآرام کرده بود وریاضت شده
برای این کار بود سوار مینمود وبراو زین ولگام می بست ودر حلبه سبق مسابقت خیول مینمود یک وز چنان افتاد که گورخر
ابوقبیس سبقت گرفت وقصب السبق بربود وهیجان سواره ونیزه بدست گرفته بحجره یزید داخل شد وابوقبیس را ازینجا

قبائی از دیبای سرخ وزرد دربر بود وقلنسوه از حریر ملون رنگارنگ بر سر داشت وگورخر را زینی از حریر
احمر منقوش وملمع بالوان کرده بودند آنروز یکی از شعرای شام اشاره باین قصه کرده وگفت تمسک
اباقیس بفضل عنانها فلیس علیها ان سقطت ضمان الا من رای القرد الذی سبقت بر
جیاد امیر المومنین اتان الحق این مومنین که خون فرزند پیغمبر بریزند وبا دختران صحابه او در یوم
حره درآویزند واسب در حرم ببندند ومدینه را چنان خالی گذارند که بر منبر پیغمبر صلی الله علیه واله العیاذ
بالله سگان بول نمایند امیری چنین رامحتاجند که گاه با یوز بشکار رود وگاه با بوزینه مسابقت نماید
وگاه حلیف مقامر وخمور وگاه رفیق نای وطنبور باشد باجمله سیوطی در تاریخ الخلفا از مسند ابویعلی روایت
میکند که ابوعبیده جراح از رسول خدای نقل کرده لایزال امر امتی قائما بالقسط حتی یکون اوله
من ثلمه رجل من بنی امیة یقال له یزید واز مسند رویانی روایت میکند که ابوالدرداء گفت
سمعت النبی یقول اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیه یقال له یزید واخبار لعن یزید را
بالخصوص در شرح فقره سابقه شنیدی وادله جواز لعن اورا عموما در کلام آن شخص زیدی مشروحا
دیدی وسزاوار چنان مینمود که در امت پیغمبر خلافی واقع نشود در اینکه اگر کسی جگر گوشه اورا
بکشد وعیال اورا اسیر کند وباطراف ونواحی چون اسیران کفار بی رعایت احترام بگرداند وانچه
شایسته هیچ مسلمی نیست در حق ایشان بکند البته چنین کس سزاوار لعن است باوجود این غزالی که
لاف متابعت شریعت پیغمبر میزند بلکه دعوی وصول وشهود دارد وخود را سرچشمه علم وعمل و
واصل باقصی مراتب منی وامل میداند از خدای ورسولش شرم نکرده منع اکید وتحریم شدید از لعن
یزید کرده گروهی بعد از او از نواصب که این کینه دیرینه در خزینه سینه داشتند وجرأت اظهار
نمیکردند راز سر پوشیده بر زبان آورده اظهار تخلف از عترت نموده تحریم لعن یزید مینمایند
چنانچه در مدت اقامت سامرا از جماعتی قضاة ومتعصبین اینطایفه دیده وشنیده شده اکنون
صواب چنانستکه بجهت رسوائی این پیر ضال که عمده اهل جهل وضلال است کلام او را نقل کنیم
وبجواب شبهه او واز ثواب لعن او که سرحلقه اتباع یزید است عموم اهل ایمان را بهره ور سازیم
فنقول قال ابن خلکان فی ترجمة علی ابن محمد الطبری المشهور بالکیاء الهراسی بعد نقل کلام له
فی المنع عن لعن یزید سنشیر الیه وقد افتی الامام ابوحامد الغزالی فی مثل هذه المسئله
بخلاف ذلک فانه سئل عمن صرح بلعن یزید هل یحکم بفسقه ام لا وهل یکون ذلک مرخصا
له فیه وهل کان یزید قتل الحسین ام کان قصده الدفع وهل یسوغ الترحم علیه ام السکوت

عندا فضل تنعم بازالة الاشتباه ما نّا فاجاب لایجوز لعن المسلم اصلاً ومن لعن المسلم فهو الملعون
وقد قال رسول الله المسلم لیس بلعان وکیف یجوز لعن المسلم ولایجوز لعن البهائم وقد ورد
النهی عن ذلک وحرمة المسلم اعظم من حرمة الکعبة بنص النبی ویزید صح اسلامه وما صح قتله
الحسین ولا امره به ولارضاه ذلک ومهما لم یصح منه لایجوز ان یظن ذلک به فان اسائة
الظنّ بالمسلم ایضا حرام وقد قال الله تعالیٰ اجتنبوا کثیرا من الظنّ انّ بعض الظنّ اثم وقال
النبي انّ الله حرم من المسلم ماله ودمه وعرضه وان یظن به ظن السوء ومن زعم انّ یزید
امر بقتل الحسین او رضی به فینبغی ان یعلم ان به غایة الحماقة فان من قتل من الاکابر والوزرا
والسلاطین فی عصره لو اراد ان یعلم حقیقة من قتله ومن الذی امر بقتله ومن الذی رضی به
ومن الذی کرهه لم یقدر علی ذلک وان کان قد قتل فی جواره وزمانه وهو یشاهده فکیف
لو کان فی بعید وزمن قدیم قد انقضی فکیف یعلم ذلک فیما انقضی قریب من اربعمائة سنة
فی مکان بعید وقد تطرق المتعصب فی الواقعة فکثرت فیها الاحادیث من الجوانب فهذا
امر لایعرف حقیقته اصلاً واذا لم یعرف وجب احسان الظن بکل مسلم ومع هذا فلو ثبت
علی مسلم انه قتل مسلما فمذهب اهل الحق انه لیس بکافر والقتل لیس بکفر بل هو معصیة
واذا مات القاتل فربما مات بعد التوبة والکافر لو مات من کفره لم تجز لعنه فکیف من
تاب عن قتل وبم یعرف انّ قاتل الحسین مات قبل التوبة وهو الذی یقبل التوبة عن عباده
فاذن لایجوز لعن احد ممن مات من المسلمین ومن لعنه کان فاسقا عاصیا لله تعالی ولو جاز
لعنه فسکت لم یکن عاصیا بالاجماع بل لو لم یلعن الابلیس طول عمره لایقال له فی القیمة لِمَ لم
تلعن ابلیس ویقال للاعن لِمَ لعنت ومن این عرفت انه مطرود ملعون والملعون هو البعید
من الله وذلک غیب لایعرف الّا فیمن مات کافرا فانّ ذلک علم بالشرع واما الترحم علیه
فهو جائز مستحب بل هو داخل فی قولنا فی کل صلوة اللّهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات فانه
کان مؤمنا والله اعلم کتبه الغزالي انتهی کلام الوفیات وقریب بایمعانی والفاظ را در کتاب
آفات اللسان از مجلد ثالث احیاء العلوم ذکر کرده ولی تجویز لعن عنوان قاتل را کرده اگر مقید نکنند و نگویند اللّهم
العنه ان مات قبل التوبة وخلاصه این خرافات که حاصل نشاهٔ بنک ونتیجه شرب حشیش است اینکه
درجواب سائل از جواز لعن یزید واز صحت قتل سید الشهدا بدست او واز جواز ترحم برا و مینویسید لعن مسلمانان
جایز نیست ویزید مسلمان است ونسبت قتل یا امر یا رضای بقتل حسین باو کردن سوء ظن بمسلمین است

وبحکم کتاب وسنت حرام وهر کس گمان صحت این نسبت کند در غایت رعونت است چه اگر سلطانی یا
وزیری یا امیری در این زمان کسی را بکشد پی بردن بحقیقت آن که قاتل یا آمر یا راضی که بود اگرچه آن سلطان
مثلا نزدیک او باشد ومشاهده او نماید مقدور نیست فکیف باینکه زمان بعید ومکان شاسع باشد وقریب
چهار صد سال گذشته باشد که این امریست که حقیقت او هرگز معلوم نخواهد شد وباعدم علم باید حسن ظن
باهل اسلام داشت وبرفرض که بر مسلمی قتل مسلمی ثابت شود نزد اشاعره موجب کفر نیست وتواند بود
که قاتل بعد از توبه بمیرد ولعن کافر بعد از توبه جایز نیست فکیف بقاتل وچگونه معلوم میشود که یزید توبه نکرده پس
لعن هیچ مسلمان جایز نیست وهر که لعن کند او را فاسق ومعصیت کار خواهد بود واگر لعن او هم جایز بود و
سکوت میکرد از شمار عاصیان محسوب نمیشد واگر در تمادی ایام حیوة لعن ابلیس نکند مسئولیت نخواهد داشت
واگر لعن کند سوال دارد چه ملعون بعید از رحمت الهی ست واز کجا معلوم میشود که او دور است واخبار
باو مختص باخبار غیب است مگر در حق کسیکه بکفر مرده باشد واما ترحم بر یزید جایز است بلکه مستحب است بلکه داخل
در عموم اللّهم اغفر للمومنین والمؤمنات است که در هر نماز میخوانیم ویزید مؤمن بوده این است ماحصل این تحقیق
غزالی که باستمداد از باطن یزید بن معویه در عالم مکاشفه شیطان بحکم ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم
بر قلب ظلمانی او القا کرده است وحقا که بر مسلم موالی اهل بیت بسیار گران می آید که کسی دعوی ایمان
یزید کند که فرزندان پیغمبر را بکشت وزنان ودختران ایشان را بر شترهای برهنه از شهر بشهر وصحرا بصحرا
مانندهٔ اسیران ترک وکابل شهرهٔ آفاق وانگشت نمای حجاز وعراق کرد وسر پسر پیغمبر را در ملاء عام گاهی
بر در خانه آویخت وگاهی بر طشت نهاد وشراب خورد وفضله شراب را کنار او ریخت واظهار مسرت کرد وشادمانی نمود
ولب ودندان او را از در استهزاء وتخفیف با چوب خیزران بکوفت که اعظم مصائب است نزد
انسان غیور یا للعجب چنین کسی مؤمن است ودعای برای او مستحب است **لمؤلفه** قال لمن لا یجیز
لعن یزید انت ان فاتنا یزید یزید ۔ زادک الله لعنة وعذابا ۔ وله الله ضعف ذاک یزید
درجواب هفوات غزالی جزئیات کلام او را بر نحو اجمال تعرض میکنیم اگرچه این کلام از غایت ضعف ورکاکت
وتوغل در فساد وسخافت قابل رد وایراد نیست بلکه برای هیچ مسلمانی بلکه کافری با التفات باصول وقواعد اسلام
شبهه ازین کفریات واباطیل پیدا نخواهد شد ولی ما برای تنصیص براینکه این سخنان از محض عصبیت و
عناد وصرف زندقه والحاد صادر شده متعرض ابطال فقرات او یک یک میشویم اما اینکه گفته لعن مسلمانان
جایز نیست جوابش اینستکه اگر مراد لعن مسلمان بعنوان اسلام باشد البته جایز نیست بلکه کفر است واگر
مراد لعن مسلمان است بی سببی وباعثی البته جایز نیست وفسق است واگر مراد لعن مسلمان است مطلقا

اگرچه بعنوان دیگر باشد مثل ظلم وفسق وشرب خمر وقتل نفس وامثال اینها این مخالف نصوص کتاب وسنت است
بلکه منافی ضرورت دین اسلام است چه لعن بر عنادین مذکوره در قرآن وحدیث متواتر بیش از حد احصاست و
استشهاده بان المسلم لیس بلعان یظهر جوابه مما حکی ابن الجوزی عن خط القاضی ابی الحسین محمد بن القاضی
ابی یعلی وتصنیفه فانه صنف کتابا فی بیان من یستحق اللعن وذکر فیهم یزید وقال الممتنع من ذلک اما ان یکون غیر
عالم بجواز ذلک او منافقا یرید ان یوهم بذلک وربما استفز الجهال بقوله المؤمن لایکون
لعانا وهو محمول علی من لایستحق اللعن اما اینکه گفته یزید مسلمان است اول کلام است چه اقوال وافعال
او هر دو دلیل کفر اوست با اینکه سببی برای انتقال او باسلام نیست چه پدر وجد اورا بتفصیل شنیدی که بکفر زیستند
واز جمله مسلمین نیستند ودیگری واز کجا اسلام در خانه واده ایشان آمده تا محکوم باسلام شوند اما دلالت
اقوال او ظاهر است مثل این شعر معروف که در صفت خمر گفته شمیسة کرم برجها قعر دنها ، و
مشرقها الساقی ومغربها فمی ، فان حرمت یوما علی دین احمد ، فخذها علی دین المسیح بن مریم
ومثل این شعر که متضمن انکار معاد وست وگیا وهراسی ازاو نقل کرده اقول لصحب ضمت الکاس شملهم
وداعی صبابات الهوی یترنم ، خذوا بنصیب من نعیم ولذة ، فکل وان طال المدی یتصرم
ومثل این شعر که جماعتی از مورخین گفته اند بعد از ورود اهل بیت بمجلس از گفته ابن الزبعری تمثل کرده گفته
لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل ، واول ابیات این است لعبت هاشم
بالملک فلا ، خبر جاء ولا وحی نزل ، لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل ،
لیت اشیاخی ببدر شهدوا ، جزع الخزرج من وقع الاسل ، لاهلوا واستهلوا فرحا ،
ثم قالوا یا یزید لاتشل ، قال ابن الجوزی الحنبلی فی رسالته الموسومة بالرد علی المتعصب
العنید المانع من لعن یزید انبأنا علی بن عبد الله بن الزاغونی قال اخبرنا ابو جعفر بن المسلمة
عن ابی عبد الله المرزبانی قال اخبرنا محمد بن احمد الکاتب قال اخبرنا عبد الله ابن ابی سعد
الوراق قال حدثنا محمد بن یحیی الاحمری قال انبأنا لیث عن مجاهد قال جیئ براس الحسین
بن علی فوضع بین یدی یزید بن معویه فتمثل بهذین البیتین ، لیت اشیاخی ببدر شهدوا
جزع الخزرج من وقع الاسل ، لاهلوا واستهلوا فرحا ، ثم قالوا لی بغیب لاتشل ، قال
مجاهد نافق فیها ثم والله ما بقی فی عسکره الا ترکه ای غابه ولامه قلت هذه الابیات
لابن الزبعری ثم نقل شیئا منها وقال وذلک ان المسلمین قتلوا یوم بدر منهم خلقا فقتلوهم
یوم احد خلقا فاستشهد به یزید وکانه غیر بعضها ویکفی استشهاده بها خزیا انتهی وسبط

ابن جوزی در تذکره هر چهار شعر را نسبت به یزید ودو شعر اول را که لعبت هاشم تا آخر باشد از شعبی روایت کرده که
نسبت به یزید داده قدس الله روح الرضی حیث قال واجاد ما شاء طلبت تراث الجاهلیة
عندها وشفت قدیم الغل من احقادها ، زعمت بان الدین سوغ قتلها ، اولیس هذا الدین
من اجدادها باجمله ودر مروج الذهب نقل میکند که این بیت بعبد الله بن زبیر نوشت ادعوا الهک
فی السماء فاننی ، ادعوا علیک رجال عک واشعرا ، کیف النجاة ابا خبیب منهم ، فاقبل لنفسک
قبل اتی العسکرا واز دیوان او منقول است وسبط ابن جوزی شهادت باو داده ودر کتب مقاتل معروفست
که بعد از ورود اهل بیت بشام واشراف بر محله جیرون که مجاز در جامع امویست این دو بیت که از کفر ودین و
نفاق پیشین خبر میدهد انشاد کرد لما بدت تلک الحمول واشرقت ، تلک الشموس علی ربی جیرون ،
نعب الغراب فقلت نح اولاتنح ، فلقد قضیت من النبی دیونی ، قال فی التذکره قال الزهری
لما جائت الرؤس کان یزید فی منظره علی جیرون فانشد لنفسه لما بدت اه ثم سبط ابن جوزی از ابن
عقیل روایت کرده که از جمله ادله کفر وزندقه یزید این اشعار است که از خبث ضمیر وسوء اعتقاد وی خبر میدهد
علیه هاتی واعلنی وترنمی ، بذلک انی لا احب التناجیا ، حدیث ابی سفیان قدما سما بها ،
الی احد حتی اقام البواکیا ، الا هات سقینی علی ذاک قهوة ، تخیرها العنسی کرما شامیا ،
اذا ما نظرنا فی امور قدیمة ، وجدنا حلالا شربها متوالیا ، وان مت یا ام الاحیم فانکحی
ولا تاملی بعد الفراق تلاقیا ، فان الذی حدثت عن یوم بعثنا ، احادیث طسم یجعل القلب
ساهیا ، ولابد لی من ان ازور محمدا ، بمشمولة صفراء تروی عظامیا ، قال الفرغلی ومنها
ولو لم یمس الارض فاضل بردها ، لما کان فیها مسحة للتیمم ومنها لما بدت تلک الحمول وقد ذکرنا
ومنها قوله معشر الندمان قوموا ، واسمعوا صوت الاغانی ، واشربوا کاس مدام ، واترکوا
ذکر المعانی ، شغلتنی نغمة العیدان عن صوت الاذان ، وتعوضت عن الحور عجوزا فی الدنان
الی غیر ذلک مما نقلته من دیوانه انتهی واما از افعال او کفایت میکند قتل سید الشهداء علیه السلام
که ریحانه پیغمبر وسید شباب اهل جنت ومحبوب حبیب خداست والبته قتل آنجناب هتک احترام پیغمبر است
علمای سنت وجماعت چنانچه در صواعق است فتوی داده اند که القای مصحف در قاذورات چون راجع
بهتک حرمت شرع است کفر است سبحان الله چگونه قتل جگر گوشه رسول وبضعه طاهره بتول هتک حرمت
شرع نبوی نیست وموجب کفر نباشد ولله در منصور النمری وهو شاعر هرون جهارا ومادح امیر المؤمنین
سرا بل کان یکنی بهارون عن امیر المؤمنین لقول النبی فیه انت منی بمنزلة هرون من موسی

کما ذکره السید فی الغرر والدرر قال لاشک عندی فی کفر قاتله ۔ لکننی قد اشک فی الخاذل ۔
یقتل ذریة النبی ویرجون جنان الخلد وللقاتل علاوه بران استخفافاتی که بعترت طاهره بعد از قتل
از نهب و اسر و جلب بدیار لیس معهن من حماتهن حمی ولا من ولاتهن ولی یتصفح وجوههن القریب
والبعید والشریف والوضیع کرد که البته بارعایت حدود و اول مرتبه اسلام مناسب نیست ابن جوزی
در رساله رد بر متعصب عنید میگوید لیس العجب من فعل عمر بن سعد و عبید الله بن زیاد وانما العجب
من خذلان یزید وضربه بالقضیب علی ثنیة الحسین واغارته علی المدینة افیجوز ان یفعل
هذا بالخوارج اولیس فی الشرع انهم یدفنون اما قوله لی ان اسبیهم فامر لا یقنع لفاعله
ومعتقده باللعنة ولو انه احترم الراس حین وصوله وصلی علیه ولم یترکه فی طست ولم
یضربه بقضیب ما الذی کان یضره وقد حصل مقصوده من القتل ولکن احقاد جاهلیته
ودلیلها ما تقدم من انشاده ۔ لیت اشیاخی ببدر شهدوا و همچنین دلیل کفر اوست واقعه
حره وانتهاک حرمت رسول در او چنانچه اجمالا اشاره کردیم وفی الجمله بیانش آنستکه عبد الحق دهلوی که از اکابر
متاخرین اسنیان هندستان است در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در تاریخ مدینه وضع کرده گفته
قرطبی میگوید سبب خروج اهل مدینه از مدینه که در بعضی احادیث واقع شده همین واقعه حره است
که در زمانیکه این بلده مطهره در رونق و عمارت بمرتبه حسن و کمال رسیده و بوجود بقایای اصحاب
ومهاجرین و انصار و علمای عالیمقدار از تابعین و اخیار مملو و مشحون بود حوادث وقتی بر سبیل تواتر
وتوالی روبدان آورد و اهل مدینه از مخافت این آفات اختیار رحلت کرده ازان موضع که محل رحمت و موضع
برکات است بیرون آمدند و یزید بن معویه مسلم بن عقبه مزنی را بالشکری عظیم از شام بقتال اهل مدینه فرستاد تا
ایشان را در غایت شناعت و قباحت بقتل رسانید مدت سه روز هتک حرمت حرم نبوی نموده واباحت
دادند و از اینجهت این واقعه حره نام آمده و وقوع این واقعه در حره واقم که بر مسافت یکمیل از مسجد سرور انبیاست
و یکهزار و هفتصد تن از بقایای مهاجرین و انصار و علمای اخیار بقتل رسانند و از عموم ناس و رای نساء
واطفال ده هزار کس را کشتند و هفتصد تن حاملان قرآن مجید و نود و هفت از اقوام قریش در تحت
تیغ ظلم آوردند و فسق و فساد و زنا را مباح ساختند تا بحدیکه آورده اند هزار زن بعد ازین واقعه
اولاد زنا زائیدند و اسبان در مسجد پیغمبر جولان دادند و در روضه شریفه که نام موضعی است در
میان قبر و منبر شریف و حدیث صحیح ورود یافته که روضه ایست از ریاض جنت اسبان روث
و بول کردند و مردم را به بیعت یزید بر عهد عبودیت بلکه اگر خواهند بفروشند و خواهند آزاد کنند

وخواه بطاعت خدا وخواه بمعصیت جبر و اکراه کردند و چون یزید بن عبد الله بن رفعه ذکر بیعت
بر حکم قرآن و سنت بر زبان آورد در حال گردنش را زدند این بنده گوید این عمل نتیجه ابای عبد الرحمن
ابن عوف از بیعت امیر المومنین علیه السلام از روز شوری آنگاه که دست فراز کرد که بیعت کند بر
کتاب خدا و سنت رسول و سیره شیخین و علی علیه السلام موافقت نکرد بلکه فرمود بر کتاب خدا و سنت
رسول عبد الرحمن از بیعت آن جناب ابا کرد و با عثمان بیعت نمود در حقیقت و زر کار یزید بر گردن عبد الرحمن است
چنانچه عاقل متامل بغرض مییابد بعد ازین عبد الحق گفته هم قرطبی گوید که اهل اخبار گویند که مدینه دران زمان
مطلق از مردم خالی ماند و ثمرات و فواکه آن نصیب وحوش و بهائم شد و کلاب و دیگر حیوانات در مسجد
شریف آرامگاه ساخت و مصداق آنچه مخبر صادق بدان خبر داده بود بظهور آمد تمام شد کلام جذب
القلوب و دیگر با اینقدر هتک و استخفاف از حرم پیغمبر اگر کسی در کفر یزید شک کند البته خودش کافر است
فلعنة الله علیه و علی من نصره او مال الیه و قریب باین معانی را ابن جوزی در رساله رد علی المتعصب
از مداینی صاحب تاریخ نقل کرده و او را توثیق نموده و ابن حجر نیز بنقل این وقایع بتفصیل کرده و گفته
واخیفت اهل المدینة ایاما فلم یمکن احدا دخول مسجدها حتی دخلته الکلاب والذئاب
وبالت علی منبره صلی الله علیه واله تصدیقا لما اخبر انتهی موضع الحاجة سبب دیگر هتک
کعبه است چنانچه ابن جوزی میگوید در مقاتله ابن الزبیر وقذفت الکعبة بالمجانیق یوم السبت
ثالث ربیع الاول واخذ رجل قبساء کذر من راس رمح فطارت به الریح واحرق البیت و شرح این
قصه در تواریخ معتمده اهل سنت مثل کامل ابن اثیر و تاریخ ابو الفداء و تاریخ ابن وردی و غیر اینها موجود است
و غرض ازین کتاب تاریخ نویسی و واقعه نگاری نبوده بلکه محض اشاره و اتمام حجت نقل مختصری از
وقایع گاه گاهی بالمناسبت میشود والله الموفق و جماعتی از اهل سنت و جماعت با ما در دعوی کفر
یزید موافقت کرده اند چنانچه ابن حجر در صواعق گفته است اهل سنت اختلاف کرده اند در کفر
یزید طایفه وی را کافر دانسته اند بجهت کلام سبط ابن جوزی و جز او که گفته اند مشهور آنستکه چون
سر مبارک را آوردند اهل شام را فراهم کرده با خیزران همی زد و این ابیات بخواند لیت اشیاخی الخ
آنگاه کلام ابن جوزی را بتوسط کتاب تذکره سبط ابن جوزی نقل کرده که ما از عین کتاب او نقل کردیم
و ظاهر عبارت مذکوره اینستکه مذهب مجاهد هم چنین بوده است و از امام معتمد ایشان احمد نیز نقل شده
و از ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حکایت شده که در جواب سوال کفر یزید موافقت کرده ولی بیکی از
وجوه سابقه متمسک شده قال قیل نعم لما روی عنه ما یدل علی کفره من تحلیل الخمر وتفوهه

عند قتل الحسين واصحابه الى جازتهم ما فعلوا باشياخ قريش وصناديدهم وامثال ذلك لعل
وجه ما قال الامام احمد بكفره لما ثبت عنده نقل تقرير لا لما وقع منه من الاجتراء على الذرية
الطاهرة كالامر بقتل الحسين عليه السلام انتهى كلامه وكلام تفتازانى عما قريب انشاء الله
ذكر خواهد شد وچه خوب میگوید عماره فقیه یمنی شاعر مشهور در تعریض بایکلام یزید وبیان حالت بنی امیه
ولله در وعلى الله بره غصبت امية ارث ال محمد ـ سفها وشنت غارة الشنان ـ وغدت
تخالف فى الخلافة اهلها ـ وتقابل البرهان بالبهتان ـ لم تقتنع حكامهم بركوبهم ـ ظهر
النفاق وغارب العدوان ـ وقعودهم فى رتبة نبوية ـ لم يبنها لهم ابو سفيان ـ حتى اضافوا
بعد ذلك انهم ـ اخذوا بثار الكفر فى الايمان ـ فاتى زياد فى القبيح زيادة ـ وتركت يزيد يزيد
فى النقصان ـ وبالجمله این مذهب از بدع روافض نیست وان زعم الغزالى خذله الله ان مات على
كفره وزندقته والحاده وتعصبه وجحوده وعناده وما از اخبار اهل سنت در کفر یزید بعموم وخصوص مثل
کفر منکر ولایت اهل بیت ومبغض ایشان ومحارب ایشان ومبغض حسنین واستلزام ایذاء نبی که موجب کفر است
بحمد الله از طرق صحیحه ایشان میتوانیم ایراد نمائیم ولی چون اینطایفه از غایت عناد وتعصب شایسته
مکالمه وقابل توجیه خطاب نیستند وغشاوه قلب وسمع ایشان نه چنان است که باین بیانات والزامات
مرتفع شود زیاده برین تطویل مقال باضیق مجال لزومی ندارد وفایده نمی بخشد درخانه اگر کس است
یکحرف بس است باینکه مطالعه سابق ولاحق این کتاب مغنی از بسط بیان دراین مقام است والله الهادی
اما اینکه گفته ونسبت قتل تا آخر کلام او ملا سعد تفتازانی که صیت فضل او بین سنیان گوش جهانرا پر
کرده در شرح عقاید نسفیه وشرح مقاصد کفایت مؤنه این جواب را از ما کرده وتلویحا حکم غزالی را
معلوم نموده در کتاب اول میگوید الحق ان رضا یزید بقتل الحسين عليه السلام واستبشاره بذلك واهانة اهل
بيت رسول الله مما تواتر معناه وان كان تفصيله احادا فنحن لا نتوقف فى شانه بل فى ايمانه
لعنة الله عليه وعلى انصاره واعوانه خلاصه آنکه رضا واستبشار وفرح او بقتل سید الشهداء اولاد
رسول خدای از جمله اموریست که متواتر معنویست اگرچه تفصیل او بخبر آحاد نقل شده باشد نظیر شجاعت
على عليه السلام وما در شان وعدم ایمان او توقفی نداریم یعنی او را کافر میدانیم لعنت خدای براو باد
وبریاوران ومعینان او آمین ودر شرح مقاصد میگوید ما وقع بين الصحابة من المحاربات والمشاجرات
على الوجه المسطور فى كتب التواريخ والمذكور على السنة الثقات يدل بظاهره على ان بعضهم
قد حاد عن طريق الحق وبلغ حد الظلم والفسق وكان الباعث له الحقد والعناد والفساد

والحسد واللداد وطلب الملك والرياسة والميل الى اللذات والشهوات اذ ليس كل صحابى معصوما
ولا كل من لقى النبى بالخير موسوما الا ان العلماء لحسن ظنهم باصحاب رسول الله ذكروا لها محامل
وتاويلات بها تليق وذهبوا الى انهم محفوظون عما يوجب التضليل والتفسيق صونا لعقايد المسلمين
عن الزيغ والضلالة فى حق كبار الصحابة سيما المهاجرين منهم والانصار والمبشرين بالثواب فى دار
القرار واما ما جرى بعدهم من الظلم على اهل بيت النبى فمن الظهور بحيث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة
بحيث لا اشتباه على الاراء اذ يكاد يشهد به الجماد والعجماء ويبكى له من فى الارض والسماء وتنهد منه
الجبال وتنشق الصخور ويبقى سوء عمله على كر الشهور ومر الدهور فلعنة الله على من باشر او رضى او
سعى ولعذاب الاخرة اشد وابقى فان قيل فمن علماء المذهب من لا يجوز اللعن على يزيد مع علمهم بانه
يستحق ما يربوا على ذلك ويزيد قلنا تحاميا عن ان يرتقى الى الاعلى فالاعلى كما هو شعار الروافض على
ما يروى فى ادعيتهم ويجرى فى انديتهم فراى المعتنون بامر الدين الجام العوام بالكلية طريقا الى
الاقتصاد فى الاعتقاد بحيث لا تزل الاقدام عن السواء ولا تضل الافهام بالاهواء والا فمن يخفى عليه الجواز
والاستحقاق وكيف لا يقع عليهما الاتفاق الى آخر ما قال منت خدایرا که این علامه عظیم الشان اهل سنت در
کتاب خود اعتراف کرده بظهور فسق وظلم ناشی از حقد وعناد از صحابه وباینکه ظلم بر اهل بیت بحدیست که جمادات و
حیوانات را بگریه در آورده وعلماء سنت متفقند بر لعن یزید ومنع بجهة این است که از یزید بمعویه واز معویه
بعثمان واز عثمان بعمر واز عمر بابوبکر تعدی نکنند چه اینها یک سلسله ویکرشته اند لعن اول وترحم بر آخر شایسته
نتواند بود ولعل الى هذه السلسلة اشار تعالى بقوله خذوه فغلوه ثم الجحيم صلوه ثم فى
سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلكوه وما توضیح اینمقاله را در ذیل شرح همین فقره بقدر وسعت
وقت واندازه کتاب خواهیم نمود بمنه تعالى واز اینجا حال غزالی معلوم شد که منکر متواتر است یا بجهت مصلحتی منع
میکند وفی الحقیقه خود او از مجوزین است والحمد لله على الوفاق واینکه گفته اگر سلطانی تا آخر کلام او
اگر مقصود اینست که تعیین واقعه با بعد عهد وتطاول زمان مشکل است مسلم است واگر بگوید ممکن نیست
سد باب اثبات شرایع است وانکار امکان تواتر چه بنا براین یهود ونصاری با او خواهند گفت با طول
مدت وتمادی ایام از کجا دانستی شخصی محمد نام از ارض تهامه انگیخته شد ودعوی نبوت کرد وبرطبق مدعای خود
اقامه معجزات نمود آنچه او جواب آن یهودی بدهد ما نیز باین یهود است که خود را حجة الاسلام لقب داده
ودر حقیقت شبهة الکفر است میگوییم طابق النعل بالنعل چه معلوم است جوابی جز دعوای تواتر نقل و
تظافر اخبار ندارد وبعینه همین نوع تواتر در قتل یزید ورضای او بقتل سید الشهداء برای ما ثابت است

چنانچه شارح عقاید نسفیه اعتراف کرده بود و اینکه گفته چگونه معلوم میشود که یزید توبه نکرده جواب او آنستکه
ظهور اصرار او در توهین اهلبیت بعد از قتل و استبشار او و مجالست او در مجلس شراب با ابن زیاد و امر
ساقی بسقایت او و مدح او بامانت و صاحب سر بودن در اشعار سابقه کافیست در اثبات اصرار
او و سبط ابن جوزی شرح این قصه را چنان نقل میکند که بعد از قتل حسین علیه السلام یزید علیه اللعنة
کس فرستاد بطلب ابن زیاد و اموال کثیره و تحف عظیمه بوی داد و جای وی در مجلس نزدیک خود
قرار داد و مکانت و منزلت او را رفیع داشت و او را بر زنان خود داخل کرد و ندیم خود قرار داد
یک شب مست شد و بمغنی گفت غنا بخوان و یزید این شعر بدیهة انشا کرد اسقنی شربة تروی مشاشی
ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد * صاحب السر والامانة عندی * ولتسدید مغنمی وجهادی
قاتل الخارجی اعنی حسینا * ومبید الاعداء والحساد و از فتاوی کبیر که از اصول معتمده اهل سنت است
روایت شده که گفته الکحل یزید یوم عاشورا بدم الحسین وبالاثمد لیقر عینه و از اینجا معلوم میشود که
سنت اکتحال یوم عاشورا مستند بفعل یزید است لعنه الله ومن استن بسنته با اینکه توبه از او نقل نشده
و حکم کفر او ثابت است تا دلیل برخلافش اقامه شود و دلیل بر وجوب قبول توبه هر گناه کاری نداریم چه وجوب
قبول توبه علی التحقیق عقلی نیست بلکه بموجب وعده است و این وعده در حق یزید نیست چنانچه در عیون
بسند از حضرت رضا علیه السلام آورده که پیغمبر فرمود موسی بن عمران از خدای مسئلت کرد و
گفت پروردگارا برادر من هرون مرد تو بیامرز او را پس خدای وحی رساند بسوی او که ای موسی اگر در حق اولین
و آخرین مسئلت کنی اجابت کنم ترا جز قاتل حسین که همانا من از او انتقام خواهم کشید و حدیث وحشی
گفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله که نزد من نیا تا ترا نبینم شاهد مدعاست چنانچه در اسد الغابه از خود
وحشی نقل میکند که پیغمبر فرمود ویحک غیب وجهک عنی لئلا اراک و در خبر دیگر است از طریق
اهل سنت که فرمود غیب وجهک عنی لئلا اری وجه قاتل الاحبة والبته اگر چشم بر یزید بیفتد بدنش
بلرزه در آید و دلش بسوزد و اشکش فرو ریزد وقد اجاد ابن الجوزی حیث قال وان ابن العباس
وهو ماسور ببدر منع النبی النوم فکیف بانین الحسین ولما اسلم وحشی قاتل حمزة قال له
النبی غیب وجهک فانی لا احب ان اری من قتل الاحبة وهذا الاسلام یجب ما قبله
فکیف بقلبه ان یری من ذبح الحسین وامر بقتله وحمل اهله علی اقتاب الجمال انتهی لفظه
فی رسالة الرد علی المتعصب العنید کدام مسلمان راضی میشود بر فرض محال اگر یزید توبه کرده باشد
خدای او را بیامرزد با اینکه حق هر مسلمانی در این واقعه بر او ثابت است و توبه بر فرض نفع مسقط حق الله

نه مسقط

نه مسقط حق الناس و آیه و آخرون مرجون لامر الله معلوم نیست در حق وحشی نازل شده باشد چنانچه
از اخبار اهل بیت (ع) معلوم میشود بر فرض تسلیم شاهد عدم وجوب قبول توبه است و امتنان بخلق نار و
عذاب جهنم در سوره رحمان بر مطلوب ما دلیل است چه اگر جزائی نبود و حق مظلوم از ظالم گرفته نمیشد
و عذاب جهنم را نصیب ظالمان نمیکردند البته بر مظلومین ستم بود و اینکه گفته لعن هیچ مسلمانی
جایز نیست کفر و الحاد و زندقه است و تدلیس و تلمیع و مخرقه چه خدای تعالی در
قرآن مجید طایفه چند را لعن کرده اگر چه بصورت مسلمان باشند و جمیع عناوین ملعونه بر یزید منطبق است
و معلوم میشود از آنها جواز لعن یزید و اشاره ببعضی از آنها در کلام فاضل زیدی مذکور شد و ما آیه
از قرآن مجید که تام الانطباق بر حال یزید است و صریحا مشتمل لعن او است و با قطع نظر از کریمه
والشجرة الملعونة فی القرآن که مجوز لعن جمیع بنی امیه است ذکر میکنیم آیه اولی ومن یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما یعنی
هر کس مؤمنی را بعمد بکشد جزای او جهنم است و در او مخلد است و خدای بر او خشمناک شده و لعنت
کرده او را و مهیا کرده برای او عذابی عظیم و چون یزید جماعتی از مؤمنین بلکه سید جوانان اهل جنت را
بعمد و قهر و ظلم کشته البته ملعون و مغضوب علیه و مخلد در جهنم و مبتلای بعذاب عظیم خواهد شد آیه ثانیه
فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله
فاصمهم واعمی ابصارهم یعنی آیا نزدیک شده که فساد کنید در روی زمین و قطع نمائید ارحام خود را ایشان
کسانیند که خدای لعنتشان کرده و کر نموده ایشانرا و کور کرده چشمهای ایشانرا در رد علی المتعصب ابن جوزی
بسند بصالح بن احمد بن حنبل میرساند که میگوید با پدرم یعنی احمد بن حنبل گفتم که گروهی مرا بموالات یزید نسبت
میدهند پدرم گفت ای پسرک من مگر یزید را مؤمنی دوست میدارد گفتم چرا لعنت نمیکنی او را گفت کی
مرا دیدی که چیزی را لعنت کنم آیا تو لعنت نمیکنی کسی را که خدایتعالی در کتاب خود لعنت کرده گفتم کجای
خدای تعالی او را در قرآن لعنت کرده این آیت مبارک تلاوت کرد فهل عسیتم آه آنگاه گفت
آیا فسادی اعظم از قتل هست و بر این وجه عبد المغیث بغدادی ایرادی کرده که در رساله منع لعن یزید
نوشته میگوید این آیه در حق یهود نازل شده و ربطی بدیگران ندارد و ابن جوزی در رساله رد بر او
میگوید که راوی این خبر اختصاص به یهود مقاتل است و اجماع محدثین مثل بخاری و وکیع و ساجی
و رازی و نسائی و غیرهم بر کذب او منعقد است و با وجود قول احمد بنزول او در حق مسلمین چگونه
قول غیر او قبول خواهد شد علاوه بر اینکه بر فرض تسلیم نزول آیه در حق یهود خصوصیت مورد موجب

خصوصیت حکم عام نمیشود چنانچه در اصول مقرر شده است آیه ثالثه ان الذین یؤذون الله و
رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعدلهم عذابا مهینا یعنی بدرستیکه آنانکه اذیت میکنند خدای
ورسولش را خدای لعنت کرده ایشانرا در دنیا و آخرت یعنی در هر دو سرای ازرحمت خود دور شان
کرده و اعداد فرموده برای ایشان عذابی مهین راو شک نیست که یزید اذیت رسولخدای کرد واذیت
امیر المومنین واذیت فاطمه علیها السلام که بحکم روایت صحیحین وروایت احمد بن حنبل در مسند چنانچه در
اوائل کتاب گذشته اذیت ایشان اذیت رسولخداست پس لعنت او از قرآن صریحا استفاده
میشود شاید ازین جهة است که علمای سنت جماعت در لعن او بیشتر مساعدت کرده اند از تکفیر قال
علی بن برهان الشافعی فیما حکی عنه فی سیره ناقلا عن الکیاء الهراسی ما لفظه وقد استفتی الکیا
الهراسی من اکابر ائمتنا معاشر الشافعیه وکان من رؤس تلامذة امام الحرمین عن یزید هل
هو من الصحابة وهل یجوز لعنه فاجاب بانه لیس من الصحابه لانه ولد فی ایام عمر بن الخطاب و
للامام احمد قولان فی لعنه تلویح وتصریح وکذا للامام مالک وکذا لابی حنیفه ولنا قول واحد التصریح
دون التلویح وکیف لایکون کذلک وهو اللاعب بالنرد والصیاد بالفهد ومدمن الخمر وشعره فی الخمر معلوم
انتهی وهمچنین ابن خلکان در ترجمه کیا هراسی که اسم او علی بن محمد بن علی الطبرسی است اینجمله را از کیا مذکور نقل کرده ومحصل اینکه
ائمه اربعه اهل سنت متفقند بر جواز لعن او واجماع دارند علیهذا غزالی خرق اجماع ائمه اربعه کرده علاوه براینکه مخالفت نص
کتاب مجید بلکه مخالفت نصوص صحیحه خود نموده است چنانچه ابن جوزی نقل کرده که رسول خدای فرمود
من اخاف اهل المدینه اخافه الله وعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لایقبل الله
منه یوم القیمه صرفا ولاعدلا ودراینجا لطیفه ایست مناسب مقام که از ذکراو چاره نیست مجیرالدین
حنبلی در کتاب الانس الجلیل که در تاریخ قدس وخلیل تصنیف کرده واز کتب جلیله اینجماعت است در ذیل
بلاد وقرای بیت المقدس میگوید یکی ازانها اقطاع تمیم داری که رسول بوی برسم اقطاع وتیول داد و
آن زعینیست که بلد ابراهیم خلیل علیه السلام دراوست واین اقطاع را در قطعه ادیمی از خط امیر المومنین
علی بن ابیطالب بخط آنحضرت نوشته ومورخین لفظ ان اقطاع را بوجوه مختلفه نقل کرده اند ومن هنگام تکلم
درحال این اقطاع ان قطعه ادیمی که از خط امیر المومنین علی بن ابیطالب است دیدم که کهنه شده بود و اثر
کتابتی دراو بود وباو ورقه دیدم مکتوب ومحفوظ در صندوقیکه ان ادیم را در وگذاشته بودند
وآن خط منسوب بامیر المؤمنین مستنجد بالله العباسی است که نسخه آن اقطاع را نوشته است وصورت
خط مستنجد اینستکه حکایت میشود والحمد لله هذه نسخة کتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی

کتبه لتمیم الداری واخوته فی سنة تسع من الهجره بعد منصرفه من غزوة تبوك فی قطعة ادیم من خط
امیر المومنین علی وبخطه نسخته رضی الله تعالی عنه وعن جمیع الصحابه بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما انطا محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم لتمیم الداری واخوته حبرون والمرطوم وبیت
عینون وبیت ابرهیم وما فیهن نطیة بت بینهم ونفذت وسلمت ذلك لهم ولاعقابهم فمن اذاهم
اذاه الله فمن اذاهم لعنه الله شهد عتیق بن ابی قحافه وعمر بن الخطاب وعثمان ابن عفان وکتب
علی بن ابی طالب وشهد قال وقد نسخت هذا من خط المستنجد بالله کهیئته ولعل هذا اصح
ما قیل فیه والله اعلم واین اقطاع در دست ذریه تمیم داری مستمر است تا امروز وبعض ولاة آل تمیم را
تعرض کردند وخواستند انتزاع کنند این اراضی را ورفع امر بقاضی ابی حاتم هروی نمودند واحتجاج باین
فرمان کردند قاضی گفت این نوشته لازم نیست چه پیغمبر چیزیرا که مالك نبوده اقطاع کرده وتیول داده وا
ابو حامد غزالی این وقت در بیت المقدس بود وگفت این قاضی کافر است فان النبی قال زویت لی الارض
کلها وکان یقطع فی الجنة فیقول قصر کذا لفلان چون چنین گفت قاضی ووالی خار شدند وآل تمیم بر حال خود باقی ماندند
وقوع این واقعه در حدود چهار صد وهشتاد وپنج هجری بوده این بود کلام صاحب تاریخ بیت المقدس وتمیم بن اوس
داری که مذکور است در این کلام در اسد الغابه ودر السحابه وغیرآنها از کتب متعلق بذکر حالات صحابه مذکور است
واین کلام مشتمل است بر سه فایده یکی اینکه انسان متنبه ملتفت شود چگونه پیغمبر لعنت فرموده کسیکه اولاد تمیم داریرا
اذیت کند ولعنت نمیکند کسی راکه اذیت کند اولاد خود را هذا لایجوزه عاقل فضلا عن فاضل وان جوزه
الخبیث الجاهل دیگر اینکه حالت علمای سنت وولاة ایشان معلوم میشود که چگونه صریحا بانص صریح نبوی مخالفت
میکنند ومقابل نص اجتهاد وحکم بخطای شارع شرایع در اقطاع اراضی مذکوره مینمایند واین اجتهاد را از خلیفه
خود که صریحا حکم بهذیان پیغمبر نمود واز آوردن دوات وقلم منع کرد ودرجای دیگر گفت متعتان کانتا
علی عهد رسول الله وانا احرمهما واعاقب علیهما بارث برده اند سوم آنکه غزالی اینجا حکم بکفر این
قاضی کرده ویزید که قطع اغصان شجره نبوت نموده وصریحا منکر شرع وشارع شده ونفی بعث ووحی وکتاب
کرده کافر نمیداند بلکه خود دعوی اسلام میکند با اینکه دشمن خدا ورسول وقاتل ذریه بتول را مسلمان میشمارد
یا لله ویا للمسلمین زهی شریعت وملت زهی طریقت وکیش واینکه گفته هرکه لعن کند فاسق ومعصیت کار است
اولا شنیدی که خدا ورسولش اورا لعنت کرده اند وثانیا ائمه اربعه وثالثا همه علمای ایشان چنانچه در
کلام شارح مقاصد بود اگر این حکم را عموما بگوید کفر صریح است واگر نسبت بعلمای مذهب خودش بگوید دراصل
دعوی فسق وعصیان ایشان ما با او موافقت میکنیم اگرچه در دلیل مخالفت داریم واینکه گفته اگر لعن او

هم جایز بود الی اخره سخیف ومنهدم الاساس است چه ترک لعن بر کفار و منافقین از کفر و نفاق ناشی است
وهمچنین ترک لعن ابلیس بلکه لعن یزید واشباه او لازم تر است چنانچه فرق در کلام آن شخص زیدی
گذشت واینکه گفته از کجا معلوم میشود الی آخره هم ضعیف وظاهر الفساد است چه اولا مراد از لعنت
کسی دعای بلعنت است مثل لعنه الله واللهم العنه وایمعنی اخبار نیست بلکه انشاء است وطلب آنستکه خدای
عزوجل او را از رحمت خود دور کند واخبار بغیب نیست وثانیا بعد از رحمت آلهی معلوم میشود باخبار انبیا که
سفراء بین خالق وخلقند چه بهشت دار قربت وجهنم محل بعد پس هر کرا خبر دهند که از بهشتیان است قریب
خواهد بود وهر کرا گویند از دوزخیان است از رحمت خدای بعید است وفهم این مطلب برجوع بشرع
آسان میشود واینکه گفته ترحم بر یزید جایز است وداخل در عموم اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
است از باب زاد فی الشطرنج بغله وزاد فی الطنبور نغمه است والا هیچیک از علمای اسلام جز عبد المغیث بغدادی
که رساله در منع لعن یزید نوشته ومحیی الدین عربی وعبد القادر جیلانی وعامه نواصب که هیچیک از اینها
مسلمان نیستند نباید باین امر ملتزم شوند اگرچه لازمه مذهب ایشان باشد چنانچه خواهی دانست وکیف
کان قد انتقض ولله الحمد غزل الغزالی وانصرم حبل کیده وضلالته ودمرنا علی بنیان بیانه
المؤسس علی شفا جرف هار من غیره وجهالته نادره ازعجایب امور آنستکه غزالی با اینهمه اصرار در منع
لعن یزید وانکار رضای او بقتل سید الشهداء در کتاب سر العالمین استعجاب میکند از اشخاصیکه منکر نسبت قتل به
یزید شده اند بعد از اینکه کلماتی چند در رد خلافت خلفای ثلثه وبیان غلبه هوا وعصبیت بر ایشان میگوید
ومناسب آنستکه ما عین عبارت او را در این کتاب بنویسیم تا تهافت صریح وتناقض واضح بین در
کلام او ظاهر شود واین اعتراف فی الحقیقه از برکات این مذهب حق است که مخالفین او قهرا بجهت
اتمام حجة آلهی ومدد فیض حضرت ولایت پناهی گاه گاه بلوازم ومؤیدات او اعتراف کنند لیهلك من
هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة قال الغزالی فی کتابه المسمی بسر العالمین وکشف ما فی الدارین
المقاله الرابعه فی ترتیب الخلافة اختلف العلماء فی ترتیب الخلافة وتحصیلها لمن آل امرها الیه
فمنهم من زعم انها بالنص ودلیلهم قوله تع قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید
تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم
عذابا الیما وقد دعاهم ابو بکر الی الطاعة فاجابوه وقال بعض المفسرین فی قوله تع واذ اسر النبی
الآیة قال فی الحدیث ان اباك هو الخلیفة من بعدی یا حمیراء وقالت امراته اذا فقدناك فالی
من نرجع فاشار الی ابی بکر ولانه ام بالمسلمین علی بقاء رسول الله والامامه عماد الدین هذا

جملة ما یتعلق به القائلون بالنصوص قالوا لو کان علی اول الخلفاء لانسحب علیهم ذیل الفناء ولم
یاتوا بفتوح ولا مناقب ولا یقدح فی خلافته کونه رابعا للخلفاء کما لا یقدح فی نبوة رسول الله صلعم
انه کان آخرا والذین زعموا ان هذا تعلق فاسد جاء علی زعمکم واهویتکم فقد وقع میراث
فی الخلافة والاحکام مثل داود وسلیمان وذکریا ویحیی قالوا کان لازواجه ثمن الخلافة فبهذا
تعلقوا وهذا باطل اذ لو کان میراثا لکان العباس اولی لکن استقرت الحجة وجهها واجمع الجماهیر
علی متن الحدیث عن خطبة یوم غدیر خم باتفاق الجمیع وهو یقول من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر
بخ بخ یا ابا الحسن لقد اصبحت مولای ومولی کل مومن ومؤمنة وهذا التسلیم ورضا وتحکیم ثم
بعد هذا غلب الهوی لحب الریاسة وحمل عمود الخلافة وعقود البنود وخفقان الهوی فی قعقعة
الرایات واشتباك ازدحام الخیول وفتح الامصار سقاهم کاس الهوی فعادوا الی الخلاف
الاول فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون ولما مات رسول الله
قال قبل وفاته ایتونی بدوات وبیاض لازیل عنکم اشکال الامر واذکر لکم من المستحق لها بعدی
قال عمر دعوا الرجل فانه لیهجر وقیل یهذی فاذا بطل تعلقکم بتاویل النصوص فعدتم الی الاجماع
وهذا منقوص ایضا فان العباس وعلیا وزوجته واولاده لم یحضروا حلقة البیعة وخالفکم
اصحاب السقیفة فی مبایعة الخزرجی ودخل محمد بن ابی بکر علی ابیه فی مرض موته فقال یا بنی ائت بعمك
عمر لاوصی له بالخلافة فقال یا ابت اکنت علی حق او باطل فقال علی حق فقال اوص بها لاولادك
ان کان حقا ثم خرج الی علی علیه السلام وجری ما جری وقوله علی منبر رسول الله اقیلونی اقیلونی
فلست بخیرکم افقاله هزلا ام جدا ام امتحانا فان کان هزلا فان الخلفاء منزهون عن الهزل و
ان کان جدا فهذا انقص للخلافة وان قاله امتحانا فالصحابة لا یلیق بهم الامتحان لقوله تع ونزعنا
ما فی صدورهم من غل فاذا ثبت هذا فقد صارت اجماعا منهم وشوری بینهم هذا الکلام
فی الصدر الاول واما فی زمن علی ومن نازعه فقد قطع المشرع قولکم فی الخلافة بقوله اذا
بویع الخلیفتان فاقتلوا الآخر منهما والعجب کل العجب من حق واحد کیف ینقسم ضربین والخلافة
لیست بجسم تنقسم ولا بعرض یتفرق ولا بجوهر یحد فکیف تباع او توهب وفی حدیث ابی
حازم او لحکومة تجری فی المعاد بین علی ومعویة فیحکم لعلی بالحق والباقون تحت المشیة
وقول المشرع لعمار بن یاسر تقتلك الفئة الباغیة فلا ینبغی للامام ان یکون باغیا والامامة
ضیقة لشخصین کما لا یلیق الربوبیة لاثنتین اما الذین بعدهم طائفة تزعم ان یزید لم یکن راضیا

بقتل الحسين عليه السلام فاضرب لكم مثلا في ملكين اقتتلا فملك احدهما فتراه تقتله العسكر على غير اختيار صاحبها الا غلطا ومثل الحسين لا يحتمل حاله الغلط لما جرى من القتل والعطش والسبى وحمل الراس اجماعا من المسيرين وقتل الامة المغيرة حيث مدحت عليا في غنائها فامر قتلها بغضا لعلي ام لها وقول يزيد بن معويه لعلي بن الحسين زين العابدين انت ابن الذي قتله الله فقال ابن الذى قتله الناس ثم تلا قوله تعالى ومن يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه يا يزيد تجعل جهنم لو بك جزاء وتخلده فيها وتغضب عليه وتلعنه وتعد له عذابا عظيما فان قلت هذه البراهين معطلة لا يحكم بصحتها حاكم الشرع فنقول في حجكم مثل ما تقولون ثم اجماع الجماهير بشتم علي على المنابر الف شهر امركم الكتاب ام التزام الرسول ثم الذين بعدهم من غيرهم اخذ وهنا نصا ام سنتزام اجماعا لكن قد اخذ وها بسيف ابى مسلم الخراساني فانظروا الى قطع اجماعكم بسيف الشرع حيث قال لكم الخلافة بعدي ثلثون ثم يتولى ملك جبروت وبقوله للعباس يا ابا الاربعين ملوكا ولم يقل خليفة والملوك كثير والخليفة واحد في زمانه انتهى كلامه وبه نقض ابرامه فيا عجبا من تهافت قوليه وتنافر كلاميه واز اينجهت است كه بعضى نسبت تشيع باو داده اند بلكه ميكويند با سيد اجل مرتضى رضى الله عنه ملاقات كرده وايمان آورده واين شعر را نسبت باو داده اند يار برمن عرض ايمان كرد ورفت ٭ پير كبرى را مسلمان كرد ورفت وتولد غزالى سالها بعد از وفات سيد است لهذا احتمال داده اند كه مراد سيد مرتضى رازى صاحب تبصرة العوام باشد وچنان بخاطر دارم كه فاضل محقق آقاى كرمانشاهى ابن الاستاد الاعظم در مقامع انتصار از اين احتمال فرموده وسيد محقق شهيد بر عادت جاريه خود در تكثير عدد شيعه در مقابل دعوى اهل سنت كه نسبت اختراع اين مذهب را بصفويه داده اند ويرا از علماء شيعه بشمار آورده وآن محقق دانشمند اگرچه در اينكار معذور والبته در حضرت اجداد اطهار ماجور است ولى بحمد الله ما را حاجت بغزالى نيست چه صد چون غزالى از حكماء راسخين وعرفاى شامخين وفقهاء راشدين وصلحاى زاهدين در علماى شيعه هستند چه حاجت است بودن چون اوئى در طايفه كه مثل استاد البشر خواجه نصير رضى الله عنه باشد كه مؤالف ومخالف طوعا وكرها اورا باستادى مسلم دارند گاهى افضل المحققين لقبش ميدهند ووقتى عقل حادى عشرش ميخوانند وجائى سلطان الفقهاء والحكماء والوزرائش مينامند چنانچه در اجازه شهيد ثانى براى حسين بن عبد الصمد والد شيخ بهائيست وموضعى درحق او ميكويند افضل اهل عصره فى العلوم العقلية والنقلية چنانچه علامه ومحقق ثانى درحق وى شهادت داده اند

وگاهى درباره او ميكويند افضل من شاهدناه فى الاخلاق چنانچه علامه در اجازه بنى زهره فرموده ومصنف زيج خاقانى كه بنام ميرزا الغ بيك تصنيف كرده ثنائى بليغ براو كرده كه علم وعلما را از خود مسرور وخورسند نموده وچه خوب ميكويد استاد اعظم آقاى بهبهانى قده در تعليقه رجال ميرزا لا يحتاج الى التعريف لغاية شهرته مع ان كلما يقال فيه فهو دون رتبته والحق هزار غزالى وبهتر از غزالى خوشه چين خرمن تحقيقات آن محقق نامدار وعلامه بزرگوار بايد باشند بلكه اگر بانصاف نظر كنى وعصبيت را بجا بنى بگذارى توانى گفت كه حضرت خواجه رضى الله عنه افضل علماى بنى آدم است از بدو دنيا الى يومنا هذا وبس است در فضل او كه علماى فرنگ در رد اسلام وانكار اعجاز قرآن بجهت عجز از اتيان بمثل او نقض كرده اند كه مثل خواجه در مجسطى نيامده ودر كشف الظنون وغير او ويرا اول مرتبه طبقه اولى مصنفين قرار داده واعتراف كرده كه او را بر جميع اهل علم از هر ملتى حقى است ظاهر كه رعايت او واجب است ودرجه فضل وتحقيق او بجائى رسيده كه بيك اشكال بر عبارت تجريد او در مبحث ماهيت كه توهم كرده اند ملا سعد تفتازانى راضى نشده كه كلمه مخالف تحقيق از او صادر شود وميكويد اين مصدق نسبت اين كتاب است بغير آن محقق با اينكه شان كتاب تجريد اجل از آنست كه منسوب بغير او شود واين كلام تفتازانى است با ظهور عداوت ومنافست او با حضرت خواجه كه هنوز اتباع او از صدمه بنان وبيان وضرب سيف وسنان او در ناله وخروش اند والحمد لله على وضوح الحجة وصفدى در شرح لامية العجم خواجه را از كسانى شمرده كه هيچكس برتبه ايشان نرسيده در فن مجسطى وتخصيص بجهة عناد است ٭ خجسته رهنمونى ذو فنونى ٭ كه در هر فن بود چون مرد يك فن لمؤلفه فى كل فن بادع كانه ٭ لم يتخذ سواه الا فنه بالجمله فضايل اين بحر مواج كه در ظلمات جهالت سراج وهاج است بيش از آنست كه درين صفحه بگنجد ويا عجبا من حاول وصفه ٭ وقد فنيت فيه القراطيس والصحف ونعم ما قيل كتاب فضل ترا آب بحر كافى نيست ٭ كه تر كنى سر انگشت وصفحه بشمارى ٭ با وجود چنين درياى شگرف بيكران كه استاد تمام علماى جهانيان است ما را از امثال غزالى چه افتخار است وباشباه او چه كار وتخصيص ذكر علامه طوسى قدس الله سره القدوسى بجهت قوت امتياز او بجامعيت فنون كمالات واخذ باطراف صنوف علوم وجمع شتات انحاء فضائل وتسالم كل بر رجحان وزن وجلالت قدر اوست والا بحمد الله تعالى در جميع علوم عقليه از حكمت عمليه ونظريه از الهى وطبيعى ورياضى وطب وغيره وتمامت علوم اسلاميه از حديث وتفسير ورجال وفقه واصول وكلام وادب ولغت ونحو وصرف وشعر وتاريخ وغير ذلك انقدر از صناديد واساتيد درين طايفه بيرون آمده اند كه از قيروان تا قيروان پرتو آفتاب فضائلشان تابيده وهر يك در فن خود از غزالى بصد مرتبه اجل واعظم هستند چنانچه در كتب تواريخ ورجال موضوعه براى اين فن ذكر اسماء شريفه والقاب كريمه

ایشان شده واین سخن اگرچه بطول انجامید ولی البته از فائده مجرد نبود وبهر وجه در حق غزالی مظنون همان نصب وعداوت
خصوصًا با ملاحظه سایر مواضع همین کتاب سر العالمین واعلان باینگونه مطالب وتصریح باین نوع مناقب ومثالب
ارباب تائید الهی است که بر لسان اعداحق را جاری میکند تا حجت برایشان تمام شود وقلوب مؤمنین مطمئن
گردد وما بفتوی خود او در حق خودش رفتار میکنیم وختم کلام باین دعا میکنیم اللّٰهم العن الغزالی ان مات
علی ضلالته ولم یرعوا عما کان علیه من غیّه وجهالته الزام وارغام مقتضای اصول و
قواعد اهل سنت همانستکه غزالی گفته است وآنچه ما ذکر کردیم درین مقام بر سبیل الزام وجدل بودنه بالتزام
بجمیع مقدمات مذاهب ایشان چه لازمهٔ اساس طریقه ایشان آنستکه یزید خلیفه برحق وامام وواجب الاطاعه
باشد والعیاذ بالله سید شهدا را حق کشته باشد چنانچه بعض علماء ایشان اعتراف کرده اند وتوضیح اینمقام
چنان است که شارح مقاصد میگوید امامت بچند طریق منعقد میشود یکی بیعت اهل حل وعقد از علماء ورؤسا
ووجوه ناس که حضورشان میسر باشد وشرط نیست عدد مخصوصی و نه اتفاق اهل سایر بلاد بلکه اگر حل وعقد
با یکنفر مطاع باشد بیعت او کافی ست واین سخن از آن جهت میگوید که از مقطوعات متواتره است ودر
صحاح سته اجمالا نقل شده که امیر المؤمنین وحسنین وعباس وکافه بنی هاشم وجماعتی از صحابه چون سلمان
ومقداد وابوذر وابو الهیثم بن التیهان وخالد بن سعید وزبیر وجماعتی دیگر تا مدتی تخلف کرده اند وبنا
براین اجماع بر خلافت ابوبکر از اول امر منعقد نشده وتصدی او دران مدت برای خلافت فسق بود
واین هدم اساس خلافت وابطال قیاس جلافت است دفع این اشکال را عضدی در مواقف وبیضاوی
در طوالع وتفتازانی در مقاصد وشرحش ومیر سید شریف در شرح مواقف وغیر ایشان چنین کرده اند که
مراد از اجماع اهل حل وعقد اجماع همه نیست بلکه به بیعت دو نفر ویک نفر هم واقع میشود چنانچه اجماع
منعقد شد بر خلافت ابوبکر به بیعت عمر ولازم شد بر سایرین متابعت او ودر کلام شارح مقاصد
دقیقه زائده ایست که اشاره باین است که غیر از عمر داخل در حل وعقد نبوده وامیر المؤمنین وحسنین و
فاطمه ووجوه بنی هاشم وسایر اکابر صحابه از مهاجر وانصار که متابعت کرده بودند از اهل حل وعقد
نبوده اند سبحان الله جبرئیل در خانه علی نازل میشود واسلام بتیغ او قایم میشود واورا در بست وگشاد
کار اسلام دخلی نیست سبحانك هذا بهتان عظیم بالجمله شارح مقاصد میگوید طریق دوم از طرق
اثبات خلافت استخلاف ونص امام سابق است بر امام لاحق وطریق سوم قهر واستیلا است چون
امام سابق بمیرد وکسیکه مستجمع شرایط امامت باشد تصدی امر کند وبشوکت خود قاهر شود خلافت
او منعقد گردد وچنین است اگر جاهل وفاسق باشد بنا بر اظهر تمام شد کلام تفتازانی وروشن است که هر

مدارکه
ونهد بمباحثه
السامیه عقاید الایمان
وشید بنیانه الی ان
قال دفرض من یقف
علی فوایدها المولی الاعظم
من علماء الاسلام ان یبسطو
لدیه الانقیاد والاستسلام
وان یکون قصاراهم
التقاط ما یصدر عنه
من جواهر الکلام فانه
شفاء الانفس وجلاء
الافهام غیرانه ظاهر
له جلاله ولا اعدم الدنیا
فضله وافضاله کرع
لی الدخول فی الباب
واذن لی ان اورد
ما یخطر فی الجواب فانظر
الی اعتراف المحقق
الذی انعقدت علیه
الخاصه بفضله
وجوب
الاستسلام لدیه
وانه افضل علماء
الاسلام
منه یعزه الله
قلبه

طریق در امامت یزید محقق است اما اجماع بجهت اینکه تمامت اهل شام با وی بیعت کردند بلکه معاویه در زمان
خود کس باطراف فرستاد واز برای او بیعت گرفت چنانچه از تواریخ معتمده اهل سنت معلوم میشود بلکه از اجماع بر
خلافت ابوبکر محکمتر بود چه او به بیعت یک عمر امام شد واین هزارها از مردم با او بیعت کردند که هر یک در
زمان خود عمری بودند وبر سایرین متابعت او لازم شد واما نص خلیفه سابق معلوم است که معویه امام
واجب الاطاعه ایشان است وابن حجر در صواعق ودر رساله تطهیر اللسان که در فضایل معویه نوشته میگوید
که بعد از صلح امام حسن معویه امام عادل شد ومصیب وقبل از او باغی بود ولی عادل بود امام نبود وجنگ با امیر المؤمنین
وامام حسن که امام برحق بودند بخطای در اجتهاد واقع شده ولی بعد از او دیگر سگی در امامت ولزوم طاعت
او نیست وسیوطی در اوّلیات معویه نوشته که اول کسیستکه پسرش را خلیفه وولیعهد کرد اما قهر وغلبه
معلوم است چه هر کس با او جنگی کرد مقتول ومغلوب شد وبرفرض که یزید را فاسق بدانند منافاتی
با امامت او ندارد چنانچه از شارح مقاصد شنیدی که امامت بشوکت با فسق وجهل منافاتی ندارد
یعنی در صورتیکه از اول باشد ودر صورتیکه طاری باشد با هیچیک از طرق خلافت منافی نیست چه در اخبار
ایشان که در صحیحین مروی شده حث بر لزوم طاعت ووجوب متابعت سلطان ومنع از تفریق کلمه
امت وخروج از امر خلیفه زمان اگرچه ظالم باشد بیش از اندازه است چنانچه در خبر از بخاری ومسلم
خواهی شنید وشارح عقاید نسفیه در ذیل عبارت مصنف که میگوید ولا ینعزل الامام بالفسق والجور
بعد از تفسیر فسق بخروج از طاعت خدای وجور بظلم بر عباد الله گفته لانه قد ظهر الفسق وانتشر
الجور من الائمّة والامراء بعد الخلفاء الراشدین والسلف کانوا ینقادون لهم ویقیمون
الجمع والاعیاد ولا یرون الخروج علیهم ولانّ العصمة لیست شرطا فالامامة ابتداءً فبقاء
اولی تمام شد کلام او بعینه بلکه از جامع الرموز نقل شده که سلطانی که واجب الاطاعة است آن والی است
که بالای مرتبه او والی دیگری نیست چه عادل باشد وچه جائر وبعضی گفته اند عدالت شرط است
واطلاق ادله وجوب متابعت سلطان مشعر بانیستکه اسلام هم شرط نباشد انتهی
بنا بر این آنانکه کفر یزید را هم ملتزم شده اند باید قائل بامامت او باشند واز جمله شواهد
این دعوی آنستکه خلیفه زاده محترم ایشان که زاهد صحابه است یعنی عبد الله
عمر طاعت او را لازم دانسته ونقض بیعت او را حرام شمرده چنانچه در صحیح بخاری وصحیح مسلم از نافع
نقل شده وعبارت مسلم اینستکه در باب امر بلزوم جماعت بسند خود از نافع نقل میکند جاء عبد الله
بن عمر الی عبد الله بن مطیع حین کان من امر الحرة ما کان زمن یزید بن معویة فقال اطرحوا

لابی عبد الرحمن وساده فقال انی لم آتک لأجلس اتیتک لاحدثک سمعت رسول الله یقول
من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیمة لاحجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة
جاهلیة محصل آنکه چون عبد الله بن مطیع عازم خروج بر یزید شد بعد از واقعه حره عبد الله عمر بروی وارد شد او
بفرمود تا وساده برای ابن عمر طرح کنند ابن عمر گفت من نیامدم که بنشینم بلکه آمده ام که حدیثی از رسول خدای شنیده ام
بتو بگویم شنیدم از رسول خدای که فرمود هر کس خلع ید از طاعت امامی کند خدای را روز قیامت بی حجتی ملاقات
کند و هر که بمیرد و در گردنش بیعتی نباشد بمرگ جاهلیت مرده و بطریق دیگر از نافع روایت کرده و هم بطریق دیگر
از زید بن اسلم از پدرش معنای حدیث نافع را از ابن عمر روایت کرده و لفظ صحیح بخاری که اصح الکتب
عندهم بعد کتاب الباریست چنین است لما خلع اهل المدینة یزید بن معویة جمع ابن عمر حشمه وولده
فقال انی سمعت النبی یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة وانا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله
ورسوله انی لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع رجل علی بیعة الله ورسوله ثم ینصب له القتال وانی
لا اعلم احدا منکم خلعه ولا بایع فی هذا الامر الا کانت الفصل بینی وبینه انتهی حکایة عن رسالة
الصمصام القاطع للسید المؤید السید محمد ولد السید الفاضل النحریر السید دلدار علی الهندی
قدس سرهما ونسخة البخاری حاضرة عندی الا ان ضیق المجال عاقنی عن المراجعة الیها ولا باس
بعد وثاقة الناقل لاسیما مثل هذا الفاضل و ظاهر کلام جماعتی از علمای اینطایفه انستکه یزید از خلفای
منصوص رسول خداست و اجمال اوچنانستکه متواترا در کتب فریقین بروجه تسالم نقل شده که این امت را
دوازده امیر یا خلیفه یا امام است که همه از قریشند و لفظ بخاری و مسلم مشترکا موافق نقل سیوطی چنین است
لایزال هذا الامر عزیزا ینصرون علی من ناواهم علیه اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و در صحیح مسلم
لایزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا و هم مسلم روایت کرده ان هذا الامر لا ینقضی
حتی یمضی له فیهم اثنی عشر خلیفة و هم مسلم حدیث آورده لایزال الاسلام عزیزا منیعا الی اثنی عشر
خلیفة و در تاریخ الخلفا از احمد نقل کرده لایزال الامر ماضیا اه و هم ازو نقل کرده لایزال هذا الامر صالحا
و از بزار نقل کرده لایزال امر امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش و بالجملة بعبارات مختلفه
اینحدیث را نقل کرده اند بلکه دعوی تواتر شده و این احادیث دلیل حقیت مذهب شیعه است و دوازده
نفری که لایق خلافت عظمی و زعامت کبری باشند جز این دوازده نفر که امامیه قائلند کسی دیگر نبوده بلکه
اخبار باین عدد که از مغیبات است دلیل حقیت و ثبوت نبوت خاتم الانبیاست و در طریق شیعه امامیه
ضاعف الله اقتدارها تصریح باسم و نسب ایشان از پیغمبر صلی الله علیه وآله اجمالا یا تفصیلا فوق حد تواتر نقل شده

وکتاب

وکتاب کفایة الاثر شیخ اقدم علی بن محمد الخزاز القمی الرازی که تا بحال در امامت از انجهة کتابی در شیعه تصنیف بخوبی او
نشده دلیل واضح و برهان قاطع ائمه ما است بلکه از اخبار اهل سنت تصریح باسامی شریفه و القاب کریمه
ایشان در زیاده از صد حدیث شده ولی با وجود این علمای سنت در حیص بیص تاویل و ضیق خناق توجیه افتاده
محض حفظ اصول و تشیید قواعد باطله مذهب خود ملتزم شده اند که این عدد دوازده نفر را از خلفای خود
بیرون بیاورند و درین باب وجوهی گفته اند که در غالب آنها یزید مذکور است از انجمله در تاریخ الخلفا وغیره
از قاضی عیاض نقل کرده و از ابن حجر عسقلانی مقدم صاحب تقریب و فتح الباری روایت کرده که
وی را استحسن شمرده و محصل کلام او اینستکه مراد دوازده نفرند که امت بر ایشان اجتماع کنند و منقاد بیعت
ایشان شوند و آنها ابو بکرند و عمر و عثمان و علی بلکه قبل از وقوع تحکیم که معویه خود را خلیفه نام گذاشت
انگاه مردم مجتمع شدند بر معویه بعد از صلح امام حسن علیه السلام بعد ازو مجتمع شدند بر یزید و منتظم نشد برای حسین
امری و بعد از مرگ یزید اختلاف باقی ماند تا مجتمع شدند بر عبد الملک مروان بعد از او اجتماع کردند بر
چهار پسر او ولید و سلیمان و یزید و هشام و مابین سلیمان و یزید عمر بن عبد العزیز متخلل شد پس اینجماعت
هشت نفرند بعد از خلفای اربعه و دوازدهم ولید بن یزید بن عبد الملک است که مردم بر وی مجتمع شدند
تا چهار سال انگاه برخواستند و آغاز فتنه کردند و ویرا کشتند و بعد از او اجتماع تام بر کسی نشد و ازین کلام
معلوم شد که یزید از خلفای منصوصة الخلافه است و عجب است از اینجماعت که معویة بن یزید و عمر بن
عبد العزیز را که هر دو را امام عادل شمرده اند در شمار نیاورده اند بلی ممکن است که گناه معویة ابن یزید آن
باشد که اعتراف بظلم پدر و جد خود کرد چنانچه ابن حجر در صواعق گفته و من حیث لا یشعر اعتراف بحقیت طریقه
امامیه نموده است . حیث قال ومن صلاحه الظاهر انه لما ولی صعد المنبر فقال ان هذه الخلافة حبل الله
وان جدی معویة نازع الامر اهله ومن هو احق به منه علی بن ابیطالب ورکب بکم ما تعلمون
حتی اتته منیته فصار فی قبره رهینا بذنوبه ثم قلد ابی الامر وکان غیر اهل له ونازع ابن بنت
رسول الله فقصف عمره وابتر عقبه وصار فی قبره رهینا بذنوبه ثم بکی وقال ان من اعظم
الامور علینا بسوء مصرعه وبئس منقلبه وقد قتل عترة رسول الله واباح الحرم وخرب الکعبة
ولم اذق حلاوة الخلافة فلا اتقلد مرارتها فشانکم امرکم والله ان کانت الدنیا خیرا فقد نلنا
منها حظا ولئن کانت شرا فکفی ذریة ابیسفیان ما اصابوا منها ثم تغیب فی منزله حتی مات
بعد اربعین یوما انتهی ما فی الصواعق وفیه شهادة واضحة لما ادعیناه فی حال یزید ومعویة
واما عمر بن عبد العزیز گناه او ترک سب امیر المومنین علیه السلام است که او را از خلفای دوازده گانه نشمرده اند

وبعض دیگر بشناعت این عمل ملتفت شده ترتیب خلافت را بر وجهی داده‌اند که ولید فاسق را که سابقا
بحالات او اشاره رفته خارج داشته‌اند و بجای او مروان ملعون را مذکور کرده‌اند و گفته‌اند بعد از خلفای
اربعه امر منتقل بمعویه شد بصلح امام حسن علیه السلام بعد از و یزید و بعد از و معویة بن یزید آنگاه خلاف
عبد الله بن زبیر و مروان واقع شد و امر بر مروان مستقل شد بعد از و عبد الملک بعد از او ولید بن عبد الملک
از آن پس سلیمان بعد از و عمر بن عبد العزیز بود که خاتمه خلفای اثنی عشر شد و اینکلام هم از ابن حیان در
شرح صحیح خود روایت شده بالجمله هر دو تاویل مشار کند در اینکه یزید را امام بدانند و همچنین خبر
متواتر من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه که در صحاح اخبار ایشان و در کتب
کلامیه فریقین همه جا ذکر شده بر طریقه ایشان دلیل امامت یزید است چه در زمان یزید اسباب
امامت از برای او مهیا بود از اجماع و نص نه برای دیگران پس باید او امام زمان باشد و احتمالیکه بعض
متاخرین ایشان ابدا کرده‌اند که مراد از امام زمان قرآنست سخیف است چه ظاهر لفظ تعدد است
علاوه بر اینکه حدیث ابن عمر که سابقا گذشت صریح است در معنی که هر زمانی را امامی لازم است
و ابن ابی الحدید نقل کرده که ابن عمر شبانه بر حجاج وارد شد تا با او برای عبد الملک بیعت کند که مبادا یک شب
بی امام باشد بجهت اینکه از پیغمبر روایت کرده بود من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة والبته اگر عبد الملک امام باشد مانعی از امامت یزید نیست بالجمله قضیه قواعد و لوازم اصول
اینطایفه صحت امامت یزید است بلکه اخبار دیگر در فضایل یزید روایت کرده‌اند و از نتیجه البته باید او را
امام مفترض الطاعة بدانند و خروج بر او را البغی بشمارند و موجب استحقاق قتل بدانند چنانچه بعض علمای
ایشان تصریح باین لازم کرده است عبد المغیث بغدادی در رساله منع لعن یزید میگوید موافق نقل ابن جوزی
در رساله رد بر او ذهب قوم الی ان الحسین کان خارجیا و عبد الله شرقاوی در تحفة الناظرین فیمن
ولی مصر من الولاة والسلاطین بعد از اینکه در احوال حضرت امام حسن علیه السلام گفته که یزید بن معویه
دسیسه سمی کرد و نزدیک یکی از زنان وی فرستاد که او را مسموم کرد و چهل روز بیمار بود و بدرود سرای
فانی فرمود در احوال یزید میگوید و فی مدة خلافته ارسل الی الحسین رضی الله عنه و قتله لکونه امتنع
من البیعة له الی ان قال ولا یجوز لعنه علی الراجح انتهی با اینکه اعتراف کرده که قاتل حسین علیهما السلام است
لعنش را جایز نمیداند و اشاره بوجه قتل سید الشهداء کرده و گفته بجهت امتناع از بیعت او بوده پس لامحاله بحق بوده
و از محیی الدین عربی کلامی در صواعق نقل شده که تصریح بجمیع آنچه گفته ایم بر سبیل اجمال کرده و عبارته هکذا
لم یقتل یزید الحسین الا بسیف جده ای بحسب اعتقاده الباطل انه الخلیفة والحسین باغ علیه

والبیعة سبقت لیزید و یکفی فیها بعض اهل الحل والعقد و بیعته کذلک لان کثیرین اقدموا علیها مختارین
لها هذا مع عدم النظر الی استخلاف ابیه له اما مع النظر لذلک فلا تشترط موافقة احد من اهل
الحل والعقد علی ذلک انتهی بالفاظه عجب است از جماعتی از شیعیان که بعد از شنیدن اینگونه کلمات
اظهار میل و هواخواهی با غزالی و محیی الدین میکنند بگمان اینکه اینطایفه از ارباب معارفند یا للعجب
محبت تصوف در عروق ایشان بیش از محبت تشیع رسوخ کرده آخر اگر بنا شد صوفی هم باشند بجانب صوفیه
و عرفای شیعه مایل باشند چه حاجت که با اعدای اهلبیت که از معدن علم اعراض کرده‌اند مثل حسن بصری
و محمد غزالی و محیی الدین عربی بگروند بلی اگر دعوی توبه و رجوع کنند از این شنعت فارغند چنانچه ظاهر آنستکه
با این ملاحظه توجیه کلمات علمیه ایشان متصدی میشوند و در این گمان مسبوقند غالبا در غالب موارد به بیانات
سید محقق شهید ثالث ولی عذر آنجناب مذکور شد والله العالم و علی الجمله ابن حجر از این استدلال
که فی الحقیقه بر مذهب ایشان اشکال است خواسته تفصی کند گفته که حرمت خروج بر امام جائر بعد از
انعقاد اجماع است و این اجماع در آن زمان نبوده و اجتهاد حسین مقتضی خروج شده پس بحق خروج کرده و ما
قبل از این اشاره کردیم و دو حدیث از بخاری و مسلم که از ابن عمر روایت کرده‌اند بشهادت آوردیم
که خروج بر امام جائر و خلع ید از طاعت او بهر حال حرام است و اخبار کثیره غیر از اینها در طرق ایشان
وارد است و این دست و پا بجائی نمیرسد و ابن جوزی تدلیسی غریب کرده و رنگی نو از خیانت
در مذهب خود ریخته در رساله رد مانع لعن یزید چه گفته است که اجماع منعقد شده است بر وجوب وجود
امام چه انتظام امر دین منوط بوجود اوست و امام را شروط و صفاتی چند است و اینجمله در حسین جمع‌اند
و فقهاء گفته‌اند جایز نیست ولایت مفضول بر فاضل مگر اینکه مانعی از قبیل خوف یا عدم علم بسیاسات
باشد قال و یدل علی تقدیم الافضل ان فی الصحیحین من حدیث عمر ان ابا بکر یوم السقیفه
اخذ بید عمر و بید ابی عبیدة بن الجراح و قال قد رضیت لکم احد هذین الرجلین فبایعوا
ایهما شئتم قال عمر کان والله ان اقدم فیضرب عنقی لا یقربنی من ذلک اثم احب الی من ان اتامر علی
قوم فیهم ابو بکر هذا حدیث متفق علی صحته و لما ولی ابو بکر عمر دخل علیه جماعة فقالوا اما
انت قائل لربک اذا سئلک عن استخلافک عمر و قد تری غلظته فقال ابو بکر اجلسونی ابالله تخوفونی
اقول اللهم استخلفت خیر اهلک و فی الصحیح ان عمر لما جعل الخلافة شوری فی ستة قال لیشهدکم ابن عمر لیس له
من الامر شیء و قد کان ابن عمر خیرا من الف مثل یزید آنگاه میگوید چون ثابت شد که صحابه طالب افضلند و او احق میدانسته
آیا کسی شک میکند که حسین احق بخلافت بود از یزید نه چنین است بلکه آنها که رتبه ایشان فرود رتبه اوست

چون عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبیر و عبد الله بن عباس جای شک نیستند چه
همه ایشان جامعت حسب و نسب و نجدت و کفایت و علم وافر وارند و یزید هیچ چه نزدیک مرتبه ایشان نیست
پس بچه وجه مستحق تقدیم است تمام شد کلام ابن جوزی بعد از حذف آنچه ربط تمام بمقصود نداشت و خلل
و فساد این کلام ظاهر است چه اگر مدار خلافت بر افضلیت باشد خلافت خلفای ثلثه البته باطل خواهد شد
چه هیچ عاقل شک نکند که بشری بعد از رسول خدای در حسب و نسب و علم و حلم و شجاعت و سماحت
و عقل و رفق و تصلب فی ذات الله و جهاد و سابقه در اسلام و سایر فضایل که نزد کافه عقلا فضل است
یا باعتبار اسلام فضل شده همسنگ امیر المومنین نیست و از ینجهت علماء اشاعره انکار وجوب تقدیم فاضل
کرده اند و این نسبت بفقها مطلقا باطل است و استدلال کرده اند بر عدم اعتبار افضلیت بقصه شوری
چه بالقطع بعض از انها افضل از بعض بوده اند و او همه را در معرض امامت در آورد پس چگونه ابن جوزی این
قصه را شاهد تقدیم افضل میگیرد و افضلیت امیر المؤمنین فی الجمله باید مسلم باشد چنانچه ملا سعد در شرح عقاید
میگوید و الانصاف انه ان ارید بالافضلية كثرة الصواب فللتوقف جهة و ان ارید كثرة ما يعدّه
ذوا لعقول من الفضائل فلا جهة له وقال بعض المحشيين من اعيانهم المتاخرين ای فلا جهة
للتوقف بل يجب ان يجزم بافضلية علي كرم الله وجهه اذ قد تواتر في حقه ما يدل على عموم مناقبه
و وفور فضائله و اتصافه بالكمالات و اختصاصه بالكرامات هذا هو المفهوم من سوق
الكلام ولهذا قيل فيه رائحة الرفض لكنه فرية بلا مرية اذ اكثرية فضائل علي وكمالاته العلمية
تواتر النقل فيه معنى بحيث لا يمكن لاحد انكاره ولو كان هذا رفضا وتركا للسنة لم يوجد
من اهل الرواية والدراية سني اصلا فاياك والتعصب في الدين والتجنب عن الحق واليقين
و بالجمله بر فرض تسلیم لزوم افضلیت تقدیم مفضول لحکمة او مانع جایز است چنانچه افضلیه بغداد و بصره قائلند
و در خطبه شرح نهج البلاغه اشاره کرده که الحمد لله الذي قدم المفضول لمصلحة اقتضاها الحكمة
گفته و از کجا که آن مانع در اینجا موجود نبوده چه البته اگر مردم بیعت با سید الشهدا میکردند و امر براو مستقل
و مستقر میشد آن حضرت اثبات امامت برادر و پدر خود میکرد و دین اهل سنت بر باد میرفت و هیچ مانعی
اقوی ازین نیست چنانچه ابن ابی الحدید از یکی از علمای اهل سنت نقل میکند و میگوید پرسیدم از او که چرا
ابوبکر دعوی فاطمه را در باره فدک قبول نکرد گفت اگر قبول میکرد فردا دست پسرهای خود را میگرفت
و می آمد در مسجد دعوی خلافت شوهر خودش میکرد و آن شهود هم اقامه شهادت میکردند ناچار بود تصدیق
کند و خود ابن ابی الحدید میگوید این وجه متین است و الحق راست گفته و خوب فهمیده علاوه بر همه صرف

افضلیت سبب امامت نیست بلکه محتاج است که یکی از اسباب ثلثه متحقق شود تا افضل صاحب امامت شود
و در باره سید الشهدا باعتقاد سنیان نه نص موجود است نه بیعت نه شوکت پس چگونه او امام خواهد بود
بر طریق اهل سنت بلکه امام ایشان همان یزید است و انشاء الله یوم ندعوا كلّ اناس بامامهم با امام
خود با ملائکه غلاظ شداد بجانب درکات جحیم خواهند شتافت وقد اجاد مهیار الدیلمی رضی الله عنه
حيث قال مخاطبا للعرب ما برحت مظلمة دنياكم ✧ حتى اضاء كوكب في هاشم ✧ نبلتم به وكنتم
قبله ✧ سراهوت في صلوع كاتم ✧ ثم قضى مسلما من ريبه ✧ فلم تكن من عاذر كم لسالم ✧
نقضتموا عهوده في اهله ✧ وجزتم عن سنن المراسم ✧ وقد شهدتم مقتل ابن عمه ✧ خير مصلّ
بعده وصائم ✧ وما استحل باغيا امامكم ✧ يزيد في الطف من ابن فاطم ✧ وها الى اليوم الظبا خاضبة
من دمهم مناسر القشاعم سبط ابن جوزی میگوید ✧ وتطرق الى هذه الامة العار بولايته عليها حتى
قال ابو العلاء المعرى يشير بالشنار اليها ✧ ارى الايام تفعل كل نكر ✧ فما انا في العجائب مستزيد
اليس قريشكم قتلت حسينا ✧ وكان على خلافتكم يزيد و مقصود از جمله الزام اهل سنت است
تخلف از سفینه نجات که متواتر انقل شده مثل اهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها
غرق و همچنین متواتر انقل شده که پیغمبر فرمود انی تارك فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلّوا
كتاب الله وعترتی و ایشان دعوی تمسک بعترت و رکوب سفینه نوح میکنند و اصولی تمهید کرده اند که
مقتضی آنست که یزید که بروایات ایشان دو جگر گوشه بتول و دو ریحانه رسول را یکی بسم جعده و دیگری را
بتیغ شمر کشت امام واجب الطاعه باشد چنانچه خلیفه زاده محترم ایشان که زاهد صحابه بوده باعتقاد شان ملتزم
شد بامامت او و با اینکه بیعت با امیر المومنین نکرده بود چنانچه از استیعاب ابن عبد البر نقل شده متشبث
به بیعت یزید و بیعت عبد الملک شد و چون صحابی است و بحکم اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم
اقتدای باو در امامت یزید مایه اهتدا است و این خود دلیلی مستقل تواند شد پس البته یزید امام سنیان است
و خلیفه ایشان و الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية امير المؤمنين واولاده الطاهرين ووفقنا
للبرائة من يزيد و مستخلفيه المنافقين بل الكافرين عليهم منك اللعنة ابد الابدين
ج بر ایشان باد لعنت از تو همیشه روزگاران مثل ابد چنانچه در صحاح و قاموس و منتهی الارب
و غیر اینها ست بمعنی دهر است و میگویند ابد ابید مثل دهر داهر و لیل الیل و یوم ایوم و شعر شاعر و موت
مائت و هم ناصب و اشباه آنها که بر سبیل مبالغه نفس صفت را موصوف اعتبار میکنند و صفتی دیگر از
جنس او برایش اثبات مینمایند تا دلالت بر تکرار اشتمال او بر این وصف داشته باشد و مفید مبالغه

شود و در مقام تأبید میگویند ابد الابدین و دهر الداهرین و ابد الابید و ابد الابدیه و ابد الابدین
مثل ارضین و ابد الابد و ابد الدهر و ابید الابید و این الفاظ بمعنی همیشه و مستمر و لایزال و
علی الدوام و همواره و پیوسته است و ما الفاظ تأبید را که متعارف و مستعذب و در السنهٔ قدماء فصحاء
مستعمل است در فقرهٔ ما بقی اللیل و النهار سی لفظ ذکر کرده ایم و این لفظ را از انجمله شمرده ایم و الله اعلم

وَهٰذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَآلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ج و این روزیست که فرحناک شدند آل زیاد و آل مروان بواسطه اینکه حسین علیه السلام را کشتندش
فرح بمعنی سرور گاهی استعمال میشود و گاه بمعنی بطر چنانچه در کتب لغت از صحاح و قاموس و غیر اینها است
و مراد به بطر نشاط با غرور است و ازین بابست از الله لا یحب الفرحین چه مطلق فرح غیر محبوب نیست
و لفظ زیارت با هر دو معنی مناسب است و انسب بحال آل زیاد و آل مروان معنی ثانی است و سایر
الفاظ زیارت آنچه محتاج بشرح است در فقرات سابقه گذشته و صواب چنانستکه در اینجا شطری
از اخبار و کلمات طایفه اهل سنت نقل کنیم که دلالت بر فرح آل مروان و آل زیاد دارد یا فرح خود شان
که حقیقةً آل زیاد و آل مروانند و مشمول لعن این زیارت چنانچه تا بحال درین کتاب جا بجا معلوم رای
صاحبدلان که روی سخن با ایشان است شده مسعودی علیه الرحمه که از اعظم قدمای علمای شیعه است
چنانچه تأمل مطاوی کلمات او در مروج شاهد است اگرچه بعض مواضع از روی تقیه یا ابدای احتمال
یا نقل خبر ضعیف مطالبیکه مخالف مذهب حق باشد ذکر فرموده و باینمعنی بسبب اشتباه محقق المعی
آغا محمد علی ولد استاد اعظم شده برخلاف کل تصریح بعدم تشیع او فرموده و خصوص کتاب اثبات
الوصیه او که معروفست اگر کسی به بیند جای تردید باقی نماند و در فهرست ابو العباس نجاشی مناقب او
مذکور است ولی با وجود این معتمد اهل سنت است و هیچ مورخی نیست که بر او اعتماد نکرده باشد
از انجمله ابن خلدون در اول جلد مقدمه میگوید و قد دون الناس و اکثروا و جمعوا تواریخ الامم
والدول فی العالم و سطروا و الذین ذهبوا بفضل الشهره و الامانة المعتبره و استفرغوا دواوین
من قبلهم فی صحفهم المتاخرهم قلیلون لا یکادون یجاوزون عدد الانامل و لا حرکات
العوامل مثل ابن اسحق و الطبری و ابن الکلبی و محمد بن عمر الواقدی و سیف بن عمر الاسدی و المسعودی
و غیرهم من المشاهیر المتمیزین عن الجماهیر با ملاحظه نقل از مسعودی در مروج الذهب که مکرر را
مستقلا و بتعا در مصر بطبع رسیده و این خود فی نفسه دلیل اعتماد است و شرح حالات او در فوات
الوفیات مفصلا مذکور است خارج از صناعت جدل نخواهد شد علاوه براینکه ابن ابی الحدید نیز با او

موافقت کرده بالجمله در مروج الذهب میفرماید مسندا که روزی حجاج بعبید الله بن هانی که مکین از مردم اود که
طایفه از مردم یمنند بود و در قوم خود شرافتی داشت و در جمیع حروب ملازم حجاج و در تحریق کعبه حاضر و حجاج را شیعه
و ناصر بود گفت والله ما کافاناك بعد سوگند بخدای که هنوز مکافات تو نکرده ایم انگاه کس فرستاد باسماء بن خارجه فزاری که
دخترت را بعبد الله بن هانی برسم زناشوئی بده قال لا و لا کرامة پس امر کرد تا تازیانه بیاوردند و گفت
من تزویج میکنم اسماء را الا علاج تزویج کرد ازان پس کس بسعید بن قیس همدانی فرستاد که رئیس یمانه بود که
دخترت را با عبد الله تزویج کن قال و من اود والله لا ازوجه و لا کرامة گفت شمشیر را بیاورند
سعید گفت بگذار تا با اهل خود مشاورت کنم چون مشاورت کرد اشاره کردند که تزویج کن که مبادا این فاسق
ترا بکشد پس تزویج کرد دخترش را باو و حجاج با عبد الله گفت من دختر سید فزاره و سید همدان و عظیم
کهلان را در حباله نکاح تو در آوردم و اود را آن مکانت نبود که این مصاهرت و مواصلت کند عبید الله
گفت لا تقل اصلح الله الامیر فان لنا مناقب ما هی لاحد من العرب حجاج گفت این مناقب که
هیچکس از عرب را با شما در او شرکتی نیست کدامست عبید الله گفت امیر المؤمنین عثمان در مجلسی از
مجالس ما سب نشد هرگز حجاج گفت هذه والله منقبة بخدای سوگند که این منقبتی است عبید الله
گفت و از جماعت ما در حرب صفین با امیر المؤمنین معویه هفتاد نفر بودند و با ابو تراب کسی حاضر نبود
جز یک نفر و بحق خدای قسم که تا من میدانستم مرد بدی بود حجاج گفت هذه والله منقبة عبد الله گفت
هیچکس از ما نبوده که زنان ابو تراب بگیرد یا تولی او داشته باشد حجاج گفت هذه والله منقبة
عبد الله گفت زنی از ما نبود مگر اینکه نذر کرد که اگر حسین کشته شود ده شتر نحر کند و چون کشته شد چنان
کرد حجاج گفت و هذه والله منقبة عبد الله گفت هیچکس از ما نبود از پدر خود دانسته باشد که
ابو تراب را شتم و لعن کرده مگر اینکه چنان کرد و گفت من لعن میکنم بزیادت دو پسر او حسن و حسین
و مادر ایشان را حجاج گفت و هذه والله منقبة عبد الله گفت و هیچکس از عرب نیست که آنچه ما از
ملاحت و صباحت داریم داشته باشد و بخندید و عبد الله مردی بود بغایت زشت و سیاه چرده و
آبله رو و در سر او عقده بزرگ بود و دهان او کج و چشم او احول مایل الحوله بود و قبایح دیگر در صورت
داشت تا اینجا ترجمه کلام مروج الذهب بود و این فقرات که از مناقب شمرده همه جای عجب است
و همین مناقب را علمای سنت از اسلاف خود بمیراث برده اند و عمل بر طبق آنها میکنند چنانچه عبد القادر
گیلانی که او را غوث اعظم و هیکل صمدانی مینامند در محکی کتاب غنیه که بشهادت جمعی از اعلام اهل
سنت از مصنفات اوست آورده قال ما لفظه و قد طعن قوم علی صیام هذا الیوم العظیم و ما

ورد فيه من التعظيم وزعموا انه لايجوز صيامه لاجل قتل الحسين بن على فيه وقالوا ينبغى ان يكون
المصيبة فيه عامه وانتم تاخذونه يوم فرح وسرور وتامرون فيه بالتوسعة على العيال والنفقة
الكثيرة والصدقة على الضعفاء والمساكين وليس هذا من حق الحسين على جماعة المسلمين
وهذا القائل خاطئ ومذهبه قبيح فاسد لان الله اختار لسبط نبيه الشهادة فى اشرف الايام
واعظمها واجلها وارفعها عنده ليزيده بذلك رفعة فى درجاته وكراماته مضافة الى كراماته
ويبلغه منازل الخلفاء الراشدين الشهداء بالشهادة ولو جاز ان يتخذ يوم موته مصيبته
لكان يوم الاثنين اولى بذلك اذ قبض الله فيه نبيه وكذلك ابوبكر الصديق قبض فيه وهو
ما روى هشام عن عروه عن ابيه عن عايشه قال ابوبكر لى اى يوم توفى النبى قلت يوم الاثنين
قال انى ارجو ان اموت فيه فمات فيه وفقد رسول الله وفقد ابى بكر اعظم من فقد غيره
وقد اتفق الناس على شرف يوم الاثنين وفضيلة صومه وانه يعرض فيه وفى يوم الخميس
اعمال العباد وكذلك عاشورا لا يتخذ يوم مصيبة ولان يوم عاشورا ان يتخذ يوم مصيبة
ليس باولى من ان يتخذ يوم عيد وفرح وسرور لما قدمنا ذكره وفضله من انه يوم نجى الله فيه
انبيائه من اعدائهم واهلك فيه اعدائهم الكفار من فرعون وقومه وغيرهم وانه خلق السموات
والارض والاشياء الشريفة وادم وغير ذلك وما اعد الله لمن صامه من الثواب الجزيل
والعطاء الوافر وتكفير الذنوب وتمحيص السيئات فصار عاشورا مثل بقية الايام الشريفة كالعيدين
والجمعة وعرفة وغيرها ثم لو جاز ان يتخذ هذا اليوم يوم مصيبة لا تخذته الصحابة والتابعون
لانهم اقرب اليه منا واخص به منا انتهى كلام الناصب للدعى ومحصل سخن او اينست كه شيعيان كه
ايراد ميكنند بر اهل سنت كه چرا روز عاشورا را روز فرح وسرور كردید سخن واهى وكلام باطل ميگويند
چه روز عاشورا روزيست مبارك وميمون كه خداى عزوجل اختيار كرده انروز را براى شهادت فرزند پيغمبر
خودتا بر كرامت او بيفزايد واگر روز قتل حسين مصيبت بودى بايستى كه روز دوشنبه كه وفات پيغمبر و
ابوبكر در او شده وهر دو اعظم از اويند نيز روز مصيبت باشد با اينكه صوم او مستحب است وعرض
اعمال در آنروز وروز پنجشنبه ميشود بلكه روز عاشورا شايسته است كه روز فرحت وسرور باشد بجهة بركات
مخصوصه بآنروز مثل خلق سموات وارض وخلق آدم ونجات انبيا وهلاك اعداى خدا در او مثل فرعون
وقومش وبجهة استحباب صوم او وكثرت فضايل صيام در او واگر اين روز روز مصيبت بودى بر صحابه
وتابعين با كمال قرب وشدت اختصاص ايشان مشتبه نميشد وهيچكس از ايشان چنين نكرده اين خلاصه

كلام اين دشمن خدا ورسول است واين كلام در ظهور فساد وشناعت اگرچه همچنان است كه هيچ مسلم متدينى
شك در بطلان او ندارد وآنچه ما جا بجا درين شرح ياد كرده ايم كافى در ابطال اوست محض اتمام
حجت وازاحه علت درينمقام اجمالا متعرض او ميشويم اما اينكه گفته روزيست مبارك كه خدايتعالى
اورا براى قتل سبط نبى خود اختيار فرموده تدليسى است كه عوام را فريب ميدهد والا بر هوشمند
حقيقت شناس حال او معلوم است وهيچكس گمان نميكند كه شرافت روز سبب قتل پيغمبران وابناء
ايشان در او باشد وهمه كس آنروز را كه پدر يا مادر يا فرزندى يا برادرى يا خويشاوندى يا دوستى از
ايشان در او رفته باشد البته نحس ميشمارند وباو تشاءم وتطير ميكنند واين مطلب محتاج ببرهان نيست
واما اينكه گفته اگر چنين بود بايد روز دوشنبه روز نحسى باشد اولا فرقست بين اينكه روز در سالى يكدفعه باشد
چون عاشورا واشباه او يا در هر هفته باشد مثل دوشنبه ونقض صحيح نيست واز جهت روز بيست
وهشتم صفر كه وفات سيد انبياست نزد شيعيان عزاى اعظم است واز جميع آن آداب كه روز
عاشورا دارند آنروز را دقيقه فرو گذاشت نميكنند وثانيا روز دوشنبه هم نحس است ودر اخبار اهلبيت
اورا يوم بنى اميه شمرده اند واو روز مصيبت مسلمين است واحترامى براى او نزد ما نيست و
اخبار اعداى ايشان حجت نيست چه همه كذب وجعل وافترا است وبخارى كه كتاب اورا اصح
الكتب ميدانند الكذب بريه بوده چنانچه حالت اسانيد ايشان تفصيلا در كتاب استقصاء الافحام
سيد جليل معاصر مولوى مير حامد حسين نور الله ضريحه معلوم شده است واگر ما استدلال باخبار ايشان
كنيم براى الزام خود ايشان است والزام شيعه بآنها بيرون طريقه صوابست وثالثا موت اولى سبب
بركت ويمن است نه موجب شامت ونحوست مگر بملاحظه آن باشد كه فظ غليظ القلب بجاى او
نشسته ومردم كالمستجير من الرمضاء بالنار شدند وبملاحظه البته نحس وميشوم است واما اينكه گفته اگر
عاشورا روز سرور باشد اولا است بجهة بركات آنروز سابقا دانستى كه وقوع اين وقايع در او محض
كذب وعين افتراء واز جمله موضوعات نواصب است واما اينكه گفته صوم در او مستحب است سابقا
معلوم شد كه صوم او مردد بين كفر وحرام ومكروه است واما اينكه صحابه وتابعين اورا يوم مصيبت
قرار نداده اند مخدوش است باينكه مراد قبل از وقوع است يا بعد اگر قبل از وقوع قتل سيد الشهدا است
از محل كلام خارج است چه آن وقت بحسب ظاهر روز عزا نبود واگر بعد از قتل است مراد از صحابه و
تابعين اتباع يزيد ومعويه اند يا اتباع اهلبيت اگر طايفه اول مرادند فعل ايشان حجت نيست واگر
طايفه ثانى مرادند نسبت بايشان دروغ است چه ايشان اين روز را از اول روز مصيبت قرار داده اند

اگرچه بجهة موانع در بعض اوقات متمکن از اظهار نشدند وقد ابدع بعض النواصب و هو ابن حجر کما حکینا فی الاعتذار
عن الاکتحال یوم عاشورا حیث قال ولا ائم لا مر فی اکتحال یوم ما استباحوا دم الحسین فقلت دعنی
احق عصوا لیس فیه السواد عینی فانه اعترف بذلک واجاد فی شعره المشتمل علی زندقته
فی تزیینه فی عیون القاصرین وکانه وحی الیه من الشیاطین وابن حجر مکی در کتاب صواعق
حکایت کلام جماعتی از اینطایفه کرده وبعضی از اخبار که بر بدع خود متمسک باینها کرده اند ذکر نموده واز
عجائب آنستکه با آن صلابت حجریه که از طبیعت بشریه بیرونش برده اعتراف بفساد وضعف مدارک
آنها کرده اگرچه بر شیعه هم بجهة اقامه عزای جناب سید الشهداء وقیام بوظایف نوحه وگریه طعن
میزند و ما باستمداد از برکات خامس آل عبا علیه السلام انشاء الله در ذیل شرح اینفقره دفع شبهات واباطیل
طرهات او خواهیم کرد واینک ما محصل کلام او را اینجا یاد میکنیم وخلاصه سخن او آنستکه مبادا کسی در روز
عاشورا مشغول بیدع روافض شود از ندبه ونیاحه وحزن که این کار از اخلاق اهل ایمان نیست والا
روز وفات پیغمبر اولی واحق بود و همچنین مبادا کسی بیدع ناصبین ومبغضین اهل البیت وجهال که مقابله
فاسد بفاسد وبدعت ببدعت وشر بشر میکنند اشتغال یابد واظهار فرحت ومسرت کند واو را عید
قرار بدهد واظهار زینت در او نماید بامثال خضاب واکتحال وجامه نو در بر کردن وتوسیع نفقات وطبخ
اطعمه وحبوبیکه بیرون رسم وعادت است باعتقاد اینکه این از سنت است وسنت ترک جمیع
اینهاست چه وارد نشده درینباب چیزیکه محل اعتماد باشد واز پاره از ائمه حدیث پرسیدند که کحل وغسل
وحنا وطبخ حبوب ولبس ثوب جدید واظهار سرور در روز عاشورا چگونه است در جواب گفت
که حدیث صحیحی درینباب وارد نشده نه از رسول خدای وارد شده ونه از احدی از صحابه ونه مستحب
شمرده او را احدی از ائمه مسلمین نه ائمه اربعه که مالک وابو حنیفه وشافعی واحمد بن حنبل باشند
ونه غیر ایشان ونه روایت شده در کتب معتمده درین امور خبر صحیحی یا ضعیفی وآنچه گفته شده که هر که سرمه
بکشد در روز عاشورا تا آخر سال چشم درد نکشد وهر که غسل کند تا آخر سال بیمار نگردد وهر که توسعه
کند بر عیال خود از روز خدای در تمام سال بر او وسعت دهد وامثال او ومثل اخبار وارده در فضل صلوة
در روز عاشورا واینکه توبه آدم وقرار سفینه نوح بر جودی ونجات ابراهیم از آتش وفدا کردن
ذبیح الله بگوسفند ورد یوسف بر یعقوب در او بود چه همه این اخبار دروغند جز حدیث توسعه
لکن در سند او کسی است که در حق او گفتگوئی شده واین گروه یعنی نواصب او را عید قرار میدهند
والجماعت یعنی روافض او را ماتم وعزا میکنند وهر دو طایفه مخطی ومخالف سنتند چنین گفته است

بعض حافظان حدیث و مراد او از اول سوال است تا اینجا وحاکم تصریح کرده باینکه اکتحال روز عاشورا بدعتی است
با اینکه خود روایت کرده این خبر را که من اکتحل بالاثمد یوم عاشورا لم ترمد عینه ابدا لکن گفته که این حدیث
منکر است واز اینجهة ابن جوزی او را در موضوعات ذکر کرده واختصاص داده وضع او را بطریقیکه حاکم
نقل کرده وبعض حفاظ گفته اند از غیر آن طریق یعنی بهر طریق که نقل شده موضوع است ومجد لغوی یعنی
صاحب قاموس از حاکم روایت کرده که جمیع احادیث وارده در فضل او ما عدای اخبار صوم واحادیث
فضل صلوة وانفاق وخضاب وادهان واکتحال وطبخ حبوب جمیع این اخبار موضوع ومفتری است
وابن قیم نیز تصریح باین کرده چه گفته حدیث الاکتحال والادهان والتطیب یوم عاشورا من وضع
الکذابین والکلام فیمن خص یوم عاشورا بالکحل تمام شد آنچه از کلام ابن حجر میخواستم نقل کنم و
درین کلام مواضعیست که برای مطالب مذکوره حجت است یکی اینکه در شرح فقره سابقه گفتیم علمای اهل
سنت اخباری افترا کرده اند در فضایل عاشورا واو جمله این اخبار را ذکر کرده بود دوم آنکه گفتیم
که آنها مجعول ومختلقند وضع شده او خود شهادت داد واز بعض حفاظ وابن قیم وحاکم وابن جوزی
ومجد لغوی وبعض ائمه حدیث نیز اعتراف بکذب آنها را نقل کرد سیم آنکه اعتراف کرد که این امور
بدعتند چهارم اینکه اعتراف کرده که آنانکه این اعمال میکنند از نواصب هستند وعلیهذا اکثر اهل
سنت بلکه جمیع جز طایفه که بمعاشرت اهل حق گرفتار شده اند وفی الحقیقه بجهة تقیه ماشاه میکنند نواصبند
چه در غالب بلاد ایشان این اعمال مرسوم است وحالت اهل مکه ومدینه مشهود حاجیان شده وبسمع
سایرین رسیده مثل حالات اهل مکه که بعد از اهل مدینه انصب خلق الله اند ودر ایام اقامت بلده
شریفه سامرا چندان از غرائب حالات اینجماعت مشاهده شده که گفتنی ونوشتنی نیست از آن جمله
در همین سال در روز عاشورا ابنیاد عیش وعرس گذاشتند وشب یازدهم عروس را بخانه داماد
بردند علی الجمله بتیمن وتبرک اهل سنت بروز عاشورا خود امریست طشت از بام افتاده وپرده از
روی رفته که قابل انکار نیست وهمین قدر در اثبات هلاک وضلال ایشان بس که با او امر بلیغه
وتاکیدات شدیده در محبت اهل بیت که مودت ایشان اجر رسالت است ولزوم تمسک
بایشان ووجوب اقتداء بایشان مسلم فریقین است از این سفینه نجات تخلف کردند که روز قتل و
نهب واسر ایشانرا از اعیاد شمردند وسرمه کشیدن وخوشبو کردن وجامه نو پوشیدن وروغن مالیدن
وسایر لوازم عید را سنت شمردند وباینجهة خود را اهل سنت نام کردند که بسنت یزید وآل مروان
رفتار مینمایند گر مسلمانی از اینستکه ایشان دارند وای اگر از پس امروز بود فردائی وقد اجاد

ابو الحسين المجازاني قوله وبعود عاشورا اذكرني رزء الحسين فليت لم يعد ٭ يا ليت عينا فيه قد كحلت ٭ لشماته لم تخل من رمد ٭ ويدا به لمسرة خضبت ٭ مقطوعة من زندها بيدي ٭ اما وقد قتل الحسين به ٭ فابو الحسين احق بالكمد ٭ وابيها شاهد صدق فرمودهٔ سيد الساجدين عليه السلام است در خطبه كه بعد از ورود مدينه قرائت كردند كه در ضمن او فرمود اگر پيغمبر وصيت ميكرد بايشان در ظلم وايذاى ما چنانچه وصيت در محبت ونصرت ما كرد بيش ازين نميتوانستند كرد فلعن الله اولهم واخرهم

تذييل آنچه متعارفست بحمد الله در بلاد شيعه از اقامه تعزيه واجتماع در مجالس ونشر اعلام ونصب خيام وتشبيه وتمثيل هيئت وقايع عاشورا ودر بعض بلاد هند از تمثيل ضريح مقدس وغير ذلك از قبيل لبس جامهاى سياه وتعطيل اسواق در روز عاشورا وراه افتادن دسته ولطمه ونوحه وآنچه ازين قبيل است جميع اينها مشروع است وراجح در شريعت مطهره ودليل بر عموم اينمدعى بر دو طريق اقامه ميشود طريق اول بر مسلك علماء اماميه وفقه اهل البيت عليهم السلام واينمطلب اگرچه بر اصول ما محتاج بدليل نيست از غايت وضوح ولى ما اشارهٔ اجماليه ببعض موارد اشتباه ميكنيم در ضمن اقامه دليل بر عموم بدانكه اخبار متواتره وارد شده در استحباب بكاء بر سيد الشهداء عليه السلام وتذكر مصاب او وابكاء بلكه تباكى يعنى گريه بر خود بستن وبجهت اظهار حزن بصورت باكى در آمدن نه چنانكه بعض قاصرين توهم كرده اند كه مراد رياى در گريه است چه بالضروره بكاء بر سيد الشهداء عبادت است ورياء در عبادت مثل قياس در ادله وربا در معاملات بهيچوجه جايز نيست وعلاوه بر اين اخبار كثيره وارد است در احياى امر ائمه عليهم السلام وفضل جلوس در مجالسيكه احياى امر ايشان در ان مجالس ميشود وهمچنين در اخبار متعدده وارد شده كه جزع بر همه چيز مكروه است جز جزع بر سيد الشهداء ودر اخبار وارد شده كه ايام عاشورا ايام مصيبت وحزن اهلبيت است وهم وارد شده كه بحزن ما محزون شويد وبسرور ما مسرور وحث بر تجديد عزاى آن امام غريب واقامه مراسم عزادارى نيز وارد شده وتجويز لطمه خدود وشق ثياب هم آمده وازين اخبار بعموم وخصوص جواز همه اين افعال مذكوره واستحباب ورجحان اينها معلوم ميشود يا بالاصاله يا از باب مقدمه وتوضيح اينمطلب با رعايت اختصار بنقل بعض احاديث اين باب وتطبيق اجمالى بر امور مذكوره است شيخ صدوق در امالى مسندا از حضرت رضا عليه السلام نقل كرده من تذكر مصابنا وبكى لما ارتكب منا كان معنا فى درجتنا يوم القيمه ومن ذكر بمصابنا فبكى وابكى لم تبك عينه يوم يبكى العيون ومن جلس مجلسا يحيى فيه امرنا لم يمت قلبه يوم تموت القلوب وهمين خبر را در عيون نقل كرده از آنجا كه فرمود

من ذكر بمصابنا ليكن لفظ او من تذكر مصابنا است ودر امالى شيخ سند بمعوية بن وهب ميرساند كه صادق آل محمد فرمود كل الجزع والبكاء مكروه سوى الجزع والبكاء على الحسين ودر كامل الزياره بدو سند از صادق آل محمد عليهم السلام نقل كرده ما ذكر الحسين بن على عند ابي عبد الله فى يوم قط فراى ابو عبد الله مبتسما فى ذلك اليوم والليل ودر قرب الاسناد سند بحضرت صادق عليه السلام ميرساند كه با فضيل بن يسار فرمود مى نشينيد وحديث ميكنيد عرض كرد بلى فداى تو گردم قال ان تلك المجالس احبها فاحيوا امرنا يا فضيل فرحم الله من احيا امرنا يا فضيل من ذكرنا او ذكرنا عنده فخرج من عينه مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه ولو كانت اكثر من زبد البحر ودر امالى صدوق رضى الله عنه سند بحضرت رضا عليه السلام ميرسد كه با ابراهيم بن ابى محمود فرمود محرم ماهى بود كه اهل جاهليت قتال را در او حرام ميكردند وخون ما در او حلال شد وحرمت ما هتك شد وذريه ونساء ما در او سبى شدند وآتش در خيام ما افروخته شد وبغارت برده شد آنچه ما در آنها داشتيم ورعايت نشد براى رسول خدا در حق ما حرمتى همانا روز قتل حسين مقروح كرد جفون ما را وفرو ريخت اشكهاى ما را وذليل كرد عزيز ما را در زمين كرب وبلا وبارث داد كرب وبلا را بما تا روز قيامت فعلى مثل الحسين فليبك الباكون فان البكاء عليه يحط الذنوب العظام آنگاه فرمود پدرم چنان بود كه هر وقت ماه محرم مى آمد با حالت خنده ديده نميشد وكآبت وحزن بر وى غلبه ميكرد تا ده روز از محرم ميگذشت چون روز دهم ميشد آن روز روز مصيبت وحزن وبكاى او ميشد وميفرمود هو اليوم الذى قتل فيه الحسين ودر امالى نيز سند بحضرت رضا ميرساند كه هر كه در روز عاشورا ترك كند سعى در حوائج خود را خدا تعالى حوائج دنيا وآخرت او را قضا كند هر كه روز عاشورا روز مصيبت وحزن وبكاى او باشد روز قيامت روز فرح وسرور او شود ودر بهشت بملاقاة ما قرير العين گردد وهر كه روز عاشورا را روز بركت نام كند وبراى منزل خود چيزى ذخيره كند خداى بركت ندهد در آنچه ذخيره كرده ودر روز قيامت حشر شود با يزيد وعبيد الله بن زياد وعمر بن سعد ودر عيون وامالى سند بريان بن شبيب ميرساند كه حضرت رضا در ذيل حديث مفصل فرمود يا ابن شبيب ان سرك ان تكون معنا فى الدرجات العلى من الجنان فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا وعليك بولايتنا فلو ان رجلا تولى حجرا لحشره الله معه يوم القيمة ودر كامل الزياره سند بابى هرون مكفوف ميرساند كه وارد شدم بر حضرت صادق فرمود شعرى بخوان براى من در مرثيه حسين من خواندم فرمود نه چنين بلكه چنانچه خودتان شعر ميخوانيد وچنانچه مرثيه ميگوئى او را نزد قبرش فانشدته امرر على جدث الحسين وقل

لاعظم الزکیه چون گریست ساکت شدم فرمود بخوان خواندم ثم قال زدني فانشدته یا مریم قومي واندبي
مولاك وعلی الحسین فاسعدي ببکاك پس بگریست وزنها بگریستند وبهیجان آمدند چون زنان
ساکت شدند فرمود یا اباهرون هرکس ده شعر در مرثیه حسین بخواند بهشت برای اوست ویک یک
کم کرد تا بیکی رسید وفرمود من انشد فی الحسین فبکی فله الجنة ثم قال من ذکره فبکی
فله الجنة وهم در کامل الزیاره است که هر سرّی را ثوابیست جز گریه درباره ما یعنی پنهان کردن هر امری را
ثوابست جز گریه بر ما که اعلان با وجهت تعظیم شعار اسلام واحیای امر ائمه انام مطلوبست ومجلسی علیه الرحمه
احتمال داده که بجای سرّ شیٔ باشد ومعنی ثواب نداشتن گریه آنست که اوراثواب محدودی نیست
واین بغایت بعید است بلکه شایسته نیست ذکر او در کتاب علمی وحق همان معنی اول است که ازخود
آن علامه نیز استفاده شده ودر ثواب الاعمال همین حدیث بتغییر یسیری روایت شده ومیگوید
فقال انشدني کما ینشدون یعنی بالرقه ودر آخر حدیث میگوید ومن ذکر الحسین عنده فخرج
من عینیه مقدار جناح ذباب کان ثوابه علی الله ولم یرض له بدون الجنة ومراد از هردو
حدیث که فرمودند لا کما تنشدون یا انشدني کما ینشدون اینستکه علی الظاهر ابوهرون برعایت
ادب حضور امام علیه السلام شعر را بی تغییر لحن واختلاف صوت خواند وحضرت فرمودند بوضع نوحه
گری وبارقت چنانچه خودتان میخوانید ودر کربلا نزد قبرش مرثیه میکنید بخوان واز غرایب اینستکه
مجلسی علیه الرحمه لفظ بالرقه را در بحار بفتح ضبط کرده ورقه را حمل کرده برقرائی چند که در عراق
غربی بغداد وبرکنار فرات در وسط دیار ربیعه واقع شده اند واز این قبیل تصحیفات لفظیه ومعنویه
در بیانات بحار که واقع شده موجب ظن اینستکه این بیانات از خود آن محدث نحریر وفاقد بصیر نباشد
چه پایه آن علامه عالیمقام صد مرتبه بالاتر از آنستکه اینگونه اشتباه واضح وخطای ظاهر ازو صادر شود
والله اعلم ودر منتخب شیخ طریحی رحمه الله مرسلا حدیث شده که چون پیغمبر خبر داد بفاطمه که حسین در وقت نبودن
من وتو وپدر وبرادر او شهید شود عرض کرد پس که گریه میکند براو وملتزم باقامه عزای او میشود فرمود
ای فاطمه زنان امت من بر زنان اهلبیتم گریه کنند ومردان امت بر مردان وتجدید میکنند عزا را هر سال
جیلا بعد جیل ودر کافی وتهذیب سند بصادق آل محمد میرساند که فرمود پدرم ابوجعفر فرمود وقف کن
برای من کذا وکذا را برای زنانیکه بر من ندبه کنند در منی ایام منی ودر تهذیب سند بحضرت
صادق میرساند که چون خالد بن سدیر ازان جناب سوال کرد که آدمی بر پدر ومادر وبرادر یا قریبی دیگر
شق ثوب کند یا نه فرمود باکی نیست در شق جیوب بدرستیکه موسی بن عمران بر برادرش هرون شق

ثوب کرد ودر ذیل حدیث میفرماید ولقد شققنا الجیوب ولطمن الخدود الفاطمیات علی الحسین
بن علی علیه السلام وعلی مثله تشق الجیوب وتلطم الخدود واز انحدیث شرف وجلالت خاندان
عصمت معلوم میشود که امام علیه السلام بفعل دختران علی وفاطمه در روز عاشورا احتجاج میکند ودلالت
کند براینکه در ان حال هم کاریکه از قانون شرع بیرون باشد نکرده اند وفعل ایشان دلیل جواز است
چه در منزل وحی تربیت شده ودر خانه نبوت نشو ونما کرده واز پستان عصمت وطهارت ارتضاع
فرموده اند سلام الله علیهم اجمعین وابن ادریس در سرائر بعبارت ذیل انحدیث تعبیر کرده استدلال
برجواز شق ثوب میکند واز اینجا معلوم میشود که این خبر قطعی الصدور است چه طریقه او در اصول منع
حجیت اخبار احاد است چنانچه نزد اهلش مشهور است این جمله از اخبار این بابست ودراینها چند عنوان
کلی بدست می آید یکی بکاء ودیگری ابکاء ودیگری احیاء امر ائمه ودیگر وجوب اقتدای بایشان در فرح وحزن
واحکام جزئیه چند استفاده مثل استحباب اجتماع وذکر حدیث واستحباب اجتماع نساء در موضعیکه
صوت مرد را بجهة تعزیه خوانی بشنوند چنانچه در دو خبر ابوهرون بود واستحباب ترقیق وتحزین صوت
بر وجهیکه موجب تهیج بکاء وگرمی عزا شود واستحباب نیاحه وندبه زنان بر سید الشهداء چنانچه از
خبر کافی وتهذیب معلوم شد چه فرقی بین ائمه ازینجهت نیست واستحباب لطم خدود وشق جیوب بر
سید الشهداء واستحباب تجدید عزاء آنجناب والتزام بلوازم او هرساله واستحباب کابت وحزن در ایام
عاشورا واستحباب ترک کسب وسعی در حوائج در روز عاشورا وانچه ازین قبیل احکام است وضعف
اسناد بعضی مضر نیست چه تسامح در ادله سنن از قواعد اجماعیه است علاوه براینکه اخبار متعدده دارد
ومطابق با اصول مذهب است وشاید متتبع با مهلت در هریک ازعناوین خبری صحیح بدست بیاورد بالجمله
انچه در نزد شیعه متداول است ازاقسام مذکوره بیرون نیست چه انعقاد مجالس روضه خوانی و
مجالس شبیه بالخصوص مشمول نصوص است علاوه براینکه ابکاء واحیاست واحتمال نرود که عقد
مجالس شبیه جایز نیست چه محل اشکال بعض منکرات است که در او واقع میشود از قبیل غنا وکذب
والا خود او فی نفسه مانعی ندارد ومحقق قمی در اجوبه مسائل خود صریحا حکم بجواز فرموده وقرائت لطمیات
ولطمه بر صدر که دسته عبارت ازوست از حدیث آخر معلوم میشود جواز او چه فرقی بین لطمه خد
ولطمه صدر نیست وبرفرض که فی الجمله ضرری داشته باشد منافی عبادیت نیست چه ممکن است در اخبار
لاضرر ملتزم شویم که نفی الزام است نه نفی مصلحت یعنی اگر مکلف خود بجهة احراز مصلحت واقعیه فعل
مرتکب آن فعل شود ثواب او را میبرد بلی منتهای مطلب این است که لسان لاضرر اینستکه میگوید

من از شما چیزی نمیخواهم و بواسطهٔ ضرر رفع ید از مطلوب خود م کردم بجهة تسهیل و توسعه بر مکلفین نه بجهة
قصور مصلحت با وجود مفسده چنانچه تفصیل این را در محل خودش بتلقی از سید استادنا انار الله برهانه کما
عظم فی الدین والدنیا شانه مقرر داشته ایم و لبس جامه سیاه و سیاه پوشی خانها از بابت قیام بوظیفه
عزاداریست و تعظیم شعار و احیای امر ائمه و ادلهٔ کراهت لبس ثیاب سود با اینکه در بعض انها اشعار
بترک سنت بنی عباس است که شعار خود را سواد کرده بودند حکم واقعه است فی نفسه و لولا المعارض
با ملاحظهٔ طریان عنوان عزاداری و مساعدت عرف نیز ما ن بر اختیار سیاه برای عزا سخن داریم لهذا جماعتی
از فقهاء مثل صاحب جواهر و غیره فتوی داده اند در باب حداد که بر معتده بعده وفات واجب است
و لازم او ترک تزین است بملابس مصبوغه که این بحسب عادات مختلف میشود وظیفهٔ انثی که او
لباس عزا بپوشد خواه سیاه باشد یا غیر او و در بعض اخبار وارد است که حضرت صادق روز عاشورا
جامه سفید پوشیده بود و بعض فقهای معاصرین باین عمل کرده در روز عاشورا بالخصوص جامه سفید پوشیده
بیرون آمد و این اشتباه است بلکه مؤید لبس سیاه است چه جامه سفید در زمان بنی عباس جامه عزا بوده
چنانچه در تواریخ مسطور است و انحضرت بر عرف و عادت آنزمان جری کرده بود و چون درین عهد
لباس سیاه جامه معزی است پس پوشیدن جامه سیاه مستحب است نظر بعمومات باب علاوه بر اینکه در این باب
خبری خاص نیز وارد شده چه در بحار از محاسن سند بعمرو بن علی بن الحسین میرساند که چون حسین بن علی کشته شد
زنان بنی هاشم جامه سیاه و لباسهای چرمین پوشیدند و از حر و برد شکایت نمیکردند کنایت از اینکه
در تابستان و زمستان همان لباسها در بر میکردند و سید الساجدین برای ایشان طعام ماتم میفرمود
بپزند و این خبر با ملاحظهٔ تقریر امام بلکه بدون او نظر باحتجاج بفعل فاطمیات چنانچه در خبر لطمه شنیدی
در باب کافیست ولی باید ملتفت بود بتسویلات نفسانی و وساوس شیطانی برای تجمل و تزین
نپوشند و تعطیل اسواق و ترک تکسب که متعارفست از باب عمل بحدیث امالی است و اول کسیکه
موفق باجرای این خبر و اقامهٔ این سنت شد معز الدوله احمد بن بویه بود که در سنه سیصد و پنجاه و دوی
هجری این رسم را گذاشت چنانچه در شرح شافیه ابو فراس از تاریخ ذهبی نقل میکند و فی سنة ۳۵۲
في يوم عاشورا الزم معز الدولة اهل بغداد بالماتم و النوح على الحسين ابن علي عليهما السلام
وامر بان تغلق الاسواق وان يعلق عليه المسوح وان لا يطبخ طباخ وخرجت نساء الشيعه
مسخمات يلطمن وينحن و فعل ذلك سنوات و ابن وردی در تتمة المختصر گفته و فی سنة اثنين و خمسين
و ثلثمائة امر معز الدوله بالنياحة و اللطم و نشر شعور النساء و تسويد وجوههن على الحسين

و عجزت

و عجزت السنة عن منع ذلك لكون السلطان مع الشيعه و از آن پس متابعت او کرد معز لدین الله
ابو تمیم معد بن منصور العبیدی الفاطمی که در سیصد و چهل و یک هجری بر اریکه سلطنت مصر و مغرب استوا
یافت چنانچه از خطط مقریزی حکایت شده قال قال ابن زولاق فی یوم عاشورا من سنة ثلث و
ستين و ثلثمائة انصرف خلق من الشيعه و اشياعهم الى المشهدين قبر كلثوم و نفيسه و معهم
جماعة من الفرسان المغاربه و رجالتهم بالنياحة و البكاء على الحسين و بحمد الله سالها ست که سلاطین
شیعه باقتفای آثار ائمه اطهار در ممالک ایران اقامهٔ این شعار و اجراء این سنت شرع نبی مختار را روز بروز
به ترویج زاید و تائید روز افزون موفقند و اما آنچه اهل سنت ملتزمند از اکتحال و خضاب و سایر عادات خبیثه
علاوه بر آنکه صریح عقل شاهد بر خلاف اوست نفس فعل آنها که میزان باطل و امارهٔ خلاف واقع است
بموجب اخبار تعادل و تراجیح که فرموده اند خذ ما خالف العامة فان الرشد في خلافهم دلیل کراهت
آنها و استحباب ترک است بلکه اگر بعنوان تبرک باشد کفر است و اگر بعنوان خصوصیت استحباب باشد
بدعت و تشریع است و اگر بملاحظهٔ استحباب عمومی باشد محض تشبه کراهت دارد و از چند خبر استفاده
میشود کراهت این امور و استحباب التزام ترک اینها در کامل الزیاره است از صادق آل محمد علیهم السلام
ما اختضبت منا امرئة و لا ادهنت و لا اكتحلت و لا رجلت حتى اتانا راس عبيد الله و ابن
نما در مثیر الاحزان از حضرت صادق روایت کرده ما اكتحلت هاشمية و لا اختضبت و لا رؤي
في دار هاشمي دخان خمس حجج حتى قتل عبيد الله بن زياد و از فاطمه بنت علی علیه السلام روایت کرده
ما تحنات امرأة منا و لا اجالت في عينها مرودا و لا امتشطت حتى بعث المختار راس عبيد الله
و این امور معلوم است از باب مثال است و مقصود التزام بلوازم عزا ست و چون اخبار سابقه دلالت کرد
که هر ساله این ده روزه خصوصا روز عاشورا ایام عزا و کابت و حزن ائمه بود پس اقتدای به بنی هاشم
در ایام عزای ایشان البته راجح است و تخلف از آنها البته مکروه و در روایت مصباح که اشاره باو
خواهیم کرد مذکور است که بعبد الله بن سنان فرمود یا عبد الله بن سنان ان افضل ما تاتي به في هذا اليوم ان
تعمد الى ثياب طاهره فتلبسها و تتسلب قلت و ما التسلب قال تحلل ازرارك و تكشف
عن ذراعيك كهيئة اصحاب المصائب و از اینجا معلوم میشود که خصوصیتی برای دست بالا کردن و بند گشودن
نیست جز اینکه حالت مصیبت زدگان است پس آویختن تحت الحنک و شوریدگی وضع نیز مستحب است
و از اخبار وصف ملائکه زوار سید الشهداء بشعث غبر و اخبار منع از استعمال طیب در زیارت سید الشهداء
علیه السلام فقیه میتواند استفاده کراهت استحمام و تطییب کند بالجمله آنچه لازمهٔ عزا ست مستحب است

وآنچه لازمه شادمانی است یا کفر است یا حرام است یا مکروه وآنچه در هند متداولست از تمثیل ضریح مقدس در روز عاشورا در کلام علمای هند استدلال برخصوص او ندیدم ومیتوان استدلال کرد در رجحان او بآنچه شیخ طایفه قده از عبد الله بن سنان روایت کرده در مصباح که فرموده وروی عبد الله بن سنان قال دخلت علی سیدی ابی عبد الله جعفر بن محمد وماصدر روایات در اخبار صوم در استحباب امساک روز عاشورا تا بعد از ظهر نقل کردیم وجمله از او در صد ورقه گذشت وبعد از و میفرماید ثم یخرج الی ارض مقفرة او مکان لا یراك به احد او تعمد الی منزل لك فقال او فی خلوة منذ حین یرتفع النهار فیصلی اربع رکعات تحسن رکوعها وسجودها الی ان قال ثم تمثل لنفسك مصرعه ومن کان معه من ولده واهله ولتسلم وتصلی علیه الی آخر الحدیث الشریف وهمین حدیث را با اختلاف سند وتغییر لفظ سید در اقبال روایت فرموده ومیفرماید وتمثل بین یدیك مصرعه وتفرغ ذهنك وجمیع بدنك وتجمع له عقلك چه لفظ تمثیل دو احتمال دارد یکی اینکه در قلب مقتل ومصرع او متمثل کنی دیگری اینکه در خارج در پیشروی خود مثال او را بکشی وعبارت مصباح قابل حمل بر معنی اول هست اگرچه لفظ لنفسك مبعد اوست چه اگر چنین بود فی نفسك میفرمودند ولی عبارت اقبال از تاویل بسیار بعید است چه بین یدیک میفرماید وتفرغ ذهنک تا آخر فقرات طرد احتمال مخالف میکند ودر اخبار زیارت حضرت رسول نیز مؤید این معنی است پس تمثیل ضریح مقدس مستحب است برای دور وتوهم اینکه اخبار حرمت تصویر شامل او میشود از قصور باع است چه مراد از تصویر محرم تصویر مجسم از ذوات الارواح است وتصویر غیر ذوات الارواح مثل کشیدن صورت درخت جایز است وتصویر صورت جمادی باتفاق مسلمین بلکه بضرورت دین جایز است چه هر بنائی میکنند مشاکل با جمادی ومشاکل با صورت بنای دیگری هست واین از قسم اخیر است واهل سنت از غایت جهل وفرط عصبیت چون غرقه بحر ضلالتند بهر حشیشی متمسک در رد شیعه میشوند شاید در قلب بیچاره شبهه بیندازند ومسلمانی را مثل خود گمراه کنند وانچه متعارف است در بلاد شیعه از اطعام در ایام عاشورا نه بعنوان توسع وتنعم در معیشت است بلکه بعنوان اصطناع طعام برای ماتم زدگان وتقویت امر عزاداری وآنکه نظام مجلس مصیبت است چنانچه در ذیل خبر محاسن شنیدی واز آنچه در اخبار وفات حمزه ووفات جعفر وغیر او وارد شده میتوان استفاده کرد والله العالم طریق دویم بر مسلک علمای اهل سنت وفقه ایشان اگرچه ادله که در اینباب ذکر میکنیم بر طریقه شیعه نیز حجتند ولی چون در طریق اول ذکر ما به الاختصاص مقصود بود ازین اغماض کردیم

وبراین مسلک دو نوع دلیل است یکی قرآن ودیگری احادیث ایشان واین قسم ثانی اگرچه اصل در آنها کذب وافتراء است چنانچه بملاحظه حالات رجال ونقله اخبار ایشان که نواصب وخوارج ووضاعین وکذابین بوده اند معلوم میشود چه اینطایفه اصل کذب ومعدن وضع وینبوع افتراء ومنشاء اباطیل ومبداء اضالیل هستند چنانچه بحمد الله شطری ازاین در کتب شیعه مثل نصرة المؤمنین فاضل مؤید وسیف مهند میرزا محمد هندی قدس سره واستقصاء الافحام سید جلیل نبیل مرتضی الامم مولوی معاصر میر حامد حسین جعل الله له من رحمته کفلین به بیان وافی وبرهان کافی مذکور است ولی نظر باینکه ما در اصول ممهد کرده ایم که مطلق خبر موثوق الصدور اگرچه از کذاب ووضاع باشد حجت است واخبار اینطایفه در فضایل اهل بیت است بملاحظه اینکه بر عداوت ایشان مجبولند یا مجبور البته محفوف بقراین صدق است چنانچه گفته اند وملیحة شهد العدو بفضلها والفضل ما شهدت به الاعداء واگر مشتمل بر دو امر باشد یکی موافق مذهب شیعه ودیگری مخالف در آن مخالف حجت نیست چه جایز است که بتدلیس ملحق کرده باشند واختلاف وثوق در جزء کلام واحد در صورتیکه ناشی از وثاقت ذات راوی نباشد بلکه مستند بامور خارجه باشد نادر الوقوع وعزیز الوجود نیست وبر فرض که ما جمیع روایات ایشان را چه مخالف وچه موافق بجهت کذب ووضع وفسق ونصب وکفر روات ایشان طرح کنیم در مقام احتجاج وجدل بر ایشان چاره از قبول ندارند باجمله در قرآن کریم میفرماید ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب وهم میفرماید ان الصفا والمروة من شعائر الله وبر سبیل تفریع بر شعاریت میفرماید فمن حج البیت او اعتمر الآیه ودر جای دیگر فرموده ومن یعظم حرمات الله فهو خیر له وشعار ماخوذ از شعور است بمعنی ما یشعر به لهذا او را در صحاح وتفسیر رازی باعلام طاعة الله تفسیر کرده اند ودر بعض کتب تفاسیر اهل سنت معالم دین خدای گفته اند وهر سه یکی است ومراد از حرمات اگرچه در حق حج واقع شده ظاهر اینستکه خصوصیت ندارد بلکه کبری کلیه است وشک نیست که مودت اهل رسالت وعصمت که اجر رسالت است از شعایر طاعت خداست واز معالم دین البته اگر کسی منکر شود بالضروره از دین پیغمبر آخر الزمان خارج است پس آنچه راجع بتعظیم این اشعار واین حرمت باشد تقوی وخیر است وهم از آیات دلالت میکند بر مطلوب آنچه ابن حجر خود در شرح همزیه نقل کرده وگفتی بتناقض قولویه حجة ملزمة علیه وآن چنین است که در شرح این شعر که ناظم گفته وقست منهم قلوب علی من بکت الارض فقدهم والسماء میگوید اقتبس از آیه کریمه فما بکت علیهم السماء والارض است چه مفهوم او آنست که بر مؤمن آسمان وزمین گریه میکند واذا کان هذا فی مطلق المؤمنین کما علم من الآیة فما ظنك بال البیت النبوی

والسر العلوي وبعد از تاویلات بسیار میکوید ولامانع من حمله علی الحقیقة لانه ممکن وورد به
الشرع فلا یخرج عن ظاهره الا بدلیل وکلام مسلم و ثعلبی ودیکران در تفسیر این آیه در شرح
فقرات سابقه کذشته واما اخبار اولا آنچه خود ابن حجر در شرح همزیه نقل کرده کافی است چه در شرح
این بیت که بعد از بیت سابق است فابکهم ما استطعت ان قلیلا من عظیم المصاب فیه
البکاء میکوید ای مدة دوام استطاعتک تاسیا بنبیک ثم بجبرئیل ثم بعلی ع روی ابن سعد
عن الشعبی قال مر علی کرم الله وجهه بکربلا عند مسیره الی صفین فوقف وسئل عن اسم هذه
الارض فقیل له کربلا فبکی حتی بل الارض من دموعه ثم قال دخلت علی رسول الله وهو یبکی
فقلت ما یبکیک قال کان عندی جبرئیل انفا واخبرنی ان ولدی الحسین یقتل بشاطئ الفرات
بموضع یقال له کربلا ثم قبض جبرئیل قبضة من تراب تلک الارض اشمنی ایاها فلم املک عینی
ان فاضتا واخرج الترمذی ان ام سلمة رأت النبی باکیا وبراسه ولحیته التراب فسالته فقال
قتل الحسین انفا وکذلک رآه ابن عباس نصف النهار اشعث اغبر بیده قارورة فیها دم یلتقطه
فساله فقال دم الحسین واصحابه لم ازل اتتبعه منذ الیوم فنظروا فوجدوه قتل ذلک الیوم
انکاه توجیه سؤالی بر خود میکند که در خبر صحیح وارد شده که از بکا نهی شده وجواب میدهد که مراد از بکاء
درینجا حزن وتاسف بر مصائب دین واهل دین از استباحه حرم رسول واستهانت بحق ایشان است
آنکاه سؤال میکند چکونه پیغمبر نهی کرد وخود کریست جواب میدهد که نهی از کریه بعد از موت شده زیرا
که دلالت بر ملال از قضای الهی دارد وکریه رسول قبل از موت بوده واین هر دو جواب دور از سمت
صواب اند اما اول اولا بجهة اینکه قواعد حمل وتوجیه آنست که خاص مقدم است بر عام بر فرض تسلیم صحت
سند خبر نهی باید تخصیص داده شود درباره سید الشهداء بخبر تجویز وطریقه علماء فریقین در جمیع مباحث
بر تقدیم خاص است بر عام واین حمل باطل است باتفاق علمای اسلام ثانیا حمل بکاء بر تاسف وحزن
خروج از ظاهر است بلا قرینه وطرح ازین حمل اولی است وثالثا التزام بجواز حزن وتاسف بر مذهب
او با بکاء فرقی ندارد چه عبارت صواعق را شنیدی که اظهار حزن را از بدع روافض شمرده واما جواب ثانی
صحیح نیست چه در روایت ترمذی کریه پیغمبر بعد از قتل است واکر بکوید خواب حجت نیست میکوئیم پس
چرا ذکر کرده وتوجیه نمود علاوه بر اینکه خود در شرح ابیات وسایرین از علماء ایشان میکویند آنچه پیغمبر
در خواب کوید حجت است ودر اینباب اخباری روایت کرده اند وثانیا فرقی نیست در دلالت بکاء
بر ملالت وتبرم از قضای الهی بین سابق ولاحق وتفکیک بحکم بجواز اول وحرمت ثانی از روی علت مشترکه

غلط است باجمله از جمله اخبار داله بر جواز بکا ر خبریست که ابن اثیر وسایرین از علمای سنت نقل
کرده اند که چون پیغمبر از غزوه احد مراجعت کرد بمدینه نیاحه زنان انصار را بر قتلی انصار شنید قال لکن
حمزة لا بواکی له انصار شنیدند وزنان خود را امر کردند که بر حمزه ندبه کنند قبل از ندبه بر قتلی خود قال ابن
الاثیر قال الواقدی فلم یزلن یبدأن بالندب لحمزة حتی الان بالقطع والیقین محبت رسول خدای
با حمزه بیش از محبت با سید الشهداء نبوده واکر کریه بر او مامور به باشد البته بلکه بطریق اولی کریه بر حسین علیه السلام
مامور به است وباجمله چون مودت اهل بیت واجب وتعظیم شعار اسلام لازم است وکریه بر سید الشهدا
مندوب است جمیع امور مذکوره مندرج تحت این عناوین یا مقدمه حصول بکاء است وچون در اصول
ثابت شده وخود علماء اهل سنت اعتراف کرده اند که ما یتوقف علیه المطلوب مطلوب پس
جمیع امور مذکوره راجح ومندوب است یا بامر نفسی یا بامر غیری واین عین مطلوب ومدعا ست واینکه
کفته است اینکار بدعت است اکر مقصود آنست که ادخال ما لیس فی الدین فی الدین بقصد
انه من الدین است فسادا و معلوم شد چه داخل در عناوین عامه ومشموله ادله خاصه است واکر
مقصود این است که کار تازه ایست یعنی در عهد نبی نبوده علاوه بر اینکه باطل است بمقتضای اخبار
مذکوره میکوییم از جماعتی از علمای ایشان نقل شده وابن اثیر لغوی نیز تصریح ببعض او کرده که بدعت باحکام
خمسه منقسم میشود واجب مثل اشتغال بعلوم عربیت وحرام مثل شبهات مجبره ومستحب مثل بناء مدارس ورباطات
ومکروه مثل زراندودی مساجد ومباح مثل کشاد کردن آستین وپوشیدن لباسهای تازه واز کجا
معلوم شد که این بدعت واجب یا مستحب نباشد بنابر تقریر ایشان پس صرف اطلاق اسم بدعت
بنابر مذهب ایشان موجب وحشت نیست ودر نهایه شرحی در اینباب ذکر کرده که مراجعه او نیکو است
ودر شرح فقرات سابقه ذکر بکاء ارض وسماء شنیدی واز عبد القادر جیلانی منقول است که در
غنیه کفته هفتاد هزار ملک بر حسین علیه السلام کریستند وابن زیدون در شرح قصیده وابن عبدون در ذیل
این شعر واسبلت دمعة الروح الامین علی دم بفخ لال المصطفی هدر میکوید که جبرئیل
بر حسین علیه السلام بکریست واکر کریه بر سید الشهدا بدعت رافضه است باید پیغمبر وامیر المؤمنین
وجبرئیل وآن هفتاد هزار ملک وآسمان وزمین وآفتاب همه روافض باشند واین اعترافی است
نافع از ابن حجر که رفض اولیای او از این جماعت صادر شده باجمله علاوه بر همه امور دلیلی اعتباری
در اینجا هست که اکر عاقل بی طرف ومنصف بی غرض تامل کند جزم بصحت قول شیعه وفساد طریقه عامه
میکند چه اکر یکی از ملل خارجه بیاید وببیند که قومی کسی را پیغمبر میدانند وواسطه فیض الهی ورابطه مدد سماوی

ومیگویند این پیغمبر مکرر وصیت اهل بیت خود فرموده وسفارش درحق آنها نموده ودر کتاب خود مودت ایشانرا مزد رسالت قرار داد وبعض آنها را اختصاصی داد وگفت حسین منی وانا من حسین وفرمود احب الله من احب حسینا وگفت اللهم انی احبه فاحب من احبه وابغض من ابغضه وفرمود لایکون الرجل مؤمنا حتی اکون احب الیه من نفسه واهله واین اخبار را تمام اهل این ملت نقل کرده اند واتفاق افتاد که گروهی از دشمن زادگان این پیغمبر بناحق فرزند او را که حسین بود بکشتند ودختران وخویشاوندان پیغمبر را چون دیلمیان وکابلیان باسیری بردند وهیچ دقیقه از ظلم فروگذاشت نکردند اکنون یک طایفه از امت این پیغمبر آن امام را عزاداری وسوگواری میکنند وبمناسبت از پیغمبر وحفظ قرابت او گریه وزاری در پیش دارند ودر روز قتل او تعطیل وتعویق اشغال میکنند وتعظیم قدر نبی واداء مزد رسالت او را نیکو بجا می آورند وطائفه دیگر در این روز شادی وخرمی دارند ولباسهای تازه دربر وچشمها را سرمه ودستها را اخضاب میکنند وجشنها برپا میدارند وبزمها می آرایند وبایکدیگر تعیید وتبریک دارند وبآن گروه استهزا واستخفاف میکنند وایشانرا مبدع وضال میشمارند البته آن شخص خارج از ملت که از طرفین بیرون است بسلامت فطرت وصحت عقل خود حکم میکند که آن گروه اول شرط متابعت پیغمبر خود را ملتزم ووظیفه اتباع او را ادا کرده اند وگروه ثانی پشت پای بحرمت پیغمبر زده اند وبرسم عداوت ودشمنی رفتار نموده اند که بقتل فرزند او شادمان وخرم شدند والحمد لله علی وضوح الحجه فصیح وتحذیر چه قدر شایسته است که شیعیان عموما وذاکرین خصوصا ملتفت شده در این سوگواری وعزاداری بوجهی سلوک کنند که زبان نواصب دراز نشود واقتصار بر واجبات ومستحبات کرده از استعمال محرمات واقتراف معارف از قبیل غنا که غالبا نوحهای لطمیه خالی از او نیست واکاذیب مفتعله وحکایات ضعیفه مظنونة الکذب که در کتب متاخرین بلکه معاصرین نوشته شده بلکه کتبی که مصنف آنها از علما نیست چه دایره تصنیف وتالیف در زمان ما وسعت گرفته وجز قلم وکاغذ وعبارت شرطی باقی نمانده احتراز نمایند وشیطانرا در این عبادت بزرگ راه ندهند واز معاصی کبیره که روح عبادت را میبرد بپرهیزند خصوصا کذب وغنا که در این عمل ساری ومطرد شده است وکمتر کسی از او مصون است وصواب چنانستکه در این مقام یکی دو خبر در عظم عقاب کذب وغنا مذکور شود شاید اگر کسی خدای نخواسته مبتلی باشد مرتدع شود در حدیث موثق نقل شده در کافی وعقاب الاعمال که خدایتعالی برای شر قفلهائی قرار داده وکلید آن قفل را شراب وکذب کرده ودروغ بدتر است از شراب و در

حاشیه:

حالی
اهلبیت ولی
مراجعه کتب اخبار
نبود لهذا بر خلاف
سبک این کتاب
رفتار شد اگرچه
در اعتقاد اقوی
باشد منه
دام فضله

کتب

کتب فقهای رضی الله عنهم از رسول خدای صلی الله علیه وآله حدیث شده که هرگاه کسی بی عذر دروغ بگوید هفتاد هزار ملک او را لعنت کنند واز دل او بوی گندی بلند شود تا بعرش برسد وخدایتعالی بواسطه آن یک دروغ بر او هفتاد زنا بنویسد که کمترین آنها مثل آنستکه کسی با مادر خود زنا کند وهم در کتب فقهیه از حضرت عسکری علیه السلام نقل شده که خبائث همه را در یک خانه گذاشتند ومفتاح او را کذب قرار دادند وشیخ الطایفه وقائد ها الاجل والمنتهی الیه ریاستهم فی العلم والعمل شیخنا المرتضی ضاعف الله قدره ودفع فی الملأ الاعلی ذکره در کتاب مکاسب باین سه خبر مستند شده مطلق کذب را از گناهای کبیره شمرده چنانچه مذهب محقق وعلامه وشهید ثانی است چه مفسده بر او مترتب نشود وچه بشود اینست حال کذب بی مفسده واگر مفسده بر او مترتب شود خصوصا اگر دینی باشد وسبب ضعف عقیده مسلمانی یا افترای بامامی یا توهین قدر اهلبیت شود البته صد مرتبه بدتر وگناهش بیشتر است واگر کذب بر خدا ورسول وائمه علیهم السلام باشد که حالش معلوم است مبطل روزه وموجب کفاره هم میشود ودر عقاب الاعمال است که پیغمبر فرمود من قال علی ما لم اقل فلیتبوء مقعده من النار واو بالاتفاق ظاهر از کبائر است واطلاق خبر مذکور مقتضی آنستکه اگر یک کلمه هم باشد ومفید فائده نشود ومفسده بر او مترتب نگردد هم موجب دخول آتش است واز بهجه از مرحوم فقیه زاهد ورع حاجی محمد ابراهیم کلباسی قدس سره نقل شده که یکی از فضلای با دیانت اهل منبر در محضر انجناب گفت در ذیل قصه که سید الشهداء فرمود یا زینب یا زینب آن فقیه ورع بی محابا در ملاء عام بآواز بلند فرمود خدا دهنت را بشکند امام دو دفعه یا زینب نفرمود بلکه یکدفعه فرمود اینک اهل منبر حال خود را در اینباب ملاحظه کنند واز مفاسد اینعمل فی الجمله آگاه شوند اما غنا اجماع علمای امامیه بر حرمت اوست فی الجمله ودر کافی بسند بمحمد بن مسلم میرساند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که غنا خدای وعده آتش بر او کرده واین آیت مبارک تلاوة کرده ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل به عن سبیل الله بغیر علم ویتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین خلاصه معنی اینکه بعضی مردم لهو حدیث را میخرند وطالبند تا مردم را از راه دین خدا بی علم گمراه کنند وراه خدا را استهزا میکنند اینچنین مردم برای ایشان در آخرت عذابیست خوار کننده ودر اینجا لهو الحدیث را بغنا تفسیر فرموده اند واینمعنی فی الجمله در اخبار اهل البیت ممکن است دعوی تواتر او شود ودر بعض اخبار قول زور تفسیر باو شده وحقیقت غنا همان صوت لهوی است خواه با ترجیع باشد یا از تقطیع صوت وموزون کردن او حاصل شود چنانچه در لحن مشهور بتصنیف ونوحهای موزن او مشهود میشود وتصریح کرده باین تعمیم شیخ افقه اکبر شیخ جعفر در شرح

قواعد وفرقی نیست بنا بر مشهور بین مرثیه سید الشهداء وغیراو در حرمت وشرط نیست خوبی صوت بلکه
میزان صوتی است که اهل فسوق باو در حال طرب تلهی میکنند ودر عرف او را خوانندگی گویند هر چه
بخواند وبهر وجه بخواند همه حرام وموجب دخول جهنم است واگر نشر فضائل مستحب است دروغ وغنا حرام
وباطلند ومناسب است در اینجا نقل کلام شیخ اجل اعظم استاد من تاخر وتقدم حجة الفرقة الناجیة
علامة العترة الزاکیه شیخنا الاستاد الاکبر نور الله ضریحه المطهر در مکاسب در رد کسیکه گمان کرده که غنا
در مراثی موجب مزید بکاء وتفجع است که میفرماید اعانت غنا بر بکاء وتفجع ممنوع است چه دانستی که غنا
صوت لهوی است ولهو را با بکاء وتفجع مناسبتی نیست بلکه بنا بر ظاهر تعریف مشهور که او را ترجیع
مطرب دانسته اند همچنین است چه طرب مطلق اختلاف حالت است وطربیکه حاصل میشود از او اگر
سرور باشد منافی تفجع است نه معین بر او واگر حزن باشد بجهة آنستکه در نفوس حیوانیه از فقد مشتهیات نفسانیه
مرکوز است نه بجهة آنچه بسادات زمان وعترت خاتم پیغمبران رسیده بر فرض که اعانت کند توقف
مستحبی یا مباحی بر امری دلیل بر اباحهٔ او نیست بلکه لابد باید ملاحظه دلیل حرمت کرد اگر بود بسیار خوب
والا بحکم اصل محکوم باباحه خواهد شد بهر صورت جایز نیست تمسک در اباحه باینکه مقدمه امر غیر حرام است
وانچه از کلام او ظاهر میشود که فرموده در مراثی طرب نیست نظر مثل بمراثی متعارفه نزد اهل دیانت است
که مقصود ایشان بجز تفجع نیست وگویا حادث نشده بود در عصر او مراثی که اکتفا میکنند اهل لهو وخوش
گذرانها از مردان وزنان بآن مراثی از حضور مجالس لهو وضرب اعواد واوتار وتغنی بقصب ومزمار چنانچه
شایع است در زمان ما چنانچه خبر داده پیغمبر صلی الله علیه وآله بنظیر او وانجا که فرمود یتخذون بالقرآن
مزامیر چنانچه زیارت حضرت سید الشهداء سفرش از اسفار لهو ونزهت شده برای کثیری از مترفین
وهمانا پیغمبر صلی الله علیه وآله خبر داده بنظیر او در سفر حج وفرموده اغنیای امت برای نزهت حج
میکنند واوساط برای تجارت وفقراء برای سمعه وگویا کلام آن حضرت مثل کتاب عزیز است که
جاری است در موردی و وارد است در نظیر او تا اینجاست ترجمه عبارت مکاسب شیخ قدس الله
نفسه وروح رمسه وچون عموم اهل این ملت از عالم وعامی کلام این پیشوای معتدم وقدوه معظم را جاری
مجرای نصوص میدانند خوب است تامل کرده دستور العمل سلوک وسرمشق رفتار خود کنند واز این
قرار قدمی تخطی روا ندارند واز اعظم مصائب اسلام که مومن غیور اگر از شدت این مصیبت جان
بدهد ملوم نیست اینست که مردم لهو طلب هوا پرست اسماء اهل بیت طهارت را که خدا ایشان در
قرآن بکرامت وبزرگی ستوده مثل زینب وسکینه در آلات لهو ولعب میزنند وبجای اسمای کروهیکه در

اغانی ومثالث ومثانی باید برده شود مثل لیلی وسلمی برده تکرار مینمایند وتذکر مصائب آل رسول را بسیره بنی امیه
وبنی مروان مایه عیش وتنعم ووسیله تغنی وترنم میکنند واگر کسی تامل کند این کار از حد فسق گذشته
سر از گریبان کفروا لحاد در می آورد نعوذ بالله من الخذلان وغلبة الهوی ومکیدة الشیطان
اللّهمّ فضاعف علیهم اللعن والعذاب بقتلهم الحسین علیه السلام
ج بار الها پس دو چندان کن بر ایشان لعنت وعذاب را بواسطه کشتن ایشان حسین علیه السلام را
س فاء برای تفریع است تعلیل لاحق بسابق باشد وعلت طلب مضاعفه در اینمقام فرح ایشانست بیوم عاشورا
که حقیقة مصیبتی عظیم وخطبی جلیل است بلکه کمتر از اصل کشتن آن جناب نیست ضعف چنانچه در صحاح وقاموس و
اساس ومنتهی الارب وغیر آنهاست مثل شیء است وضعفاه مثلاه واضعافه امثاله در قاموس گفته الضعف
او المثل الی ما زاد پس یک مانند یا دو مانند هر چه زیادتر باشد ضعف است ومیگویند لك ضعفه واراده
دو مثل وسه مثل میکنند واین تردید صاحب قاموس بنا بر عادت او است که در مواضع اختلاف اقوال لغویین
وعدم ترجیح او استعمال میکند پس کلام دلالت دارد بر وجود قولی ومثال مذکور شاهد این قول است ودر
تفسیر فخر رازی نسبت عبارت مذکوره را بازهری داده ومضاعفه دو چندان کردن یا زیاده از آن است چنانچه
در منتهی الارب میگوید واین قول را در صحاح نسبت بخلیل داده وگفته وذکر الخلیل ان التضعیف ان
یزاد علی اصل الشیء فیجعل اثنین او اکثر وکذلك الاضعاف والمضاعفة یقال ضعفت الشيء
واضعفته وضاعفته بمعنی وکریمه فضاعف له العذاب ضعفین که مودی آنستکه سه عذاب
باشد شاهد این دعوی است وهمچنین یضاعفه اضعافا مضاعفة چه اگر مضاعفه اضافه یک
مثل بود با این استعمال راست نمی آمد واز اینجا معلوم شود که ضعف مخصوص بیک مثل نیست چه اختلاف
مشتق با مصدر در اصل معنی ونسخ موضوع له معقول نیست پس قول خلیل حق است وظاهر کلام
لغویین که گفته اند ضعف بمعنی مثل است صحیح نیست چه قطعا مراد از ضعف دو چندان است نه نظیر
ومشابه واز اینجهة تضعیف بمعنی جعل الشیء مثلین آمده وعلامه طبرسی قدس سره در مجمع البیان اشاره
بدفع این اشکال کرده حیث قال الضعف المثل الزائد علی مثله فاذا قال القائل اضعف
هذا الدرهم فمعناه اجعل معه درهما لا دینارا وکذلك اذا قال اضعف الاثنین فمعناه
اجعلهما اربعة وانیکه فرموده لا دینار اشاره بآنستکه زیاده از دو معلوم نمیشود تا تواند که مراد ده
برابر باشد ودینار شود وهم فرموده که حکایت شده که اضعاف در لغت عرب دو چندان کردن ست
ومضاعفه زیاده از دو چندان کردن است وبنا برین نکته اختیار مضاعفه در این دعا بر اضعاف

و تضعیف معلوم میشود عذاب شکنجه است و هرچه بنفس برسد از الم چنانچه در منتهی الارب است و مراد در عبارت دعا ظاهرا
عذاب اخروی است اَللّٰهُمَّ اِنّی اَتَقَرَّبُ اِلَیْکَ فی هٰذَا الْیَوْمِ وَ فی مَوْقِفی
هٰذا وَ اَیّامِ حَیٰوتی بِالْبَراءَةِ مِنْهُمْ وَ اللَّعْنَةِ عَلَیْهِمْ وَ بِالْمُوالاةِ لِنَبِیِّکَ وَ آلِ
نَبِیِّکَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ ج بارالها بهانا من تقرب میجویم بسوی تو در این روز و در این موقف خود
و در ایام زندگانی خود به تبری جستن از ایشان و لعنت کردن بر ایشان و بدوستی برای پیغمبر تو و آل پیغمبر تو
علیهم السلام ش این جمله فذلکه و خلاصه این زیارت است چه قوام این زیارت بسه امر بود یکی باظهار
موالات پیغمبر و آل او چنانچه در بعض فقرات تفصیلا و در دیگری اجمالا مذکور بود و دیگری برائت بحسب تمام
مراتب وجود از ذوات و افعال و صفات دشمنان پیغمبر و آل او اجمالا و تفصیلا و سوم لعن فعلی این گروه و در
این فقره هر سه مطلب مذکور است و از محاسن اتفاقات اینکه ابتدا و اختتام این زیارت بلفظ سلام است
که دلیل سلامت خواننده است انشاء الله ببرکات اهل بیت عصمت و طهارت از آفات و شرور دینیه
و دنیویه و منت خدا را که ما آنچه در توضیح الفاظ و معانی این زیارت شایسته بود و مقام مقتضی شد
بقدر فرصت و اندازه مهلت ذکر کردیم بلکه نسبت بقوه خود دادن غلط و خویشتن ستائی و رعونت است و البته از میامن توجهات
آن امامی است که این زیارت بذات شریف او تعلق دارد شملنا الله وعامة شیعته ببرکاته والحقنا فی الآخرة
بدرجة عبیده بل درجاته و اینک مناسب است که در فصلی علاحده شرح چند فقره دعای عقیب زیارت
شریفه بر قانون شرح او که گذشت بجهة تتمیم خدمت و اتمام نعمت مذکور شود والله الموفق لکل خیر و به الاعتصام
برسوله و عترته علیهم افضل الصلوة والسلام فصل در شرح دعای لعن و سلام و دعای قبل از سجده و دعای سجده
و در این فصل چند مطلب است مطلب اول شرح دعای لعن است اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ
وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلیٰ ذٰلِکَ ج بارالها لعنت کن اول کسی را که ظلم کرده حق محمد
و آل محمد را و آخر کسیکه متابعت کرده او را بر ظلم ش اول در اشتقاق او خلاف است گروهی
از بصریین گفته اند که ماخوذ است از وَوَل و در این معنی رعایت قیاس کرده اند چه وزن او را افعل دانسته اند
ولی معنی وول معلوم نیست و استعمال او در غیر موضع محل نزاع باتفاق دیده نشده پس احتمال اشتقاق
از او وجهی ندارد و بعضی گفته اند که از وئل ماخوذ است که بمعنی نجی وارد شده و منه الموئل بمعنی
الملجاء و چون سبق علت نجات است و اول هر چیز سابق بر سایر اجزا است لفظ موضوع برای لازم او
در ملزوم استعمال کردند و بنا بر این واو ثانی مقلوب از همزه است و این خلاف قیاس است و جماعتی
بر آنند که مشتق از اول بمعنی رجع است و بنا بر این اگر وزن افعل باشد بمعنی آنچیزیستکه رجوع باو بیشتر شود

و این معنی لازم اسبق الاجزا است و بنا بر این افعل تفضیل از مجهول اشتقاق شده مثل احب و ابغض و احمد
و اشغل و اشهر و اشباه اینها و در وزن او خلاف است جمهور بصریین گفته اند که افعل است و قاطبه کوفیین
و بقیه بصریین بر آنند که وزن او فوعل است مثل کوکب و جوهر و بنا بر این واو زاید است نه همزه اگر از
وول باشد ووول میشود و واو اول قلب بهمزه شده بجهة دفع ثقل و اگر از وئل باشد ووئل میشود و بنا بر این
دو قلب شده هر دو بر خلاف قیاس میشود و ملتزم بنقل مکانی شوند و وزن او عوفل میشود و بنا بر وجه
ثالث با احتمال سابق موافق است چه وزن هر دو اوئل میشود و مشهور نحاة وزن او را افعل میدانند
و استشهاد میکنند باینکه عرب گفته هٰذا اول من هٰذا با من تفضیلیه یعنی این اقدم از
اوست و باینکه تانیث او اولی است و از اینجهة حریری در اوهام الخواص لفظ اوله را در تانیث اول
غلط دانسته و محقق ثانی قدس سره در جامع المقاصد تبعیت از حریری کرده حکم بغلطیت استعمال اولتین
در عبارت علامه قده فرموده و بعض آنها که صحیح دانسته اند مثل مرزوقی در شرح فصیح ملتزم شده اند که
تانیث اول بر اوله بملاحظه مناسبت آخره در تانیث آخر است و این کلام خالی از قدحی نیست و در شرح
شهاب خفاجی صاحب ریحانه درة الغواص در شرح صحیفه مکرمه سید ادیب محقق مذکور است که اول
گاهی افعل تفضیل می آید و گاهی صفت و قسم ثانی گاهی مثل ظروف لازمة الاضافه مثل قبل و بعد استعمال
میشود و گاهی مثل سایر اسماء و این دو قسم اخیر منصرف است و تانیث او اوله است و از ارتشاف
ابوحیان هر دو نقل کرده اند ورود اوله را و در شرح دره از مرزوقی نقل کرده و از منتهی الارب و
در اساس البلاغه میگوید جمل اول و ناقة اوله و در اخبار اهل عصمت ع که کلام خود ایشان حجت و استعمالشان
دلیل صحت است لفظ اول و اوله متکرر وارد شده و متکثر الوجود است و با تصریح ابوحیان و مرزوقی
و زمخشری و ورود استعمال فصیح حکم بغلطیت غلط است یا غفلت و آنچه بنظر این بی بضاعت
میرسد آنستکه اول لفظی مشترکست بین این دو وزن آنجا که غیر منصرف است و با من استعمال میشود
افعل است و تانیث او اولی است و آنجا که منصرف میشود و بمعنی متقدم بی رعایت تفضیل فوعل است
و تانیث او اوله و احتمال مشارکت با آخر در غیر مورد ذکر او چنانچه از مرزوقی گذشت وجهی ندارد
و علاوه بر این تاویل انصراف و نزع معنی تفضیل هم محتاج بتکلف دیگر است و این جمع که ما کردیم اگرچه
کسی قائل نشده ولی چندان بلکه بهیچوجه بعید نیست و باجتهادات و آراء نحاة هرگز ملتزم نبوده ایم
ولا وحشة من حق ساعد علیه الدلیل والاعتماد آخر بکسر خاء بمعنی پسین ضد نخستین است چنانچه
در منتهی الارب است و تانیث او آخره است و آخر بفتح بمعنی غیر است ولی اخص از اوست چه باید از

جنس سابق باشد مثل جائنی رجل واخر یعنی مرد دیگر نه حیوان دیگر واین معنی از غیر هم معلوم میشود
ولیکن بانصراف است نه وضع بلکه بقرینه است نه انصراف این ظاهر کلام لغویین است وفرق خالی
از اشکال نیست تابع در منتهی الارب است که تبعه تبعا بالتحریک وتباعة بالفتح پس روی کرد
او را و در پی وی رفت ولاحق گردید ومراد از اول ظالم درین عبارت علی الظاهر ابوبکر است چه او اول
کسی بود که تقمص خلافت کرد وفتح باب ظلم بر اهل بیت نبوت نمود وحق پیغمبر وآل او را مغصوب داشت
وسیّئات عمر هم راجع باو است چه بعقد او خلافت برای عمر منعقد شد واز اینجهة در احادیث
اهل بیت عصمت وطهارت است که عمر سیئة من سیئات ابی بکر وتواند بود که مراد ثانی باشد یا بملاحظه
انکه ظهور آثار عناد وظلم او بیشتر شده یا نظر بانیکه اولی هم بتلبیع وتدلیس واسباب
چینی او خلیفه شد چنانچه کلام شارح مقاصد وغیر او که سابقا شنیدی شاهد صدق این مدعا است
واز اینجهة در لسان ائمه وخواص ایشان از ابوبکر بعجل تعبیر کنند واز عمر بسامری وهر دو وجه را مبعوث
خداوند واولیای کرام او در کتب اهل سنت شاهدی عدل وگواهی امین داریم که باید ذکر شوند
اما دلیل وجه اول خبری است که ابن ابی الحدید از کتاب نصر بن مزاحم نقل کرده ومسعودی نیز
در مروج الذهب روایت فرموده وهر دو معتمد اهل سنت هستند وآن خبر اگرچه طویل الذیل است
ولی چون مشتمل بر فضایل امیر المؤمنین علیه السلام ومثالب دشمنان آنجناب است صواب چنان است
که تماما نقل شود واداء حق این مرحله نیز نماید وآن چنین است که چون علی علیه السلام قیس بن سعد را
از ولایت مصر عزل کرد ومحمد ابن ابی بکر را نصب فرمود وبمصر رسید مکتوبی محمد بمعاویه نوشت
که نسخه او این است من محمد بن ابی بکر الی الغاوی معویة بن صخر سلام علی اهل طاعة الله
ممن هو سلم لاهل ولایة الله اما بعد فان الله بجلاله وعظمته وسلطانه وقدرته خلق
خلقا بلا عبث ولا ضعف فی قوته ولا حاجة به الی خلقهم ولکنه خلقهم عبیدا وجعل منهم
شقیا وسعیدا وغویا ورشیدا ثم اختار الله علی علمه فاصطفی وانتخب منهم محمدا فاختصه
برسالته واختاره لوحیه وائتمنه علی امره وبعثه رسولا مصدقا لما بین یدیه من الکتب
ودلیلا علی الشرایع فدعا الی سبیل ربه بالحکمة والموعظة الحسنة فکان اول من اجاب
وصدق فاسلم وسلم فاخوه وابن عمه علی بن ابیطالب فصدقه بالغیب المکتوم واثره
علی کل حمیم ووقاه کل هول وواساه بنفسه فی کل خوف فحارب حربه وسالم سلمه فلم
یبرح مبتذلا لنفسه فی ساعات الازل ومقامات الروع حتی برز سابقا لا نظیر له

فی جهاده ولا مقارب له فی فعله وقد رایتک تسامیه وانت انت وهو هو السابق المبرز فی کل
خیر اول الناس اسلاما واصدق الناس نیة واطیب الناس ذریة وافضل الناس زوجة وخیر الناس
ابن عم وانت اللعین ابن اللعین لم تزل انت وابوک تبغیان لدین الله الغوائل وتجهدان علی اطفاء نور الله
وتجمعان علی ذلک الجموع وتبذلان فیه المال وتحالفان فی ذلک القبائل علی ذلک مات ابوک
وعلی ذلک خلفته والشاهد علیک بذلک من یاوی ویلجأ الیک من بقیة الاحزاب ورؤس
النفاق والشقاق لرسول الله والشاهد لعلی مع فضله وسابقته القدیمة انصاره الذین
ذکرهم الله تعالی فی القرآن ففضلهم واثنی علیهم من المهاجرین والانصار فهم معه فی کتائب
وعصائب یجالدون حوله باسیافهم ویهریقون دماءهم دونه یرون الفضل فی اتباعه
والشقاق والعصیان فی خلافه فکیف یا لک الویل تعدل نفسک بعلی وهو وارث رسول الله
ووصیه وابو ولده واول الناس له اتباعا واخرهم به عهدا یخبره بسره ویشرکه فی امره وانت
عدوه وابن عدوه فتمتع فی دنیاک ما استطعت بباطلک ولیمددک ابن العاص فی
غوایتک فکان اجلک قد انقضی وکیدک قد وهی وسوف تستبین لمن یکون العاقبة العلیا
واعلم انک انما تکاید ربک الذی قد امنت کیده وایست من روحه وهو لک بالمرصاد
وانت منه فی غرور وبالله وباهل بیت رسوله عنک الغنی والسلام علی من اتبع الهدی
چون این مکتوب که خلاصه مضمون او ذکر فضائل علی علیه السلام است از سبق وجهاد وقرابت وعلم
وحلم ونصرت اسلام ووقایت نفس مقدس رسالت وثنای اصحاب آن جناب که نقاوه انصار
وخلاصه مهاجرین بودند وتحذیر معویه از وخامت عاقبت خلاف با اهل بیت رسالت وتنبیه او
برجوع از عهد سالف ورسم سابق وکینه دیرینه که با همه یزداشت وتجهیز حروب وتجنید عساکر بر خلاف او میکرد
وباین سبب لعین ابن اللعین وعدو ابن العدو ولقب گرفت بمعاویه رسید در جواب او نوشت
من معاویة بن ابی سفیان الی الزاری علی ابیه محمد بن ابی بکر سلام علی اهل طاعة الله اما بعد
فقد اتانی کتابک تذکر فیه ما الله اهله فی قدرته وسلطانه وما اصطفی به نبیه مع کلام
الفته ووضعته فیه لرایک تضعیف ولابیک فیه تعنیف وذکرت حق ابن ابی طالب
وقدم سابقته وقرابته من نبی الله ونصرته له ومواساته ایاه فی کل خوف واحتجاجک
علی وفخرک بفضل غیرک لا بفضلک فاحمد الها صرف ذلک الفضل عنک وجعله لغیرک
فقد کنا وابوک معنا فی حیوة نبینا نری حق ابن ابیطالب لازما لنا وفضله مبرزا علینا

فلما اختار الله لنبیه ما عنده واتم له وعده واظهر دعوته وافلج حجته قبضه الله الیه فکان ابوک وفاروقه اول من ابتزه وخالفه علی ذلک اتفقا واتسقا ثم دعواه علی انفسهما فابطاء عنهما وتلکأ علیهما فهمّا به الهموم وارادا به العظیم فبایعهما وسلم لهما لا یشرکانه فی امرهما ولا یطلعانه علی سرهما حتی قبضا وانقضی امرهما ثم اقام بعدهما ثالثهما عثمان بن عفان یهتدی بهدیهما ویسیر بسیرتهما فعبته انت وصاحبک حتی طمع فیه الاقاصی من اهل المعاصی وبطنتما له وعاوده وغلتما حتی بلغتما منه مناکما فخذ حذرک یا ابن ابی بکر وقس شبرک بفترک تقصر ان تساوی او توازی من یزن الجبال حلمه ولا تلین علی قسر قناته ولا یدرک ذو مدی اناته ابوک مهد له مهاده وبنی ملکه وشاده فان یکن ما نحن فیه صوابا فابوک اوله وان یکن جورا فابوک اسه ونحن شرکائه فبهداه اخذنا وبفعله اقتدینا رأینا اباک فعل ما فعل فاخذنا مثاله واقتدینا بفعاله فعب اباک بما بدا لک اودع والسلام علی من اناب ورجع من غوایته وتاب این نسخه جواب است که در سه کتاب از کتب اهل سنت موجود است کتاب نصر بن مزاحم که از اعاظم معتمدین ثقات نزد ایشان است ومروج الذهب که شطری از فضائل مصنفش مسعودی سابقا گذشت وشرح نهج البلاغه که مصنفش عبد الحمید بن ابی الحدید بغدادی است که از اجله علماء وفقهاء اینطایفه است وشرح حال او استطرادا در وفیات الاعیان در ذیل حال نصر الله بن الاثیر صاحب مثل السائر واستقلالا در فوات الوفیات صلاح الدین کتبی مذکور است وصلاح صفدی در شرح لامیه وغیر او مکررا از او تعبیر بامام علامه کرده اند وباوجود این شکی در صحت وسلامت سند او کسی نخواهد داشت ومحصل معنی او اینستکه این مکتوب از معاویه است بسوی محمد بن ابی بکر که عیب جوی پدر خودش است مکتوب تو رسید که مشتمل بر ثنای الهی ودرود پیغمبر بود وکلماتی چند که تالیف ووضع کرده بودی که هم رای تو را تضعیف میکند وهم پدرت را سرزنش وتعنیف وذکر کرده بودی در ان کلمات حق علی را وسابقه قدیمه وقرابه قریبه ونصرت ومواسات او را در اهوال برای رسول وتو بفضل دیگران احتجاج وافتخار جستی نه بفضل خود منت خدایرا که این فضیلت را از تو مصروف کرد وبدیگری مخصوص داشت همانا ما در زمان رسول خدا وقتیکه پدرت با ما بود حق علی را واجب میدانستیم وفضل او را متبرز میدیدم چون پیغمبر بدرود جهان فانی گفت پدر تو وفاروق او عمر اول کس بودند که حق وی گرفتند ومخالفت او نمودند براین کار اتفاق واتساق کردند وهم دست وهم داستان شدند انگاه او را به بیعت خود دعوت کردند او کندی کرد وتاخر جست وایشان در حق او خیالاتی کردند ودر صدد قتل او بر آمدند چون چنین دید بیعت کرد وتسلیم نمود وان دو او را نه در امری شریک کردند ونه بر سری مطلع داشتند این بود تا عثمان برا ریکه خلافت جای گرفت وبسیره آن دو رفتار کرد پس تو وعلی

اورا عیب جوئی کردید چندانکه اهل معاصی از ادانی واقاصی در وی طمع کردند وشماغل وعداوت خود را پنهان داشتید تا بارزوی خود رسیدید واو را کشته دیدید هان ای پسر ابو بکر اندیشه کار خود بنمای واندازه قدر خویش بشناس تو آن نیستی که با آنانکه حلمشان همسنگ جبال است وبصلابت عود چنانند که بقاسری نرمی نپذیرند وهیچ بعید الهمه ادراک غایت ایشان نکند بیکسانی جوئی وهم قدری طلبی پدرت مهاد سلطنت مرا تمهید واساس ملک مرا تشیید کرده اگر آنچه ما میکنیم با علی صواب است پدرت اول این کار بوده واگر جور است پدرت اصل او بوده وما بیاری او اینکار کردیم وما طریقه او را اختیار نمودیم وبکردار او اقتدار واداشتیم دیدیم پدر تو کرد آنچه کرد ما احتذای مثال واقتفای فعال وی پیش گرفتیم پس پدر خود را عیب جوئی کن یا ترک این کردار بگوی والسلام علی من اتبع الهدی در این مکتوب چند جا معویه که امام سنیان وخلیفه واجب الاطاعه ایشان است واو را واسطه فیض الهی بین خود وخدای خود میدانند وکرامات ومقامات برای او ثابت میکنند چنانچه در قصه مکالمه او وشیطان در مثنوی مذکور است شهادت داده که تاسیس این اساس وتمهید این قیاس از ان ملحد خدای نشناس بوده والبته قول معویه حجت است وروایات علمای ایشان معتمد واما دلیل وجه دویم خبریستکه آیة الله العلامه ادام الله فی الجنة اکرامه از بلاذری نقل فرموده وابن روزبهان تقریر نموده وهذه عبارته لما قتل الحسین کتب عبد الله بن عمر الی یزید بن معویه اما بعد فقد عظمت الرزیه وجلت المصیبة وحدث فی الاسلام حدث عظیم ولا یوم کیوم الحسین فکتب الیه یزید اما بعد فانا جئنا الی بیوت منجده وفرش ممهده ووسائد منضده فقاتلنا عنها فان یکن الحق لنا فمن حقنا قاتلنا وان کان الحق لغیرنا فابوک اول من سن هذا وابتز واستأثر بالحق علی اهله انتهی خلاصه معنی انکه عبد الله عمر بعد از واقعه کربلا بیزید نوشت که مصیبت بزرگ وسوگواری سخت شد ودر اسلام حادثه عظیم پدید آمده وهیچ روزی چون روز حسین نیست یزید در جواب نوشت که ما آمدیم بخانهای آراسته با فرشهای گسترده ووسائد مرتبه اگر حق برای ما باشد در طلب حق خود مان جنگ کردیم واگر برای جز ما باشد پدر تو اول کس بود که این سنت گذاشت وبقهر وغلبه این حق را بگرفت ودر او تصرف کرده اهلش را منع نمود واین مکتوب موافق است با مضمون خبر مفصلیکه از کتاب دلائل حمیری نقل شده که چون عبد الله بر یزید وارد شده در شام در بدعتهای او با او تکلم کرد ویرا بخلوتی برد وطوماری دراز بر آورد که عمر بمعویه نوشته بود متضمن ظلمهائیکه بر اهل بیت کرده

وتوجیه احترامات ظاهری وسعی در بر کندن اصل وقطع فرع ایشان در باطن واظهار ثبات بر
عهد قدیم ودین جاهلیت وعبادت اوثان بشرحیکه در فتن بحار وغیر او مذکور است بالجمله یزید
در اینجا شهادت داده که عمر اول ظالم بوده وچون او امام سنیان وخلیفه واجب الاطاعة
ایشان است باید شهادت ویرا قبول کنند واگر ازین مضایقه کنند تقریر خلیفه زاده وتسلیم وسکوت
او دلیل آنستکه او جوابی نداشت واین سخن حق بوده ومعلوم ومشهور است که معویه وعبدالله عمر
هر دو از اکابر صحابه بودند ودر احادیث ایشان نقل شده که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم وما در این فقره که اول ظالم اهل بیت ابوبکر یا عمر بود عمل بقول معویه یا عبدالله میکنیم تا مکسره مخالفت با
ایشان در امر این حدیث نکرده باشیم بالجمله میتوان گفت که عمر وابوبکر بالانضمام اول ظالم بودند
واین امر قائم بمجموع من حیث المجموع بود چه اگر عمر نبود ابوبکر خلیفه نمیشد واگر ابوبکر استخلاف نمیکرد
عمر خلیفه نمی یافت وشاهد این احتمال اول مکتوب معویه است که گفته فکان ابوک وفاروقه اول آه
ولی مطابق تحقیق احتمال اول است وذکر یزید عمر را باعتبار مخاطبت او با عبدالله است وبملاحظه اینکه قوام
امر ابوبکر هم بعمر بود یا اینکه نظر بمتاخرین داشته واولیت اضافیه اثبات کرده بهر صورت اگر این
دو نفر نبودند ظلمی در اسلام واقع نمیشد وهتکی از حرمت آل رسول نمیکردند چنانچه سابقا حدیث
کمیت که شیخ کشی علیه الرحمه آورده ذکر کردیم وقد اجاد القائل بر عترت رسول پس از رحلت رسول
کرد آنچه کرد آنکه بنای ستم نهاد ۰ بنیاد بارگاه سلیمان بباد داد ۰ دیو پلید پای چه بر تخت جم نهاد
هم او گوید وخوب گوید کی بر فلک درخت شقاوت کشید سر ۰ گر زیر خاک تخم جفا زابتدا نبود
وقد اجاد الشاعر العصر صاحبنا السید حیدر الحلی فی شکواه من امر الفرقة العسکریة
حیث قال نری سیف اولهم منتضی علی رأسنا بید الاخر علی الجمله ثواب صواب چنان بنماید
که در این موضع اشاره اجمالیه بظلم وتعدیات وارده بر اهلبیت محمد علیهم السلام بشود وچون استقصای ابواب
وفنون او از حد قدرت چون من بی بضاعت کم اطلاع بیرون است ویکسره تهی کردن این
موضع از ذکر او باشرط شرح وتوضیح مخالف اولیتر اینکه در این مقام اقتصار کنیم بر نقل رقعه که ابوبکر
خارزمی صاحب رسائل معروفه که از فضلای مورخین است وخواهرزاده ابوجعفر طبری مشهور است
واز اینجهة او را طبرخزمی میگویند ورسایل او تابحال چند دفعه در مصر واسلامبول طبع شده
با تقریظات لطیفه وفضایل او در یتیمه ووفیات وغیر اینها مذکور است واین رقعه ایست که باهل
نیشابور نوشته وفهرست مظالم تیمیه وعدویه وامویه وعباسیه قرار داده وچون معانی مغسوله

در طی عبارات مصقوله گنجانده وبلطافت مضمون وفخامت لفظ امتیازی تمام دارد عین آن رساله
را از نسخه منطبعه اسلامبول در اینموضع ذکر میکنیم وهی هذه وکتب الی جماعة الشیعة بنیشابور
لما قصدهم محمد بن ابرهیم والیها سمعت ارشدکم الله سعیکم وجمع علی التقوی امرکم ما تکلم به
السلطان الذی لا یتحامل الا علی العدل ولا یمیل الا علی جانب الفضل ولا یبالی بان یمزق
دینه اذا رفا دنیاه ولا یفکر فی ان لا یقدم رضاء الله اذا وجد رضاه وانتم ونحن اصلحنا
الله وایاکم عصابة لم یرض الله لنا الدنیا فذخرنا للدار الاخری ورغب بنا عن ثواب
العاجل فاعد لنا ثواب الاجل وقسمنا قسمین قسما مات شهیدا وقسما عاش شریدا
فالحی یحسد المیت علی ما صار الیه ولا یرغب بنفسه عما جری الیه قال امیر المومنین ویعسوب
الدین علیه السلام المحن الی شیعتنا اسرع من الماء الی الحدور وهذه مقالة اسست
علی المحن وولد اهلها فی طالع الهزاهز والفتن فحیاة اهلها نغص وقلوبهم حشوها غصص
والایام علیهم متحامله والدنیا عنهم مائله فاذا کنا شیعة ائمتنا فی الفرائض والسنن و
متبعی اثارهم فی کل قبیح وحسن فینبغی ان نتبع اثارهم فی المحن غصبت سیدتنا فاطمة صلوات الله
علیها وعلی الها میراث ابیها صلوات الله علیه وعلی اله یوم السقیفه واخر امیر المؤمنین
عن الخلافة وسم الحسن رضی الله عنه سرا وقتل اخوه کرم الله وجهه جهرا وصلب زید بن
علی بالکناسه وقطع راس زید بن علی فی المعرکه وقتل عبدالله بن الحسن فی السجن وقتل ابناه
محمد وابراهیم علی ید عیسی بن موسی العباسی ومات موسی بن جعفر فی حبس هرون
وسم علی بن موسی بید المامون وهزم ادریس بفخ حتی وقع الی الاندلس فریدا ومات
عیسی بن زید طریدا شریدا وقتل یحیی بن عبدالله بعد الامان والایمان وبعد تاکید
العهود والضمان هذا غیر ما فعل یعقوب بن اللیث بعلویة طبرستان وغیر قتل محمد
بن زید والحسن بن القاسم الداعی علی ایدی ال ساسان وغیر ما صنعه ابو الساج رکا
فی علویة المدینة حملهم بلا غطاء ولا وطاء من الحجاز الی سامرا وهذا بعد قتل قتیبة
بن مسلم الباهلی لابن عمر بن علی حین اخذه بابویه وقد ستر نفسه ووارى شخصه یصانع
عن حیاته ویدافع عن وفاته ولا کما فعله الحسین بن اسمعیل المصعبی بیحیی بن عمر الزیدی
خاصه وما فعله مزاحم بن خاقان بعلویة الکوفه کافة وبحسبکم انه لیست فی بیضة الاسلام
بلدة الا وفیها لقتیل طالبی تربة تشارک فی قتلهم الاموی والعباسی واطبق علیهم العدنانی

والقحطاني فليس حي من الاحياء نعرفه من ذي يمان ولا بكر ولا مضر الا وهم شركا
في دمائهم كما تشارك ايسار على جزر قادتهم الحمية الى المنيه وكرهوا عيش الذله فماتوا
موت العزه ووثقوا بما لهم في الدار الباقيه فسخت نفوسهم عن هذه الفانية ثم لم يشربوا
كاسا من الموت الا شربها شيعتهم واوليائهم ولا قاسوا لونا من الشدائد الا قاسه
انصارهم واتباعهم داس عثمان بن عفان بطن عمار بن ياسر بالمدينه ونفى اباذر
الغفاري الى الربذه واشخص عامر بن عبد قيس التميمي وغرب الاشتر النخعي وعدي بن
حاتم الطائي وسير عمر بن ذراره الى الشام ونفى كميل بن زياد الى العراق وجفا ابي
بن كعب واقصاه وعادى محمد بن حذيفه ونا واه وعمل في دم محمد بن سالم ما عمل وفعل مع
كعب ذي الحظبة ما فعل واتبعه في سيرته بنو امية يقتلون من حاربهم ويغدرون بمن سالمهم
لا يحفلون المهاجري ولا يصونون الانصاري ولا يخافون الله ولا يحتشمون الناس
قد اتخذوا عباد الله خولا ومال الله دولا يهدمون الكعبة ويستعبدون
الصحابة ويعطلون الصلوة الموقوتة ويختمون اعناق الاحرار ويسيرون في حرم المسلمين
سيرتهم في حرم الكفار واذا فسق الاموي فلم يات بالضلاله عن كلالة قتل معاوية
حجر بن عدي الكندي وعمرو بن الحمق الخزاعي بعد الايمان المؤكدة والمواثيق المغلظة
وقتل زياد بن سميه الالوف من شيعة الكوفه وشيعة البصره صبرا واوسعهم حبسا
واسرا حتى قبض الله معويه على اسوء اعماله وختم عمره بشرا حواله فاتبعه ابنه يجهز على
جرحاه ويقتل ابناء قتلاه الى ان قتل هاني بن عروة المرادي ومسلم بن عقيل الهاشمي
اولا وعقب بالحرث بن زياد الرياحي وبابي موسى عمرو بن قرطة الانصاري وحبيب بن مظهر
الاسدي وسعيد بن عبد الله الحنفي ونافع بن هلال البجلي وحنظلة بن اسعد الشامي
وعابس بن ابي شبيب الشاكري في نيف وسبعين من جماعة الشيعة وامر بالحسين عليه السلم
يوم كربلا ثانيا ثم سلط عليهم الدعي بن الدعي عبيد الله بن زياد يصلبهم على جذوع
النخل ويقتلهم الوان القتل حتى اجتث الله دابره ثقيل الظهر بدمائهم التي سفك عظيم
التبعة بجرمهم الذي انتهك فانتبهت لنصرة اهل البيت طائفة اراد الله ان يخرجهم
من عهدة ما صنعوا ويغسل عنهم وضر ما اجترحوا فصمدوا صمد الفئة الباغية وطلبوا
بدم الشهيد الدعي ابن الزانيه لا يزيدهم قلة عددهم وانقطاع مددهم وكثرة سواد اهل

الكوفة بازائهم الا اقداما على القتل والقتال وسخاء بالنفوس والاموال حتى قتل سليمان بن
صرد الخزاعي والمسيب بن نجبة الفزاري وعبد الله بن وال التيمي في رجال من خيار المومنين
وعلية التابعين ومصابيح الانام وفرسان الاسلام ثم تسلط ابن الزبير على الحجاز والعراق
فقتل المختار بعد ان شفى الاوتار وادرك الثار وافنى الاشرار وطلب بدم المظلوم الغريب
فقتل قاتله ونفى خاذله واتبعوه ابا عمرة بن كيسان واحمر بن شميط ورفاعة بن يزيد والسائب بن
مالك وعبد الله بن كامل وتلقطوا بقايا الشيعة يمثلون بهم كل مثلة ويقتلونهم شر قتلة
حتى طهر الله من عبد الله بن زبير البلاد واراح من اخيه مصعب العباد فقتلهما عبد الملك
بن مروان كذلك نولي بعض الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون بعد ما حبس ابن الزبير محمد بن الحنفية
واراد احراقه ونفى عبد الله بن عباس واكثر ارهاقه فلما خلت البلاد لال مروان سلطوا الحجاج
على الحجازيين ثم على العراقيين فتلعب بالهاشميين واخاف الفاطميين وقتل شيعة علي و
محا اثار بيت النبي وجرى منه ما جرى على كميل بن زياد النخعي واتصل البلاء مدة ملك
المروانيه الى الايام العباسيه حتى اذا اراد الله ان يختم مدتهم باكثر اثامهم ويجعل اعظم
ذنوبهم في اخر ايامهم بعث على بقية الحق المهمل والدين المعطل زيد بن علي فخذله منافقوا
اهل العراق وقتله احزاب اهل الشام وقتل معه من شيعته نصر بن خزيمة الاسدي
ومعوية بن اسحق الانصاري وجماعة من شايعه وتابعه حتى من زوجه وادناه وحتى من
كلمه وماشاه فلما انتهكوا ذلك الحريم واقترفوا ذلك الاثم غضب الله عليهم وانتزع الملك
منهم فبعث عليهم ابا مجرم لا ابا مسلم فنظر لا نظر الله اليه الى صلابة العلوية والى
لين العباسيه فترك تقاه واتبع هواه وباع اخرته بدنياه وافتتح عمله بقتل عبد الله
بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب وسلط طواغيت خراسان وخوارج
سجستان واكراد اصفهان على ال ابي طالب يقتلهم تحت كل حجر ومدر ويطلبهم في
كل سهل وجبل حتى سلط عليه احب الناس اليه فقتله كما قتل الناس في طاعته
واخذه بما اخذ الناس في بيعته ولم ينفعه ان اسخط الله برضاه وان ركب ما لا يهواه
وخلت من الدوانيقي الدنيا فخبط فيها عسفا وتقضى فيها جورا وحيفا الى ان
مات وقد امتلئت سجونه باهل بيت الرسالة ومعدن الطيب والطهارة قد تتبع
غائبهم وتلقط حاضرهم حتى قتل عبد الله بن محمد بن عبد الله الحسني بالسند على يد

عمر بن هشام بن عمر التغلبي فما ظنك بمن قرب تناوله عليه ولان مسه على يديه وهذا قليل فى جنب ما قتله هرون منهم وفعله موسى قبله بهم فقد عرفتم ما توجه على الحسن بن على بفخ من موسى وما اتفق على على بن الافطس الحسيني من هارون وما جرى على احمد بن على الزيدى وعلى القاسم بن على الحسنى من حبسه وعلى بن غسان حاضر الخزاعى حين اخذ من قبله والجملة ان هرون مات وقد حصد شجرة النبوة واقتلع غرس الامامة وانتم اصلحكم الله اعظم نصيبا فى الدين من الاعمش فقد شتموه ومن شريك فقد عزلوه ومن هشام بن الحكم فقد اخافوه ومن على بن يقطين فقد اتهموه فاما فى الصدر الاول فقد قتل زيد بن صوحان العبدى وعوقب عثمان بن حنيف الانصاري ونفى حارثة بن قدامة السعدى وجندب بن زهير الازدى وشريح بن هانى المرادى ومالك بن كعب الارحبى ومعقل بن قيس الرياحي والحرث الاعور الهمداني وابو الطفيل الكنانى وما فيهم الا من خر على وجهه قتيلا او عاش فى بيته ذليلا يسمع شتمة الوصى فلا ينكر ويرى قتله الاوصياء واولادهم فلا يغير ولا يخفى عليكم جرح غامتهم وجيرتهم كجابر الجعفى وكرشيد الهجري وكزرارة ابن اعين وكفلان وابى فلان ليس الا انهم رحمهم الله كانوا يتولون اولياء الله ويتبرؤن من اعداء الله وكفى به جرما عظيما عندهم وعيبا كبيرا بينهم وقل فى بنى العباس فانك ستجد بحمد الله تعالى مقالا وجل فى عجائبهم فانك ترى ما شئت مجالا يجبى فيئهم فيفرق على الديلمى والتركي ويحمل الى المغربي والفرغاني ويموت امام من ائمة الهدى وسيد من سادات بيت المصطفى فلا تتبع جنازته ولا تجصص مقبرته ويموت ضراطهم اولاعب او مسخرة او ضارب فتحضر جنازته العدول والقضاة ويعمر مسجد التعزية عنه القوام والولاة ويسلم فيهم من يعرفونه دهريا او سوفسطائيا ولا يتعرضون لمن يدرس كتابا فلسفيا ومانويا ويقتلون من عرفوه شيعيا ويسفكون دم من سمى ابنه عليا ولو لم يقتل من شيعة اهل البيت غير المعلى بن خنيس قتيل داود بن علي ولو لم يحبس فيهم غير ابى تراب المروزى لكان ذلك جرحا لا يبرء ونائرة لا تطفأ وصدعا لا يلتئم وجرحا لا يلتحم وكفاهم ان شعراء قريش قالوا فى الجاهلية اشعارا يهجون بها امير المومنين عليه السلام ويعارضون فيها اشعار المسلمين فحملت اشعارهم ودونت اخبارهم ورواها الرواة مثل الواقدي ووهب بن منبه التميمى ومثل الكلبى والشرقي بن القطامي والهيثم بن عدي وداب ابن الكنانى وان بعض شعراء الشيعة يتكلم فى ذكر مناقب الوصى بل فى ذكر معجزات النبي صلى الله عليه وآله وسلم

فيقطع لسانه ويمزق ديوانه كما فعل بعبد الله بن عمار البرقي وكما اريد بالكميت بن زيد الاسدي وكما نبش قبر منصور بن الزبرقان النمرى وكما دمر على دعبل بن على الخزاعى مع رفقتهم من مروان ابن ابي حفصة اليمامى ومن على بن الجهم الشامى ليس الا لغلوهما فى النصب واستيجابهما مقت الرب حتى ان هرون بن الخيزران وجعفر المتوكل على الشيطان لا على الرحمن كانا لا يعطيان مالا ولا يبذلان نوالا الا لمن شتم ال ابي طالب ونصر مذهب النواصب مثل عبد الله بن مصعب الزبيرى ووهب بن وهب البختري ومن الشعراء مثل مروان بن ابى حفصة الاموى ومن الادباء مثل عبد الملك بن قريب الاصمعي فاما فى ايام جعفر فمثل بكار ابن عبد الله الزبيري وابى السمط بن ابى الجون الاموي وابن ابى الشوارب العبشمى ونحن ارشدكم الله قد تمسكنا بالعروة الوثقى واثرنا الدين على الدنيا وليس يزيدنا بصيرة زيادة من زاد فينا ولن يحل لنا عقيدة نقصان من نقص منا فان الاسلام بدء غريبا وسيعود كما بدء كلمة من الله ووصية من رسول الله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين ومع اليوم غد وبعد السبت احد قال عمار بن ياسر رضى الله عنه يوم صفين لو ضربونا حتى نبلغ سعفات هجر لعلمنا انا على الحق وانهم على الباطل ولقد هزم رسول الله صلوات الله عليه ثم هزم ولقد تاخر امر الاسلام ثم تقدم

الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا يفتنون ولولا محنة المومنين وقلتهم ودولة الكافرين وكثرتهم لما امتلات جهنم حتى تقول هل من مزيد ولما قال الله تعالى ولكن اكثرهم لا يعلمون ولما تبين الجزوع من الصبور ولا عرف الشكور من الكفور ولما استحق المطيع الاجر ولا احتقب العاصى الوزر فان اصابتنا نكبة فذلك ما قد تعودناه وان رجعت لنا دولة فذلك ما قد انتظرناه وعندنا بحمد الله تعالى لكل حالة الة ولكل مقامة مقالة فعند المحن الصبر وعند النعم الشكر ولقد شتم امير المومنين عليه السلام على المنابر الف شهر فما شككنا فى وصيته وكذب محمد صلى الله عليه وآله وسلم بضع عشر سنة فما اتهمناه فى نبوته وعاش ابليس مدة تزيد على المدد فلم نرتب فى لعنته وابتلينا بفترة الحق ونحن مستيقنون بدولته ودفعنا الى قتل الامام بعد الامام والرضا بعد الرضا ولا مرية عندنا فى صحة امامته وكان وعد الله مفعولا وكان امر الله قدرا مقدورا كلا سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون وسيعلم الذين

ظلموا ای منقلب ینقلبون ولتعلمن نباه بعد حین اعلموا رحمکم الله ان بنی امیة الشجرة الملعونة
فی القران واتباع الطاغوت والشیطان جهدوا فی دفن محاسن الوصی واستاجروا من کذب
فی الاحادیث علی النبی صلی الله علیه واله وسلم وحولوا الجواد الی بیت المقدس عن المدینه
والخلافة زعموا الی دمشق عن الکوفه وبذلوا فی طمس هذا الامر الاموال وقلدوا علیه
الاعمال واصطنعوا فیه الرجال فما قدروا علی دفن حدیث من احادیث رسول الله صلی الله
علیه واله ولا علی تحریف ایة من کتاب الله تعالی ولا علی دس احد من اعداء الله فی اولیاء الله
ولقد کان ینادی علی رؤسهم بفضایل العترة ویبکت بعضهم بعضا بالدلیل والحجة لا تنفع
فی ذلک هیبة ولا یمنع منه رغبة ولا رهبة والحق عزیز وان استذل اهله وکثیر وان قل
حزبه والباطل ذلیل وان رصع بالشبهة وقبیح وان غطی وجهه بکل ملیح قال عبد الرحمن بن الحکم
وهو من انفس بنی امیه سمیة امسی نسلها عدد الحصا وبنت رسول الله لیس لها نسل
غیره لعن الله من یسب علیا وحسینا من سوقة وامام وقال ابو دهبل الجمحی فی جمة سلطان
بنی امیة وولایة ال ابی سفیان تبیت السکاری من امیة نوما وبالطف قتلی ما ینام حمیمها
وقال سلیمان بن قتة وان قتیل الطف من ال هاشم اذل رقاب المسلمین فذلت فقال
الکمیت بن زید وهو جار خالد بن عبد الله القسری فقل لبنی امیة حیث حلوا وان
خفت المهند والقطیعا اجاع الله من اشبعتموه واشبع من بجورکم اجیعا وما هذا باعجب من
صیاح شعراء بنی العباس علی رؤسهم بالحق وان کرهوه وبتفضیل من نقصوه وقتلوه قال
المنصور بن الزبرقان علی بساط هرون ال النبی ومن یحبهم یتطامنون مخافة القتل ومن
النصاری والیهود وهم من امة التوحید فی اذل وقال دعبل بن علی وهو صنیعة بنی
العباس وشاعرهم الم تر انی مذ ثمانین حجة اروح واغدوا دائم الحسرات اری فیئهم فی
غیرهم متقسما وایدیهم من فیئهم صفرات وقال علی بن العباس الرومی وهو مولی المعتصم
تالیت ان لا یبرح المرء منکم یتل علی حر الجبین فیعفج کذاک بنو العباس تصبر منکم ویصبر
للسیف الکمی المدبج لکل اوان للنبی محمد قتیل زکی بالدماء مضرج وقال ابراهیم بن
العباس الصولی وهو کاتب القوم وعاملهم فی الرضا لما قربه المامون یمن علیکم
باموالکم وتعطون من مائة واحدا وکیف لا ینتقصون قوما یقتلون بنی عمهم جوعا
وسغبا ویملؤن دیار الترک والدیلم فضة وذهبا یستنصرون المغربی والفرغانی ❊

ویجفون المهاجری والانصاری ویولون انباط السواد وزارتهم وقلف العجم والطماطم قیادتهم
ویمنعون ال ابی طالب میراث امهم وفی جدهم یشتهی العلوی الاکلة فیحرمها ویقترح
علی الایام شهوة فلا یطعمها وخراج مصر والاهواز وصدقات الحرمین والحجاز تصرف
الی ابن ابی مریم المدینی والی ابراهیم الموصلی وابن جامع السهمی والی زلزل الضارب
وبرصوما الزامر واقطاع بختیشوع نصرانی قوت اهل بلد وجاری بغا الترکی والافشین
الاشروسی کفایة امة ذات عدد والمتوکل زعموا یتسری باثنی عشر الف سریة والسید
من سادات اهل البیت یتعفف بزنجیة او سندیة وصفوة مال الخراج مقصود
علی ارزاق الصفاعنة وعلی موائد المخانثة وعلی طعمة الکلابین ورسوم القرادین و
علی مخارق وعلویة المغنی وعلی زرزر وعمر بن بانة الملهی ویبخلون علی الفاطمی باکلة
او شربة ویصادقونه علی دانق وحبة ویشترون العوادة بالبدر ویجرون لها ما یفی
برزق عسکر والقوم الذین احل لهم الخمس وحرمت علیهم الصدقة وفرضت لهم الکرامة
والمحبة یتکففون ضرا ویهلکون فقرا ویرهن احدهم سیفه ویبیع ثوبه وینظر الی
فیئه بعین مریضة ویتشدد علی دهره بنفس ضعیفة لیس له ذنب الا ان جده
النبی وابوه الوصی وامه فاطمة وجدته خدیجة ومذهبه الایمان وامامه القران
وحقوقه مصروفة الی القهرمانة والمضرطة والی المغمزة والی المزررة وخمسه مقسوم علی نقار
الدیکة الدمیة والقردة وعلی عرس اللعبة واللعبة وعلی مربیة الرحلة وماذا اقول فی قوم
حملوا الوحوش علی النساء المسلمات واجروا العبادة وذویه الجرایات وحرثوا تربة الحسین علیه السلام
بالفدان ونفوا زواره الی البلدان وما اصف من قوم هم نطف السکاری فی ارحام
القیان وماذا یقال فی اهل بیت منهم نبغ البغاء وفیهم راح التخنیث وغدا وبهم عرف
اللواط کان ابرهیم بن المهدی مغنیا وکان المتوکل مؤنثا موضعا وکان المعتز مخنثا
وکان ابن زبیده معتوها مفرکا وقتل المامون اخاه وقتل المنتصر اباه وسم موسی بن
المهدی امه وسم المعتضد عمه ولقد کانت فی بنی امیه مخازی تذکر ومعائب تؤثر
کان معاویه قاتل الصحابة والتابعین وامه اکلة اکباد الشهداء الطاهرین وابنه یزید
القرود مربی الفهود وهادم الکعبة ومنهب المدینه وقاتل العترة وصاحب یوم الحره
وکان مروان الوزغ بن الوزغ لعن النبی صلی الله علیه واله اباه وهو فی صلبه فلحقته

لعنة الله ربه وكان عبد الملك صاحب الخطيئة التى طبقت الارض وشملت وهى تولية الحجاج بن
يوسف الثقفى فاتك العباد وقاتل العباد ومبيد الاوتاد ومخرب البلاد وخبثامة محمد
الذي جائت به النذر وورد فيه الاثر وكان الوليد جبار بنى امية وولى الحجاج على
المشرق وقرة بن شريك على المغرب وكان سليمان صاحب البطن الذى قتله بطنه كظة
ومات بشما وتخمة وكان يزيد صاحب سلافة وحبابة الذي نسخ الجهاد بالخمر وقصر ايام خلافته
على العود والزمر واول من اعلى سعر المغنيات واعلن بالفاحشات وماذا اقول فيمن
اعرق فيه مروان من جانب ويزيد بن معوية من جانب فهو ملعون بين ملعونين وكاعرق
فى الكفر بين كافرين وكان هشام قاتل زيد بن على مولى يوسف بن عمر الثقفى وكان الوليد
بن يزيد خليع بنى مروان الكافر بالرحمن الممزق بالسهام القران واول من قال الشعر فى نفى الايمان
وجاهر بالفسوق والعصيان والذى غشى امهات اولاد ابيه وقذف بغشيان اخيه
وهذه المثالب مع عظمها وكثرتها ومع قبحها وشنعتها صغيرة وقليلة فى جنب مثالب بنى
العباس الذين بنوا مدينة الجبارين وفرقوا فى الملاهى والمعاصى اموال المسلمين هؤلاء
ارشدكم الله ائمة المهديون الراشدون الذين قضوا بالحق وبه يعدلون بذلك
يقف خطيب جمعتهم وبذلك تقوم صلوة جماعتهم فان كسد التشيع بخراسان فقد نفق
بالحجاز والحرمين والشام والعراقين وبالجزيرة والثغرين وبالجبل والبغادين وان تحامل
علينا وزيرا و اميرا فانا نتوكل على الامير الذى لا يعزل وعلى القاضى الذي لم يزل يعدل
وعلى الحكم الذي لا يقبل رشوة ولا يطلب سجلا ولا شهادة واياه تعالى نحمد على طهارة
المولد وطيب المحتد ونسئله ان لا يكلنا الى انفسنا ولا يحاسبنا على مقتضى عملنا
وان يعيذنا من رعونة الحشوية ومن لجاج الحرورية وشك الواقفية وارجاء الحنفية
وتخالف اقوال الشافعية ومكابرة البكرية ونصب المالكية واجبار الجهمية والنجارية
وكسل الراوندية وروايات الكيسانية وجحد العثمانية وتشبيه الحنبلية وكذب الغلاة
الخطابية وان لا يحشرنا على نصب صفهانى ولا على بغض لاهل البيت طوسى او شاشى
ولا على ارجاء كوفى ولا على تشبيه قمى ولا على جهل شامى ولا على تحنبل بغدادى ولا على
قول بالباطن مغربى ولا على عشق لابى حنيفة بلخى ولا على تناقض فى القول حجازى ولا على
مروق سجزى ولا غلو فى التشيع كوخى وان يحشرنا فى زمرة من احببناه ويرزقنا شفاعة من

توليناه اذا دعا كل اناس بامامهم وساق كل فريق تحت لوائهم انه سميع قريب يسمع ويستجيب
انتهت الرسالة الطنانة ببديع عباراتها وخفى اشاراتها وهى جيدة عن اخرها الا انى
لم افهم وجه نسبة التشبيه الى اهل قم وهى وجوه اهل الايمان ومعتمد نقلهم مدى الاعصار
والازمان وكذا رمى الكرخيين بالغلو مع ان جمهورهم من الطبقة العالية من الشيعة
كيف لا وقدوتهم المشايخ الثلثة الذين بهم قام عماد الاسلام وانتظم امور كافة الانام
واسسوا المذهب احسن تاسيس وفتحوا للعلماء بابا لتصنيف والتدريس ولولاهم لما
قام للدين عمود ولا اخضر للتحقيق عود وهم شيخنا الاقدم ابو عبد الله بن النعمان المفيد
وسيدنا الاجل ابو القاسم على بن الحسين المرتضى وشيخنا الاعظم ابو جعفر محمد بن حسن
رئيس الطائفة شكر الله مساعيهم واعلى فى مدارج الجنة مراقيهم بمحمد واله عليهم السلم

اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ
عَلٰى قَتْلِهِ اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا ج بار الها لعنت كن آن طايفه را كه با حسين جنگ كردند و
مشايعت نمودند و بيعت و متابعت كردند بر قتل او بار الها لعنت كن ايشانرا يكسره ش عصابه بمعنى
جماعتى است كه از ده تا چهل باشد چنانچه در منتهى الارب ميگويد و اين معنى اصل اوست و در عرف عام
استعمال ميشود در مطلق قوم و طايفه هر قدر باشند و در اين عبارت اگر معنى دوم باشد بايد لام را براى
عهد قرار داد و اگر اول باشد لام را بايد براى جنس يا استغراق گرفت تا افاده معنى عصائب و جموع
نمايد مجاهده ماخوذ از جهد بمعنى رنج است و كنايه از مطلق جنگ كردن است چه بر وجه مشروع
باشد و چه بر وجه باطل چنانچه در اين مقام است مشايعه بمعنى او پيروى كردن است و سابقا
اشاره باو شده مبايعه بيعت كردن است و اصل او از بيع است چه چنانچه در بيع مصافقه
و دست بدست دادن است همچنين در بيعت اين كار لازم و لابد منه است و بعضى كه گمان
كرده اند كه بيعت را از آنجهة بيعت گفتند كه مبايع خود را به بهشت ميفروشد معنى قشرى غير منطبق
بر جميع مراتب است و آنچه ما گفتيم محل تصريح مهره اين فن و ائمه اين صناعت است متابعه بباء موحده
بعد از الف از تباعة است كه معنى او گذشت كه پيروى است و سيد محقق اجل داماد نضر الله وجهه در كتاب
رواشح سماويه در باب تصحيفات ميفرمايد ثم من تتمة المقام انه قد وقعت من الذين
شادكونا فى الصناعة ولم ليسا هموناً فى البضاعة ولم يلحقوا اشاوفنا من العلم والحكمة و
تحريفات غريبة وتصحيفات عجيبة لفظية ومعنوية فى قوانين العلم وطبقات الصناعة

ولاجناح علینا لو تلونا طائفة منها علی اسماع المتعلمین تبصیرا لبصائرهم فی سبیل الدین و
صیانة لاحادیث سید المرسلین واوصیائه الطاهرین عن شر و تصحیفات الجاهلین
و تصرفات القاصرین ثم انه قد اخذ یعدد منها حدیث عمار لکن عمّا جاض جیضة بالجیم
والمعجمة او المهملة بمعنی حاد وزاغ وصحفوه بخاض بالحاء المهملة ثم المعجمة وحدیث تعداد الکبائر
التی منها التعدد بعد الهجرة المصحف بالتعرب بالمعجمة المعبر عنه فی لسان الاصحاب
بالالتحاق ببلاد الکفر والاقامة بها بعد المهاجرة عنها الی بلاد الاسلام قال وبالجملة
هو کنایة عن الزیغ عن المعرفة والجسود عن الحق والالتحاق باهل الشقاوة والضلالة بعد
الدخول فی حریم السعادة و الهدایة الی ان قال ومنها فی دعاء زیارة مولینا الشهید
ابیعبدالله الحسین علیه السلام یوم عاشورا اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین
علیه السلام وشایعت وبایعت وتابعت علی قتله کلتاهما بالمثناة من تحت بعد الالف
قبلها موحدة فی الاولی ومثناة من فوق فی الثانیه للتخصیص بعد التعمیم اذ المبایعة بالباء
الموحدة مفاعلة من البیعة بمعنی المعاقدة والمعاهدة سواء کان علی الخیر او علی الشر و
المتابعة بالمثناة من فوق معناها المجاراة والمساعاة والمهافتة والمساعدة والمعاضدة والمبایعة علی الشر
ولا یکون فی الخیر وکذلک التتایع التهافت علی الشر والتسادع الیه مفاعلة وتفاعلا
من التیعان یقال تاع الفئ یتیع تیعا وتیعانا خرج وتاع الشیء ذاب وسال علی وجه الارض
وتاع الی کذا یتیع اذا ذهب الیه وسرع وبالجملة المفاعلة والتفاعل لایکون الا للشر وجماهیر
القاصرین من اصحاب العصر یصحفونها ویقولون تابعت بالتاء المثناة فوق والباء الموحدة انتهی
کلامه الشریف ضاعف الله قدره المنیف وظاهر این کلام آنستکه لفظ تایعت بیاء مثناة است نه تابعت
بباء موحده واینکه در ازمنه سابقه برهمین وجه قرائت میکردند واین تغییر در عصر آن محقق واقع شده ولی
متامل محیط باطراف کلام می داند که دراین باب اعتماد بر قواعد لغویه وکلمات اهل لغت کرده چنانچه از
محقق ثانی شنیدی که درباب اوله چنین کرده واصل دراین امر نیز حریری است که در درة الغواص آورده
که در اوهام خواص آنستکه میگویند تابعت النوائب علی فلان وحق تعبیر آنستکه تتایعت بیا گفته شود
چه تتابع بموحده در صلاح وخیر است وتتایع بمثناة مختص بمنکر وشر است ودر کلام حریری جماعتی از
صیارفه ادب نقدی دارند از آن جمله آن است که خفاجی از ابن بری نقل کرده وتحریر او موافق آنچه
در کشف الطره مذکور است چنانستکه اگر مقصود آنست که تتابع بموحده مخصوص بخیر است و در شر

استعمال نمیشود این ظاهر الفساد است چنانچه در قرآن کریم است فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضًا واگر
غرض آنستکه تتابع عام است وتتایع خاص پس واجب آید که در مورد خاص تتایع استعمال نشود وفساد این اظهر است
چه هر عامی در مورد خاص جایز الاستعمال است چنانچه در آیه مذکوره نیز چنین است پس تخطئه استعمال
متابعه وتتابع در شر وجهی ندارد وتمام شد کلام او وعلاوه براینکه اختصاص تتایع بمثناة بشر نیز معلوم نیست
چه ماده او دلالت براین ندارد واینکه از تهذیب نقل شده که جهة آنستکه مشتق است از تاع بمعنی
سال وسیلان موجب سرعت است وعجله از شیطان است ومذموم است پس تتایع مخصوص بشر است
سخنی است غریب که جز در صحیفه رمالی نظیر او نتوان یافت و هیچ امر یرا باین قیاس نمیتوان تصحیح کرد تا چه رسد
بلغت که قیاس در او حجت نیست بلی یک سخن در اینجا دارند که از ابو عبیده نقل شده لم نسمع التتایع
فی الشر وانما سمعناه فی الخیر ولی بهمین قدر حکم بغلطیت نمیتوان کرد اگر استعمال ثابت شود
وزمخشری درکشاف در تفسیر سوره هود استعمال تتایع درخیر کرده واو خود تاسیس اصلی کرده در ذیل آیه
واذا اظلم علیهم قاموا که استعمال علما بمنزله نقل است وحجت است اگرچه مولد باشد و
از اینجهة استدلال بشعر ابو تمام کرده وسید شریف در حاشیه کشاف وبیضاوی وسایرین
متابعت کردند واول کسیکه متنبه این شد عبدالقاهر جرجانی است که واضع علم بیان است ویکی
از معاصرین از اهل قسطنطنیه رساله در حجیت شعر مثل رضی و مهیار وابو فراس نوشته واز شهاب خفاجی
این مذهب معلوم میشود وخالی از قوت نیست وتحقیق او در مجلس بشرح مستوفی بقدر حوصله استعداد
واطلاع این بی بضاعت شده بالجمله بر فرض تسلیم غلطیت استعمال تتایع درخیر استعمال تتابع در شر
غلط نیست ومقصود مدعی تصحیف ووهم اینست واحتمال اینکه تصحیف باشد وحادث بعید است
چه در نسخ معتبره قدیمه آنچه دیده شده بباء موحده است والبته بیاء مثناة خواندن مجزی نیست
بلی اگر کسی احتیاط کند وجمع نماید باحتمال اینکه لفظ روایت بایا باشد ولااقل بجهة خروج از
خلاف این محقق یگانه ودانشمند فرزانه که گروهی استاد البشرش دانند وطایفه معلم ثالثش
خوانند البته اقرب بصواب واوفق بطلب ثواب است والله اعلم وما اگرچه دراین شرح جابجا جمله وافیه
از ادله لعن را عقلا ونقلا سنة وکتابا یاد کردیم ولی دراین موضع بجهت ادای حق او یکی دو حدیث در ثواب
لعن بر قاتلان سید الشهداء ذکر میکنیم چه ادله سابقه را در لعنت وتحریض بر لعن آن مقدار مدخلیت
نیست که اخبار مخبره از ثواب جزیل را است در عیون وامالی بسند بحضرت رضا علیه السلام میرسانند که
بریان بن شبیب فرمود اگر خواستاران باشی که در غرفهای بهشتی همنشین پیغمبر وآل او شوی لعن بر قتله

حسین کن واگر بخواهی ثواب شهیدان در رکاب حسین را دریابی هر وقت که یاد حسین کنی بگوی یا لیتنی
کنت معهم فافوز فوزا عظیما یعنی از روی حقیقت تمنی حضور کربلا و شهادت با اصحاب محبت
و ولا کن و بگوی کاش من نیز با ایشان بودم تا برستگاری ابد فایز میشدم و در کامل الزیاره از داود
رقی نقل میکند که در حضرت امام صادق علیه السلام بودم که آب خواست چون تناول فرمود گریه
کرد و چشمش در اشک غرقه شد آنگاه فرمود یا داود لعن الله قاتل الحسین که هیچ بنده نیست که آبی
بنوشد و یاد حسین کند و لعنت کند قاتلان او را مگر آنکه خدای عزوعلا برای او صد هزار حسنه بنویسد
و صد هزار سیئه محو کند و صد هزار درجه برای او بلند میفرماید و چنان است که صد هزار بنده آزاد کرده باشد
و در روز قیامت خدای او را خنک دل و آسوده خاطر حشر کند اللهم العن قتلة الحسین علیه السلام الی
یوم القیام مطلب ثانی در شرح دعای سلام **السَّلامُ عَلَيْكَ يا اَبا عَبْدِ اللهِ وَعَلَى**
الْاَرْواحِ الَّتي حَلَّتْ بِفِنائِكَ ج سلام بر تو بادای ابو عبدالله و بر ارواحیکه در
حریم تو جای گرفته‌اند ش معانی متعلقه باین لفظ شریف تماماً در شرح فصول زیارت شریفه
چنانچه مقتضای مقام بود سبق ذکر یافت و بعضی اخبار مناسبه فضل اصحاب سید الشهداء علیه السلام
در آخر این مطلب در ذیل فقره و علی اصحاب الحسین علیه السلام انشاء الله یاد خواهد شد
وَلا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّي لِزِيارَتِكَ ج و خدای این سلام را آخر
عهد من بزیارت تو نگرداند ش عهد اصل در معانی او پیمان است و بمعنی وصیت و فرمان
حکومت و معرفت در عهدی به کذا و عهدته کذا و ملاقات و زمان و اشباه او باین مناسبت
استعمال میشود و شاید در این عبارت همان معنای اول مراد باشد و لام یا بمعنی مع است یا برای
اختصاص یعنی عهد من که مخصوص بزیارت تواست و شاید که برای تقویت باشد بر وجه ثانی
که متعدی استعمال شده و تواند که بمعنی الی باشد باشراب معنی توجه و اشباه وی و احتمال بعید
میرود که اصل لفظ زیارت باشد و مصحف شده بلام بدل شده باشد و احتمال معنی معرفت
و ملاقات که کنایه از آشنائی و مصاحبت باشد در این کلام خالی از قوت نیست بنا بر تنزیل
زیارت منزله شخصی که انس با او و معرفتی و مصاحبتی هست زیارت در اصل لغت بمعنی رفتن
بدیدار کسی است و در شرع علی التحقیق نیز در این معنی استعمال شده و اطلاقات ادله زیارت رسول
و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین منزل بر او است و دعا و نماز از آداب شرعیه آن عمل است که
مستحبی است از کیفیات آن مستحب علیحده اند و اشباه او ادا میشود بصرف حضور اگر دعوی انصراف

بکنیم ولی در غیاب و از دور این معنی متصور نمیشود و لهذا اکثر یا در معنی دیگری استعمال میشود که عبارت از حضور
قلب و توجه نفس است بجانب مزور با قرائت دعائی و این فعل را بر سبیل استعاره و تشبیه نیز زیارت
میگویند و شاید از جهت اینکه قوام زیارت در بعید بدعا است بعضی گمان کرده اند که حقیقت زیارت
متقوم بدعا است ولی بقوانین تعارض احوال آنچه ما گفتیم اصح است چه امر در این صورت که ایشان
گفته اند متوقف است بر نقل و اشتراک و آنچه ما گفتیم باستعاره که حقیقت لغویه است علی التحقیق
توجیه میشود و اگر استعاره هم مجاز باشد مجاز بهتر از اشتراک است و این ترجیح بعد از ادعای آنست که در
لغت دعا ماخوذ در مفهوم زیارت نیست و این از قطعیات بلکه ضروریات لغت عرب است قال المتنبی
قیل وهو امیر شعره ازوردهم وسواد اللیل یشفع لی وانثنی وبیاض الصبح یغری بی
السَّلامُ عَلَى الْحُسَيْنِ ج سلام بر حسین باد ش این کلام مشتمل بر التفات از خطاب
بغیاب است و شاید نکته او استلذاذ بتکریر ذکر لفظ حسین است که جلای قلوب و شفای صدور و روشنی
ابصار است و شاید بملایمت لزوم ذکر لفظ حسین در علی بن الحسین ملتزم بعدول از خطاب شده چه اگر بصورت
خطاب بود باید بگوید و علی علی ابنک و این کلام را آن رونق و فصاحت نیست که در لفظ علی بن الحسین است
چنانچه صرافان گوهر شناس معانی و الفاظ دریافت این معنی را چنانچه شایسته انس ایشان است مینمایند
وَعَلى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ج و سلام بر علی اکبر باد ش علی بن الحسین اسم سه نفر از اولاد سید الشهداء
علیه السلام است یکی حضرت سید الساجدین سلام الله علیه و دیگری علی اکبر و سوم علی رضیع که بروایتی
عبدالله رضیع نام داشت و معروف بعلی اصغر است و مراد در این فقره علی اکبر شهید در کربلا است
چه این زیارت را اختصاصی تمام بقتلای طف و شهدای رکاب سعادت انتساب است و احتمال
اراده سید الساجدین بغایت بعید است بالجمله مادر وی بروایت مشهوره لیلی دختر ابو مرة عروة
بن مسعود ثقفی است و بروایت سبط ابن جوزی در تذکره نام مادر آنجناب آمنه بوده است و
اول اصح و اعرف است و مادر لیلی میمونه دختر ابوسفیان بن حرب است و از این جهة معاویه شهادت
داد در حق آن جناب که احق بخلافت است و شرح این اجمال چنانستکه در کثیری از کتب مسطور است
و از مقاتل الطالبین مشهور که یک روز چنان اتفاق افتاد که معویه از جلسای خویش سوال کرد
اولیتر از همه کس بولایت امر امت و کفالت کار خلافت کیست گفتند تو گفت نه بلکه علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است که جد وی رسول خدای و او را شجاعت بنی هاشم و سماحت
بنی امیه و حسن و صباحت بنی ثقیف است علی الجمله در سن آنجناب خلافی عظیم واقع شده شیخ مفید علیه الرحمة

در کتاب ارشاد آنحضرترا نوزده ساله دانسته واورا علی اوسط گرفته وفرموده سید الساجدین ازان جناب بزرگتر بوده واین قول حکایت شده از صاحب کتاب بدع وصاحب کتاب شرح الاخبار از علمای اهل سنت وبروایت ابوالفرج ومحمد بن ابیطالب هیجده ساله بوده وبروایتی بیست وپنجساله بوده وبروایتی سی وهشت ساله بوده وهیچیک ازین اخبار منافی آنکه آن جناب بزرگتر از سید سجاد باشد نیست چه در عمر آنجناب نیز در روز عاشورا اختلافی است بعضی گفته اند بالغ نبوده وگروهی گفته اند سی وسه ساله بوده ودرمیانه اقوالی چند است وجمهور مورخین ونسابین ومحدثین فریقین علی شهید را علی اکبر نوشته اند ازانجمله حافظ جنابذی وابن سبط جوزی وکمال الدین بن طلحه ومحب الدین طبری وابن جوزی در صفوه ودیار بکری در خمیس وصاحب کشف الغمه وابن الخشاب وابوالفرج وزبیر بن بکار وبلاذری ومزنی وشریف عمری نسابه صاحب کتاب مجدی وابن قتیبه وابو حنیفه دینوری وابوجعفر طبری وابن ابی الازهر وابوالفضل صابونی صاحب کتاب فاخر که فقهای ما ازو بجعفی تعبیر میکنند وابوعلی بن همام وابن شهرآشوب وابن ادریس وابوعبیده وخلف الاحمر وصاحب کتاب لباب وصاحب کتاب زواجر ومواعظ وشیخ حر عاملی در منظومه احوال ائمه علیهم السلام وجماعتی جز ایشان که کلام طایفه را دیدیم وعبارت جمعی را شنیدیم واین قول البته اصح واسد خواهد بود وازابوالفرج در مقاتل الطالبین آورده اند که ولادت آنجناب در امارت عثمان بوده واز جد بزرگوار خود امیر مؤمنان روایت حدیث نموده واز عایشه نیز سماع کرده وهم از ابی عبیده وخلف بن احمر نقل شده که این اشعار را در مدح آنجناب گفته اند ومدح را دلیل بزرگی قدر وکبر سن او شمرده اند والابیات هذه

لم تر عین نظرت مثله   من محتف یمشی ومن ناعل
یغلی نئ اللحم حتی اذا   انضج لم یغل علی الآکل
کان اذا شبت له ناره   یوقدها بالشرف القابل
کیما یراها بائس مرمل   او فرد حی لیس بالآهل
اعنی ابن لیلی ذا السدی والندی   اعنی ابن بنت الحسب الفاضل
لا یؤثر الدنیا علی دینه   ولا یبیع الحق بالباطل

وانصاف این است که از سیاق این اشعار معلوم میشود که در وقت مدح آنجناب از رجال معدودین بنظر می آمد وهمچنین کلام معویه شاهد است چه اگر آن جناب دران زمان طفل یا مراهق بودی آثار سماحت وشجاعت ازان جناب چندان ظاهر نمیشد که معویه باان همه عداوت اعتراف باولویت او بخلافت کند وصواب چنان مینماید که درین مقام عبارت فحل فقیه محقق مقدم وشیخ فاضل متبحر معظم محمد بن ادریس الحلی را قدس سره که در کتاب سرائر ایراد کرده بعینه یاد کنیم واز متمم این مسئله بنقل او اکتفا نمائیم قال فی باب الزیارات فی خاتمة کتاب الحج فاذا کانت الزیارة

لابی عبدالله الحسین علیه السلام یزار ولده علی الاکبر وامه لیلی بنت ابی مرة بن عمرو بن مسعود الثقفی وهو اول قتیل فی الوقعة یوم الطف من آل ابی طالب وولد علی بن الحسین هذا فی امارة عثمان وقد روی عن جده علی بن ابیطالب وقد مدحه الشعراء وروی عن ابی عبیدة وخلف الاحمر ان هذه الابیات قیلت فی علی بن الحسین الاکبر المقتول بکربلا لم تر عین الابیات وقد ذهب شیخنا المفید فی کتاب الارشاد الی ان المقتول بالطف هو علی الاصغر وهو ابن بنت الثقفیه وان علیا الاکبر زین العابدین امه ام ولد وهی شاه زنان بنت کسری یزدجرد قال محمد بن ادریس والاولی الرجوع الی اهل هذه الصناعة وهم النسابون واصحاب السیر والتواریخ مثل الزبیر بن بکار فی کتاب انساب قریش وابی الفرج الاصفهانی فی مقاتل الطالبیین والبلاذری والمزنی وصاحب کتاب اللباب اخبار الخلفاء والعمری النسابة حقق ذلک فی کتاب المجدی فانه قال زعم من لا بصیرة له ان علیا الاصغر هو المقتول بالطف وهذا خطاء ووهم والی هذا ذهب صاحب کتاب الزواجر والمواعظ وابن قتیبة فی المعارف وابن جریر الطبری المحقق لهذا الشان وابن ابی الازهر فی تاریخه وابو حنیفة الدینوری فی الاخبار الطوال وصاحب کتاب الفاخر مصنف من اصحابنا الامامیة ذکره شیخنا ابوجعفر فی فهرست المصنفین وابو علی بن همام فی کتاب الانوار فی تواریخ اهل البیت وموالیدهم وهو من جملة اصحابنا المصنفین المحققین وهؤلاء جمیعا اطبقوا علی هذا القول وهم ابصر بهذا النوع قال ابو عبید فی کتاب الامثال وعند جهینة الخبر الیقین قال وهذا قول الاصمعی واما هشام بن الکلبی فاخبر انه جهینة وکان ابن الکلبی اخبر بهذا النوع من الاصمعی وقال محمد بن ادریس نعم ما قال ابو عبید لان اهل کل فن اعلم به فهم من غیرهم وابصر واضبط ثم اخذ رحمه الله یعدد وقایع من امثال ذلک فیها اشتباه من المفید وغیره علی جاری عادته فی ذکر الشیء بنظیره وحرصه علی تکثیر الفواید الادبیة فی کتابه بحیث قد یخرجه عن صناعته ویذهب به الی فن آخر من العلم کما هو لمن مارس کتابه ثم قال قال محمد بن ادریس وای غضاضة تلحقنا وای نقص یدخل علی مذهبنا اذا کان المقتول علیا الاکبر وکان علی الاصغر الامام المعصوم بعد ابیه الحسین علیه السلام فانه کان لزین العابدین یوم الطف ثلث وعشرون سنة ومحمد ولده الباقر حی له ثلث سنین واشهر ثم بعد ذلک کله فسیدنا ومولانا علی بن ابیطالب کان اصغر ولد ابیه سنا ولم ینقصه ذلک انتهی بالفاظه وفیه غنی وکفایة عن تطویل الکلام وذیله وتصعیب المرام ونیله باجمله فضایل صوریه ومعنویه آن جناب از صباحت

صفر
لمجد الدولة
من بویه
منذ ذرالقیه

رخسار و حلاوت گفتار و زهد و عبادت و عفاف و سماحت و شجاعت و مداراة و رفق و صیانت و جلالت قدر و شهامت نفس و بزرگی نژاد و پاکی نهاد و علو همت و سمو رتبت نه چندان است که بتوان در کتابی درج کرد یا در دفتری جمع نمود و اگر خصوصیات تلویحات خاصه و تصریحات ناصه جناب سید الشهدا سلام الله علیه را در حق آنجناب در روز عاشورا درست تامل کنی و بدیدهٔ تحقیق تدبر نمائی راه بمعرفت بزرگی شان و ارتفاع مقدار آن جناب خواهی یافت و این مقوله خصایص آنحضرت بر دو قسم است یکی از افعال آنجناب و دیگر از اقوال و تفصیل این امور در کتب مقاتل مبثوث و منتشر است و ما در اینجا بیک حدیث منقول در بحار در ذیل قصه یوم عاشورا که مؤلف از روایات کتبی است مثل ارشاد و لهوف و غیرها اکتفا میکنیم و آن این است که چون علی علیه السلام بجانب میدان شتافت امام مظلوم دست بزیر محاسن شریف زد و رو بسمت آسمان بلند فرمود و عرض کرد اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولك كنا اذا اشتقنا الى نبيك نظرنا الى وجهه اللهم امنعهم بركات الارض وفرقهم تفريقا ومزقهم تمزيقا واجعلهم طرائق قددا ولا ترض الولاة منهم ابدا فانهم دعونا لينصرونا ثم عدوا علينا ثم صاح الحسين عليه السلام بعمر بن سعد مالك قطع الله رحمك ولا بارك الله في امرك وسلط عليك من يذبحك بعدي في فراشك كما قطعت رحمي ولم تحفظ قرابتي من رسول الله ثم رفع الحسين عليه السلام صوته وتلا ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم و در این حدیث چند مزیت و فضل برای آن شهید مظلوم معلوم میشود مرتبه اول آنکه چون بجانب میدان شد سید الشهداء علیه الصلوة و السلام بهیئت مستغیث دست بزیر محاسن مبارک کرده بجانب آسمان کرد کنایت از آنکه جانم بستوه آمده و کارم بآخر کشیده و کارد باستخوان رسیده و جای استغاثت و استمداد و استعانت است و این دلالت بر عظم قدر و جلالت مصیبت آن مظلوم در نظر امام همام دارد دوم آنکه آن قوم را از غایت دلسوختگی در معرض عذاب الهی بر آورده خدا را بر ایشان بشهادت طلبید و این نیز دلیل بزرگی گناه ایشان و جلالت قدر آن امامزاده عظیم الشان است سوم آنکه آنجنابرا در خلق به پیغمبر تشبیه کرده و شمایل پیغمبر صلی الله علیه و آله بحسن و صباحت و غایت اعتدال و تناسب سمر آفاق و شهرهٔ روی زمین است چنانچه از ابن عباس منقول است که هیچ وقت با آفتاب برابر نشد مگر اینکه نور آفتاب مغلوب شد و هر وقت نزدیک چراغ می نشست نور چراغ رخت برمی بست و حدیث ام معبد معروفست و اشعار خدیجه در مدح آن حضرت مشهور از آنجمله گفته

جاء الحبيب الذي اهواه من سفر والشمس قد اثرت في وجهه اثرا عجبت للشمس من تقبيل وجنته والشمس لا ينبغي ان تدرك القمرا و بابن عکرمه نسبت داده شده و برخی از عایشه دانند و لواحی زلیخا لو رأین جبینه لآثرن بالقطع القلوب على الايدى ولو سمعوا في مصر اوصاف وجهه لما بذلوا في سوم يوسف من نقد والبته در حق آنجناب باید گفت بر سر یوسف اگر نام غلامیش نهند تا قیامت شرف دوده اسحق آید چهارم آنکه تشبیه فرمود او را در خلق برسول خدای و همین منقبت بس که خدا تعالی بجمله اسمیه مؤکد بحروف تاکید و قسم عظمت خلق آن حضرت را بیان فرموده اِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ گفته و سید الشهداء علیه السلام فرزند خویش را شبیه ترین خلق بآنجناب در خلق فرموده والبته شهادت امام معصوم مبنی بر مبالغه و اغراق شاعرانه نیست خاصه در اینمقام که با خدای مناجات میکند و از دست دشمنان تظلم و شکایت میفرماید که اگر امام هم بنا شد مقام مقتضی اقتصار بر واقعیات و امور نفس الامریه است نه تعدی و تخطی بسر حد مجاز و ادعای خلاف واقع نمیگوییم مجاز در کلام امام نیست و اغراق دروغ است ولی مدعا اینستکه بلاغت که رعایت مقتضای حال است مقتضی ترک است در این مقام پنجم آنکه آنجنابرا اشبه خلق در منطق برسول خدای صلعم قرار داد و این دو معنی دارد چه یا مراد لهجت و کیفیت تکلم است چنانچه مقتضی وراثت و قرابت آن جناب نیز هست و یا مراد فصاحت الفاظ و جزالت کلمات اوست که پیغمبر فرمود انا افصح من نطق بالضاد بيد اني من قريش واسترضعت من بني سعد و میشود مراد هر دو باشد چه منطق کیفیت گفتار است و هر دو را در او میتوان مندرج کرد و این سه جهت در هیچ یک از خلق خدای جمع نشده و اگر نه چنان بود که این بزرگوار شهید شد نصوص متواتره در امامت سید الساجدین علیه السلام وارد شده ممکن بود که کسی باین خبر تمسک کرده قائل بامامت آنجناب شود ششم آنکه فرمود هر وقت مشتاق دیدار پیغمبر تو میشدیم براو نظر میکردیم و این مؤکد شباهت صوری آنجنابست بوجهی که تذکرهٔ جمال نبوی و یادگار حسن مصطفوی بوده هفتم بعد از این ثنای بلیغ با آنکه مظهر رحمت الهی بوده باقدام آن قوم بر قتل آنجناب نفرین کرد از خدای بچند وجه هلاکت ایشانرا طلبید و عادت پیغمبران و اولوا العزم صبر بوده و سید الشهدا را در مقام صبر ثباتی دیگر و مقامی شامخ بوده که ملائکه آسمانرا بشگفتی در آورد اینجا زبان بنفرین گشود و این دلیل کمال دلسوختگی بفقد او و شدت علاقه و غایت محبت و تمام دلبستگی بآنجناب است و در این فقره چند نفرین کرده که هر یک بالاستقلال دلیلی است بر جلالت قدر او یکی اینکه از خدای خواست که ایشانرا از برکات زمین محروم کند دیگر اینکه ایشانرا متفرق و پراکنده دارد دیگر اینکه جماعت ایشانرا پاره پاره کند دیگر آنکه

کلمهٔ ایشان را مختلف فرماید دیگر اینکه والیان از ایشان راضی نفرماید و همه این دعاها در حق قاتلان آن مظلوم که قاتلان
ان امام معصوم نیز بودند مستجاب شد چنانچه بمراجعه کتب اخبار و تواریخ معلوم میشود هشتم انکه قتل او را عنوان جمیع
مظالم و تعدیات بر اصحاب و اهل بیت خود قرار داد فانهم دعونا ثم الی آخر فرموده نهم انیکه ابن سعد را از
کمال احتراق قلب و تشویش خاطر مخاطب کرده نفرین فرمود و بروی صیحه زد که خدای نسل ترا قطع کناد و بر
بتو ندهاد و مسلط کناد بر تو کسی را که ترا در فراش تو سر ببرد چه ذبح در فراش اذل انحاء قتل است و قد اجاد
القائل فی رثاء الحسین لقد مات لکن میتة هاشمیه لهم عرفت تحت القنا المتقصد لعمری
لئن لم یقض فوق فراشه فموت اخی الهیجاء غیر موسد وان لم یشاهد موته غیر سیفه فذاک
اخوه الصدق فی کل مشهد دهم و این اعظم مناقب است انیکه آیه اصطفا را که دلیل عصمت انبیا و ائمه است
در حق او تلاوت فرمود و این مشعر بلکه دلیل است بر انیکه انجناب معصوم بوده است سلام الله علیه فهذه
مناقبه الفاضلة و تلک عشرة کاملة استخرجناها من حدیث واحد فعلی الحقیقة
هذه مرعلاه احدی المعالی وعلی هذه فقس ماسواها وَعَلَی اَوْلَادِ الْحُسَیْنِ
ج وسلام بر اولاد حسین باد مش ذکر این فقره از قبیل ذکر عام بعد از خاص است که دلالت بر شرف
و مزیت علی بن الحسین علیهما السلام دارد که دوباره بر او باید سلام شود و لفظ اولاد اگرچه چنانچه لغویین تصریح کرده‌اند
و فقها در باب وصیت و وقف تعرض نموده‌اند اعم است از بنین و بنات ولی بعید نیست که در این زیارت
مراد خصوص ذکور باشد و خصوص قتلی چنانچه اشارت کردیم که این زیارت مخصوص شهداء است و بالجمله
در عدد اولاد آن امام مظلوم خلافی مشهور است شیخ مفید رضی الله عنه در کتاب مبارک ارشاد فرموده
انجناب را شش فرزند بود چهار پسر که یکی امام همام سید الساجدین علیه السلام است از شاه زنان دختر
یزدجرد شاهنشاه ایران و از اینجهة انجناب را ابن الخیرتین میگفتند نظر بحدیث معروف خیرة الله من
العرب قریش ومن العجم فارس وفیه یقول ابو الاسود الدئلی وان غلاما بین کسری وهاشم
لاکرم من نیطت علیه التمائم وعلیه بنیت قولی فی قصیدة ممهد و بتر یهنئ فی میلاد ابلج
ماجد حوی هاشما ما بین کسری و قیصر دیگری علی الحسین شهید سوم جعفر که مادر او از قضاعه بود
و در حیوة سید الشهداء ابدرود سرای فانی کرد چهارم عبد الله رضیع که در حجر ان امام به تیر شهید شد
و دو دختر یکی سکینه دختر رباب کلبیه دختر امرء القیس بن عدی که هم او مادر عبد الله رضیع است دیگری
فاطمه که مادر وی ام اسحق دختر طلحة بن عبید الله التیمی است و در کشف الغمه از حافظ عبد العزیز بن اخضر
جنابذی آورده که عدد شش بوده ولی علی مقتول را اکبر دانسته و در عبارت او مراد از علی اصغر امام زین العابدین

چه غیر از او عبد الله و جعفر را ذکر نموده و قرینه این دعوی عبارت او است که گفته و نسل الحسین من علی الاصغر
و از اینجهت ما سابقا باو نسبت دادیم که علی شهید را اکبر میداند و ایراد فاضل صاحب کشف الغمه که گمان
کرده که او اخلال بذکر حضرت سید الساجدین علیه السلام کرده بر متامل کلام ظاهر الاندفاع است چنانچه بمراجعه
معلوم میشود و در بحار از مناقب ابن شهرآشوب آورده که پسری محمد نام و دختری مسماة بزینب داشته
و علی هذا عدد هشت میشود و کمال الدین بن طلحه در مطالب السئول پسرانش را شش و دختران را چهار
گفته و سیاقت عدد ایشان بر این نمط نموده علی اکبر و هو الشهید و علی اوسط و هو زین العابدین
علی اصغر و محمد و عبد الله و جعفر و زینب و سکینه و فاطمه و دهم را که دختر چهارم باشد ذکر نکرده و
علی بن عیسی در کشف الغمه از ابن خشاب نقل کرده که نه نفر بودند و همین اسماء شریفه را شمرده که مذکور
شد و از روایت ابو الفرج و محمد بن ابی طالب و دیگران که در بحار مذکور است که بعد از ذکر شهادت
علیهما السلام گفته اند فخرج غلام من تلک الابنیه وفی اذنیه درتان وهو مذعور فجعل یلتفت یمینا
و شمالا و قرطاه یتذبذبان فحمل علیه هانی بن بعیث لعنه الله فقتله فصارت شهربانویه
تنظر الیه ولا تتکلم کالمدهوشه میتوان استفاده کرده که جعفر فرزند امام علیه السلام باشد از
شهربانویه و مؤید وجود شهربانویه دران جنگ قول ابن شهرآشوب است که اما شهربانویه فاتلفت
نفسها فی الفرات و این کلام برنمی آید که او مادر سید الساجدین باشد تا بگویند که او در نفاس بهشت
جاودانی رخت بربست چه دور نیست که خواهر او باشد چه در بعض اخبار ایشان سه خواهر بودند
یکی از آن امام حسن و دیگر از آن امام حسین و دیگری از آن محمد بن ابی بکر شد و تواند بود که بعد از وفات
آن دو و موت شاه زنان یکی از انها باز بحباله نکاح سید الشهداء درآمده و در کربلا حاضر باشد چنانچه
در نظر دارم که در کتاب معتبری نیز دیده باشم و در منتخب حدیث وفات رقیه بنت الحسین را
در شام ذکر کرده و شاید این اسم منسی در کلام جماعتی از مورخین همین باشد و مؤید او انستکه
او را در شام قبه و مزاری است معروف که عامه و خاصه جهار از یارت میکنند و اهل شام بتوارث
نقل میکنند که او دختر سید الشهداء است و معروف بسیده رقیه است و تبرکات و توسلات
بمرقد پاک آن مطهره مینمایند و من بنده در سالیکه در راه حج وارد دمشق شدم مکرر بزیارت او
مشرف شدم و آثار جلالت و خدارت و انوار عصمت و طهارت در ان مرقد مطهر و مضجع
مقدس مشاهده کردم و از کلام ابن عبد ربه و عبارت منقوله از ابن قتیبه معلوم میشود که محمد
بن الحسین اسیر بود و در شام حاضر شد و ابن اثیر پسری دیگر برای انجناب ذکر کرده که عمرو بن الحسین است

واورا در مجلس یزید در مکالمه با خالد بن یزید قصه مشهور است وعلی هذا ابناء کرام آنجناب هفت نفر میشوند
وعبارت محکیه تاریخ گزیده حمد الله مستوفی در عدد مطابق است اگرچه در اسم مخالف چه او اسم دو نفر را
عبید الله وحسن گفته ویاقوت در محکی معجم البلدان گفته در غربی حلب کوهی جوشن نام بود که معدن مس
داشت وازروز که پرده گیان آل عصمت را از آنجا عبور افتاد آن معدن تباه شد چه یکی از پرده گیان
امام مظلوم که از آنجناب باردار بود در دامنه آن کوه وضع حمل کرد واز پیشه وران نان وآب خواست
فابوا ان یضیّفوها واز سنگدلی مضایقه کردند ودشنام دادند بر ایشان نفرین کرد واز آن پس
از آن کوه کس منتفع وبهره مند نشد در جانب قبلی آن کوه مزاری معروف بمشهد السقط ومشهد الدکه
باشد وان سقط را نام محسن بن حسین بود تمام شد کلام او والبته آنجناب برادر اسم ووصف اقتدا
واقتفا بعم مکرم خود محسن بن علی شده که هم بسقط از ظلم اعدا اشقیا افتاد چنانچه در مطاوی کتب اهل سنت
نیز دیده شده فانظر الی خط هذا الاسم کیف لقی من الاواخر مالاقی من الاول علی الجمله مجموع
اولاد سید الشهدا علیه السلام بنا بر جمیع روایات دوازده تن بوده اند که دو نفر یقینا شهید شده اند
علی اکبر ویک رضیع وبنا بر احتمالی جعفر ودو رضیع که علی وعبد الله باشند ویک نفر سقط شده ودخول
او در این سلام محل اشکال است واقوای این وجوه همان روایت شیخ مفید است که اوثق و
ابصر از سایرین است باینگونه امور وحامل علوم ائمه بامت است وناشر لوای آثار اهل بیت آنست
در شیعیان رضی الله عنه وارضاه وحباه من رحمة ما تقر به عیناه تنبیه در بعضی نسخ مصححه که بعضی
مواضع او که مقابله بر خط ابن ادریس وخود شیخ شده ونزد این بی بضاعت موجود است لفظ
وعلی اولاد الحسین را خط بطلان کشیده وهمچنین در نسخه مصباح سید مذکور نیست وباعتباری این وجه
اقرب است چه دانستی که در ذکر این کلمه با ذکر علی بن الحسین علیهما السلام حاجت بتکلف وتحمل است
والله اعلم **وعلی اصحاب الحسین** ج وسلام بر همراهان حسین بادش ذکر عدد اصحاب
وخصوص هاشمیین از ایشان چندانکه در حوصله تتبع این بی بضاعت بود در شرح فقره وعلی الارواح
التی حلت بفنائک شد وصواب چنان مینماید که در اینجا یکی دو حدیث در فضایل اصحاب آنحضرت
ذکر شود اگرچه اگر کسی ملاحظه کند حالت سربازی وجان فشانی اینطایفه را در رکاب امام مظلوم وان
ثبات قدم ورسوخ عقیدت وکمال جد واهتمام که در نیل سعادت شهادت داشتند وان منافست
ومسابقت که در تناول کئوس موت وتداول جامهای بلا بایکدیگر میکردند حاجت بذکر وتوضیح ندارد
آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است ولیس یصح فی الافهام شیئ اذا احتاج النهار الی دلیل

خاصه با ملاحظه یک نکته که هر طایفه در رکاب امامی یا پیغمبری یا محقی یا مبطلی جنگ کردند اگرچه متمیت شدند
وتن بمرگ دادند وبر مرگ بیعت کردند وجفون سیوف بشکستند ویکدل ویکجهت بر لشکر مخالف تاختن
گرفتند بامید فتح ورجای ظفر مکافحت ومناطحت میداشتند واین یکدست ویکداستانیرا طلیعه نصرت
ومقدمه ظفر میپنداشتند واین گروه با علم بهلاکت وقطع بموت ویقین بقتل بدون رجای ظفر وامید
نصرت تن بمرگ داده جانهای مقدسی خود را در مقام جانبازی وجان فشانی وقایه وجود همایون
فرزند سید الوصیین ونبیره خاتم النبیین کردند وهریک در صدق حمله وثبات موقف مصداق مدح حسان
شدند که گفته شعر یلقی الرماح الشاجرات بنحره ویقیم هامته مقام المغفر ما ان یرید
اذا الرماح شجرنه درعا سوی سربال طیب العنصر چه خوب میگوید سروش در مدح عابس بن شبیب
الشاکری رضی الله عنه جوشن زبر گرفت که ماهم نه ماهیم مغفر زسر فکند که بازم نیم خروس
وما اخلقهم واحقهم واحدا بعد واحد یقول الطائی الکبیر رحمه الله تعالی
الا فی سبیل الله من عطلت له فجاج سبیل الله وانثغر الثغر فتی کلما فاضت عیون قبیلة
دما ضحکت عنه الاحادیث والذکر فتی دهره شطران فیما ینوبه ففی بأسه شطر وفی جوده شطر
فتی مات بین الطعن والضرب میتة تقوم مقام النصر ان فاته النصر وما مات حتی مات مضرب سیفه
من الضرب واعتلت علیه القنا السمر وقد کان فوت الموت سهلا فرده الیه الحفاظ المر والخلق الوعر
ونفس تعاف العار حتی کانما هو الکفر یوم الروع او دونه الکفر فاثبت فی مستنقع الموت رجله
وقال لها من دون اخمصک الحشر غدا غدوة والحمد نسج ردائه فلم ینصرف الا واکفانه الاجر
تردی ثیاب الموت حمرا فما دجی له اللیل الا وهی من سندس خضر اینک چند حدیث در فضل
این طایفه یاد میکنم آ ابن قولویه در کامل الزیاره وفرات ابن ابراهیم در محکی تفسیر خود سند بصادق
آل محمد علیهم السلام میرسانند که روزی حسین را فاطمه حمل کرده بود پیغمبر ویرا گرفت وفرمود خدای لعنت
کناد قاتل ترا وخدای لعنت کناد سالب ترا وخدای لعنت کناد آنانکه پشت بر پشت گذارند در جنگ تو وخدای
حکم کند میان من وآنکه اعانت بر قتل تو کرد فاطمه عرض کرد ای پدر چه میفرمائی پیغمبر فرمود بیاد آوردم
آنچه را که باو میرسد بعد از من وبعد از تو از اذیت وظلم وغدر وبغی واو در این هنگام با جماعتی است
که گوئی ایشان ستارگان آسمانند از فرط مسرت پیشی گیرند بسوی قتل گویا من نظر میکنم بجانب معسکر
وموضع رحال وترتب ایشان وبقیه حدیث طولانی است ب صدوق قده در کتاب علل سند بعماره
میرساند که بصادق آل محمد گفتم خبر ده مرا از حال اصحاب حسین وسبب اقدام ایشان بر مرگ فرمود بدرستیکه ایشان

پرده از پیش چشمشان برداشته شد تا دیدند منازل خود را از بهشت و حال هر یک از ایشان چنان بود که اقدام
بر قتل میکرد تا مسابقت بمعانقه حور العین کنند و بمکان خود از جنت بشتابد ج شیخ اجل قطب الدین راوندی
در کتاب خرایج از علی بن الحسین علیهما السلام حدیث میکند که فرمود من انشب که پدرم در صبحگاهش کشته شد
با وی بودم با اصحاب خود فرمود شب فراز آمده در ستر ظلمت راه خود گیرید که انگروه را جز با من کاری
نیست و از بیعت من شما بحلید گفتند نه بخدائی هرگز چنین نخواهد شد فرمود همانا شما فردا کشته شوید که
و هیچکس از شما رها ئی نیست قالوا الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معك گفتند منت خدا را که
ما را بشهادت در رکاب تو شرف ارزانی داشت فقال ع ادفعوا رؤسكم وانظروا فجعلوا ینظرون
الی مواضعهم ومنازلهم فی الجنة وهو یقول لهم هذا منزلك یا فلان فكان الرجل یستقبل الرماح
والسیوف بصدره ووجهه لیصل الی منزله من الجنة د هم قطب راوندی رضی الله عنه در خرایج
مسند بباقر علوم النبیین میرساند که حسین علیه السلام قبل از انکه مقتول شود گفت که پیغمبر مرا فرمود ای
پسرک من زود اکه تو رانده شوی بجانب عراق و او زمینی است که تلاقی کرده اند در او پیغمبران و اوصیای
پیغمبران و او زمینی است که بعمورا نامیده شود و همانا تو در او شهید شوی و شهید شوند با تو جماعتی
از اصحاب تو که الم مساس اهن را نیابند کنایت از انکه کثرت اشتیاق و شدت توقان بعالم قدس
ایشانرا از توجه بدرک صدمه تیغ و سنان و زحمت دشنه و پیکان مشغول کرده آنگاه این آیت
مبارک تلاوت فرمود قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم همچنین فرمود حرب بردا و سلام
شود بر تو و بر ایشان انگاه سید الشهدا فرمود پس خورسند و مستبشر باشید چه بخدای اگر ما را بکشند همانا
بر پیغمبر خود وارد شویم ه شیخ مفید در ارشاد نقل فرموده که چون شب عاشورا رسید سید الشهداء ع
اصحاب خویش را فراهم کرد امام سجاد میفرماید من بیمار بودم اندکی فراتر رفتم تا نیک اصغای سخن
وی کنم فسمعت ابی یقول لاصحابه اثنی علی الله احسن الثناء واحمده علی السراء والضراء
اللهم انی احمدك علی ان اكرمتنا بالنبوة وعلمتنا القرآن وفهمتنا فی الدین وجعلت لنا
ابصارا واسماعا وافئدة فاجعلنا من الشاكرین اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی ولا
خیرا من اصحابی ولا اهل بیت ابر ولا اوصل من اهل بیتی فجزاكم الله عنی خیر الجزاء الا وانی
لاظن یوما لنا من هؤلاء الا وانی قد اذنت لكم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیكم حرج منی ولا
ذمام هذا اللیل قد غشیكم فاتخذوه جملا و موافق روایت سید در کتاب لهوف لا اعلم
اصحابا اصلح من اصحابی ولا اهل بیت ابر ولا افضل من اهل بیتی فانجز اعظم مدایح متصوره

اصحاب سید الشهدا است چه آنجناب فرموده هیچ اصحابی را نیکوکارتر و با وفادارتر از اصحاب خود و هیچ
اهلبیتی نیکوکارتر و با وفاتر از اهل بیت خود ندیدم و این شهادت موجب تفضیل این جماعت است
بر صحابه رسول و امیر صلی الله علیهما و تواند بود که نکته همان دقیقه باشد که در صدر مقاله اشارتی با و شد
و بالجمله ذیل حدیث متضمن گفتگوهای محبت انگیز و عرایض صادقانه انجماعت است که هر یک سخنی گفتند که
عقل را خیره و حیران مینماید که اجمال او این است شعر شاها من ار بعرش رسانم سریر فضل
مملوک این جنابم و محتاج این درم ور باورت نمیرسد از بنده اینحدیث از گفته کمال دلیلی بیاورم
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر این مهر بر که افکنم اندل کجا برم و تفصیل او در کتب مقاتل
مذکور است ولله در القائل فیهم قوم اذا نودوا لدفع ملمة والخیل بین مدعس و مكردس
لبسوا القلوب علی الدروع واقبلوا یتهافتون علی ذهاب الانفس مطلب ثالث
در شرح دعای بعد از لعن و سلام اللّٰهُمَّ خُصَّ اَنْتَ اَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَابْدَءْ
بِهٖ اَوَّلًا ثُمَّ الثَّانِيَ ثُمَّ الثَّالِثَ ثُمَّ الرَّابِعَ ج بارالها مخصوص فرمای تو
اول ظالم را بلعنت از قبل من و ابتدا کن باو در اول مرانگاه دومی را انگاه سومی را انگاه چهارمی را
ش لفظ اولا منصوب است بظرفیت و چنانچه سابقا گذشت در صورت اسمیت دو نحو استعمال دارد
و چون معنی اول از مفاهیم متضایفه است بدون اضافه صحیح نیست و حکم ظروف لازمة الاضافه
دارد و در ان ظروف چند وجه است یکی ذکر مضاف الیه دیگری حذف مضاف الیه و تقدیر لفظ او
در اینصورت معرب است بی تنوین مثل ابدء به من اول چنانچه شاعر گفته ومن قبل نادی کل
مولی قرابة بکسر لام بروایت ثقات چنانچه گفته اند دیگر انکه لفظا محذوف باشد و معنی مراد
و در اینحال مبنی بر ضم است مثل لله الامر من قبل ومن بعد دیگر انکه نه لفظ مراد باشد و نه معنی
یعنی خصوصیت مضاف الیه در نظر نباشد و مقصود قبل ما و بعد ما شود برای تنکیر در ینصورت منصوب
میشود و منون مثل وساغ لی الشراب وكنت قبلا و مثل ابدء به اولا و حریری از حرص بتغلیط
زیاد کردن او هام خواص در درة الغواص ابدء به اول را غلط دانسته و تمسک باین شعر کرده
لعمرك ما ادری وانی لاوجل علی اینا تغدو المنیة اول و غفلت ازین کرده که ضم در
این موضع مبنی بر انست که گذشت و دلیل غلط بودن نصب بغیر آن اعتبار نیست و لا زال عادت
حریری بر اینست که بر غلطیت استعمالی بورود استعمال دیگر استدلال میکند و این از ضعف تحصیل
و قلت بصیرت است و خود این دعای شریف دلیلی ساطع و برهانی قاطع بر بطلان دعوی او است

عجب از او نیست بلکه عجب از سید اجل محقق داماد قدس سره است که متابعت او کرده در حاشیه صحیفه مکرمه سجادیه فرموده ولا یسوغ او لا بالتنوین والبتة آن سید علامه از فقره زیارت غفلت فرموده والا با عتبار سند این زیارت بلکه قطعیت او بین شیعه و اینکه او کلام همه ائمه است بلکه حدیث قدسی است و تطابق جمیع نسخ بر این لفظ چگونه میشود بقول حریری از صحت او دست برداشت بالجمله مراد ازین چهار نفر معلوم است و درینجا قصه طریفه است که سید محقق شهید ثالث قاضی نور الله شوشتری قدس الله سره السری در کتاب مجالس المؤمنین در ذیل ترجمه شیخ الطایفه و رئیس المذهب خیر الائمة والاما بعد الائمه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس الله سره القدوسی ایراد کرده که بعضی از مخالفان بعرض خلیفه عباسی که معاصر شیخ بود رسانیدند که او و اصحاب او از شیعه امامیه سب صحابه میکنند و کتاب مصباح که دستور اعمال سنه متهجدان ایشانست بران گواهی میدهد زیرا که در دعای روز عاشورا از آن کتاب واقع شده اللهم خص الی آخره پس خلیفه بطلب شیخ و کتاب مصباح فرستاد چون با کتاب حاضر شد و باعث بر طلب او مذکور گردید منکر سب شد چون کتاب برگشودند دعای مذکور را باو نمودند و گفتند این را چه عذر خواهید گفت شیخ در بدیهه گفت یا امیر المؤمنین مراد ازان عبارت نه آنستکه غمازان گمان برده اند بلکه مراد باول ظالم قابیل قاتل هابیل است که بنیاد قتل در دنیا نهاد و ابواب لعن بر روی خود گشاد و مراد بثانی عاقر ناقه صالح است و اسم عاقر قیدار بن سالف بود و مراد بثالث قاتل یحیی بن زکریا است که بسبب بغیه از بغایای بنی اسرائیل اقدام بر قتل آن معصوم نمود و مراد برابع عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله که اقدام بر قتل علی بن ابیطالب علیه السلام نمود خلیفه چون آن تاویل را شنید تصدیق او نمود و انعام فرمود و از ساعی و غماز انتقام کشید تمام شد عبارت مجالس بالجمله اگر چه این بی بضاعت در مطاوی این کتاب و تضاعیف این باب اخبار و آثار و ادله موافقه با عقل و اعتبار در جواز سب و اثبات ظلم و کفر آنگروه چندان یاد کرده ام که اگر کسی غشاوت شقاوت از قلب بر دارد و پرده عمای جهالت از چشم زائل کند شک در مراتب مذکوره ندارد ولی درا ینمقام یکی دو حدیث از طرق معتبره اهل سنت در اثبات ظلم بلکه کفر و جواز لعن مشایخ ثلثه ایراد میکنیم آنگاه دو خبر که دلالت بر کفر معویه داشته باشد از طریق ایشان می آوریم و اینک بتوفیق خدای عز اسمه میگوئیم مسلم در کتاب جهاد در باب فیٔ بدو طریق و بخاری در دو موضع از صحیح خود یکی در باب فرض خمس و دیگری در کتاب اعتصام بکتاب و سنت از مالک بن اوس روایتی کرده اند که متضمن

آنست که تیم و عدی باعتقاد امیر المؤمنین سلام الله علیه کاذب و آثم و غادر و خائن بوده اند و الفاظ این چهار حدیث متقارب اند اگر چه بخاری در نقل خود تدلیسی کرده و بجای این الفاظ زعمان انه کذا گفته ولی در مقابل که کلام عدی را نقل کرده بحکم مقابله که گفته والله یعلم انه صادق بار راشد تابع للحق کلام علی و عباس در حق هر دو معلوم میشود و ما بروایت مسلم درانباب اکتفا میکنیم و بعین عبارت او را که برای استبصار کافی است نقل مینمائیم قال مسلم فی صحیحه ما مثاله حدثنی عبد الله بن محمد بن اسماء الضبعی نا جویریة عن مالك عن الزهری ان مالك بن اوس حدثه قال ارسل الی عمر بن الخطاب رض فجئته حین تعالی النهار قال فوجدته فی بیته جالسا علی سریر مفضیا الی رماله متکئا علی وسادة من ادم فقال لی یا مال انه قد دف اهل ابیات من قومك وقد امرت فیهم برضخ فخذه فاقسمه بینهم قال قلت لو امرت بهذا غیری قال خذه یا مال قال فجاء یرفا فقال هل لك یا امیر المؤمنین فی عثمان و عبد الرحمن بن عوف والزبیر و سعد فقال عمر نعم فاذن لهم فدخلوا ثم جاء فقال هل لك فی عباس و علی قال نعم فاذن لهما فقال عباس یا امیر المومنین اقض بینی و بین هذا الکاذب الاثم الغادر الخائن فقال القوم اجل یا امیر المؤمنین فاقض بینهم وارحهم فقال مالك بن اوس یخیل الی انهم قد کانوا قدموهم لذلك فقال عمر اتئدا انشدکم بالله الذی باذنه تقوم السماء والارض اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال لا نورث ما ترکناه صدقة قالوا نعم ثم اقبل علی العباس و علی فقال انشدکما بالله الذی باذنه تقوم السماء والارض اتعلمان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا نورث ما ترکناه صدقة قالا نعم فقال عمر ان الله جل و عز کان خص رسوله بخاصة لم یخصص بها احدا غیره قال ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول وما ادری هل قرء الایة التی قبلها ام لا قال فقسم رسول الله صلی الله علیه وسلم بینکم اموال بنی النضیر فوالله ما استاثر علیکم ولا اخذها دونکم حتی بقی هذا المال فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یاخذ منه نفقة سنة ثم یجعل ما بقی اسوة المال ثم قال انشدکم بالله الذی باذنه تقوم السماء والارض تعلمون ذلك قالوا نعم ثم نشد عباسا و علیا بمثل ما نشد به القوم اتعلمان ذلك قالا نعم قال فلما توفی رسول الله فجئتما تطلب میراثك من ابن اخیك و یطلب هذا میراث امرأته من ابیها فقال ابو بکر قال رسول الله ما ترکناه صدقة فرایتما کاذبا اثما غادرا خائنا والله یعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفی ابو بکر و انا ولی رسول الله صلعم و ولی ابی بکر فرایتمانی کاذبا اثما غادرا خائنا والله

یعلم انی لصادق بار راشد تابع للحق ثم جئتنی انت وهذا وانما جمع وامرکما واحد فقلتم
ادفعها الینا فقلت ان شئت دفعتها الیکما علی ان علیکما عهد الله ان تعملا فیها بالذی کان
رسول الله صلعم یعمل فاخذتماها بذلک قال اکذلک قالا نعم قال ثم جئتمانی لاقضی بینکما ولا
والله لا اقضی بینکما بغیر ذلک حتی تقوم الساعة فان عجزتما فرداها علی انتهی بالفاظه فی
اول طریقی مسلم ازینحدیث که بر طریقه اهل سنت مکانت نصوص کتاب مبین دارد چند جا طعن بر خلیفه
محترم ایشان وارد می آید که بعضی موجب کذب که موجب صفات اربعه مذکوره و دیگری موجب
کفر است وهم مجوز لعن اما کذب دعوی او است که خود و تیم ولی پیغمبر بودند با اینکه باتفاق در زمان
رسول خدای هر دو مامور اسامه بودند چنانچه خواهی شنید واما غدر واثم وخیانت وکذب که باعتراف
او بشهادت عباس وامیرالمومنین که از افاضل عترت و رؤسا امتند ثابت شده وهیچ مسلمانی نیست
که بشهادت این دو نفر حکم نکند واین نسبت که عدی بایشان دارد در حضور اوس وعبد الرحمن و
سعد ونعثل وزبیر بوده نه اینها استیحاشی کردند ونه امیرالمومنین وعباس تنصل واعتذاری جستند
باوجود این میگوییم عدی که این نسبت را باین دو نفر داد راستگو بود یا دروغگو اگر راستگو بود
بحکم این شهادت حال او معلوم است واگر دروغگو بوده هم حالش ظاهر است باعتراف خصم
ومشمول کریمه فنجعل لعنة الله علی الکاذبین خواهد شد واما کفر از انجا معلوم میشود که بطریق استخفاف
واستهانت اسم شریف پیغمبر وفاطمه را برده وبعباس گفته تو آمدی ارث برادر زاده ات را خواستی
واین امد ارث زنش را از پدرش خواست واین نه چندان بی ادبی است که مسلمی بتواند تحمل کند
پیغمبری که خدای تعالی در قرآن همه جا اسم شریف او را بالقاب مکرمه مثل یا ایها الرسول ویا ایها
النبی ویا ایها المزمل ویا ایها المدثر وآنچه مانند اینها است ببرد جز در چند جای که
بضرورت مقام تصریح باسم مبارک او شده برای تنصیص بر نبوت آن جناب یا نظیر آن از
اغراض عدی اسم او را باین خفت ببرد وفاطمه با آن علو منصب وجلالت شان که بضعه پیغمبر و خاتون
محشر است باین خواری اسم او را یاد میکند این البته موجب کفر است چه بضرورت ملیین
توهین انبیا واستخفاف بقدر ایشان خروج از ملت ایشان است و در معجم البلدان یاقوت حموی است
در لفظ صنعا چنانچه سید محقق شهید ثالث حشره الله تعالی مع اجداده در احقاق الحق نقل کرده
که یزید بن مبارک گفته که نزد عبد الرزاق بن همام بودیم که او شیخ بخاری است ومسلم وبخاری هر دو
از او کثیر روایت میکنند واز امثال معروفه سنیان است که من روی له الشیخان فقد جاز

القنطرة وحدیث مالک بن اوس را روایت کرد چون باین کلام رسید که گفته فجئت تطلب
میراثک من ابن اخیک قال لا یقول الا نوک الا لرسول الله یعنی این احمق ازینکلام اراده
جز رسول خدا ندارد وعبد الرزاق حکم بحماقت او کرده یا اینکه معتقد کفر او بوده وما اشاره اجمالیه
بحال عبد الرزاق در حاشیه کنار کتابی که بر رجال نجاشی تعلیق شده کرده ایم حدیث دیگر علامه در نهج
الحق از مسند احمد بن حنبل نقل کرده من اذی علیا بعث یهودیا او نصرانیا والبته اذیت
اینجماعت بعلی علیه السلام امری است طشت از بام افتاده وهرچه ستر کنند کالطبل من تحت
القطیفه مشهور عارف وعامی بلکه معلوم جماد ونامی است حدیث دیگر ابن ابی الحدید از عبد العزیز
جوهری که از اجله ثقات ومعتمدین اهل سنت نقل کرده که بسند با ابن عباس میرساند که با عدی در
کوچه از کوچهای مدینه راه میرفتم ودست او در دست من بود بامن گفت همانا گمان میکنیم صاحب ترا
یعنی علی علیه السلام را جز مظلوم باخویشتن گفتم نباید بر من پیشی گیرد و بر من غلبه کند پس باو گفتم رد ظلامه
او کن چون این بشنید دست از دست من کشید و درگذشت و همهمه داشت انگاه بایستاد ومن
باو رسیدم گفت یا ابن عباس گمانم اینست که مانع این مردم نشد از رفیق تو جز اینکه او را کوچک شمردند
باخود گفتم این سخن بدتر از اول بود انگاه باو گفتم بخدای که خدای او را کوچک نشمرد انروز که او را
امر کرد که سوره برائة را از ابوبکر استرداد فرماید شکر خدای را که عدی درانمقام اعتراف کرد که او
واصحابش علی علیه السلام را ظلم کردند وحق او را بناحق بستدند وهم این حدیث را ابن ابی الحدید
در ذیل احوال عدی از کتاب موفقیات زبیر ابن بکار زبیری که از اکابر ثقات مورخین اینطایفه است
حکایت کرده حدیث دیگر محمد بن عبد الکریم شهرستانی در کتاب ملل ونحل نقل کرده که پیغمبر فرمود
جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنها وصدر اینحدیث اگرچه متواتر است ولی ذیل آن که مشتمل بر
لعن است از طرق عامه من بنده در غیر ملل ونحل ندیده ام وتیم وعدی باتفاق ونعثل چنانچه از روضة الاحباب
جمال المحدثین ایشان حکایت شده دران جیش مامور بودند یا مخالفت نص کردند کفرا ویا اجتهاد نمودند
فسقا وبهرصورت مشمول لعن رسول خدایند وبنا بر مذهب مشهور ایشان که رد حدیث مقطوع الصدور
کفر است البته کافرند حدیث دیگر آیة الله العلامه نشر الله فی الخلد اعلامه از حمیدی محدث عظیم
الشان ایشان نقل فرموده که از تفسیر سدی که از اکابر مفسرین ومحدثین ایشان است آورده که چون
ابو سلمه وعبد الله بن حذافه درگذشتند ورسول خدای ام سلمه وحفصه که زنان ان دو بودند بزنا شوئی
گرفت طلحه ونعثل گفتند آیا محمد زنان ما را میبرد وچون ما بمیریم ما زنان او را نبریم بخدای که اگر بمیرد اگر چند بار جم

شمشیر باشد زنان او را بگیریم طلحه حمیرا را میخواست ونعثل ام سلمه را پس این آیهٔ مبارک فرود آمد وما کان لکم
ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا ان ذلکم کان عند الله عظیما
وهم این آیه آمد ان تبدوا شیئا او تخفوه الآیة وهم این آیه آمد ان الذین یؤذون الله ورسوله
لعنهم الله فی الدنیا والآخرة وایحدیث علاوه برانکه مصرح است که خدا تعالی نعثل وطلحه را لعن
فرموده دلیل کفر آن دو است چو آنها ادعای تساوی با پیغمبر کردند وپاس حرمت نبوت را رعایت
نکردند وقدر پیغمبر را خفیف شمردند وتن زیر بار حکم خدای ندادند واعتراض بر شرع نبوی روا داشتند
چنانچه ظاهر است وایمعانی بالضروره کفرند وازین مقوله احادیث در تضاعیف کتب اهل سنت بیش
از حد احصا است واین کتاب مبتنی بر لمح واشاره است نه بر احاطه واستقصا وهمین قدر که نوشتم
دانشمندان حقیقت شناس را مغنی وشافی است در ذیل ذکر این سه نفر از اشعار ابو القاسم مغربی
نتوانستم بگذرم هرچند یکی دو شعر از آنها سابقا گذشته فلله دره وعلی الله مبره حیث قال شعر لکنما حسد النفوس
وشحها وتذکر الاذحال والاوتاد افضی الی هرج ومرج فانبرت غشواء خابطة بغیر زمام
وتداولتها اربع لو لا ابو حسن لقلت لؤمت من اسناد من عاجز ضرع ومن ذی غلظة
جاف ومن ذی لوثة خوار ثم ارتدی المحروم فضل ردائها فغلت مراجل احنة ونفاد
فتاکلت تلک الجذی وتلمظت تلک الظبا ورقا اجیج النار تالله لو القوا الیه زمامها
لمشی بهم سجحا بغیر عثار ولو انها حلت بساحة مجده بادی بدا سکنت بدار قرار
هو کالنبی فضیلة لکن ذا من فضله کاس وهذا عار والفضل لیس بنافع اربابه
الا بمسعدة من الاقدار ثم امتطاها عبد شمس واغتدت هزؤا وبدل دیجها بنجار
وتنقلت فی عصبة امویة لیسوا بابرار ولا اطهار ما بین مأفون الی متزندق
ومضعف ومداهن وخمار وقد سبقت هذه الابیات الاخیرة وهی من جید شعر العرب
قد وشج فی البداوة اصوله وتهدل بالحضارة غصونه وکانما وصفه البحتری بقوله الذی
سبق فیه کل واصف للشعر فی نظام من البلاغة ما شک امرؤ انه نظام فرید
وبدیع کانه الزهر الضاحک فی رونق الربیع الجدید مشرق فی جوانب السمع ما
یخلقه عوده علی المستعید ما اعیرت منه بطون القراطیس وما حملت ظهور البرید
مستمیل سمع الطروب المعنی عن اغانی مخارق وعقید حجج تخرس الالد بالفاظ فرادی کالجوهر
المنضود حزن مستعمل الکلام اختیارا وتجنبن ظلمة التعقید ورکبن اللفظ القریب فادرکن

به غایة المراد بعید کالعذاری غدون فی الحلل البیض اذ ارض فی الخطوط السود وانا وان خرجت
عن المقصود بحکایة هذا اللؤلؤ المنضود الا ان اعجابی بشعر ابی القاسم ملک عنانی واخذ بزمامی وقادنی
الی مدحه فتخیرت شعر البحتری فی ذلک لانه بذ کل واصف وبهر کل عارف بمواقع الالفاظ اینک دو خبر
کفر معویه را یاد کنیم یکی آنستکه ابن ابی الحدید وجماعتی دیگر از ضنا دید آنگروه آورده اند که نعمن بن بشیر با جماعتی از انصار
بر معویه در آمدند وشکایت از فقر کردند وگفتند راست فرمود پیغمبر که گفت انکم ستلقون بعدی اثرة یعنی بعد از
من ظلمی خواهید دید همانا که ما دیدیم او را معویه گفت چه دستوری بشما داده بود گفتند فرمود فاصبروا حتی تردوا
علی الحوض صبر کنید تا بر حوض من ورود کنید قال فافعلوا ما امرکم عسا کم تلاقونه غدا عند الحوض کما
اخبرکم گفت پس شما نیز چنانچه فرمان داده کنید شاید ملاقاة کنید او را فردا نزد حوض وایشانرا محروم داشت وچیزی
عطا نکرد ابن ابی الحدید گفته با این خبر اکثری از اصحاب ما تکفیر کردند معویه را چه استهزا بر پیغمبر نموده واین معنی از
عبارت او ظاهر واز بیان بی نیاز است خبر دوم آنستکه مسعودی در مروج الذهب در ذیل احوال مامون آورده
وهم ابن ابی الحدید اشاره باو کرده که در سنه دویست ودوازده منادی مامون نداکرد که امان نیست از ا
که معویه را بخیر یاد کند یا او را مقدم بدارد بر یکی از صحابه ومردم را نزاع است در سبب این امر واقاویل مختلفه در اینباب
گفته اند از الجمله آنکه یکی از ندمای او خبر داد او را بحدیثی که از مطرف بن المغیرة بن شعبه آورده اند وهم این خبر را زبیر
بن بکار زبیری در کتاب اخبار معروف بموفقیات که بنام موفق بالله نوشته ایراد نموده چه گفته از مداینی شنیدم
که میگفت مطرف بن مغیره گفته که بر معویه وفود کردم با پدرم مغیره وپدرم میرفت نزد معویه ومی آمد واز عقل و
ملک داری او ثنا میکرد شبی باز آمد ومغموم واندوهناک بود چندانکه غذا نخورد من اندکی صبر کردم وگمانم این
بود که در اموال یا اعمال ما سانحه رخ داده پرسیدم ترا چه شده که امشب اغمنده می بینمت گفت من از نزد یک پلید ترین مردم بیامدم گفتم
مگر چه شده گفت بمعویه گفتم تو آرزوی خود را برسیدی کاش اکنون نشر الویه اشفاق وبسط بساط عدل میکردی چه سن تو زیاد شده و
هم کاش نظری بحال برادران خود از بنی هاشم نمودی وارحام ایشانرا پیوسته داشتی که بخدای اکنون چیزی نزد ایشان نمانده
که بیم آن داشته باشی چون این بشنید گفت هیهات هیهات برادر تیم پادشاهی کرد وعدالت پیشه گرفت
وکرد آنچه کرد بخدای که بیش از آن نشد که برد ونامش برد جز اینکه کسی گوید تیم آنگاه برادر عدی ملک یافت
ورنج کشید ودامن فراز ده سال پس بخدای که تجاوز نکرد از اینکه هلاک شد وهلاک شد ذکرش مگر
اینکه کسی گوید عدی آنگاه برادر ما را ملک نصیب شد وپادشاه شد کسیکه احدی چون او در نسب نبود
پس بکرد آنچه کرد ومردم نیز با او مجازات دادند تا اینکه برد ونام کارهای او بماند وبرادر هاشم هر روزه پنج
نوبت بنام او فریاد زنند وگویند اشهد ان محمدا رسول الله فای عمل یبقی مع هذا الام لک الا دفنا دفنا

چون ماموں این خبر بشنید بفرمود تا منادی کردند آنچه گذشت چنانچه وصف کردیم و نامها انشا شد که بآفاق برند که بر منابر معویه را لعن کنند و مردم اینکار را عظیم شمردند و بزرگ داشتند و عوام مضطرب شدند و مصلحت را بترک این کار اشاره کردند و وی نیز از این خیال دست باز داشت تا اینجا کلام مسعودی بود و او خود ثقه نزد سنیان است علاوه بر اینکه سند او است داده و کتاب موفقیات زبیر بن بکار از اصول معتمده و مراجع معتبر این طایفه است و از آنچه نوشتیم کفر و ظلم و جواز لعن این چهار کس فی را بعه النهار روشن و هویدا شد و از اینجه امام صادق علیه السلام ملتزم بود که عقب هر نماز واجب این چهار تن و چهار زن را لعنت کند و از برای شیعیان ایشان سنت شد بحکم تاسی چنانچه کلینی و شیخ سند بحسین بن ثویر و ابو سلمه سراج رسانند که شنیدیم حضرت صادق را که لعنت میکرد در عقب هر نماز واجب چهار نفر از مردان را و چهار نفر از زنان را و نام میبرد ایشان را و آیات مؤوله و اخبار مصرحه بلعن ایشان بسیار است و این از ضروریات مذهب شیعه و از مطاعن معروفه ایشان نزد دشمنان سنت و هیچیک از منتسبین باین مذهب انکار این نکرده جز یک نفر جاهل ضال مضل که در ایام ما در کشمیر انگیخته شده و رساله در منع سب شیخین پرداخته و با سنیان همداستان شده و بخرافات و ترهاتی چند طائفه از عوام اخفار الهام سفهاء الاحلام را فریفته و بزرق و طامات گروهی نادانان را آشفته خود ساخته و بشیادی و سالوسی و حیله گری و چاپلوسی فتنه اغازی و سقیفه پردازی در پیش گرفته و عجب تر اینکه با آنکه از اوائل طلاب کم مایه تر و یکسره از علم بی نصیب و از رؤس فساق و مشایخ اهل کبایر است مدعی اجتهاد و متصدی فتوی بلکه گاه گاه در پرده زمزمه اعلمیت میکند و فتاوی غریبه جاهلانه از او مسموع شده و هم انکار سیادت طایفه جلیله رضویه که وجوه و اکابر اشراف اهل قم و طهران و همدان و خراسان و جز اینها از ایشان است کرده و علمای مشهدین و حضرت مستطاب حجة الاسلام سید نا الاستاد دام ظله کرارا در تضلیل و تفسیق او نوشتها پرداخته اند و هیچ از غوایت اقلاع و از ضلالت ارتداع ندارد و اگر نه این بود که گمان است که اگر قاصری بر کلام او مطلع شده بتزویقات و تدلیسات این شیطان غاوی فریب خورد و اگر بر این صحیفه اطلاع یابد از ضلالت باز آید و با طریقه مستقیمه پیوندد همین قدر هم تعرض کلام شایسته نبود چه بیم آنست که اگر کسی نظر کند مسئله ضروریه را خلافی گمان کند با اینکه این جاهل کمتر از آنستکه نام وی بر زبان علما جاری شود تا چه رسد باینکه او را صاحب قولی شمارند و خلافی بوی نسبت کنند بالجمله خاتمه این بحث را بنقل یک حدیث در ثواب لعن جبت و طاغوت که در عرف اهل بیت عبارت از تیم و عدی است و گاه بمطلق غاصبین حقوق عترت زاکیه تاویل شده اقتصار میکنیم فاضل زاهد ورع آخوند ملا محمد کاظم هزار جریبی که از تلامذه استاد اعظم آقای بهبهانی قدس سره بوده و خود از فضلای محدثین و عرفای محصلین است در کتاب جمع الفضایح لارباب القبایح از ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه حدیث میکند که وی از امام همام

از عجایب شیطنتهای این مدلس انگلیزی مرقومات شریفه کبار از علماء اسلام و وجوه اعلام بان نواحی میرسد بر عوام و ضعفاء شیعه مشتبه میکند برخی را تحریف و پاره را بوجوه ظاهرة الفساد تاویل و بعضی را نفی نسبت مینماید و بحیله مردمان نادان فرومایه را در شبکه خود می اندازد هم مگر بشهوات باطله خود برسد والله بحول دون آماله و یحازیه لسوء اعماله و از جمله نصوص حضرت مستطاب اجل اسلامیان پناهی سید استاد ادیمت معالیه و بورکت ایامه و لیالیه در حق او آنست که چندی قبل مسائلی متعلق بامور متعدده از فروع فقهیه و مطالب شرعیه سید از انجمله سوال از حال اولاد حضرت سید محمد الاعرج ابن موسی المبرقع و از مقالات و مقالات این سید غاوی مشکوک النسب بتفصیلیکه در تمامت کشمیر مشهور و متواتر است بود حضرت اجل جواب انها را باین قلیل البضاعت تفویض فرمودند جواب بر حسب طریقه آنحضرت مناسب مقام نوشته شد و در حق این سید بالملا خود جناب دام ظله مرقوم افاده فقط میکنند شاید باین خرافات و اباطیل گوش داد که اینگونه کلمات موجب استحقاق حد است و بخاتم شریفش موشح شد با اینهمه دست از بهیمی و عامفریبی بر نمیدارد منه نور الله قلبه

زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام روایت کرده قال من لعن الجبت والطاغوت لعنة واحدة کتب الله له سبعین الف الف حسنة ومحی عنه سبعین الف الف سیئة ورفع له سبعین الف الف درجة ومن امسی یلعنهما لعنة واحدة کتب له مثل ذلک قال فمضی مولانا علی بن الحسین فدخلت علی مولینا ابی جعفر محمد الباقر فقلت یا مولای حدیث سمعته من ابیک فقال هات یا ثمالی فاعدت علیه الحدیث فقال نعم یا ثمالی اتحب ان ازیدک فقلت بلی یا مولای فقال من لعنهما لعنة واحدة فی کل غداة لم یکتب علیه ذنب فی ذلک الیوم حتی یمسی ومن امسی ولعنهما لم یکتب له ذنب فی لیلة حتی یصبح قال فمضی ابو جعفر فدخلت علی مولینا الصادق فقلت حدیث سمعته من ابیک وجدک فقال هات یا ابا حمزه فاعدت علیه الحدیث فقال حقا یا ابا حمزه ثم قال علیه السلام ویرفع له الف الف درجة ثم قال ان الله واسع کریم حاصل مودی این حدیث شریف که در حقیقت سه حدیث است بلکه پنج حدیث و اول را از هر سه امام روایت کرده و حدیث باعتبار مروی عنه متعدد میشود بلکه بملاحظه شش حدیث میشود چه زیاده حضرت باقر را نیز از حضرت صادق علیهما السلام روایت کند آنستکه امام فرمود که هر که جبت و طاغوت را در روزی یکدفعه لعنت کند خدایتعالی هفتاد هزار هزار حسنه برای او بنویسد و هفتاد هزار هزار گناه از او محو کند و هفتاد هزار هزار درجه برای او بلند کند و هر که شب یکدفعه آن دو را لعنت کند همین ثواب در دیوانش نوشته شود ابو حمزه گوید چون علی بن الحسین علیهما السلام درگذشت داخل شدم بر مولای خود ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام گفتم ای مولای من حدیثی از پدر تو شنیدم فرمود بگو من اعاده حدیث کردم فرمود چنین است ای ثمالی دوست داری که من زیاده بر این بگویم عرض کردم بلی ای مولای من فرمود هر که یک بار لعنت کند آن دو را در هر صبح آنروز را بر او گناهی نوشته نشود تا شام کند و هر که شب کند یکبار آن دو را لعنت نماید آن شب را بر او گناهی نوشته نشود تا صبح کند ابو حمزه گوید چون باقر علوم النبیین درگذشت بخدمت مولای خود صادق آل محمد علیهم السلام شتافتم و گفتم مولای من حدیثی از پدر و جدت شنیده ام فرمود بیار ای ابو حمزه من حدیث را خواندم فرمود حق است ای ابو حمزه آنگاه فرمود و بلند میشود برای او هزار هزار درجه یعنی علاوه بر آنچه ذکر شد این نیز هست آنگاه برای دفع استبعاد از کثرت ثواب فرمود خدای جواد واسع العطاء است یعنی از عموم مکرمت و سعه دایره رحمت خداوند بعید نیست که بموجب یک عمل قلیل المقدار ثوابی چندان نمایان و عنایتی چنین شایان در حق بنده خالص العقیده موالی اهل بیت علیهم السلام مقرر فرماید تمام شد محصل حدیث شریف و ما نیز تمام میکنیم کلام را و میگوییم اللهم العن الجبت والطاغوت

اللّٰهُمَّ الْعَنْ یَزِیْدَ بْنَ مُعٰوِیَةَ خَامِسًا وَالْعَنْ عُبَیْدَ اللّٰهِ بْنَ زِیَادٍ وَابْنَ مَرْجَانَةَ وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ

ص
الظاهر من تامل هذه الفقرة والزیادة التی سمعها من الباقر علیه السلام ان ما ذکره اولا مخصوص بالاصباح اذ لو کان ذلک عاما لم یکن وجه لذکر الامساء خصوصا وعلیه بنینا الترجمه لاجل هذا الاستظهار والله اعلم منه نور الله قلبه

وَشِمراً وآلِ اَبی سُفیانَ وآلِ زیادٍ وآلِ مَروانَ اِلی یومِ القیمة ج بارالها لعن کن یزید بن معویه را در مرتبه
پنجم ولعن نما عبید الله پسر زیاد و پسر مرجانه و عمر بن سعد و شمر و آل ابو سفیان و آل زیاد و آل مروان را تا روز قیامت شرح غرض ازین دعا
استیفای ذکر جمیع آنهاست که در قتل سید الشهداء مدخلیتی داشتند یا بتسبیب مثل چهار نفر اول یا بامر و مباشرت مثل یزید و ابن زیاد
وغیره یا برضا و همراهی مثل آل مروان و بقیه آل ابو سفیان و آل زیاد که در آن زمان حاضر نبودند و نکته در ذکر ابن مرجانه بعد از ابن زیاد
با اینکه مراد یکی است مزید تعبیر و انتقاص اوست باین نسب که از طرفین آخذ باطراف لئامت و دنائت است و تکرر ذکر شمر
در این زیارت مؤید آنستکه قاتل آن امام مظلوم آن مخذول بوده چنانچه اشهر روایت و مشهور مورخین است و تحقیق این حال
چون موقوف بر ذکر کیفیت شهادت امام مظلوم است و هیچ وقت نتوانسته ام شرح این مصیبت جان گداز عالم سوز را
از کتابی بتفصیل به بینم هم قدرت استقصای او در این کتاب ندارم و لله در القائل افسانه که کس نتواند شنیدنش یارب
بر اهل بیت چه آمد ز دیدنش و ما ختام این مطلب را بتأویل یکی دو آیه از طریق اهل البیت علیهم السلام که خدای بسوال از ایشان
و بتمسک بایشان الزام کرده در مذمت اعدا و غاصبین حقوق اهل البیت میکنیم که مناسبت تمام با اشخاص مذکوره در فصول
این دعای شریف دارد آیه اولی قال تعالی لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی یعنی اکراه در دین خدای نیست ایمان
از کفر ممتاز شد و بقرینه تأویل بعد مراد از رشد تشیع و از غی تسنن است فمن یکفر بالطاغوت پس هر که بطاغوت کافر شود
و مراد از طاغوت شیطان است چنانچه در مجمع از صادق آل محمد علیه السلام روایت کرده و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی گفته
هم الذین غصبوا آل محمد و این با حدیث حضرت صادق ممکن الانطباق است چه مراد از شیطان تواند بود که عدی
و بخاطرم چنان است که در اخبار جای دیگر هم این کنایت شده و تأویل شیطان بعدی سزاوار شده فقد استمسک
بالعروة الوثقی لا انفصام لها پس بتحقیق که متمسک بعروة الوثقی شده که او را انقطاعی نیست در کافی از حضرت باقر ع
آورده که عروة الوثقی مودت ما اهل البیت است و این تأویل مؤید حدیث سابق است چه حاصل آن باشد که هر که کافر
بغاصبین حقوق آل محمد باشد متمسک بمودت ایشان است یعنی مودت ایشان اجتماعت بی بغض دشمنان ایشان صورت نبندد
چنانچه مکرر گذشت و در معانی الاخبار است که پیغمبر فرمود هر که خواهد متمسک بعروة الوثقی جوید باید متمسک بولایت برادر
و وصی من علی بن ابیطالب شود چه هلاک نمیشود هر که محب و موالی او باشد و نجات نمی یابد آنکه مبغض و معادی او باشد
والله سمیع علیم و خدای شنواست اقوال مردم را و داناست افعال ایشان را آیه ثانیه الله ولی الذین آمنوا
یُخرِجُهم مِنَ الظُّلماتِ اِلی النور خدای متولی کار اهل ایمان است بیرون می آرد ایشان را از ظلمات بجانب نور والذین کفروا
اَولیائُهم الطاغوت و آنانکه کافر شدند اولیای ایشان طاغوت است در تفسیر علی بن ابراهیم است که کافران ظالمین آل محمدند
و طاغوت غاصبین حقوقند که بمتابعت ایشان ظلم شد یُخرِجونَهم مِنَ النّورِ اِلَی الظُّلماتِ بیرون میکنند ایشان را از روشنائی ها
در کافی آمده از صادق آل محمد علیهم السلام که نور آل محمدند و ظلمات اعدای ایشان و هم از ابن ابی یعفور آورده که بصادق آل محمد ص گفتم

من

من با دشمنان شما مخالطت میکنم و عجب دارم از قومی که دوست دار شما نیستند و فلان و فلان را دوست دارند امانت و صدق و وفا دارند و اقوام
دیگر که دوست شمایند چنان نیستند پس مستوی شد و درست نشست و غضبناک روی بامن کرد و فرمود دین ندارد آنکه پرستش خدای
کند بولایت امام جائر که از خدای نیست و خدا را عتابی نیست بر آنکه پرستش خدای کند بولایت امام عادل که از خداست گفتم آنها را
دین نیست و اینها را عتاب فرمود بلی آنها را دین نباشد و اینها را عتاب نیست آنگاه فرمود مگر نشنیده گفته خدای تعالی الله ولی الذین آمنوا
یخرجهم من الظلمات الی النور یعنی از ظلمات ذنوب بسوی نور مغفرت بواسطه ولایت امام عادل که از خداست و فرموده
والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات چنین قصد کرده که ایشان بر نور اسلام بودند
چون ولایت امام جائر کردند از نور اسلام بظلمات کفر افتادند و خدای آتش را برای ایشان واجب کرد و همین خبر را بزیادتی
یک جزو که ذکر نمیکنم در صافی از عیاشی نقل کرده اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ایشان اهل جهنمند و در آن مخلدند
عیاشی گفته در ذیل حدیث پس اعدای امیر المؤمنین خالد در نارند اگرچه در دین خود در غایت زهد و ورع و عبادت باشند آیه ثالثه
الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت مگر نظر نکردی بجانب آنانکه داده شده اند
نصیبی را از کتاب که ایمان می آورند بجبت و طاغوت در تفسیر علی بن ابرهیم رضی الله عنه روایت شده که این آیه نازل شد
در حق آنانکه غصب حق آل محمد نمودند و حسد بر منزلت ایشان بردند و از تفسیر عیاشی روایت شده که باقر علوم النبیین فرمود که جبت
و طاغوت اولی و دومی اند و یقولون للذین کفروا و میگویند در حق آنانکه کافر شده اند هؤلاء اهدی من الذین
آمنوا سبیلا که اینها بهتر براه راست هدایت شده اند از اهل ایمان در کافی از حضرت باقر علیه السلام آورده
که در تفسیر این فرموده که میگویند در حق ائمه ضلال و دعاة بجانب دوزخ که اینها مهتدی تر از آل محمدند بنا بر این حاصل
مراد از آنانکه نصیبی از قرآن دارند غاصبینند و اتباع ایشان و مراد از کافرین جبت و طاغوت و نعثل و رابع و احزاب ایشانند
از آل مروان و آل عباس که عامه ایشان را بر آل محمد علیهم السلام تقدیم کرده اند آیه رابعه بعد از همین آیه است اولئک
الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا ایشان جماعت آنانند که خدا ایشان را لعنت کرده و هر که را خدای لعنت کند هرگز
یاوری برای او نخواهی یافت ام لهم نصیب من الملک فاذاً لا یؤتون الناس نقیرا نصیبی از ملک ندارند که اگر داشته
باشند بمردم اندازه نقیری که نقطه سیاه وسط تخم خرما است بکسی ندهند در کافی از حضرت باقر آورده که مراد از ملک امامت
و خلافت است و از اینجا معلوم میشود که لعن سابق در حق غاصبین خلافت است و از این قبیل آیات در مذمت اعدای اهل
بیت و خصوصاً این چهار نفر و خصوصاً آن دو نفر در قرآن بیشمار است و بهمین قدر ما اکتفا میکنیم اللهم العن اعداء آل محمد
لعناً وبیلاً مطلب رابع در شرح دعای سجده اللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ حَمدَ الشّاکِرینَ لَکَ عَلی مُصابِهِم ج
بارالها مر تو راست ستایش ستایش شکر گذاران برای تو بر مصیبت خودش ناچار در اینمقام باید معنی حمد و شکر معلوم شود تا حل
این عبارت بشود اگرچه سابقا اشارت کرده ایم که این دو لفظ از الفاظی است که کثرت تعرض علما از آنها موجب ملال فضلا شده

و ما در این مرحله محصل کلام صاحب کشاف و سید شریف را در حاشیه کشاف ایراد میکنیم چه وثوق در این امور بایشان از اکثری بیشتر است و سابقا در کلام ابن ادریس شنیدی که در هر صناعتی باید باهل او رجوع کرد و خلاصه او بعد از تحریر و انتقاد چنان است که حمد ثنای بلسان بر جمیل اختیاری است و مدح مرادف او است و نقیض او ذم است و گاه مدح در ذکر مآثر و نشر مناقب استعمال میشود و نقیض او هجا است که ذکر معایب و تعداد مثالب است و مثل حمدت اللؤلؤ علی صفائها ظاهر کلام زمخشری انکار صحت آنست بی تاویل بنابر آنچه ذکر شد اخذا عن السید الشریف میتوان برفع اشکال و تصحیح استعمال کرد چه مآثر را اختصاص باختیاریات نیست و شکر عبارت از مجازات بر نعمت است خواه بزبان باشد تا ثنا شود یا بقلب که اعتقاد باتصاف منعم بصفات کمالیه باشد یا بجوارح که عبارت باشد از تعب در طاعت و تحمل زحمات انقیاد و فرمانبرداری و این شعر معروف که گفته اند افادتکم النعماء منی ثلثة یدی ولسانی والضمیر المحجبا شاهد هر سه استعمال است شکر آن کاری است که بازاء نعمت آید و در اینجا سه چیز را فایده انعام ایشان شمرده یکی دست را که باوی خدمت کند و این نوعی از شکر شود و دیگر زبان را و او ظاهر است و دیگر ضمیر را که بمحجب وصف کرده تا اشارت بان باشد که کس را جز شما باو راهی نیست و بین شکر و حمد عموم و خصوص است از وجهی نه مطلق چه بعض افراد حمد که ثنای بر غیر نعمت باشد شکر نیست و بعض افراد شکر که مجازات بقلب و جوارح باشد حمد نی و ثنای بلسان بر نعمت حمد و شکر است و در حدیث آمده که الحمد راس الشکر چه شکر بجوارح قابل تاویل است و شکر بقلب خفی است و اعلان بذکر جمیل خدای نیست و آنچه صریح و علن است شکر بلسان است که حمد باشد پس مراد بحمد نوع خاصی از او ست که رأس شکر قرار داده شده تا اینجا محصل کلام این دو فاضل نحریر و ناقد بصیر بود و باید دانست که حمد خدای در همه جا مرغوب بلکه لازم و واجب است اگر چند بلا باشد باید گفت الحمد لله علی السراء والضراء و آنچه از او آید باید جمیل دانست چه البته مصالح و حکمی دارد که حمد باید بر هر مصیبتی و هر بلیه کرد و هیچ منافاتی نیست بین اینکه انسان اگر مظلوم باشد از ظلم شکایت کند و بر ظالم لعنت کند و بر مصیبت تحسر خورد و خدا را در همه حال حمد و ستایش کند و تحقیق این مسئله مستمد از مبادی عقلیه و مبانی نقلیه است که در شرح آنها خروج از طور این مختصر است و در اینجا دقیقه ایست که از بیان او ناگزیریم و شرح او چنانست که اشاره کردیم که متعلق شکر نعمت است پس ناچار باید بر ملایم واقع شود چنانچه صبر بر ناملایم است و این سر حدیث معروف است که الایمان نصف صبر و نصف شکر چه آدمی در هیچ حال از ملایم و ناملایمی خالی نیست پس گاه باید صبر کند و گاه شکر و صبر مقابل جزع است و شکر مقابل کفران که نوعی از کفر است قال تعالی لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید و چون مقابل شکر بدتر است پس خود شکر از درجه صبر عالی تر خواهد بود و این در اول مرتبه سلوک مقام انسانیت است و چون چند مرقاة در این سلم بالا روند بجدی رسند که آنچه از او آید نعمت بینند اگر چند مصیبت و شدتی باشد و آن ثمره محبت است و مقتضای عدم انکار چه بباطن و چه بظاهر چنانچه در اخبار وارد است که جابر بن عبد الله الانصاری در آخر عمر خود که به پیری و ضعف

و عجز مبتلا شده بود امام محمد باقر علیه السلام بعیادت وی تشریف قدوم ارزانی فرمود و از حال او سؤال کرد گفت در حالتیم که پیری از جوانی و بیماری از تندرستی و مرگ از زندگانی دوستر دارم و حیات را بر مرگ بمیگزینم امام علیه السلام فرمود من باری چنانم که اگر مرا پیر دارد پیری دوست دارم و اگر برنا دارد برنائی و اگر بیمار دارد بیماری و اگر تندرست دارد تندرستی و اگر مرگ دهد مرگ و اگر زندگی بخشد زندگی جابر چون این سخن از آنحضرت شنید بر روی آنحضرت بوسه داد و گفت صدق رسول الله که مرا گفت تو یکی از فرزندان من بینی هم نام من یبقر العلم کما یبقر الثور الارض و بدین سبب آنجناب را باقر علوم الاولین والاخرین خوانند و اشاره باین مقام نیز نموده سید الشهداء در خطبه خروج از مکه آنجا که فرمود رضانا اهل البیت رضاء الله خلاصه سخن آنکه شکر بر ملایم اگر باشد مقام اوایل است و اگر ناملایم هم بملاحظه صدور از محبوب حقیقی نعمت حساب شود شکر بر او کنند و این نتیجه رضاء است که او ثمره محبت است و مقام اواخر و اکابر است و اشاره باینمقام کرده آنکه گفته گر آسوده ور مبتلا می پسندد پسندیدم آنچه او خدا می پسندد چرا دست یازم چرا پای کوبم مرا دست و پا می پسندد و چون ائمه علیهم السلام همیشه اتباع خود را بمقامات عالیه دعوت کنند و بمراتب بلند عموم شیعه را بقرائت این دعا که ترجمان مقام راضیان است و شکر بر مصیبت را مشتمل است امر فرموده اند هم مگر از برکات این دعای مبارک باینمقام ارجمند و رتبت بلند فائز شوند الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلیٰ عَظِیمِ رَزِیَّتِی ج حمد مر خدا را بر مصیبت بزرگ من ش تکرار این کلام بر سبیل التفات غیابی بجهة تنصیص بر ثبات در مقام حمد بر این مصیبت است علاوه بر آنکه تصریح بزرگی این خطب هائل و رزء عظیم در او شده و افتنان و تلون در وجوه حمد و انحاء ستایش و اظهار استسلام و انقیاد برای اوامر الهیه که اکمل صفات مومنین و احسن حالات متقین است نیز در او شده اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی شَفَاعَةَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَوْمَ الْوُرُودِ ج بار الها روزی کن مرا شفاعت حسین علیه السلام در روز قیامت ش اخبار داله بر شفاعت ائمه و خصوصا سید الشهداء بسیار است و ما اشاره باینباب در سابق کرده ایم و بیش ازین محل ذکر نیست ورود در اصل لغت چنانچه از کتب فن استفاده میشود آمدن بسر چشمه و جای آبست و مقابل آن صدور است و یوم الورود قیامت است بجهة آنکه بر خدا یتعالی وارد میشوند و بمحضر حکم و سلطنت قاهره او حاضر میشوند یا بملاحظه آنکه بر مشرعه رحمت الهیه مومنین را از روز ورودی است یا بجهة اینکه همه خلق بحکم وان منکم الا واردها در جهنم ورود میکنند و آنجایان بیرون میروند و عاصیان میمانند والله اعلم وَثَبِّتْ لِی قَدَمَ صِدْقٍ مَعَ الْحُسَیْنِ وَأَصْحَابِ الْحُسَیْنِ الَّذِینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَیْنِ ج و ثابت کن از برای من قدم صدقی با حسین و با اصحاب حسین که خون خود را در پیش روی حسین ریختند ش بذل دادن چیزی است چنانچه در منتهی الارب است و مهج بمعنی خون مجتمع در باطن قلب است چنانچه مطرزی و غیر او گفته اند و کنایت از جان است چه حیات بسته باو ست پس بذل مهجه کنایه از همان شهید شدن است و دون چنانچه از قاموس و منتهی الارب استفاده میشود ماخوذ است از دان یدون یعنی دون حسین

شدن و بمعنی پست است و میگویند هذا دون فلان یعنی پست تر از اوست و گاه بمعنی جلو و عقب استعمال میشود و هر دو بهمین اعتبار است و گاه بمعنی قرب استعمال میشود بملاحظه اینکه امام و وراء شیء قریب باویند و معنی عند که برای او ذکر شده از همان دون بمعنی امام است و چون جهات شیء و هر چه پستتر از اوست غیر از اوست گاهی دون بمعنی غیر استعمال میشود و در عبارت زیارت میشود مراد امام الحسین باشد یا عند الحسین و بهر وجه مقصود آنستکه بذل مهجه و سفک دم خود کردند در سبیل محبت و راه نصرت او علیهم السلام و معنی تثبیت قدم صدق را سابقا ذکر کرده ایم و اختلاف در او و انچه مختار خود ما است باندازه مقتضای حال مشروح شد دیگر بتکرار نباید پرداخت **خاتمة الکتاب** در شرح دعای مشهور بدعای علقمه اگرچه در باب اول دانستی که این نسبت غلط است و راوی دعا صفوان است هر چند انچه غرض از شرح این زیارت شریف بود بیش از این قدر نبود چه سابقا اشاره کردیم که اینه عاجز این عمل شریف نیست ولی بجهة اتمام خدمت و تکمیل نفع اولا ترجمه از الفاظ اینه عا میشود تا عموم برادران دینی از قرائت او بهره مند شوند انگاه شرح الفاظ مشکله و تراکیب عویصه او را نه باسلوب شرح بلکه بطریقه بیان و توضیح که در کتب شیخ بهائی قدس سره و مجلسی قده و غیرهما مسلوک شده بغایت اختصار متعرض میشود و بضرورت ترجمانی بایستی دیگر باره دعای مبارک را یاد کنیم اگر چند موجب تکرار شود باکی نیست هو المسک ما کررته یتضوع و هذه نسخته الشریفه یا اَللّٰهُ یا اَللّٰهُ یا اَللّٰهُ یا مُجیبَ

(ای اجابت کننده)

دَعْوَةِ الْمُضْطَرّینَ یا کاشِفَ کُرَبِ الْمَکْرُوبینَ یا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ یا صَریخَ الْمُسْتَصْرِخینَ وَیا مَنْ هُوَ

دعای مضطران — ای رفع کننده اندوه اندوه زدگان — ای دادرس استغاثه کنندگان — ای فریادرس فریاد خواهندگان — وای آنکه او

اَقْرَبُ اِلَیَّ مِنْ حَبْلِ الْوَریدِ وَیا مَنْ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَیا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْاَعْلی وَالْاُفُقِ الْمُبینِ

نزدیکتر است بمن از — رگ گردن — وای آنکه حایل میشود — ما بین آدمی و دل او — وای آنکه او در مقام — اعلی و افق — هبین است

وَیا مَنْ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحیمُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی وَیا مَنْ یَعْلَمُ خائِنَةَ الْاَعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدُورُ وَیا مَنْ

وای آنکه اوست رحمن و رحیم . که بر عرش استیلا یافته — وای کسیکه میداند چشمک زدن ها را — و انچه پنهان کنند سینها — وای کسیکه

لا یَخْفی عَلَیْهِ خافِیَةٌ وَیا مَنْ (پوشیده نبود براو — هیچ پوشیدهٔ وای آنکه)

لا تَشْتَبِهُ عَلَیْهِ الْاَصْواتُ وَیا مَنْ لا تُغَلِّطُهُ الْحاجاتُ وَیا مَنْ لا یُبْرِمُهُ اِلْحاحُ الْمُلِحّینَ وَیا مُدْرِکَ

مشتبه نگردد براو آوازها — وای کسیکه بغلط نمیدازد او را حاجتها — وای کسیکه بتوه نیاورد او را الحاح الحاح کنندگان — وای دریابنده

کُلِّ فَوْتٍ وَیا جامِعَ کُلِّ شَمْلٍ وَیا بارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَیا مَنْ هُوَ کُلَّ یَوْمٍ فی شَأْنٍ یا قاضِیَ

هر فائتی — وای فراهم کننده هر کاری پریشان — وای آفریننده مردم بعد مرگ — وای آنکه او هر روزی در شانی است — ای برآورنده

الْحاجاتِ یا مُنَفِّسَ الْکُرُباتِ یا مُعْطِیَ السُّؤُلاتِ یا وَلِیَّ الرَّغَباتِ یا کافِیَ الْمُهِمّاتِ یا مَنْ

حاجتها — ای گشاینده کربتها — ای دهنده مسئلتها — ای کار گذار مطلوبها — ای کفایت کننده مهمها — ای آنکه

یَکْفی مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَلا یَکْفی مِنْهُ شَیْءٌ فِی السَّماواتِ وَالْاَرْضِ اَسْاَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَبِحَقِّ

کفایت میکند از همه چیز — و کفایت نمیکند از او چیزی — در آسمانها — و زمینها — مسئلت میکنم از تو بحق محمد و علی و بحق

فاطِمَةَ بِنْتِ نَبِیِّکَ وَبِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ فَاِنّی بِهِمْ اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ فی مَقامی هذا وَبِهِمْ اَتَوَسَّلُ وَبِهِمْ اَتَشَفَّعُ اِلَیْکَ وَبِحَقِّهِمْ

فاطمه دختر پیغمبر تو — و بحق حسن — و حسین چه همانا من بواسطه ایشان متوجه میشوم بسوی تو در این مقام خود و بواسطه ایشان وسیلت میجویم و شفاعت میطلبم بسوی تو و بحق ایشان

اَسْاَلُکَ وَاُقْسِمُ وَاَعْزِمُ عَلَیْکَ وَبِالشَّأْنِ الَّذی لَهُمْ عِنْدَکَ وَبِالْقَدْرِ الَّذی لَهُمْ لَدَیْکَ وَبِالَّذی

سؤال میکنم ترا — و قسم میدهم و لازم میکنم — بر تو و بان شان — که ایشان راست — نزد تو — و بقدری که — از برای ایشان است نزد تو — و بانچه بسبب او

فَضَّلْتَهُمْ عَلَی الْعالَمینَ وَبِاسْمِکَ الَّذی جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ وَبِهِ خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعالَمینَ وَبِهِ اَبَنْتَهُمْ وَاَبَنْتَ

فضیلت دادی ایشانرا بر عالمیان — و بنام تو که — قرار دادی او را نزد ایشان — و باو مخصوص کردی ایشانرا نه عالمیانرا — و بواسطه ان امتیاز دادی ایشانرا و امتیاز دادی

فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعالَمینَ حَتّی فاقَ فَضْلُهُمْ فَضْلَ الْعالَمینَ جَمیعاً اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَکْشِفَ عَنّی

فضل ایشانرا از فضل عالمیان — تا بلندی گرفت فضل ایشان فضل عالمیانرا کسره — اینکه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد — و دفع کنی — از من

غَمّی وَهَمّی وَکَرْبی وَتَکْفِیَنِی الْمُهِمَّ مِنْ اُمُوری وَتَقْضِیَ عَنّی دَیْنی وَتُجیرَنی مِنَ الْفَقْرِ وَتُجیرَنی مِنَ الْفاقَةِ وَتُغْنِیَنی

غم و هم و کرب مرا — و کفایت کنی مهم از — کارهایم را — و ادا کنی از من دین مرا — و توانگر کنی مرا از ناچیزی — و پناه دهی مرا از فاقه و بینیاز کنی مرا

عَنِ الْمَسْاَلَةِ اِلَی الْمَخْلُوقینَ وَتَکْفِیَنی هَمَّ مَنْ اَخافُ هَمَّهُ وَعُسْرَ مَنْ اَخافُ عُسْرَهُ وَحُزُونَةَ مَنْ اَخافُ

از سؤال بسوی مخلوقها — و کفایت کنی مرا از اندیشه آنکه بیمناکم از اندیشه او — و عسر او را که بیمناکم از عسر او — و درشتی انرا که میترسم از

حُزُونَتَهُ وَشَرَّ مَنْ اَخافُ شَرَّهُ وَمَکْرَ مَنْ اَخافُ مَکْرَهُ وَبَغْیَ مَنْ اَخافُ بَغْیَهُ وَجَوْرَ مَنْ اَخافُ جَوْرَهُ وَسُلْطانَ

درشتی او و شر انرا که میترسم از شر او — و مکر انرا که میترسم از مکر او — و ستم آنرا که میترسم از ستم او — و جور انرا که میترسم از جور او و سلطنت آنرا

مَنْ اَخافُ سُلْطانَهُ وَکَیْدَ مَنْ اَخافُ کَیْدَهُ وَمَقْدُرَةَ مَنْ اَخافُ بَلاءَ مَقْدُرَتِهِ عَلَیَّ وَتَرُدَّ عَنّی

که میترسم — از سلطنت او — و کید آنرا که میترسم — از کید او — و قدرت آنرا که میترسم از بلای — قدرت او بر من — و اینکه رد کنی از من

کَیْدَ الْکَیَدَةِ وَمَکْرَ الْمَکَرَةِ اَللّٰهُمَّ مَنْ اَرادَنی بِسُوءٍ فَاَرِدْهُ وَمَنْ کادَنی فَکِدْهُ وَاصْرِفْ عَنّی کَیْدَهُ وَمَکْرَهُ

کید کائدان — و مکر ماکرانرا — بارالها هر که قصد من کند ببدی پس تو قصد وی کن و هر که مرا فریب دهد پس فریبش ده و بازگردان از من فریب و مکر او را

وَبَأْسَهُ وَاَمانِیَّهُ وَامْنَعْهُ عَنّی کَیْفَ شِئْتَ وَاَنّی شِئْتَ اَللّٰهُمَّ اشْغَلْهُ عَنّی بِفَقْرٍ لا تَجْبُرُهُ وَبِبَلاءٍ لا تَسْتُرُهُ

و سختی او — و آرزوهای او را و منع کن او را از من هر نحو که بخواهی و هر جا که بخواهی — بارالها مشغول کن وی را از من بفقری که اصلاح نکنی او را و ببلائی که نپوشانی او را

وَبِفاقَةٍ لا تَسُدُّها وَبِسُقْمٍ لا تُعافیهِ وَذُلٍّ لا تُعِزُّهُ وَبِمَسْکَنَةٍ لا تَجْبُرُها اَللّٰهُمَّ اضْرِبْ بِالذُّلِّ نَصْبَ عَیْنَیْهِ

و بفاقه که نبندی او را — و به بیماری که عافیت ندهی او را و ذلتی که عزیز نکنی او را و به بیچارگی که رفع ننمائی او را — بارالها بزن — مذلت را در پیش چشم او

وَاَدْخِلْ عَلَیْهِ الْفَقْرَ فی مَنْزِلِهِ وَالْعِلَّةَ وَالسُّقْمَ فی بَدَنِهِ حَتّی تَشْغَلَهُ عَنّی بِشُغْلٍ شاغِلٍ لا فَراغَ لَهُ وَاَنْسِهِ ذِکْری کَما

و داخل کن — براو — فقر را — در منزل او — و ناخوشی و بیماری را در بدن او تا مشغول کنی او را — از من بکار باز دارنده که فراغت از او نیست و فراموشی ده او را از یاد من چنانکه

اَنْسَیْتَهُ ذِکْرَکَ وَخُذْ عَنّی بِسَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَلِسانِهِ وَیَدِهِ وَرِجْلِهِ وَقَلْبِهِ وَجَمیعِ جَوارِحِهِ وَاَدْخِلْ عَلَیْهِ

فراموشی داده او را — از یاد خود — و دفع کن از من گوش او را و چشم او را و زبان او را و دست او را و پای او را و دل او را و جمیع اعضاء او را — و داخل کن براو

فِي جَمِيعِ ذٰلِكَ السُّقْمُ وَلَا تَشْفِهِ حَتّٰى تَجْعَلَ ذٰلِكَ لَهُ شُغْلًا شَاغِلًا بِهِ عَنِّي وَعَنْ ذِكْرِي وَاكْفِنِي يَا كَافِي مَا لَا يَكْفِي

در جمیع اینها بیماری را و شفا مده او را تا قرار دهی این را برای او شغلی در حالتیکه بازدارنده باشی بواسطهٔ او از من و از ذکر من و کفایت کن مرا ای کفایت کن آنچه کفایت نکند

سِوَاكَ فَإِنَّكَ الْكَافِي لَا كَافِيَ سِوَاكَ وَمُفَرِّجٌ لَا مُفَرِّجَ سِوَاكَ وَمُغِيثٌ لَا مُغِيثَ سِوَاكَ وَجَارٌ لَا

جز تو چه بدرستی که تو کفایت کننده که نیست کافی جز تو و فرج دهنده هستی که نیست مفرجی جز تو و فریادرسی هستی که نیست فریادرسی جز تو و پناهی هستی که نیست

جَارَ سِوَاكَ خَابَ مَنْ كَانَ رَجَاؤُهُ سِوَاكَ وَمُغِيثُهُ سِوَاكَ وَمَفْزَعُهُ إِلٰى سِوَاكَ وَمَهْرَبُهُ وَمَلْجَاؤُهُ إِلٰى غَيْرِكَ

پناهی جز تو نومید شود آنکه امید او جز تو باشد و فریادرس او جز تو باشد و پناهندگی او بسوی جز تو باشد و فرار و التجای او بسوی غیر تو

وَمَنْجَاهُ مِنْ مَخْلُوقٍ غَيْرِكَ فَأَنْتَ ثِقَتِي وَرَجَائِي وَمَفْزَعِي وَمَهْرَبِي وَمَلْجَايَ وَمَنْجَايَ فَبِكَ أَسْتَفْتِحُ

و نجات او از مخلوقی باشد که غیر تو است چه خاطرجمعی منی و امیدواری منی و پناه منی و فرارگاه منی و ملجأ منی و جای نجات منی پس بواسطهٔ تو استفتاح میکنیم

وَبِكَ أَسْتَنْجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ وَأَتَوَسَّلُ وَأَتَشَفَّعُ فَأَسْأَلُكَ يَا اَللّٰهُ يَا اَللّٰهُ يَا اَللّٰهُ فَلَكَ

و بتو پیروزی میجویم و بمحمد و آل محمد توجه میکنم بسوی تو و توسل میکنم و تشفیع میکنم پس مطلبم از تو یا الله یا الله یا الله چه مر تو راست

الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكٰى وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ فَأَسْأَلُكَ يَا اَللّٰهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ

حمد و مر توراست شکر و بسوی تو شکایت است و تو مستعانی پس مسئلت میکنم ترا یا الله بحق محمد و آل محمد اینکه صلوات فرستی بر محمد

وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَكْشِفَ عَنِّي غَمِّي وَهَمِّي وَكَرْبِي فِي مَقَامِي هٰذَا كَمَا كَشَفْتَ عَنْ نَبِيِّكَ هَمَّهُ وَغَمَّهُ وَكَرْبَهُ وَكَفَيْتَهُ

و آل محمد و اینکه برگشائی از من گرفتگی مرا و اندیشه مرا و اندوه مرا در این مقام من چنانچه برگشودی از پیغمبر خود هم و غم و کرب او را و کفایت کردی او را

هَوْلَ عَدُوِّهِ فَاكْشِفْ عَنِّي كَمَا كَشَفْتَ عَنْهُ وَفَرِّجْ عَنِّي كَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَاكْفِنِي كَمَا كَفَيْتَهُ وَاصْرِفْ عَنِّي هَوْلَ مَا

بیم دشمنش را پس کشف کن از من چنانچه کشف کردی از او و تفریج کن از من چنانچه تفریج کردی از او و کفایت کن مرا چنانچه کفایت کردی او را و بازگردان از من سختی آنچه

أَخَافُ هَوْلَهُ وَمَؤُونَةَ مَا أَخَافُ مَؤُونَتَهُ وَهَمَّ مَا أَخَافُ هَمَّهُ بِلَا مَؤُونَةٍ عَلٰى نَفْسِي مِنْ ذٰلِكَ وَاصْرِفْنِي بِقَضَاءِ

بیم سختی او دارم و گرانی آنچه بیم دارم گرانی او را و اندیشه آنچه میترسم اندیشه او را بی گرانی بر نفس من از این کار و بازگردان مرا بقضاء

حَوَائِجِي وَكِفَايَةِ مَا أَهَمَّنِي هَمُّهُ مِنْ أَمْرِ آخِرَتِي وَدُنْيَايَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْكُمَا مِنِّي سَلَامُ اللّٰهِ

حوائج خودم و کفایت آنچه بهم انداخته مرا هم او از امر آخرتم و دنیایم ای امیر مومنان و ای ابوعبدالله بر شما باد از من سلام خدا

أَبَدًا مَا بَقِيتُ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَلَا جَعَلَهُ اللّٰهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمَا وَلَا فَرَّقَ اللّٰهُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمَا

پیوسته مادام که پاینده است شب و روز و نگرداند خدای او را آخر عهد از زیارت شما و جدائی نکند میان من و میان شما

اَللّٰهُمَّ أَحْيِنِي حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَذُرِّيَّتِهِ وَأَمِتْنِي مَمَاتَهُمْ وَتَوَفَّنِي عَلٰى مِلَّتِهِمْ وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ وَلَا تُفَرِّقْ

ای بارخدای من زنده دار مرا بر زندگانی محمد و ذریهٔ او و بمیران مرا بمردن ایشان و درگیر مرا بر ملت ایشان و برانگیز مرا در زمرهٔ ایشان و جدائی میفکن

بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ أَتَيْتُكُمَا زَائِرًا وَمُتَوَسِّلًا إِلٰى

میان من و ایشان یک چشم برهم زدن در دنیا و آخرت یا امیر المومنین و یا ابا عبدالله آمدم شما را زیارت کننده و متوسل بسوی خدا

واگر از دور بخواند بجای أَتَيْتُكُمَا توجهت الی ضریحکما بگوید توجه کردم بسوی ضریح شما

رَبِّي وَرَبِّكُمَا وَمُتَوَجِّهًا إِلَيْهِ بِكُمَا وَمُسْتَشْفِعًا بِكُمَا إِلَى اللّٰهِ فِي حَاجَتِي هٰذِهِ فَاشْفَعَا لِي فَإِنَّ لَكُمَا عِنْدَ اللّٰهِ الْمَقَامَ

پروردگار من و پروردگار شماست و متوجه بسوی او بشما و شفاعت جوینده بشما بسوی خدا در این حاجت پس شفاعت کنید چه مر شما راست نزد خدای جای

الْمَحْمُودَ وَالْجَاهَ الْوَجِيهَ وَالْمَنْزِلَ الرَّفِيعَ وَالْوَسِيلَةَ إِنِّي أَنْقَلِبُ عَنْكُمَا مُنْتَظِرًا لِتَنَجُّزِ الْحَاجَةِ وَقَضَائِهَا وَنَجَاحِهَا

ستوده و جاه وجیه و منزل بلند و وسیله بما برمیگردم از در خانهٔ شما منتظر حصول امول و قضای او و پیروزی او

مِنَ اللّٰهِ بِشَفَاعَتِكُمَا لِي إِلَى اللّٰهِ فِي ذٰلِكَ فَلَا أَخِيبُ وَلَا يَكُونُ مُنْقَلَبِي مُنْقَلَبًا خَائِبًا خَاسِرًا بَلْ يَكُونُ مُنْقَلَبِي

از خدای بشفاعت شما برای من بسوی خدای در این کار تا نا امید نگردم و نباشد بازگشت من از گشت نومید وار زیان کار بلکه بازگشتم

مُنْقَلَبًا رَاجِحًا مُفْلِحًا مُنْجِحًا مُسْتَجَابًا بِقَضَاءِ جَمِيعِ حَوَائِجِي وَتَشَفَّعَا لِي إِلَى اللّٰهِ أَنْقَلِبُ عَلٰى مَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا

بازگشتی باشد چربیده و رستگار و پیروز و مستجاب برای من بقضاء تمامت حوائج من و شفاعت کنید مرا بسوی خدا تا بازگردم بر آنچه خدای خواست و

حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ مُفَوِّضًا أَمْرِي إِلَى اللّٰهِ مُلْجِئًا ظَهْرِي إِلَى اللّٰهِ وَمُتَوَكِّلًا عَلَى اللّٰهِ وَأَقُولُ حَسْبِيَ اللّٰهُ

حول و قوه نیست مگر بخدای در حالتیکه تفویض کردم کارم را بسوی خدا و استاده کردم پشت خود را بسوی رحمت خدا و توکل کرده ام بر خدا و میگویم بس است مرا خدای

وَكَفٰى سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ وَرَاءَ اللّٰهِ وَوَرَاءَكُمْ يَا سَادَتِي مُنْتَهًى مَا شَاءَ رَبِّي كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ

و کافی است بشنود خدای دعای داعی خود را نیست مرا جز خدا و جز شما ای آقایان من منتهائی آنچه خواسته خدای است و آنچه نخواسته نیست

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ أَسْتَوْدِعُكُمَا اللّٰهَ وَلَا جَعَلَهُ اللّٰهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي إِلَيْكُمَا انْصَرَفْتُ يَا سَيِّدِي

و حول و قوه نیست مگر بخدای بخدای میسپارم شما را و نگرداند او را خدای آخر عهد از من بسوی شما بازگشتم ای آقای من

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَوْلَايَ وَأَنْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ يَا سَيِّدِي وَسَلَامِي عَلَيْكُمَا مُتَّصِلٌ مَا اتَّصَلَ اللَّيْلُ

ای فرمانده گروندگان و ای آقای من و تو ای ابو عبدالله ای سید من و سلام من بر شما پیوسته است تا پیوسته است شب

وَالنَّهَارُ وَاصِلٌ ذٰلِكَ إِلَيْكُمَا غَيْرُ مَحْجُوبٍ عَنْكُمَا سَلَامِي إِنْ شَاءَ اللّٰهُ وَأَسْأَلُهُ بِحَقِّكُمَا أَنْ يَشَاءَ ذٰلِكَ وَ

و روز میرسد او بشما محجوب نیست از شما سلام من اگر خدای خواست و مسئلت میکنم خدا را بحق شما که بخواهد این را و

يَفْعَلَ فَإِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ انْقَلَبْتُ يَا سَيِّدَيَّ عَنْكُمَا تَائِبًا حَامِدًا لِلّٰهِ شَاكِرًا رَاجِيًا لِلْإِجَابَةِ غَيْرَ آيِسٍ

بکند چه او ستوده بزرگ است برگشتم ای سیدمن از در خانهٔ شما توبه کن ستایش کن مر خدا را شکرگذار امیدوار مر اجابت را نه مایوس

وَلَا قَانِطٍ آئِبًا عَائِدًا رَاجِعًا إِلٰى زِيَارَتِكُمَا غَيْرَ رَاغِبٍ عَنْكُمَا وَلَا عَنْ زِيَارَتِكُمَا بَلْ رَاجِعٌ عَائِدٌ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ

و نه نومید بازگردنده و عود کننده و رجوع نماینده بسوی زیارت شما بی نفرت از شما و نه از زیارت شما بلکه باز خواهم گشت انشاءالله

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ يَا سَادَتِي رَغِبْتُ إِلَيْكُمَا وَإِلٰى زِيَارَتِكُمَا بَعْدَ أَنْ زَهِدَ فِيكُمَا وَفِي

و نیست حول و قوه مگر بخدای ای آقایان من راغب شدم بشما و بزیارت شما بعد از اینکه زهد کردند در شما و در

زِيَارَتِكُمَا أَهْلُ الدُّنْيَا فَلَا خَيَّبَنِيَ اللّٰهُ مِمَّا رَجَوْتُ وَمَا أَمَّلْتُ فِي زِيَارَتِكُمَا إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ

زیارت شما اهل دنیا پس ناامید نگرداند خدا از آنچه رجا داشتم و آرزو کردم در زیارت شما بدرستیکه او نزدیک اجابت نماینده است

قوله علیه السلام یا الله یا الله الی اخره ابتدا فرموده بتمجید و تحمید و ثنای ذات مقدس حضرت رب العزة جلت عظمته چنانچه در
اخبار دیگر نیز وارد شده و در انیس المعیی در عدة الداعی از حارث بن المغیره حدیث میکند که صادق آل محمد فرمود ایاکم اذا اراد ان یسئل
احدکم ربه شیئا من حوائج الدنیا حتی یبدء بالثناء علی الله عز وجل و الصلوة علی النبی و اله ثم یسئل الله
حوائجه و چند خبر دیگر نیز روایت کرده که در یکی از عیص بن القاسم آورده که ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود هر گاه
کسی از شما حاجتی خواهد باید ثنا کند بر پروردگار خود و مدح کند او را چه یک تن از شما چون حاجتی طلبد از سلطان مهیا
کند برای او بهترین آنچه بتواند از سخن را پس چون حاجتی طلبید تمجید کنید خدای عزیز جبار را و مدح کنید او را و ثنا گوئید بر او
قوله علیه السلام یا من هو اقرب الی من حبل الورید این عبارت اقتباس از قران مجید است و حبل بمعنی رگ است
و ورید دو رگ بزرگ بکنف بگردن است که او را شاه رگ میگویند و بقای آدمی منوط باو است و علاقه ظاهریه حیوة
وجود او و اقربیت از او کنایه از کمال احاطه و غایت اقتدار بر وجود او ست اگر چه او بیخبر است کما قیل دوست نزدیکتر
از من بمن است وین عجبتر که من از وی دورم این سخن با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم
و شرح حقیقت این مقام در کتب مفصله مذکور و از حوصله ادراک اکثر مردم بیرون است و ما اکثر الناس و لو حرصت
بمؤمنین قوله علیه السلام یا من یحول بین المرء و قلبه مراد از قلب یا مرتبه عقل انسانی است و حیلولت
تغلبه محبت او است بین آدمی و بین عالم مصلحت اندیشی ظاهری که مقتضای عقول ناقصه است چنانچه آن یک لازم
فرط محبت است چنانچه بیخبران و اعدای سید الشهداء علیه السلام ملامت کردند که با قلت انصار و کثرت اعدا
با ظن هلاکت عزیمت سفر کربلا کرد و بعضی جواب داده اند که ظن سلامت داشت و اینها از حق دور است
بلکه حق جواب آن است که آن مظلوم بهوای ان الله شاء ان یراک قتیلا حرکت کرد و خود بپای خود بیامد
تا شربت شهادت بچشید و گوی سعادت از عالمیان در ربود و نعم ما قیل فی حقه علیه السلام باهوائیش در تموز
وادی خوشیم ماهی آبیم و مرغ آتشیم تیغ بر سر همچو افسر میبریم تشنگی چون آب کوثر میخوریم و حدیث
صریح که سابقا گذشت در حق اصحاب آنجناب لا یجدون مس الحدید گواه امین و شاهد عدل
این مدعا است وجه دیگر اینکه مراد از قلب عزم و نیت آدمی باشد و حیلوله کنایه از تغییر عزم و تقلیب
قلب باشد چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده عرفت الله بفسخ العزائم وجه دیگر اینکه مراد انشاء معلومات
آدمی باشد و بنا بر این قلب فهم است قوله علیه السلام یا من هو بالمنظر الاعلی و الافق المبین
این کنایه است از علو قدر و ظهور امر چه اگر چیزی در منظری باشد که بالاتر از او نیست البته علو قدر دارد
و اگر در افق آشکار باشد یعنی طرف آسمان از سمت مشرق البته جای انکار و اختفا ندارد و این بر سبیل تمثیل امر معنوی
بامر حسی است قوله علیه السلام یا من یعلم خائنة الاعین در خائنة الاعین چند وجه است چه بعضی گمان کرده اند

که خائنة

که خائنة مصدر است و بمعنی خیانت و مراد نظر دزدی و پنهانی نگاه کردن است بآنچه نظر باو روا نیست و بعضی
گفته اند که مراد رمز و غمز است که اشاره بچشم و جفن باشد و پاره توهم کرده اند که مراد اینست که بگوید دیدم با آنکه
ندیده و ندیدم با اینکه دیده و این بمناسبت آنستکه رؤیت کار چشم است پس دروغ در جهت او خائنة اعین است
و او جه آنست که خائنه را اسم فاعل از خیانت اعتبار کنیم و او صفت موصوف محذوف است مثل حرکت و اشباه
او و مراد اعم از معنی اول و ثانی باشد و این معنی را اگر چه در جائی ندیدم ولی بجهة ضیق وقت مجال مراجعه نبود و گمانم
چنان است که ذوق ادباء مقتضی تعیین است قوله علیه السلام یا من لا یغلطه الحاجات چون عادت بشر
آنستکه بغلبه حکم سهو و نسیان اگر حوائج بسیار بر کسی وارد شود البته تضاعف حاجات و ترادف مطالب موجب
غلط و اشتباه شود ثنای بر خدای باحاطه علم و عدم تطرق غفلت کرد قوله علیه السلام یا من لا یبرمه ابرام
الحاح است و برم بمعنی ملال است یعنی ملول نمیکند او را چنانچه در ترجمه گذشت قوله علیه السلام یا من هو کل یوم
فی شان این نیز اقتباس است از قران یعنی هر روز او را شغلی است گروهی می آفریند و گروهی میمیراند و گروهی را
رزق میدهد و گروهی را محروم میدارد چنانچه از مفسرین نقل شده و تواند بود که مراد از یوم محل ظهور انوار آثار
قدرت خدای باشد و علی هذا مراد از شان ظهورات و امارات عزت او است چنانچه در دعای کمیل است و
باسمائک التی ملأت ارکان کل شیئ پس خلاصه معنی آنستکه او را در هر موجودی تجلی و در هر شیئی اثری است و
نعم ما قال ابو العتاهیه فیا عجبا کیف یعصی الاله ام کیف یجحده جاحد و فی کل شیئ له آیة تدل علی
انه واحد و قد ابدع ابو نواس بقوله فی مقطوعه شعر تامل فی ریاض الارض و انظر
الی آثار ما صنع الملیک عیون من لجین ناظرات علی اطباقها ذهب سبیک علی قضب
الزبرجد شاهدات بان الله لیس له شریک قوله علیه السلام فانی بهم اتوسل الخ ظاهرا آنستکه
این کلام در مقام استدلال بر دعوی سابق است که گفته اسالک یعنی شاهد اینکه من تو را بحق ایشان سؤال
میکنم این حالت فعلیه من است که توجه و توسل و تشفع باشد و علی هذا جمله و بحقهم اسالک تاکید و تایید اسالک
سابق است و الله اعلم قوله علیه السلام اقسم و اعزم علیک میگویند عزمت علیک یعنی قسم دادم
او را و اصل عزم الزام بچیزی است و در عبارت زیارت جایز است که تاکید قسم باشد و ممکن است که بمعنی الزم
باشد یعنی راضی بترک او نیستم قوله علیه السلام و باسمک الخ در اخبار وارد شده که اسم اعظم نزد ایشان است
بلکه خود ایشان اسم اعظمند قوله علیه السلام و تجبرنی من الفقر حقیقت جبر اصلاح است و در اینجا اشراب
معنی نجات شده که متعدی بمن آمده و الله اعلم قوله علیه السلام کید الکیدة ترک اعلال در این کلمه بجهة
رعایت ازدواج است و تا آخر اصل که براعات وزن او ترک اعلال شده یعنی مکرة ضرر نداد و چنانچه در نهج البلاغة

مکرم وار داست غیر مازور ولا ماجور که در اصل موزور بوده و در فقره معروفه جبریه وقدریه که جماعتی گفته اند در صورت اجتماع اسکان
باء غلط است نیز چنین است قوله علیه السلام فکده اشاره کردیم سابقا که صحت این استعمالات دلیل جواز اطلاق کاد است
بر خدا تعالی قوله علیه السلام اللهم اشغل اعداء امام علیه السلام که اینجا عار اکرده در حق اعدای او البته جایز است ولی بنابرین اگر عداوت
دینی با کسی داشته باشد شاید بتوانند بخوانند والا باید قصد اعدای اهل البیت کنند یا در این جزء از دعا محض تعبد بخوانند
والله اعلم قوله علیه السلام ومسکنة این مصدر جعلی است از لفظ مسکین وحقیقت او در فارسی بیچاره است واو اشد از فقر است
وازینجا معلوم میشود معنی الفقیر والمسکین اذا اجتمعا افترقا واذا افترقا اجتمعا چه در صورت اجتماع البته معنی بیچاره کی مراد است
و در صورت افتراق اراده معنی اعم جایز است قوله علیه السلام نصب عینه در قاموس تردید در غلط بودن فتح
کرده و عادت او در تردید وجود خلاف است وموجود در نسخ فتح است اگرچه تتبع تام نکردم بهر وجه اگر فتح ثابت
شد دلیل صحت والاحتیاط خواندن بهر دو وجه است ومراد از نصب العین آنچیزیستکه پیش روی کسی نصب شود
وازینجهة کنایه از مطلوب شده قوله علیه السلام وخذ عنی ظاهر اینستکه مراد باخذ در اینمقام صرف ودفع است
وتواند بود که مراد بکلمه مجاوزت معنی بدلیت وعوضیت باشد یعنی تو بجای من چشم وگوش او را بگیر چه من
نمیتوانم تو میتوانی واین بعید است قوله علیه السلام شاغلا بدعنی ظاهر اینستکه حال از ضمیر فاعل تجعل است وضمیر
در کلمه به راجع بذلک است والله اعلم قوله علیه السلام من مخلوق غیرك توصیف مخلوق بغیر از باب تخصیص بر مباینت
خالق ومخلوق است قوله علیه السلام واتشفع در این عبارت تشفع بمعنی طلب شفاعت آمده مثل استشفاع
اگرچه در کتب لغت ندیدم ولی این استعمال حجت است وازین قبیل الفاظ که لغویین ذکر نکرده اند در فصیح لغت ومتن
عربیت بسیار است که نمیتوان احصا کرد وما مکرر اشاره کرده ایم که الفاظ ائمه علیهم السلام بر مشرب ادبا حجتند
خصوصا صادقین علیهما السلام فصاحت چه آنها در طبقه اشخاصی هستند که احتجاج باقوال ایشان میشود مثل کمیت
ومعاصرینش ورواة اخبار ما کمتر از عبد الرحمن بن اخی الاصمعی واصمعی اصبهی وابو عبیده خارجی لواطه کن نبوده اند
پس مانع از استدلال واحتجاج ندارد جز عدم التفات باصول لغت وتقلید لغویین بی بصیرت والله العاصم
قوله علیه السلام ومؤنة آه اشتقاق این لفظ از مان است ووزن او فعوله است ولهذا جمع او مؤن آمده
مثل سفن واحتمال اشتقاق از آن تا وزن مفعوله شود مثل مقوله وجهی ندارد قوله علیه السلام مناهمنی همه این سنت
یا بر سبیل مبالغه وتاکید است یا مراد از هم ان امری است که محل اهتمام است والله اعلم قوله علیه السلام من زیادتکما
من ابتدائیه است گویا مبدء عهد زیارت بوده ومنتهی میشود بانصراف واین نکته موجب حسن کلمه من شده قوله
علیه السلام وانصرفنی ایکلام مبنی بر اینست که آدمی که دعا میکند وروی دلش را متوجه مقصود حقیقی کرده
گویا سفری کرده ومسافتی طی کرده وانصراف وانقلابی برای او لازم است وباین اعتبار تصریح شده در دعای

ابوحمزه که فرموده وان الراحل الیك قریب المسافة وبا ملاحظه در این دعا ودعاهای دیگر که در حال حضر باید
خواند لفظ اقلبنی وانقلبت وانقلب بسیار وارد شده وازین روی ما در ترجمه گفتیم از در خانه تو بر میگردم
قوله علیه السلام یا امیر المؤمنین چون این زیارت بعد از زیارت امیر المؤمنین بود خطاب بآن جناب شده
واگر کسی اولا آن زیارت یا از زیارت دیگران حضرت را نخواند امر سهل است والا از همین جا ابتدای کلام
با امیر المؤمنین میکند وچون سید الشهداء علیه السلام از اغصان آن شجره مبارکه است خطاب بآنجناب
در اثنای زیارت سید الشهداء بملاحظه اطهار اینستکه زیارت او زیارت تو است قوله علیه السلام مستجابا
وصف انقلاب بمستجاب که صفت دعا است مجاز در اسناد است که چون ملابس با حوائج است که
استجابت وصف آنها است بعلاقه صفت حوائج را برای او اثبات کرده اند وتواند بود که مستجاب مثل مشکوك
ومولود مشتمل بر حذف وایصال باشد ودر اصل مستجابا فیه فرض شود وبنابرین وصف حقیقی میشود والله اعلم
قوله علیه السلام وتشفعا ظاهر اینستکه مشدد باشد از باب تفعیل چه معنی او که لغویین تعرض کرده اند شفاعت کردن است
چنانچه در منتهی الارب است در نسخه تخفیف جهتی از برای حذف نون تثنیه نداشته ام مگر اینکه فلا اخیب بنصب خوانده
شود وفاء برای تعلیل باشد مثل لو ما تاتینی فتحدثنی وسایر فقرات عطف بر او بشود وتشفعا هم از معطوفات
او باشد وتواند بود که عطف باشد بر معنی بقضاء حاجتی وتقدیر ان ناصبه بقرینه این عطف شود وممکن است که واو بمعنی مع باشد
چنانچه لا تشرب اللبن وتاکل السمك ای مع اکل السمك گفته اند واین مورد اگرچه از موارد قیاسیه نیست ولی مانع
از او نیست ظاهرا هر چند هیچیک ازین احتمالات خالی از مناقشه ومخالفت سلیقه نیست والله اعلم قوله علیه السلام علی
ما شاء الله مجلسی علیه الرحمه فرموده مراد اینستکه بر این کلام بر میگردم وبنابراین مراد قول ما شاء الله است وخبر ما محذوف است
مثل کائن ما کان وهمثال او ولا حول ولا قوة الا بالله عطف بر ما شاء الله است وممکن است مراد معنی باشد
نه لفظ یعنی بر آنچه خدای خواسته ولا حول ولا قوة الا بالله انشاء توحید افعال است بجهة تعلیل ومناسبت الخ
باید انقلاب را متعلق بر وجوه مشیت کرد ومعنی اول بنظر خالی از بعد نیست قوله علیه السلام واقول حسبی الله
وکفی ظاهرا تائید وتاکید معنی حسبی است وممکن است جمله استینافیه باشد وضمیر راجع بقول حسبی الله یا نفس جمله باشد وبهر وجه
مؤید احتمال ما در عبارت سابقه ومبعد احتمال بجار است چه اگر مراد از او قول بود انسب آن بود که اقوال باکید بکر ذکر شود
قوله علیه السلام سمع الله لمن دعا تواند بود که جمله خبریه باشد در مقام تمجید وتوحید حضرت رب تعالی واظهر اینستکه جمله دعائیه باشد چنانچه در سمع الله
لمن حمده احتمال داده اند قوله علیه السلام لیس وراءکم یعنی جز شما کسی نیست که منتهی شوند ارباب حوائج باو یعنی هر محتاجی که بکسی متوسل شود
بالاخره سلسله حاجات بشما میرسد وحل عقود مشاکل در عهده انامل عواطف وفواضل شما است قوله علیه السلام وانت یا
اباعبد الله عطف است بر امیر المؤمنین ویاء نداء که بر او داخل شده بجهة قاعده نحویه مسلمه که یغتفر فی الثوانی ما لا یغتفر فی الاوائل است

بلکه این قاعده را شیخ اجل افقه شیخ جعفر النجفی قده در قواعد مختصره خود در فقه تسریه کرده و ایراد نموده وانچه از سید محقق داماد قده در السنه اهل علم مشهور است که فرموده لفظ ابت بر وزن قلت است از اوب بمعنی رجوع و عطف بر انصرفت است در کلام آن علامه نامدار ندیده ام واگر باشد ضعیف و نوعی از تصحیف است و نظیر این اینست که سید اجل غیاث الدین عبد الکریم بن طاوس الحسنی رضی الله عنه در کتاب فرحة الغری آورده که یکی از ادبا رکتابی در تصحیف نوشته و حدیث معروف تختموا بالعقیق را گمان کرده که تصحیف است و صحیح تخیموا بالعقیق است یعنی خیمه در عقیق بزنید که محلی است قرب مدینه که میقات حاج عراقی است و ازین قبیل غرائب متبع ملتفت در کتب علما بسیاری یابد قوله علیه السلام سلامی ظاهر آنست که سلام نایب فاعل محجوب بوده باشد و تواند بود که غیر محجوب خبر بعد از خبر باشد و سلام بدل ذلک باشد و این بغایت بعید است قوله علیه السلام ان شاء الله ممکن است که تعلیق بر مشیت برای تبرک باشد مثل لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله و بنابراین و امثله ان شاء و ذلک جمله استینافیه باشد واظهر بحسب سیاق عبارت آنستکه انشاء الله برای شرط واقعی باشد و واو برای عطف شود و احق بحسب رعایت رسم کتابت آنستکه اگر این کلمه برای تبرک باشد چون فی الحقیقه مراد تعلیق مشیت متصلا نوشته شود و اگر برای اشتراط و تعلیق باشد ان جدا و شاء الله جدا نوشته شود قوله علیه السلام غیر ایس ولا قانط ظاهر اایاس و قنوط فرقی نداشته باشد در مجاری استعمالات و جمع بین آنها بجهه تاکید است مثل مکر وکید و مانند اوب در رجوع و عود و این عادت عرب است که جمع بین مترادفات میکنند اگرچه در واقع ترادف نباشد و هریک بمناسبتی استعمال شده باشد ولی از کثرت تبادل و تناوب در مقام استعمال در بسیاری از مواضع خصوصیات و ست بیاده و معلوم نشده و الله اعلم و انقدر که نوشتم در بیان الفاظ ایند عا کافی است اکثر اهل علم را و الحمد لله اولا و اخرا و باطنا و ظاهرا على توفيقه لاتمام الباب الثانی من هذا الشرح الشريف مع كثرة الشواغل و قلة البضاعة و عدم المهلة لصرف الوقت فيه و ما ذلك الا ببركات من خدمته به و هو سيدنا المظلوم ابو عبد الله الحسين سلام الله عليه و قد حصل لى فيه آثار من التائيد و هبت على نسمات من قدسه من التوفيق و التسديد و كتب مصنفه الفقير الى باب ربه الغنی العاصم ابو الفضل بن المحقق المرحوم ابی القاسم حوسبا حسابا يسيرا و اوتيا خيرا كثيرا فی الارض المقدسة و البقعة المباركة سر من رای فی عصر يوم عاشورا فی سنة ١٣٠٩ من الهجرة النبوية حامدا مستغفرا مصليا مسلما

بحمد الله الكريم و لطفه العميم که با هجوم هموم و تجرع سموم از عامی و نامی اشنا و بومی در
معموره مبنی این کتاب مستطاب شفاء الصدور را بالجليه طبع محلی و اتم
و انا العبد المفتقر الى الله الغنی الوفی الملی اقل
ابناء العلماء الحاج شیخ علی المحلاتی الحایری فی شهر الله المعظم سنه ١٣١٠

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
سواد	دستخط	نافع وجمیع	نافع وممتنع	٢	٥	الائمه المهدین	الائمة المهدیین	٢٧	١٥	جهه بخشند	جهه بخشند
صفحه بعد	٢١	وازاین جوابی	وازاین بنده جوابی	ایضاً	٢٣	تدریس علوم	تدریس العلوم	ایضاً	١٨	خط	حظ
صفحه بعد ازاین	١	کنز الراجین	کنز الراجین	٨	٥	استفاده	استفادت	٢٨	٢	جاکیر	جای کیر
ایضاً	٦	مستجار الائمة	مستجار الائمه	ایضاً	حاشیه	قیاعها	قیاسها	ایضاً	١٤	کرمانشاهر	کرمانشاهانی
ایضاً	١٠	علی افضلیته	علی افضلیته	١٠	٢٢	العصابة	العصابة	٢٩	١٣	وجواب	وجوب
ایضاً	١٣	و دار العسکری	و دار العسکری	١١	٦	ان ترزوه	ان ترزوره	ایضاً	٢٢	این کلام بگوئی	اینکلام را بگوئی
ایضاً	١٣	عترة ونجادا	عترة ونجارا	ایضاً	١١	عن ابی عبد الله	عن ابی جعفر	٣٠	٩	جزء است	جزاء است
برقم کتاب صفحه اول	١٢	شرحی بالتعلیقة	شرحی یا تعلیقة	ایضاً	حاشیه	الا ذکرها	الی ذکرها	ایضاً	١٠	طوطئة	توطئة
ایضاً	٢٢	بامنصدند	نامنصدند	١٣	٨	ویا مولای	و مولای	٣١	٦	ازحضرت همین عمل	ازحضرت صادق همین عمل را
ایضاً	٢٥	مؤلفات	مؤلفات غیر متحرین	ایضاً	١١	یا سیدی	یا سیدتی	ایضاً	٩	واعلی رتبه	واعلی رتبة
٢	١	الا یخلوا	الا تخلوا	ایضاً	١٢	عائباً	آئباً	ایضاً	٢١	امّی حرب	ابی حرب
ایضاً	٨	مامور	مامول	١٤	حاشیه	ح علی	ح کما اشهد ع	٣٢	٢٣	اولا بوجه	اولا توجه
ایضاً	١٢	عالی وعاطل	خالی وعاطل	ایضاً	١٤	با انکه	تا انکه	ایضاً	ایضاً	سید الشهداء اسلامی	سید الشهداء گروه اسلامی
٣	٨	بمواضع فوق	بمواضع فرق	١٥	١٩ ع	واجماعی	وجماعتی	٣٤	٥	وازلفظ	ازلفظ
٤	٩ ع	والمسماح	والسماح	ایضاً	٥ ا	دبهزار	وهزار	٣٥	٢	نکرده اند	نکرده
ایضاً	٥ ا	بعد الائمة	بعد الائمة	١٧	٢٣ ع	من بعد	ومن بعد	٣٦	٩	اضافه را دارند	اضافته وارند
ایضاً	١٣	المجهوده	المجوده	ایضاً	١٩ ا	عبادت علقمه	عبارت علقمه	ایضاً	١١	نیز کرده	نیز روایت کرده
ایضاً	٢٥	روضة الغض	روضه الغض	١٨	٦	السلام علیکم	نسخه	ایضاً	١٩	ازهمان پیروی	ازهمان پیروی
٥	٧	ناجح	ناهج	٢٠	٦	باصاحب	تا صاحب کتاب مقدم برگه ضعیف	٣٧	٢٢	استجراد	استجراد
ایضاً	٩	الولوتة	الولوية	٢٢	٨	بکسرلام	بکسر اللام	٣٩	١	والی یوم	الی یوم
ایضاً	١٧	عن السنة	علی السنة	ایضاً	١٣	مدحی جلیل است	مدحی است جلیل	ایضاً	٢	لعن الله ابن	لعن الله ابن
ایضاً	٢٠	والمتقین	والمتقنین	٢٣	حاشیه	عن الجهنی	عن یحیی الجهنی	٤٠	١	وبالموالات	وبالموالاة
٦	٢٢	والظفر	والحضر	٢٥	١٦	اقدم واسنند	اقدم واسن انه	ایضاً	١٢	ولک علی	لک علی
ایضاً	حاشیه	فی زمنه	فی اسمه	٢٦	١٤	علقمه راوی	علقمه را راوی	٤٢	٢	والیه	وانا الیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴	۸	کیف تغزی	کیف تعزی
ایضاً	۲۳	مقدس رضوی	مقدس علوی
۴۵	۲۳	در او اثری سهت	در انها اثری سهت
ایضاً	۲۴	مقامی عبادلی	مقامی عبارتی
۴۶	۳	اولولیة	اولویة
۴۷	۸	۱۸۴۹۶	۱۸۴۹۶۰
ایضاً	۲۳	حکم که تغییر	حکم تغییر
۴۸	۱۱	نیز نقل	ونیز نقل
ایضاً	۲۳	واذان مطلق	وازان مطلق
ایضاً	۲۴	عایله	غایله
۴۹	۱۵	وجواب سئل	وجواب سؤل
ایضاً	۲۲	علم اصوله	علم اصول
۵۰	۶	فرموده‌اند	فرموده
ایضاً	۲۲	وضع امارة	وضع و اماره
۵۱	۵	از خطاها این است	از خطاهای این طایفه این است
۵۶	۲۱	آقناع	اقناع
۵۸	۵	تمام بشود	تمام نشود
۵۹	۶	بعد از آن برسد	بعد از آن نرسد
ایضاً	۲۳	یالفظ اب	بالفظ اب
۶۰	۱۱	یاغیه	باغیه
ایضاً	۱۶	بابوعبدالله	بابی عبدالله
ایضاً	۲۲	در محکیة	محکیة
۶۱	۶	حفاجی	خفاجی
ایضاً	۹	که استاد	و استاد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۲	اشتقال	اشتقاد
ایضاً	۱۶	طشانه	طنانه
ایضاً	۲۱	اطلاق لفظ	واطلاق لفظ
۶۳	۲۱	وابن سده	وابن سیده
۶۶	۱۵	بدیاه	بدیده
۶۷	۲۵	که دلالت بحسب	که بحسب دلالت
۶۸	۷	که اشار	که اشاره
۶۹	۱۲	حریث	حویرث
ایضاً	۱۸	وکل بنی انثی	وکل بنی انثی
۷۰	۱	نافع است حقیقت	نافع و حقیقی
۷۱	۱۷	روایت‌ها	روایات‌ها
۷۲	۱۵	لفظ این	لفظ ابن
ایضاً	۲۳	حدث امراً	حدث امر
ایضاً	۲۴	وانه	او انه
۷۴	۱۱	مبثوث است	مبثوث است
ایضاً	۱۳	بلکه به بعض	بلکه بعض
۷۵	۵	احتیاطا	اعتباطاً
۷۶	۶	شاگرد ظاهر	شاگرد ظاهر الاختصاص
۷۷	۳	که طلب رزق	که جلب رزق
ایضاً	۱۳	یا از ایمن	یا ایمن
۷۸	۹	احتلامات‌شان	احتلامات‌شان
ایضاً	۱۱	روشتنر	روشنتر
۷۹	۸	این مرتبه	این رتبه
ایضاً	حاشیه	واریب	وادب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۹	حاشیه	المشتلی	المشتکی
۸۰	۵	پنج شبه	پنج شیخ
ایضاً	۱۵	واولیای ناس	واولای نک
۸۲	۷	ابجعفر	ابوجعفر
ایضاً	ایضاً	یکی جداو	یکی که جداو
ایضاً	۱۹	اصلش	عصرش
۸۳	۲	عتبات	عبقات
ایضاً	۳	بجبریت	بجبرتیت
ایضاً	۱۵	ناقه غضبای	ناقه عضبای
ایضاً	۲۴	خبر بدهم	خبر ندهم
۸۴	۸	بمنتحب الدین	به منتجب الدین
ایضاً	۱۴	وقصورام	وقصورم
ایضاً	۱۶	ویامفرق بین	ویامفرق تابین
۸۶	۵	که دو فرسخی	که در دو فرسخی
۸۸	۲۱	عمارت	امارت
۸۹	۲۳	بروی زمین را	روی زمین را
۹۰	۱۱	برهان ثانیا	ثانیا از برهان
ایضاً	۱۵	وصیانت	وصایت
۹۱	۱	برنبوت	وبرنبوت
ایضاً	۴	والزاید	والذاید
ایضاً	۵	فرائد السمطین	فرائد السمطین
ایضاً	۱۷	بسلمان	که بسلمان
ایضاً	۱۸	پرسید که پیغمبر	پرسید پیغمبر
ایضاً	۲۲	والقدر	واین قدر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۲	۶	سفیان بن الحجرب	سفیان بن الحرث
ایضاً	۱۰	در مجملح	در ملح
ایضاً	۱۵	وحفظ البنیا	وحفظ النبتیا
ایضاً	۱۷	وسادت	وسارت
۹۳	۵	شان	شانی
ایضاً	۱۷	موصی استعداد	موصی خویش استعداد
ایضاً	۲۵	در ذکر باقر	در ذکر حضرت باقر
۹۵	۲۲	از امالی مذکور	از امالی مذکور است
۹۸	۵	صبان است	ضبان است
ایضاً	۹	چه اتفاق	چه باتفاق
۹۹	۲۰	ابن حیان	ابن حبان
ایضاً	۲۲	ایضاً	ایضاً
۱۰۲	۲۳	زحل	ذحل
۱۰۳	۱۰	بتقدیر کلام	بتقدیر لام
ایضاً	۱۲	بهمین تقدیر	بهمین تقریر
ایضاً	۱۴	منطبق اند	منطبقند
۱۰۴	۳	درکلمات	که درکلمات
ایضاً	۱۹	بردوبارد	برد و بارد
۱۰۵	۱۷	وحیل	وجیل
۱۰۶	۵	برون	بروزن
۱۰۹	۱۷	هوالی	نواحی
۱۱۰	۴	وارشاد	و درارشاد
ایضاً	۲۲	وجهه ودیه	زائد
ایضاً	۲۳	حکم الله علی	حکم الله لک علی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۱	۸	قائله	قائلیه
ایضاً	۱۲	سمی بن عثمان	سمی عثمان
ایضاً	۱۳	الداری	الدارمی
ایضاً	ایضاً	ایضاً	ایضاً
ایضاً	۱۶	عبدالله الحسن	عبدالله بن الحسن
ایضاً	۱۷	المضروب علی هامته	المضروب هامته
ایضاً	۲۰	اوان تحکیک	او تحکیک
ایضاً	۲۲	تبوتکما	مبوتکما
۱۱۲	۲	یشر بن حوط	بشر بن حوط
ایضاً	۴	عمر بن صبیح وقیل	زاید
ایضاً	ایضاً	وقیل اسید بن مالک	زاید
ایضاً	۱۴	شکر الله	شکر الله لک
ایضاً	۲۰	ولیفعل بی	ولیفعل ذلک بی
ایضاً	۲۱	وکیف افعل	وکیف لا افعل
ایضاً	۲۴	عمر بن الحضرمی	عمر الحضرمی
۱۱۳	۱	ان کان فارقتک	اذا فارقتک
ایضاً	۲	المجدل بالمشرق	المجدل
ایضاً	۵	واخوا	واخوانا
ایضاً	۱۴	یزید بن ثبت	زید بن ثبت
ایضاً	۱۵	یزید بن ثبیط	یزید بن ثبیت
ایضاً	۱۶	السلام علی مولی	السلام علی سالم مولی
۱۱۴	۲	عابس بن ابی شبیب	عابس بن شبیب
ایضاً	۹	ازطالبین	ازطالبتین
ایضاً	۱۸	الحنیفه	الحنفیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۵	۹	حنیفه	حنفیه
ایضاً	۲۲	لاتین	لاتین
۱۱۶	۱۲	انشاکرده	انشادکرده
ایضاً	۱۷	خدا و اکرام	خدا اکرام
۱۱۷	۵	حنطه را	خطه را
ایضاً	۶	قدر دادی	قدر داری
ایضاً	حاشیه	ولدیسقط	ولایسقط
۱۲۰	۵	چه از این روی	از این روی
ایضاً	۱۹	چیزی چند	خبری چند
۱۲۱	۲۱	اوشانرا	ایشانرا
ایضاً	۵	براو وهر روز	براو هر روز
۱۲۲	۲	هاشمی القمی	هاشم القمی
۱۲۳	۹	که خدای	پس خدای
ایضاً	۱۱	غایة الامور	غایة الامر
ایضاً	۱۷	واقامه	وامامه
ایضاً	۲۱	وانما بمنزله	وایشان بمنزله
۱۲۴	۷	واستباع	واتباع
ایضاً	۲۱	برطاهرین	برطاهریتن
۱۲۵	۵	وباابن	وبابن
ایضاً	۸	مفعول	مفعول به
ایضاً	۱۱	ومکتبی	ومکتسی
۱۲۶	۵	مشهوره	مشهوده
ایضاً	۲۱	ششیر فتنه	مثیر فتنه
۱۲۷	۱۸	مانضبتها	ماانضبها

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۸	۱	بعدزرسول زلیست	بعداز رسول بزلیست
۱۲۹	۳	حاض حنصة	حایض حیصة
ایضاً	۲۰	فیحلوئن	فیحلموئن
۱۳۰	۷	انا اعوذ	انا نعوذ
۱۳۱	۱۸	ازشعاع	آن شعاع
ایضاً	۱۹	فی مرشحه	فی موشحه
ایضاً	۲۱	یدعواالهم	یدعواکلهم
۱۳۲	۱۰	واتراب صحاب	واتراب او اصحاب
۱۳۳	۱	واین شکال	واین اشکال
۱۳۴	۴	قال خیر	قال الله خیر
ایضاً	۱۳	واغبار	واخبار
ایضاً	۱۴	وزوج	وکفه زوج
۱۳۵	۱۴	خیرلقرن	خیرالقرون
۱۳۶	۱	رب رب العلی	رب العلی
ایضاً	۲	وابو	وابوا
۱۳۷	۹	ملازم است	بلازم است
۱۴۰	۵	سلم	انا سلم
ایضاً	۱۷	شفائی صدو	شفائی صدر
۱۴۱	۳	وسمیة را	واوعبیده وسمیته را
ایضاً	۷	بولادت	بولدتیت
ایضاً	۱۸	ازاو ویده	ازاو بازدیده
ایضاً	۱۹	معروف بزباد	معروف بود بزیاد
ایضاً	۲۴	اینکه ظاهر	اینکه نظاهر
۱۴۲	۱۰	واخراز صحاب	واخراج از اصحاب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۲	۲۱	ویوس بن	ویونس بن
۱۴۳	۸	درحجار	درهجار
ایضاً	۱۵	وابن زیاد	واین زیاد
۱۴۴	۱۲	ادراسدالغابة	دراسدالغابة
ایضاً	۱۶	من اذای	من اذی
۱۴۵	۲۲	اززوات	ازذوات
۱۴۶	۱	علی بن الزرقا	علی ابن الزرقا
ایضاً	۵	بی لطافت	بی نظافت
ایضاً	۱۵	وبروایة	بروایة
ایضاً	حاشیه	السبه لا اسب	السبة بالضم والتشدید الاست
ایضاً	۲۱	علیهم السلام	علیهما السلام
ایضاً	۲۳	کفوکیهودیه	کف یهودیة
ایضاً	۲۵	مختر	مختصر
۱۴۷	۹	بجد	مجد
ایضاً	۱۳	میکنیم	میکنم
ایضاً	۲۲	من لعنته	من لعنة الله
ایضاً	۲۳	ایضاً	ایضاً
ایضاً	۲۵	اوفعاله	اوفعالة
۱۴۸	۱۰	الوزغ بن فرغ	الوزغ بن الوزغ
ایضاً	ایضاً	یرون	ترون
ایضاً	۱۸	شیارشرف	اشیارو مشرف
۱۴۹	۲	وقودمروان	وفودمروان
ایضاً	۶	خفف	خنف
ایضاً	۱۴	طرفه وشعم	ترده وشعم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۹	۱۶	روایت جبر	وروایت جبر
۱۵۰	۳	وازنجا	وازانجا
ایضاً	ایضاً	برطریقیة	برطریقه
ایضاً	۱۲	که باو	که باو
۱۵۱	۱۰	فخرارس	فخررازی
ایضاً	۱۳	طریقی	طریفی
۱۵۲	۱۱	کبیراست	کبیر است
۱۵۳	۴	الاسلام	للاسلام
ایضاً	۷	امنن	امتن
ایضاً	۸	فماهو	قال فماهو
ایضاً	۱۳	یفضل	تفضل
۱۵۴	۲۱	الزبیر لعنها الله را	الزبیر را
۱۵۶	۴	غلمه	غلمة
ایضاً	۱۱	یادکرد	یاوکرده
ایضاً	۱۲	سعارف	معارف
۱۵۷	۳	ازاطراف	دراطرف
۱۵۸	۱۷	ومعرفت انزا	ومعرفتش نزا
۱۵۹	۱۳	دخلتم	وخلتهم
ایضاً	۲۰	من هل البرکة	من اهل البرکة
ایضاً	۲۱	ماانتهی علیه	ماانتهی الیه
۱۶۰	۲۰	وحمبته	وحمیته
ایضاً	۴	وهان	وحان
ایضاً	۸	عائده	عانده
ایضاً	۲۱	بانبی عبد	یانبی عید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۰	۲۲	جنه	جنة
۱۶۱	۱	النبوه	النبوّه
ایضاً	۵	فی شتیة	فی شتیته
۱۶۲	۱۰	المسکر الخبیر	السکیر الخمیر
ایضاً	۲۱	کفرة لترک	کفرة الترک
ایضاً	۲۵	واستباحة	استباحة
۱۶۳	۱۸	میشوم	مشئوم
۱۶۴	۸	اوراستلی ق	اورااستلی ق
ایضاً	ایضاً	نبوئیة	ونبوئیة
ایضاً	۱۱	تحریر	نحریر
۱۶۵	۱	لصار	نصار
ایضاً	۲	واعشیت	وعشیت
ایضاً	۵	عبدالملک را	عبدالملک
ایضاً	۱۳	ومنوع او	ومنوع باو
۱۶۶	۱۰	بحکم لعبض ولغه	بحکم وضع ولغه یا انصراف
ایضاً	۲۲	ومبجوبة	ومحجوبة
ایضاً	۲۴	درسفر	ازسفر
۱۶۷	۲	فادغبت	فادغنت
ایضاً	۵	ینوح	نبوح
ایضاً	۹	جنباء	خبباء
ایضاً	۱۷	الدوشاهن	الدوشاهن
ایضاً	۱۸	لحاض	سحاضن
ایضاً	۱۹	تخمیس	تحمس
۱۷۰	۵	عمرعبدالعزیز	عمربن عبدالعزیز

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۰	۸	حمیدجتاط	حمیدخیاط
ایضاً	۱۲	کرده	کرده ایم
ایضاً	۱۹	رحمة الله عنه	رضی الله عنه
۱۷۱	۹	ولعتبیر	ولعتیبیر
۱۷۲	۴	مشغول نهار	مشغول بها
ایضاً	۹	لقل او	بنقل او
ایضاً	۲۵	اسمعیل بن السید محمد	السیداسمعیل بن محمد
۱۷۳	۳	فی عزمة	فی ازمة
ایضاً	۴	فلم یعدوا	فلن یعدوا
ایضاً	۸	ازتقریب	وازتقریب
۱۷۴	۲۲	چه وقت	پس چه وقت
ایضاً	۲۳	اکرپیائی	اکرپیائی
۱۷۵	۱	اقطاع سکرد	اقطاع مین سکرد
ایضاً	۴	وجلیثیت ذات	وخبث ذات
ایضاً	۸	که جبهه	که برجبهه
ایضاً	۱۹	طمح ابلق	طمع ابلق
ایضاً	ایضاً	لقدلج فی اداه	وقدلج فی اداه
ایضاً	۲۱	وپیکفر	وبکیفر
۱۷۶	۴	کر اهل اولاد	اهل واولاد
ایضاً	۲۴	باعلت	یاعلت
۱۷۷	۳۰	لقیته	لفتیه
ایضاً	۱۰	آن اشد	آن باشد
۱۷۸	۱۰	ونبی	وبنی
ایضاً	۲۱	باانیکه الحمد	بانیکه الحمد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۹	۹	واتصال	وایصال
ایضاً	۱۱	وفوق	وفرق
ایضاً	۱۸	فرمود	فرموده
ایضاً	۲۰	ومنقل	ومتنقل
۱۸۰	۱۸	یعقوب السکیت	یعقوب بن السکیت
۱۸۲	۱	بتعبیر	بتغییر
ایضاً	۱۸	که هانا	هانا
۱۸۳	۱۵	سیدلشهدا	سیدالشهداء
ایضاً	۲۳	هرکس	وهرکس
۱۸۴	۱۰	تعارک	تبارک
ایضاً	۱۹	درکشکول	ودرکشکول
۱۸۵	۴	ذهن انها را	وهن انهارا
ایضاً	۲۱	یاابا ء	باابا ء
۱۸۶	۱۹	سیدلشهدا	سیدالشهداء
۱۸۷	۲۱	ازسهود	ازسجود
۱۸۸	۷	کتب فقیه	کتب فقهیة
ایضاً	۱۱	رزائل	رذائل
ایضاً	۱۲	رزیله را	رذیله را
۱۸۹	۵	وانوارالبصایر	وانزالبصار
ایضاً	۷	وصفا	ودرصفا
ایضاً	۲۰	لبس ودا	لیس ودا
۱۹۱	۱۰	ولغبتها	ولیغبطها
ایضاً	۱۹	ونهار	ونجار
۱۹۳	۲۵	بمضمون	مضمون

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٩٣	٢٥	معتبرند	ومعتبرند
١٩٥	٢	خرج مكة	خرج من مكة
ایضاً	١٢	حیاض در قلوب	درحیاض قلوب
ایضاً	١٨	بفتح رای	بفتح راء
١٩٦	٥	الاعداء	الاغدا
١٩٧	٢	معدی	متعدی
ایضاً	٥	تحقق	تحقیق
ایضاً	ایضاً	قصدکرده	قصدکرده باشند
ایضاً	٢١	والانقلاب	والانقلاب
ایضاً	٢٤	زیادتر	زیادتراست
١٩٨	١	هیولار	هیولای
ایضاً	١٤	راضی این	راضی باین
١٩٩	١٣	هیولاریقی	هیولانیقی
٢٠٠	٢٠	حذف نمایند	حذف مینمایند
٢٠١	١٣	ابن تمیمة	ابن تیمیه
ایضاً	١٨	محبی	مجتبی
٢٠٢	٥	ترای	تری
ایضاً	٢٢	ازتاریخ	وازتاریخ
٢٠٣	١٣	بعضی اهل	بعضی ازاهل
٢٠٤	١	علیهم السلام	علیهما السلام
ایضاً	٦	وضحیفین	وصحیفتین
ایضاً	١٩	مفضل	منفصل
٢٠٥	٧	هیولآر	هیولای
٢٠٦	٢	بربوبیت	ربوبیت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٠٦	١٤	وازجور	ازجور
ایضاً	٢٤	نگفته باشد	نکفته نباشد
٢٠٧	١٠	وکثرت	وبکثرت
ایضاً	١٢	نصب لغة	نصب در لغة
ایضاً	٢٢	سفلیة	سفینة
ایضاً	٢٣	باتوسع	یاتوسع
ایضاً	٢٤	بجریانها	بجریانها
٢٠٨	٥	ومؤنث	که مؤنث
ایضاً	٦	ازقبیل	ازقبل
ایضاً	١٦	باجماعت	باجماعات
٢٠٩	٢٥	ومنزل میشوند	منزل میشوند
٢١٠	٤	باسرار	باصرار
٢١١	٥	وحاصل	وحاصل مطلب
٢١٢	٢	پیشگاه	درپیشگاه
٢١٤	١٢	مسلالآ	مسلالة
٢١٥	١١	بمقام قریب	بمقام قرب
٢١٦	٦	ازکیاء	اذکیاء
ایضاً	١٤	بلکه مقتبع	بلکه متبع
ایضاً	١٧	یاالسکه	ویاالسکه
٢١٨	٦	واحدبعد	واحداً بعد
ایضاً	١٢	طریقه	طبقه
ایضاً	١٨	مذکور	مرکوز
ایضاً	١٩	دفع	رفع
٢١٩	٢٠	هدایت	هدایة

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٢٠	٧	موصولة	موصلة
ایضاً	ایضاً	عبادتست	عبارتست
٢٢١	٥	درتقائیس	درتقاییس
ایضاً	١٧	طرق علیة	طرق علمیة
٢٢٢	٢	تیجه هدایت	ونتیجه هدایت
ایضاً	٨	تغییر	تعبیر
ایضاً	١١	که فرمودند	که فرمود
٢٢٣	١	وصوت	بصوت
ایضاً	٩	تعبد	یعبد
ایضاً	١٧	حسین	باحسین
٢٢٤	١	منه	منهم
ایضاً	١٧	میکند	میکنند
٢٢٥	٩	من لهیولاه	من هیولاه
ایضاً	١٣	تعداو	تعدد
٢٢٦	٢	خلق	مطلق
ایضاً	٩	بعزوریب	بفروریب
٢٢٧	٩	شبهه	له شبهاً
ایضاً	٢٢	بانهاوبیان	بانهاربیان
ایضاً	٢٥	وغیرهما	وغیرهمااست
٢٢٨	٤	بیمراجعه	بمراجعه
ایضاً	١٥	له ولمنة	وله المنة
٢٢٩	٨	بروجهیکه	وارد بروجهیکه
ایضاً	١٠	جهة	بجهة
ایضاً	١٥	یاانیکه	باانیکه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٣٠	٣	برحقیقت	برحقیت
ایضاً	٩	درعرض	درعروض
ایضاً	٢٠	صنفی	ضعیفی
ایضاً	٢٥	هادی عشر	حادی عشر
٢٣١	٢	قدمای ناطق	قدمای حکمای ناطق
ایضاً	٩	بناشد	باشد
ایضاً	١٣	اوواضح	اواوضح
ایضاً	ایضاً	وذوی العقول	ذوی العقول
ایضاً	١٤	ومفاخره	واخبار مفاخره
ایضاً	١٥	وعنب	وضبّ
ایضاً	١٨	ودراثبات	دراثبات
٢٣٢	٤	ذات ان	ان ذات
ایضاً	٢٤	مروربکند	مرورکند
٢٣٤	٩	فرمودند	فرمود
ایضاً	١٠	باجمیله	بجمیله
٢٣٥	٦	رقت	رفت
ایضاً	٧	جلیه السلام	علیها السلام
ایضاً	١٣	درکرهی	درکوهی
ایضاً	٢٠	ومن تنقلب	ومن یتقلب
٢٣٦	١٥	علیه السلام	علیها السلام
٢٣٧	١٠	ونانیرا	ونانیررا
ایضاً	١٩	النبی	النبیؐ
٢٣٨	٦	سندی	سُدّی
ایضاً	١٢	جیاعی	جیاعی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٣٨	١٤	بحراالحسین	نحر الحسین
٢٣٩	١٦	وجواد	وجرار
ایضاً	ایضاً	درحال	ودرحال
ایضاً	٢٣	شیبه	ابی شیبه
٢٤٠	٣	وجوادنا	وجرارنا
ایضاً	٩	اجمالا	اجمالا هم
ایضاً	١٢	مسحد	مسجد
ایضاً	ایضاً	بغرای	بغرای
ایضاً	٢٤	ببعیت	ببیت
٢٤١	١٦	ازسندی	ازسُدّی
ایضاً	١٩	فتلی	فتلا
٢٤٢	١٩	میئت	هیئت
٢٤٣	١٨	زیادمیشود	ظاهرمیشود
٢٤٥	٤	واول	واولی
٢٤٦	١٤	وسع	واسع
ایضاً	٢٤	عاتم	عامة
٢٤٧	٥	علیهم السلام	علیهم السلام باشند
٢٤٩	٥	مشوم	مشؤم
ایضاً	١٠	فرودند	فرموده
٢٥٠	٤	چندانکه	وچندانکه
ایضاً	٧	السلبی	السلمی
٢٥١	٢٠	درکتب	ودرکتب
٢٥٢	٥	وزمین	واهل زمین
ایضاً	١٠	یقطی	یقطینی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٥٢	١٩	کردیم	کرده ایم
ایضاً	٢٥	روزعاشورارا	روزه عاشورارا
٢٥٣	٣	علیه السلام	علیهما السلام
ایضاً	٥	نگیرند درروز	نگیرنه درروز
ایضاً	٩	درروزیستکه	درروزیستکه
ایضاً	١٦	تتبع	به تتبع
ایضاً	١٩	که شامل	شامل
٢٥٤	١١	صیام	صمام
ایضاً	١٩	وتصریح	تنصیص وتصریح
٢٥٥	١٦	درحیوة الحیوان	در انسان العیون
ایضاً	١٧	بدهند	بدهد
ایضاً	٢٥	باسترت	بامسرت
٢٥٦	١٧	مابرسیان	یابرسیان
ایضاً	٢٥	قال	وقال
٢٥٨	١	تعبیر	تفسیر
ایضاً	٤	کرده اندو محدثش	کرده ومحدثش
ایضاً	٥	تقویت بردو	تقویت یاتردید
ایضاً	٨	میکنیم	نکنیم
ایضاً	٩	یوم بهت	یوم عاشورا راسبت
ایضاً	١٣	فالقیته	فالفیته
٢٥٩	١	مومی	صومی
ایضاً	٤	ال محمد	آل محمد علیهم السلام
٢٦٠	١٣	ولدفیها	ولدفیه
ایضاً	١٤	میتوان	میتواند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶۱	۱۵	میشومی	مشئومی
۲۶۲	۷	والاخره	والدین
ایضاً	۱۶	ازاستعلالات	دراستعمالات
ایضاً	۲۵	عقده	عقدة
۲۶۳	۲	والکرایش	والکراوش
ایضاً	۳	بین الکتفین	مابین الکتفین
ایضاً	۵	والکثوم	والکلثوم
ایضاً	۹	غریب	غریب است
۲۶۴	۴	تجویزیست	تجوزیست
ایضاً	۱۰	نغائق	نغانق
۲۶۵	۷	خزی	اخزی
ایضاً	۹	حیة الرادی	حیة الوادی
۲۶۶	۱۹	اددری	دوری
۲۷۰	۲۰	سرامتولد شده	برنامتولد شده
ایضاً	۲۵	معاویه راچنین	معاویه رانیز چنین
۱۷۱	۶	درجنگ	درجنگ احد گفته
ایضاً	۷	بن النجار	بنو النجار
۲۷۲	۱۶	توانند دست	توانند بدست
ایضاً	ایضاً	سومی	عثمان
۲۷۴	۵	ذوی المجاز	ذی المجاز
ایضاً	۲۵	واختلاف است	واختلاق است
۲۷۵	۵	کسر العرب	کسری العرب
ایضاً	۲۳	ازحکام	ازلحاظ
۲۷۷	۱۱	وتتوق	وتنوق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷۷	۱۹	وازریافتی	وازیا بنفعی
ایضاً	۲۵	وعداوت	کافی است وعداوت
۲۷۸	۶	چون صغری	چون صغری
۲۷۹	۷	کسی که	کسی است که
ایضاً	۱۲	ایضاً	ایضاً
ایضاً	۱۳	ایضاً	ایضاً
ایضاً	۱۴	ایضاً	ایضاً
ایضاً	۱۷	ایضاً	ایضاً
ایضاً	۲۴	مذکورست	مذکورات
۲۸۰	۱۰	آغانی	اغانی
ایضاً	۱۳	ودعواالی	ودعوالی
ایضاً	۱۷	جانب م چنیبه	جانب ام خبیبه
ایضاً	۲۰	درسابق ایامی	درسابق ایام
ایضاً	۲۵	لاتتولو	لاتتولوا
۲۸۱	۴	والرام	والزام
ایضاً	۷	الملفظ	آنا لفظ
ایضاً	۱۸	اتنا	اتهم
۲۸۲	۸	اقهام	افحام
ایضاً	۹	نکردیده	نکردید
ایضاً	۱۹	مترقب	بترقب
ایضاً	۲۱	بااحرق	باحراق
۲۸۳	۹	عمرسعد	عمر بن سعد
ایضاً	ایضاً	عبیدالله عمر	عبیدالله بن عمر
۲۸۴	۵	انکاه نکاه	انکاه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸۵	۴	کونها	کونه ها
ایضاً	۱۳	ثنائه	سنائه
ایضاً	۲۰	احعل ها دیا	اجعله ها دیا
ایضاً	۲۱	که دایر	دایر
۲۸۶	۶	خزله الله	خذله الله
۲۸۷	۱۵	قاتل حسین	قاتل الحسین
ایضاً	ایضاً	ولدزنا ست	ولدزنا
۲۸۸	۱۰	لعن الله	لعنه الله
ایضاً	۱۲	میشوم	مشئوم
ایضاً	۱۳	ثم صل	ثم ظل
ایضاً	۲۱	ثم لم تبت	ثم لم تتب
ایضاً	ایضاً	بل فؤدک	بل فؤادک
ایضاً	حاشیه	ولافیه	ولمافیه
۲۸۹	۲	کرده وکفت	کرد وکفت
ایضاً	۵	حرم آبندند	حرم او به بندند
ایضاً	۸	یکون اوله	یکون اول
ایضاً	۱۹	جماعتی قضاة	جماعتی از قضاة
ایضاً	۲۲	بالکیا الراسی	بالکیا والهراسی
۲۹۰	۱	ماتنا	منّا
ایضاً	۱۱	المتهصب	التعصب
ایضاً	۱۴	لوبات بن کفره	لوتاب عن کفره
۲۹۲	۵	استقر	استقر
ایضاً	۱۷	قال ابن الجوزی	قال ابن الجوزی
ایضاً	۲۴	فقتلوهم	فقتلواهم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹۳	۵	اناخیب	اباخیب
ایضاً	۷	مجاز در	مجاور
ایضاً	۱۲	علیه هانی	اعلیه هانی
ایضاً	۱۳	العنبی	العنسی
۲۹۴	۱۲	هندستان	هندوستان
۲۹۵	۱۵	قبار کذر	قبار (کذا)
ایضاً	۱۷	وتاریخ	تاریخ
۲۹۶	۹	خزله الله	خذله الله
ایضاً	۲۰	واهانت اهلبیت	واهانت اهل بیت
۲۹۷	۲۴	طابق النعل	حذو النعل
۲۹۸	۸	ثم مل	ثم مل
ایضاً	۱۱	ومن استن	ولعن من استن
ایضاً	۱۷	کفتن	وکفتن
ایضاً	۱۹	چشم بربرید	چشم پیغمبر بربرید
۲۹۹	۲۰	این آیت	این آیة
۳۰۰	۱۹	داری که	داری است که
۳۰۱	۴	صیفوز	صیفون
ایضاً	۹	والبوحامد	وابوحامد
ایضاً	۱۰	قال رویت	قال زویت
ایضاً	۲۳	اربعهٔ	اربعه او
۳۰۲	۱۶	درکلام او	دو کلام او
ایضاً	۲۳	الی الطاقه	الی الطاقه بعد رسول الله صلعم
ایضاً	۲۴	امراته	امراة
ایضاً	۲۵	والامانة	والامامة

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰۳	۱	ثم قالوا	ثم تاوّلوا وقالوا
ایضاً	۳	والذین زعموا	والذین عدلوا عن هذه الطریقة زعموا
ایضاً	۵	استقرت الجبة وجهها	استفرت الجبة عن وجهها
ایضاً	۹	الحیود	الخیول
ایضاً	۱۳	منقوص	منقوض
ایضاً	ایضاً	فان العباس	فان العباس واولاده
ایضاً	۱۸	نقص	نقض
ایضاً	۲۲	تنقم	ینقم
ایضاً	۲۵	لاثنتین	لاثنین
۳۰۴	۱	فتراه تقتله	الاخر افتراه یقتله
ایضاً	۳	من المسیرین	من جماهیر المیسرین
۳۰۵	۱۵	سواءالا	سواه یوماً
ایضاً	حاشیه	المولی فضل	المولی الامام فضل
۳۰۶	حاشیه	ظاهرله	ظاهرالله
ایضاً	حاشیه	السخاصه	السخاصة
ایضاً	حاشیه	وجوب	دوجوب
۳۰۷	۱۳	درخبر	دوخبر
ایضاً	۱۷	فالامانة	فی الامامة
۳۰۸	۴	حدیثی از	حدیثی که از
ایضاً	۹	عاذر	غادر
ایضاً	۱۰	اعلم عذراً	اعلم غدراً
۳۰۹	۳	حاق	خاق
ایضاً	۸	وعلی بلکه قبل	وعلی قبل
۳۱۰	۵	ابن حیّان	ابن حبان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۲	۱۱	کثرة الصواب	کثرة الثواب
۳۱۳	۶	کاثم	کاتم
ایضاً	۲۵	برتکرار	برتکرر
۳۱۴	۱۳	ازاعظم	ازاعاظم
۳۱۵	۳	فراری	فزاری
ایضاً	۴	بعبدالله	بعبیدالله
ایضاً	۶	ایضاً	ایضاً
ایضاً	۸	ایضاً	ایضاً
ایضاً	۱۴	ایضاً	ایضاً
ایضاً	۱۷	عبدالله	عبیدالله
ایضاً	۲۰	ایضاً	ایضاً
۳۱۶	۱۶	لاتحذنه	لاتخذنه
۳۱۷	۱۸	میشوم	مشئوم
۳۱۸	۳	عضو ابیس فیه	عضو یلبس فیه
ایضاً	۴	وکانه دحی	وکانه اوحی
ایضاً	۹	طرهات	ترهات
۳۱۹	۲	اینخبررا	ایخبر را
ایضاً	۱۱	وضع شده	وتکذیب وافتراء وضع شده اند
۳۲۰	۱۵	درعبادت	درعبادات
ایضاً	۲۴	یبکی	تبکی
ایضاً	۲۵	القلب	القلوب
۳۲۲	۱۳	وحضرت	وان حضرت
ایضاً	حاشیه	سیدة	سیدة نساء
ایضاً	ایضاً	الترحل	الرحیل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۲	۱۵	عزبی بغداد	درغربی بغداد
الصفحة	۱۷	وفاقد	وناقد
۳۲۳	۱	شقفقنا	شقفقن
۳۲۴	۵	بالملاحظة	وما بالملاحظ
الصفحة	۱۵	وازخردبرد	وازخربرد
الصفحة	۲	این خیر	این خبر
۳۲۵	۳	مقرنوی	مقریزی
الصفحة	۱۴	ولازدی	ولاروی
۳۲۶	۳	دررحجان	بررجحان
الصفحة	۷	فیصلی	فصلی
۳۲۷	۸	این طایفه در	این طایفه که در
الصفحة	۲۱	اشعار	شعار
الصفحة	۲۳	قولویه	قولیه
۳۲۸	۲۵	برعلالت	برملالت
۳۲۹	۱	جوازبکار	جوازبکار
الصفحة	۱۱	ومشموله	ومشمول
الصفحة	۱۹	هزارنفرملکه	هزارملکه
الصفحة		وابن عبدون	ابن عبدون
۳۳۰	۱۷	معارف	معارف
۳۳۱	۱	فقهای رضی	فقهای رضی الله
الصفحة	۲۵	موزون	موازن
۳۳۲	۴	استادمن	استاد جمیع من
الصفحة	۱۳	نظرمثیل	نظرش
الصفحة	۱۴	ایشان برشه	ایشان ازبرشه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۳۲	۱۶	وانجا	انجا
۳۳۳	۸	الضعف او المثل	او الضعف المثل
الصفحة	۱۵	فضاعف	یضاعف
۳۳۴	۱۸	لعنت بن	لعنت کن
الصفحة	۲۴	نجی وار در	نجاروارد
۳۳۵	۵	عوتل	عوفل
الصفحة	۱۲	ریحانه دره	ریحانه بردرة
الصفحة	الصفحة	درشرح	ودرشرح
۳۳۶	۸	اولی	اول
الصفحة	۲۵	الاول	الازل
۳۳۸	۴	فعتنه	فعتبه
الصفحة	۲۱	متبرز	مبرز
۳۳۹	۱۷	من جتنا	فعن جتنا
۳۴۰	۱۷	اجاد شاعر	اجاد شاعر
الصفحة	۱۸	ثواب صواب	صواب
الصفحة	۲۵	مظالم تیمیه	مظالم تیمیه
۳۴۱	۸	جری الیه	جری علیه
الصفحة	۲۴	ویحکم	وبحکم
۳۴۲	۲۱	جزوع	جذوع
۳۴۳	۳	وعلیة	وعلیّة
الصفحة	۴	ان شقی	ان شفی
الصفحة	۵	رقاعة	رفاعة
الصفحة	۱۱	البلاد	البلاء
۳۴۴	۳	الافطن	الافطس

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴۴	۴	عنسان بن حاضر	غسان بن حاضر
الصفحة	۲۲	یعجون	یهجون
الصفحة	۲۳	وورواتها	ورونها
الصفحة	۲۴	منبه	منبّه
۳۴۵	۲۴	ولامرته	ولامریة
۳۴۶	۱۳	فقال	وقال
الصفحة	الصفحة	ازل	اول
الصفحة	۱۷	ومن	امن
۳۴۷	۲	ونی	وفیّ
الصفحة	۳	شهوة	الشهوة
الصفحة	۵	نصرانی	النصرانی
الصفحة	۱۰	یصارقونه	یصارفونه
الصفحة	۱۷	حمل	حملوا
۳۴۸	۵	سلانه	سلالة
الصفحة	۶	من اعلی	من اعلی
الصفحة	۷	وکاعرق	وکان غرق
الصفحة	۱۳	الئمة	الائمة
الصفحة	۱۸	لایکلمنا	لایکلنا
۳۴۹	۷	عبدالله بن محمدبن	عبدالله محمدبن
الصفحة	۸	محمدبن حسن	محمدبن الحسن
الصفحة	۱۳	اصل	اصلی
الصفحة	۲۳	من تنباة	من تنبات
الصفحة	۲۵	وتحریفا	تحریفات
۳۵۰	۵	التعدد	التعرب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵۰	۷	الجبور	الجبود
الصفحة	۱۰	وتابعت	وتابعت
الصفحة	۱۳	والمهافة	والمهافتة
الصفحة	۲۳	که دراوهام	که ازاوهام
۳۵۱	۲	تتایع	تتابع
الصفحة	۲۳	میکنم	میکنیم
۳۵۴	۷	وابن سبط	وسبط ابن
الصفحة	۱۳	الطالبین	الطالبیتین
الصفحة	حاشیه	مولوی	موسوی
الصفحة	۱۷	ومن فاصل	ومن فاعل
۳۵۵	۸	الطالبین	الطالبیتن
الصفحة	حاشیه	من بویه	بن بویه
الصفحة	۱۲	وقال	قال
الصفحة	۱۹	وحرنه	وحرصه
الصفحة	۲	کماهولمن	کماهوظاهر لمن
۳۵۶	۱۷	دست	ملتجی دست
۳۵۸	۲۱	علی الحسین	علی بن الحسین
۳۵۹	۱۹	این اسم	ان اسم
الصفحة	۲۴	وعبارت	درعقد وعبارت
۳۶۰	۱۰	خط	حظ
الصفحة	۱۵	من حجته	من حجته
الصفحة	۱۸	تحمل	تحمّل
۳۶۱	۱	دررکاب	که دررکاب
الصفحة	۱۴	فرق الموت سهلا	فوت الموت سهلا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۶۲	۵	بغدائی	بغدای
۳۶۳	۱۰	باوفادار	باوفاتر
۳۶۳	۹	لبس	لبسوا
۳۶۴	۲	باعتبار	باعتبار
۳۶۵	۱۷	ان الله جعل	ان الله جعل
الصفحة	۲۴	فراتیما	فراتیاه
۳۶۶	۱۰	باشان دارو	باشیان داد
۳۶۸	۱۱	الادخال	الادخال
الصفحة	۱۸	ماءفون	مافون
۳۶۹	۱	بعید	البعید
الصفحة	الصفحة	اوارض	اذارحن
۳۷۰	۵	سنت	نیز سنت
الصفحة	۷	ایشان	ایشان زاینه
الصفحة	۱۹	کلام	کلام او
۳۷۲	۱۰	درخدمت	درمذمت
۳۷۳	۱۳	اولی ودومی	ابوبکروعمر
الصفحة	۱۶	ونقل براع	عثمان ومغیرة
۳۷۴	۲۱	دنالاقی	یانالاقی
۳۷۵	۱۴	بزرگی	به بزرگی
الصفحة	۹	وپدیست	پدیدست
۳۷۶	ترجمه	ای خدا	ای خدای خدا
الصفحة	حاشیه	لایکفی	لاتکفی
۳۷۹	۱	فاتن لکا	فان لکا
الصفحة	ترجمه	چرنده	جرنده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۷۹	۳	متفقیا	متفقیاً
الصفحة	۴	الصفحة	الصفحة
۳۸۰	۱۳	تغلبه	بغلبه
الصفحة	۲۴	انشاء	انشاء الله
الصفحة	۱۴	سلامت	ملامت
۳۸۱	۲۰	علیک	علیه
۳۸۲	۴	باشد	باشند
الصفحة	۱۲	توطئتوانی	دوطئتوانی
۳۸۳	۱۰	تفعیل	تفعل

مخفی نماند

که چون این کتاب مستطاب منطق برنهج حق ومیزان صواب که درجمع وترتیب شواهد وادلهٔ مذهب جعفری امورنا بهی است فصل درمعمورهٔ عیسی طبع یافته وغایة جهد درتصحیح آن مبذول نرفته بود ولهذا در دار الخلافه الناصره حسب الاجازه سرکار ملاذ الانام عماد الاسلام مؤلف ومصنف این کتاب متع الله المؤمنین بطول بقائه مراقبتی در تصحیح شد واین فهرست که ضبط اغلاط راجعه بهیئات وابنیهٔ کلمات ترتیب داده واغلاط اعرابیه با... ودعاء خیر ... خواننده حواله داده ... رالامید که ... کلمات محرفه ... رالازروی این فهرست مطابقه نموده تصحیح نماید وباشر یطلب مغفرت منظور دارد حرره

این کتاب مستطاب مسکّن شفائی است برای صدور محزونین
و دوائی است برای قلوب مجروحه ارباب حاجت قرة العین
مکرم معظم مفخم جناب ثقة الاسلام آقای [illegible] و فخر
المحققین آقای آقا سید احمد رضوی خراسانی الشهیر به [illegible]
در نزد این بنده [illegible] امانت است
و باید به ایشان رد شود فی شهر شعبان المعظم ۱۳۳۱